

هو
۱۲۱

(جلد سیزدهم)

ترجمہ ی فارسی تفسیر شریف

بیان السّعادة فی مقامات العبادۃ

تألیف

عارف شہیر

جناب حاج سلطان محمد گنابادی ملقب بہ سلطانعلیشاہ

طاب ثراہ

مترجمان

محمد آقا - رضا خانی و حشمت اللہ ریاضی

ناشر : سرالاسرار

شناسنامه‌ی کتاب

نام کتاب : ترجمه‌ی فارسی تفسیر شریف بیان السعادة فی مقامات العبادہ جلد سیزدهم

نام مؤلف : جناب حاج سلطان محمد گنابادی ملقب به سلطان علی شاه طاب ثراه

مترجمان : محمد آقا رضاخانی و حشمت الله ریاضی

ویراستار : سید عزیز الله قائمی (طباطبایی)

نوبت چاپ : چاپ نخست ۲۷ رب‌جب ۱۴۲۲ (عیدمبعث) مهرماه ۱۳۸۰

تایپ کامپیوتری: خانم نفیسه بذرکار

تیراژ : ۲۵۰۰ جلد

هدیه : ۵۵۰۰ ریال

لیتوگرافی چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

کلیه‌ی حقوق برای مترجمان محفوظ است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
أَنْزَلَ هَذِهِ السُّورَةَ
وَجَعَلَ فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ
وَمَا يَشْكُرُهَا إِلَّا الْأَبْرَارُ

پیش‌گفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِذِكْرِهِ وَ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ نَاطِقَةً بِحَمْدِهِ وَ شُكْرِهِ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

فضل و کرم پروردگار عالم شامل حالمان گردید جلد سیزدهم تفسیر شریف بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ تَأْلِيفَ يَكَّانَةَ زَمَانٍ وَ نَادِرَهُی دَوْرَانَ جَامِعِ الشَّرِيعَةِ وَ الطَّرِيقَةِ مَوْلَانَا الْمُعْظَمِ حَضْرَتِ حَاجِّ مَلَّاسُلْطَانِ مُحَمَّدِ گَنَابَادِي مَلَقَّبَ بِهِ سُلْطَانِ عَلِيْشَاهِ رَا بِا تَوْجِّهِ خَاصِّ مَوْلَايِ دَرُوِيْشَانَ الْهَادِي اِلَى الشَّرِيعَةِ وَ الطَّرِيقَةِ جَنَابِ آقَايِ دَكْتَرِ نُوْرَعَلِي تَابِنْدَه (مَجْدُوْبِعَلِيْشَاه) اِرُوَاْحِنَا فِدَاَهْ بِه صُوْرَتِ حَاضِرِ تَقْدِيْمِ عَاشِقَانِ حَقِّ وَ حَقِيْقَتِ نَمُوْدَه وَ دَرِ كَمَالِ عَجْزِ وَ اِنْكَسَارِ اَز اِيْشَانَ بِخَوَاشِيْمِ كِه قَدْرِ اَيْنِ نِعْمَتِ عِظْمَايِ الْهِي رَا دَانِسْتَه وَ اَز تَمَامِ نِعْمَتِهَايِي كِه خَدَاوَنْدِ عِظَا فَرْمُوْدَه اَسْت بَزْرگْتَرِ بَشْمَارَنْدِ تَا بِا بِه كَارِ بَسْتَنِ اُوَاْمَرِ وَ نُوَاْهِ اَشْ، دُنْيَا وَ آخِرْتِ خُوْدِ رَا مَتُوْرَ بِه نُورِ الْهِي سَاخْتَه وَ سَعَادَتِ هَر دُو جِهَانَ رَا قَرِيْنَ خُوْدِ سَازَنْد.

اَيْنِ مَجْلَدِ شَامِلِ سُوْرَهْهَيِ شُوْرِي، زَخْرَفِ، دَخَانِ، جَاثِيَه، اِحْقَافِ، مُحَمَّدٌ ﷺ فَتْحِ، حَجْرَاتِ، قِي، الدَّارِيَاَتِ، طُوْرِ، نَجْمِ، قَمَرِ، رَحْمَنِ، وَاقَعَه، حَدِيْدِ وَ فِهْرَسْتِهَايِ پَنْجْگَانَه مِي بَاشَد.

دَر اَيْنِ مَقْدَمَه سَعِي كَرْدِه اِيْمِ كِه نَمُوْنَه مَخْتَصِرِي اَز شِيُوَهْهَيِ اِبْتِكَاْرِي مُؤَلَّفِ گَرَانْقَدْرِ رَا دَر بَررَسِيْهَيِ حَكِيْمَانَهِي مَبَاْحَثِ فِتْنِي بَرَايِ خُوَاَنْدِگَانَ عَزِيْزِ بَازْگُو نَمَايِيْمِ تَا بِا عَشْقِ وَ عِلَاقَه بِيْشْتَرِي بَر پِيْگِيْرِي مَطَالِبِ مَطْرَحِ شُدَه پَردَاخْتَه وَ اَز مَطَالَعَه اَيْنِ تَفْسِيْرِ شَرِيْفِ كِه بِه اِعْتِقَادِ اَيْنِ عَاصِيَاْنَ بَزْرگِ تَرِيْنَ تَفْسِيْرِ وِلَايِي دَر جِهَانَ مِي بَاشَد بَهْرَهِي وَ اَفِي عَايِدِ نَمُوْدَه وَ مَشْمُوْلِ فَيُوْضَاتِ اِكْمَلِ اَنْ گَرْدِيْدَه مَا رَا نِيْزِ اَز دَعَايِ خِيْرِ مَحْرُوْمِ نَفْرَمَايَنْد.

الشوری

در تفسیر [وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ] مرقوم فرموده‌اند: (فرشتگان) بر مؤمنین زمین، از خدا آمرزش می‌طلبند، که عقلای حقیقی همان مؤمنین هستند و غیر مؤمنان ملحق به چهارپایان می‌باشند، چنانچه در سوره‌ی مؤمن گذشت.

قمی گفته‌است: استغفار مخصوص مؤمنین از شیعه‌است که توبه کرده باشند، لفظ آیه عامّ ولی معنایش خاص می‌باشد، شاید مقصود قمی از توبه کنندگان کسانی هستند که در ضمن بیعت خاصّ توبه کرده باشند.

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: ملائکه برای مؤمنین که در زمین هستند استغفار می‌کنند، زیرا مؤمن وقتی به صورت بیعت خاصّ ولوی بیعت کرد در قلب او يك کیفیت الهی حاصل می‌شود که آن به منزله‌ی وزش بوی خوش است و همین گوهر الهی باعث می‌شود که فرشتگان آسمان به او توجه کنند، فرشتگان زمین دورش را گرفته و از خدا بخواهند که بدیها و عیب‌هایش را بپوشاند، خود ملائکه نیز عیب‌های او را می‌پوشانند و از ظاهر شدن بدی‌ها و عیب‌ها جلوگیری می‌کنند.

ولی در مورد غیر مؤمن ملائکه‌ی آسمانی توجه و التفاتی ندارند، همچنانکه ملائکه‌ی زمین نیز متنفرند و در نتیجه دورشان نمی‌گردند تا عیب‌هایشان را بپوشانند.

در تفسیر [إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ] می‌فرمایند: یعنی خداوند اندازه‌ای استحقاق آنان را می‌داند و مقداری را که اصلاح یا افساد می‌کنند نیز می‌داند.

پس به مؤمنین به اندازه‌ای که آنان را اصلاح کنند عطا می‌کند، به کافرین مقداری می‌دهد که به صلاح عالم و نظام کلی باشد، نیز به اندازه‌ای عطا می‌کند که به صلاح مؤمنین باشد، چون به صلاح بعضی از بندگان جز فقر نیست و به صلاح دیگری جز غنا نیست، اگر مؤمن صبح بکند در حالیکه مالک بین مشرق و مغرب باشد خیر و صلاح برای او می‌باشد و اگر صبح بکند در حالیکه قطعه قطعه شود خیر و صلاح او همان است.

در تفسیر [وَ يَعْظُوا عَنْ كَثِيرٍ] می‌فرمایند: خداوند به دلیل رحمت و تربیت شما،

بسیاری از گناهانتان را می‌بخشد، یعنی بسیاری از گناهانی را که با دست‌های خویش کسب کردید.

آیا این مطلب عام است و شامل همه کسانی است که به مصیبتی گرفتار می‌شوند، یا مخصوص بعضی از افراد است، گرفتاری و مصیبت بعضی دیگر از جهت گناه نیست بلکه جهت بالا بردن درجه‌اش گرفتاری پیش می‌آورد چنانچه در اخبار آمده است.

ممکن است این امر تعمیم داده شود، بدین گونه که گناه تعمیم داده شود و شامل گناهانی که در طریقت گناه است بشود، گناهانی که از مقرّبین گناه محسوب می‌گردد، چه، خطورات ذهنی و خطورات دلها نسبت به اولیاء علیهم‌السلام گناه شمرده می‌شود.

و التفات و توجه به غیر خدا از انبیا علیهم‌السلام با اینکه آنان مأمور به توجه کثرت‌ها بودند. و از امام صادق علیه‌السلام امر است که از او درباره‌ی مصیبت‌هایی که به علی علیه‌السلام و اهل بیتش پس از او رسیده‌است سؤال شد؟ آیا این مصیبت‌ها در اثر گناهان بوده است؟ در حالی که اهل بیت طهارت و معصوم هستند؟

امام صادق علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در هر شبانه روز صد مرتبه استغفار و توبه می‌کرد بدون اینکه مرتکب گناهی شده‌باشد، خدای تعالی اولیای خویش را مخصوص مصیبت‌ها می‌گرداند تا به آنان او بدهد بدون آنکه از آنها گناهی صادر شده‌باشد.

از علی علیه‌السلام آمده‌است: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: بهترین آیه در کتاب خدا همین آیه‌است و سپس فرمود: یا علی هیچ خراش چوبی یا هیچ جراحت قدمی نیست مگر آنکه از گناه ناشی می‌شود، آنچه که خدای تعالی در دنیا از آن عفو نموده و بخشیده پس او برتر و بالاتر از آن است که دوباره برگردد و آنچه که در دنیا مورد عقاب قرار می‌گیرد او عادل‌تر از آن است که آن عقاب را بر بنده‌اش تکرار کند.

در تفسیر [وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ] و آن کتاب واضح و آشکارست، که عبارت از لوح محفوظ است، که از آن در لسان حکما به نفس کلی تعبیر می‌شود، یا آن قلم اعلی است، چه قرآن به وجهی قلم و به وجهی کتاب است که در لسان حکما عقل کلی نامیده می‌شود.

یا مقام مشیت است که از آن تعبیر به نفس رحمان و اضافه‌ی اشراقی می‌شود، چه آن به وجهی اضافه‌ی حقّ و به وجه دیگر فعل او، به وجهی کلمه‌ی او، به وجهی کتاب اوست و آن اصل و مادر جمیع کتابهاست.

[لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ] نزد ما بلند مرتبه و والا است، از همه برتر است که هیچ از آن برتر وجود ندارد.

[حَكِيمٌ] صاحب حکیم‌ها است، یا محکم است به نحوی که هیچ خلل و شکّ و ریب به آن راه نمی‌یابد.

از امام صادق علیه السلام آمده است: او امیر المؤمنین علیه السلام است در امّ الکتاب یعنی در سوره‌ی فاتحه، که در این سوره علی علیه السلام نوشته شده است و درباره: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» فرمود: صراط مستقیم امیر المؤمنین علیه السلام و شناخت و معرفت اوست.

در تفسیر [وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ] مرقوم داشته‌اند:

و رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه که جمع می‌کنند از قبیل اموال و اولاد و ناموس.

و در خبری آمده است: ای بنده خدا آیا نمی‌بینی که خداوند چگونه یکی را بی‌نیاز کرده و صورتش را زشت نموده است؟

و چگونه صورت یکی را خوب کرده و او را فقیر نموده است و چگونه به یکی شرافت داده و او را فقیر کرده و چگونه یکی را بی‌نیاز کرده و او را به مرتبه‌ی پست و پایین آورده است؟

سپس به موجب این آیه بی‌نیاز و غنی حق ندارد بگوید چرا به ثروت من جمال و زیبایی فلانی اضافه نشده است و زیبا حق ندارد بگوید چرا به زیبایی و جمال من ثروت و مال فلانی اضافه نشده است، شریف و بزرگ حق ندارد بگوید چرا به شرافت من مال و ثروت فلانی اضافه نشده است و آنکه در مرتبه پایین قرار دارد نمی‌تواند بگوید چرا به پست من شرافت فلانی اضافه نشده است.

و لکن حکم و فرمان از آن خداست هر طور که بخواهد تقسیم می‌کند، در افعال و

کارهای خویش کلیم است همانطور که در اعمالش محمود و پسندیده است...
[وَمَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ] و هر که از ذکر خدای بخشنده کور شود بدان
آن ولایت که به طور تکوینی در جمیع موجودات ساری و جاری است در حقیقت ذکر
خداست.

و همچنین است ولایت تکلیفی که بر انسان و اولاد اجنه جاری و ساری است.
... و مقصود این است که هر کس از ولایت و از ولیّ امر کور شود این کوری موجب
کوری از جمیع اقسام ذکر است.

در تفسیر [فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ]
مرقوم فرموده‌اند: تو بر راه راست هستی که همان راه ولایت است و هر کس بر راه
راست باشد نباید از آنچه گفته شده یا گفته می‌شود یا کاری که انجام داده‌اند یا
انجام می‌دهند باک داشته باشد و نباید به آنها اعتنا کند.

از امام باقر علیه السلام در معنای آمده است: تو بر ولایت علی علیه السلام هستی و علی علیه السلام همان راه
راست است.

یا معنای آیه این است که تمسک کن به آنچه که از ولایت علی علیه السلام به تو القا می‌شود
که با این القا تو بر راه راست هستی.

الدخان

در تفسیر آیه [إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبْرَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ] ضمن شرح
مفصل و بسیار حکیمانه مرقوم فرموده‌اند:

..... بنابراین تفسیر شب قدر به فاطمه علیها السلام جایز می‌شود.

چنانچه امام موسی کاظم علیه السلام هنگامی که یک نصرانی از تفسیر این آیه در باطن
پرسید فرمود: اَمَّا [حَمْ] (اوّلین آیهی این سوره) پس آن محمّد صلی الله علیه و آله در کتاب هود
است که به سوی او نازل شده است و اَمَّا [کتاب مبین] امیر المؤمنین علی علیه السلام
[لَیْلَةٌ] یعنی شب مبارک، فاطمه علیها السلام است.

و اَمَّا قول خدای تعالی [فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ] در آن خیر فراوان می‌شود از

از هر امر حکیم، امر حکیم مرد حکیم.... تا آخر حدیث.

از امام باقر و امام کاظم علیهما السلام در معنای آیه آمده است که: ما قرآن و شب مبارک را نازل کردیم که مقصود شب قدر است، که خدای تعالی در آن شب قرآن را یکجا به بیت المعمور نازل کرد، سپس در طول بیست سال از بیت المعمور بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرو فرستاده است.

و از امام باقر علیه السلام: خدای تعالی درباره‌ی شب قدر فرموده: [فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ] هر امر حکیمی در آن شب نازل می‌شود، امر حکیم و محکم یک خبر بیشتر نیست، پس هر کس حکم کند به خبری که در آن اختلاف باشد و تنها نظر خود را درست ببیند به حکم طاغوت (حکم) کرده است، که تفسیر امور در هر سال در شب قدر به ولی امر نازل می‌شود و در آن شب به او امر می‌شود که درباره‌ی خودش چنین و چنان کند و در امور مردم چنین و چنان، برای، برای ولی؟ امر غیر از خدا آنچه گفته شد، علم خاص خدا و مکنون و عجیب و مخزون او حادث می‌شود، مانند اموری که در آن شب نازل می‌شود.

این شرح و تفسیر در مورد این آیه مفضل است که از خداوند می‌خواهد به همه ما توفیق مطالعه آن را به ما عنایت فرماید.

الْجَائِئِيَّةُ

در تفسیر [وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ] مرقوم فرموده‌اند: خداوند دوست و یاور کسانی است که از رأی یا پیروی پرهیز می‌کنند.

مکرر این مطلب را در گذشته گفته‌ایم که پرهیزگار و متقی جز شیفته‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام نیست.

در تفسیر [قُلْ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ] می‌فرمایند: و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند، چون تفکر و اندیشه‌ی آنان در امور غیبی نیست و نظرشان منحصر در محسوسات است و گر نه آنان نیز عالم آخرت را در خواب مشاهده می‌کنند و عالم

خواب نمونه مرگ است، سپس باید بدانند که خروج روح از بدن به وسیله مرگ نیست مگر مانند خروج آن از بدن بوسیله خواب، همانطور که بعد از خواب در عالمی دیگر روح باقی می ماند همچنین است بعد از مرگ.

الاحقاف

در تفسیر [قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ] مرقوم فرموده اند: به آنان بگو: چرا رسالت مرا غریب می شماری؟ من همانند سایر رسولان و فرستادگان بودم. من یک پدیده جدیدی از فرستادگان نیستم یا مقصود این است که من نیز از زمره همان فرستادگانی هستم که بشر بودند و می خوردند، می آشامیدند، نکاح می کردند و در بازارها راه می رفتند در عین حال از جانب خدا احکام می آوردند و مردم را به توحید فرا می خواندند.

بر حسب مقتضای بشر بودنم نمی دانم بر سر من و شما چه خواهد آمد؟ پس شما چرا از من علم غیب طلب می کنید؟

جز از آنچه که بر من وحی می شود فراتر نرفته از خواسته های شما و خودم پیروی نمی کنم.

و من بر حسب رسالتم هیچ شأن و مقامی جز انذار ندارم، اگرچه بر حسب ولایتی که دارم هادی و رهبر شما هستم و بر چیزهایی قدرت دارم که شما ندارید، چیزهایی را می دانم که شما نمی دانید.

در تفسیر آیه [قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ] مرقوم فرموده اند خدایا بر من الهام نما یا مرا را در شکر نعمت و لع و حرص ارزانی دار تا نعمتی را که بر من و پدرم بخشیدی سپاس گویم، این کلمه دلالت می کند بر اینکه این آیه مخصوص به حسین علیه السلام است.

(زیرا خدا به او و پدرش علی علیه السلام نعمت ولایت بخشید) و آن عمل شایسته ای انجام

دهم که به آن راضی باشی و در سالهای پس از من نیز. در خبری آمده است که اگر نمی‌گفت: «فی ذرّیتی همه ذرّیه‌ی امام حسین علیه السلام ائمه می‌شدند.

در این مورد شرح مفصّلی مرقوم فرموده‌ام خوشا به حال خواندگانی که خداوند به آنان توفیق مطالعه و درک مطلب را عطا فرماید.

محمد صلی الله علیه و آله

بیشتر آیات این سوره در مورد ولایت مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد که جهت آگاهی خوانندگان عزیز و ارجمند چند آیه به عنوان نمونه بیان می‌کنیم. در تفسیر اوّلین آیه این سوره [الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَلَهُمْ] مرقوم فرموده‌اند: بدان که در این سوره حال کسانی ذکر شده که به علی علیه السلام ایمان دارند یا ولایت او را منکر هستند، اگرچه ظاهر آیات عام است ولی منظور همین است.

چنانچه در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد پس قول خدای تعالی: «الَّذِينَ كَفَرُوا» اعمّ از کفر به خدا یا به رسول، یا به آخرت یا به علی علیه السلام و ولایت اوست، ولی مقصود کفر به ولایت است، قرینه‌ی آن قول خدا: [وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] می‌باشد که سبیل خدا و راه خدا جز ولایت نیست، اعمّ از آنکه لفظ «صَدُّوا» به معنای اعراض کردند یا جلوگیری کردند باشد.

اضلّ اعمالهم کارهایی که در اسلام انجام داده‌اند تباہ گردیده است، قمی گفته است: این آیه درباره‌ی آن عده از اصحاب رسول خدا ۹ نازل شده که بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله مرتد شدند، حقّ اهل بیت او را غصب کردند و از ولایت ائمه و امیرالمؤمنین علیه السلام جلوگیری نمودند.

در تفسیر [وَيُثَبِّتُ أَقْدَامَكُمْ] و قدمهای شمارا در دینتان ثابت نگه می‌دارد، که مقصود ولایت علی علیه السلام است....

ضمن حدیثی در احوال مردم در آخر الزّمان مرقوم فرموده‌اند: قمی گفته: ابن عباس گفت: ما با رسول صلی الله علیه و آله حجّ گزاردیم، آن حجّة الوداع بود، پس حلقه‌ی درب کعبه را

گرفت، سپس رویش را به سوی ما گردانید و فرمود، آیا به شما از علامت قیامت خبر ندهم، در آن روز نزدیک‌ترین مردم سلمان رضی الله عنه بود، که گفت: بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از علامات قیامت است از بین رفتن نمازها، پیروی از شهوات، تمایل به هوا و هوسها، تعظیم صاحبان ثروت و فروختن دین به دنیا، در آن هنگام است که قلب مؤمن در داخل بدنش ذوب می‌شود، همانطوری که نمک در آب ذوب می‌شود، این بدین جهت است که مؤمن منکر را می‌بیند و نمی‌تواند آن را تغییر دهد.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب محقق خواهد شد؟ فرمود: بلی، سوگند به کسی که جانم به دست اوست یا سلمان این مطلب محقق شدنی است. ای سلمان در آن هنگام است که امیران و پادشاهان ستمگر بر مردم مسلط می‌شوند، وزیران فاسق، عارفانی ظالم و ستمگر و امانت دارهای خائن به وجود می‌آیند. این پرسش و پاسخ بسیار مفصل و اعجاب‌انگیز است همگان باید از خدا بخواهیم به فضل و کرمش و به خاطر اولیائش ما را از شرور چنین ایامی حفظ فرماید. حضرت آقای سلطانعلیشاه (قدس الله سره العزیز) در پایان تفسیر این سوره فرموده‌اند: از امام صادق رضی الله عنه آمده‌است هر کس بخواد حال، و حال دشمنان ما را بشناسد سوره‌ی محمد صلی الله علیه و آله را بخواند که این سوره آیه‌ای درباره‌ی ما و آیه‌ای درباره‌ی مخالفین ما می‌بیند.

فتح

در تفسیر اوّلین آیه این سوره [إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا] ضمن تفسیر و شرح مفصّلی در صلح حدیبیه مرقوم فرموده‌اند: این فتح: فتح مکه یا فتح خیبر یا فتح سایر شهرها نیست، بلکه مقصود فتح مکه و پیروزی است که اصل همه فتوحات است، آن عبارت از فتح در ارواح به جبروت، بلکه به لاهوت است.

و در این فتح است که جمیع فتوحات تحقق می‌شود، از قبیل شهرها، رساندن نعمت‌های صوری و معنوی، غلبه‌ی بر دشمنان، حکم بین او و دشمنانش، چگونگی حکومت بین خلق، علم به اشیاء... و خلاصه این فتح است که سبب بخشیده شدن

گناهان کسی است که به او متصل شده باشد و در زیر پرچم او داخل گردد، هر کس که می‌خواهد که باشد، گناهانش هر اندازه که می‌خواهد باشد، اگرچه گناهان او به عدد قطرات دریاها و دانه‌های ریگ‌ها و شن‌ها باشد.

و روی همین جهت است که علی علیه السلام فرمود: دینتان را محکم بگیرید که گناه در آن بخشیده شود و ثواب در غیر آن دین قبول نگردد.

و این فتح همان فتحی است که برای صاحب آن نقص و قصوری باقی نمی‌ماند و با این فتح است که صاحب آن خاتم کل در کل می‌شود.

و این فتح است که برای صاحبش محبوب‌تر از همه‌ی اشیاء است.

به همین ترتیب تا پایان تفسیر این آیه مژده داده‌اند که این فتح بزرگ برای مؤمنین و مؤمنات آنقدر عظیم است که هیچیک از پیروزی‌های دیگر دنیا و آخرت نمی‌توان با آن مقایسه نمود.

در تفسیر [لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ] فرموده‌اند: چه بیعت کنندگان در آن روز بسیار بودند و سبب رضای خدای تعالی از آنان در آن بیعت این است که وقتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کردند، با قریش وارد جنگ شدند و شکست سختی خوردند پشیمان شدند که چرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله تخلف نمودند و توبه کردند، از آن حضرت خواستار بخشش شدند و از صمیم قلب با او بیعت کردند و در حین آن بیعت اصلاً هیچ انانیتی نداشتند و لذا مستحق نزول سکینه و آرامش شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن بیعت شرط کرد که با او مخالفت نکرده و گفتار و دستور او سرپیچی نکنند و کاری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام دهد انکار نکنند.

زیرا اصحاب پس از آنکه شکست خوردند و حضرت به سوی مدینه حرکت کرد و به تنعیم بازگشت و به زیر درخت فرود آمد، به خدمت او رسیدند و اظهار ندامت و پشیمانی کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان عهد و پیمان گرفت و نخستین کسی که در آن هنگام با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد علی علیه السلام بود، سپس حضرت بین هر دو نفر از آنان عقد اخوت و برادری بست، بین خودش و علی علیه السلام نیز عقد برادری بست.

داستان ابابکر و عمر و همراهان او که از جنگ خیبر ترسیدند و فرار کردند و دادن پرچم را به دست علی علیه السلام و فتح خیبر به دست مبارک آن حضرت مفصل و یکی از فتوحات بزرگ اسلام محسوب می‌شود.

الحجرات

حضرت آقای سلطانعلیشاه قدس الله سره العزیز: پس از بر شمردن اقسام ظنّ و معنای غیبت که با بکار بستن آن، اوامر برای مؤمن واجب است. در تفسیر [وَلَا تَجَسَّسُوا] هرگز از حال درونی هم تجسس و تفحص نکنید تا برای شما گمان بد حاصل شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در طلب لغزش‌های مؤمنین نباشید که هر کس در پی لغزش‌های برادرش باشد خداوند نیز لغزش‌های او را پی می‌گیرد، هر کس را که خداوند به دنبال لغزش‌های او باشد رسوایش می‌سازد اگرچه در داخل خانه‌اش باشد. ضمن شرح مفصل در مورد غیبت فرموده‌اند: و غفلت کردن از نفس و عیوب آن مذموم و ناپسند است و خودبینی و خودپسندی اصل جمیع بدیها است، پس دیدن بدیها از غیر انسان قبیح است، دیدن بدی از انسان قبیح‌تر و زشت‌تر، از کسی که خود را به اسلام نسبت می‌دهد باز قبیح‌تر و قبح آن در مورد مسلمان شدیدتر و در مورد مؤمن باز شدیدتر است.

و ذکر مؤمن در غیاب و حضور او به بدی آن چنان قبیح است که هیچ قبحی از آن قبیح‌تر نیست تا آنجا که به خبری نسبت داده‌اش که غیبت از هفتاد زنان با مادر در زیر کعبه بدتر و شدیدتر است.

و لذا به عیسی علیه السلام نسبت داده شد که او با حواریین بر مردار گندیده سگی برخورد کردند، حواریین گفتند: چقدر متعفن و گند است؟ عیسی علیه السلام فرمود: چقدر دندانهایش سفید است.

روایت شد نوح بر سگ بدقیافه‌ای برخورد و گفت: چقدر این سگ زشت و قبیح است؟ سگ به زانو نشست و با زبان فصیح گفت: ای نوح اگر به خلقت خدا راضی نیستی خلقت مرا عوض کن.

نوح متحیر گشت، خود را ملامت و سرزنش می نمود و چهل سال بر حال خویش گریه و زاری می کرد، تا خدای تعالی خطاب نمود: ای نوح تا کی گریه و زاری می کنی؟ توبه تو را قبول کردم.

از رسول خدا ﷺ آمده است: هر کس بدون عذر دروغ بگوید هفتاد ملایکه او را لعنت می نمایند و از دل او عفونت و گند و بوی بد بیرون می آید و تا به عرش می رسد و حاملین عرش او را لعنت می کنند، خداوند به خاطر همان دروغ هفتاد زنا برای او می نویسد که کوچک ترین آن مانند کسی است که با مادرش زنا کند. دروغ از هر کس که باشد قبیح و زشت است و به خصوص از مؤمن، و لکن غیبت مؤمن به مراتب از آن بدتر و زشت تر است...

«ق»

در تفسیر [وَ أَسْتَمِعُ] و گوش دار تو در حال حاضر ندای منادی روز قیامت یا روز ظهور قائم عجل الله فرجه را بشنو، چون تو الان ندای آن منادی را می شنوی، زیرا تو از مرقد خویش خارج شدی و قیامت یا ظهور قائم عجل الله فرجه را مشاهده می کنی. [يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ] در روزی که منادی روز حساب و بعث ندا کند، یا منادی به اسم قائم عجل الله فرجه و اسم پدرش ندا کند چنانچه در خبر آمده است. در تفسیر [ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ] می فرمایند: از امام صادق عجل الله فرجه آمده است: آن روز (یوم الخروج) روز رجعت است.

الذّاریات

در تفسیر [وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ] سوگند به آسمان که دارنده‌ی راههاست مانند مسیر ستارگان، یا آسمان دارنده‌ی زیبایی و زینت است. چنانچه از امیرالمؤمنین عجل الله فرجه وارد شده است، چه ستارگان و راههای آنها آسمان را زینت می دهند، چنانچه لباس راه دار راه را داشتن زینت می دهد. یا مقصود از راهها دلیل‌هایی است که بیننده‌ها از آنها می گیرند، بدان وسیله استدلال بر صانع آنها و علم و قدرت و اراده و حکمت صانع می نمایند.

از حسین بن خالد از ابی الحسن الرضا علیه السلام آمده است: گفت: خدمت امام علیه السلام عرض کردم: از قول خدای تعالی: «و السَّمَاءُ ذَاتُ الْحَبْكِ» به من خبر بده، پس فرمود: آسمان به زمین بسته شده است، در اینجا امام علیه السلام انگشتهای مبارکش را داخل هم به طور مشبک قرار داد...

در تفسیر [و بِاللَّيْلِ سَحَارٌ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ] و در سحرها از خدا آمرزش خواهی می‌کنند، بدان که انسان صغیر مانند انسان کبیر است، که در وجود آن شب و روز و خورشید و ماه است، شب او مراتب طبع و نفس حیوانی اوست، روز مراتب ملکوتش، خورشید او عقلش و ماه او نفسش می‌باشد که از نور عقل روشنایی می‌گیرد، مادام که انسان از خانه‌ی طبع و نفسش خارج نشود ممکن نیست بدیهای او بخشیده گردد اگر چه در هر روز هزار بار استغفار کند.

و آنگاه که از حدود نفس حیوانی‌اش خارج شد و به حدود قلبش و عقلش نزدیک شد- که آن در عالم صغیر به منزله‌ی سحرها در عالم کبیر است- با زبان حال از پروردگارش درخواست می‌کند تا بدیها و گناهانش را بیامرزد و ببخشد، خداوند اجابت می‌کند و می‌بخشد خواه با زبان قال هم سؤال و درخواست بکند یا نکند. و از همین جا سرّ تقیید استغفار به سحرها و سرّ تقدیم سحرها که مفید حصر است ظاهر می‌شود.

در تفسیر [أَفَلَا تُبْصِرُونَ] آیا در خود به چشم بصیرت نمی‌نگرید. ذکر آیات و نشانه‌های زمین که آیات آفاق است و ذکر آیات انفس مکرر گذشته است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین به چه چیز پروردگارت را شناختی؟ فرمود: با فسخ عزم و اراده و با نقض همت‌ها که هر گاه همت کردم بین من و همتم حایل شد، هر گاه عزم و اراده کردم قضای الهی مخالف عزم من قرار گرفت، آن وقت فهمیدم تدبیر کننده شخص دیگری است غیر از من.

در شرح تفسیر آیه‌ی [وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ] و ما جن و انس را نیافریدیم مگر برای آنکه مرا (به یکتایی) پرستش کنند.

بدان که خدای تعالی غیب مطلق بود که از او خبر و اسم و رسم نبود، پس دوست داشت تجلی کند و شناخته شود؛ چنانچه در حدیث قدسی آمده: «كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن اعرف فخلقت الخلق لكي أعرف».

پس خلق را آفرید تا بر آنان تجلی کند و خلق با او الفت گیرند و خداوند بر آنان تجلی نمی‌کند مگر آنگاه که از انانیتشان خارج شوند و از انانیتشان خارج نمی‌شوند مگر آن وقت که نفوس به آنچه که خدا مقرر فرموده راضی باشند، مقررات الهی چیزی جز عبادات شرعی نیست.

و نیز از انانیت خارج نمی‌شوند مگر آن زمان که بندگان خدای تعالی باشند و از عبودیت و بندگی خودشان خارج شوند، مقصود از عبادات و بندگی جز این نیست که عارف گردند و متصل به او شوند و به سوی او باز گردند.

پس مقصود از قول خدا: «إلا ليعبدون» معرفت و شناخت است، ادا کردن شناخت به این لفظ و عبارت جهت اشعار به این است که معرفت و شناخت حاصل نمی‌شود مگر با عبادت یا با بندگی.

از امام صادق عليه السلام آمده است که فرمود: علی بن الحسین عليه السلام (شاید حسین بن علی عليه السلام باشد) نزد اصحابش آمد و فرمود: ای مردم خدای تعالی بندگان را خلق نکرده مگر آنکه او را بشناسند و آنگاه که بشناسند او را عبادت می‌کنند و هرگاه عبادت کنند از عبادت غیر او بی‌نیاز می‌شوند، مردمی خدمت علی بن الحسین عليه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلى الله عليه وآله پدر و مادرم فدای تو باد معرفت خدا چیست؟ امام فرمود: عبارت است از اینکه اهل هر زمان امامشان بشناسند که اطاعت او بر آنان واجب است.

طور

در تفسیر [وَالطُّورِ] مرقوم فرموده‌اند: به کوه طور سوگند که خداوند با موسی بر روی آن کوه سخن گفته است، یا سوگند به مطلق کوه، چون انواع برکات و خیرات در آن هست، چون از زیر آن آب بیرون می‌آید که اصل جمیع برکات است و باطن آن امام عليه السلام که وجود عالم، بقا و برکات آن به وسیله‌ی اوست یا مقصود جهت بالای

نفس و مرتبه‌ی عالی آن است که اگر انسان به آنجا برسد به خدا نزدیک می‌شود در صورتی که بر جانب راست آن باشد.

در تفسیر [إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ] البته پرهیزکاران یعنی آنان که از تکذیب خدا و رسولش در ولایت علی عليه السلام پرهیز کردند، بدین گونه که به او اقرار نمودند، و با او بیعت خاص و لوی بیعت کردند.

که در بهشتهای پر ناز و نعمتند.

النَّجْم

حضرت آقای سلطان علی شاه در تفسیر [وَالنَّجْم] ضمن تفسیر مرقوم فرموده‌اند: از ابن عباس آمده است که گفت: ما یک شب عشا آخر را با رسول خدا صلى الله عليه وآله خواندیم، وقتی سلام کرد روی به سوی ما نمود و فرمود: ستاره‌ای از آسمان با طلوع فجر به زودی جدا می‌شود و در خانه‌ی یکی از شما می‌افتد، پس آن ستاره در خانه‌ی هر کس افتاد، او وصی و خلیفه‌ی من و امام بعد از من است، وقتی فجر نزدیک شد هر یک از ما در خانه‌اش نشست و منتظر بود ستاره در خانه او سقوط کند، طمعکارترین قوم در این مورد ابی العباس بود، وقتی فجر طلوع کرد ستاره از هوا جدا شد و در خانه‌ی علی بن ابی طالب سقوط کرد.

پس رسول خدا صلى الله عليه وآله به علی عليه السلام فرمود: یا علی سوگند به کسی که مرا به نبوت مبعوث نمود وصی بودن و خلافت و امامت بعد از من بر تو واجب شد.

پس منافقین (عبدالله بن ابی و اصحابش) گفتند: محمد در محبت به پسر عمویش گمراه شد و در این ساعت جز با هوا و هوس سخن نمی‌گوید، پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود... تا آخر حدیث^(۱).

در تفسیر [أَفْتَمَّرُونَهُ] چه اینان در خلافت علی عليه السلام با او مجادله می‌کردند.

[عَلَى مَا يَرَى] بر آنچه رسول (در شب معراج) مشاهده کرد... چون رسول خدا صلى الله عليه وآله چنین بود که هر وقت به قلب خویش نظر می‌انداخت خلافت علی عليه السلام و ولایت او را

پس از خودش می‌دید.

از رسول خدا ﷺ در مورد این وحی سؤال شد، فرمود: به من وحی شد که علی عليه السلام سید المؤمنین، امام المتقین، قائد الغر المحجلین است در میان سخنان پیامبر صلى الله عليه وآله داخل شدند و گفتند: آیا این سخن از جانب خداست یا از جانب رسولش؟ پس خدای تعالی به رسولش فرمود: به آنان بگو: «ما كذب الفؤاد ما رأى» سپس در جواب آنان فرمود: «أفتما رونه علی ما یری» پس رسول خدا صلى الله عليه وآله به آنان فرمود: من به بالاتر از این مأمور شده‌ام، مأمور شده‌ام که او را برای مردم نصب کنم، و بگویم: او ولیّ شما بعد از من است و او به منزله‌ی کشتی در روز غرق است، هر کس داخل آن شود نجات پیدا می‌کند و هر کس از آن خارج شود غرق می‌شود.

در تفسیر [لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى] مرقوم فرموده‌اند:

از نبی صلى الله عليه وآله روایت شده که فرمود: یا علی عليه السلام خداوند تو را با من در هفت جا شاهد و حاضر قرار داد، که شب معراج یکی از آنهاست.

القمر

در تفسیر فرموده‌اند [أُقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ] آن ساعت (قیامت) نزدیک آمد و ماه شکافته شد (این آیه راجع به شقّ القمر است که کفار از رسول اکرم صلى الله عليه وآله درخواست کردند).

لفظ «الساعة» ساعت ظهور قائم عليه السلام و به ساعت قیامت و به حالت احتضار تفسیر شده‌است، که همه‌ی این معانی به یک چیز برمی‌گردد و آن هنگام قیام نزد خداست.

الرحمن

در تفسیر جفبائی ع آلاء ربکمما تُکذِّبانِج الا ای جنّ و انس کدامین نعمت‌های خدایتان را انکار می‌کنید؟!

از امام رضا عليه السلام روایت شده: خدای تعالی فرمود: «الرحمن علّم القرآن» خداوند قرآن را تعلیم نمود قبل از خلقت انسان و آن امیر المؤمنین عليه السلام است.

گفته شد: «علمه البیان»؟ فرمود: بیان هر چیزی را که مردم به آن احتیاج دارند به او

یاد داد. گفته شد: «الشمس و القمر بحسبان»؟ فرمود: آن دو در عذاب هستند. گفته شد: آیا خورشید و ماه عذاب می‌کشند؟

امام فرمود: از چیزی سؤال کردی پس آنرا متقن و محکم نما همانا خورشید و ماه دو آیه و نشانه از آیات خدا است که با امر او جاری می‌شوند و مطیع امر او هستند، روشنی و نور آن دو از عرش خدا و حرارت آن دو از جهنم است، پس آنگاه که قیامت بر پا می‌گردد پس دیگر نه خورشیدی وجود خواهد داشت و نه ماه، خدای تعالی فقط آن دو قصد کرده که لعنت خدا بر آن دو باد، آیا چنین نیست که مردم از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: خورشید و ماه دو نور در آتش می‌باشند؟ گفت: بلی این چنین است، فرمود: آیا قول مردم را نشنیدی که می‌گویند: فلانی و فلانی دو خورشید این ائمت و نور آن می‌باشند.

پس بنابر این آن دو نفر در آتش هستند، به خدا سوگند خدای تعالی جز آن دو را قصد نکرده است.

گفته شد: معنای «النجم و الشجر یسجدان» چیست؟ امام فرمود: نجم رسول خدا ﷺ است، که خدای تعالی در موارد متعدّد او را به این نام نامیده است، که فرموده است: «والنجم اذاهوی» و فرموده: «علامات و بالنجم هم یهتدون» که علامت‌ها اوصیاء ﷺ هستند، و نجم رسول خدا ﷺ است.

گفته شد: «یسجدان» به معنای چیست؟ فرمود: یعنی: «یعبدان» یعنی آن دو عبادت می‌کنند، از قول خدا! «والسماء رفعها و وضع المیزان» سؤال شد.

امام فرمود: مقصود از آسمان رسول خدا ﷺ است که خداوند او را به سوی آسمان بالا برد و «المیزان» امیر المؤمنین ﷺ است که خداوند او را برای خلق خود نصب نموده است... از قول خدا «والحبّ ذوالعصف والریحان» سؤال شد؟ فرمود: حبّ عبارت از گندم و جو و حبوبات است، «عصف» کاه و «ریحان» چیزی است که از آن خورده می‌شود.

در تفسیر [يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

یعنی همه‌ی کسانی که در آسمانها و زمین هستند از خدای تعالی سؤال می‌کنند، که او بی نیاز علی‌الاطلاق است و همه به او مهتاج و از او سؤال و درخواست می‌کنند با زبان فقر و استعداد و حالشان، چنانچه بیشتر مردم با زبان قال و با گفتار از او درخواست می‌کنند.

در تفسیر [وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ] [الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید؛ یعنی از مقام پروردگارش نسبت به خودش بترسد و بداند که خدای تعالی در مقامی است که گفتار او را می‌بیند و می‌شنود، یا از مقام خودش که نزد پروردگار برای حساب می‌رود بترسد.

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: کسی که بداند خداوند او را می‌بیند و گفتار او را می‌شنود و هر کاری از خیر و شرّ که انجام دهد می‌داند این علم او را از کارهای بد باز می‌دارد؛ و این همان کسی است که از مقام پروردگارش می‌ترسد و نفس را از هوی و هوس باز می‌دارد.

در تفسیر [هَلْ جَزَاءُ إِلَّا حَسَنًا إِلَّا إِلَّا حَسَنًا] می‌فرمایند: یعنی جزا و پاداش کسی که به او نعمت معرفت داده شده جز بهشت چیزی هست؟ زیرا احسان یعنی دارای حسن و زیبایی شأن؛ انسان حاصل نمی‌شود مگر با قبول ولایت علی علیه السلام. و در روایت دیگری آمده! آیا پاداش کسی که بگوید «لا اله الا الله» جز بهشت چیزی هست؟ یعنی با شرطش و علی علیه السلام از شروط بهشت است.

و خبر دیگری است: آیا پاداش کسی که نعمت توحید به او دادیم جز بهشت است؟ که مقصود ولایت است، زیرا توحید جز به سبب ولایت حاصل نمی‌شود.

و در خبری آمده‌است: این آیه در باره‌ی کافر و مؤمن و برّ و فاجر جاری می‌شود، به هر کس که خوبی شود باید در مقابل آن خوبی کند، تا پاداش خوبی او شود، و مکافات و پاداش خوبی این نیست که به مقدار خوبی طرف مقابل به او خوبی شود، و اگر همان اندازه نیز خوبی شود باز برتری و فضل با کسی است که ابتدا خوبی کرده‌است.

در تفسیر [تَبْرَكَ اسْمُ رَبِّكَ] مرقوم فرموده‌اند: اسم «رَبِّ» به صورت مطلق

عبارت از اسم اعظم خداست و آن عبارت از علی علیه السلام با علویتش می باشد.
[ذِي الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ] که خداوند جلال و عزت و احسان و کرامت است.

واقعه

در تفسیر آیه **[وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ]** مرقوم فرموده اند: ... از نبی صلی الله علیه و آله هنگامی که از این آیه سؤال شد آمده است که فرمود: جبرئیل به من گفت: اینان علی علیه السلام و شیعیانش می باشند که آنها به بهشت سبقت گیرنده هستند به سوی بهشت، و به خدا نزدیک هستند به سبب کرامت او.
 و از علی علیه السلام آمده است که فرمود: **[وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ]** درباره ی من نازل شده است.

از امام باقر علیه السلام آمده است: ما هستیم السابقون السابقون و ما هستیم الاخرون.
 امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به گروهی از شیعه فرمود: شما شیعه ی خدا هستید، شما یاران و انصار خدا هستید، شما سابق و اول هستید و سابق و آخر هستید، یعنی در دنیا به ولایت ما، و در آخرت به بهشت سبقت می گیرید.
 در تفسیر **[وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ]** مرقوم فرموده اند: تفسیر یمین به علی علیه السلام و تفسیر اصحاب او به شیعه علیهم السلام که با بیعت خاص و لوی به دست او بیعت کرده اند گذشت، نیز مکرر این مطلب گذشت که یمین عالم ارواح است، اصحاب یمین کسانی هستند که در توجه یا اتصال به عالم ارواح پاک، متمکن گشته اند و توجه و اتصال به عالم ارواح پاک حاصل نمی شود مگر با ولایت که با بیعت خاص و لوی محقق می شود.

حدید

در تفسیر **[إِنَّمَنْ أَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ^ع]** به خدا و رسول او ایمان آورید.
 این جمله به منزله ی نتیجه ی سابق است، گویا که فرموده باشد: حالا که این مطلب را دانستید دیگر در روی گردانیدن از خدا و رسولش عذری برای شما باقی نمی ماند، یا دیگر عذری ندارید در خروج از قول خدا و رسولش درباره ی ولایت علی علیه السلام.

پس ایمان به خدا بیاورید و گفته‌ی او را در مطلق اوامر و نواهی تصدیق کنید، یا گفته‌ی او را در مورد ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تصدیق نمایید.

و بر رسول او ایمان بیاورید با بیعت عام یا بیعت خاص، یا او را در آنچه از احکام یا ولایت علی گفته تصدیق نمایید.

چون خطاب از جانب خدای تعالی عامّ است شامل موجودین از مسلمانها و غیر مسلمانها و معدومین می‌شود لفظ «آمنوا نیز باید عام باشد و شامل اذعان و تصدیق و بیعت اسلامی عامّ و بیعت ایمانی خاصّ باشد، گویی که فرموده باشد: ای کفار و ای کسانی که آمادگی اسلام دارید از موجودین و معدومین به خدا و رسولش ایمان بیاورید با بیعت عامّ به دست رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ای مسلمانان اذعان کنید و خدا و رسولش را در آنچه که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به شما می‌گوید از مطلق احکام یا ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تصدیق کنید.

و با بیعت خاصّ و لوی به خدا و رسولش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا به دست خلیفه و جانشین او ایمان بیاورید و معانی ایمان در اوّل سوره‌ی بقره گذشت.

در تفسیر [يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ] چشم بصیرت را باز کنی روزی که مؤمنین را ببینی می‌بینی که نور ایمانشان از پیش رو و سمت راست آنها می‌شتابد.

و مقصود از این نور آن کیفیت است که در قلب بیعت کننده با بیعت خاصّ و لوی به سبب قبول ولایت داخل می‌شود، آن فعلیت اخیر بیعت کننده است و از همین جاست که او فرزند کسی می‌شود که با او بیعت کرده‌است.

گاهی او را در يك واقعه به صورت کسی می‌بیند که به دست او بیعت کرده و گاهی به صورت فرزند او از صلب او می‌بیند، این کیفیت يك کیفیت عرضی نیست، بلکه آن يك صورت جوهری است که از ولیّ امرش نازل شده و به قلب او داخل گشته و قول خدای تعالی: «و لَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» اشاره به همین صورت است و آن صورت با چشمان حسّی دیده نمی‌شود، بلکه با چشم بصیرت در دنیا و آخرت دیده می‌شود و در عالم برزخها و آخرت آن صورت از پوشش مادّه رها می‌شود و هر

کس که از حجاب چشم مادّی رهایی یافته آن را می‌بیند.

پس هر کس آن را می‌بیند، صاحب نور نیز آن را می‌بیند و می‌بیند که آن کیفیت به صورت امامش در پیش رویش راه می‌رود، اختیار پیش رو و سمت راست بدان جهت است که آن صورت نورانی است و استناره‌ی از آن به مقداری که بر او ظاهر شود، پشت سر مؤمن دنیا است که ظلمانی و تاریک است و شمال او ملکوت سفلی است که آن تاریک‌ترست و نورانی با ظلمانی تناسب ندارد.

پیش روی او عالم غیب است که آن نور محض است، سمت راست او عالم ارواح پاک است که آن نیز نورانی است و گاهی آن نور بر سالک ظاهر می‌شود، و آن هنگامی است محبت او شدت بگیرد، در سلوک خود استقامت نماید و با مرگ اختیاری بمیرد، این همان مطلبی است که صوفی‌ها می‌گویند مبنی بر اینکه سالک باید در سلوک خود به حصول حال حضور اهتمام بورزد.

و این همان شناخت علی علیه السلام به نورانیت است که آن معرفت خداست، این همان است که حضور و سکینه و فکر نامیده شده و این همان ذکر حقیقی خداست.

بزرگواران و عزیزانی که فقط برای رضای خدا و ارادتی که به صاحب ولایت کبری الهی علیه السلام دارند و در چاپ این مجلد با ما همراهی فرموده‌اند عبارتند از:

۱) جناب آقای دکتر نورعلی تابنده (مجدوبعلیشاه) ارواحنا فدا که با توجه خاصی که به این تفسیر شریف دارند باعث گشایش و پیشرفت کار گردیده‌اند.

۲) استاد و دانشمند و محقق ارجمند جناب آقای دکتر سید جعفر شهیدی.

۳) منابع احادیث و اخبار معصومین علیهم السلام با سعی و کوشش حضرت آیه‌الله سماوی و حجة الاسلام شیخ مهدی کیائی و چند نفر دیگر از علمای بزرگوار قم.

۴) جناب آقای سیدعزیزالله قائمی (طباطبایی) در امور ویراستاری نگارشی و فنی.

۵) جناب آقای محسن نهال مدیر محترم انتشارات «محسن»

۶) سرکار خانم نفیسه‌ی بذرکار تایپ کامپیوتری.

۷) خط مهر و کلیشه پشت جلد به وسیله برادر محترم جناب آقای عبدالله

شورورزی

۸) تهیه کالک به وسیله‌ی برادر بزرگوار جناب آقای حاج مجید احمدیان
۹) سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که عهده‌دار چاپ و
صحافی این تفسیر شریف شده‌اند.
از همه سرورانی که با کمال محبت در این مهم با ما همراهی فرموده‌اند سپاسگزاریم.
از خوانندگان تقاضا می‌نماییم که با ارائه‌ی نظرات سودمند خود ما را در جهت بهتر
شدن خدمات بعدی رهین منت فرمایند.
الحمد لله رب العالمین

فهرست مطالب

| | |
|----|--------------|
| ۵ | پیش‌گفتار |
| ۶ | الشوری |
| ۹ | الدخان |
| ۱۰ | الجاثية |
| ۱۱ | الاحقاف |
| ۱۲ | محمد ﷺ |
| ۱۳ | فتح |
| ۱۵ | الحجرات |
| ۱۶ | «ق» |
| ۱۶ | الذاريات |
| ۱۸ | طور |
| ۱۹ | النجم |
| ۲۰ | القمر |
| ۲۰ | الرحمن |
| ۲۳ | واقعه |
| ۲۳ | حديد |
| ۲۷ | فهرست مطالب |
| ۳۷ | سورة الشورى |
| ۳۷ | آيات ۱ - ۱۰ |
| ۳۸ | ترجمه |
| ۳۸ | تفسير |
| ۴۴ | آيات ۱۱ - ۱۵ |
| ۴۵ | ترجمه |

| | | |
|-----|------------|-----|
| ٤٦ | تفسیر | ٤٦ |
| ٥١ | آیات ١٦-٢٤ | ٥١ |
| ٥٢ | ترجمه | ٥٢ |
| ٥٣ | تفسیر | ٥٣ |
| ٦٥ | آیات ٢٥-٣٦ | ٦٥ |
| ٦٦ | ترجمه | ٦٦ |
| ٦٦ | تفسیر | ٦٦ |
| ٧٥ | آیات ٣٧-٤٨ | ٧٥ |
| ٧٦ | ترجمه | ٧٦ |
| ٧٧ | تفسیر | ٧٧ |
| ٨٥ | آیات ٤٩-٥٢ | ٨٥ |
| ٨٥ | ترجمه | ٨٥ |
| ٨٦ | تفسیر | ٨٦ |
| ٩٢ | سوره زخرف | ٩٢ |
| ٩٢ | آیات ١-٢٢ | ٩٢ |
| ٩٣ | ترجمه | ٩٣ |
| ٩٤ | تفسیر | ٩٤ |
| ١٠٣ | آیات ٢٣-٣٥ | ١٠٣ |
| ١٠٤ | ترجمه | ١٠٤ |
| ١٠٥ | تفسیر | ١٠٥ |
| ١١٣ | آیات ٣٦-٤٥ | ١١٣ |
| ١١٤ | ترجمه | ١١٤ |
| ١١٥ | تفسیر | ١١٥ |
| ١٢١ | آیات ٤٦-٥٦ | ١٢١ |
| ١٢٢ | ترجمه | ١٢٢ |

| | |
|----------|-------------------------|
| ۱۲۲..... | تفسیر..... |
| ۱۲۸..... | آیات ۵۷-۶۷..... |
| ۱۲۹..... | ترجمه..... |
| ۱۲۹..... | تفسیر..... |
| ۱۳۷..... | آیات ۶۸-۸۰..... |
| ۱۳۷..... | ترجمه..... |
| ۱۳۸..... | تفسیر..... |
| ۱۴۲..... | آیات ۸۱-۸۹..... |
| ۱۴۳..... | ترجمه..... |
| ۱۴۳..... | تفسیر..... |
| ۱۴۹..... | سُورَةُ الدُّخَانِ..... |
| ۱۴۹..... | آیات ۱-۹..... |
| ۱۴۹..... | ترجمه..... |
| ۱۴۹..... | تفسیر..... |
| ۱۵۹..... | آیات ۱۰-۲۲..... |
| ۱۵۹..... | ترجمه..... |
| ۱۶۰..... | تفسیر..... |
| ۱۶۴..... | آیات ۲۳-۳۳..... |
| ۱۶۴..... | ترجمه..... |
| ۱۶۵..... | تفسیر..... |
| ۱۶۸..... | آیات ۳۴-۴۲..... |
| ۱۶۸..... | ترجمه..... |
| ۱۶۸..... | تفسیر..... |
| ۱۷۲..... | آیات ۴۳-۵۹..... |
| ۱۷۲..... | ترجمه..... |

| | |
|----------|------------------------------|
| ١٧٣..... | تفسیر..... |
| ١٧٦..... | سُورَةُ الْجَبَاتِیَّةِ..... |
| ١٧٦..... | آیات ١ - ١١..... |
| ١٧٦..... | ترجمه..... |
| ١٧٧..... | تفسیر..... |
| ١٨٢..... | آیات ١٢ - ٢٢..... |
| ١٨٣..... | ترجمه..... |
| ١٨٤..... | تفسیر..... |
| ١٩١..... | آیات ٢٣ - ٢٩..... |
| ١٩٢..... | ترجمه..... |
| ١٩٣..... | تفسیر..... |
| ١٩٨..... | آیات ٣٧ - ٣٠..... |
| ١٩٩..... | ترجمه..... |
| ٢٠٠..... | تفسیر..... |
| ٢٠٣..... | سُورَةُ الْأَخْفَافِ..... |
| ٢٠٣..... | آیات ١ - ٨..... |
| ٢٠٣..... | ترجمه..... |
| ٢٠٤..... | تفسیر..... |
| ٢٠٨..... | آیات ٩ - ١٤..... |
| ٢٠٩..... | ترجمه..... |
| ٢٠٩..... | تفسیر..... |
| ٢١٣..... | آیات ١٥ - ٢٨..... |
| ٢١٤..... | ترجمه..... |
| ٢١٦..... | تفسیر..... |
| ٢٢٥..... | آیات ٢٩ - ٣٥..... |

| | |
|----------|---------------------------------|
| ۲۲۵..... | ترجمه |
| ۲۲۶..... | تفسیر |
| ۲۳۳..... | [۴۷] سُورَةُ مُحَمَّدٍ |
| ۲۳۳..... | آیات ۱-۱۱ |
| ۲۳۴..... | ترجمه |
| ۲۳۵..... | تفسیر |
| ۲۴۰..... | آیات ۱۲-۱۹ |
| ۲۴۱..... | ترجمه |
| ۲۴۲..... | تفسیر |
| ۲۴۶..... | حدیثی در احوال مردم در آخر زمان |
| ۲۵۱..... | آیات ۲۰-۳۰ |
| ۲۵۲..... | ترجمه |
| ۲۵۳..... | تفسیر |
| ۲۶۰..... | آیات ۳۱-۳۸ |
| ۲۶۰..... | ترجمه |
| ۲۶۱..... | تفسیر |
| ۲۶۶..... | سُورَةُ الْفَتْحِ |
| ۲۶۶..... | آیات ۱-۹ |
| ۲۶۶..... | ترجمه |
| ۲۶۷..... | تفسیر |
| ۲۶۸..... | شرحی در صلح حدیبیه |
| ۲۸۴..... | آیات ۱۰-۱۷ |
| ۲۸۵..... | ترجمه |
| ۲۸۶..... | تفسیر |
| ۲۹۲..... | آیات ۱۸-۲۹ |

| | |
|----------|-------------------------------|
| ۲۹۳..... | ترجمه |
| ۲۹۵..... | تفسیر |
| ۳۱۷..... | سوره‌ی الْحُجُرَاتِ |
| ۳۱۷..... | آیات ۱-۸ |
| ۳۱۷..... | ترجمه |
| ۳۱۸..... | تفسیر |
| ۳۱۸..... | نهی از پیشدستی بر رسول الله ﷺ |
| ۳۲۶..... | آیات ۹-۱۲ |
| ۳۲۷..... | ترجمه |
| ۳۲۸..... | تفسیر |
| ۳۳۴..... | معنای غیبت |
| ۳۴۰..... | آیات ۱۳-۱۸ |
| ۳۴۱..... | ترجمه |
| ۳۴۱..... | تفسیر |
| ۳۵۰..... | سوره‌ی «ق» |
| ۳۵۰..... | آیات ۱-۱۱ |
| ۳۵۰..... | ترجمه |
| ۳۵۱..... | تفسیر |
| ۳۵۶..... | آیات ۱۲-۱۶ |
| ۳۵۶..... | ترجمه |
| ۳۵۶..... | تفسیر |
| ۳۵۹..... | آیات ۱۷-۳۷ |
| ۳۶۰..... | ترجمه |
| ۳۶۱..... | تفسیر |
| ۳۶۹..... | آیات ۳۸-۴۵ |

| | |
|----------|--|
| ۳۶۹..... | ترجمه |
| ۳۷۰..... | تفسیر |
| ۳۷۴..... | سُورَةُ الذَّارِيَاتِ |
| ۳۷۴..... | آیات ۱-۱۴ |
| ۳۷۴..... | ترجمه |
| ۳۷۵..... | تفسیر |
| ۳۷۶..... | حدیثی در چگونگی وضع زمین و طبقات آسمانها |
| ۳۸۰..... | آیات ۱۵-۲۳ |
| ۳۸۰..... | ترجمه |
| ۳۸۱..... | تفسیر |
| ۳۸۵..... | آیات ۲۴-۴۰ |
| ۳۸۶..... | ترجمه |
| ۳۸۶..... | تفسیر |
| ۳۹۰..... | آیات ۴۱-۶۰ |
| ۳۹۰..... | ترجمه |
| ۳۹۱..... | تفسیر |
| ۳۹۸..... | سُورَةُ الطُّورِ |
| ۳۹۸..... | آیات ۱-۲۰ |
| ۳۹۸..... | ترجمه |
| ۳۹۹..... | تفسیر |
| ۴۰۴..... | آیات ۲۱-۲۸ |
| ۴۰۴..... | ترجمه |
| ۴۰۵..... | تفسیر |
| ۴۰۸..... | آیات ۲۹-۴۹ |
| ۴۰۹..... | ترجمه |

| | |
|----------|-------------------------------|
| ٤٠٩..... | تفسیر..... |
| ٤١٧..... | سُورَةُ النَّجْمِ..... |
| ٤١٧..... | آیات ١-١٨..... |
| ٤١٧..... | ترجمه..... |
| ٤١٨..... | تفسیر..... |
| ٤٢٧..... | آیات ١٩-٢٨..... |
| ٤٢٨..... | ترجمه..... |
| ٤٢٨..... | تفسیر..... |
| ٤٣٢..... | آیات ٢٩-٣٥..... |
| ٤٣٢..... | ترجمه..... |
| ٤٣٣..... | تفسیر..... |
| ٤٣٧..... | آیات ٣٦-٦٢..... |
| ٤٣٨..... | ترجمه..... |
| ٤٣٩..... | تفسیر..... |
| ٤٤٤..... | (٥٤) سُورَةُ الْقَمَرِ..... |
| ٤٤٤..... | آیات ١-٥٥..... |
| ٤٤٦..... | ترجمه..... |
| ٤٤٨..... | تفسیر..... |
| ٤٦٧..... | (٥٥) سُورَةُ الرَّحْمَنِ..... |
| ٤٦٧..... | آیات ١-٧٨..... |
| ٤٦٩..... | ترجمه..... |
| ٤٧١..... | تفسیر..... |
| ٤٩٦..... | سوره‌ی واقعه..... |
| ٤٩٦..... | آیات ١-٩٤..... |
| ٤٩٨..... | ترجمه..... |

| | |
|-----|--|
| ٥٠٠ | تفسير |
| ٥٢٥ | سُورَةُ الْحَدِيدِ |
| ٥٢٨ | ترجمه |
| ٥٣١ | تفسير |
| ٥٦٩ | متن تفسير شريف |
| ٥٧٠ | سُورَةُ الشُّورَى |
| ٥٩٧ | سُورَةُ الزُّخْرُفِ |
| ٦٢٥ | سُورَةُ الدِّخَانِ |
| ٦٣٩ | سُورَةُ الْجَاثِيَةِ |
| ٦٥٢ | سُورَةُ الْاِحْقَافِ |
| ٦٦٦ | سُورَةُ مُحَمَّدٍ |
| ٦٧١ | حديث في احوال الناس في اخر الزمان |
| ٦٨٣ | سُورَةُ الْفَتْحِ |
| ٦٨٣ | شرح في صلح الحديبية |
| ٧١٢ | سُورَةُ الْحَجَرَاتِ |
| ٧١٩ | اقسام الظن وهي خمسة بحسب الاحكام الخمسة |
| ٧٢٠ | معنى الغيبة |
| ٧٢٩ | سُورَةُ قَآ |
| ٧٣٢ | حديث في تجدّد العوالم غير هذا العالم |
| ٧٤٠ | سُورَةُ الذَّارِيَاتِ |
| ٧٤١ | حديث في كيفية وضع الارض و طبقات السماوات |
| ٧٥١ | ٥٢ سُورَةُ الطُّورِ |
| ٧٥٩ | ٥٣ سُورَةُ النَّجْمِ |
| ٧٧٣ | ٥٤ سُورَةُ الْقَمَرِ |
| ٧٨٣ | ٥٥ سُورَةُ الرَّحْمَنِ |

| | |
|----------|---------------------------|
| ٧٩٨..... | ٥٦ سُورَة الواقعة |
| ٨١٣..... | ٥٧ سُورَة الحديد |
| ٨١٩..... | الانفاق قبل الفتح..... |
| ٨٣٧..... | فهرستهای پنجگانه |
| ٨٣٨..... | فهرست اعلام..... |
| ٨٤٩..... | فهرست ترجمه‌ی اخبار |
| ٨٨٧..... | فهرست اخبار متن |
| ٩١٤..... | فهرست ابیات |
| ٩١٧..... | فهرست منابع..... |

سُورَةُ الشُّورَى

این سوره دارای پنجاه و سه آیه است، بعضی گفته‌اند: پنجاه آیه مکی است، بعضی گفته‌اند: همه‌ی سوره مکی است جز «والَّذِينَ استجابوا... تا «لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» و برخی معتقدند جز چهار آیه همه‌ی آیات در مدینه نازل شده و آن چهار آیه عبارت است از «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا إِلَّا الْوَدْعَةَ فِي الْقُرْبَى... تا و الْكَافِرِينَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»

آیات ۱ - ۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم- (۱۰) عَسَقَ (۱۱) كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۲) لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۱۳) تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنْ أَلَّ اللَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۴) وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۱۵) وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (۱۶) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۷) أَمْ

اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸) وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَىٰ
اللَّهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۱۹)

ترجمه

حم [حامیم]. عَسَق [عین. سین. قاف]. بدینسان خداوند پیروزمند فرزانه به سوی تو و کسانی که پیش از تو [پیامبر] بودند، وحی می‌فرستد. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است او راست؛ و او بلند مرتبه‌ی بزرگ است. نزدیک است که آسمانها [از ناروایی بهتان آنان] بر فرازشان پاره پاره شود، فرشتگان سپاسگزارانه پروردگارش را تسبیح می‌گویند و برای زمینیان آمرزش می‌خواهند؛ همانا خداوند است که آمرزگار مهربان است. و کسانی که به جای او سرورانی را به پرستش می‌گیرند، خداوند حاکم بر آنانست و تو نگهبان آنان نیستی. و بدینسان قرآنی عربی [شیوا] بر تو وحی کردیم، تا [اهل] مکه و پیرامونیان آن را هشدار دهی و از روز محشر که شگی در آن نیست، هشدار دهی؛ که گروهی در بهشتند و گروهی در دوزخ. و اگر خداوند می‌خواست آنان را ائمت یگانه‌ای قرار می‌داد؛ ولی هر کس را که بخواهد در جوار حمتش در می‌آورد؛ و ستمکاران [مشرک] یار و یآوری ندارند. آیا به جای او سرورانی را به پرستش گرفته‌اند، حال آنکه خداوند سرور [راستین] است و اوست که مردگان را زندگی می‌بخشد و او بر هر کاری تواناست. و در هر آنچه اختلاف نظر پیدا کنید، حکمش با خداوند است؛ چنین است خداوند، پروردگار من که بر او توکل کرده‌ام و به درگاهش روی آورده‌ام.

تفسیر

[حمّ عَسَقَ كَذَلِكَ] این وحی که قبل از این هم به تو ابلاغ کردیم، چون اخبار غیبی و احکام و مواعظ بعد از این زمان [يُوحِي إِلَيْكَ] به تو

وحی می‌شود یا همچنین وحی به صورت رمز و حروف مقطعه که پیش از این بر تو فرستادیم؛ پس از این نیز بر تو وحی خواهد شد. یا وحیی که با اذیت و آزار قوم و انکار آنها همراه خواهد بوده همان طور که پیش از این‌ها بر تو وحی کردیم بعد از این نیز بر تو وحی خواهد شد، یا مقصود این است که همچنین درباره ناپود شدن قوم و اسکان زمین بر تو وحی خواهد شد.

[وَأِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ] خدای تعالی بر پیامبران پیش از تو نیز وحی کرد. در اینجا عطف را به صورت عطف مفرد آورد، چون در ثوانی و توابع بعضی چیزها بخشیده شده، یا لفظ معطوف به قرینه‌ی معطوف علیه در تقدیر است. و لفظ «یوحی» به صورت معلوم و مجهول خوانده شده و در صورتی که به صورت مجهول خوانده شود.

قول خدای تعالی: [اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] فاعل فعل محذوف یا مبتدأست، جمله مستأنف در موضع تعلیل است و خبر آن لفظ «العزیز» یا «الحکیم» می‌باشد، یا خبر آن [لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ] است و معنای آیه این است که برای خداست آسمانها و زمین و آنچه که در آن دو وجود دارد.

[تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ] نزدیک است که آسمانها از فراز آسمانها یا از بالای زمین‌ها از هم شکافته شود.

[وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ] این جمله عطف بر «السَّمَاوَاتُ» است، به صورت عطف مفرد، لفظ «يُسَبِّحُونَ» مستأنف است یا این جمله با لفظ «يُسَبِّحُونَ» عطف بر اسم مقدر و «تَكَادُ» خبر آن می‌باشد.

یا این جمله بر محل «تَكَادُ السَّمَوَاتُ... تا آخر آیه» معطوف است.

[وَاَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ] و بر مؤمنین زمین از خدا آمرزش می‌طلبند، که عقلای حقیقی همان مؤمنین هستند و غیر مؤمنین ملحق به چهار پایان می‌باشند چنانچه در سوره‌ی مؤمن در ضمن آیه‌ی «و استغفرون للذین آمنوا» گذشت.

قمی گفته‌است: استغفار مخصوص مؤمنین از شیعه‌است که توبه کرده باشند، لفظ آیه عام ولی معنایش خاص می‌باشد، شاید مقصود قمی از توبه کنندگان کسانی هستند که در ضمن بیعت خاص توبه کرده باشند.

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: ملائکه برای مؤمنین که در زمین هستند استغفار می‌کنند، زیرا مؤمن وقتی به صورت بیعت خاص ولوی بیعت کرد در قلب او یک کیفیت الهی حاصل می‌شود که آن به منزله‌ی وزش بوی خوش است و همین گوهر الهی باعث می‌شود که فرشتگان آسمان به او توجه کنند، فرشتگان زمین دورش را گرفته و از خدا بخواهند که بدیها و عیب‌هایش را بپوشاند، خود ملائکه نیز عیب‌های او را می‌پوشانند و از ظاهر شدن بدی‌ها و عیب‌ها جلوگیری می‌کنند.

ولی در مورد غیر مؤمن ملائکه‌ی آسمانی توجه و التفاتی ندارند، همچنانکه ملائکه‌ی زمین نیز متنفرند و در نتیجه دورشان نمی‌گردند تا عیب‌هایشان را بپوشانند.

[إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ] این جمله جواب سؤال مقدر است.
[وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ] کسانی که جز خدا را اولیا و دوستان خود قرار دادند در حالی که آن اولیا غیر از خدا باشند یا بدون اذن و اجازه‌ی خدا ولی و راهبر برگزیدند.

به هر تقدیر مقصود از آنها کسانی هستند که در مقابل مؤمنین قرار گرفته‌اند، زیرا مؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را که از طرف خدا ولایت دارد برای خدا ولیّ قرار داده‌اند.

[اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ] این جمله در مقابل استغفار ملایکه نسبت به کسانی است که با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیعت کرده‌اند، یا مقصود این است که خداوند بر همه‌ی اعمال آنان حافظ و نگهبان است، حتی آن اعمالی که به زبان آنانست و اگر خداوند حافظ و نگهبان عمل عکس باشد هیچ يك از اعمال صغیر و کبیرشان فوت نمی‌شود و همه‌ی اعمال ثبت می‌گردد.

[وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ] و تو به سبب رسالت خود وکیل و نگهبان آنها نیستی تا به دلیل مخالفت با تو یا عنادشان به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اندوهناک گردی، یا بخواهی نسبت به عمل‌های آنان حافظ و نگهبان باشی، یا آنان را از مخالفت با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ حفظ کنی.

[وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا] همانند وحی که به صورت مطلق یا در مورد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر تو می‌کنیم.

قرآن را به زبان عربی بر تو وحی کردیم نه به زبان عجم، یا مقصود این است که قرآن را دارای حکمت، علم، پند، اندرز و احکام وحی نمودیم، نه آنکه قرآن اعرابی باشد بدون حکمت، موعظه و احکام.

[لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ] تا اینکه مردم مکه را از کفر و بدکاری بیم دهی.

[وَمَنْ حَوْلَهَا] کسانی که در دور و بر امّ القری (مکه) هستند از تمام اهل زمین که همه‌ی زمین نسبت به عالم مثال اطراف مکه حساب می‌شود.

[وَأْتَذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ] همه‌ی خلق را از هر چیزی که باید از آن انذار شود از امور دنیا و آخرت انذار کنی و به خصوص مردم را از روز جمع که همان روز قیامت است بترسانی و روز قیامت روز جمع نامیده شده چون همه‌ی خلائق در آن روز جمع می‌شوند.

[لَا رَيْبَ فِيهِ] که در آن شك و تردیدی نیست. بیان عدم شك و ریب در امثال این موارد در اوّل سوره‌ی بقره ضمن تفسیر قول خدای تعالی: «لاریب فیهِ» گذشت.

[فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ] گروهی از کسانی که در آنجا جمع شده‌اند در بهشت جای می‌گیرند و گروهی در جهنّم.

[وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً] اگر خدا می‌خواست همه‌ی خلائق را بر یک دین، یک مذهب و یک اراده که همان اراده طاعت است قرار می‌داد، ولی چون مشیّت خدا بر حسب استعدادهای خلائق است این چنین نخواسته‌است.

[وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ] ولیکن خداوند هر کس را که بخواهد بر حسب استعدادش در رحمت خود داخل می‌کند.

[وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ] ستمکاران ولیّ ندارند که متولّی و عهده دار امورشان بوده و صلاح آنان را به سوی خودشان بکشاند.

[وَلَا نَصِيرٍ] و یار و مددکاری ندارند که ضرر را از آنان دفع کرده و در سختی‌ها کمک‌شان کند، بارها این مطلب گذشته که نبیّ ﷺ به سبب ولایتش ولیّ و به سبب رسالتش نصیر است.

و در این جمله اولش عبارت و ادای جمله را تغییر داد تا اشعار به

این باشد که ورود در رحمت از اوصاف ذاتی خدای تعالی است، ولی عقوبت ظالم از عرضیات رحمت رحمانی او است، نه از اوصاف ذاتی.

[أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ] لفظ «أم» در اینجا به معنی «بل» باهمزه یا بدون همزه است. یعنی آنان که جز خدا دوستانی گرفتند از آن سودی نمی‌برند.

[فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ] فقط خدا ولی است و ولیی جز او نیست.

[وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى] و او است که مردگان از حیات حیوانی را زنده می‌کند، یا مردگان از حیات انسانی را که عبارت از ولایت تکلیفی است زنده می‌کند.

[وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] و ما اختلفتم فيه من شيء] در هر چیزی که اختلاف کردید آن را به خدا برگردانید، یعنی هر چیزی که اسم شیئی و چیز بر آن صادق باشد از امر دین یا امر دنیا از معاملات یا معاشرت‌ها یا نکاح‌ها و ارث‌ها.

[فَحُكْمُهُ وَإِلَى اللَّهِ] پس حکم آن چیز به خدا برمی‌گردد یعنی حکم در آن چیز به اینکه حق باشد یا باطل، صحیح باشد یا فاسد باید در دنیا به خدا برمی‌گردد بر حسب مظاهر خدا، یعنی کسانی که آنان مظهرهای ولایت هستند و اصل همه علی عليه السلام است؛ که هیچ يك از شما دارای حق نیستید و حق نزد هیچ يك از شما نیست مگر آنکه از آن خانه بیرون بیاید، بشر به مقام غیب نمی‌رسد تا وقتی که خداوند خودش بین آنها حکم کند و حکم آن در آخرت به علی عليه السلام منتهی می‌شود، چه تمام خلق به سوی او برمی‌گردند، که او قسیم و تقسیم‌کننده‌ی بهشت و جهنم است و اما رجوع مورد اختلاف به کتاب خدا بدین معنا که حکم مورد اختلاف از کتاب خدا

استنباط شود هیچ حاصلی ندارد.

زیرا قرآن دارای مجمل و متشابه‌است و بازگشت به آن بدون بازگشت به امام که آن را بیان نماید هیچ فایده‌ای ندارد.

[ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي] حکایت قول رسول است، یعنی رسول به آنان، یا قول خدای تعالی است که به نبی ﷺ امر کرده چنین بگوید که در این صورت فعل امر از ماده‌ی قول در تقدیر است، یعنی به آنان بگو: کسی که دارای این اوصاف است پروردگار من است.

[عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ] در آنچه که مرا از آن می‌ترسانید بر خدا توکل نمودم.

[وَإِلَيْهِ أُنِيبُ] در همه‌ی کارهایم به سوی خدا باز می‌گردم، یا در آخر بالاخره ذات خودم به سوی خدا باز می‌گردد.

آیات ۱۱-۱۵

فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲۰) لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۱) شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۲۲) وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَّقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْهُمْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ (۲۳) فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ ءَامَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِإِعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَلْنَا وَلَكُمْ أَعْمَلْنَا لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۲۴)

(۲۴)

ترجمه

پدید آورنده‌ی آسمانها و زمین که برای شما از نوع خودتان همتیانی آفریده است، از چارپایان نیز انواعی [قرار داده‌است]؛ شما را در آن آفریده است؛ همانند او چیزی نیست و اوست که شنوای بیناست. او راست کلیدهای آسمانها و زمین؛ روزی را برای هر کس که بخواهد گشاده یا فرو بسته می‌دارد، که او به هر کاری داناست. در دین شما، هر آنچه به نوح سفارش کرده بود، مقرر داشت، نیز آنچه به تو وحی کرده‌ایم، آنچه به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده‌ایم، که دین را بر پا بدارید، در آن اختلاف نوزید؛ آنچه مشرکان را به آن می‌خوانی، بر ایشان دشوار آید؛ خداوند است که هر کس را بخواهد به راه خویش برمی‌گزیند و هر کس را که روی به درگاه او آورد، به سوی خویش هدایت می‌کند. و تفرقه پیدا نکردند مگر پس از آنکه علم [وحی] برایشان آمد، آن هم از روی رشک و رقابتی که در میانشان بود، اگر حکم پیشین پروردگارت تا سرآمدی معین تعلق نگرفته بود، در میانشان داوری می‌شد؛ و کسانی که پس از ایشان کتاب را فرا گرفتند از آن سخت در شک اند. پس برای این [امر] دعوت کن، چنانکه دستور یافته‌ای پایداری کن، از هوی و هوس آنان پیروی مکن و بگو به هر کتابی که خداوند فرو فرستاده‌است، ایمان آورده‌ام، دستور یافته‌ام که در میان شما دادگری کنم؛ خداوند پروردگار ما و پروردگار شماست، اعمال ما از آن ماست، اعمال شما از آن شما؛ در میان ما و شما

گفت و گویی نیست، خداوند ما و شما را [برای داوری] گرد می‌آورد و سیر و سرانجام به سوی اوست.

تفسیر

[فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا] این آیه از گفتار رسول خدا ﷺ یا ابتدای کلامی است از جانب خدا. [وَمِنْ الْأَنْعَامِ] مقصود چهارپایان هشتگانه است چنانچه در سوره‌ی انعام گذشت.

[أَزْوَاجًا] از چهار پایان جفت آفرید، به صورت مذکر و مؤنث یا مقصود از جفت اهلی و وحشی است، یا مقصود این است که برای شما و به نفع شما حیوانات را به صورت جفت آفرید.

[يَذُرُّكُمْ فِيهِ] خود شماها و حیوانات را به صورت جفت آفرید تا نسل شما را زیاد کند.

و این جمله نیز از گفتار رسول خدا ﷺ یا از جانب خدای تعالی است.

[لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ] لفظ «کاف» در «کمثله» زایده یا اسمیه است و جمله خبر «لیس» است، که در این صورت این کلام برای مبالغه در نفی مثل است نه اینکه مفاد جمله اثبات مثل برای خدای تعالی باشد.

و در اوّل سوره‌ی بقره گذشت که خدای تعالی وجود محض و بسیط الحقیقه است، بسیط بودن او اقتضا می‌کند که دوّم نداشته باشد و گرنه مرکّب می‌شود و اگر دوّمی برای او نباشد دارای مثل و ضدّ نیز

نمی‌شود.

[وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ] این جمله به منزله‌ی نتیجه‌ی نفی مثل است، چون وقتی خدای تعالی دارای مثل نباشد پس هیچ شنوایی جز شنوایی او، هیچ بینایی جز چشم بینش او وجود نخواهد داشت. و گرنه غیر او نیز مانند او شنوا و بینا خواهد بود، پس شنوایی و بینایی منحصرأ در خدا ثابت است.

[لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] لفظ «مقلاد» بر وزن «مفتاح» و لفظ «قلید» بر وزن «سکیت» به معنای خزانه است.

[يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ] خداوند روزی را بر کسی که بخواهد گشایش می‌دهد و به اندازه‌ی استعداد شخص به او روزی می‌دهد. [إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] خداوند بر همه چیز آگاه و عالم است، پس مقدار استحقاق و استعداد هر کس را می‌داند.

[شَرَعَ لَكُم] خداوند برای شما راه و جاده قرار داده.

[مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا] در هر يك از جمله‌های قبلی احتمال داده می‌شود از قول رسول ﷺ باشد یا آغاز کلام از جانب خدا باشد، چنانچه به آن اشاره کردیم. و قول خدای تعالی:

[وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ] عطف بر «ما وصیٰ به نوحاً» است به صورت عطف مفرد.

و ممکن است جمله مستأنف از جانب خدا باشد، خواه جمله‌های گذشته از جانب خدا باشد یا از جانب رسول خدا ﷺ. و در این صورت این جمله مبتداء می‌شود، خبر آن جمله‌ی «أَن أَقِيمُوا الدِّينَ» یا «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ» می‌باشد. و

ضمیری که به مبتداء برمی‌گردد در لفظ «کبر» مستتر است و لفظ «ماتدعوهم الیه» بدل از آن می‌باشد.

[وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ] لفظ «آن» تفسیری یا مصدری است، لفظ «الدین» بر طریق به سوی خدا اطلاق می‌شود، راه به سوی خدا از نظر تکوین ولایت تکوینی و از جهت تکلیف ولایت تکلیفی است و گاهی به علی عَلَيْهِ السَّلَام تفسیر شده است.

و نیز لفظ «دین» بر اعمالی اطلاق می‌شود که سالک را در سیرش کمک می‌کند و لذا ملّت نیز دین نامیده شده است.

و اقامه نمودن و به پاداشتن دین بدین گونه است که هر مرتبه‌ای از راه و طریق به مرتبه‌ی دیگر وصل شود و اعمال هر مرتبه به اعمال مرتبه‌ی دیگر متصل گردد، نظیر اقامه و به پاداشتن نماز، تفصیل اقامه‌ی نماز در اوّل سوره‌ی بقره گذشت.

[وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ] در دین متفرّق و پراکنده نشوید. یعنی در اعمالی که لازمه راه و طریق است، یا در خود طریق، یا در علی عَلَيْهِ السَّلَام و ولایت او متفرّق نشوید، بدین گونه که هر يك عمل و طریقی را اختیار کند که مغایر با عمل و راه دیگری باشد، یا مقصود این است که چنین نباشد که هر يك راههای متعدّد و عمل‌های مختلفی انجام دهید، یا هر يك در عمل خویش هواهای نفسانی متعدّد و غرض‌های فراوانی داشته باشد.

[كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ] مقصود، مشرکین به خدا یا به ولایت است.

[مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ] مقصود از چیزی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشرکین را به آن چیز

دعوت می‌کند توحید و حصر عبادت در خدا یا ولایت است.

[اللَّهُ يَجْتَبِي] خداوند هر که را بخواهد برای رسالت انتخاب می‌کند.

[إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ] پس تو از پشت کردن آنها به خدا یا به علی علیه السلام اندوهناک مباش.

[وَيَهْدِي] می‌رساند، یا راه را نشان می‌دهد [إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ] به هر کس که به سوی خدا روی کند.

از امام صادق علیه السلام آمده است: «أن أقيموا» و «لا تتفرقوا فيه» کنایه از امیرالمؤمنین علیه السلام و «ما تدعوهم اليه» یعنی ولایت علی علیه السلام و لفظ «من يشاء» کنایه از علی علیه السلام است.

اخبار فراوانی با این مضمون یا نزدیک به این مضمون وارد شده است و چون قرآن دارای وجوه بسیاری است این وجه بهترین وجوه به حساب می‌آید.

[وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ مَّ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيَامَ بَيْنَهُمْ] پس از آنکه علم به صحت دینشان پیدا کردند، یا علم به صدق و راستی خلافت علی علیه السلام پیدا کردند، بعضی آن را از روی علم قبول و بعضی نیز از روی حسد انکار نمودند.

[وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى] اگر مشیت و قضای حتمی الهی نبود که همان موجب مهلت تا مدت معینی بود.

[لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ] منکران را نابود و هلاک می‌ساخت، پذیرفتگان را از بین منکرین راحت و خلاص می‌کرد.

[وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ مَّ بَعْدِهِمْ] و آنانکه بعد از پیامبران و امت‌های آنها وارث کتاب شوند.

[لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَرِيْبٍ] پیش از این عبارت «بغياً بينهم» بود به معنای ظلم و ستم روا داشتن بعضی بر بعضی و آن هنگامی بود که برتری امیر المؤمنین علیه السلام را می‌دیدند، اکنون: «لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَرِيْبٍ» آمده است که کنایه از کسانی است که امر و دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکستند و نقض کردند.

[فَلِذَلِكَ فَادُعُ] مردم را به دین و بر پاداشتن آن، یا به علی علیه السلام و ولایت او فراخوان.

و لفظ «لام» در «فلذلك» به معنی «الی» یا برای تعلیل است و معنی آن این است که جمیع مردم را به دین و شریعتی که برای تو به خاطر ولایت تأسیس کرده‌ام فراخوان، که اسلام به معنای شریعت تنها برای هدایت به ولایت است و اگر ولایت نبود اسلام فایده‌ای نداشت.

از امام صادق علیه السلام آمده است که مقصود ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است.

[وَ أَسْتَقِمُّ] پس در دین اعتدال و استقامت ورز.

[كَمَا أُمِرْتُ] آن گونه پایداری که به آن مأمور شده‌ای و آن استقامت در جمیع مقامات و در چیزی است که فوق امکان است و آن حقیقت ولایت است، چون در اینجا امت به رسول خدا صلی الله علیه و آله منضم نشده است آنچه که در سوره‌ی هود وارد شده اینجا وارد نشده است، در سوره‌ی هود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرمود: سوره‌ی هود مرا پیر کرد.

[وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ] در دین یا در ولایت امیر المؤمنین علیه السلام از هواهای آنان پیروی نکن.

[وَقُلْ ءَامَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ] و بگو: من به آنچه که خداوند نازل کرده‌است از کتاب امت‌های پیشین و کتاب این زمان ایمان آوردم تا کنایه از ایمان به کتاب ولایت علی علیه السلام باشد و کنایه از کسانی باشد که ایمان به ولایت علی علیه السلام نداشتند.

[وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ] من مأمور شدم که بین شما عدالت برقرار کنم و از جمله‌ی عدالت بین شما این است که مردی از شما را برای شما امام قرار دهم تا بعد از وفات من اختلاف بین شما مرتفع گشته و کجی شما راست گردد.

[اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَلْنَا وَلكُمْ أَعْمَلِكُمْ] پس آنچه که از امر و نهی به شما می‌گویم به حال شما سودبخش است و سودش به شما می‌رسد، ضرر آن نیز به شما برمی‌گردد و هیچ نفع و ضرری از امر و نهی به خود من بر نمی‌گردد و تا در این مورد مرا متهم کنید.

[لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ] بین ما و شما احتجاج و محاجه لازم نیست. زیرا حق و برهان آن ظاهر و روشن است و احتیاج به احتجاج نیست، این جمله به منزله‌ی متارکه و جدا شدن از آنانست.

[اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا] این جمله تهدید آنانست به اینکه خداوند بین شان داوری و حکم خواهد کرد.

[وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ] پس هم او را به خدا برمی‌گردد و او به نفع محق و بر ضرر مبطل حکم می‌کند.

آیات ۱۶ - ۲۴

وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْدٍ مَا أَسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۲۵) اللَّهُ

الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ
 قَرِيبٌ (۲۶) يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا
 مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ
 لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۲۷) اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ
 الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۲۸) مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ
 وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
 نَصِيبٍ (۲۹) أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ
 اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ
 أَلِيمٌ (۳۰) تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ
 وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا
 يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۳۱) ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ
 اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
 أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ
 اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَاءِ
 اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ
 عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۳۳)

ترجمه

و کسانی که در باره‌ی خداوند پس از پذیرفته شدن دعوت او محاجه
 می‌کنند، احتجاجشان در نزد پروردگارش باطل است، بر آنان خشمی [از جانب
 خداوند] است و عذابی سهمگین [در پیش] دارند. خداوند کسی است که کتاب

آسمانی و سَنَجَه را به حقّ نازل کرده‌است و چه دانی چه بسا قیامت نزدیک باشد. کسانی که آن را باور ندارند درباره‌ی آن شتاب می‌ورزند؛ و کسانی که ایمان آورده‌اند، از آن ترسانند، می‌دانند که آن حق است، بدانید کسانی که درباره‌ی قیامت شك و شبهه‌ای دارند، در گمراهی دور و درازند. خداوند در کار بندگانش باریک بین است؛ هر کس را که بخواهد روزی می‌هد و اوست توانای پیروزمند. هر کس که [بهره‌ی] کشت اخروی را خواسته باشد، برای او می‌افزاییم، هر کس [بهره‌ی] کشت دنیوی را خواسته باشد، از آن به او می‌بخشیم و برای او در آخرت بهره‌ای نیست. یا مگر برای آنان شریکان [معبودان ناحق]ی است که برای آنان احکامی دینی مقّر داشته‌اند که خداوند آن را اجازه نداده‌است؟ و اگر حکم فیصله بخش [پیشین] نبود، در میان آنان داوری می‌شد، برای ستمکاران [مشرك] عذابی دردناک [در پیش] است. [آنگاه] ستمکاران [مشرك] را از کار و کردارشان هراسان بینی و [کیفر] آن به ایشان فرا می‌رسد؛ و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، در سرا‌بستانها باشند؛ آنچه بخواهند برای ایشان نزد پروردگارشان فراهم است، آن همان نعمت بزرگ است. این همان است که خداوند به بندگانش که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، مژده می‌دهد؛ بگو برای آن کار از شما مزدی نمی‌طلبیم، مگر دوستداری در حق نزدیکان [اهل بیت]؛ و هر کس کار نیکی کند، در آن برایش جزای نیک بیافزاییم؛ چرا که خداوند آمرزگار قدردان است. یا می‌گویند [پیامبر] بر خداوند دروغ بسته‌است؛ [بدان که] اگر خداوند بخواهد بر دل تو مَهر می‌گذارد؛ و خداوند باطل را می‌زداید، با کلمات خویش [دین] حق را استوار می‌دارد؛ که او دانای راز دلهاست.

تفسیر

[وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ] کسانی که درباره‌ی علی عَلَيْهِ السَّلَام پس از مرگ یا در قیامت احتجاج می‌کنند، یا در عبادت و معصیت خدا بعد از

مرگ یا در قیامت با خدا احتجاج می‌کنند.

یا با خلفای خدا و مؤمنین در حقّ خدا یعنی در دین خدا احتجاج می‌کنند، یعنی در حقّ بودن و ثبوت خدا یا در عبادت او، یا در شرك آوری او، یا در سلوک به سوی او، یا در توحید، یا در مظاهر او یعنی در نبوت و خلافت انبیا و به خصوص در خلافت علی علیه السلام، یا در اعاده و بازگرداندن و زنده کردن خدا در روز قیامت احتجاج می‌کنند و خلاصه در همه‌ی صفات حقیقی و اضافی و در همه‌ی افعال و مظاهر الهی احتجاج و محاجّه می‌کنند.

[مِنْ أَوْ بَعْدِ مَا أَسْتَجِيبَ لَهُ] پس از آنکه مردم دعوت الهی را پذیرفتند، یعنی ندای الهی و ندای ملائکه‌اش را برای مرگ پذیرفتند، یا مقصود ندای خدا در قیامت جهت حساب است، یا مقصود ندای جانشینان الهی و دعوت و ظهور حجّت و برهان آنهاست به طوری که در حقّ بودن آنها اشتباهی باقی نماند.

یا مقصود استجابت دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله است در مورد کافرین و مشرکین که در روز بدر کشته شوند و به اهل مکّه و بنی مضر قحطی برسد.

یا استجابت خواست نبی صلی الله علیه و آله در اعطای معجزات یا مقصود این است که استجابت به خاطر نبی صلی الله علیه و آله انجام گرفت، چون یهودیان با محمد صلی الله علیه و آله استفتاح می‌کردند و کارهایشان با نام محمد شروع می‌کردند و در این مورد استجابت نیز می‌شدند.

[حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ] حجّت و برهان آنها نزد پروردگارش باطل است.

[وَأَعْلَاهُمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ] غضب خدا و عذاب شدید

بر آنانست، چون در جدل و احتجاجشان ظالم و ستمگرند.

[اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ] خدایی که کتاب نبوت و رسالت یا کتاب ولایت فرو فرستاد که قرآن صورت همه‌ی آنانست.

[بِالْحَقِّ] به سبب حقّ که قرآن آفریده شده‌ی اوست، یا متلبس به حقّ و جمله مستأنف است و جواب سؤال مقدرّ و دلداری رسول خدا ﷺ است در احتجاج آنها، گویا که گفته شده: آیا آنان می‌توانند قرآن را باطل نمایند یا علی عليه السلام را از مقامش منع کنند یا دین را باطل سازند؟ پس خدای تعالی فرمود: تنها خداست که کتاب را به حقّ نازل کرده، نه غیر خدا، پس بطلان به آن راه ندارد.

[وَالْمِيزَانَ] در اوّل سوره‌ی اعراف، در سوره‌ی انبیاء بیان اجمالی وزن و میزان گذشت.

و چون مقصود از کتاب نبوت یا رسالت یا ولایت یا کتاب تدوینی است که صورت همه‌ی اینهاست یا احکام دینی است که آن نیز صورت همه‌ی اینهاست و از سوی دیگر همه‌ی آنها که گفته شد میزان وجود بندگان و احوال و اخلاق و احوال آنانست... لذا فقط «المیزان» را بر لفظ «الکتاب» عطف کرد.

[وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ] تو چه می‌دانی شاید قیامت نزدیک باشد، پس تو نباید بر عدم مؤاخذه‌ی فعلی آنها اندوهناک شوی.

و خطاب عامّ یا مخصوص نبی صلی الله علیه و آله و کنایه از امت و تهدید کفار و منافقین امت است، چون لفظ «قریب» شبیه به «فعلیل» به معنای مفعول است که گاهی مذکر و مؤنث آن در لفظ یکسان است.

[يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا] کسانی به عذاب عجله

می‌کنند که ایمان به روز قیامت ندارند، قیامت را به استهزا می‌گیرند و درباره‌اش شتاب می‌ورزند.

[وَالَّذِينَ ءَامَنُوا] کسانی که اذعان و یقین به قیامت نمودند، کسانی که با بیعت عام اسلام آوردند و با بیعت خاص ایمان آوردند.

[مُشْفِقُونَ مِنْهَا] اینان از قیامت می‌ترسند، چون می‌دانند در مورد خرد و درشت، پست و شریف، کوچک و بزرگ باید مؤاخذه شوند.

[وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ] می‌دانند که قیامت امری حق و ثابت است.

[أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ] آگاه باشید آنها که در مورد خواه مقصود از ساعت ساعت ظهور قائم عَلَيْهِ السَّلَام باشد، یا ساعت قیامت، یا ساعت رجعت، یا ساعت مرگ.

برخی گفته‌اند: کفار به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گفتند: قیامت را برای ما برپا ساز و اگر راست می‌گویی آنچه را که بما وعده دادی بیاور، پس خدای تعالی آنان را این چنین رد کرد.

[اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ] خداوند به بندگانش نیکوکار است [يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ] به هر کس که بخواهد علم و فهم و ایمان می‌دهد، قیامت را تأخیر می‌اندازد که شاید توبه کنند و متذکر شوند و در نتیجه اعتراف نمایند.

[وَهُوَ الْقَوِيُّ] او خداوند تواناست و بر هر چیزی که بخواهد قادرست.

[الْعَزِيزُ] هیچ مانعی از کار خدا منع نمی‌کند، پس تأخیر در مؤاخذهی آنها از جهت عجز و ناتوانی نیست، نیز از آن جهت نیست که مانعی او را از این کار منع کند، بلکه از باب لطف به بندگان است.

[مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ] این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا

گفته شده: بنابراین کسی که برای آخرت یا دنیا کوششی انجام دهد از سعی و کوشش خود هیچ بهره‌ای نمی‌برد، پس خدای تعالی در جواب فرمود: کسی که در سعی خودش دنبال آخرت باشد ما هم بر کاشته‌ی او می‌افزاییم.

[نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ] و به مقدار سعی و کوشش او به او عطا می‌کنیم و بیش از مقدار سعی نیز افزون می‌کنیم.

[وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا] کسی که طالب دنیا باشد ما به مقدار تخمی که کاشته یا کمتر از آن را به او می‌دهیم، که این جمله در مقابل جمله‌ی «نزدله فی حرثه» بیش از این افاده نمی‌کند.

[وَمَا لَهُ فِي الْأَخْرَةِ مِنْ نَصِيبٍ] و بهره‌ای از آخرت ندارد، چه که او برای آخرت کشت نکرده‌است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: مال و اولاد کشت دنیا است، عمل صالح کشت آخرت است، که گاهی خداوند همه‌ی آنها را برای گروهها و ملت‌هایی جمع می‌کند.

از امام صادق علیه السلام است: کسی که به جهت نفع دنیوی حدیث بخواند در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت، کسی که خیر آخرت بخواند خداوند خیر دنیا و آخرت را به او اعطا خواهد کرد.

و اخبار زیادی وارد شده در اینکه هر کس با اعمال و اقوالش همه‌ی هم‌تش دنیا باشد خداوند کار او را متفرّق و پراکنده خواهد ساخت و فقر را جلو چشم او قرار خواهد داد، در حالی که دنیا هم به او روی نخواهد آورد مگر آنچه که برای او نوشته شده و هر کس که هم خود را آخرت قرار دهد خداوند تفرّق و پراکندگی او را جمع کرده و غنا و بی‌نیازی را در قلب او قرار خواهد داد، دنیا به او روی خواهد آورد در

حالی که او دنیا را نمی‌خواهد.

از امام صادق علیه السلام در مورد «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ لِمَنْ يَشَاءُ» سؤال شده فرمود: مقصود ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و از «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ» سؤال شد، فرمود: مقصود شناخت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام است، از «نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ» سؤال شد، فرمود: یعنی از سهم و نصیب آخرت می‌افزاییم و او از دولت ائمه علیهم السلام بهره و نصیب خود را استیفا می‌کند و در مورد «وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِيهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» فرمود: یعنی او در دولت حق با امام علیه السلام هیچ بهره و نصیبی ندارد^(۱).

[أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ] یا آنها برای خدا شریکانی قرار می‌دهند که برای آنها دستوری بر خلاف دستور خدا صادر می‌کنند.

[شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ] آن شرکا که در دین چیزهایی بر خلاف دین خدا می‌آوردند مانند بحیره و مانند.

[وَلَوْلَا كَلِمَةٌ أَفْضَلُ لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ] کلمه‌ی فصل عبارت از لطیفه‌ی انسانی است که او را از سایر حیوانات جدا می‌کند و آن عبارت از ولایت تکوینی است و آن چیزی است که به وسیله‌ی آن عنایت و تکریم الهی حقّ جلّ و اعلی نسبت به انسان تحقق یافته است و خداوند به انسان مهلت می‌دهد تا آن لطیفه ظاهر گشته و تکمیل شود، یا از بین برود و انسان ملحق به چهارپایان گردد، بلکه از چهار پایان نیز گمراه‌تر شود، آنگاه که آن لطیفه از انسان خارج شود و از او منقطع گردد انسان مرتدّ فطری

۱- رجوع شود به تفسیر سوره مائده آیه ۱۰۳ از همین تفسیر

می‌شود و توبه‌اش دیگر مورد قبول قرار نمی‌گیرد و بر حسب احکام شرع کشتن او واجب می‌شود.

و آنچه که از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه وارد شده گفتار ما را در کلمه‌ی فصل تأیید می‌کند.

او فرمود، اگر نبود آنچه که از جانب خداوند و در قضاء الهی درباره‌ی مردم گذشته ثابت شده قائم هیچ يك از آنها را باقی نمی‌گذاشت، شاید مقصود از قائم جانشین و خلیفه‌ی خدا باشد که امر الهی را در بین بندگان پیامی دارد.

[وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] این جمله حائیه‌است و معنی آن این است که در وجود ظالمین و ستمگران به آل محمد صلی الله علیه و آله و هم و خیال آن لطیفه‌است (نه خود آن لطیفه) و هر کس که از آن لطیفه‌ی و همی متولد شود خواه در خارج ظالم به آل محمد صلی الله علیه و آله باشد و خواه نباشد در دنیا و در حال حاضر عذابی دردناک همراه آنانست، لیکن به جهت تحذیر اعضا آنان دیگر آن عذاب را احساس نمی‌کنند.

یا در آخرت عذابی دردناک منتظر آنانست ولیکن چون یقین به عذاب اخروی نداشتند به آل محمد صلی الله علیه و آله ستم روا داشتند.

[تَرَى] الان می‌بینی یا در آخرت خواهی دید، خطاب مخصوص به محمد صلی الله علیه و آله یا عام است.

[الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ] ستمگران را ترسان و خایف می‌بینی.

[مِمَّا كَسَبُوا] ترس ستمگران از کیفر کارهایی است که انجام داده‌اند، یا از خود اعمال است بنابر تجسم اعمال در دنیا چنانچه حال بعضی

از گناهکاران چنین است، یا در آخرت چنانچه حال همه است.

[وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ] در دنیا عذاب آنها حتمی است ولی احساس نمی‌کنند، یا عذاب آخرت مقصود است.

[وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ] این جمله عطف بر دو مفعول «تری» است، یعنی می‌بینی کسانی را که ایمان آورده‌اند... تا آخر، یا عطف بر اسم «انّ» و خبر آن، یا عطف بر جمله‌ی «انّ الظالمین... تا آخر آیه، یا عطف بر جمله‌ی «تری الظالمین» یا بر جمله‌ی «هو واقع بهم» می‌باشد.

[لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ] ظرف «عند ربهم» ظرف مستقرّ و حال از فاعل «یشاؤون» یا از موصول، یا از مجرور «لهم» یا از ضمیر متن در آن، یا خبر بعد از خبر یا خبر مبتدای محذوف، یا متعلّق به «یشاؤون» یا «بل هم» می‌باشد.

[ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ] اینکه گفته شد فضل بزرگی است /
[أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا] وجه نزول این آیه گذشت.
[فَإِنْ يَشَاءِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ] اگر خدا بخواهد مهر بر قلب تو می‌گذارد تا تو نیز بر خدا افتراء ببندی، پس نعمت مهر نکردن و وحی کردن به تو را شکر گزار باش.

بنابراین این آیه اظهار منت گزاردن بر رسول خدا ﷺ است به اینکه سینه‌ی او را گشوده و مهر بر دل او نهاده است.

یا معنای آیه این است که اگر خداوند می‌خواست فضیلت و برتری اهل بیت تو را اظهار نکند بر قلب تو مهر می‌نهاد تا فضل اهل بیت تو بر تو وحی نمی‌شد، پس فضل و برتری اهل بیت خودت را ظاهر ساز، از ردّ و

قبول آنان باکی نداشته باش، که خدا حافظ اهل بیت تو و ظاهر کننده‌ی فضل آنانست.

و این آیه بنابراین دلداری رسول خدا ﷺ در مورد انکار قولش می‌باشد.

[وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ] خداوند باطل را محو می‌سازد، پس اگر قول محمد افترا و باطل بود خداوند آنرا از روزگار محو می‌کرد، در حالی که قول محمد ﷺ در روزگار روبه فزونی ثبوت است.

[وَيُحِقُّ الْحَقَّ] و خداوند احقاق حق می‌کند، پس اگر قول محمد ﷺ حق نبود خداوند با کلمات تکوینی‌اش که همان افراد بشر است آن را حق نمی‌ساخت.

یا معنای آیه این است که خداوند باطل را از دلها محو می‌کند، که آن شك و ریب در اهل بیت توست، حق را که ولایت اهل بیت توست در دلها در طول زمان زنده می‌سازد.

یا معنای آیه این است که خداوند باطل را از صفحه‌ی روزگار پاک می‌کند و حق را که علی عليه السلام و ائمه عليهم السلام و ولایت آنان است زنده نگه می‌دارد.

[بِكَلِمَاتِهِ] با کلمات خود که همان جانشینان تو بعد از تو هستند.

[إِنَّهُ وَعَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] خداوند بر سینه‌ها آگاه است، می‌داند آنچه را که در دلهای منافقین می‌گذرد، مانند دشمنی با تو و دشمنی با اهل بیت تو.

آیات ۲۵-۳۶

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ^۱ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ
وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۳۴) وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِّن فَضْلِهِ^۲ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ
شَدِيدٌ (۳۵) وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ^۳ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ
وَلَكِن يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ^۴ خَبِيرٌ^۵ بَصِيرٌ (۳۶) وَهُوَ
الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِّنَ السَّمَاءِ^۶ بَعْدَ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ^۷ وَهُوَ الْوَلِيُّ
الْحَمِيدُ (۳۷) وَمِنَ ءَايَاتِهِ^۸ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ
فِيهِنَّ مِن دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ (۳۸) وَمَا أَصَابَكُمْ
مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ (۳۹) وَمَا أَنْتُمْ
بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا
نَصِيرٍ (۴۰) وَمِنَ ءَايَاتِهِ^۹ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۴۱) إِنْ
يَشَاءُ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَىٰ ظَهْرِهِ^{۱۰} إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۴۲) أَوْ يُوبِقُهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَن
كَثِيرٍ (۴۳) وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي ءَايَاتِنَا مَا لَهُمْ مِّن
مَّحِصٍ (۴۴) فَمَا أُوتِيتُمْ مِّن شَيْءٍ فَمَتَّعُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ
اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۴۵)

ترجمه

و اوست که توبه‌ی بندگانش را می‌پذیرد و گناهان را می‌بخشد و می‌داند که چه می‌کنید. و [دعای] کسانی را که ایمان آورده‌اید و کارهای شایسته کرده‌اند، اجابت می‌کند، بر جزای آنان از فضل خویش می‌افزاید؛ و کافران عذابی سهمگین

[در پیش] دارند. و اگر خداوند روزی را بر همه‌ی بندگانش گسترده می‌داشت، در روی زمین فتنه و فساد می‌کردند، ولی به اندازه‌ای که بخواهد مقرر می‌دارد، که او به کار بندگانش آگاه و بیناست. و هموست که باران را پس از آنکه نومید شده‌اند، فرو می‌فرستد، رحمتش را می‌گسترده، او سرور ستوده‌است. و از آیات او آفرینش آسمانها و زمین و جانورانی است که در آنها پراکنده است؛ و او هر گاه بخواهد برگرد آوردن آنها تواناست. و هر مصیبتی که به شما برسد از کار و کردار خودتان است، او از بسیاری [گناهان] در می‌گذرد. و شما در روی زمین گزیر و گریزی ندارید، شما را در برابر خداوند یار و یآوری نیست. و از پدیده‌های شگرف او کشتیهاست در دریا مانند کوهها. اگر خواهد باد را نگه دارد، آنگاه آنها بر روی آن [دریا] را کد مانند؛ در این برای هر شکیبایی شاکری مایه‌های عبرت است. یا آنان [اهل کشتی] را به خاطر کار و کردارشان نابود کند، او از بسیاری [گناهان] در می‌گذرد. و تا کسانی که در آیات ما مجادله می‌کنند، بدانند که گریزگاهی ندارند. پس آنچه به شما داده شده‌است، بهره‌ی [گذرای] زندگانی دنیا است، برای کسانی که ایمان آورده‌اند و به پروردگارشان توکل کرده‌اند، آنچه نزد خداوند است، بهتر و پایدارتر است.

تفسیر

[وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ^۱ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ]

وجه نزول این آیه گذشت.

بدان که بیشتر آنچه که از ذکر توبه در قرآن وارد شده مقصود از آنها توبه‌ای است که به دست جانشینان خدای تعالی در ضمن میثاق و بیعت حاصل می‌شود، کسی که در ظاهر قبول کننده‌ی آن توبه‌است خلیفه و جانشین خداست که بیعت با دست او صورت گرفته، لیکن چون خلیفه‌ی الهی مظهر صفات خدای تعالی و مخصوصاً هنگام اخذ بیعت از بندگان

می‌باشد قبول توبه را منحصرأً به خودش نسبت داده‌است، چنانچه در قول
خداى تعالى: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ» چنین است.

[وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ] لفظ «تفعلون» به هر دو صورت خطاب و غیابی

(مغایب) خوانده شده‌است.

[وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] دعای

مؤمنین را خداوند مستجاب می‌گرداند، دعای مطلق آنها را، یا دعای آنها
در صورتی که برای خدا و لقای او باشد، یا دعای آنان را در مورد
برادرانشان چنانچه در خبر آمده‌است.

و مقصود از ایمان اسلام یا ایمان خاص است.

بنابر اول مقصود از عمل صالح بیعت خاص و ایمان خاص است.

یا معنای آیه این است که خداوند خواسته‌های کسانی را که به خدا
یا نبی ﷺ در مودت و دوستی به خویشاوندان پیامبر ایمان بیاورند، بری
آورده.

[وَيَزِيدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ] و افزون بر آنچه که خواسته‌اند نیز عطا

می‌کند.

[وَ الْكٰفِرُونَ] و کسانی که به ولایت علی عليه السلام کافر شدند.

[لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ] برایشان عذاب سختی است و برای اشاره به این

مطلب که عذاب کفار از لواحق و لوازم اعمال آنان و از توابع مشیت عرضی
الهی است اسلوب و روش را در اینجا تغییر داد.

[وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ] بدان که ظلم

و ستم و عداوت نفس انسانی با خلق خدا، عدول آن از حق جز از انانیت و

خود پسندی نفس ناشی نمی‌شود.

زیرا هر اندازه از نیازمندی به حق را بکاهد و بر بی‌نیازیش فزونی بخشد، انانیت او افزون می‌گردد، هر اندازه که انانیت او افزون شود خودپسندی او افزون‌تر و لوازم خودپسندی نیز اضافه می‌شود و اعمالی از قبیل تحقیر بندگان و دشمنی با کسی که گمان می‌کند اراده‌ی برتری و استعلا بر او دارد.

و ظلم و ستم بر کسی که در مقابل او قرار می‌گیرد و سازگار با حال او نباشد، همه عدول از حق است، از او سر می‌زند و آنگاه که خداوند در روزی نباتی را بگشاید و خوردنیها و نوشیدنیهایش را فراهم سازد یا رزق حیوانی او را گسترش دهد و شهوات حیوانی، خویهای درندگی، اعتبارات شیطانی او را وسعت بخشد.

یا در رزق انسانی را بسط دهد و در الهامات و علوم و حکمت‌ها و مکاشفات صوری و معنوی بر بندگان بگشاید، در این صورت است که برخی خودپسند شده بر بندگان تعدی می‌ورزند، به آنها ظلم و ستم روا می‌دارند و آنان را تحقیر می‌کنند و از حق روی برمی‌گردانند، چه مادامی که شائبه‌ای از نفس در انسان باقی باشد علوم صوری و همچنین مشاهدات صوری و مکاشفات معنوی موجب افزونی انانیت می‌گردد.

از این رو بیشتر مذاهب باطل از مشاهدات افراد ناقص پدید می‌آید، چنانچه تفصیل این مطلب از جانب ما گذشته‌است.

[وَلَكِنْ يُنَزَّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ] ولکن خدای تعالی روزی‌های سه گانه را به قدر آنچه را که می‌خواهد نازل کند یعنی به قدر استحقاق شخص

نازل می‌کند.

زیرا خداوند آنچه را که می‌خواهد نمی‌خواهد مگر بر حسب حال کسی که برای او می‌خواهد.

و قول خدای تعالی: «لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ...» تا قول خدا: «بصیر» جهت رفع توهمی است که از قول خدا: «يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا» ناشی می‌شود، چه این جمله موهم این است که اگر این سخن حق و راست باشد باید از مؤمنین کسی فقیر و محتاج نباشد در حالی که بیشتر مؤمنین در امر زندگی و معیشت محتاج هستند.

[إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ] تعلیل جمله‌ی ما قبلش می‌باشد، یعنی خداوند اندازه‌ی استحقاق آنها را می‌داند و مقداری را که آنها را اصلاح یا افساد می‌کند نیز می‌داند پس به مؤمنین باندازه‌ای که آنها را اصلاح کند عطا می‌کند، به کافرین مقداری می‌دهد که به صلاح عالم و نظام کلی باشد، نیز به اندازه‌ای عطا می‌کند که به صلاح مؤمنین باشد، چون به صلاح بعضی از بندگان جز فقر نیست و به صلاح بعضی دیگر جز غنا نیست، اگر مؤمن صبح بکند در حالی که مالک بین مشرق و مغرب باشد خیر و صلاح برای اوست و اگر صبح کند در حالی که قطعه قطعه می‌شود خیر و صلاح او همان است.

[وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ] او باران نافع می‌فرستد، بارانی که مردم را از خشکسالی نجات دهد و به داد مردم برسد، برای همین جهت باران «غیث» نامیده شده، یعنی به داد رسیدن، کلاً این جمله در معنای تعلیل قول خدا: «يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ» می‌باشد.

[مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ] بیان فرو فرستادن باران و نام گذاشتن باران به نام دیگری «رحمت» است، چه در عرف باران «رحمت» نامیده می‌شود، چون باران از جانب خدای تعالی رحمت بر بندگان و حیوان و نبات است.

و ممکن است مقصود مطلق رحمت باشد اعم از باران و غیر باران، که در این صورت تعمیم بعد از تخصیص است.

[وَهُوَ الْوَلِيُّ] و او کسی است که امور بندگان و سایر مخلوقاتش را تولی و تصدی می‌کند و آنها را با بهترین تربیت تربیت می‌نماید.
[الْحَمِيدُ] و جز او هیچ کس شایسته حمد نیست و او خود در ذات خود محمود و پسندیده است.

[وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ] در آفریدن آسمانها با هیئت خاص و حرکت مخصوص و ستاره و مدار خاص، در آفریدن زمین به نحو پهن و گسترده که قابل انواع تصرفات باشد از قبیل بنای بناها و کاشتن زراعت و درختان و جاری ساختن آبها در مجرای صحیح زراعتها و تحت تأثیر قرار گرفتن از آسمانها و آنچه در آسمانهاست و در آفریدن موالید بر وجه صحیح که هر يك به نحو خاص و مناسب با بقای نوعش باشد... در همهی این موارد آیات و نشانه‌های متعددی است که بر علم و احاطه خدا به جزئی و کلی و قدرت و مهربانی او به خلقش دلالت می‌کند.

[وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ] این جمله به منزله‌ی نتیجه‌است، چه کسی که این موالید را از عدم خلق کرده و نشر نموده و به

آنها وجود داده اگر بخواهد آنها را جمع کند می‌تواند جمع کند و جمع کردن آسان‌تر از خلق و نشر است.

[وَمَا أَصْبَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ] این جمله نیز عطف است و رفع توهّم، توهّم عبارت از این است که اگر خداوند رحمتش را نشر می‌کند و ولیّ بندگان خویش می‌باشد و در صفاتش حمید و محمود است پس نباید به بندگان مصیبت برسد.

و خداوند در این مورد پاسخ می‌دهد که مصیبت‌هایی که به شما می‌رسد نتیجه‌ی دستاوردهای خودتان است.

[وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ] و خداوند به دلیل رحمت خویش و تربیت شما، بسیاری از گناهانتان را می‌بخشد، یعنی بسیاری از گناهایی را که با دستهای خویش کسب کردید.

آیا این مطلب عام است و شامل همه کسانی است که به مصیبتی گرفتار می‌شوند، یا مخصوص بعضی افراد است، گرفتاری و مصیبت بعضی دیگر از جهت گناه نیست بلکه جهت بالا بردن درجه‌اش گرفتاری پیش می‌آورد چنانچه در اخبار آمده است.

ممکن است این امر تعمیم داده شود، بدین گونه که گناه تعمیم داده شود و شامل گناهایی بشود که در شریعت گناه است و نیز شامل گناهایی شود که در طریقت گناه است، گناهایی که از مقرّبین گناه محسوب می‌گردد، چه، خطورات ذهنی و خطورات دلها نسبت به اولیا علیهم‌السلام گناه شمرده می‌شود. و التفات و توجّه به غیر خدا از انبیا علیهم‌السلام گناه است با اینکه آنان مأمور به توجّه به کثرت‌ها بودند.

و از امام صادق علیه السلام آمده است که از او درباره‌ی مصیبت‌هایی که به علی علیه السلام و اهل بیتش پس از او رسیده است سؤال شد؟ آیا آن مصیبت‌ها در اثر گناهان بوده است؟ در حالی که آنان اهل بیت طهارت و معصوم هستند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر شبانه روز صد مرتبه استغفار و توبه می‌کرد بدون آنکه مرتکب گناهی شده باشد، خدای تعالی اولیاء خودش را مخصوص مصیبت‌ها می‌گرداند تا به آنها اجر بدهد بدون آنکه گناهی از آنان صادر شده باشد.

و از علی علیه السلام آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین آیه در کتاب خدا همین آیه است و سپس فرمود: یا علی هیچ خراش چوبی یا هیچ جراحت قدمی نیست مگر آنکه از گناه ناشی می‌شود، آنچه که خدای تعالی در دنیا از آن عفو نموده و بخشیده پس او برتر و بالاتر از آن است که دوباره برگردد و آنچه که در دنیا مورد عقاب قرار می‌گیرد او عادل‌تر از آن است که آن عقاب را بر بنده‌اش تکرار کند.

[وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ] و شما هیچ قدرتی در زمین ندارید.

[مِنْ وَلِيِّيَ وَلَا نَصِيرٍ] مکرر بیان ولی و نصیر گذشته است.
[وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ] لفظ «الجوار» با حذف یاء در وصل و وقف خوانده شده تا وصل بنیّت وقف جاری شود، در هر دو حالت با اثبات یاء خوانده شده و نیز در حالت وصل با حذف یاء خوانده شده، نه در حالت وقف.

[كَالْأَعْلَمِ] لفظ «علم» با حرکت به معنای کوه بلند یا به معنی عام است.

إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلِلْنَ رَوَاكِدًا [اگر خدا بخواهد باد را ساکن کند تا کشتی‌ها ثابت بمانند.

[عَلَى ظَهْرِهِ] — بر پشت آب [إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ] در این امور نشانه‌ها و آیاتی است برای هر مؤمن صبر کننده و سپاسگزار، یعنی برای هر مؤمنی که ایمانش کامل باشد، چه ایمان دو نصف است، نصف آن صبر و نصف دیگرش شکر و سپاسگزاری است، چون دلالت کشتی‌ها بر علم و قدرت و حکمت خدا از توجّه به خلق خفی است و این دلالت احتیاج به تأمل کامل و توجّه تامّ به حقّ اول دارد به نحوی که همه‌ی نعمت‌ها را از او ببیند و در دادن نعمت خدا را ببیند لذا خدای تعالی فرمود: «لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» برای هر بردباری که شکرگزار است.

[أَوْ يُوبِقُهُنَّ] اگر خدا بخواهد آنها با غرق کردن کشتی‌هایشان یا غرق کردن اهل کشتی هلاک و نابود می‌سازد.

[بِمَا كَسَبُوا وَ يَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ] لفظ «يعف» با جزم خوانده شده تا عطف بر «یوبقهن» باشد، یعنی اگر خداوند بخواهد با فرستادن باد تند آنها را هلاک می‌کند و اگر بخواهد می‌بخشد.

و لفظ «يعف» «يعفو» با رفع خوانده شده بنا بر آنکه جمله‌ی مستأنف و به معنای استدراک باشد، یعنی لکن خداوند خیلی از گناهان را می‌بخشد.

[وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِيَّ آيَاتِنَا] لفظ «يعلم» با جزم و رفع خوانده شده و آن واضح و روشن است، با نصب نیز خوانده شده بدین گونه که لفظ «واو» به معنای «مع» باشد و فعل بعد از آن منصوب گردد.

[مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ] هیچ راه نجات از عذاب را ندارند.

[فَمَا أُوتِيتُمْ] این جمله عطف و تعقیب باعتبار اخبار است، یعنی وقتی دانستید که هیچ راه نجاتی از عذاب نیست بدانید که هر چه به شما داده شود متاع حیات دنیاست.

[مَنْ شَيْءٍ] از آن جهت که شما از فرزندان و ابنای دنیا هستیید هر آنچه که به شما داده شود.

[فَمَتَعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] متاع حیات دنیاست که بقاء و دوامی ندارد و از آمیختگی با آلام و رنج‌ها و ترس از زوال خالص و جدا نیست.

[وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ] آنچه که نزد خدا است بهتر است، چون شایبه‌ی رنج و ترس زوال در آن نیست.

[وَأَبْقَى لِلَّذِينَ ءَامَنُوا] آنچه که نزد خدا است برای مؤمنین باقی ماندنی تر و جاودانه‌تر است، لفظ «لِلَّذِينَ آمَنُوا» متعلق به لفظ «خیر» و «أبقى» است، یا خبر مبتدای محذوف است، یعنی این مطلب برای کسانی است که ایمان آورند.

[وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ] مقصود از ایمان اسلامی است که با بیعت عام و قبول دعوت ظاهری حاصل می‌شود، که در این صورت قول خدا: «وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» اشاره به ایمان خاص است که با بیعت خاص و قبول دعوت باطنی حاصل می‌گردد.

آیات ۳۷-۴۸

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَلِيرَ الْاِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ

يَغْفِرُونَ (۴۶) وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۴۷) وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (۴۸) وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۴۹) وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ (۵۰) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۵۱) وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۵۲) وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِّنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِّنْ سَبِيلٍ (۵۳) وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَشِيعِينَ مِنَ الْذُلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ الْخٰسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أَلَّا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ (۵۴) وَمَا كَانَ لَهُمْ مِّنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ (۵۵) اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ وَمِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِّن مَّلْجَأٍ يَوْمَ يُدْعَىٰ وَمَا لَكُمْ مِّن تَكْوِينٍ (۵۶) فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيَهُمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ (۵۷)

ترجمه

و همچنین [برای] کسانی که از گناهان کبیره و ناشایستیها پرهیز می‌کنند،

چون خشمگین شوند، گذشت می‌کنند. و کسانی که ندای پروردگارشان را استجابت کرده‌اند، نماز را بر پا داشته‌اند و کارشان رایزنی با همدیگر است، از آنچه روزیشان داده‌ایم، می‌بخشند. و کسانی که چون به آنان تعدی رسد، آنان انتقام می‌گیرند. و جزای هر بدی، بدی‌ای همانند آن است، پس هر که عفو و درستکاری پیشه کند، پاداش او بر خداوند است، که ستمکاران را دوست ندارد. و هر کس بعد از ستمی که دیده است، انتقام گیرد، اینانند که بر آنان ایرادی نیست. ایراد تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در روی زمین به ناحق سرکشی می‌نمایند، اینانند که عذابی دردناک در پیش دارند. و هر کس که خداوند در بیراهی گذارده باشد، دیگر پس از او سروری ندارد و ستمکاران [مشرك] را بینی که چون عذاب را بنگرند، گویند آیراهی برای بازگشت [به دنیا] هست. و آنان را بینی که بر آن [آتش دوزخ] عرضه دارندشان، در حالی که از خواری زیونند، به گوشه‌ی چشم نیم گشاده می‌نگرند و مؤمنان گویند بیگمان زیانکاران کسانی هستند که در روز [حساب و] قیامت به خویشتن و خانواده‌شان زیان رسانده‌اند، بدانید که ستمکاران [مشرك] در عذابی پاینده‌اند. و آنان را دوستانی نیست که در برابر خداوند یاریشان کنند؛ و هر کس را که خداوند در بیراهی گذارده باشد، برای او بیرون شدی نیست. ندای پروردگارتان را، پیش از آنکه روزی بیاید که در برابر امر الهی بازگشتی نداشته باشد، بپذیرید، در چنین روزی شما را پناهگاهی نیست، شما را مجال انکاری نیست. پس اگر رویگردان شدند [بدان که] تو را نگهبان ایشان نفرستاده‌ایم؛ بر تو جز پیام رسانی نیست؛ و ما چون از جانب خویش به انسان رحمتی بچشانیم، به آن شاد شود و اگر به خاطر کار و کردار پیشینشان به ایشان بلایی رسد، آنگاه است که انسان ناسپاس است.

تفسیر

[وَالَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبْرَ الْأَثَمِ وَالْفَوَاحِشَ] لفظ «الفواحش» جمع

«فاحشه» به معنای اختصاصاً زناست، یا به معنی هر گناهی است که قبیح و زشتی آن شدید باشد، یا به معنی هر چیزی است که خدای تعالی از آن نهی کرده باشد. و بنابر دو معنای اوّل از قبیل ذکر خاص بعد از عامّ است که به جهت اهتمام به آن ذکر شده است.

و ممکن است لفظ «الفواحش» عطف بر «الإثم» و بر «کبائر الإثم» باشد، بنابر احتمال سوّم لفظ «الفواحش» مرادف با اثم، عطف بر آن و تأکید به حساب می‌آید و در سوره‌ی نساء بیان گناه کبیره و صغیره در تفسیر آیه‌ی «أَنْ تَجْتَنِبُوا کِبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ» گذشت.

[وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ] لفظ «هم» مبتدا، لفظ «یغفرون» خبر آن، جمله جواب است، که لفظ «فاء» در جواب حذف شده، یا لفظ «اذا» از معنای شرط خالی است، یا چون معنی شرط بودن در «اذا» ضعیف است احتیاج به لفظ «فاء» نیست، یا لفظ «هم» تأکید ضمیر متصل است، یا فاعل «غضبوا» به «ناس» یعنی به مردم برمی‌گردد، لفظ «هم» مفعول «غضبوا» که خافض حذف شده و معنای آیه این است که هر گاه مردم بر آنها غضب کنند آنها می‌بخشند و عفو می‌کنند و ممکن است لفظ «هم» فاعل فعل محذوف باشد که فعل مذکور آن را تفسیر می‌کند.

[وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ] کسانی که در دعوت خلفا و جانشینان خداوند ندای پروردگارشان را اجابت کردند خواه دعوت عام اسلامی مقصود باشد، یا دعوت خاصّ ایمانی، یا مقصود کسانی هستند که نسبت به پروردگار و ربّ مضاف خود استجابت نمودند، که آن پروردگار و ربّ در ولایت است، که اینان دعوت باطنی ربّ به ولایت را استجابت نمودند.

[وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ] پس از قبول ولایت نماز را برپا داشتند، که

اقامه‌ی نماز بدون قبول ولایت برای هیچ کس میسر نیست.

[وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ] در واقع «أمرهم ذو شوری» است که لفظ «ذو» در تقدیر است، یعنی مؤمنین در امور خویش مشورت می‌کنند و استبداد در رأی ندارند، چه از انانیت خود خارج شده‌اند، همه به یکدیگر در کلّ خیر و بیان آن اعتماد دارند.

[وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ] در اوّل سوره‌ی بقره بیان اقامه‌ی نماز و کیفیت انفاق و در سوره‌ی نساء در ضمن قول خدا: «لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری» بیان معانی نماز گذشت.

[وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ] لفظ «هم» تأکید ضمیر منصوب یا مبتدا است، مانند «هم یغفرون» و چون قبول ظلم و مورد ستم قرار گرفتن ناپسند و از جمله‌ی رذایل به شمار می‌آید خدای تعالی آنان را با وصف انتصار ذکر نمود، یعنی شأن و رسم آنها یاری طلبیدن است، ولی عفو و بخشش در مورد بدکار و ترك انتقام با وجود قوه‌ی دفاع در مظلوم نمی‌تواند از جمله‌ی رذایل باشد، بلکه آن عفو و بخششی است ممدوح، انظلام این است که در مظلوم هنگامی که مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرد غضب قوی نشده و اوج نگیرد، چون نفس یاری شده به اندازه‌ی ظلمی که بر او شده قانع نمی‌شود، بلکه در مورد ظلم و جنایت فزونی می‌طلبد لذا خدای تعالی جهت تأدیب و آموختن بندگان می‌فرماید:

[وَجَزَاءٌ سِئَئَةٍ سِئَئَةٌ مِّثْلُهَا] کیفر هر بدی یک بدی است همانند بدی آن، بدی دوّم که جزا به حساب می‌آید از جهت مشاکلت بدی نامیده شده، یا اینکه آن بدی نسبت به جنایتکار اسائه و بدی است، یعنی در طلب

یاری و هنگامی که یاری شدید از مقابله به مثل تجاوز نکنید و فزونی نطلبید.

[فَمَنْ عَفَا] هر کس عفو نماید و بعد از تسلط و اقتدار بر ظالم و مسیئ‌ی او را ببخشد اجر و پاداش او بر عهده خداوند است.

این جمله عطف بر جمله‌ی «جزاء سیئة سیئة» می‌باشد، لفظ «فاء» جهت ترتیب در اخبار است.

یعنی حال که دانستی که فراتر از مقابله‌ی به مثل و فزون‌طلبی در این مورد جزای بدی نیست، بلکه آن خود ظلم و ستم است پس بدان که هر کس عفو نماید.

[وَأَصْلَحَ] و اسائه‌ی مسیء و بدکار را با عفو و بخشش اصلاح نماید اجر و پاداش او بر عهده‌ی خداوند است.

[فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ] این نهایت بزرگداشت و بزرگ شمردن عفو است، چه اجر و پاداشت عفو و بخشش را به غیر خودش واگذار نکرده‌است.

[إِنَّهُ وَا لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ] این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده، آیا خداوند ظالم و ستمگر را دوست دارد که امر به عفو از او می‌کند؟

پس فرمود: خداوند ظالمین را دوست ندارد، ترغیب به عفو و بخشش به خاطر دوست داشتن ظالمین نیست، بلکه از جهت دوست داشتن مؤمنین است که در معرض ثواب جزیل قرار بگیرند، یا این جمله تعلیل قول خدا «ینتصرون» یا تعلیل قول خدا: «جزاء سیئة سیئة» یا تعلیل قول خدا: «فمن عفا و أصلح فأجره على الله» می‌باشد.

یعنی تعلیل ترغیب بر عفو که از این جمله استفاده می‌شود، گویا که فرموده‌است: انتقام نسبت به قوه‌ی عاقله که شأن آن عفوست نوعی ظلم می‌باشد، که شأن قوه‌ی عاقله شأن خدای بخشنده‌ی مهربان است.

[وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ^۷] این جمله عطف است، در آن رفع این توهم است که شاید پنداشته شود آن کس که مظلوم واقع شده و یاری طلب می‌کند، ظالم و ستمگر است و استحقاق مؤاخذه‌ی دنیوی و عقوبت اخروی دارد، لذا می‌فرماید:

[فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ] بر آنان هیچ مؤاخذه‌ای نیست، نه در دنیا و نه در آخرت.

[إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ] مؤاخذه‌ی دنیوی و عقوبت اخروی تنها بر کسانی است که:

[يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] آنها بر مردم ظلم و ستم می‌کنند و در زمین به ناحق شرارت می‌کنند، یعنی در زمین عالم صغیر و یا کبیر برای آنها عذاب دردناکی است و منظور از غیر حق این است که مظلوم که جهت انتقام یاری می‌طلبد اگر چه از جهتی بر بدکار و قوه‌ی عاقله ظلم می‌کند، لیکن آن ظلمی به حق است (نه باطل)، (یعنی برای احقاق حق است).

[وَلَمَنْ صَبَرَ] ولکن کسی که از انتقام خودداری کرد. و صبر پیشه کند.

[وَعَفَرَ] و ببخشد، بدین گونه که قلبش را از کینه‌ی بدکار پاک سازد.

[إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] این مطلب از چیزهایی است که

شایسته‌است عزم جزم بر آن داشته باشد که از والاترین و بهترین خصلت‌هاست.

[وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِّنْ بَعْدِهِ^ع] این جمله استدراک است، یعنی کسی که خداوند او را از این دو خصلت صبر و عفو دور نماید و اقدام به قصاص و انتقام کند دیگر بعد از خدای برای او هیچ یآوری نیست.

در این آیه خدای تعالی نرسیدن به آن دو خصلت و راه نیافتن به آن دو را گمراهی و ضلالت نامید، زیرا که نرسیدن به آن دو خصلت انحراف از کمال انسانی است، زیرا کمال انسانی است که راه به سوی خدا را هموار می‌کند.

یا معنای آیه این است که خداوند هر کس را که با جنایت و ظلم بر بندگان آنان را به ناحق گمراه سازد دیگر یآوری نخواهد داشت.

[وَتَرَى الظَّالِمِينَ] خطاب مخصوص محمد ﷺ می‌باشد که در این صورت جایز است لفظ «تری» برای استقبال باشد همان طور که جایز است برای حال باشد که رسول خدا ﷺ حال آنها را در زمان حال می‌بیند. و ممکن است خطاب عام باشد که در این صورت نیز لفظ «تری» برای استقبال و حال می‌تواند باشد، یعنی شایسته است که ستمکاران را ببینی که:

[لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِّنْ سَبِيلٍ وَ تَرَلَهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا] که چون عذاب را بینند گویند، آیا راهی گذری هست؟ و تو پیش از آنکه آتش بر آنها عرضه شود می‌بینی که [خَشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ] در حالی هستند که از ذلت و خواری به خشوع افتاده‌اند و خشوع ناشی از ذلت فایده‌ای ندارد بر خلاف خشوع ناشی از حبّ که هر وقت پدید آید نافع

و مفید است.

[يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ] لفظ «طرف» به معنای چشم یا حرکت پلک‌های آن است.

پس اگر به معنای چشم باشد (در واقع) شامل نگاه کردن مخفی است و اگر به معنای حرکت پلک‌ها باشد شامل نگاه کردن ناشی از حرکت پنهانی پلک‌ها و مقصود این است که آنها از شدت خوف و وحشت نمی‌توانند نظر کامل به آتش بیاندازند.

[وَقَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا] ادا کردن مطلب به صورت فعل ماضی به جهت حتمی بودن وقوع آن است.

در صورتی که مقصود این باشد که مؤمنین پس از دیدن عذاب ستمکاران در روز قیامت این چنین می‌گویند، یا آنکه مطلب نسبت به محمد ﷺ در زبان گذشته است، یا معنای آیه این است که مؤمنین در حال زندگی دنیا بعد از آنکه به حال ظالمین و سرانجام بد آنها آگاه شدند چنین گفتند.

[إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ] این زیانکاران همان ظالمین هستند که از نظر خود و اهانشان در روز قیامت خسارت و زیان دیده‌اند.

[أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ] این جمله از قول مؤمنین یا از قول خدا است که: هان آگاه باشید که ستمگران در عذاب جای گرفته‌اند.
[وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُوهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ] این جمله نیز از قول مؤمنین یا از جانب خدای تعالی است.

[وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ] کسی را که خدا گمراه کند هیچ راهی به سوی خیر و نجات ندارد.

[أَسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ] این جمله به منزله‌ی نتیجه و جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: پس چه کنیم تا ظالم و ستمکار نباشیم؟ خدای تعالی جواب داده: پروردگار مطلق خویش را در مورد دعوت مظاهر و خلفای او پاسخ دهید، یا پروردگار مضاف خویش را اجابت نمایید که آن پروردگار شما در ولایت است.

[مَنْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنْ اللَّهِ] مقصود از «یوم» بلا و عذاب است چه بیشتر اوقات لفظ «یوم» در این معنای استعمال می‌شود، یا مقصود روز مرگ یا روز قیامت است و ضمیر مجرور «له» به صاحب آن روز یا به عذاب او برمی‌گردد، یعنی صاحب آن روز هیچ برگشتی به دنیا ندارد، یا هیچ نمی‌تواند عذاب را از اهل خویش دفع کند، یا هیچ چاره‌ای ندارد و نمی‌تواند آن را به تأخیر اندازد.

[مَا لَكُمْ مِّنْ مَّذْجٍ يَوْمَ مَلِدٍ وَمَا لَكُمْ مِّنْ نَّكِيرٍ] در آن روز هیچ پناهگاهی ندارید و هیچ نمی‌توانید آن را انکار نمایید.

یا کسی نمی‌تواند آن عذاب و بلا را که شما در آن گرفتار هستید انکار نماید و عذاب را از شما دفع کند یا شما را در این مورد یاری دهد.

[فَإِنْ أَعْرَضُوا] خطاب را از سوی کفار به سوی محمد ﷺ برگردانید و فرمود: ای رسول خدا اگر آنان روی برگردانند.

[فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا] از اعراض و روی گردانیدن آنان اندوهناک مباش که تو را برای نگهبانی و حفاظت آنان نفرستادیم.

[إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلْغُ] بر تو جز رساندن پیام چیزی نیست و پیام را

نیز رساندی.

[وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا آلَ نَسْلِنَا مِنَّا رَحْمَةً] مقصود از رحمت، نعمت دنیوی یا نعمت اخروی است از قبیل علوم و الهام‌ها و مکاشفه‌هاست. یعنی اگر به انسان اینگونه نعمتها را بچشانیم.

[فَرِحَ بِهَا] به آن نعمت خوشحال می‌شود، خوشحالی او از جهت صورت نعمت است، نه از جهت نعمت دادن ما.

زیرا تا چندی که نفس انسانی در وجود انسان حاکم است نظر به منعم نمی‌اندازد و به انعام منعم در باره‌ی نعمت توجه نمی‌کند، بلکه نظر و توجه او به صورت نعمت است و آن را به خودش نسبت می‌دهد، به نسبت دادن نعمت به منعم توجه نمی‌کند و اگر به منعم و نعمت دادن او توجه می‌کرد با صورت نعمت خوشحال نمی‌شد و با صورت نعمت اندوهناک نمی‌گشت، زیرا احتمال آن می‌رود که خدای تعالی نعمت را از او بگیرد.

[وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ آلَ نَسْلِنَا كَفُورٌ] انسان نسبت به نعمت گذشته نیز کفران می‌کند و متذکر و یاد آور آن نعمتها نمی‌شود و شکر آن را به جا نمی‌آورد.

و تکرار کلمه‌ی انسان برای اشاره به این است که مطلب مذکور از مقتضای خلقت انسان است و وجه تخالف دو فقره‌ی عبارت مخفی نماند، زیرا چون رحمت ذاتی مشیّت خدای تعالی است در آنجا تأکیدهای متعدّد و ادات تأکید آورد، چنانکه نعمت را به خودش نسبت داد و خود نعمت را نیز به خودش نسبت داد، ولی در جانب مصیبت و بلا ادات شك آورد و آن را تأکید نکرد و به خودش نسبت نداد، سبب رسیدن مصیبت به مردم را

خود آنان قرار داد که با دست خودشان کسب کرده‌اند.

آیات ۴۹-۵۲

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِثْنًا وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ وَعَلِيمٌ
 قَدِيرٌ (۴۹) وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ
 أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ وَعَلِيُّ حَكِيمٌ (۵) وَ كَذَلِكَ
 أَوْ حِينًا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيْمَانُ
 وَ لَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ
 صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۵) صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي
 الْأَرْضِ إِلَّا إِلَىٰ اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ (۵۲)

ترجمه

فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوند است؛ هر چه می‌خواهد می‌آفریند؛ به هر کس که خواهد [فرزند] دختر بخشد، به هر کس که خواهد [فرزند] پسر بخشد. یا به آنان هم پسر و هم دختر دهد، هر کس را که خواهد سترون گرداند، که او دانای تواناست. و هیچ بشری را نرسد که خداوند با او سخن گوید مگر از راه وحی، یا از پشت پرده‌ای؛ یا فرشته‌ای بفرستد و آنچه می‌خواهد به اذن خویش وحی کند که او بلند مرتبه‌ی فرزانه است. و بدینسان [پیام و کتاب] روحبخشی از امر خویش به تو وحی کردیم؛ و تو پیشتر نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان چیست؟ ولی آن را همچون نوری گردانیدیم که هر کس را از بندگان خویش که بخواهیم با آن هدایت می‌کنیم. و بیگمان تو به راهی راست هدایت می‌کنی. راه خداوند که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، او راست؛ بدانید که کارها به سوی خداوند باز

می‌گردد.

تفسیر

[لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: برای خداوند در مورد مصیبت‌ها و بلاها چه کار و صنع و آفرینشی هست؟ جواب می‌دهد: [يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ] هر چه را که بخواهد از خیر و شرّ و از رحمت و مصیبت می‌آفریند.

[يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنثًا وَ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ] لفظ «اناث» را به صورت نکره و لفظ «الذکور» را به صورت معرفه آورد تا اشاره به این باشد که چون مردم از جنس مؤنث نفرت دارند گویی که آنها نزد مردم شناخته شده نیستند ولی چون جنس مذکر را دوست دارند گویی که آنان را می‌شناسند و اینان در اذهانشان حضور دارند.

[أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنثًا] برای بعضی فقط مؤنث عطا می‌کند، برای بعضی فقط مذکر و درباره‌ی بعضی دیگر هر دو را جمع می‌کند.

[وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا] و هر کس را که می‌خواهد عقیم قرار دهد عقیم قرار می‌دهد پس در همه‌ی این مراحل عطا کردن و منع خدا اصل است، نه اسباب طبیعی همان طور که طبیعی‌ها و کسانی که به اسباب طبیعی نظر می‌کنند عقیده دارند.

[إِنَّهُ وَ عَلِيمٌ] خداوند صلاح همه را می‌داند و می‌داند آنچه را که انسان را اصلاح می‌کند، آنچه را که انسان را فاسد می‌کند، پس آنچه که به صلاح انسان است آن را عطا می‌کند و آنچه را که فاسد می‌سازد منع می‌نماید و نمی‌دهد.

[قَدِيرٌ] خداوند بر همه‌ی آنچه که گفته شد قادر است، خواه اسباب طبیعی با آن موافق باشد یا موافق نباشد.

[وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ] شایسته نیست و در سرشت و طبیعت انسان چنین نیست که بتواند خدا با او سخن بگوید زیرا بشریت محدود به حدود سفلی بسیاری است که اگر کلام خدا را بشنود بدون آنکه کلام خدا به مقام بشریت محدود تنزل کند فانی و هلاک می‌شود که کلام خدا مانند خورشید و بشریت مانند سایه است.

[الَّا وَحِيًّا] لفظ وحی در لغت به معنی اشاره و نوشتن و نوشته و رسالت و الهام و کلام خفی و به معنای هر چیزی است که به غیر خود القا کنی، لیکن مقصود در اینجا اعم از الهام و کتابت و رسالت است، کتابت یعنی نوشتن در الواح غیبی و مقصود از رسالت رسالت ملائکه مانند جبرئیل است.

[أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ] سخن گفتن خدا از پشت حجاب مانند سخن گفتن او با موسی از درخت و مانند سخن گفتن او با محمد ﷺ در شب معراج از پشت حجاب و ستر می‌باشد.

[أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا] مگر آنکه رسولی از جنس بشر بفرستد.

[فَيُوحِي] آن رسول بشری [بِإِذْنِهِ^ع] با اذن خدا با سایر به‌شکر تکلم کند و سخن گوید، سخن او آن چنان باشد که باطن آن خفی و پنهان و ظاهر آن آشکار و واضح باشد، چه کلام آن رسول بشری چون نایب خدای تعالی و مظهر اوست کلام خدای تعالی است.

و طبق آنچه که در اخبار فراوان وارد شده مبنی بر اینکه حدیث انبیا و ائمه عليهم السلام بسیار سخت و دشوار و سرّ پوشیده شده است کلام آنها دارای

بطن‌ها خفی است که در نهایت خفاست، دارای ظاهری آشکار در نهایت ظهور و آشکاری است.

و لفظ «یرسل» و «یوحی» با نصب خوانده شده تا عطف بر کلمه‌ی «وَحِیاً» باشد، بدین گونه که آن را تمیز یا مفعول مطلق قرار دهیم بدون آنکه از لفظ فعل گرفته شده باشد و با رفع خوانده شده تا عطف بر «وَحِیاً» باشد که آن را حال به معنای فاعل قرار دهیم.

[مَا يَشَاءُ] آنچه را که رسول یا خدای تعالی بخواهد، یا آنچه را که آن رسول بشری بخواهد، یعنی آن بشری که خداوند رسول را به سوی او به وسیله‌ی زبان استعدادش فرستاده است.

[إِنَّهُ وَعَلِيٌّ] او بلند مرتبه و والا است که بشر دانی و پایین قدرت بر شنیدن کلام او ندارد.

[حَكِيمٌ] آنان را بدون تکلم با آنها و نمی‌گذارد، زیرا که حکمت او اقتضا می‌کند حکمت‌ها و مصالح را به مردم القا کند و این معنا مقتضی قرار دادن واسطه‌ها در القا می‌باشد تا هنگام القا هلاک نشوند.

[وَكَذَلِكَ] همچنین است تکلم و سخن گفتن با روش سه گانه.

[أَوْ حِينًا إِلَيْكَ] روح بزرگی را فرستادیم.

[رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا] روح بزرگی که ناشی از مجرّد امر و دستور ماست بدون آنکه ماده‌ای در آن دخالت نماید. یا مقصود این است که آن روح بعضی از عالم امر ما است، مقصود از آن جبرئیل یا روح القدس است که از جبرئیل و میکائیل با عظمت تر است.

[مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْآيْمَانُ] مقصود از کتاب نبوت

و رسالت و احکام آن دو است، مقصود از ایمان ولایت و آثار آن و قرآن صورت هر سه می‌باشد.

[وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا] مقصود از نور کتاب یا ایمان یا آنچه که از آن دو ذکر شده است می‌باشد، یا مقصود روحی است که به سوی تو وحی آورده است.

و آن نور به علی علیه السلام تفسیر شده است.

از امام باقر علیه السلام آمده است: «وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا» یعنی علی علیه السلام و علی علیه السلام نوری است که به وسیله‌ی او هدایت یافته است از خلق خدا هر آنکس که هدایت یافته است.

[نَهْدِي بِهِ^ی مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا] از امام صادق علیه السلام از علم سؤال شد که آیا علم چیزی است که عالم از دهان مردم یاد می‌گیرد، یا در کتاب نزد شماست و آن را می‌خوانید و یاد می‌گیرید؟ فرمود: مطلب مهم‌تر، بالاتر و واجب‌تر از اینهاست، آیا نشنیدی قول خدای تعالی را که فرمود: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» سپس فرمود: بلی سابقاً در حالتی بود که نمی‌دانست کتاب و ایمان چیست، تا آنکه خدای تعالی آن روح را مبعوث نمود که در قرآن ذکر نموده است، پس وقتی آن روح وحی آورد بدان وسیله علم و فهم آموخت و آن روح روحی است که خدای تعالی به هر کس که بخواهد می‌دهد، پس بر هر بنده‌ای که آن روح را عطا کند به او فهم می‌آموزد.

[وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ] تو با رسالت خویش به سوی ولایت هدایت راهنمایی می‌کنی، چه رسالت و قبول آن هدایت به ایمان و

ولایت است، چنانچه خدای تعالی فرموده: «قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^(۱).

از امام باقر علیه السلام روایت شده که معنای آیه این است که تو امر به ولایت علی علیه السلام می کنی و به ولایت دعوت می نمایی، علی علیه السلام همان راه راست و صراط مستقیم است.

[صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ] و از امام باقر علیه السلام آمده است که مقصود علی علیه السلام است، که خداوند او را خازن خویش قرار داده است بر آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است، او را امانت دار آنها قرار داده است.

و شاید امام باقر علیه السلام ضمیر مجرور را به لفظ «صراط» برگردانده، یا صراط را به علی علیه السلام تفسیر نموده است.

[الَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ] همه کارها و همه ی امور در واقع به خدای تعالی منتهی می شود یا مقصود این است که به لحاظ کسی که خدا را لحاظ کند کارها به او منتهی می شود، یعنی آنگاه که به فردی از افراد وجود نظر می اندازد و مصدر آن و مصدر مصدر آن را ملاحظه می کند می بیند که همه ی مصدرها به خدا منتهی می شود، در نتیجه خدای تعالی مصدر همه چیز قرار می گیرد.

سوره زخرف

۱- سوره حجرات: آیه ۱۷ بگو: مَنِّتْ نَهَيْدُ بِرِ اسْلَامِ آوَرْدَتَان، بلکه خدا است که مَنِّتْ می نهد بر شما که هدایتان کرداگر راستگو یابند.

همه‌ی این سوره مکی است، بعضی گفته‌اند: به جز آیه «و سئل من ارسلنا من رسلنا..» بقیه مکی است. و کلاً ۸۸ آیه است و بعضی ۸۹ آیه گفته‌اند.

آیات ۱- ۲۲

حم (۱) وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (۴) اَفَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا اَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ (۵) وَ كَمْ اَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْاَوَّلِينَ (۶) وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ اِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۷) فَاهْلَكْنَا اَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَىٰ مَثَلُ الْاَوَّلِينَ (۸) وَ لَنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيْزُ الْعَلِيْمُ (۹) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰) وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمٰءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَاَنْشَرْنَا بِهِ بَلَدَةً مَّيْتًا كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۱) وَ الَّذِي خَلَقَ الْاَزْوَاجَ كُلَّهَا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَلْفُلْكِ وَ الْاَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ (۱۲) لَتَسْتَوْا عَلٰى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوْنَ نِعْمَةَ رَبِّكُمْ اِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوْنَ سُبْحٰنَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَ مَا كُنَّا لَهٗ مُّقْرِنِيْنَ (۱۳) وَ اِنَّا اِلٰى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ (۱۴) وَ جَعَلُوْا لَهٗ مِنْ عِبَادِهٖ جُزْءًا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَكَفُوْرٌ مُّبِيْنٌ (۱۵) اَمْ اَتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَ اَصْفَلَكُمْ بِالْبَنِيْنَ (۱۶) وَ اِذَا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُّسْوَدًّا وَ هُوَ كٰظِيْمٌ (۱۷) اَوْ مَنْ يُنْشِئُ فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُّبِيْنٍ (۱۸) وَ جَعَلُوْا الْمَلَائِكَةَ الَّذِيْنَ هُمْ عِبَادُ

الرَّحْمَنِ إِنَّا آَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتَكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيَسْأَلُونَ (۱۹)
 وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَّا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا
 يَخْرُصُونَ (۲۰) أَمْ آَاتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِّن قَبْلِهِ فَمُهَيِّئُوا لَهُمْ
 (۲۱) بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آَبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آَثَرِهِم مُّهُتَدُونَ (۲۲)

ترجمه

حم [حامیم]. سوگند به کتاب روشنگر. ما آن را به هیأت قرآنی عربی پدید آورده‌ایم، باشد که تعقل کنید. و آن حکمت‌آمیز و بلند مرتبه‌است و در درام الکتاب در نزد ماست. آیا به خاطر آنکه شما قومی گزافکار هستید، پند [قرآن] را از شما بازداریم؟ و چه بسیار پیامبر در میان پیشینیان فرستاده‌ایم. و هیچ پیامبری به نزد آنان نیامد مگر آنکه او را ریشخند می‌کردند. آنگاه دراز دست‌تر از آنان را نابود کردیم و سرنوشت پیشینیان تکرار شد. و اگر از آنان بپرسی که آسمانها و زمین را چه کسی آفریده‌است؟ بیشک گویند [خداوند] پیروزمند دانا آنها را آفریده است. همان کسی که زمین را آسایشگاه شما ساخت و در آن راههایی برای شما پدید آورد، باشد که راه یابید. و همان کسی که آبی به اندازه از آسمان فرو فرستاد، آنگاه بدان سرزمینی پژمرده را زنده ساختیم، [شما هم] بدینسان [از گورها] بیرون آورده شوید. و همان کسی که همه‌ی گونه‌ها را آفرید و برای شما از کشتیها و چارپایان مرکوب ساخت. که بر پشت آن برآید، سپس نعمت پروردگارتان را، آنگاه که بر آن برآمدید، یاد کنید و بگویید پا کا کسی که این را رام ما ساخت و ما بر آن توانا نبودیم. و ما به پروردگاران روی می‌آوریم. و برای او از بندگانش فرزندی قایل شدند، بیگمان انسان، ناسپاسی آشکار است. آیا از آنچه آفریده‌است برای خود دختران را برگزیده‌است و شما را به داشتن پسران، برگزیده‌است؟ و چون هر يك از آنان را به آنچه برای خداوند مثل می‌زند [دختر]، خبر دهند، چهره‌اش سیاه شود و اندوه خودار

فرو خورد. آیا کسی که در زر و زیور پرورده می‌شود [دختر] که در جدل هم ناتوان است [شایسته‌ی نسبت دادن به خداوند است؟]. و مدعی شدند که فرشتگان که خود بندگان خداوند رحمان‌اند، مادینه‌اند، آیا آفرینش آنان را شاهد بوده‌اند؟ که [در این صورت] زودا که شهادت ایشان نوشته شود، بازخواست شوند. و گویند اگر خداوند رحمان می‌خواست ما آنان [فرشتگان] را نمی‌پرستیدیم؛ آنان را به این امر، علمی نیست؛ ایشان جز دروغ نمی‌یافتند. یا شاید به آنان کتابی پیش از آن داده‌ایم که ایشان به آن متمسک‌اند؟ بلکه گویند ما پدرانمان را بر شیوه‌ای یافته‌ایم و ما با پیروی از آنان رهیافته‌ایم.

تفسیر

[حَمَّ وَ الْكُتُبِ الْمُبِينِ] آن کتاب واضح و آشکارا که خشک و تری نیست مگر آنکه در آن هست، آن طوری است که هیچ شك و شبهه‌ای آن را عارض نمی‌شود؛ هیچ خفا، اجمال و تشابه در آن وجود ندارد.

[إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا] آن را قرآن قرار دادیم، بدین معنا که در آن همه‌ی مطالب جمع شده‌است.

[عَرَبِيًّا] آن را به لغت عرب قرار دادیم، یا آن را دارای حکمت‌ها و آداب و احکام و موعظه‌ها و نصایح قرار دادیم.

[لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ] شاید شما با شنیدن و تدبیر قرآن خردمند گردید، یا شاید موعظ و حکمت‌های قرآن را درک نمایید.

[وَإِنَّهُ وَفِيَّ أُمَّ الْكِتَابِ] و آن کتاب واضح و آشکارست، که عبارت از لوح محفوظ است، که از آن در لسان حکما به نفس کلی تعبیر می‌شود، یا آن قلم اعلی است، چه قرآن به وجهی قلم و به وجهی کتاب است که در لسان حکما عقل کلی نامیده می‌شود، یا مقام مشیت است که از آن

تعبیر به نفس رحمان و اضافه‌ی اشراقی می‌شود، چه آن به وجهی اضافه‌ی حقّ و به وجه دیگر فعل او، به وجهی کلمه‌ی او، به وجهی کتاب اوست و آن اصل و مادر جمیع کتابهاست.

[لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ] نزد ما بلند مرتبه و والا است، از همه برتر است که هیچ از آن برتر وجود ندارد.

[حَكِيمٌ] صاحب حکیم‌ها است، یا محکم است به نحوی که هیچ خلل و شكّ و ریب به آن راه نمی‌یابد.

از امام صادق علیه السلام آمده است: او امیر المؤمنین علیه السلام است در امّ الکتاب یعنی در سوره‌ی فاتحه، که در این سوره علی علیه السلام نوشته شده است و درباره: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» فرمود: صراط مستقیم امیر المؤمنین علیه السلام و شناخت و معرفت اوست.

بین این خبر و آنچه که ما در تفسیر این آیه ذکر کردیم منافاتی وجود ندارد، زیرا که علی علیه السلام و قرآن در این عالم دو وجود منفکّ و جدا هستند و گرنه در عوالم بالا علی علیه السلام همان قرآن و قرآن همان علی علیه السلام است. چنانچه فاتحه الکتاب در عوالم بالا عبارت از نفوس و عقول کلیّ است که عبارت از مشیّت می‌باشد که با آن هر صاحب حقیقتی و تحقّق می‌یابد.

[أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الَّذِينَ كَرَّوْا صَفْحًا] لفظ همزه مبنی بر تقدیم و تأخیر است و معنای آیه این است که قرآن را عربی قرار دادیم جهت تعقلّ و کامل شدن شما، پس آیا ذکر را از شما به کلیّ محو کنیم و از عرضه به شما به غیر عرضه کنیم.

و ممکن است آنچه که بعد از همزه در مورد استفهام قرار گرفته

مقدّر باشد.

و معنای آیه این باشد: آیا شما را مهمل بگذاریم و دعوت نکنیم و فرا نخوانیم و قرآن را از شما منصرف سازیم.

[أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ] اگر چه قومی اسراف کار بوده‌اید؟! لفظ «أَنْ» با فتحه‌ی همزه به تقدیر لام و با کسره‌ی همزه خوانده شده‌است.

[وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ] طمع نداشته باشید که ذکر را از شما برگردانده و شما را به حقّ دعوت نکنیم که ما امت‌های گذشته را نیز سرخود نگذاشتیم با آنکه آنان از جهت اسراف و نافرمانی شدیدتر از شما بودند و رسولانی در بین آنها قرار دادیم، ولی آنگاه که در نافرمانی و عصیان از حدّ فراتر رفتند آنها را هلاک کردیم، پس از عذاب و هلاک و نابود کردن ما بترسید و برحذر باشید و در عصیان و نافرمانی از حدّ فراتر نروید.

[وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ] که هیچ پیامبر و نبی بر آنان نفرستادیم مگر آنکه او را به استهزاء گرفتند، چنانچه شما استهزاء می‌کنید. این معنادر صورتی است که آیه خطاب به مشرکین باشد، ممکن است خطاب مصروف به محمد ﷺ باشد و مقصود دلداری رسول خدا ﷺ باشد و معنای آیه این است که قوم تو نیز تو را استهزاء می‌کنند.

[فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا] و ممکن است ضمیر مجرور «منهم» برگرد به لفظ «الأولین» و لفظ «من» برای تبعیض یا برتری و تفضیل باشد، یعنی شدیدترین آنها را هلاک و نابود کردیم، پس آنانکه رسول ما را استهزاء می‌کنند بترسند، یا آنان را که شدیدتر بودند هلاک کردیم و نابود ساختیم پس چه رسد بر شما

و بر آنان.

و ممکن است ضمیر به قوم محمد ﷺ برگردد و مقصود این باشد که ما پیشینیان را که از قوم تو شدیدتر بودند هلاک ساختیم تا چه رسد به قوم تو اگر مانند کار آنها را انجام دهند ولیکن مطلب را به این صورت ادا کرد تا این معنا را به اختصار بفهماند.

[و مَصِيٍّ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ] وصف پیشینیان گذشت و نوبت به قوم تو رسید، یا حکایت حال پیشینیان در آنچه که سابقاً به تو نازل کردیم گذشت، پس باید به آن رجوع کنند و در آن تدبّر نمایند.

[و لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ] پس آنان را چه شده است که وقتی از آنها می‌پرسی چه کسی خالق آسمانها و زمین است می‌گویند خدا چیره دست دانا ولی در عین حال مخلوق خودشان را با دستان خود می‌تراشند و شریک خدا قرار می‌دهند، یا آنچه را که خداوند آن را آفریده شریک خدا قرار می‌دهند.

[الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا] خدای تعالی این جمله را متضمّن نمود به آنچه که از آنها حکایت کرد، خواه این جمله صفت «العزیز العلیم» باشد یا خبر مبتدای محذوف باشد، زیرا گاهی می‌شود که حکایت کننده چیزی از خودش را به حکایت منضمّ می‌کند و ممکن است این جمله جزء حکایت باشد و خطاب از بعضی به بعض دیگر باشد.

[و جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا] و در زمین برای شما راههایی قرار داد که آن راهها را به سوی مقاصدتان می‌پیمایید، در بیان و صحرای مقصود سرگردان نمی‌مانید.

[لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ] شاید که شما به حاجت‌ها و مقصودهایتان راه یابید، یا شاید شما به مبدأ خویش و صفات او از قبیل علم و قدرت و رأفت و تدبیر راه یابید. یا مقصود این است که به امامتان راه یابید که آن راه به مقصد کلی است که آن رسیدن به نعمت‌های آخرت است، چه خدای تعالی مقاصد دنیوی پست شما را که مورد اعتنا نیست بدون راه و روش نگذاشته است، پس چگونه مقصد کلی را بدون راه می‌گذارد؟!]

[وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ] مقصود از آسمان جهت بلندی و علو یا مقصود ابر است یعنی: او کسی است که از بالا و ابر بر شما باران به اندازه فرو فرستاد.

[فَأَنْشَرْنَا بِهِ] این جمله التفات به تکلم است تا در شنونده نشاط ایجاد کند، اشعار به این باشد که رویاندن نبات به کیفیت‌های مخصوص و تصویرهای متعدد و عجیب، تولیدهای غریب جز از مبدأ دانای توانا که مباشر آن باشد ممکن نیست.

پس گویی که مبدأ در حکایت رویاندن نبات نزد شنونده حاضر است و برای او مشهود است پس از آنکه از او غایب بود.

[بَلَدَةً مَّيْتًا] مردگان گیاه و نبات را نشر دادیم.

[كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ] همچنین بعد از مرگتان از زمین خارج می‌شوید، پس چرا از اعاده و بازگشت تعجب می‌کنید و آن را غریب می‌شمارید.

[وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا] و کسی که همه‌ی اصناف مخلوقات را آفرید.

[وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الظُّلُمِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ لِتَسْتَوُوا عَلَى]

ظُهُورِهِ^۱] و کشتیها را مرکب شما قرار داد و چهار پایان را آفرید تا شما بر پشت آنان سوار شوید.

لفظ «ظهور» جمع است، مفرد آوردن ضمیر مضاف الیه به اعتبار لفظ و معناست.

[ثُمَّ تَذَكَّرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ] غایت همه‌ی مخلوقات یادآوری و شکر و سپاس شما در برابر خداست که چیزی که آن را برای خود نعمت می‌شمیرید به شما ارزانی فرمود.

[وَ تَقُولُوا] با دل‌هایتان به یاد آورید و با زبان‌هایتان سخن بگویید، که زبان‌های شما مکلف است که شکر و سپاس خدا بر آنها جاری می‌شود.
[سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا] خدا را منزه بدانید از اینکه احتیاج به مرکوب داشته باشد و بخواهد از جایی به جایی منتقل شود، او را به یاد آورید که به شما نعمت تسخیر مرکوب را داده‌است، تا شکر و سپاس خدا باشد.

[وَ مَا كُنَّا لَهُ^۲ مُقْرِنِينَ] لفظ «مقرنین» از «اقرن للأمر» است، یعنی به او طاقت و قوت بخشید، «أقرنه» یعنی او را در طناب قرار داد.

[وَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ] غرض یادآوری نعمت و شکر و سپاسگزاری منعم در نعمت و یادآوری انتقال بزرگ است که همان انتقال از دنیا به آخرت است.

[وَ جَعَلُوا لَهُ^۳ مِنْ عِبَادِهِ^۴ جُزْءًا] برای خدا از بندگانش فرزند قرار دادند، که فرزند بر حسب مادّه‌اش جزیی از پدر است، یعنی پس از آنکه اقرار کردند که خدای تعالی خالق آسمانها و زمین‌هاست برای خدا از

مخلوقات او فرزند قرار دادند.

[إِنَّ الْأَنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ] که البته انسان نسبت به نعمت‌های حق و صفات او ناسپاس است، پس بر زبان انسان چیزی جاری می‌شود که لایق نعمت خدا نیست و این معنا ناشی از غفلت از منعم و صفات او است.

[أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ] باید از حال آنان تعجب کرد، چه قانع نشدند از بندگانش به طور مساوی شریک قرار دهند بلکه آن اولاد که به نظر آنها پست‌تر بود برای خدا قرار دادند.

[وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا] و این در حالی است که به هر یک از این مشرکان هر گاه به داشتن دختری که به خدا نسبت داده‌اند مژده دهند رویشان از غم سیاه می‌شود، لفظ «مثلاً» یعنی در حالی که آن فرزند مثل و شبیه‌است، یا از آن جهت که فرزند هم جنس پدر و شبیه او است، گویا که ادا کردن مطلب با این عبارت اشاره به این است که مشرکین نمی‌گویند حقیقتاً داری فرزند هستند، بلکه آنها نسبت بین خدا و بین ملائکه یا بین خدا و بین جن را به نسبت پدر و فرزند تشبیه کرده‌اند. [ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ] مرد کظیم و مکظوم یعنی مرد اندوهناک و غمناک، یا به معنی فرو برنده خشم است یعنی خشم خود را می‌خورد و آن را ظاهر نمی‌سازد، یا به معنای سکوت است.

[أَوَ مَنْ يُنَشَّؤُا فِي الْحِلْيَةِ] آیا فکر نمی‌کنند و کسی را که در زیب و زیور پرورش یافته فرزند خدا قرار می‌دهند؟ یا لفظ «من» مبتدای خبر محذوف است، یا خبر مبتدای محذوف است، یعنی آیا خداوند از شما پست‌تر و پایین‌تر است؟ کسی را که در زیب و زیور پرورش یافته فرزند

او باشد و کسی که در جنگ مبارزه می‌کند فرزند شما باشد، یا معنای آیه این است که آیا خدای تعالی از شما پائین‌تر است تا فرزندش کسی باشد که در زیب و زیور پرورش یافته و در جنگ و خصومت قادر بر دفاع از خودش نیست؟

[وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ] در حالی که آنکس که در زیب و زیور پرورش یافته در خصومت و دعوا حجت و دلیل خودش را نمی‌تواند بیان کند، بلکه غالباً بر ضرر خود سخن می‌گوید.

و لفظ «ینشأو» از ثلاثی مجرّد به صورت فاعل خوانده شده و به صورت مفعول از باب تفعیل و مفاعله و از باب افعال خوانده شده.

[وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ أَنْثًا] لفظ «عباد الرحمن» عبید الرحمن و «عند الرحمن» با نون خوانده شده یعنی قول مشرکین که می‌گویند ملایکه دختران خدا هستند متضمّن زشتی‌های متعدّد است:

۱- خدای تعالی را مرگب قرار داده و او را قابل تجزیه می‌سازند و این معنا جز صفت پست‌ترین ممکنات نیست.

۲- نسبت زاد و ولد به او داده‌اند که مستلزم احتیاج و وجود مثل و مانند است.

در حالی که خداوند بی‌نیاز و غنی علی‌الإطلاق است و اگر او دارای مثل باشد ممکن و مرگب می‌گردد.

۳- امری را به او نسبت داده‌اند که اگر به خودشان نسبت داده شود، متغیّر و ناراحت می‌شوند و صورت‌هایشان سیاه می‌گردد، این معنا مستلزم آن است که خدای تعالی را پایین‌تر و پست‌تر از خودشان قرار دهند.

۴- ضعیف‌ترین فرزندان را فرزند او قرار داده‌اند.

۵- ملائکه که نزد خدا عزیز و مکرمند با صفت پست‌ترین مردم توصیف شده‌اند.

[أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ] آیا این مشرکین خلقت آنان را مشاهده کرده‌اند، که مذکر و مؤنث بودن جز با مشاهده معلوم نمی‌شود.
[سَتَكْتُبُ شَهَادَتَهُمْ] شهادت آنها که مؤنث بودن ملائکه را دیده‌اند به زودی نوشته خواهد شد.

[وَيُسْأَلُونَ] و از این شهادت در روز قیامت سؤال می‌شوند و این جمله تهدید مشرکین است.

[وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَّا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ] این مشرکین سخنی را که گفته‌اند تصور معنی آن را نکرده‌اند و بدون علم و آگاهی به نسبت این سخنان و بدون علم به نسبت دادن فرزند به خدای تعالی این حرف را زده‌اند، از این رو حرفشان دروغ از آب در آمده‌است و با این سخنان خواسته‌اند از زشتی عبادت غیر خدا فرار کنند و ندانسته‌اند که فاعل بودن مشییت یا سبب بودن مشییت نسبت به اشیا به نحوی نیست که اختیار را از مردم سلب کند و زشتی و بدی را از کار آنان بردارد.

[أَمْ ءَاتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ^۵] آیا پیش از قرآن یا قبل از این گفتار برای آنها کتابی آمده است که این گونه بدانها آگاهی داده‌باشد؟!]

[فَهُمْ بِهِى مُسْتَمْسِكُونَ] آنها نه علم از روی تحقیق به معنای این گفتار دارند، نه علم تقلیدی و آنان جز گمان و تخمین چیزی ندارند و

تخمین در باب عقاید از درگاه الهی مطرود است و در سوره‌ی انعام بیان این آیه در ضمن قول خدای تعالی: «لو شاء الله ما أشرکنا ولا أبأونا» گذشت.

[بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ] گفتند: ما پدرانمان را بر راه و روشی یافتیم و راه آنان را ادامه خواهیم داد.

[وَإِنَّا عَلَىٰ أَثَرِهِمْ مُهْتَدُونَ] آنان از روی تحقیق علم پیدا نکردند و تقلید از کسی هم که تقلیدش صحیح باشد ننمودند، بلکه از پدرانشان که برای آنان جایز نبود تقلید کردند و روی همین جهت است که خدای تعالی در جای دیگر می‌فرماید: «أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ».

آیات ۲۳-۳۵

وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ أَثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ (۲۳)
 قُلْ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۲۴) فَاذْكُرُونَا أَنَّهُمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۲۵) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ (۲۶) إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ (۲۷) وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۸) بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ (۲۹) وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ (۳۰) وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ

رَجُلٍ مِّنَ الْفَرِيقَيْنِ عَظِيمٍ (۳۱) أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا
 بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ
 لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (۳۲)
 وَلَوْلَا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ
 لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (۳۳) وَ لِبُيُوتِهِمْ
 أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يُتَكُونُ (۳۴) وَ زُخْرَفًا وَإِن كُنتُمْ لَمَّا مَتَّعُ
 الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عِنْدَ رَبِّكَ لَلْمُتَّقِينَ (۳۵)

ترجمه

و بدینسان پیش از تو در هیچ آبادی، هشدار دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه
 ناز پروردگارش گفتند ما پدرانمان را بر شیوه‌ای یافته‌ایم و ما در پی آنان دنباله
 روانیم. بگو حتی اگر برای شما راهنماتر از آنچه پدرانتان را پیرو آن یافتید، بیاورم؟
 گفتند ما رسالت شما را منکریم. آنگاه از ایشان داد ستانیدیم، پس بنگر که سرانجام
 منکران چه بوده‌است. و چنین بود که ابراهیم به پدرش و قومش گفت همانا من از
 آنچه می‌پرستید بری و برکنارم. مگر از کسی که مرا آفریده‌است و همو مرا هدایت
 فرماید. و آن [اندیشه‌ی توحید] را سخنی ماندگار در میان احفاد او قرار داد، باشد
 که به راه آیند. آری اینان و پدرانشان را بهرمنند ساخته‌ام تا آنکه [دین] حق و
 پیامبری آشکار به نزد آنان آمد. و چون [دین] حق به نزد آنان آمد، گفتند این
 جادوست و ما منکر آنیم. و گفتند چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر [مکه و
 طائف] فرود نیامده‌است. آیا ایشان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند [نه بلکه]
 ما زیستمایه‌شان را در زندگی دنیا در میان آنان تقسیم می‌کنیم؛ و بعضی از ایشان را
 بر بعضی دیگر به مرتبه‌هایی بلند برتر داشتیم تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به
 خدمت بگیرند و رحمت پروردگارت بهتر است از آنچه گرد می‌آورند. و اگر این نبود
 که [نمی‌خواستیم] مردم امت یگانه‌ای [در کفر] شوند، برای خانه‌های کسانی که بر

خداوند رحمان کفر می‌ورزیدند، سقفهایی سیمین پدید می‌آوردیم و نیز نردبانهایی [از سیم] که بر آنها بالا روند. و نیز برای خانه‌هایشان درها [بی از سیم] و تختهایی [قرار می‌دادیم] که بر آنها تکیه زنند. و زر و زیورهایی؛ و همه‌ی اینها جز بهره‌ی [گذرای] زندگانی دنیا نیست؛ و آخرت در نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است.

تفسیر

[و كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ] و این دلداری رسول خدا ﷺ است، بدین گونه که این تقلید کور کورانه از قدیم و جدید رسم و عادت مردم است و پیامبران پیشین به امثال این گونه اشخاص مبتلا بوده‌اند.

و ذکر کردن خصوص مترفین و هوسرانان بدان جهت است که آنان با انبیا و اولیای علیهم‌السلام معارضه می‌کرده‌اند، ولی غیر از آنها بقیه‌ی مردم همیشه نظر و نگاهشان به این گونه هوسرانان است.

[قَالَ] رسول انذار کننده به آنها گفت: [أ] آیا اگر من بهتر از آنچه که پدرانتان آورده‌است آوردم باز هم از پدرانتان تقلید خواهید کرد؟
[وَلَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا] این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: مشرکین چه گفتند؟

خدای تعالی فرمود: گفتند:

[إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ] اما به آنچه که شما فرستاده شده‌اید کافریم اگر چه بهتر و هدایت‌گرترا از آنچه که پدرانمان بر آن هستند باشد.

[فَمَا نَتَقَمُّنَا مِنْهُمْ] با انواع نقتها و عذاب‌ها که بعضی از آنان را برای تو ذکر کردیم پس از آنان انتقام گرفتیم.

[فَمَا نَظُرُ كَيْفَ كَانَ عَقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ] این جمله عطف به اعتبار معناست، گویا که گفته‌است: یاد آوری کن یا به یاد آور هنگامی را که مشرکین از بندگان خدا برای خدا جزء و شریک قرار دادند، برای او دخترانی قرار دادند.

این مطلب را به یاد مردم بیاور تا متنبه زشتی و قبح آن باشند و به یاد آور هنگامی را که مشرکین گفتند: «لو شاء الرحمن ما عبدناهم» و زشتی این گفتار را بر آنان ظاهر ساز تا متنبه شوند، به یاد آور هنگامی را که در هر قریه‌ای نذیر و ترساننده‌ای فرستادیم و او را تکذیب کردند و ما آنان را هلاک نمودیم، تا تو هم از تکذیب قوم خود تسلی پیدا کنی و به یاد آور هنگامی را که گفتند ما پدرانمان را بر روش و دینی یافته‌ایم و از همان روش پیروی می‌کنیم، زشتی این گفتار را بر آنان ظاهر ساز و به یاد آور هنگامی را که ابراهیم گفت:

[لَا بِيَّهِ وَ قَوْمِهِ اِنِّي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ اِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي] ابراهیم عليه السلام به پدر و قومش گفت: من از آنچه که شما می‌پرستید بیزارم مگر به خدایی که مرا آفریده و بر فطرت توحید سرشته‌است، تا این مطلب و این سخن نمونه‌ای برای قوم تو باشد که از تقلید کردن از کسی که تقلیدش جایز نیست بیزار باشند و نیز سرمشقی برای تقلید باشد اگر قصد تقلید داشته باشند، زیرا ابراهیم عليه السلام بیزاری از تقلید به کسی که تقلیدش جایز نیست را امری جاودانه و همیشگی در نسل خودش قرار داده‌است و نیز

مثلی برای تو باشد که به قوم خود و شدت انکار آنان اعتنا نکنی و دعوت خویش را ظاهر سازی و به ردّ و قبول‌شان بی‌اعتنا باشی.

[فَأِنَّهُ سَيُهْدِيَنَّ^و خدایند مرا هدایت خواهد کرد به آنچه که آرزو و مطلوب انسان است.

[وَجَعَلَهَا كَلِمَةً^أ بَاقِيَةً] کلمه‌ی بیزاری از تقلید کسی که تقلیدش جایز نیست یا کلمه‌ی توحید را يك کلمه‌ی جاودانه و همیشگی قرار داد.

[فِي عَقِبِهِ^ع] در ذریه و نسل خویش یا امت خود، یا مقصود کسانی از ذریه‌ی ابراهیم و ذریه‌ی امت او است که پشت سر ابراهیم و به دنبال او می‌آیند.

[لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ] شاید که آنها از جهل و نادانی خود که در سرشت و فطرت آنانست باز گردند و اینان از کسانی هستند که بعد از ابراهیم عليه السلام و از عقب او آمده‌اند، پس باید آن کلمه و سخن جاودانه را بگیرند و از جهل و تقلید از کسی که تقلیدش جایز نیست برگردند و آن کلمه‌ی جاودانه و باقیماندنی در اخبار ما به امامت تفسیر شده^(۱) است، امامت در نسل حسین عليه السلام باقی است و قول خدای تعالی «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» تفسیر به بازگشت ائمه عليهم السلام به دنیا شده است.

[بَلْ مَتَّعْتُ] باقی ماندن مشرکین بر روش باطل خود از آن جهت نیست که بر تقلید از پدرانشان اعتماد دارند و به آن تمسک می‌کنند بلکه اینان و پدرانشان را تمتعات و لذت‌های حیوانی این چنین کرده است.

[هَؤُلَاءِ] مقصود قریش است.

[وَأَبَاءَهُمْ] اینان و پدرانشان در لذت‌های حیوانی فرو رفته و غرق شدند، بدون آنکه کسی آنان را از بلاها و مصائب بر حذر دارد و بترساند و بدون آنکه پیامبرانی به آنان هشدار دهد و در نتیجه آنها با آن لذت‌ها آرامش پیدا کردند و به آن اطمینان یافته و خاطر جمع شدند.

[حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ] تا آنکه ولایت به سراغ آنها آمد.

[وَرَسُولٌ مُّبِينٌ] و رسول واضح و آشکاری برای آنها فرستاده شده که رسالتش و راستی آن آشکار بود.

و ممکن است منظور این باشد که رسالتش را ظاهر و آشکار می‌کند.

[قَالُوا هَذَا] مشرکین گفتند: این کتابی که رسول خدا ﷺ ادعا می‌کند که آن کتاب آسمانی و الهی است سحر و جادو است، یا این رسالتی که او ادعا می‌کند از جانب خدا است، یا این کارهای خارق العاده‌ای که از او ظاهر می‌شود سحر و جادو است و ما نسبت به این امور کافر هستیم.

[وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَيَّ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ] منظور از قریتین مکه و طائف است این سخن از آن است که مشرکین جز آنچه که ظاهر و محسوس است بزرگی و شرافتی نمی‌شناختند و تنها شرافت‌های دنیوی از حسب و نسب و خدم و حشم و زیادی مال و اولاد برایشان مهم بود و محمد ﷺ هیچ یک از این امور را نداشت لذا منکر شدند که قرآن از جانب خدا بر او نازل شده باشد و می‌گفتند: اگر خداوند کتابی نازل می‌کرد و رسول می‌فرستاد باید مرد شریف و بزرگی را می‌فرستاد و

برای شخص مهمّی قرآن را نازل می‌کرد، مانند ولید بن مغیره در مگّه، عروه بن مسعود در طائف، قرآن را به یکی از آن دو نفر نازل می‌کرد. ولیکن مشرکین نفهمیدند و ندانستند که رسالت يك منصب و مقام روحانی است و شرافت صوری و ظاهری شخص را به آن مقام و مرتبه نمی‌رساند بلکه ممکن است مانع آن مقام و مرتبه نمی‌رساند بلکه ممکن است مانع آن مقام و منصب هم باشد.

[أَهُمْ يَفْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ] آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! جمله‌ی استفهام و اضافه کردن لفظ «رَبِّ» به رسول خدا ﷺ نه به مشرکین دلالت بر انکار، تحقیر و استهزای آنان دارد.

[نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] معیشت و زندگانی که از کسب و محسوسات خود آنان، بر حسب ظاهر اختیار تحصیل آن در دست آنانست هیچ ساخت و آفرینشی در دست‌شان نیست بلکه روزی و معیشت را ما بین آنان تقسیم کردیم.

پس چگونه نبوّت را که رحمت غیر محسوس از جانب خداست، هیچ اختیار و منع از جانب آنان وجود ندارد تقسیم می‌کنند؟!]

[وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ] و ما درجات بعضی را در مراتب دنیوی و منصب‌های ظاهری بالاتر از بعضی دیگر قرار دادیم پس چگونه این منصب بزرگ رسالت را به آرای آنان موکول می‌کنیم.

[لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا] این برتری ظاهری برای آن است که بعضی فرمانبر کارهای برخی باشند.

لفظ «سخریّ» اسم مصدر از «سخریه» و «سخر منه» می‌باشد و همچنین

است «سخریه» و «سخرتی» با کسر سین، شاید در اینجا از ماده‌ی تسخیر و اسم برای همین ماده است به معنای تذلیل و ذلیل شدن.

[وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ] و رحمت پروردگار تو بهتر

است از آنچه که جمع می‌کنند از قبیل اموال و اولاد و ناموس.

و در خبری آمده است: ای بنده‌ی خدا آیا نمی‌بینی که خداوند

چگونه خداوند یکی را بی‌نیاز کرده و صورتش را زشت نموده است؟

و چگونه صورتی یکی را خوب کرده و او را فقیر نموده است و

چگونه به یکی شرافت داده و او را فقیر کرده و چگونه یکی را بی‌نیاز کرده

و او را به مرتبه‌ی پست و پایین آورده است؟

سپس این آیه بی‌نیاز و غنی حق ندارد بگوید چرا به ثروت من

جمال و زیبایی فلانی اضافه نشده است و زیبا حق ندارد بگوید چرا به

زیبایی و جمال من ثروت و مال فلانی اضافه نشده است، شریف و بزرگ

حق ندارد بگوید چرا به شرافت من مال و ثروت فلانی اضافه نشده است و

آن که در مرتبه و پایین قرار دارد نمی‌تواند بگوید چرا به پستی من شرافت

فلانی اضافه نشده است.

ولکن حکم و فرمان از آن خداست هر طور که بخواهد تقسیم

می‌کند، در افعال و کارهای خویش حکیم است همان طور که در اعمالش

محمود و پسندیده است.

و این است که خدای تعالی می‌فرماید: «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا

الْقُرْآنَ عَلٰی رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِیَّتِیْنِ عَظِیْمٍ» خدای تعالی فرمود: یا محمد آیا

آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟!

معیشت و زندگانی آنان را در دنیا ما تقسیم کردیم و بعضی‌ها را محتاج بعضی دیگر قرار دادیم، یکی احتیاج به مال شخصی دارد و آن دیگری محتاج کالا و خدمات اوّلی است.

هكذا... می‌بینی بالاترین پادشاهان و ثروتمندترین شخص جهان در بعضی از کارها محتاج به فقیرترین فقراست و این احتیاج یا از باب این است که شخص فقیر دارای کالای مخصوصی است، یا کار خاصی از دستش برمی‌آید که آن پادشاه جز با دست او نمی‌تواند انجام دهد، یا احتیاج از ناحیه‌ی علوم و حکمت‌هاست که آن پادشاه مجبور است از این فقیر استفاده کند و از سوی دیگر این فقیر احتیاج به مال آن غنی دارد و پادشاه نیز احتیاج به علم و رأی و معرفت و شناخت این فقیر دارد.

پادشاه حقّ ندارد بگوید چرا مال و ثروت من با علم این فقیر جمع نشده‌است، همچنین فقیر حقّ ندارد بگوید: چرا به رأی و علم من و آنچه که از فنون حکمت‌ها می‌دانم بی‌نیازی از مال این پادشاه اضافه نشده‌است؟! [وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً] و اگر ناخوشایند بودن و کراهت این مطلب نبود.

[لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا مِّنْ فَضَّةٍ] بدین گونه که در اموال کفار توسعه می‌دادیم تا سقف خانه‌هایشان را از نقره قرار دهند.

[وَمَعَارِجٍ] و نردبان‌هایشان را از نقره قرار می‌دادیم.
[عَلَيْهَا يَطْفُرُونَ] تا با آن نردبانهای نقره‌ای به بالای پشت بامها بروند.

[وَأَلْبِئُوتِهِمْ أَبُو بَابًا وَسُرُرًا] درهای خانه‌ها و تخت‌های آنان را از نقره قرار می‌دادیم.

[عَلَيْهَا يَتَكُونُونَ وَزُخْرُفًا] منظور از زخرف زینت و زیور است، یعنی اگر می‌شد همه‌ی مردم کافر باشند همه را غنی و بی‌نیاز می‌کردیم، چون کافر خوار و از جانب ما مطرود و ناخوشایند است و ما از کافر توجه و التفات به خودمان را نخواستیم و اگر مراعات حالی کسی که استعداد ایمان در وجودش هست نبود در دنیا بر او توسعه می‌دادیم به نحوی که حتی يك لحظه هم غم دنیا را نمی‌خورد تا دیگر توجه و التفات به سوی ما نمی‌کرد، لکن جهت مراعات حال کسانی که استعداد ایمان دارند در بین کفار نیز فقر و بی‌نیازی قرار دادیم، چنانچه در بین مؤمنین نیز مال داری و فقر وجود دارد.

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: خدای تعالی می‌فرماید: اگر نبود که خوش ندارم بنده‌ی مؤمنم چیزی در نفسش احساس کند کافر را از طلا می‌پوشاندم.

و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده است، ای گروه فقراء و مساکین راضی باشید و طیب خاطر داشته باشید، از صمیم قلب از خدا راضی باشید خداوند شما را بر فقر خویش ثواب می‌دهد و اگر ناراضی باشید دیگر ثوابی برای شما نیست.

و نیز از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده: از اولاد آدم هیچ مؤمنی نبود مگر آنکه فقیر بود، هیچ کافری نبود مگر آنکه غنی و بی‌نیاز بود، تا آنکه ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام آمد و عرض کرد: پروردگارا ما را آزمایشی برای کافران قرار

نده، پس خدای تعالی در بین کفار بی‌نیاز و محتاج و ثروت و احتیاج قرار داد و در بین مؤمنین نیز چنین کرد.

[وَإِنْ كُلُّ ذَلِكُمْ] همه‌ی این امور که گفته شد از قبیل سقف از نقره و نردبانهای و تخت‌ها و زینت و زیورهای خانه‌ها جز متاع دنیا چیزی نیست.

[لَمَّا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] لفظ «لَمَّا» با تشدید خوانده شده که در این صورت لفظ «إِنْ» نافی‌ه‌است، لفظ «لَمَّا» ادات استثنا، با تخفیف خوانده شده که در این صورت لفظ «ان» مخففه و لام «لَمَّا» فارقه و لفظ «ما» زایده یا موصوله یا موصوفه‌است.

[وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ] نزد پروردگارت آخرت برای کسانی است که از متاع حیات دنیا پرهیز کنند، گویا که غیر آنها از آخرت چیزی ندارند و کسانی که گفته‌اند غیر مؤمن یا غیر کسی که عقل مجرد ندارد هر گاه بمیرد فانی می‌شود و برای آخرت باقی نمی‌ماند به همین آیه تمسک کرده‌اند، ولی مطلب این چنین نیست، زیرا که تحقیق مطلب این است که مطلق حیوان در آخرت باقی می‌ماند، زیرا خیال در حیوان مجرد است و همین مقدار از تجرّد برای بقای بعد از خرابی بدن کافی است.

آیات ۳۶-۴۵

وَمَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ وَ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ
 قَرِينٌ (۳۶) وَإِنَّهُمْ لَيُصَدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ
 مُهْتَدُونَ (۳۷) حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ نَا قَالِ يَلَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ

فَبِئْسَ الْفِرِينَ (۳۸) وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمْ فِي الْعَذَابِ
 مُشْتَرِكُونَ (۳۹) أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّ أَوْ تَهْدِي الْأَعْمَى وَمَنْ كَانَ فِي
 ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴) فَأِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (۴) أَوْ نُرِيَنَّكَ
 الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ (۴۲) فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ
 إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۳) وَإِنَّهُ وَلِذِكْرِكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ
 تُسْأَلُونَ (۴۴) وَ سَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ
 الرَّحْمَنِ إِلَهًا يُعْبَدُونَ (۴۵)

ترجمه

و هر کس از یاد خدای رحمان دل بگرداند، برای او شیطانی بگماریم که او
 همنشین اوست. و آنان ایشان را از راه [راست] بازدارند، گمان برند که خود
 رهیافته‌اند. تا چون به نزد ما آید [به آن شیطان] گوید کاش بین من و تو فاصله‌ی
 مشرق و مغرب بود و بد همنشینی است. و چون ستم [شرك] ورزیده‌اید، هرگز
 امروز [این امر] سودتان ندهد که در عذاب مشترکید. آیا تو به ناشنویان [پیام خود
 را] می‌شنوانی، یا نابینایان و کسی را که در گمراهی آشکار است، هدایت می‌کنی؟
 پس اگر تو را [از دنیا] ببریم، در آن صورت از ایشان داد می‌ستانیم. یا اگر آنچه [از
 عذاب] به ایشان وعده داده‌ایم به تو نشان دهیم، در هر صورت، بر ایشان تواناییم.
 به آنچه بر تو وحی شده‌است، تمسک کن [و بدان که] تو بر راه راست هستی. و آن
 یادآوری برای تو و قوم توست؛ و زودا که بازخواست شوید. و از [پیروان]
 پیامبران ما، که پیش از تو فرستاده‌ایم بپرس، که آیا به جای خداوند رحمان،
 خدایانی را حکم کرده‌ایم که پرستیده شوند؟

تفسیر

[وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ] و هر که از ذکر خدای بخشنده کور شود بدان آن ولایت که تکویناً در جمیع موجودات ساری و جاری است در حقیقت ذکر خداست.

و همچنین است ولایت تکلیفی که بر انسان و اولاد اجنه جاری و ساری است.

و روی همین جهت است که لفظ «ذکر» را به لفظ «رحمن» اضافه کرد، صاحب ولایت نیز که ولایت با او تحقق می‌یابد ذکر است و لذا دیدن او یاد آورنده است، چنانچه عیسی عَلَيْهِ السَّلَام در جواب حواریین که پرسیدند یا روح الله با چه کسی مجالست کنیم؟

فرمود: با کسی که دیدن او شما را به یاد خدا اندازد.

سپس آن ذکری که مأخوذ از صاحب ولایت است ذکر خداست، سپس فکری که از همین ذکر مأخوذ از صاحب ولایت حاصل شده باشد ذکرست، اگر چه فکر در ذکر بودن کامل تر از ذکر مأخوذ است، سپس یاد آوری خدا در ذهن و خاطر، سپس یاد آوری امر و نهی او هنگام کارها، سپس ذکر زبانی از قبیل تهدید و تسبیح و حمد خدا گفتن و غیر اینها، سپس هر چیزی که تو را به یاد خدا بیاندازد هر چیزی که می‌خواهد باشد.

و مقصود این است که هر کس از ولایت و از ولیّ امر کور شود این کوری موجب کوری از جمیع اقسام ذکر است.

[نَقِيضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ وَقَرِينٌ] برای او شیطانی را می‌گماریم و قرین او می‌سازیم که مانع از انسانیت و سلوک بر طریق

انسانیت شده و او را به سوی حیوانیت و درندگی و شیطانیت می‌کشاند، در همین راه به آتش می‌رساند و از سخنانی که از بزرگان روایت شده این است که هر کس دارای شیخ و ولی نباشد که متصدی بیعت خاص او باشد شیطان به گردن او سوار می‌شود و هر کس که شیطان بر او مسلط گردد هیچ امید خیری در او نیست و هیچ راه نجاتی از آتش ندارد.

و از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: هر کس که متصدی گناه شود از ذکر خدا کور می‌شود، هر کس اخذ از کسی را که خداوند دستور به اطاعت از او داده است ترك کند شیطان قرین و همدم او می‌گردد.

[وَإِنَّهُمْ] آن شیاطین که قرین و همدم کور دلان هستند.

[لَيُصِدُّوهُمْ] آن کور دلان را از رفتن به راه انسانیت و راه راست

مانع می‌شوند.

[عَنِ السَّبِيلِ] آنان را از راهی باز می‌دارند که شایسته است انسان

آن راه را ببیند، آن راه، راه ولایت تکوینی و تکلیفی است، چون بیشتر خطاب‌های قرآن خالی از اشاره به ولایت و قبول و رد آن نیست معنای آیه این است: هر کس از علی علیه السلام و ولایت او کور شود برای او شیطانی مقدر می‌کنیم و آن شیطان و پیروانش او را از علی علیه السلام و ولایتش کور و نابینا می‌کنند.

[وَيُخْسِبُونَ] شیاطین یا کور دلان یا همه‌ی آنها گمان می‌کنند در

هدایت هستند.

[أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ] در حالی که آنها گمراه هستند راه صحیح بروی

آنان بسته است.

[حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا] تا آن وقت که آن کور دل پیش ما آید، لفظ «جاءنا» «جاءانا» به صورت تثنیه خوانده شده.

[قَالَ] کور دل به شیطان می‌گوید: [يَلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ] ای کاش بین من و تو دوری و فاصله بین مشرق و مغرب بود.

[فَبُئِسَ الْقَرِينُ] چه دوست بد و قرین بدی بودی. چون می‌بیند که شیطان او را از ولایت باز داشت، به سبب باز داشته شدن از ولایت هلاک شد و داخل آتش شد آرزو می‌کند که ای کاش شیطان قرین و همدم او نبود. [وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمُ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ] امروز پشیمانی و آرزو شما را نفعی نمی‌رساند، فاعل «ینفعکم» تمتی و آرزو است که از قول خدا: «یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین» استفاده می‌شود.

یا فاعل «ینفعکم» «إذ ظلمتم» می‌باشد بنابر آنکه لفظ «إذ» اسم خالص باشد، یا «أنکم فی العذاب» فاعل است و لفظ «إذ» اسم خالص و فاعل می‌باشد، یا برای تعلیل است بنابر آنکه حرف و مفید تعلیل باشد، لفظ «أنکم» برای تعلیل یا فاعل «لن ینفعکم» است، «أنکم» با کسر همزه خوانده شده تا جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل باشد.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: این آیه چنین نازل شده: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا» یعنی فلان و فلان وقتی پیش ما می‌آیند وقتی به هم می‌رسند و همدیگر را می‌بینند یکی از آن دو به دیگری می‌گوید: کاش بین من و تو فاصله و راه به دوری بین مشرق و مغرب بود و چه بد همدم و قرینی بودی؟!!

پس خدای تعالی به نبی خود فرمود: به آن دو و پیروانشان بگو:

پشیمانی امروز شما سودی به حال شما ندارد چون شما در حق آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظلم کردید، شما با هم در عذاب هستید.

بنابراین قول خدا: «لَنْ يَنْفَعَكُمْ» به تقدیر قول است، خواه تقدیر، «قل یا محمد» باشد، یا تقدیر «يقول الملائكة» یا «يقول الله» باشد.

[أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ] وقتی خداوند کوری دل آنها را ادامه دهد و شیطان را قرین آنها سازد آیا تو می‌توانی آنها را شنوا سازی، یا کوران را رهنمود شوی؟!]

[وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ] این جمله عطف است، از قبیل عطف سبب بر مسبب و عطف مجمل بر مفصل.

[فَأَمَّا نَذَهَبَنَّ بِكَ فَأَنَا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَأَنَا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ] روایت شده: بلاها و مصایبی که عترت پیامبر بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از امت او می‌بینند به رسول خدا ارائه شد. پس از این واقعه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همیشه گرفته و غمگین بود، هیچ وقت در حال خنده دیده نشد تا خدای تعالی را ملاقات نمود.

جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: من در حجة الوداع در منا، نزدیکتر از همه به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودم و شنیدم که فرمود: من در حالی شما را ملاقات خواهم کرد که بعد از من کافر می‌شوید و بعضی از شما گردن بعضی دیگر را خواهد زد، به خدا سوگند اگر چنین کنید مرا فرمانده ارتشی خواهید دید که با شما جنگ خواهد کرد، سپس به پشت سرش توجه کرد و سه مرتبه فرمود: یا علی با شما جنگ خواهند کرد.

در این هنگام دیدیم که جبرئیل به او اشاره کرد، به دنبال آن خدای

تعالی این آیه را نازل فرمود: «فَأَمَّا نَذِهْبَنَّ بِكَ» که ما از آنان به واسطه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام انتقام خواهیم گرفت.

از امام صادق علیه السلام آمده است که معنای آیه چنین است: یا محمد ما تو را از مکه به مدینه می‌بریم و ما تو را به آنجا باز می‌گردانیم و از این منکرین بواسطه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام انتقام خواهیم گرفت.

[فَأَسْتَمْسِكُ بِالَّذِي أُوْحِيَ إِلَيْكَ] بر آنچه در حق اهل بیت تو گفته‌اند و بر کارهایی که بعد از تو خواهند انجام داد اندوهناک مباش، به آنچه که بر تو وحی می‌شود، درباره‌ی علی علیه السلام یا درباره‌ی اهل بیت خود تمسک نما.

[إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ] تو بر راه راست هستی که همان راه ولایت است و هر کس که بر راه راست باشد نباید از آنچه گفته شده یا گفته می‌شود یا کاری که انجام داده‌اند یا انجام می‌دهند باک داشته باشد و نباید به آنها اعتنا کند.

از امام باقر علیه السلام در معنای آیه آمده است: تو بر ولایت علی علیه السلام هستی و علی علیه السلام همان راه راست است.

یا معنای آیه این است که تمسک کن به آنچه که از ولایت علی علیه السلام به تو القا می‌شود که با این القا تو بر راه راست هستی.

[وَإِنَّهُ^{۹۰}] آنچه که بر تو وحی شده، یا راه راست، یا علی علیه السلام [الذِّكْرُ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ] شرف تو است یا ذکر تو است، که علی علیه السلام در حقیقت ذکر خداست، یا سبب یادآوری خداست، هیچ شرافتی از این شریف‌تر نیست که موجب یادآوری خدا باشد.

[وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ] درباره‌ی علی عليه السلام مورد سؤال قرار می‌گیرید، چه او نبأ عظیم است که مردم درباره‌ی او اختلاف دارند و نعمتی است که درباره‌ی او مورد سؤال و پرسش قرار می‌گیرید.

[وَسَأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهًا يُعْبَدُونَ] مفعول اوّل محذوف است و لفظ «من ارسلنا» مفعول دوّم است، یعنی از مردم و اهل خبره و کسانی که به اخبار گذشتگان و سیره‌ی آنها عالم هستند بپرس تا از حال کسانی که قبل از تو فرستادیم با خبر شوی.

ممکن است لفظ «من» مفعول اوّل و قول خدا «اجعلنا» در مقام مفعول دوّم است، یعنی از رسولان گذشته سؤال کن که آنان اگر چه از انظار بشر غایب هستند، ولی از نظر تو غایب نیستند.

در اخبار بسیاری وارد شده که شب معراج همه‌ی انبیا و پیامبران به او نشان داده شدند در حالی که همه‌ی آنها در بیت المقدّس یا در آسمان پشت سر او نماز می‌خواندند، پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود.

از امام باقر عليه السلام آمده است که از او از این آیه سؤال شد که او چه کسی بود که مورد سؤال محمّد صلی الله علیه و آله قرار گرفت در حالی که بین او، عیسی عليه السلام پانصد سال فاصله‌ی زمانی بود، پس امام باقر عليه السلام این آیه را تلاوت نمود: «سبحان الذی أسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذی باركنا حوله لنريه من آياتنا»^(۱) امام عليه السلام فرمود: هنگامی محمّد صلی الله علیه و آله به بیت المقدّس اسراء شد از جمله آیاتی که خداوند به او نشان داد این بود که خدای تعالی اوّلین و آخرین از پیامبران

و مرسلین را حشر نمود، سپس به جبرئیل امر نمود اذان را جفت جفت و اقامه را جفت جفت بگوید، سپس در اقامه‌اش گفت: «حیی علی خیر العمل» سپس محمد ﷺ جلو افتاد و با آنها نماز خواند، اینجا بود که خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «و اسئل من ارسلنا... تا آخر آیه» پس رسول خدا ﷺ فرمود: بر چه چیز شهادت می‌دهید و چه چیزی را می‌پرستید؟ گفتند: شهادت می‌دهیم که معبودی جز خدای یکتا نیست و او شریک ندارد و شهادت می‌دهیم تو رسول خدا هستی، پیمان‌ها و عهدهای ما بر همین مطلب گرفته شده‌است.

آیات ۴۶ - ۵۶

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَإِيهِ إِذْ قَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۶) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ (۴۷) وَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَ أَخَذْنَا مِنْهُم بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۸) وَ قَالُوا يَا أَيُّهُ السَّاحِرُ الْاَدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ (۴۹) فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ (۵۰) وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۵۱) أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ (۵۲) فَلَوْلَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَأِكَةُ مُقْتَرِنِينَ (۵۳) فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ وَ فَاطَعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۴) فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ

فَأَعْرَفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۵) فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ (۵۶)

ترجمه

و به راستی موسی را همراه با پدیده‌های شگرفمان به سوی فرعون و بزرگان قومش فرستادیم، آنگاه گفت من پیامبر پروردگار جهان‌یانم. چون معجزات ما را برای آنان آورد، آنگاه بود که به آنها می‌خندیدند. و هیچ پدیده‌ی شگرفی به آنان ننمایاندم مگر آنکه از همانندش بزرگتر بود، ایشان را با عذاب فرو گرفتیم، باشد که به راه آیند. و گفتند ای ساحر [ارجمند] برای ما به درگاه پروردگارت - با عهدی که با تو دارد - دعا کن که ما هم رهیافته‌ایم. و چون عذاب را از آنان برطرف ساختیم، آنگاه بود که پیمان شکنی کردند. و فرعون در میان قومش [چنین] آواز در داد که ای قوم من آیا فرمانروایی مصر از آن من نیست و آیا این رودها از زیر [قصر] من روان نیست؛ آیا نمی‌نگرید؟ بلکه من بهترم از این کسی که بی مقدار است، نزدیک نیست که سخن واضح بگوید. پس چرا دستبندهایی زرین برای او نازل نشده، یا چرا با او فرشتگانی نیامده‌اند که همراهی کنند؟ پس قومش را از راه به در برد، آنگاه از او پیروی کردند که ایشان [در برابر خداوند] قومی نافرمان بودند. و چون ما را به خشم آوردند، از ایشان انتقام گرفتیم، همگیشان را غرقه ساختیم. و آنان را پیشینه و مایه‌ی عبرت و افسوس‌انگیز گردانیدیم.

تفسیر

[و لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ ي] این

جمله نیز عطف است، در آن دل‌داری رسول خدا ﷺ و وادار کردن او بر صبر بر اذیت‌های قوم است.

[فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ

مِنْهَا يَضْحَكُونَ] مشرکین به جای تسلیم و اطاعت از موسی او به جای خوف از

خدا و تصدیق رسول او در مقام استهزا برآمدند.

[وَمَا نُرِيهِمْ مِّنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ] عذاب قومی موسی قحطی و طوفان و ملخ و شپش بود.
[لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ] تا شاید آنها از گمراهی‌شان باز گردند و رسول ما را تصدیق نمایند.

[وَقَالُوا يَا أَيُّهُ السَّاحِرُ] موسی را به اسم ساحر و جادوگر ندا کردند زیرا می‌خواستند او را تعظیم نمایند، چون سحر و جادو در آن زمان قدر و منزلت بزرگی نزد مردم داشت، یا از آن جهت موسی عَلَيْهِ السَّلَام را ساحر خطاب کردند که لفظ «ساحر» اسم برای هر عالم و دانشمند متخصص بود.

و بعضی گفته‌اند: قصدشان از خطاب ساحر استهزای موسی عَلَيْهِ السَّلَام بود، که آنها از شدت و نهایت احمق‌ی و عنادشان حتی در حال سختی و گرفتاری استهزا را ترك نمی‌کردند.

بعضی گفته‌اند: ساحر کسی است که در سحر و جادو غالب باشد و غلبه کند و معنای آیه این است: ای کسی که با ما به سحر و جادو پرداخت و با سحر خویش ما را مغلوب ساخت.

[أَدْعُنَا رَبَّنَا بِمَا عَاهَدَ عَلَيْكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ] اگر تو عذاب را از ما برداشتی ما به تو ایمان می‌آوریم، چنانچه آیه در سوره‌ی اعراف گذشت، بیان آیه نیز گذشت.

[فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ] موسی عَلَيْهِ السَّلَام دعا کرد و ما عذاب را از آنها برداشتیم.

[إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ] اما وقتی عذاب را از آنان برداشتیم پیمان و عهد

خویش را شکستند، هر وقت ما آنان را عذاب می‌کردیم همین حرف را می‌زدند و عذاب را که از آنها برمی‌داشتیم پیمان شکنی می‌کردند.

[وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ^۵] پس از آنکه ما عذاب را از آنها برداشتیم فرعون بر ملک و سلطنتش ترسید، ترسید که بعضی از اهل مملکتش به موسی ایمان بیاورد پس همه را جمع کرد و برای آنها سخنرانی کرد و امر را بر آنان مشتبه ساخت، اظهار کرد که حال او در دنیا چقدر خوب است، حال موسی در دنیا بد است.

[قَالَ يَاقَوْمِ] فرعون گفت: ای قوم از موسی و از آنچه که از او دیده‌اید از قبیل رفع عذاب نترسید، که دست من از او بازتر، مال من از او بیشتر و تصرفات من و قوی ترست.

[أَلَيْسَ لِي مَلِكُ مِصْرَ] این جمله اشاره به باز بودن دست او در شهرهاست.

[وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ] مقصود نهرهای نیل است. برخی گفته‌اند: عظیم‌ترین آن نهرها چهار نهر بوده‌است.

[تَجْرِي مِنْ تَحْتِي] این نهرها از زیر قصر من یا از تحت امر و دستور من جاری می‌شوند، چه فرعونیان معتقد بودند که رود نیل به دستور او جاری می‌گردد.

[أَفَلَا تُبْصِرُونَ أَمْ أَنَا خَيْرٌ] آیا نمی‌بینید؟ موسی بهتر است یا من که این همه اموال و جمال دارم، حال و صورت و سیرتم همه خوب است و دست من باز و حکومت و ملک من گسترده‌است.

[مَنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ] من بهترم یا موسی؟ که او این همه

خوار و حقیر است؟ و هیچ يك از این خبرها که من دارم او ندارد.

[وَلَا يَكَادُ يُبِينُ] این موسی نمی‌تواند به طور واضح و آشکار سخن بگوید و مقصودش را بیان کند، یعنی موسی بر حسب باز بودن دست و گستردگی ملك و زینت و زیور به چیز و خوار است، همچنین بر حسب حال خودش نیز خوار است که او بر اداء کلام قادر نیست.

لفظ «أم» منقطعه و خالی از همزه یا متضمّن معنای آنست، یا «أم»

متّصله‌است، معنای آن این است که آیا نمی‌بینید یا می‌بینید؟

[فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ] بعضی گفته‌اند: در آن زمان وقتی می‌خواستند شخصی را بزرگ کنند و احترام نمایند او را با خلخال و النگو و طوقی از طلا می‌پوشانیدند و فرعون مطلب را بر آنان مشتبه ساخت.

سیادت و بزرگی از جانب خدا را به سیادت و بزرگی از جانب مردم قیاس کرد و گفت: اگر موسی رسول از جانب خدا و نایب اوست پس چرا او را از جانب خدا با خلخال‌ها و النگوهای طلا نپوشانیده‌اند تا علامت سیادت و بزرگی اش باشد.

لفظ «القی» به صورت مجهول و «اسورة» مرفوع و نیز «القی» به صورت

فعل معلوم و «اسورة» منصوب و «اسورة» و «اساوره» و «اساویر» و «اساور» نیز خوانده شده‌است.

[أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ] اگر او از جانب خدا پیامبر بود

باید صفوفی از ملائکه با او می‌آمد، او که ادعا می‌کند رسالت از جانب خدا دارد و خداوند دارای فرشتگان بسیاری است پس اگر راست می‌گوید باید

صفه‌ایی از ملایکه با او باشد تا لشگریان و سربازانش باشند! او را در کارهایش کمک کرده و در مقابل حوادث و دشمنان حفاظت نمایند.

[فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِيقِينَ] با این

فریب دادن‌ها و مشتبه کردن مطلب از مردم خواست که موسی در خدماتش را سبک و خوار نشان دهد تا از خودش پیروی کنند، یا منظور این است که قومش را سبکساز ساخت تا از او اطاعت کنند، زیرا آنان قومی بدکار بودند.

[فَلَمَّا آءَسَفُونَا أَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ] و چون ما را اندوهناک کردند از آنان

انتقام گرفتیم، لفظ «اسف» مانند «فرح» به معنای حزن و اندوه و تأسف شدید است و «اسف علیه» یعنی بر او غضبناک شد و لفظ «اسف» به هر معنا که باشد لایق و مناسب شأن خدا نمی‌باشد.

و لذا از امام صادق علیه السلام وارد شده که خدای تعالی مانند تأسف خوردن ما تأسف نمی‌خورد، ولیکن خدای تعالی اولیایی برای خودش آفرید که آنان تأسف می‌خورند و راضی می‌شوند، اینان مخلوق و مربوب هستند، پس خداوند رضایت‌شان را رضایت، خشم و سخط‌شان را خشم خودش قرار داد.

زیرا خداوند آنان را دعوت کنندگان و راهنمایان به سوی خویش قرار داد و لذا این چنین شدند، این بدان معنا نیست که تأسف و خوشحالی به خدا می‌رسد، همان طور که به خلقش می‌رسد، بلکه به همان معنایی است که گفته شد: و نیز در همین مورد خداوند فرموده: هر کس به ولی من اهانت نماید با من به مبارزه برخاسته، مرا به جنگ دعوت کرده‌است و نیز فرمود: هر کس رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده‌است، فرموده:

کسانی که با تو بیعت می‌کنند با خدا بیعت می‌کنند.

همه‌ی این موارد و مشابه آنها بر طبق همان معنایی است که برای تو ذکر کردم، هم چنین است رضا و غضب و غیر آن دو از اشیاء مشابه. اگر بنا بود تا سَف و اندوه به آفریننده‌ی آنها و به وجود آورنده‌ی آنها برسد ممکن بود کسی بگوید آفریننده نیز روزی نابود می‌شود، زیرا وقتی اندوه و غضب به او هم برسد تغییر در او ایجاد می‌شود، وقتی تغییر در او حاصل شد دیگر از نابودی و فنا ایمن نیست و اگر این چنین می‌شد دیگر آفریننده و خالق از مخلوق تمیز داده نمی‌شد، نه قادر و توانا از غیر قادر، نه خالق از مخلوق، که خدای تعالی از این گفتارها برتر و والاتر است، او آفریننده‌ی اشیاست بدون احتیاج و اگر بدون حاجت است حدّ و کیف در او محال می‌شود.

[فَأَعْرَفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ] این جمله عطف است از قبیل عطف تفصیل بر اجمال، یعنی انتقام ما این بود که همه‌ی آنان را غرق گردانیدیم.

[فَجَعَلْنَاهُمْ سُلَفًا] فرعونیان را غرق کردیم و این کار را در زمان متقدّم و جلوتر انجام دادیم تا مردم از آنان پند گیرند و از کارهایشان و آنچه بر سرشان آمده عبرت بگیرند.

لفظ «سلف» مصدر است که وصف واقع شده یا جمع «سالف» است، مانند «خدم» که جمع «خادم» است، «سُلَفًا» با ضمه سین و لام خوانده شده که جمع «سلیف» باشد، مانند «رغیف» یا جمع «سالف» یا «سلف» باشد، مانند «خشب» و با ضمه سین و فتحه‌ی لام خوانده شده تا مخفّف «سُلَف» با ضمه‌ی سین و لام باشد، یا جمع «سلفه» به معنی «سالفین» است.

[وَمَثَلًا] مثل در اصل به معنای شبیه است، لیکن به سبب غلبه (در استعمال) این معین بر هر امری شگفتی آور گذشته که هر امر حادث و جدید و شگفتی را به آن تشبیه می‌کنند به عنوان اسم آمده است، یعنی آنان را طوری قرار دادیم که ضرب المثل باشند برای هر کس که کار زشت و قبیح انجام دهد و به سبب آن کار در بلا واقع شود.

[لِلْآخِرِينَ] برای کسانی که بعد از آنها می‌آیند.

آیات ۵۷ - ۶۷

وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (۵۷) وَقَالُوا
 يَا لَيْتَنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ (۵۸) إِنَّ
 هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) وَلَوْ نَشَاءُ
 لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ (۶۰) وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ
 فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَلَا يَصُدَّنَّكُمْ
 الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۶۲) وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ
 جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ
 وَأَطِيعُوا (۶۳) إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ
 مُسْتَقِيمٌ (۶۴) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ
 عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ (۶۵) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ
 لَا يَشْعُرُونَ (۶۶) إِلَّا خَلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا
 الْمُتَّقِينَ (۶۷)

ترجمه

و چون [آفرینش] پسر مریم مثل زده شد، آنگاه قوم تو از آن، بانگ [به ریشخند] برداشتند. و گفتند آیا خدایان ما بهترند یا او؟ و این [مثل] را برای تو نزدند مگر از راه جدل، آری که ایشان قومی ستیزه جو هستند. او جز بنده‌ای نیست که بر او نعمتها ارزانی داشته‌ایم و او را برای بنی اسرائیل مایه‌ی عبرت ساخته‌ایم. و اگر می‌خواستیم به جای شما فرشتگانی در روی زمین پدید می‌آوردیم که جانشین شوند. و همانا او [عیسی یا قرآن] نشانه‌ی قیامت است، پس هرگز در آن شك نداشته باشید، از من پیروی کنید، این راهی راست است. و شیطان راه شما را نزند، که او دشمن آشکار شماست. و چون عیسی پدیده‌های شگرف را آورد، گفت به راستی برای شما حکمت آورده‌ام، تا برای شما بعضی از اموری را که در آن اختلاف نظر دارید روشن سازم؛ پس از خداوند پروا و از من پیروی کنید. بیگمان خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، او را بپرستید که راه راست همین است. ولی گروه مشرکان در میان خود به اختلاف سخن گفتند، پس وای بر ستمگران [مشرک] از عذاب روزی سهمگین. انتظار ندارند مگر قیامت را که به ناگهان به سراغشان آید و ایشان ناآگاه باشند. دوستان در چنین روزی، بعضی دشمن بعض دیگر باشند، مگر پرهیزگاران.

تفسیر

[وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ] و چون فرزند مریم را به عنوان مثل برای علی بن ابی طالب آوردیم، یعنی وقتی علی بن ابی طالب علیه السلام به فرزند مریم تشبیه شد قوم رسول خدا صلی الله علیه و آله از این تشبیه ناراحت شده از آن اعراض و منع می‌کردند چنانچه این مطلب در اخبار بسیاری وارد شده‌است.

و لفظ «یصدون» با ضمّ صاد و کسره آن خوانده شده‌است.

از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمود: «الصدود» در لغت عرب به معنای خنده است.

این معنا چیزی است که در اخبار ما به وفور رسیده است و ما به مقداری از آن اخبار اشاره می‌کنیم.

بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است: وقتی فرزند مریم به خدایان در عذاب تشبیه و مثل شد قوم تو ضجّه و اعراض می‌کنند.

چون وقتی این آیه نازل شد: «انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم» مشرکین گفتند: ما راضی هستیم که خدایان ما در همانجا باشند که عیسی ﷺ آنجاست، یعنی ما راضی هستیم که در جهنم با عیسی باشیم.

و خدا می‌فرماید: شما و معبودهایتان در جهنم هستید.

نه عیسی ﷺ و همانند او علی ﷺ معنای «اذا قومك منه يصدون» این است که قوم تو ضجّه می‌کنند، مانند ضجّه‌ی جدل کنندگان، چه با تو در مقام مخاصمه بر آمدند که چرا عیسی ﷺ را به خدایانشان تشبیه نمودی.

و برخی گفته‌اند: وقتی خداوند مسیح ﷺ را به آدم ﷺ تشبیه کرد و فرمود: «انّ مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب» بعضی از قریش در مقام مخاصمه با نبی ﷺ برآمدند، سپس این آیه نازل شد.

بعضی گفته‌اند: وقتی نبی ﷺ مسیح ﷺ را مدح کرد مشرکین گفتند: محمد ﷺ می‌خواهد ما او را عبادت کنیم همان طور که نصاری عیسی ﷺ را عبادت می‌کنند.

در روایتی آمده است: رسول خدا ﷺ روزی نشسته بود که

امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد، حضرت به او فرمود: در تو شباهت‌هایی از عیسی بن مریم وجود دارد، اگر نمی‌ترسیدم که گروهی از امت من بگویند درباره‌ی تو آنچه را که نصاری درباره‌ی عیسی بن مریم گفته‌اند، درباره‌ی تو سخنی می‌گفتم که از نزد هیچ گروهی نمی‌گذشتی مگر آنکه خاک زیر پای تو را می‌گرفتند و برای تبرک می‌بردند.

راوی گفت: پس آن دو مرد اعرابی غضبناک شدند و نیز مغیره بن شعبه و عده‌ای از قریش به خشم آمدند و گفتند: محمد صلی الله علیه و آله راضی نشد برای پسر عمویش جز عیسی بن مریم مثل و تشبیهی بیاورد.

پس خدای تعالی بر پیامبرش این آیه را نازل فرمود: «وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا...» تا قول خدا «لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ» یعنی اگر می‌خواستیم از شما بنی‌هاشم در روی زمین ملایکه قرار می‌دادیم که جانشین و خلیفه‌ی خدا باشند.

و به این مضمون با اختلاف اندکی در لفظ اخبار بسیاری وارد شده‌است.

[وَقَالُوا ءَأَلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ] و گفتند: خدایان ما بهتر است یا عیسی علیه السلام یعنی عیسی علیه السلام بهتر از خدایان ماست، پس اگر او در آتش باشد راضی هستیم که خدایان ما نیز در آتش باشند.

یا مقصود کنایه از محمد صلی الله علیه و آله است، چون آنان می‌گفتند: محمد صلی الله علیه و آله می‌خواهد ما او را پرستش کنیم همان طور که نصاری مسیح را عبادت می‌کنند و خدایان ما بهتر از او می‌باشند، او از عبادت خدایان ما را نهی می‌کند.

یا مقصود این است: آیا خدایان ما بهترند یا مسیح و مرادشان قانع کردن و الزام محمد ﷺ بود، چه محمد ﷺ مسیح را مدح نمود، مشرکین خواستند بگویند اگر عبادت غیر خدا جایز باشد پس عبادت خدایان ما نیز جایز است، آن مشرکین گمان می‌کردند رسول خدا ﷺ در مدحی که از عیسی می‌کند عبادت نصاری را تجویز می‌کند، یا مقصود این است که خدایان ما بهتراند یا علیؑ؟!!

پس چرا علیؑ را تشبیه به عیسیؑ می‌کند.

[مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا^۴] آنان این اعتراضات را جز برای مجادله و جدال با تو، نمی‌کنند.

[بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ] این مشرکین گروهی هستند که بسیاری مخاصمه و جدال می‌کنند بنابر این با تو دشمنی می‌کنند.

[إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ] علیؑ یا محمد ﷺ یا عیسیؑ جز بنده‌ی خدا نیستند، ولی در اخبار ما آمده است: منظور علیؑ است که جز بنده‌ی خدا نیست که به او نعمت ولایت بخشید.

[وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا] و او را مورد مثل نمونه قرار دادیم.

[لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ] او را تشبیه به صورت عیسی بن مریم، یا او را شبیه به عیسیؑ قرار دادیم و این به جهت انتفاع و بهرمنند شدن بنی اسرائیل بود که آنان بر حسب جسم یا روح اولاد انبیا هستند، یا او را حجت برای بنی اسرائیل قرار دادیم^(۱).

۱- در تفسیر مجمع البیان ج ۹ ص ۵۳ از قول امیرالمؤمنینؑ است که رسول خدا به ایشان فرمود: یا علی تو در میان این امت مانند عیسی بن مریم هستی.

از امام صادق علیه السلام در دعای روز غدیر آمده است: خدایا ما داعی تو و کسی را که نذیر و منذر است اجابت کرده و پذیرا شدیم و او محمد صلی الله علیه و آله بنده‌ی تو و رسول تو است که داعی و فرا خواننده به سوی علی بن ابی طالب است که تو بر او نعمت دادی، او را مثل برای بنی اسرائیل قرار دادی، او امیر المؤمنین و مولای مؤمنین و ولی آنانست تا روز قیامت، بار خدایا یا خودت فرمودی: «إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا وَ جَعَلْنَاهُ مِثْلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» [وَلَوْ نَشَاءُ] مشرکین ضجه و شلوغ می‌کنند که تو علی را به عیسی علیه السلام تشبیه کردی پس اگر ما می‌خواستیم.

[لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ] شما را عزیزتر و بالاتر از آن قرار می‌دادیم که به عیسی علیه السلام تشبیه شوید، آن وقت اگر می‌خواستیم بعضی از شما را ملائکه قرار می‌دادیم که جانشین خدا در روی زمین باشید یا ملائکه قرار می‌دادیم که جای شما را در روی زمین بگیرند یا شما را ملائکه به دنیا می‌آوردیم؛ یا به جای شما در روی زمین ملائکه قرار می‌دادیم یا آنچه که از وجود شما ظاهر و خارج می‌شود در خارج از وجود شما ملائکه قرار می‌دادیم همان طور که از محمد صلی الله علیه و آله جبرئیل علیه السلام ظاهر می‌شد به نحوی که هر کس قرین و نزدیک محمد صلی الله علیه و آله بود او را می‌دید.

[وَ إِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ] علی علیه السلام علم و علامت علم است.

لفظ «علم» با حرکت به صورت «عَلَم» نیز خوانده شده است، یعنی اماره و علامت، چه علی علیه السلام با ولایتش از علامات ساعت یا از اسباب علم با قیامت است، زیرا کسی که ولایت علی علیه السلام را با بیعت خاصّ ایمانی بپذیرد و ایمان

در قلب او داخل شود به سبب مشاهده‌ی علامتهای ایمان در وجودش یقین به قیامت پیدا می‌کند.

یا مقصود این است که عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از علامات قیامت و ساعت است، زیرا که نزول عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از علامات ساعت است.

بعضی گفته‌اند: قرآن از اسباب علم به ساعت است یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از علامات ساعت است، زیرا که او و ساعت مانند انگشت سبّابه و انگشت وسطی است.

یا مقصود این است که اگر خدا می‌خواست شما را فرشته‌ای از اسباب علم ساعت قرار می‌داد.

[فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا وَ أَتَّبِعُونَ] این جمله از کلام خدا، یا از کلام محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و لفظ «قول» در تقدیر است و تقدیر آیه چنین است: به مشرکین بگو در آنچه که راجع به ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به شما می‌گویم از من پیروی کنید.

[هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ] جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل است، یعنی آنچه که ذکر شد راه راست است و راه در اینجا به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تفسیر شده است.

[وَلَا يَصُدَّنَّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ] و شیطان شما را از این کار باز ندارد زیرا که عداوت شیطان ظاهر و آشکار است، یا شیطان ظاهر کننده عداوت خویش است، چه او شما را از اطاعت کسی که خداوند و رسولش امر به ولایت و اطاعت او کرده‌اند منع می‌کند، در حالی که امر به اطاعت و ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر هیچ کس مخفی نیست.

[وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأَبِينٍ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي]

وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ] حکایت عیسی و آنچه که به قومش گفته و بیان حال قومش را ذکر کرد تا دل‌داری برای رسول خدا ۹ و امیر المؤمنین و تهدید قوم آن دو باشد.

[فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ] لفظ «حزب» با کسره طائفه و گروهی از مردم است و جمع آن لفظ «احزاب» است.

[مِنْ أَيْنِهِمْ] گروه‌هایی از بین آنها اختلاف نمودند و لفظ «الاحزاب» را با الف و لام معرفه نمود تا اشاره به این باشد که گروه‌های مختلف گویی معهود و معلوم هستند.

[فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ] پس وای بر کسانی که ستم می‌کنند از عذاب دردناک آن روز.

[هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ] آیا جز این است که آنها منتظر روز قیامت هستند؟ چون آمدن قیامت آشکار است و انکار آن ممکن نیست.

لذا مشرکین را طوری قرار داده که گویی منتظر امری هستند.

[أَنْ تَأْتِيَهُمْ] این جمله بدل از «السَّاعَةَ» است به صورت بدل اشتمال.

[بَعْتَهُمْ وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ] که عذاب ناگهانی بر آنان می‌آید به نحوی که آمدن آنرا نمی‌فهمند و مکرر این مطلب گذشت که ساعت تفسیر به ساعت مرگ، قیامت و به ظهور قائم عجله شده است.

[الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ] جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر در بیان حال «یوم» روز است.

و مقصود از «خلة» و «اخلاء» دوستی و دوستان در دنیا است، نه دوستان برای خدا و در راه خدا و برای آخرت و قرینه‌ی این مطلب استثناست که در آیه

موجود است.

و سرّ اینکه دوستی دنیوی عداوت و دشمنی اخروی می‌شود این است که دوستی و دنیوی انسان را از مطلوب اخروی منصرف می‌کند و از کارهای الهی باز می‌دارد، در نتیجه سبب حسرت و ندامت می‌شود و در قیامت ظاهر و آشکار می‌شود که دوست دنیوی در واقع دشمن بوده‌است، از این رو است که دوست دنیوی دشمن دوست خود می‌گردد.

[إِلَّا الْمُتَّقِينَ] جز کسانی که در افعال و احوال و اخلاقشان از جهت دنیوی پرهیزکار باشند، که دوستی آنها فقط از جهات اخروی است و روز قیامت اثر آن دوستی ظاهر و آشکار می‌شود و آن وقت یقین پیدا می‌کند و می‌بیند که دوستی پرهیزکاران در دنیا واقعاً دوستی بوده، نه دشمنی.

و امام صادق علیه السلام این آیه را خواند و فرمود: به خدا سوگند خداوند از این آیه غیر از شما را اراده نکرده‌است.

و نیز از امام صادق علیه السلام آمده‌است: دوستی و برادری پرهیزکاران طلب کن اگر چه در تاریکی‌های زمین باشند، اگر عمرت را در طلب آنان صرف کنی پس خدای تعالی برتر و بهتر از آنان بعد از پیامبران بر روی زمین خلق نکرده و به چنین کسی خدای تعالی نعمت توفیق صحبت با پرهیزکاران را داده و مانند این توفیق نصیب هیچ بنده‌ای نشده، چه خدای تعالی می‌فرماید: «إِلَّا خَلَاءِ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»

من گمان می‌کنم که در زمان ما اگر کسی بخواهد دوستی بدون عیب پیدا کند بی دوست می‌ماند.

آیات ۶۸-۸۰

يَعْبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۵۸) الَّذِينَ
 ءَامَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ (۵۹) ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ
 تُحْبَرُونَ (۶۰) يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا
 تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۶۱) وَتِلْكَ
 الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۶۲) لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ
 كَثِيرَةٌ مِّنْهَا تَأْكُلُونَ (۶۳) إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ
 خَالِدُونَ (۶۴) لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۶۵) وَمَا
 ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ (۶۶) وَنَادَوْا يَمَلِكُ
 لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَّا كُنْتُمْ (۶۷) لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ
 وَلَكِنْ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ (۶۸) أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا
 مُبْرِمُونَ (۶۹) أَمْ يَخْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ
 وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُوبُونَ (۷۰)

ترجمه

ای بندگانم امروز نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین شوید. کسانی که به آیات ما ایمان آورده‌اند و مسلمان هستند. شما و همسرانتان شادمانه به بهشت درآید. برگرد آنان سینه‌های زرین و کوزه‌ها را به گردش درآورند و در آنجا هر چه دلها آن را خواهد و دیدگان بپسندد هست، شما در آنجا جاودانه هستید. و این بهشتی است که به خاطر کار و کردارتان به شما رسیده است. برای شما در آنجا میوه‌های بسیار هست که از آنها می‌خورید. بیگمان گناهکاران در عذاب دوزخ

جاویدانند. [عذاب] از ایشان کاهش نیابد و آنان در آن حال نومیدند. و ما در حق ایشان ستم نکردیم، بلکه خود [در حق خویش] ستمکار بودند. و ندا دردهند: ای «مالك» [کاش] پروردگارت کار ما را یکسره کند؛ گوید: شما ماندگارید. به راستی که برای شما [دین و سخن] حق را آورده‌ام، ولی بیشترین‌هی شما ناخواهان حق هستید. یا در کار خود عزم جزم داشتند، ما نیز جازم هستیم. یا شاید گمان می‌کنند که ما راز و رازگویی شان را نمی‌شنویم؟ آری می‌شنویم و فرشتگان ما نزد ایشان [کار و کردارشان را] می‌نویسند.

تفسیر

[يَعْبَادِ] وقتی خدای تعالی حال آن روز و شدت آن را نسبت به مخالفین و منافقین ذکر کرد بندگان مخصوص خود را مورد ندا قرار داد تا با آنان ملاطفت کرده و ترس‌شان را برطرف کرده و آرامش بخشد، فرمود: ای بندگان من که به ولایت ایمان آورده‌اند، چه انسان از نظر تکلیف بنده‌ی خدا نمی‌شود مگر آنکه ولایت را قبول کند، لذا آنان را با این گفتار بیان نمود: «الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا... تا آخر آیه».

[لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ] بر شما مؤمنین امروز ترسی نیست، چون شدت ترس برای کسی است که از صاحب آن روز - که علی عليه السلام است - اعراض کرده باشد.

[وَلَا أَنْتُمْ تَخْزُنُونَ] و شما اندوهناک نشوید. در اوّل سوره‌ی بقره و در غیر آن بیان اختلاف این دو فقره عبارت گذشت.

[الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا] این جمله صفت بیانی، یا خبر مبتدای محذوف است، یعنی شما از جمله آن کسانی هستید که ایمان آورده‌اند، یا مبتداء است و خبر آن «ادخلوا الجنة» به تقدیر قول است، یا خبر آن «يطاف عليهم» است.

و مقصود از ایمان به آیات ایمان به صاحبان ولایت از جهت ولایت آنانست
مانند انبیا و اولیاء علیهم‌السلام نه از جهت رسالت یا جانشینی رسالت.

[وَكَاؤُوا مُسْلِمِينَ] ایمان آوردند و فرمان بردار و مطیع بودند، یا
بایعت عامّ نبوی اسلام آوردند، منظور از اسلام آوردن با ایمان اشعار به
این است که هر يك از مؤمن و مسلم غیر از دیگری است.

پس به مجرد بیعت عام نبوی به شخص مسلم گفته می‌شود ولی
نامیده نمی‌شود، بلکه باید حقیقت ایمان را طلب کند، آنچه را که موجب
صدق ایمان می‌شود محقق سازد.

[ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ] شما و همسرانتان داخل بهشت
شوید، همسرانی که با شما موافق هستند خواه مؤمن باشند یا نباشند، زیرا
کرامت مؤمن اقتضا می‌کند که به واسطه‌ی او پدران و همسران و
ذریه‌هایش وارد بهشت گردند.

[تُحْبِرُونَ] لفظ «حبر» با فتحه به معنی سرور و نعمت است، «حبیر» بر
وزن «امیر» لباس خوش رنگ راه راه و لباس جدید است، «حبره» سماع در بهشت و
هر نعمت زیبایی است و نیز برای مبالغه در هر چیزی است که به زیبایی و جمال
وصف شود و ممکن است به معنای هر يك از این موادّ باشد.

[يُطَافُ عَلَيْهِمْ] این جمله التفات است و در آن تجدید و نشاط
است، یعنی، آن زیباییان به دورشان می‌گردند.

[بِصِحَافٍ مِّنْ ذَهَبٍ] با جامهای طلا، زیرا لفظ «صحاف» جمع
«صحفة» به معنای جام طلا است.

[وَأَكْوَابٍ] و با کوزه‌های شراب، لفظ «أكواب» جمع «کوب» با ضمّه به

معنای کوزه بدون دسته یا بدون لوله است.

[وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ] که در آن کوزه‌ها آن گونه شراب عشق و معرفتی است که روان
را خوش آید و چشمها را لذت فزاید و شما در آن بهشت و نعمت‌هایش
جاودانه هستید، چون به دنبال نعمت‌های قابل زوال که زایل می‌شوند رنج
زوال و ناراحتی از بین رفتن است و لذت‌هایش آمیخته به رنج و خوف
زوال و زحمت و حفظ آن از زوال می‌باشد. ولی در نعمت‌های بهشتی
نیست.

[وَتِلْكَ الْأَجِنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] این آیه در
سوره‌ی اعراف با بیان کیفیت و چگونگی ارث برون گذشت.

[لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ] لذت‌های اخروی را به صورت
لذت‌هایی آورده که مدارك حیوانی از آن لذت می‌برند و این بدان جهت است که
بیشتر مردم از مرتبه‌ی حیوان فراتر نمی‌روند و گرنه کسی که از لذت حضور
بهرمندست توجه به مأكول و مشروب و سایر لذت‌های حیوانی نمی‌کند و هرگاه
خوردنی و آشامیدنی و سایر خواسته‌های مدارك حیوانی را تعمیم دادی می‌توانی
لذت‌های کسی را که با لذت حضور بهرمندست نیز تعمیم دهی.

[إِنَّ الْمَجْرِمِينَ] گویا که گفته شده: لذت‌های مذکور برای اطاعت
کنندگان است، پس برای مجرمین چیست؟ فرمود: [فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ
خَالِدُونَ] آنان همواره از عذاب دوزخ برخوردارند.

این جمله را تفسیر به دشمنان آل محمد ﷺ کرده‌اند.

[لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ] تخفیف در عذاب به آنها داده نمی‌شود.

[وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ] حیران و سرگردان و از شدت ترس و سرگردانی از آنچه که بر سرشان آمده ساکت هستند.

[وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمْ الظَّالِمِينَ] در سوره‌ی هود این آیه گذشت و این مطلب نیز گذشت که گمان می‌رود بهتر این بود که چنین گفته شود: «و ما نحن ظلمناهم ولكن كانوا هم الظالمين» و وجه بهتر و مناسب‌تر بودن و جواب آن گذشت.

[وَنَادُوا يَمْلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ] از مالك می‌خواهند که از خدا مرگ آنها را بخواهد، چه اینان از خدا غایب هستند و به او نمی‌رسند تا خودشان با درخواست مرگ، رهایی از عذاب را بخواهند.

[قَالَ إِنَّكُمْ مَكِثُونَ] می‌گوید: شما در عذاب ماندنی هستید و رهایی از آن را ندارید.

[لَقَدْ جِئْتَكُمْ] این جمله جواب سؤال مقدر از جانب مالك یا از جانب خداست، در مقام تعلیل می‌باشد.

[بِالْحَقِّ] ما حق را بر شما آوردیم که به وسیله‌ی حق آفریده شده و آن عبارت از مشیت است که همان ولایت مطلق است و آن علی ع با علویّتش می‌باشد.

و در تفسیر قمی آمده است: قول خدای تعالی: «بالحق» یعنی به ولایت امیر المؤمنین.

[وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ] اما بیشتر شما حق را که ولایت علی ع است خوش ندارید.

[أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً] پس از حکایت گفته‌های منافقین در روز قیامت

خدای تعالی نبی خویش را مورد خطاب قرار داد و فرمود: بلکه این منافقین از امت تو تصمیم بر کفر و تکذیب حق گرفتند، پس بر توافق و عهد بستن آنها در مکه و غیر مکه اندوهناک مباش، عهد بستند که امر خلافت را در علی علیه السلام نگذارند.

که ما هم تصمیم بر انتقام از آنها داریم.

[فَأَنَّا مُبْرَمُونَ] ما امر علی علیه السلام را محکم می‌کنیم، یا در مجازات مخالفین علی علیه السلام قاطع هستیم.

[أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ] آنها گمان می‌کنند ما سخنان آنان را که از دیگران پنهان می‌دارند نمی‌شنویم.

[وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ] بلی، ما سخنان آنها را می‌شنویم.

[وَرُسُلَنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُوبُونَ] و فرشتگان ما که موکل بر آنان هستند، می‌نویسند.

آیات ۸۱ - ۸۹

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَبْدِينَ (۷۱) سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۷۲) فَذَرَهُمْ يَخوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ (۷۳) وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۷۴) وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۷۵) وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۶) وَلَئِن

سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۷۷) وَ قِيلَ ۚ يَرْبِّ
 إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَّا يُؤْمِنُونَ (۷۸) فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلِّمْ فَسَوْفَ
 يَعْلَمُونَ (۷۹)

ترجمه

بگو اگر برای خدای رحمان فرزندی بود، من خود نخستین پرستنده بودم. منزّه و فراترست پروردگار آسمانها و زمین صاحب عرش، از آنچه می‌گویند. پس بگذارشان تا ژاژخایی و بازیگوشی کنند تا به دیدار آن روزشان که وعده‌اش را به ایشان داده‌اند، برسند. و او کسی است که هم در آسمان خداست و هم در زمین خداست، او فرزانه‌ی داناست. و بزرگای کسی که فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه ما بین آنهاست از آن اوست و آگاهی از قیامت با اوست و به سوی او بازگردانده می‌شوید. و کسانی که [کافران] به جای او [خداوند] به پرستش می‌خوانند، دارای شفاعت نیستند، مگر [برای] آن کسی که شاهد و ناظر حق باشد و ایشان می‌دانند. و اگر از ایشان بپرسی چه کسی ایشان را آفریده است، بیشک خواهند گفت خداوند، پس چگونه بیراهه می‌روند؟ و [آگاهی از] سخن او [محمد] که گوید پروردگارا اینان قومی هستند که ایمان نمی‌آورند. از ایشان درگذر و بگو سلام، زودا که بدانند.

تفسیر

[قُلْ] به آنان که برای خدا فرزندان دختر قرار می‌دهند بگو: یا به آنان که می‌گویند مسیح پسر خدا یا عزیر پسر خداست یا می‌گویند ما فرزندان خدا هستیم، بگو:

[إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَبِيدِ] که اگر خداوند دارای فرزند می‌بود من سزاوارتر به اظهار و شناخت او بودم، چه من بر حسب

رتبه سابق‌ترین عبادت‌کنندگان خدا هستیم و آن کسی که سابق‌تر است به شناختن اولاد معبود و فامیل او سزاوارتر است.

و ممکن است منظور این باشد که من اوّل کسی بودم که آن فرزند را عبادت می‌کردم، یعنی شایسته بود که من اوّلین عبادت‌کننده‌ی آن فرزند باشم، چون من در عبادت خدا بر شما مقدّم هستم و شایسته‌است کسی که در عبادت خدا مقدّم است در عبادت اولاد او نیز مقدّم باشد.

یا مقصود این است که اگر خداوند دارای اولاد بود آیا من باید اوّلین عبادت‌کننده‌ی او می‌شدم؟! به روش استفهام انکاری، بدین معنای که اگر خداوند دارای اولاد بود من اوّلین کسی بودم که آن را انکار می‌کردم نه اینکه اوّل کسی باشم که او را عبادت کنم.

یا لفظ «العابدین» از «عبدت عن الأمر» به معنای کناره‌گیری از کاری استعمال شده‌است، یعنی اگر خداوند دارای فرزند بود من نخستین کسی بودم که از این سخن ناراحت می‌شدم و کناره‌گیری می‌کردم.

و از امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره آمده‌است: یعنی نخستین انکارکننده بودم؛ فرمود: تأویل در این گفتار این است که باطن آن ضدّ ظاهرش می‌باشد و وجه صحّت آن را ذکر نمودم.

[سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ] منزّه است پروردگار آسمانها و زمین و عرش (ما سوی الله) [عَمَّا يَصِفُونَ] از آنچه وصفش می‌کنند، این عبارت تنزیه خداست از داشتن فرزند یا جمله‌ای که برهان مطلب نیز همراهِ آن است.

چه ربوبیت عرش که عبارت از ربوبیت همه‌ی مخلوقات است

مستلزم ربوبیت بر هر جزئی است که از اجزاء عرش فرض شود، اگر خدای تعالی دارای فرزند بود آن فرزند مثل و مانند خدا و خدای دوّم می‌شد، نه مربوط خدای تعالی.

[فَذَرَّهُمْ يُخَوِّضُوا] پس بگذار آنها در باطل خویش فرو روند.
[وَالْيَعْبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ] و عمر را به بازی بگذرانند تا اینکه روز موعود فرا رسد.

چه او در آسمان و زمین خداست. جمله‌ی «فی السّماءِ إله» صله‌ی بدون عاید است، که عاید محذوف است و آن عاید یا صدر صله‌است و معنای جمله این است که او در آسمان اله و معبود و مستحقّ عبادت است یا سلطان تدبیر کننده‌ی امور آسمان است، یا عاید سایر اجزای صله‌است، یعنی او کسی است که در آسمان اله است، عاید عبارت است از لفظ «منه» یا «بصنعه» یا «من صنعه».

از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: «هو الَّذی فی السّماءِ اله و فی الارض اله»: «و هو معکم اینما کنتم»: «و ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم» مقصود این است که امنا و خلفا خدا استیلا و تسلّط دارند، این تسلّط به سبب قدرت و نیرویی است که خدای تعالی در آنها بر جمیع خلقش ترکیب نموده و ایجاد کرده و فعل و کار اینان فعل خدا است و این معنا مؤید وجه دوّم و معنای دوّم آیه است.

[وَهُوَ الْحَكِيمُ] او خدای تعالی کسی است که صنع و آفریده‌ی خویش را متقن و محکم ساخت تا جایی که او به صورت امناء خود ظهور نمود و هیچ کس به این مطلب پی نبرد، بلکه او را انکار نمودند و امناء او را

نیز انکار کردند.

[الْعَلِيمُ] آن خدای دانایی که چگونگی استتارش را خود می‌داند (که پنهانیش از نهایت ظهور است) و هیچ کس او را آن چنان که باید درک و احساس نمی‌کند، بلکه او را انکار هم می‌کنند.

[و تَبَارَكَ الَّذِي لَهُ وَمُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا] خدایی که دارای ملك آسمانها و زمین و ما بین آن دو است پس چگونه خدای آسمانها و زمین نباشد یا از جانب او خدایی در آسمانها و زمین نباشد؟!

[و عِنْدَهُ وَعِلْمُ السَّاعَةِ] و علم ساعت و قیامت که با خرابی آسمانها و زمین همراه است نزد خداست، نه نزد غیر خدا و لذا می‌بینی که مشرکین از قیامت غافل هستند و آن را فراموش کرده‌اند و مشغول کارهایی شده‌اند که برای قیامت نفعی به حال آنان ندارد، اینان چرا درباره‌ی قیامت از تو سؤال می‌کنند در حالی که علم قیامت نزد تو نیست و در سوره‌ی اعراف و غیر آن وجه انحصار علم قیامت در خدای تعالی گذشت و گذشت که هر يك از خلفا و جانشینان الهی اگر این مطلب را می‌دانند از آن جهت است که آنان در این مورد الهی هستند نه بشری.

[وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] و شما در همین حال به طور استمرار در حال بازگشت به سوی خدا هستید اگر چه از این بازگشت غافل می‌باشید، پس از مخالفت او بر حذر باشید و بترسید.

[وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ] آن بت‌ها و ستارگان و جن و شیاطین و یا پیشوایان گمراهی که اینان می‌پرستند و

می‌خوانند بدون اجازه‌ی خدا، یا در حالی که آن معبودهای باطل، خدا نیستند، یا بدون علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، مالک شفاعت نیستند.

یعنی هیچ یک از آنان مالک شفاعت نیستند تا چه رسد به اینکه چیزی از آسمانها و زمین را مالک باشند.

[إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ] اگر مقصود از معبودها مطلق معبودها باشد از مسیح و عزیر و ملائکه و بت‌ها و ستارگان و پیشوایان باطل استثناء در آیه متصل است.

و اگر مقصود فقط بت‌ها باشند استثنای منقطع است؛ این مطلب در صورتی است که مستثنی منه فاعل «یدعون» باشد و مقصود از «الذّین یدعون» کسانی باشند که خلق را با زبان و حال و خلقتشان به سوی خودشان فرا می‌خوانند.

ولی اگر مقصود «الذّین یدعون» تابعین و پیروان باشند که بت‌ها و غیر بت‌ها را پرستش می‌کنند در این صورت استثناء از قبیل مفعول محذوف و مفرغ است. و برخی گفته‌اند: نصرین حارث و جماعتی از قریش گفتند: اگر آنچه که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید راست و حقّ باشد ولیّ و پیشوای ما ملائکه هستند و آنها به شفاعت از ما سزاوارتر از محمد هستند، که این آیه نازل شد.

و معنای آیه این است: شفاعت نیست مگر برای کسی که شاهد حقّ یعنی شاهد ولایت باشد، که در این صورت استثناء مفرغ است.

[وَهُمْ] آنان که غیر خدا را فرا می‌خوانند می‌دانند که مالک شفاعت نیستند.

[يَعْلَمُونَ] آنان می‌دانند که مالک شفاعت نیستند، یا مقصود این است که آنان که شهادت به حقّ می‌دهند حقّ را می‌دانند، نه آنکه شهادت

آنان با آنچه باشد که در قلوب و دل‌های آنان است.

[وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ] اگر از آنان بپرسی چه کسی آنها را آفریده؟ می‌گویند: خدا، چون اعتراف دارند که خدایان آنها هیچ يك از این موجودات را نیافریده‌اند.

[فَأَنِّي يُؤْفَكُونَ] با این اقرار دیگر چرا دروغ و افترا می‌بندند.

[وَقِيلَهُ^ك] قول رسول، «قال الرسول» خوانده شده و «قيله» به صورت مجرور خوانده شده که عطف بر «الساعة» باشد، یا فعلی از لفظ آن در تقدیر باشد این چنین: «قال الرسول ﷺ قيله» و به صورت مرفوع خوانده شده که مبتدا باشد و خبر آن جمله‌ی:

[يَرْبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ] می‌باشد یا خبر محذوف است، یعنی گفته او «یا رب» شنیده شده و مسموع ماست [فَاصْفَحْ عَنْهُمْ] از آنها اعراض کن و یا قلب آنها را پاک نما [وَقُلْ سَلِّمْ] از باب مدارا یا متارکه نه از باب تمیّت [فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ] تهدید آنهاست سرانجام و عاقبت مجازات.

سُورَةُ الدُّخَانِ

همه‌ی این سوره که پنجاه و نه آیه دارد مکی است.

آیات ۱-۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمْ (۱) وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَرَّكَةٍ إِنَّا
كُنَّا مُنذِرِينَ (۳) فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (۴) أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا
مُرْسِلِينَ (۵) رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶) رَبِّ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۷) لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۸) بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ
يَلْعَبُونَ (۹)

ترجمه

حم [حا. میم]. سوگند به کتاب روشن‌گر. که ما آن را در شبی فرخنده فرو
فرستاده‌ایم، که ما هشدار دهنده بوده‌ایم. در آن [شب] هرکار استواری فیصله یابد.
که فرمانی از سوی ماست، که ما فرستنده بوده‌ایم. رحمتی است از سوی
پروردگارت، که اوست که شنوای داناست. پروردگار آسمانها، زمین و آنچه در میان
آنهاست، اگراهل یقین باشید. خدایی جز او نیست که زندگی می‌بخشد و می‌میراند،
پروردگار شما و پروردگار نیاکان شما. آری آنان به شک و شبهه‌ی خویش
سرگرمند.

تفسیر

﴿حَمْ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ حم از حروف مقطعه‌است و به معنای
سوگند به حمید و مجید و نام مقدس الهی تأویل و تفسیر شده‌است کتابی

هویدا، روشن کننده‌ی فضیلت یا راستی آن کسی که قرآن بر او نازل شده است؛ یا روشنگر معنای ظاهر کننده (یا ظاهر) آثار است.

(اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) ما آن کتاب را از مقامی عالی و بالای که مقام مشیّت است، یا از مقام‌های قلم‌های عالی یا از مقام لوح محفوظ فرو فرستادیم (فی لیلة مبارکة) در شبی مبارک که همان شب قدر است^(۱) در سوره‌ی بقره چگونگی فرستاده شدن قرآن در شب قدر و طی مدت بیست و سه سال ضمن آیه‌ی: «شهر رمضان الّذی انزل فیہ القرآن» گذشت.

﴿فِي لَيْلَةٍ مُّبَرَّكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ به راستی که ما در آن (لیلة القدر) از ترسانندگان بوده و آن شب هر امری به حکمت معین و ممتاز می‌گردد.

بدان که مراتب عالم از یک جهت نامتناهی است، از یک جهت هفتاد هزار، از یک جهت هفت و و جهتی شش است، مرتبه‌ی پایین نسبت به مرتبه‌ی بالاست^(۲) نامیده می‌شود.

چون بیشتر از مرتبه‌ی عالی به ظلمت و تاریکی امکان ظلمت کثرت و پراکندگی آمیخته شده است.

چنانچه مرتبه‌ی بالا نیست به مرتبه‌ی پایین روز نامیده می‌شود. و روی همین جهت است که می‌بینی در آیات و اخبار از مراتب در

۱- ای خواجه چه گویی ز شب قدر

هر شب، شب قدرست اگر قدر بدانی

حافظ

۲- خواجه عبدالله انصاری گوید: هنوز شب بشریّت را وجود نبود که آفتاب نبوّت او صل الله علیه و اله در سمای سمو خود استوار داشت. که فرمود: کنت نبیاً وءادم بین الماء والطّین

کشف الاسرار ج ۴ صفحه ۲۷

جهت نزول به شب‌ها و در جهت صعود به روزها تعبیر شده‌است، چون آن مرتبه‌ی نازل پایین نسبت به مبدأ نزول اعتبار شده‌است به حساب آمده‌است.

همچنین مرتبه‌ی بالا نسبت به مبدأ صعود که مرتبه‌ی پایین و پست اعتبار شده‌است و عالم مثال از عالم کبیر مانند خیال از عالم صغیر است.

پس همانطور که انسان هر گاه بخواهد آن را انجام دهد اوّل آنرا کَلِّی در مقام عقل تصوّر می‌کند، سپس را از آن مقام به مقام خیال پایین آمده و اندازه‌گیری می‌کند.

خصوصیات و مشخصات آن را تصوّر، سپس به وسیله‌ی قوای تحریک کننده و تحریک اعضا به خارج پایین می‌آورد، همچنین است فعل خدا و حال خیال کَلِّی، که خدای تعالی هر وقت بخواهد کاری را انجام دهد آنرا از عرش مشیّت به سوی عقول و نفوس کَلِّی پایین می‌آورد (که از آن دو به اقلام عالی و الواح کَلِّی تعبیر می‌شود)، سپس از آن دو عالم به عالم مثال می‌آورد، تا مطلب به عالم مثال نرسد بسیط و مجمل است و بر حسب وجود علمی از همدیگر امتیازی ندارند و وجود آن با یک وجود بسیط محقق می‌شود.

و در عالم مثال پراکنده گشته و از همدیگر جدا می‌شوند، چنانچه مطلب در خیال انسان نیز از همین قرار است، چه کسی که اراده‌ی خانه دارد اوّل اراده‌ی خانه‌ی کَلِّی را می‌نماید.

و آنگاه که خانه‌ی کَلِّی به مقام خیال تنزّل پیدا نموده و به صورت جز مورد تصوّر قرار می‌گیرد که به صورت مربع متساوی الاضلاع، یا مربع

مستطیل، یا به اشکال دیگر است که مشتمل بر اطاقهای از هم جدا و شامل مشخصات مخصوص خود می‌باشد و نیز از جهت زمان و مکان و مشخصات دیگر در خیال نموداری می‌شود.

و گاهی اراده‌ی چنین خانه‌ای با مشخصات مذکور از بین و آنرا از خیالش محو می‌کند و غیر آن تصوّر می‌کند.

و گاهی در تعمیر این خانه و خانه‌ی دیگر به نحو دیگری تردید حاصل می‌کند، چنانچه بدا، تردّد، محو و اثبات که به خدای تعالی نسبت داده می‌شود از همین قبیل است و در همین عالم محقق می‌شود چنانچه اشاره به این مطلب در سوره‌ی مؤمن گذشت.

پس امر محکم که به هیچ وجه قابل بطلان، محو، اثبات، نسخ و تشابه نیست چیزی است که از عالم امر نازل می‌شود و در آن وجودی جدا از وجود دیگر نیست و در آن نقص شرّ، بطلان و محو وجود ندارد و از عالم امر تنزّل پیدا کرده و به عالم مثال می‌رسد که در آن عالم هر امری از امر دیگر جدا می‌شود، محو، اثبات و بطلان به آن را پیدا کرده تشابه نیز و در آن وجود دارد که عبارت از عدم ثبات معنا و راه یافتن نسخ و محو به آن است و آن شب قدر^(۱) هر چیزی که در عالم مثال وجود پیدا کند باید از عقل به خیال پایین آمده به اندازه‌ی تقدیر و اندازه گردد، سپس بر اعضا ظاهر شود، چون نفوس چه کلّی باشند و چه جزئی با فاطمه علیها السلام در مقام نازلش

۱- حافظ گوید:

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است یا رب این تاثیر دولت در کدامین کوكب است.

مولوی می‌گوید:

امان یابی چو بر خوانی بر آتش

شب قدر است او دریاب او را

متحد و مظهر فاطمه علیها السلام می‌باشند.

بنابراین تفسیر شب قدر به فاطمه علیها السلام جایز می‌شود.

چنانچه امام کاظم علیه السلام هنگامی که یک نصرانی از تفسیر این آیه در باطن پرسید فرموده: «أما «حم» پس آن محمد صلی الله علیه و آله در کتاب هود است که به سوی او نازل شده است و حروف و کلمات آن کم شده است، اما کتاب مبین امیرالمومنین علی علیه السلام است، «لیلة» یعنی شب مبارک، فاطمه علیها السلام است. و اما قول خدای تعالی «یفرق کل امر حکیم» یعنی از آن خیر فراوان خارج می‌شود، پس خارج می‌شود از آن مرد حکیم، مرد حکیم و مرد حکیم... تا آخر حدیث.

از امام باقر، امام صادق و امام کاظم علیهم السلام در معنای آیه آمده است که: ما قرآن و شب مبارک را نازل کردیم که مقصود شب قدر است، که خدای تعالی در آن شب قرآن را یکجا به بیت المعمور نازل کرد، سپس در طول بیست سال از بیت المعمور بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرو فرستاده. و از امام باقر علیه السلام آمده است: خدای تعالی درباره‌ی شب قدر فرموده: «فیها یفرق کل امر حکیم» یعنی هر امر حکیمی در آن شب نازل می‌شود، امر حکیم و محکم یک چیز بیشتر نیست، پس هر کس حکم کند به چیزی که اختلاف در آن نباشد حکم او از حکم خداست و هر کس حکم کند به چیزی که در آن اختلاف باشد و تنها نظر خود را درست ببیند به حکم طاغوت کرده است، که تفسیر امور در هر سال در شب قدر به ولی امر نازل می‌شود و در آن شب به او امر می‌شود که درباره‌ی خودش چنین، چنان کند و در امور مردم چنین و چنان، برای ولی امر غیر از خدا آنچه گفته شد علم خاص خدا و مکنون عجیب و محزون او حادث می‌شود، مانند اموری که در

آن شب نازل می‌شود.

سپس امام علیه السلام این آیه را خواند: «و لو انّ ما فی الأرض من شجرة اقلام... تا آخر آیه».

غرض از نقل این خبر بیان قول امام علیه السلام: «فمن حکم بما لیس فیہ اختلاف» تا قول امام علیه السلام «فقد حکم بحکم الطاغوت» زیرا در ابتدای مطلب انسان گمان می‌کند که حکم ائمه علیهم السلام دارای اختلاف است، چون هیچ مسئله‌ای وجود ندارد مگر آنکه در مورد آن از جانب ائمه علیهم السلام اخبار متخالف، یا متضاد، یا متناقض نقل شده‌است.

صاحب تهذیب رحمته الله در اوّل تهذیب فرموده: بعضی از دوستان با من در مورد احادیث اصحاب ما - که خداوند آنان را تأیید کند و گذشتگان را رحمت، مذاکره می‌کرد و صحبت در اختلاف، تباین، منافات و تضادی بود که در احادیث ما واقع شده تا آنجا که اتفاق نمی‌افتد که خبری باشد مگر آنکه در مقابل آن ضدّ آن نیز وجود داشته باشد، حدیث سالمی یافت نمی‌شود مگر آنکه در مقابلش منافی آن نیز موجود باشد تا جایی که مخالفین ما این مطلب را از بزرگترین عیب و طعن بر مذهب به حساب آورده و با این کار خواسته‌اند که معتقدات ما را باطل کنند.

می‌گویند: بزرگان گذشته و فعلی شما بر مخالفین خود طعن می‌زنند و همین اختلاف را بهانه می‌کنند، بر آنان خرده می‌گیرند که چرا در دین خدا اختلاف دارند، می‌گویند مخالفین ما کار زشتی انجام می‌دهند و در فروع اختلاف کلمه دارند؛ این اختلاف چیزی است که از شخص حکیم اجرا و اصرار در آن جایز نیست و شخص دانا و آگاه عمل به اختلاف را مباح نمی‌داند.

در حالی که ما می‌بینیم خود شما بیشتر و شدیدتر از مخالفین

خودتان اختلاف دارید، تباین و تضادّ شما از مخالفین و متباینین خود
بیشترست.

وجود این اختلاف در بین خود شما با اعتقاد شما بر بطلان اختلاف،
دلیل بر فساد اصل عقیده شماست، این مطلب تا جایی پیش رفته که برای
جماعتی از ناآگاهان که علم، بصیرت و آگاهی بر معانی الفاظ ندارند شبهه
حاصل شده است.

و بسیاری از آنان به جهت مشتبه شدن مطلب از اعتقاد حقّ برگشته
و از حلّ شبهه عاجز مانده‌اند.

شنیدم استاد ما اباعبدالله که خداوند او را تأیید کند می‌گفت:
ابوحسین هادونی علوی معتقد به حقّ و امامت بود ولی چون مطلب در
اختلاف احادیث بر او مشتبه شد از دین حقّ برگشت و مذهب حق را ترک
نمود، چون وجوه و جهات معانی در احادیث برای او روشن نشد.
و این امر دلالت می‌کند بر اینکه او بدون آگاهی داخل در دین حقّ
شده و از جهت تقلید معتقد مذهب حق گشته است.

تحقیق مطلب این است که مراتب و درجات آدمیان در مورد دین
متفاوت است، زیرا ایمان دارای ده درجه است و هر درجه دارای ده جزو
می‌باشد، پس بعضی از مردم یک جزو از اجزای درجه‌ی اوّل را دارند و
بعضی دارای دو جزو از همان درجه هستند و برخی تمامی اجزای درجه‌ی
دوّم را دارند... و هكذا.

و اگر تحمّل صاحب درجه‌ی اوّل بر درجه‌ی دوّم برود او را هلاک
می‌سازد، چنانچه در اخبار به آن اشاره شده است.

و صاحب هر درجه دارای حکمی است غیر از حکم صاحب درجه‌ی

دیگر، چنانچه این مطلب را در سوره‌ی بقره هنگام تحقیق نسخ در قول خدای تعالی: «ما ننسخ من آیه... تا آخر آیه» تحقیق نمودیم.

پس هر کس که به مراتب و درجات مردان آگاهی ندارد، اختلاف احوال آنها را نمی‌داند به هیچ حکمی حکم نمی‌کند مگر آنکه اختلاف بر حسب اعتقاد خویش آنجا می‌بیند، چه او همانطور که گمان می‌برد این حکم مال این شخص است، همینطور تجویز می‌کند که این حکم مال غیر نیز می‌باشد.

و این مطلب معنای قول امام علیه السلام: «کسی که به امر حکم کند که در آن اختلاف باشد» یعنی بر حسب اعتقادش اختلاف داشته‌باشد، ولی خود را به واقع رسیده ببیند.

در این صورت او به حکم طاغوت حکم کرده‌است، چون حکم جز از رأی او ناشی نشده‌است و رأی او منسوب به انانیت اوست، نه اینکه آن حکم ناشی از حکم خدا باشد.

ولی کسی که به مراتب رجال و مردان آگاه باشد و نیز به احکام و کیفیت تعلق آن به مردان بر حسب مراتب ایمانشان عالم باشد حکم نمی‌کند مگر آنکه حکم او ناشی از ارایه حکم خداوند باشد، که خداوند به او ارائه نماید نشان دهد که چگونه احکام به اشخاص تعلق می‌گیرد و از روی قیاس و رأی حکم نمی‌کند، در این صورت در حکم او اختلاف به وجود نمی‌آید. بدین معنا که او حکمی را که مخالف این حکم و جایگزین تجویز آن شود، تجویز نمی‌کند چه حکم او ناشی از رؤیت است، نه ناشی از رأی و قیاس.

و چون مراتب رجال و درجات آنان در ایمان بی نهایت است لذا

احکام نیز بی نهایت می‌شود، چه بسا که یک شخص بر حسب وارد شدن حالت‌های مختلف دارای احکام مختلف باشد. و وجه اختلاف اخبار در احکام تنها به علیت و تقیّه نسبت، تنها به دلیل آمیختگی به نادرستیها و غلط‌ها هم نیست، بلکه مهم‌ترین وجه اختلاف اخبار اختلاف احوال مردمان است.

بنابراین اگر اختلاف اخبار در یک مسأله نسبت به اشخاص متعدّد نبود باید مذهب کنا رفته و ترک می‌شد، نه آنکه اختلاف اینچنین سبب خروج از مذهب گردد، چنانچه شیخ رحمته مرحوم در تهذیب فرموده است.

﴿أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ﴾ تعیین آن امر از جانب ما که فرستنده‌ی پیغمبرانیم البته خواهد بود.

این جمله تفخیم و بزرگداشت آن امر حکیم و لفظ «أمرًا» تمیز از نسبت لفظ «حکیم» به ضمیر امر است، یا حال از چیزی است که جایز است حال بوده باشد، یا منصوب به فعل محذوف است که تقدیر آن چنین است: «أعنى أمرًا من عندنا» یا مفعول له برای «یفرق» است، یعنی «چون از طرف ما مأمور است»، یا مفعول مطلق فعل محذوف خودش می‌باشد.

﴿رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ﴾ این از لطف و رحمت پروردگار توست این جمله بدل از «أنا کنا منذرین» یا تعلیل قول خدای تعالی: «فیها یفرق کلّ امر حکیم» است، یعنی هر امر حکیم در آن شب جدا و متمایز می‌گردد، چون از عادت ما ارسال رحمت است. یا چون از عادت ما ارسال رسل است، لازمه‌ی آن تفریق و متمایز شدن امر حکیم در شب قدر است و لفظ «رحمة» مفعول به، یا مفعول له است.

و جانشین شدن لفظ «من ربّک» بجای ضمیر برای اشعار به این است که ربوبیت او چنین اقتضا می‌کند.

﴿إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ هیچ شنوایی جز او نیست و گفتار بندگان را به زبان قول، حال و استعدادشان می‌شنود.

[العلیم] دانایی جز او نیست. (که از به دعای بندگان شنوا و آگاه است) پس آنچه را که بندگان با زبان قال و حال می‌خواهند همه را می‌داند، اقتضای پروردگاری شنیدن عالم بودن و آگاهی داشت از چیزی که به صلاح یا فساد می‌باشد، یا این است که رسولی را فرستاده و احکامی را برحسب خواسته‌های بندگان نازل نماید.

﴿رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ همان پروردگاری که خالق آسمانها و زمین و هر چه میان آنهاست.

لفظ «رَبِّ» با رفع خوانده شده تا خبر بعد از خبر یا خبر مبتدای محذوف، یا مبتدایی باشد که خبر آن «لا اله الا هو» یا «یحیی و یمیت» یا «رَبِّكُمْ وَرَبِّ آبَائِكُمْ وَالأُولَیْن» می‌باشد.

(اِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴾ اگر به این مطلب علی پیدا کردید و (اگر یقین دارید) ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولَیْن﴾ جزا و خدایی نیست او زنده می‌کند و می‌میراند، او پروردگارش و پروردگار پدران سابق شماست.

و لکن آنها به این مطلوب یقین ندارند ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ﴾ کافران را به خدا و قیامت ایمان نیست بلکه این کفار در شك هستند و با دین بازی می‌کنند و دین را وسیله‌ی مشغول شدن خیال و اطمینان خاطرشان قرار می‌دهند.

آیات ۱۰-۲۲

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ (۱۰) يَغْشى النَّاسَ
 هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱) رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲) أَنَّى لَهُمْ
 الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ (۱۳) ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ
 مَّجْنُونٌ (۱۴) إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ (۱۵) يَوْمَ نَبْطِشُ
 الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْتَقِمُونَ (۱۶) وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ
 وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ (۱۷) أَنْ أَدَّوْا إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ
 أَمِينٌ (۱۸) وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي ءَأْتِيكُمْ بِسُلْطَنِ مُّبِينٍ (۱۹)
 وَإِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ (۲۰) وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي
 فَاَعْتَرِزُوا (۲۱) فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ (۲۲)

ترجمه

پس چشم بدار روزی را که آسمان دودی آشکار برآورد. که مردم رافرا گیرد؛ این عذابی دردناک است. [گویند] پروردگارا این بلا را از ما بگردان، که ما [اینک] مومن هستیم. [اما] چگونه پند گیرند، حال آنکه پیامبری آشکار به نزد آنان آمده بود. سپس از او رویگردان شدند، گفتند [او] تعلیم گرفته‌ای دیوانه‌است. [گفتیم] ما برگردانده‌ی بلا به اندک مایه‌ای هستیم، [و می‌دانیم] که شما باز گردنده‌اید. روزی که گیر و داری سخت و سترگ آغاز کنیم، [آنگاه] مادادستاییم. و به راستی که پیش از آنان قوم فرعون را آزمودیم و پیامبری گرامی به نزد آنان آمد. [وبایشان گفت:] که بندگان خدا را به من بسپارید، که من پیامبری امین برای شما هستم. و اینکه در برابر خداوند بزرگی نجوید، که من آورنده‌ی برهانی آشکار برای شما هستم. و من از شرّ اینکه سنگسارم کنیم به پروردگار خود و پروردگار شما

پناه می‌برم. و اگر سخن مرا باور ندارید، پس از من کناره بگیرید. آنگاه به درگاه پروردگارش ندا درداد که اینان قومی گنه کارند.

تفسیر

﴿فَارْتَقِبْ﴾ ولی ای رسول منتظر باش درحالی که مراقب آنان باشی (یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يَغْشى النَّاسُ) تا روزی که دود بر مردم احاطه می‌کند، یا آن روز به سبب دود بر مردم احاطه می‌کند، یا آن روز به سبب دود بر مردم احاطه می‌کند و مردم به حال غش می‌افتند.

﴿هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ این جمله جواب سؤال مقدر است، گویی که گفته شده: این دود چیست؟

پس فرمود: این عذاب دردناک است و ممکن است این جمله حال باشد بتقدیر قول از جانب خدا یا از جانب ملائکه، یا از جانب مردم. بدان که هنگام احتضار دودی بین آسمان و زمین از باطن دیده می‌شود و روی همین جهت است که وارد شده: دود از علامت قیامت است، چه روایت شده که اولین علامت روز قیامت دود، نزول عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و آتشی است که از قعر عدن آیین خارج می‌شود و مردم را به سوی محشر سوق می‌دهد.

گفته شد: آن دود چیست؟ پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این آیه را تلاوت نمود و فرمود: این دود بین مشرق و مغرب را پر می‌کند و چهل شبانه روز درنگ می‌کند. اما مؤمن پس این دود به او طوری می‌رسد که گویی زکام شده است، ولی کافر مانند مست می‌گردد که دود از دهان و گوشه‌هایش بیرون می‌آید.

برخی گفته‌اند: وقتی قوم رسول خدا ﷺ او را تکذیب کرد نه بر قومش نفرین کرد و در نتیجه‌ی نفرین، زمین خشک شد.

و مقصود از «یوم تأتی السّما بدخان مبین» همان روز قحطی است، چه شخص گرسنه در اثر ضعف بینایی بین خود و آسمان را به شکل دود (تار) می‌بیند، یا در سال قحطی هوا تاریک می‌شود، چون باران کم می‌شود، غبار، گرد و خاک فراوان می‌گردد.

یا از باب این که عرب شرّ غالب را دود می‌نامد و قحطی که بر آنان آمده آنقدر شدید بود که مردم سگ‌های مرده و استخوانهای آنها را می‌خوردند.

﴿رَبَّنَا كُشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ﴾ این جمله حال یا جواب سؤال مقدرّ به تقدیر قول است، یعنی بار پروردگارا عذاب را از ما بردار که به تو، یا به رسول تو، یا جانشین تو، یا به روز قیامت ایمان داریم.

﴿أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَى﴾ جواب سؤال مقدرّ یا حال به تقدیر قول است یعنی در حالی که بدین سخن گویا بودند.

﴿وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ﴾ رسولی که صدق از ظاهر است، (ظاهر کننده‌ی صدق خویش است) برایشان آمد.

﴿ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ﴾ اما از او (رسول خدا) وری گردانده و گفتند آموزش دیده است: (که او را یک غلام عجمی تعلیم می‌دهد.

﴿مَّجْنُونٌ﴾ و او جن زده است به منظور اینکه دلیلهای راستی و صدق رسول ﷺ برایشان (در آشکار بودن) کمتر از دیدن نیست، همانطور که با وجود براهین و اوّل ای که رسول خدا ﷺ داشت از روز گردانیده و او پشت کردند بعد از این هم پشت می‌کنند، همانکه بعضی گفتند: او را یاد

می‌دهند و بعضی گفتند: او مجنون و دیوانه‌است، پس از آنکه دیدند هنگام نزول وحی برای رسول خدا چیزی همانند غش عارض می‌شد.

﴿إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ﴾ این جمله جواب سؤال آنان است.

(قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴾ ما کسی از عذاب را به دلیل بازگشت به ما داریم.

اما شما پس از رفع عذاب هم به اشکار باز می‌گردید در صورتی که مقصود از عذاب قحطی باشد که چون قحطی رفع شد و مشرکین دوباره به انکار باز گشتند، چنانچه بعضی گفته انید.

یا معنای آیه این است که ما عذاب مرگ و عذاب دود را اندکی برمی‌دارم، چون شما به سوی ما باز می‌گردید و این معنا در صورتی است که مقصود از عذاب احتضار باشد.

﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى﴾ روز قیامت یا روز بدر.

﴿إِنَّا مُنْتَقِمُونَ﴾ روز قیامت یا روز بدر ای رسول منتظر باش آن روز بزرگ را که ما آنان را به عذاب سخت بگیریم که البته ما از آنها انتقام خواهیم کشید.

﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ﴾ ما آنان را مبتلا و گرفتار کردیم، چنانچه پیش از آنان قوم فرعون را گرفتار کردیم که مقصود انواع عذاب نه گانه‌است.

﴿وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ﴾ و برایشان پیامبری که از جهت اخلاق و افعال یا از جهت اصل و نسب و پدران بزرگوار است پیامد که او از اولاد انبیاء است بود؛ یا مقصود این است که او نزد کریم مگرمه‌است.

﴿أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ﴾ چنانکه موسی این رسالت را آورد که

گفت: بنی اسرائیل را به من بدهید.

بنابر آنکه لفظ «عبادالله» مفعول به باشد، اگر لفظ «عبادالله» منادی باشد معنای آیه چنین می‌شود که امانت‌های خود را که از جانب خدا نزد شما به ودیعت گذاشته شده مانند استعدادهایی که در شماست و بدان وسیله می‌توانید به سوی خدا ارتقا پیدا کنید به من بازگردانید.

(اِنِّی لَکُمْ رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ وَاَنْ لَّا تَعْلُوْا عَلَی اللّٰهِ ۚ کِه من فرستاده‌ای امینم و به خدا برتری مجوید به سبب برتری طلبی بر خلیفه و جانشین خدا بر خدا و برتری طلبی نمایید.

﴿اِنِّیْ ءَاْتِیْکُمْ بِسُلْطٰنٍ مُّبِیْنٍ﴾ من برای شما حجّت و دلیلی خواهم آورد که آشکار کننده‌ی صدق و راستی من است، آن دست و عصای موسی بود، وقتی موسی علیه السلام این سخن را گفت او را به قتل و رجم تهدید کردند چنانچه بعضی گفته‌اند.

پس موسی علیه السلام گفت:

﴿وَاِنِّیْ عٰذْتُ بِرَبِّیْ وَرَبِّکُمْ اَنْ تَرْجُمُوْنِ﴾ ما پناه به پروردگار خود و شما می‌برم از اینکه مرا با سنگ رجم کنید و بعضی گفته‌اند با شتم و ناسزا.

﴿وَ اِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا لِیْ﴾ اگر به من ایمان نمی‌آورید (تصدیق نمی‌کنید) به آزار نرسانید که اذیت کردن من موجب عذاب دردناک برای شماست که هیچ راه چاره و فرار از آن ندارید، موسی این سخن را از راه دلسوزی و ترحم گفت.

فَاعْتَرٰوْنِ فَدَعَا رَبَّهُ و پس از آنکه سعی و کوشش را در نصیحت آنان انجام داد و سالها بر این منوال گذشت، بارها به عذاب گرفتار شدند، هر

وقت گرفتار عذاب می‌شدند به موسی وعده می‌دادند که بنی اسرائیل را بفرستند، آنان را به بردگی نگیرند و به او ایمان آوردند و هر وقت از عذاب نجات پیدا می‌کردند عهدشان را می‌شکستند.

پس وقتی موسی دید پند و اندرز به حالشان سودی ندارد و گرفتاری و عذاب هم مفید واقع نشد پروردگارش را خواند و چنین گفت: ﴿أَنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ﴾ کنایه از درخواست عذاب و هلاکت آنانست لذا فرمود: «دعا رَبِّه» یعنی خدا را هواند که بر آنها عذاب نازل کند.

آیات ۲۳ - ۳۳

فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ (۲۳) وَ أَتْرِكُ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ (۲۴) كَمْ تَرَكَوْا مِنْ جَنَّتٍ وَ عُيُونٍ (۲۵) وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ (۲۶) وَ نِعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَكِهِينَ (۲۷) كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا ءَاخِرِينَ (۲۸) فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنظَرِينَ (۲۹) وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۳) مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) وَ لَقَدْ أَخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعٰلَمِينَ (۳۲) وَ ءَاتَيْنَاهُمْ مِّنَ الْأَيْتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ (۳۳)

ترجمه

[پاسخ آمد که] پس بندگانم را شبانه روانه کن، [و بدانید که] شما تعقیب می‌شوید. و دریا را آرمیده [به حال خود] بگذار و بگذر، آنان [فرعونیان] سپاهی غرق شدنی‌اند. چه بسیار باغها و چشمه‌سارانی که از خود باقی گذاردند. و [نیز]

کشتزارها و خانه‌های نیکو. و نعمتی که در آن خوش و خرم بودند. اینچنین بود که آنها را به قومی دیگر به میراث دادیم. و آسمان و زمین بر آنان نگریست، به آنان مهلتی [هم] داده نشد. و به راستی که بنی اسرائیل را از عذاب خفت بار رهانیدیم. از [شر] فرعون که او بزرگی طلبی از تجاوزکاران بودند. و به راستی که ایشان [بنی اسرائیل] را آگاهانه بر جهانیان [هم‌زمانشان] برگزیدیم. و به ایشان از پدیده‌های شگرف خویش، آنچه در آن آزمون آشکارا بود بخشیدیم.

تفسیر

﴿فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا﴾ دعا موسی را اجابت کرده، خواستیم مشرکین را به هلاکت برسانیم به موسی گفتیم شب هنگام با بنی اسرائیل حرکت کنید (منظور از عبادی، بنی اسرائیل است).

﴿إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ﴾ زیرا که قبضی‌ها به دنبال شما خواهند آمد.
﴿وَ أَتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا﴾ و دریا را پس از عبور به همان حالت که بوده باقی بگذار و با عصایت به دریا بزن تا آب دریا از دو طرف بهم نپیوندد، یا مقصود این است که دریا را باز و گشاد بگذار تا فرعون و قومش طمع دخول در دریا را بکنند.

یعنی گفته‌اند: موسی وقتی دریا را شکافت و عبور کرد برگشت که عصا را به دریا بزند تا آب به هم برسد زیرا می‌ترسید که فرعون و لشگریانش به دنبال او بیایند ولی به او گفته شد: به دریا دست نزن و بگذار به همان حالت راه خشک و باقی باشد.

و لفظ «رهو» سیر آسان و هموار، جای بلند و مکان پست می‌باشد.

﴿إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرَقُونَ﴾ تا فرعون و لشگریانش در دریا غرق شوند

این جمله جواب سؤال مقدر از علّت حکم، یا از آنان است.

﴿ كَمْ تَرَ كُؤُاْ ﴾ جواب سؤال دیگری است، گویا که گفته شده: به آنان چه شد؟

و چه بر سرشان آمد؟ که خدای تعالی فرمود: «کم ترکوا...».

﴿ مِنْ جَنَّتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَلَکِهِنَّ ﴾ چه بسیار دنیا (نظیر فرعونیان بودند و) بستانها و چشمه‌های آب و کشت و زرعها و مقام و (منزلهای عالی رها کردند و رفتند) و در آن باغها مزاح و شوخی می‌کردند، سخنان ظریف می‌گفتند، یا لذت می‌بردند و بهرمنند بودند. (مرگ آمد و از همه چشم پوشیدند).

﴿ كَذٰلِكَ ﴾ این چنین بودند در حالی که مطلب از قرار بود، یا در حالی که آنان بر این چنین حالت نعمت و لذت ثابت بودند.

﴿ وَ اُوْرَثْنٰهَا قَوْمًا اٰخَرِيْنَ ﴾ ما مردی دیگر که بنی اسرائیل باشند به وارث آنها ساختیم.

(فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْاَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنظَرِيْنَ ﴾ و آسمان و زمین هم بر آنها نگریست و نگهداشته نشدند: این جمله مثال برای آن است که هلاکت و نابودی آنان مورد توجه و اعتنا نیست، این مثال در میان عرب و عجم در جایی آورده می‌شود که گروهی به بلایی گرفتار می‌شوند و کسی به آن گروه و گرفتاری‌شان اعتنا نمی‌کند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است آنگاه که دشمن خدا و رسولش از پیش او گذشت فرمود: اینان کسانی هستند که آسمان و زمین بر ایشان نگرسیتند و در عذاب مهلت داده نمی‌شوند.

سپس امام حسین علیه السلام فرزندش، بر او گذشت، فرمود: ولیکن او آن کسی است که آسمان و زمین بروی خواهند گریست، علی علیه السلام فرمود:

آسمان و زمین نگریست، مگر بر یحیی بن زکریّا علیه السلام و بر حسین بن علی علیه السلام.

در خبر دیگری است: گریه‌ی آسمان و زمین چگونه است؟ فرمود: چنین است که خورشید به حالت سرخ رنگ طلوع می‌کند و سرخ رنگ غروب می‌کند.

در خبر دیگری است: آسمان بر حسین علیه السلام چهل روز خون گریه کرد. ﴿وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ آلِ عَادِ بْنِ الْفَارُوقِ﴾ و ما بنی اسرائیل را از عذاب ذلت باری که می‌کشیدند رهایی بخشیدیم.

آن عذاب این بود که فرعونیان آنان را به بردگی کشیده بودند و دستور می‌دادند که بر نردبان‌ها گل حمل کنند در حالی که در زنجیر بودند، پسرانشان را می‌کشتند و زنانشان را زنده نگه می‌داشتند.

﴿مِنْ فِرْعَوْنَ﴾ بدل است به صورت بدل اشتمال.

(إِنَّهُ وَكَانَ عَالِيًّا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ ﴾ زیرا فرعون بر زمین مصر مسلط و از اسرافکاران (از حد گذرنده و متجاوز) بود.

﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلِيمِينَ﴾ حال از فاعل یا از مفعول است یعنی آنان را با علم خویش از برگزیدگان در زمان شان قرار دادیم. ﴿وَأَتَيْنَاهُم مِّنَ الْأَيَّاتِ﴾ و آیات و نشانه‌هایی به آنان دادیم، مانند شکافتن دریا، سایبان شدن ابرها و دادن منّ و سلوی.

(مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ ﴾ آنچه را که در آن نعمت بود یا امتحان و آزمایشی آشکار.

یا مقصود این است که به فرعون و قومش آیات و نشانه‌هایی دادیم که دلالت بر صدق موسی علیه السلام در رسالتش و در آوردن عذاب بکند؛ یا

مقصود این است که به قبطی‌ها و سبطی‌ها آیات و نشانه‌هایی دادیم که آزمایش و نعمت ظاهر و آشکار بود.

آیات ۳۴ - ۴۲

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ (۳۴) إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتَتْنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ (۳۵) فَأَتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۳۶) أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۳۷) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبِينِ (۳۷) مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹) إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۰) يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۱) إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۲)

ترجمه

[او می‌دانستیم که] اینان خواهند گفت: این جز مرگ نخستین [و آخرین] ما نیست و ما برانگیخته نخواهیم بود. اگر راست می‌گویید [و حقیقت غیر از این است] پدرانمان را باز آورید. آیا ایشان بهتر بودند یا قوم تبع، پیشینیان، آنان که نابودشان کردیم، چرا که آنان گناهکار بودند. و آسمانها و زمین و ما بین آنها را به بازیچه نیافریده‌ایم. آنها را جز به حق نیافریده‌ایم ولی بیشترین‌های آنان نمی‌دانند. بی‌گمان روز داوری، موعد همگی آنانست. روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی دفاع نکند و نیز ایشان یاری نیابند. مگر کسی که خداوند بر او رحمت آورده باشد که او پیروزمند مهربان است.

تفسیر

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ﴾ این جماعت و طایفه‌ی قریش می‌گویند:

بعد از ذکر داستان قوم فرعون برای تهدید قریش حال قریش را ذکر نمود به نحوی که جواب سؤال مقدر باشد که اینان چنین می‌گویند.

﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ﴾ مرگ، آزمایش یا عاقبت و سرانجام کار

جز همان مرگ اوّل نیست و این سخن را جهت انکار معاد می‌گفتند.

(وَ مَا نَحْنُ بِمُنشِرِينَ) و دیگر زنده نمی‌شویم و بر نمی‌گردیم.

﴿فَأْتُوا بآبَائِنَا﴾ و پدران ما را که قبلاً مرده‌اند بیاورید.

(إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) اگر شما در وعده بازگرداندن و ثواب و عقاب

راست می‌گویید.

بازگشت و زنده شدن در آخرت و پایان زندگی دنیا در دنیا قرار دادند و قیاس نادرستی نمودند، ندانستند هر آن کس که فعلیت پیدا کرد دیگر ممکن نیست که بالقوه بشود و بازگشت در دنیا محقق نمی‌شود اما بازگشت به دنیا که اجمالاً در اخبار ذکر شده و فقها قائل به آن شده‌اند، زنده گردانیدن مرده‌ها که به بزرگان نسبت داده شده اینچنین نیست که بالفعل بالقوه گردد؛ بلکه آن فقط توسعه در وجود میّت از ناحیه‌ی کامل است.

(أَهْمُ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبَعُّ) لفظ «تُبَعُّ» اسم پادشاه یمن است، کسی به

این اسم نامیده نمی‌شود مگر آنکه حمیری باشد و جمع آن «تباعه» است، از آن جهت «تُبَعُّ» نامیده شده که پیروان او بسیار بوده، یا سایر ملوک و پادشاهان یمن پیرو او بوده‌اند.

و این «تُبَعُّ» همان کسی است که با لشگریانش حرکت کرده و به

سمرقند آمد، آنجا را ویران نمود و سپس به بنا و بازسازی آن پرداخت.

بعضی گفته‌اند: سمرقند را از همان اوّل بنا کرد و او کسی بود که هر

وقت شروع به نوشتن می‌کرد به نام کسی می‌نوشت که مالک خشگی،

زمین، روشنایی و باد است.

و از نبی ﷺ آمده است: تبع را دشنام ندهید که او اسلام آورده بود،
لذا خدای تعالی قوم او را ذمّ نمود، نه خود او را.

بعضی گفته‌اند: او به اوس و خزرج گفت: در اینجا باشید تا این نبی ﷺ
خروج نماید، من اگر او را درک می‌کردم خدمت کرده و با او خروج می‌نمودم.
(وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) مانند قوم نوح، عاد و ثمود، یعنی حال اینان بر
حسب دنیا بهتر از قوم تبع بود، از جهت نیرو قوی‌تر، از جهت اموال و اولاد بیشتر و
از جهت عمر طولانی‌تر بود، نه در عین حال آنان را نیز هلاک نمودیم.

(أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ) ما آنان را به سبب کفرشان هلاک
نمودیم و این گروه مشرکین از آنان به نزد کفرشان شدیدترست، پس با آنان
چگونه رفتار کنیم؟

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبِينِ﴾ ما
آسمانها و زمین و ما بین آن دو را بازیچه نیافریده‌ایم تا با آن بازی کنیم،
متعرض آنان و ثواب و عقاب‌شان نشویم.

﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ آسمانها و زمین و ما بین آنها را نیافریدیم
مگر به حق؛ مقصود از حق همان ولایت مطلق است که حق بودن هر صاحب حقی به
سبب آن صوری می‌پذیرد، سپس اگر آفرینش آسمانها و زمین و نتایج آن دو به حق
دیگر هیچ وقت به باطل نزدیک نشده و به آن بر نمی‌گراید.

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ بیشتر آنان اصلاً علم ندارند، بلکه
آنچه که به عنوان علم دارند، جهل مشابه علم است، لذا می‌بینی که دشمن
اهل علم هستند، یا نمی‌دانند که مطلب این چنین است.

﴿إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ﴾ که در روز قیامت (مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ) پس

آنجا بین محقّ و مبطل و عالم و جاهل مشابه عالم فرق می‌گذاریم و آنان را از همدیگر جدا می‌کنیم.

﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا﴾ روزی که دوستیها به کارناید و چیزی موجب بی‌نیازی نیست یا چیزی از عذاب خدا کاسته نمی‌شود.

﴿وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ بعد از گرفتاری آنان به یاران و زیر دستانشان می‌توانند کمک کند، نه غیر آنان.

﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ﴾ این جمله استثنا از لفظ «مولی» دوّمی، یا از مرفوع «ینصرون»، کسی که رحم خدا شامل حال او می‌شود منحصر به کسی است که ولایت را با بیعت خاصّ قبول کرده باشد، یا در حال حضور علی علیه السلام وقت احتضار ولایت را قبول کرده باشد.

﴿إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ﴾ تعلیل این است که موالی نمی‌توانند بی‌نیاز کنند و نمی‌توانند یاری نمایند زیر خدا خود چیره است.
﴿الرَّحِيمُ﴾^(۱) رحیم است تعلیل شفاعت کسی است که خداوند به او رحم نموده است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: به خدا سوگند خدای تعالی هیچ یک از اوصیا انبیا علیهم السلام و پیروانشان را استثنا نکرده جز امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیانش، که در کتابش فرموده و قول او حقّ است: «یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئاً و لا هم ینصرون الا من رحم الله» که مقصود علی علیه السلام و شیعیان او می‌باشند.

۱- رحیم به اعتبار فیضان کمال است معنویه بر اهل ایمان، چون معرفت توحید، اسم حق است. شاه نعمت

آیات ۴۳-۵۹

إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ (۴۳) طَعَامٌ الْأَثِيمِ (۴۴) كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي
 الْبُطُونِ (۴۵) كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ (۴۶) خَذُوهُ فَاَعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۴۷)
 ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (۴۸) ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
 الْكَرِيمُ (۴۹) إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (۵۰) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ
 أَمِينٍ (۵۱) فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۵۲) يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ
 مُتَقَابِلِينَ (۵۳) كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۵۴) يَدْعُونَ فِيهَا
 بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ (۵۵) لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ
 وَوَقَّاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۵۶) فَضَلًّا مِّن رَّبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
 الْعَظِيمُ (۵۷) فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۸) فَارْتَقِبْ
 إِنَّهُمْ مُّرْتَقِبُونَ (۵۹)

ترجمه

همانا درخت زقوم... خوراک گناهکار [ان] است. که همانند فلز گداخته در
 شکمها می جوشد. مانند جوشیدن آب گرم. [در باره‌ی هر گناهکار گویی] او را
 بگیرد و به میانه‌ی دوزخش بکشید. سپس بر فراز سرش از عذاب آب گرم فرو
 ریزد. [و بگویندش] بچش که تو [به خیال خودت] گرانقدر گرامی هستی! این
 همانست که به آن شک داشتید. بیگمان پرهیزگاران در مقامی امن هستند. در میان
 باغها و چشمه‌ساران. جامه‌هایی از ابریشم نازک و ابریشم ستبر در بر کرده، رو به

روی یکدیگرند. آری چنین است، [و] آنان را جفت حوریان درشت چشم گردانیم. در آنجا هر میوه‌ای که خواهند در کمال آرامش طلب کنند. در آنجا [طعم] هیچ مرگی جز مرگ نخستین نچشند، [خداوند] ایشان را از عذاب دوزخ در امان دارد. از روی بخششی از سوی پروردگار تو؛ این همان رستگاری بزرگ است. جز این نیست که آن را به زبان تو به آسانی روان ساخته‌ایم، باشد که پند گیرند. پس منتظر باش که آنان نیز منتظرند.

تفسیر

﴿إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ طَعَامٌ لِّالَّذِينَ﴾ بیان درخت زَّقُوم در سوره‌ی صافات گذشت ﴿كَالْمُهْلِ﴾ لفظ «مهل» اسم جمیع معدنی‌های جواهر مانند نقره و آهن مانند آن دو می‌باشد.

و نیز این لفظ اطلاق می‌شود بر زفت شل و رقیق و آنچه که از مس و آهن ذوب می‌شود، بر روغن یا آنچه که از روغن ته‌نشین می‌شود، یا روغنی شل و رقیق و بر سمّ و چرک و کثافات میّت نیز گفته می‌شود. ﴿يَغْلَى فِي الْبُطُونِ كَغَلِي الْحَمِيمِ﴾ در شکم‌های جوشد مانند جوشیدن آبی که در حرارت به آخرین درجه رسیده است.

﴿خُذُوهُ﴾ جواب سؤال مقدر است، یا حال به تقدیر قول است، یعنی به مالکین دوزخ گفته می‌شود: این کافرین را بگیرید و به وسط جهنّم بیاندازید.

﴿فَاعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾ و او را به زور به سوی جهنّم و در وسط جهنّم بکشانید.

﴿ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ﴾ سپس آب گرم بر سر او بریزید که گرمی آن در نهایت درجه باشد، اضافه کردن لفظ «عذاب»

برای اشاره به این است که منظور از ریختن آب جوش عذاب او می‌باشد، در حالیکه به گفته می‌شود:

﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾ از باب استهزا به گفته می‌شود: عذاب را بچش که تو عزیز و حکیم هستی.

روایت شده که ابوجهل به رسول خدا ﷺ گفت: بین دو کوه مکه عزیز و گرامی تراز من وجود ندارد.

با این گفتار (ابوجهل) مورد سرزنش قرار می‌گیرد که بلی در آتش جهنم تو عزیز و حکیم هستی!

﴿إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ ي تَمْتَرُونَ﴾ این همان است که در آن شك یا جدل می‌کردید.

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ﴾ پرهیزگاران در امان هستند و در بهشتها از چشم‌های رحمت می‌نوشند.

﴿يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ﴾ و از سندس که حریر نازک است، استبرق که حریر کلفت است می‌پوشند.

﴿مُتَقَابِلِينَ﴾ و روبروی هم می‌نشینند چه روبروی هم بودن بهترین نوع نشستن است.

﴿كَذَلِكَ﴾ این لفظ اندکی پیش از این گذشت. (آری این چنین است وضع آنان)

﴿وَزَوْجَانُهُمْ بِحُورٍ عِينٍ﴾ لفظ «حوراء» مؤنث «احور» به معنای سفید است و «عیناء» مؤنث «اعین» به معنای چشم بزرگ می‌باشد.

یعنی آنان با زنان سیاه چشم در آنجا زناشویی می‌کنند.

﴿يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ﴾ همه‌ی انواع میوه‌ها را در هر زمانی

فرا می‌خوانند و هیچ یک از میوه‌ها برای آنان مخصوص زمان و مکان معینی نیست.

﴿ءَامِنِينَ﴾ و از آفات ناپسندیها در امان هستند.
 ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ
 الْجَحِيمِ فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ و این رستگاری بزرگ
 است، زیرا از ناملايمات و ناخوشایندهای راحت شدند و به چیزی رسیدند
 که آمیخته به خستگی و ترس زایل شدن نیست.

(فَأِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴾ این قرآن یا آنچه را که
 ذکر شد از بهشت و نعمت‌های آن، یا فضیلت ولایت علی علیه السلام را بر زبان تو
 آسان نمودیم و آن را به زبان تو خواندیم، باشد که پند گیرند.

﴿فَارْتَقِبْ﴾ پس منتظر آن عذابی می‌باشد که به آنان وعده دادیم.
 (إِنَّهُمْ مُّرْتَقِبُونَ ﴾ در حالی که مشرکین منتظر حلول نعمت و
 عذاب به تو هستند و یا مقصود این است که آنها مانند کسی هستند که
 منتظر مطلب و چیزی باشند، منتظر عذابی هستند که تو وعده می‌دهی.

سُورَةُ الْجَاثِيَةِ

همه‌ی این سوره مکی است، بعضی گفته‌اند: تنها آیه‌ی «قل للذین آمنوا یغفروا» مکی نیست و این سوره مشتمل بر سی و هفت آیه است.

آیات ۱-۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ (۳) وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ ءَايَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۴) وَاخْتَلَفَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ ءَايَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۵) تِلْكَ ءَايَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَءَايَاتِهِ يُؤْمِنُونَ (۶) وَيُلْئِلُ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۷) يَسْمَعُ ءَايَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۸) وَإِذَا عَلِمَ مِنْ ءَايَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۹) مَنْ رَأَاهُمْ جَهَنَّمَ وَلَا يُعْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰) هَٰذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٍ (۱۱)

ترجمه

حم [حامیم]. کتابی است فرو فرستاده از سوی خداوند پیروزمند فرزانه.

بیگمان در آسمانها و زمین مایه‌های عبرتی برای مؤمنان هست. و نیز در آفرینش‌تان و جانورانی که [در زمین] می‌پراکند، برای اهل یقین مایه‌های عبرت است. و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، هر روزی ای [باران] که خداوند از آسمان فرو فرستاده است، زمین را پس از پژمردنش بدان زنده داشته است و در گرداندن بادهای مایه‌های عبرتی برای خردمندان هست. این آیات الهی است که به حق بر تو می‌خوانیمش. پس به کدامین سخن بعد از [توحید] خداوند و آیات او ایمان می‌آورند؟ وای بر هر دروغزن گناهکاری. که آیات الهی را که بر او خوانده می‌شود، می‌شنود، سپس متکبران در شیوه‌ی خود سماجت می‌ورزد، گویی آنها را نشنیده است، پس او را از عذاب دردناک خبر ده. و چون از چیزی از آیات ما آگاه شود، آن را به ریشخند می‌گیرد، اینانند که عذابی خفت بار [در پیش] دارند. دوزخ پیشاپیش ایشان است و آنچه به دست آورده‌اند هیچ به کار ایشان نیاید، همچنین دوستانی که به جای خداوند گرفته‌اند و عذابی سهمگین [در پیش] دارند. این رهنمودی است و کسانی که به آیات پروردگارشان انکار ورزیده‌اند، عذابی دردناک دارند.

تفسیر

﴿حَمَّ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ بارها این مطلب گذشت که در آفرینش هر يك از آسمانها و زمین نشانه و آیات متعددی است، از قبیل ستارگان آسمان و چگونگی حرکات هماهنگ آنها، مزاج و تأثیر عجیب و غریب آنها، بسیط و ساکن نما بودن زمین به نحوی که پا در آن فرو نمی‌رود، آنچنان هم سفت و محکم نیست که تصرف در آن با کشت و زرع و عمارت‌ها، جاری کردن قنات‌ها و غیر آنها ممکن نباشد.

و نیز در ازدواج آسمانها و زمین تأثیر آسمانها و آنچه که در آنها در

زمین است، تحت تأثیر قرار گرفتن زمین و آنچه که در آن است نشانه‌ها و آیات متعددی است.

و در آفرینش هر يك از موالید از زمین به نحوی که کمال نوعش را طلب کند، از هر چیزی که به ذات و کمال او ضرر می‌رساند فرار کند به نحوی که آماده و مهیا برای رسیده به کمال شده هر کمالی را که ندارد اسباب تحصیل آن در او جمع شود و کمال موجود را حفظ و نگهداری کند. همه‌ی اینها آیات و نشانه‌هایی است برای مؤمنین که با بیعت عام یا خاص بیعت می‌کنند، یا برای کسانی که یقین پیدا کرد و تسلیم و مطیع هستند و گوشی شنوا دارند، نه برای غافلین که از آیات خدا روی گردان می‌باشند.

﴿وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ﴾ و در آفرینش شما و هر جنبنده و صاحب روحی که دارای حرکت باشد.

(ءَايَةُ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾ در این جمله روش و اسلوب را تغییر داد تا اشعار به این داشته باشد که هر کس که دارای یقین شده، یقینش همیشه رو به ازدیاد و کمال تدریجی است؛ چه صاحب یقین کسی است که دارای قلب است و او نیست مگر کسی که با بیعت خاص بیعت کرده، با نفسش مشغول باشد و آثار عملی خویش را با وجدانش بیابد و هر کس چنین شود یقین علمی و وجدانی‌اش رو به ازدیاد می‌گذارد تا آنجا که یقین مشهودی و تحقیقی برای او حاصل می‌شود.

و چون آیات و نشانه‌های خلقت انسان و سایر جنبنده‌ها نسبت به آیات آسمانها و زمین خفی‌تر و پنهان‌تر است؛ لذا حتماً باید مؤمن به آثار ایمانش یقین داشته باشد تا آیات خلقت انسان و به خصوص آیات انفس را

درک کند، چه ادراک این آیات و نشانه‌ها محقق نمی‌شود مگر بعد از اشتغال به نفس و یافتن و وجدان صفات آن اعم از رذایل و صفات بد و صفات خوب مگر بعد از یقین به آثار اعمال و ضرر رذائل و نفع خصایل و مگر بعد از یقین به آثار صفات خدا و یافتن آن در وجود خودش.

﴿وَ اٰخْتَلَفِ الْاَيُّمَ وَالنَّهَارِ﴾ و اختلاف شب و روز به سبب تعاقب و دنبال هم بودن آن دو و به سبب سردی و گرمی، زیادی و کمی، تاریکی و روشنی و همچنین اختلاف عالم طبع و عالم مثال، سقم و صحت، غم و شادی و غیر از اینها که از مصادیق شب و روز است.

(وَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَآءِ مِنْ رِزْقٍ ﴿۱﴾ از اسباب و وسایل روزی از قبیل باران‌ها، اشعه‌ی ستارگان، سردی هوا، سردی شب و گرمای روز یا اسباب روزی انسانی از قبیل کمالات نفسانی که از آسمان عقول و نفوس نازل می‌شود.

و لفظ «رزق» را نکره آورد تا نسبت به روزی جسمانی تحقیر و نسبت به روزی انسانی تفخیم و بزرگداشت گردد.

(فَآخِیَا بِهٖ الْاَرْضَ ﴿۲﴾ و به سبب آن وسایل روزی جسمانی یا با خود روزی انسانی زمین را زنده نمود یعنی هم زمین طبیعی را با تغذیه و حرکت و تنش توانشها و ریشه‌های که در آن زمین وجود دارد، هم زمین انسانی را زنده نمود به سبب حیات علم و دین و ایمان.

﴿بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ پس از آنکه زمین مرده بود.

﴿وَ تَصْرِیْفِ الرِّیْحِ ؕ اٰیٰتٌ﴾ به کار گماشتن بادها، بقای موالید، حرکات ابر، گسترده‌گی باران‌ها در شهرها، از بین بردن عفونت‌ها از هوا و در همه‌ی این موارد نشانه‌ها و آیاتی است.

﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ برای گروهی که بعد از یقین با عقل هایشان ادراک نمایند یا زاعقلا باشند، یا بعد از آنکه یقین پیدا کردند و صاحب مقام قلب شد صاحب مقام عقل نیز باشند، چون دلالت این آیات (نشانه‌ها) بر پدید آورنده‌ای مدبر، حکیم، دانا و مهربان، خفی است و واضح نیست مگر بر خردمندان.

﴿تِلْكَ﴾ آیاتی که ذکر شد.

﴿ءَايَاتُ اللَّهِ﴾ نشانه‌هایی است که بر خداوند دلالت می‌کند، یا از او ناشی شده است (نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ) که آن را به حق که همان ولایت مطلقه است، بر تو بر می‌خوانیم.

﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَءَايَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾ بعد از انکار خدا به کدام سخن و نشانه‌های او ایمان می‌آورید؟!

﴿وَيَلُّ لِكُلِّ أَفَّاكٍ﴾ وای بر هر کس که دروغ بگوید (اَثِيمٍ) آن کسی که زیاد گناه کند و گناه را به نهایت برساند.

(يَسْمَعُ ءَايَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا) آیات خدا بر او خوانده می‌شود اما او از سر برتری جویی بر کفر یا بر انکار ولایت علی (ع) اصرار می‌ورزد.

﴿كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرُهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ ءَايَاتِنَا شَيْئًا﴾ که گویا شنیده است.

پس عذاب دردناک را به آنان مژده ده زیرا آنگاه که از آیات و نشانه‌های بزرگ ما که مظاهر ولایت هستند اطلاع پیدا کنند.

﴿أَتَّخَذَهَا هُزُوًا﴾ آن (آیات را) و یا چیزی را که می‌بینند به مسخره می‌گیرند و مؤنث بودن ضمیر به اعتبار معناست.

(اُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ مِّنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ) پی آمد عذاب خوار کننده آنان جهنم است، یا لفظ «من ورائهم جهنم» بیان عذاب خوار کننده است. پی آمد عذاب خوار کننده آنان جهنم است، یا لفظ «من ورائهم جهنم» بیان عذاب خوار کننده است.

(وَلَا يُعْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا) آنچه که کسب کرده‌اند آنان را بی نیاز نمی‌کند، از قبیل اموال، اولاد یا اعمالی که در اسلام به جا آورده‌اند؛ که شرط قبول آن و بی نیازی کردنشان از عذاب خدا این است که ولایت را ردّ نکنند اگر مرگ ایشان در زمان رسول خدا ﷺ در حالی که ولایت را پذیرفته‌اند اتفاق بیافتد یا مرگشان بعد از زمان رسول ﷺ با قبول ولایت واقع شده باشد.

﴿ شَيْئًا ﴾ چیزی (از عذاب خدا بی نیاز نمی‌کنند).

﴿ وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ ﴾ و آنچه را که از غیر الله، یا مظاهر و جانشینان او ولیّ خویش قرار دارند، اولیا در عبادت مانند بت‌ها و ستارگان، یا اولیا در طاعت، مانند رؤیا و پیشوایان گمراهی، هیچکدام به آنان کمکی نمی‌کند.

(وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) این جمله تأکید روی تأکید است که البته و صد البته که عذاب بزرگ برایشان فراهم است.

﴿ هَذَا ﴾ آنچه که از آیات ذکر شد، یا قرآن (اعم از قرآن ناصق و قرآن صامت) علی ﷺ قرآن ولایت علی ﷺ، یا از ولایت علی علی ﷺ یا اسلام و گرویدن بر آن و احکامش.

﴿ هُدًى ﴾ این نشانه‌ها هدایت کننده و رهبر ایمان است.

﴿ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ ﴾ آنان که به آیات تکوینی (آفاقی و انفسی) به ویژه آیات بزرگ که جانشینان خدا در روی زمین هستند و

آیات تدوینی، کافر شدند.

﴿لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٍ﴾ برای آنها «رجز» یعنی شدیدترین عذاب است.

آیات ۱۲-۲۲

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لَتَبْتَغُوا
 مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲) وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ
 وَ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ
 يَتَفَكَّرُونَ (۱۳) قُلِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ
 لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ
 وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۵) وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا بَنِي
 إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ التُّبُورَةَ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ
 وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۶) وَ ءَاتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا
 اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۷) ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ
 مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸) إِنَّهُمْ لَنْ
 يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ
 وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (۱۹) هَذَا بَصِيرَةٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ
 يُوقِنُونَ (۲۰) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ أُجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ
 ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَّحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا
 يَحْكُمُونَ (۲۱) وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزِيَ

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۲)

ترجمه

خداوند کسی است که دریا را برای شما رام کرد تا کشتیها در آن به فرمان او [برای شما] روان شود، تا از فضل او در طلب روزی خود برآیید، باشد که سپاس بگزارید. و آنچه در آسمانها و زمین است همه از اوست و آنها را برای شما رام کرد، بیگمان در این مایه‌های عبرتی برای اندیشه‌وران هست. به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو تا از کسانی که ایّام الله بیمی ندارند در گذرند، تا خداوند هر قومی را به حسب کار و کردارشان جزا دهد. هر کس که کار کاری شایسته پیشه کند به سود خود اوست و هر کس کاری بد در پیش گیرد، به زیان خود اوست؛ سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده شوید. و به راستی که بنی اسراییل کتاب آسمانی و فرمانروایی و پیامبری بخشیدیم و از پاکیزه‌ها روزیشان داده و ایشان را بر جهانیان [همزمانشان] برتری بخشیدیم. و از کار [دین] روشنگریها به ایشان دادیم، اختلاف پیشه نکردند؛ مگر پس از آنکه علم [وحی] بر ایشان نازل شد، آن هم از روی رشک و رقابتی که در میان خود داشتند؛ بیگمان پروردگارت در روز قیامت در آنچه آنچه ورزیده‌اند در میان آنان داوری خواهد کرد. سپس تو را بر خوردار از آبشخوری از امر [دین] ساختیم، پس از آن پیروی کن و از هوی و هوس نادانان پیروی مکن. که ایشان در برابر [عذاب] خداوند چیزی را از تو باز نخواهند داشت و بی‌گمان ستمکاران [مشرک] دوستان یکدیگرند و خداوند سرور پرهیزگاران است. این دیده‌وریهایی برای مردم است و برای اهل یقین رهنمود و رحمت است. با کسانی که مرتکب گناهان شده‌اند گمان می‌دارند که ایشان را همانند کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند قرار می‌دهیم، که زندگانی و مرگشان یکسان باشد؛ بد است داوری ایشان. و خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است، تا هرکسی را بر حسب آنچه کرده‌است، جزا دهد و بر ایشان ستم نرود.

تفسیر

﴿اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ﴾ این جمله منقطع از ماقبلش می‌باشد و شمارش نعمت‌های خداست و اشاره‌ی ضمنی دارد بر اینکه بر آنان آیات قدرت الهی هستند، همانطوری که آنچه گذشت حالی که شمارش آیات قدرت بود و اشاره‌ی ضمنی به نعمت بودن آن‌ها نیز داشت. ﴿لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لِيُثَبِّتُوا مِنْ فَضْلِهِ﴾ تا با جاری شدن و حرکت کشتی‌ها به تجارت‌های سود آور، رسید.

(وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) باشد که شکر نعمت تسخیر دریا و حرکت کشتی و بادها را به جای آورید.

﴿وَ سَخَّرَ لَكُمْ﴾ آنها را بری بهرمنند شدن شما تسخیر کرد، یا تحت تسخیر شما قرار داد آنچه را که در آسمانها و زمین است. مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا چه آسمانها و آسمانی‌ها همه مورد تسخیر خداوند هستند تا جمیع کائنات بهرمنند شوند، در تسخیر بعضی از نفوس انسانی نیز می‌باشند.

و زمین و زمینی‌ها تحت تسخیر الهی است تا انسان از آن بهرمنند شود و بعضی از زمینی‌ها تحت تسخیر انسان نیز می‌باشد.

(مِّنْهُ) لفظ «منه» با لفظ «من» جاژه و *مضاف* خوانده شده و معنای آن این است که تسخیر آنچه که در آسمانها و زمین است از جانب او است، نه از جانب شما و اسباب طبیعی‌تان، یا معنای آن این است که این تسخیر رحمتی است از جانب خدا و لفظ «منه» به صورت «مِنَّة» با تشدید نون و تا با رفع و نصب

خوانده شده است.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ همه‌ی اینها نشانه‌هایی است برای قومی که به تفکر می‌پردازند بدین گونه که مبادی مشهود و معقول را استعمال می‌کنند و به نتیجه می‌رسند، اعم از آنکه استعمال کننده مؤمن باشد یا موقن و دارنده یقین، یا عاقل.

﴿قُلْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا يَغْفِرُوا﴾ مکرر این مطلب گذشت که خدای تعالی برای اشاره به این معنا که توجه محمد ﷺ در آنها مؤثر است به نحوی که آنان را بر او صاف روحانیین قرار می‌دهد مقول قول نمی‌آورد و در جزم مضارع - که می‌آید - بر لفظ «قل» اکتفا می‌کند، گویا که گفته باشد: بگو آنچه را که خواستی و بر سوی آنان توجه نما، اگر گفتاری را بگویی می‌بخشد بدون آنکه تو مرا به بخشیدن بکنی.

لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ (بیان ایام الله در سوره‌ی ابراهیم در طی آیه «و ذکر هم با ایام الله» گذشت.

و مقصود کسانی می‌باشند که امید به ایام الله ندارند و از دینشان به دنیا مشغول شده‌اند و از آن انتظاری جز اصطلاح امور دنیوی ندارند، کسانی هستند که مبدأ و معادی اعتقاد ندارند، چه ایام الله عبارت از مقامات آخرت و درجات نیست و هر کس که امید درجات آخرت و مقامات آنرا داشته باشد نظر به سوی آن نموده و در اعمال و احوالش به آن جهت توجه پیدا می‌کند و کسی که معتقد به آخرت نباشد، یا عمل او در آن جهت نباشد امیدی به آخرت ندارد.

مقصود تأدیب مؤمنانی می‌باشد که با بیعت خاص بیعت کرده‌اند، بدین گونه که به ظاهر افعال و احوال کسانی که امید آخرت ندارند نظر

نموده و ترك معاشرت با آنان هم ننمایند و پیوسته تلاش بر پند، اندرز و راهنمایی بر خیر و صلاح آنان بنمایند، زیرا که خود مؤمنین نیز قبل از ایمان چنین بودند و خداوند بر آنان به وسیله‌ی ایمان منت گذاشت و شکر این نعمت، این است که بندگان خدا بر دیگران رحم آرند و آنان را بر این راه دلالت کنند، که خداوند وقتی بر عبدی نعمت داد دوست دارد این نعمت را در او ببیند و هر کس آن نعمت را ظاهر نسازد نسبت به آن نعمت کافر می‌شود.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: به آن کسانی که با معرفت و شناخت بر آنان منت گذاشتیم بگو که آنان را که عمل نمی‌کنند بشناسند، پس آنگاه که آنان را شناختند مورد بخشش قرار داده و از ایشان در گذرند. **لِيَجْزِيَ قَوْمًا** ﴿ لفظ «لیجزی» به صورت معلوم و غایب خوانده شده است که فاعل آن خدای تعالی است، به صورت مجهول خوانده شده که ضمیر مصدر، نایب فاعل باشد و با نون نیز خوانده شده است.

﴿بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ بعضی گفته‌اند: خدای تعالی به امامان حق می‌گوید: بر امامان جور نفرین نکنید تا خداوند خودش آنان را عقاب نماید.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ يَ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ﴿ جواب سؤال مقدّر در مقام تعلیل آمرزش آنانست، یعنی، هر که عمل نیکی کند برای خود کرده و کسی که بدکند به زیان خویش کرده است پس بدکار احتیاج به عقوبت دیگری از جانب شما ندارد (یعنی به شما مربوط نیست که درباره مردم ولو بدکار قضاوت کنید)، بدان که مقتضای انسانیت انسان احسان و عمل شایسته است، پس وقتی انسان احسان عمل می‌کند عملش از جهت

انسانیت سازگار و ملایم با اوست و هر کس به آنچه که سازگار با اوست
برسد از آن لذت می برد.

پس اگر هیچ اجر و پاداش دیگری هم نداشته باشد همین رسیدن به
سازگاریها برای او کافی است.

در حالی که احسان در آخرت به بهترین صورت برای او تجسم پیدا
می کند و به دنبال آن صورت دیگری مناسب با آن پدید می آید.
بنابراین محسن و نیکوکار سه مرتبه از احسان خودش بهر مند
می شود.

و آنگاه که انسان بد می کند، این اسائه و بدی با انسانیت او منافات
دارد و هر چیز ناسازگار انسان را آزار می دهد اگر چه آن بدی و اسائه با يك
قوهی دیگر حیوانی یا سبعی یا شیطانی سازگار بوده باشد.

پس اگر برای گنه کار (به کار) هیچ عقوبت و کیفری فرض نشود
خود همین بدکاری در عقوبت کافی است در حالی که همین بدی در آخرت
به صورت قبیح و آزار دهنده ای تجسم پیدا می کند، به دنبال آن، صورت
قبیح و آزار دهندهی دیگری پدید می آید. پس گنهکار (بدکار) به سبب کار
بدی که انجام داده سه مرتبه مورد عقاب قرار می گیرد.

و برای اشاره به نفع و ضرری که در حین احسان و اسائه حاصل
می شود فرمود: «من عمل صالحاً فلنفسه و من أساء فعليها» یعنی نفع و
ضرر کار خودش در حین عمل به خود و برمی گردد و برای اشاره به اجر و
عقوبت اخروی فرمود:

(ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
الْكِتَابَ) این جمله عطف بر «تنزیل الكتاب من الله» یا عطف بر «الله الّذی

سَخَّرَلَكُمْ الْبَحْرَ» می‌باشد و وجه مناسبت پنهان نیست.

مکرر این مطلب، گذشت که لفظ «کتاب» بر ولایت و آثارش، نبوت و احکامش و رسالت و احکامش اطلاق می‌شود و کتاب تدوینی صورت همه‌است. پس ممکن است مقصود از کتاب در اینجا تورات و رسالت و ولایت باشد و بهتر این است که تورات یا رسالت اراده شود.

(وَ الْأَحْكَمَ) اگر مقصود از کتاب، تورات باشد باید مقصود از حکم، حکومت بین مردم باشد که لازمه‌ی رسالت بوده و در این صورت کنایه از آن می‌باشد است.

و اگر مقصود از کتاب، رسالت بوده باشد باید مقصود از حکم، حکمت است که آن عبارت از لطف در علم و عمل می‌باشد که از آثار ولایت است.

(وَ النَّبُوَّةَ) به بنی اسرائیل حکم و نبوت دادیم چنانکه طبق گفته‌ی برخی هزار پیامبر از بین آنان بوده‌است.

(وَ رَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ) بر حسب مقام حیوانی‌شان به آنان ماکول، مشروب، لباس، مسکن و مرکب روزی نمودیم، بر حسب مقام انسانی چیزهایی دادیم که از غیب بر آنان وارد می‌شود از قبیل علوم، یافته‌ها و مشاهدات.

(وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ) و بنی اسرائیل را بر جهانیان برتری دادیم و این بدان جهت بود که حکم، نبوت و طیبیات را به آنان دادیم. و مقدار از عالمین اهل زمان خودشان است و گرنه امت محمد صل الله علیه و اله از آنان برترند.

﴿ وَ آتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ ﴾ مقصود از بیانات معجزه‌ها، یا احکام

رسالت، یا احکام نبوت، یا دلایل امر رسالت، یا نبوت، یا ولایت است و مقصود از «امر» همین اموری است که ذکر شد، یا مقصود عالم امر یا امر خداست.

لفظ «من» برای ابتدا یا تبعیض یا تعلیل است که کنایه از امت محمد ﷺ است، گویا که فرموده باشد: ای امت محمد ﷺ بیدار شوید که ما به شما کتاب، حکم و نبوت داریم و از طیبات و پاکیزه‌ها روزی دادیم، بر جهانیان برتری بخشیده و بینات عطا نمودیم.

پس در حال حیات محمد ﷺ و بعد از مرگ او اختلاف نکنید، همانطور که بنی اسرائیل اختلاف کردند تا مثل آنان مستحق عقوبت باشید.

(فَمَا اخْتَلَفُوا) (در ردّ و قبول) اختلاف نکردند.

إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ مگر پس از آنکه بدان علم یافتند، از روزی ظلم یا استکبار به مخالفت پرداختند.

(إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ) خداوندت در روز رستاخیز در آنچه اختلاف کردند حکم می‌کند که اختلاف در امر ولایت و خلافت، یا مقصود مطلق امور دینی است.

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ﴾ سپس برای تو شریعتی قرار دادیم از امر رسالت، نبوت و ولایت، یعنی به بنی اسرائیل رسالت و نبوت و ولایت دادیم، بعد از آنان تو را بر راه هموار و راست قرار دادیم بر آنان برتری داده باشیم، بدین گونه که بر تو شریعتی داریم که شریعت همه‌ی امت‌ها و راههاست.

(فَمَا تَبِعَهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) در خصوص ولایت یا در مطلق آنچه که از امر دین بر تو دادیم از آن پیروی کن نه از خواسته‌های نادانان.

﴿إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾ که آنان تو را از عذاب خدا بی نیاز و دور نمی‌دارند.

(وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) و این ستمکارانند که بعضی بر بعضی دوستی و ولایت می‌کنند پس تو از میان ستمگران برای خودت ولی و دوست نگیر که تو خود ظالم گردی، همه‌ی این سخنان کنایه از امت رسول خدا ﷺ و اشاره به اختلاف آنان در امر ولایت است.

﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ﴾ خداوند دوست و یاور کسانی است که از رأی یا پیروی نفس پرهیز می‌کنند.

مکرر این مطلب را در گذشته گفته‌ایم که پرهیزکار و متقی جز شیعه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام نیست.

﴿هَذَا﴾ آنچه که از اول سوره ذکر شد، یا این قرآن، یا قرآن ولایت علی علیه السلام یا علی علیه السلام

(بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ) و این چیزی است که با آن برای مردم بصیرت و بینایی حاصل می‌شود چون بدون ولایت برای کسی بصیرت حاصل نمی‌شود حتماً باید مقصود ولایت بوده باشد.

(وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ) که همان برای یقین یافتگان هدایت و رحمت است.

(أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) آیا آن کسانی که بزهدکاری پیشه ساختند در منزلت و مقام همانند ایمان یافتگان شایسته کردارند؟ مقصود از ایمان در اینجا بیعت خاص یا حالتی است که از بیعت خاص یا بیعت عام حاصل می‌شود. که در این صورت مقصود از عمل صالح بیعت خاص می‌باشد.

(سَوَاءٌ مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۲۳﴾ این بدکاران زندگی و مرگشان یکسان است (بودن و نبودنشان یکی است) دو ضمیر «محياهم» و «ممانهم» به کسانی برمی‌گردد که سیئات انجام داده و مرتکب گناهان شده‌اند. هر دو ضمیر «محياهم» و «ممانهم» به کسانی برمی‌گردد که مرتکب گناهان و بدکاری شده‌اند، یعنی آنها گمان کردند در حالتی هستند که ما به آنها و اعمال و مجازات آنها نظر نمی‌کنیم نه هرگز چنین نیست، ممکن است ضمیر به هر دو گروه برگردد و معنای آیه واضح است.

وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ﴿۲۴﴾ این جمله حائیه است، یعنی در حالی که خداوند آسمانها و زمین را به حق آفرید و لازمه‌ی آفرینش به حق آسمانها و زمین این است که هیچ چیزی در آن دو لغو *بیهوده* نباشد.

(وَ لَتُجْزَىٰ ﴿۲۵﴾ آسمانها و زمین آفریده شده تا هر کسی در مقابل آنچه که کسب و عمل کرده جزا داده شود.

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾ هر کسی بر آنچه که کسب نموده است.

﴿وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ و بر آنان ستم نمی‌شود، چون جزاء و نیجه‌ی عمل خودشان را پیش رو دارند.

پس وقتی مطلب بر این منوال و از این قرار است چگونه خداوند آنان را مهمل گذاشته و در آخرت زنده نمی‌کند.

آیات ۲۳-۲۹

أَفْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ
عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ

بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳) وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲۴) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَ يَمِيزُ الْيَقِينِ (۲۷) وَ تَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِئَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹)

ترجمه

آیا دیده‌ای آن کس را که هوای نفسش را [همچون] خدای خود گرفت و خداوند او را با وجود آگاهی‌اش، بی‌راه گذارد، برگوش و دل او مهر نهاد و بر چشمش پرده کشید، پس چه کسی پس از خداوند او را هدایت می‌کند؟! آیا پند نمی‌گیرید؟ و گویند حیاتی جز زندگی دنیوی ما در کار نیست، که زنده می‌شویم و می‌میریم! و چیزی جز روزگار ما را نابود نمی‌کند، آنان را به این علم نیست؛ چیزی جز پندار بافی نمی‌کنند. و چون آیات روشنگر ما بر ایشان خوانده شود، بهانه‌شان جز این نیست که گویند: اگر راست می‌گویید پدران ما را باز آورید. بگو خداوندست که شما را زندگی می‌بخشد، سپس می‌میراند، پس از آن در روز قیامت که شگنی در [فرا رسیدن] آن نیست گرد می‌آورد ولی بیشترین‌های مردم نمی‌دانند. و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوندست، روزی که قیامت برپا شود، در چنین روزی باطل‌اندیشان زیان کنند. و بینی هر امتی را که [برای دادخواهی] به زانو در آمده هر امتی با کتابش فراخوانده شود؛ [گویند] امروز در برابر آنچه کرده‌اید جزا

می‌یابید این کتاب ماست که به راستی بر شما گواهی می‌دهد؛ ما آنچه شما انجام می‌دادید ثبت می‌کردیم.

تفسیر

﴿أَفَرَأَيْتَ﴾ این جمله استفهام در معنای امر است و از آن بر انگیختن تعجب نیز استفاده می‌شود.

﴿مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ در تفسیر سوره‌ی فرقان ذیل قول خدای تعالی: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» بیان این آیه گذشت، خطاب عام است یا مخصوص به محمد ﷺ بعضی گفته‌اند: آیه در باره‌ی قریش نازل شده که هر چه را دوست می‌داشتند آنرا عبادت می‌کردند.

و حقّ مطلب این است که آیه در مورد کسانی هم که بعد از محمد ﷺ حقّ علی را کردند و با خواهشهای نفسانی و آرای خودشان امام و پیشوایی باطلی را برگزیدند جریان پیدا می‌کند.

(وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ) در حالی که خداوند علم به استعداد و استحقاق او برای گمراهی دارد.

یا در حالی که شخص گمراه علم به راه رشد و هدایت خویش دارد.

یا در حالی که او دارای نور علم بوده و خداوند او را پس از دارا بودن نور علم گمراه کرده، مانند کسی که خداوند آیات و نشانه‌های خویش را به او داده؛ ولی او از آن مسلخ شده و از گمراهان گشته‌است.

﴿(وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً)﴾

در اوّل سوره‌ی بقره بیان مهر خوردن به گوش، قلب و بیان پرده چشم گذشت.

﴿فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ﴾ بعد از گمراه کردن خدا و هدایت نکرش چه کسی هدایت می‌کند؟! (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) آیا متذکر نمی‌شوید که جاهل مانند عالم نیست، فاسق مانند متقی و بعد از خدا و گمراه کردن او دیگر هدایت کننده‌ای نیست؟.

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ﴾ آن زندگانی و حیات ما نیست جز حیات و زندگانی دنیا.
﴿إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾ بعضی از ما می‌میرد و بعضی از ما زنده می‌شود، یا معنا بنابر تقدیم و تأخیر است، یعنی زنده می‌شویم و می‌میریم.

(وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ) دهری‌ها و طبیعی‌ها می‌گویند: مرور و گذشت زمان ما و هر موجودی را فانی ساخته و از بین می‌برد و با تفاوتی که در انواع و اشخاص هست، البته فانی کردن زمان به صورت تدریجی در صورتی است که ناگهان قطع کننده‌ای بقای طبیعی را قطع نکند.
(وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ) این گفتار آنها اصلاً باطل است، آنها از جهت بطلان گفتارشان سرزنش و ملامت می‌شوند و نیز بر سخن گفتن به چیزی که به آن دانش ندارند، سرزنش می‌شوند.
﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ و گفتار از روی شك و ظنّ زشت است و صاحب آن قابل سرزنش و ملامت.

پس وای و سپس وای بر کسی که قائل به ظنّ و قیاس شد بدون آنکه از خدای تعالی اذن و اجازه داشته باشد و سپس به ظنّ و قیاس خود بگوید که این از جانب خداست، حکم خدا در حقّ من و پیروانم همین است.

و مکرّر این مطلب گذشته است که اذن و اجازه‌ی صحیح ظنّ را جانشین علم می‌کند؛ بلکه آنرا شریف‌تر از علم قرار میدهد، چنانچه در اجازه‌های قلندرها این مطلب مشاهده شده است.

و تأثیر شعبده بازی‌ها بعد از اجازه به صورت غلط و اشتباه و تأثیر صحیح آن بدون اجازه نیز مشهود است.

بعضی گفته‌اند: این ظنّ شكّ است و این آیه درباره‌ی دهری‌ها نازل شده، در مورد کسانی جریان پیدا کرده که در حق امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت رسول خدا بعد از آن حضرت کردند آنچه را که کردند و ایمانشان اقرار بدون تصدیق قلبی بود که ناشی از ترس از شمشیر و رغبت به مال دنیا بود.

و از نبی صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: به دهر ناسزا بگویند که خداوند همان دهرست، که حوادث را به او نسبت می‌دهند و ناسزا می‌گویند، چون حوادثی را پدید می‌آورد که سازگار نیست.

﴿وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا يَتَّبِعُهَا أَصْحَابٌ مُّذَمِّمُونَ يُرِيدُونَ أَن يَتَّبِعُوا آلَاءَ مَا هُمْ قَائِلُونَ﴾
روشن است، یا آیاتی که روشن کنند و واضح کننده صدق و راستی کسی است که آیات را آورده و واضح کننده‌ی حالت آنان است که بر آن حالات قرار دارد.

(مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ) در معارضة با رسول و در انکار آیات حجّتی و دلیلی نداشتند.

(إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتُتُوا بِبَابِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) علامت صدق و راستی رسولان را تعلیق بر آوردن محال عادی کردند.

﴿قُلِ اللَّهُ يُخَيِّبُكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ

الْقِيَمَةِ ﴿ بگو: آوردن پدران شما کار خداست، چنانچه میراندن‌شان نیز کار خدا بود و این کار را خداوند در روز قیامت انجام داده و همه‌ی شما را حاضر می‌نماید.

(لَا رَيْبَ فِيهِ ﴿ بیان معنای شكّ نداشتن در کتاب و در قیامت در اوّل سوره‌ی بقره گذشت (۱).

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند، چون تفکر و اندیشه‌ی آنان در امور غیبی نیست و نظرشان منحصر در محسوسات است و گرنه آنان نیز عالم آخرت را در خواب مشاهده می‌کنند و عالم خواب نمونه‌ی مرگ است، سپس باید بدانند که خروج روح از بدن به وسیله‌ی مرگ نیست مگر مانند خروج آن از بدن به وسیله‌ی خواب، پس همانطور که بعد از خواب در عالمی دیگر روح باقی می‌ماند همچنین است بعد از مرگ.

﴿وَاللَّهُ﴾ و برای خداست، نه برای غیر خدا.
(مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴿ (۲) ملك آسمانها، زمین و آنچه که در آن دو است برای خداست، پس هیچ کس غیر از خدا نمی‌تواند مردگان را زنده کند و بیاورد.

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ﴾ این جمله عطف بر محذوف است، یعنی در دنیا و روزی که قیامت بر پا می‌شود.

۱- جهت کسب اطلاعات بیشتر جلد ۱ همین تفسیر مراجعه فرمایید.

ندانم که‌ای هر چه هستی تویی

۲- خدای بلند و پستی تویی

و ممکن است لفظ «یوم» ظرف برای «یخسر» باشد.
 در این صورت قول خدا (یَوْمَ مِذِّ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ) تاکید آن
 می شود یعنی در چنین روزی مسلماً باطل کاران زیان می کنند.
 ﴿ وَ تَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً ﴾ خطاب به صورت عام یا مخصوص به
 محمد ﷺ است و در صورت عموم رویت مقید به روز قیامت است و در
 صورت خصوص معنای آیه این است که تو ای رسول خدا ﷺ در حال
 حاضر می بینی، که او در دنیا می بیند آنچه را که غیر او در قیامت می بینند
 که در چه جایگاهی ایستاده اند چه کلمه ی «جاثیه» از لفظ «جثی» مانند
 «دعا» و «رمی» به معنای نشستن بر دو زانو یا ایستادن به روی انگشتان
 است.

﴿ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا ﴾ هر امتی به سوی نامه ی اعمالش
 خوانده می شود.

﴿ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾ امروز بر آنچه که انجام داده اید
 جزای مناسب می یابید، کردارهایتان به صورت جزا تجسم می یابد.
 ﴿ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ ﴾ در اینجا لفظ «قول» در
 تقدیر است و جمله حالیه مستأنفه می باشد.

این کتاب ناطق به حق است، زیرا کتاب اخروی زنده و ناطق است،
 همانطور که در آخرت اعضای بدن ناطق هستند. یا مقصود این است که
 آنچه که از اعمال شما ثابت شده بر شما شهادت و گواهی می دهند .

﴿ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾ درباره ی این آیه از
 امام صادق علیه السلام سؤال شد: فرمود کتاب نطق نمی کند و هرگز نطق نخواهد
 کرد، ولكن رسول خدا ﷺ است که ناطق به کتاب است، خدای تعالی فرمود:

«هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق» به امام علیه السلام عرض شد: ما آیه را اینچنین نمی‌خوانیم، فرمود: به خدا سوگند این آیه را جبرئیل اینچنین بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده‌است، لیکن این آیه از جاهایی است که در آن تحریف واقع شده‌است.

و شاید امام علیه السلام «ینطق» را به صورت مجهول خوانده است.

و نیز از امام علیه السلام درباره «ن و القلم» سؤال شد فرمود: خدای تعالی قلم را از درختی در بهشت که به آن «خله» گفته می‌شود آفرید، سپس به نهری در بهشت فرمود: مداد شود، آن نهر منجمد شد، آن نهر از یخ سفیدتر و از عسل شیرین‌تر بود، سپس به قلم فرمود: بنویس، قلم گفت: پروردگارا چه بنویسم؟

فرمود: آنچه را که بوده و آنچه که تا روز قیامت خواهد شد، پس قلم در ورقه‌ای سفیدتر از نقره و صاف‌تر از یاقوت نوشت، سپس آنرا تا کرد و در رکن عرش گذاشت، سپس بر دهان قلم مهر نهاد، پس دیگر حرف نزد، تا آخر حرف نخواهد زد، پس آن کتاب مکنون است که نسخه‌ها از او است، آیا شما عرب نیستید؟

پس چگونه معنای کلام را نمی‌فهمید؟! یکی از شما وقتی به دیگری می‌گوید: این کتاب را نسخ کن (یعنی نسخه برداری کن) آیا این چنین نیست که او از کتاب دیگری که اصل است نسخه برداری می‌کند و این است معنای قول خدای تعالی: «أَنَا كُنَّا نَنْسَخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».

آیات ۳۷ - ۳۰

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي

رَحْمَتِهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ
 ءَايَتِي تُلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۳۱) وَإِذَا
 قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ
 إِنَّ نَسْفُتًا إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَقِينِينَ (۳۲) وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا
 عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۳۳) وَقِيلَ الْيَوْمَ
 نَنسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ
 نَّصْرِينَ (۳۴) ذَٰلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ ءَايَةَ اللَّهِ هُزُوعًا وَغَرَّتْكُمُ
 الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۳۵) فَلِلَّهِ
 الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۶) وَلَهُ
 الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳۷)

ترجمه

و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پروردگارشان
 ایشان را به جوار رحمت خویش [بهشت] در می‌آورد؛ این همان رستگاری
 آشکارست. و اما کسانی که کفر ورزیده‌اند [به آنان فرماید]: آیا آیات من بر شما
 خوانده نمی‌شد که استکبار ورزیده و قومی گناهکار شدید؟ و چون گفته می‌شد که
 وعده‌ی الهی حق است و در قیامت شکّی نیست، می‌گفتید نمی‌دانیم قیامت دیگر
 چیست؟ [آن را] جز گمانی نمی‌پنداریم! و ما [در حق آن] باورمند نیستیم. و
 کیفر آنچه کرده بودند بر آنان آشکار شد [و کیفر] آنچه آن را به ریشخند
 گرفته بودند، فراگیرشان شد. و گفته شود، امروز فراموشتان کرده‌ایم، چرا که شما هم
 دیدار امروزتان را فراموش کرده بودید و جایگاه شما آتش [دوزخ] است و برای
 شما یآوری نیست. این از آن است که آیات الهی را به ریشخند گرفتید و زندگانی
 دنیا شما را فریفت، پس امروز نه از آن بیرون برده‌شوند، نه عذرشان را بپذیرند.

سپاس خداوند راست، که پروردگار زمین [و] پروردگار جهانیان است. و تنها او را در آسمانها و زمین بزرگی سزد، او پیروزمند فرزانه است.

تفسیر

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ کسانی که ایمان آوردند با بیعت عام یا بیعت خاص.

﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ اصل عمل صالح بیعت خاص ولوی است.
 (فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ﴾ خداوند اینان را در رحمت خویش داخل می‌سازد و رحمت خدا همان ولایت است.
 ﴿ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ﴾ دخول در ولایت کامیابی روشن و آشکار است.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ ءَايَتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ﴾ و چون به کافران گفته می‌شود مگر آیات من بر شما خوانده نشد، که شما نسبت به پیروی از آنها استکبار ورزیدید! تا جایکه از آیت‌های بزرگ و ولایت کبری استکبار نمودید.
 (وَ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴾ و شما به سبب مخالفت با ولی خدا^(۱) گروهی مجرم بودید.

﴿وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ﴾ و چون گفته

۱- در متن ولّی امر بود ولی چون پس از پیامبر تا کنون همواره دیوان به جای سلیمان نشسته و خود را ولّی امر نامیده‌اند همه جا نام ولّی الله را آورده‌ایم.

شود وعده‌ی خدا به عذاب و ثواب حق است و ساعت قیامت بی‌شک خواهد آمد، شما گفتید ما آن ساعت و وعده‌گاه را نمی‌دانیم و جز گمان نداریم و به آن یقین نداریم.

﴿وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا﴾ در این جمله التفات از خطاب به غیب است زشتی و سیئات عمل‌های آنان بر ایشان ظاهر گشت چه مقام ولیّ امر حقیقی (ولیّ الله) خویش و پستی اولیای ستمگر و ظلمه‌ی خویش را دیدند.

﴿وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ گفتار یا عذابی که آنرا به مسخره و استهزا گرفته بودند.

بزرگ‌بخت و ششم

﴿وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَأُكُم كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ﴾ گفته می‌شود: ما شما را ترک می‌کنیم (وبه خودتان وامی‌گذاریم) همانطور که شما این روز (آمادگی برای چنین روزی) را فراموش کردید. اکنون جایگاهتان آتش است و یآوری ندارید.

﴿ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ أَتَّخَذْتُمْ ءَايَاتِ اللَّهِ هُزُوًا﴾ برای اینکه آیات تدوینی از قبیل کتابهای آسمانی، احکام نبوی، آیات (آفاقی جزئی و انفسی)، آیات بزرگ که آسان انبیا و اولیا می‌باشند به مسخره گرفتید. کلمه «هزو» چیزی که مورد استهزا قرار می‌گیرد، بعضی گفته‌اند: منظور از آیات الله ائمه علیهم‌السلام هستند که آنان را تکذیب کرده و مورد استهزا قرار دادند.

(وَ عَرَّثَكُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) زندگی دنیا شما را فریب داده و مغرور کرده (به طوری که) گمان کردید در دنیا جاویدنه‌اید.

(فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا) پس امروز استهزا به آیات از آتش

خارج نمی‌شوید.

(وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ) و رضایت آنها خواسته نمی‌شود، بعضی گفته‌اند: به آنان جواب داده نمی‌شود و خداوند آنان را قبول نمی‌کند.
﴿فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ پس حمد مخصوص پروردگار آسمانها، زمین جهانیان است لفظ «رب العالمین» بدل از «رب السموات و رب الأرض» است و این بدل بودن پس از آن است که خدای تعالی به وسیله دلالت التزامی اشاره به ربوبیت خویش نسبت به آسمانها و زمین نموده‌است، همین ربوبیت است که مستلزم محمودیت و مورد حمد قرار گرفتن خداوند به صورت مطلق است.

و به طریق استنتاج و نتیجه‌گیری تصریح به آن دو نموده‌است.
﴿وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ کبریا (بزرگی) در آسمانها و زمین از برای خدا است زیرا ربوبیت آن دو مستلزم کبریای اش در آن دو است.

(وَهُوَ الْعَزِيزُ) او غالب است که مغلوب واقع نمی‌شود.

(الْحَكِيمُ) در علم و عملش حکیم است.

سُورَةُ الْأَحْقَافِ

همه‌ی این سوره مکی است، بعضی گفته‌اند: تنها آیه‌ی: «قل رأیتم إن کان من عندالله» مدنی است که آن در مدینه دربارهی عبدالله بن سلام نازل شده‌است.

آیات ۱-۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم- (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ (۳) قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ اتُّونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۴) وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ (۵) وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ (۶) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَآ تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۸)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

حم [حامیم]. کتابی است فرو فرستاده از سوی خداوند پیروزمند فرزانه. ما آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، جز به حق و سرآمدی معین نیافریده‌ایم و

کافران از آنچه هشدار می‌یابند رویگردانند. بگو آیا شریکانی را که به جای خداوند قایل هستید، نگریسته‌اید، به من، بنمایانید که چه چیزی را در زمین آفریده‌اند، یا آیا در [آفرینش] آسمانها شرکتی داشته‌اند، اگر راست می‌گویید کتابی پیش از این [کتاب]، یا نشانه‌ای از علم برای من بیاورید. و کیست گمراه‌تر از کسی که موجوداتی را به دعا خواند که تا روز قیامت پاسخش را ندهند و ایشان از دعای آنان بی‌خبرند. و چون مردم گرد آورده شوند، [آن معبودان باطل] دشمنان ایشان باشند و عبادتشان را منکر شوند. و چون آیات ما روشنگرانه بر آنان خوانده شود، کافران درباره‌ی حقّ چون فراز آیدشان گویند، این جادویی آشکار است. یا گویند آن را برساخته است. بگو اگر آن را برساخته باشم، در برابر خداوند چیزی به سود من ندارید، او به آنچه به آن می‌پردازید آگاه‌تر است؛ او در میان من و شما گواه بس، او آمرزگار مهربان است.

تفسیر

[حَمَّ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ] منظور از سماوات آسمانهای عالم طبع و آسمانهای عالم ارواح در عالم کبیر و صغیر است.
[وَالْأَرْضِ] همان تعمیم که در آسمانها ذکر شد اینجا نیز جاری است.

[وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ] حقی که به وسیله حقّ آفریده شده است.
[وَأَجَلٍ مُّسَمًّى] اجل و مدّت معین برای آسمانهای عالم صغیر و زمین آن، همچنین آسمانهای عالم کبیر و زمین آن، چه آن نیز دارای حاصل و مدّتی است که تا اوّل عالم برزخ ادامه پیدا می‌کند.
[وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ] کفار نسبت به آنچه که بیم داده شده‌اند اعراض می‌کنند (یعنی توجّه به مورد انذار که زیانبخش

است ندارند) چون گمان می‌کنند ما ایشان را عبث و بیهوده آفریدیم، در حالی که ما انسان را برای کمال برتر به زمین آوردیم و آنچه که انذار شده‌اند عبارت از عقوبتی است که از ترك پیروی ولایت مترتب می‌شود، اعراض آنان عبارت از این است که التفات و توجه به آن (عقوبت) ندارند و تدبیر در دفع آن نمی‌کنند.

[قُلْ] به مشرکین به خدا و ولایت بگو: [أَرَأَيْتُمْ مَّا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ] آنچه را که جز خدا فرامی‌خوانید از قبیل بت‌ها، ستارگان، هواها، شیاطین و ملایکه، یا آنچه را که جز خلفا و جانشینان خدا یا بدون اذن خدا فرامی‌خوانید از قبیل رؤسای ضلالت و گمراهی.

[أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ] آنان در خلق آسمانها هیچ شرکتي ندارند. بعضی در خلق هیچ يك از اجزای زمین و هیچ يك از اجزای آسمانها شرکت ندارند تا بدان وسیله متحقق عبادت شوند.

[أَتُورِنِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا] این جمله بدل از «أرونی» به صورت بدل اشتمال است، یعنی به من نشان بدهید چه چیز خلق کردند، نوشته‌ای نشان دهید که در آن شرکت اینان در آفریدن زمین ثبت شده باشد.

البتّه این سخن بر سبیل تسلیم و تنزّل است، یعنی اگر شما دلیل عقلی ندارید از يك کتاب آسمانی یا غیر آسمانی دلیلی نقلی بیاورد که تقلید آن ممکن باشد.

[أَوْ أَثَرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ] لفظ «اثارة» نقل کردن حدیث و روایت آن است یعنی نوشته‌ای بیاورید که اعتماد بر آن ممکن باشد و در آن جواز شرکت داشتن شرکا در خلق آسمانها و زمین ثبت شده باشد، یا حدیث

منقولی بیاورید که ناشی از علم باشد، تفسیر شده‌است به باقی مانده‌ای از علم پیشینیان که اعتماد بر آن جایز و تقلید از آن ممکن است.

[إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] اگر راست می‌گویید چه گفتن مانند چنین سخنی و اعتقاد به آن جایز نیست مگر آنکه دلیلی عقلی صحّت آن را گواهی کند.

و اگر شما دلیل عقلی ندارید لا اقل باید دلیل نقلی داشته باشید از نوشته یا روایتی که اعتماد و تقلید از آن خردمندان باشد.

از امام باقر علیه السلام از این آیه سؤال شد، فرمود: مقصود از کتاب تورات و انجیل است، اما مقصود از «أثارة» علم جانشینان پیامبران علیهم السلام است، پس از آنکه عجز و ناتوانی مشرکین را درآوردن دلیل عقلی یا نقلی ظاهر و آشکار نمود دلیل عقلی و نقلی آورد تا بطلان گفتارشان را ثابت کند، پس فرمود:

[وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ] آیا کسی گمراه‌تر از چنین شخصی وجود دارد که جز خدا کسی را فرا می‌خواند که اگر دعا و فرا خواندن او را بشنود نمی‌تواند پاسخ داده و او را مجاب نماید تا چه رسد به آنکه مصالح‌شان را مراعات کرده و بر ضمائر و اسرارشان آگاهی بیابد.

[إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ] آنان معبودها تا چندی که در دنیا هستند دعای عبادت کنندگان‌شان را نمی‌شنوند، اگر بشنوند هم نمی‌توانند استجابت کنند و اگر قادر بر پاسخ بوده باشد بر اصلاح‌شان قادر نیستند؛ ولی در روز قیامت ندای عبادت کنندگان را شنیده و به آنان جواب می‌دهند، پاسخ‌شان این است که عبادت مشرکین را انکار می‌کنند.

[وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَفِلُونَ] آن معبودها از اینکه کسانی آنها را عبادت می‌کرده‌اند غافل بوده‌اند، تا چه رسد به اینکه بشوند و اجابت نمایند، این خود دلیل عقلی است که دلالت بر عدم جواز عبادت و فراخواند آن معبودها می‌کند.

[وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ] آنگاه که مردم در روز قیامت محشور شوند دشمن معبودهای خویش گشته و نسبت به عبادت‌شان کفر می‌ورزند. و این دلیل نقلی است که از انبیا و اوصیا علیهم السلام نقل شده و در کتابهای آسمانی و غیر آنها ثبت شده است.

[وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ] و چون بر آنان آیاتی که دلالت آن آیات روشن است یا روشنی‌کننده می‌باشد، خوانده می‌شود.
[قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ] آن کافران هنگامی که حق بودن آیات و نشانه‌ها ظاهر شد گفتند.

(از این جهت اسم ظاهر به جای ضمیر گذاشته شد تا مورد اشاره مشخص باشد): [هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ] که این جادوست و باطل بودنش ظاهر و آشکارست.
[أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ] چون سحر و جادو تا حدودی شأن و مقامی بیش مردم داشته و در دل‌هایشان می‌نشیند، از این گفتار استدراک نموده و فرمود: بلکه می‌گویند: حق و حقیقت بودن آن ساخته پیامبر است که او به افترا به آن نام حقیقت داده است.

[قُلْ] در جواب‌شان بگو: [إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا] اگر من افترا بستم شما چیزی از عذاب خدا را از من دفع نکنید (چیزی از گناهان مرا تحمّل ننمایید)، چون شما چیزی از عذاب خدا را مالک نیستید، تا بتوانید آنرا از من دفع نمایید.

یا مقصود این است که اگر من افترا، بسته باشیم عاقل نیستیم و باید سفید باشیم، چون افترا چیزی جز در معرض و خشم خدا قرار گرفتن نیست و اگر بخواهد در معرض خشم خدا قرار گیرم تا پیش شما مورد قبول باشم که همان سفاهت است و من باید سفید باشم، چون مقبول بودن نزد شما به حال من سودی نمی‌رساند، زیرا شما هیچ توانایی ندارید که عذاب خدا را از من بردارید.

و بعد از باطل کردن افترا آنان را تهدید کرده و فرموده:

[هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ] خداوند داناترست به آنچه که شما دفع می‌کنید [فیه] مقصود همین گفتار آنان است که گفتند: قرآن سحر و افترا است.
[كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ] و خدا خود برای شهادت من و شما کافی است. این جمله تهدید دیگری برای آنان است.
[وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ] بین تهدید و امیدواری را جمع کرده‌است همانطور که شأن یک نصیحت‌کننده‌ی کامل چنین است.

آیات ۹-۱۴

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنِّي
أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ
فَأَمَّنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) وَقَالَ
الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا
بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا أَفْكٌ قَدِيمٌ (۱۱) وَمِن قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا

وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ﴿١٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٣﴾ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ
فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

ترجمه

بگو [من] پدیده‌ای نو ظهور در میان پیامبران نیستم، نمی‌دانم بر من و بر شما چه خواهد رفت؛ تنها از وحیی که به من می‌شود، پیروی می‌کنم، من جز هشدار دهنده‌ای آشکار نیستم. بگو بیاندیشید اگر [قرآن] از سوی خداوند باشد، سپس منکرش شوید، [آیا ستمگر نیستید؟] و گواهی از بنی‌اسرائیل بر همانند آن گواهی داده است، آنگاه او ایمان آورده و شما استکبار ورزیدید، بیگمان خداوند ستم پیشگان را هدایت نمی‌کند. و کافران در حق مؤمنان گویند اگر [اسلام/ایمان] خیر بود آنان بر ما در زمینه آن پیشی نمی‌گرفتند؛ و چون به آن راهیاب نشدند، گویند این برساخته‌ای کهن است. و پیش از آن کتاب موسی رهنما و رحمت بود، این کتابی است همخوان [با آن]، به زبان عربی [شیوا]، تا ستم پیشگان [مشرك] را هشدار دهد، بشارتی برای نیکوکاران باشد. بیگمان کسانی که گفتند پروردگار ما خداوند است، سپس پایداری ورزیدند، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند. اینان بهشتیانند که جاودانه درآند، به پاداش کاری که کرده‌اند.

تفسیر

[قُلْ] به آنان بگو: چرا رسالت مرا غریب می‌شمارید؟ من هم مانند

سایر رسولان و فرستادگان بودم.

[مَا كُنْتُ بِدَعَا مِّنَ الرُّسُلِ] من يك پدیده‌ی جدیدی از فرستادگان

نیستم.

یا مقصود این است که من نیز از زمره‌ی همان فرستادگانی هستم، مانند من بشر بودند و می‌خوردند، می‌آشامیدند، نکاح می‌کردند و در بازارها راه می‌رفتند در عین حال از جانب خدا احکام می‌آورده و مردم را به توحید فرا می‌خواندند.

[وَمَا أَذْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ] بر حسب مقتضای بشر بودنم نمیدانم بر سر من و شما چه خواهد آمد؟ پس شما چرا از من علم غیب طلب می‌کنید؟

[إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ] جز از آنچه که بر من وحی می‌شود فراتر نرفته از خواسته‌های شما و خودم پیروی نمی‌کنم.

[وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ] و من بر حسب رسالتم هیچ شأن و مقامی جز انذار ندارم؛ اگر چه بر حسب ولایتی که دارم هادی و رهبر شما هستم و بر چیزهایی قدرت دارم که شما ندارید، چیزهایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

[مُبِينٌ] و این صدق در انذار واضح و آشکار است، یا واضح کننده‌ی انذار و راستی است.

[قُلْ أَرَأَيْتُمْ] بگو آیا دیدید؟ (آیا دانستید؟) [إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ] که اگر این قرآن، یا قرآن ولایت علی عليه السلام و وحی که بر من می‌شود، یا همین رسالت یا ولایت علی عليه السلام که مدعی آن هستم: از جانب خدا باشد و شما به آن کافر شده‌اید.

[بِهِ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ] و شاهده‌ی از بنی اسرائیل گواهی بود که این کتاب وحی است؟ چه می‌گویید.

برخی گفته‌اند: مقصود عبدالله بن سلام است که علما بنی اسرائیل

بود و اسلام آورد، بعضی گفته‌اند: مقصود از شاهد موسی عَلَيْهِ السَّلَام است زیرا در کتابش تورات آمدن پیامبری را ثابت نموده و آن شاهی است. [عَلَى مِثْلِهِ] بر این گونه که بر مثل باشد شهادت داده‌است، نه شهادت بر خود او، زیرا شاهد بنی اسرائیل شهادت نداد که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسول است، این قرآن کتاب او، علی عَلَيْهِ السَّلَام جانشین اوست. بلکه شهادت داد که نبی موعود همین شمایل و قیافه را دارد و به چنین چیزی دعوت می‌کند، کتاب او چنین است، جانشین او داماد و پسر عمومی اوست.

[فَأَمَّنَ] شاهد ایمان آورد.

[وَأَسْتَكْبَرْتُمْ] و شما از ایمان به آن استکبار ورزیدید.

جواب شرط در اینجا محذوف است، یعنی آیا شما ظالم نبودید؟ و

یا آیا مؤاخذه نمی‌شوید؟

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ] این جمله جواب محذوف و دلیل آن است، یا جواب به تقدیر لفظ «فاء» است [وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا] آنان که به خدا و به رسولش یا به ولایت کافر شدند.

[لَّذِينَ ءَامَنُوا] به آنان که ایمان آوردند گفتند:

[لَوْ كَانُوا] اگر رسول یا قرآن یا این امر از رسالت یا ولایت خوب بود

مسلمانان بر ما در این کار سبقت نمی‌گرفتند.

[خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ] و علت این گفتار آنان این بود که نظرشان به

دنیا بود و تنها چیزی را خیر (کار خوب) می‌دیدند که محسوس باشد و در

انظار حتی خیر باشد، مؤمنین در نظرشان از اراذل و اشخاص پست بودند،

مؤمنین را از خودشان بدتر می‌دانستند، امر آخرت را بر امر دنیا قیاس

می‌کردند و چنین نتیجه می‌گرفتند که اگر قبول رسالت و ولایت کار خوبی بود ما که سزاوارتر و از مؤمنین بهتر بودیم.

[وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَيَسْئَلُونَ هَذَا أَفْكَ قَدِيمٌ وَمِنْ قَبْلِهِ كَتَبُ مُوسَى] این جمله‌ی اخیر جمله‌ی حالیه و در مقام ردّ بر کفار است، یعنی می‌گویند: این سخنان دروغ است و قبلاً نیز مانند آن گفته شده است، در حالیکه قبل از آن کتاب موسی است که آنها به پیامبر ﷺ اعتراف دارند و این خود شاهد بر صدق رسول خدا ﷺ است.

[إِمَامًا] در حالی که آن کتاب موسی بر همه‌ی امت موسی بلکه بر همه‌ی مردم امام و پیشواست.

[وَرَحْمَةً] و سبب رحمت است.

[وَ هَذَا كِتَابٌ] و این قرآن مخالف و منافی کتاب موسی نیست تا به کتاب موسی اقرار کرده و قرآن را منکر شوند.

[مُصَدِّقٌ] و این قرآن تصدیق‌کننده‌ی کتاب موسی ﷺ است.

[لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ] اما به زبان عربی تا ستمکاران را بیم و نیکوکاران را بشارت باشند و این انذار و آن بشارت دلیل صدق قرآن است.

[إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْتَمُوا] تفسیر: این آیه و بیان آن در سوره‌ی سجده گذشت، این آیه ردّ بر این سخن مشرکین است که گفتند اگر این رسالت خوب بود که مسلمانان بر ما سبقت نمی‌گرفتند.

این آیه در عین حال قیاس فاسد آنان را باطل می‌کند.

[فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ] و می‌گوید: آنان که خدا را

ربّ خود دانسته و استقامت ورزیدند، ترس و اندوهی ندارند در سوره‌ی

بقره بیان اختلاف این دو فقره از عبارت گذشت.

[أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَلِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] آنان جاودانه بهشتی اند و آن پاداش کردار آنان است.

آیات ۱۵-۲۸

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ
 كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَوَفَصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ
 أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ
 وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي
 إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ نَقَبَلُ عَنْهُمْ
 أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ
 الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۱۶) وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَا
 اتَّعَدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعْشِرَانِ اللَّهَ
 وَيَلِكْءِ آمِنْ إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا سَطِيرٌ الْأَوَّلِينَ (۱۷)
 أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ
 وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۱۸) وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا
 وَلِيُوفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۹) وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ
 كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلْهَبْتُمْ طَيْبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا
 فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ
 الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ (۲۰) وَأَذْكَرَ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ

بِأَلْحَقَافٍ وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ أَيْبِنِ يَدِيهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا
 اللَّهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۲۱) قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتَأَفَّكَتَا عَنْ
 إِلَهِنَا فَأَتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۲) قَالَ إِنَّمَا أَلْغَمُ
 عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَأَيْتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۳)
 فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمَطِّرٌ نَا بَلْ هُوَ
 مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۴) تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ
 رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ
 الْمُجْرِمِينَ (۲۵) وَ لَقَدْ مَكَّنَّهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا
 وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ
 مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ
 يَسْتَهْزِءُونَ (۲۶) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقَرْيِ وَ صَرَّفْنَا الْأَيْتِ
 لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۷) فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ
 قُرْبَانًا إِلَى إِلَهَةِ بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَ ذَلِكَ إِفْكَهُمُ وَ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۸)

ترجمه

و به انسان سفارش کرده‌ایم که در حق پدر و مادرش نیکی کند [چرا که] مادرش به دشواری او را آباستن بوده و به دشواری او را زاده است، [دوران] بار گرفتن و از شیر گرفتن او سی ماه است، تا آنکه به کمال رشدش برسد و به چهل سالگی برسد گوید پروردگارا مرا توفیق ده که بر نعمت که بر من و بر پدر و مادرم ارزانی داشتی سپاس بگذارم و کاری نیک کنم که آن را بپسندی؛ و زاد و رود مرا نیز به صلاح آور؛ من به درگاه تو توبه کرده‌ام و من از مسلمانانم. اینانند که نیکوترین کاری را که کرده‌اند، از ایشان می‌پذیریم، در زمره‌ی بهشتیان از گناهانشان در

می‌گذریم؛ [این همان] وعده‌ی راستینی است که به آنان نوید داده شده‌است. و کسی که به پدر و مادرش می‌گفت اف بر شما آیا به من وعده می‌دهید که [از گور زنده] بیرون آورده خواهم شد، حال آنکه نسلهای [بسیاری] پیش از من بوده‌اند [و زنده نشده‌اند]، آن دو به درگاه خداوند استغاثه می‌کردند [و به او می‌گفتند] وای بر تو، ایمان بیاور بیگمان وعده‌ی الهی راست است؛ و [او] گوید این جز افسانه‌های پیشینیان نیست. اینانند که در میان امتهای جن و انس که پیش از ایشان بوده‌اند، حکم [عذاب] بر آنان تعلق گرفته است؛ هم اینانند که زیانکارند. و هر يك را بر حسب آنچه کرده‌اند در جاتی است، تا سرانجام جزای اعمالشان را به تمام و کمال بدهد و بر ایشان ستم نرود. و روزی که کافران را به نزدیک آتش [دوزخ] بدارند [و گویند] خیر و خوشیهایتان را در زندگانی دنیویتان به پایان بردید و از آن بهرمنند شدید؛ پس امروز به خاطر آنکه در روی زمین به ناحق استکبار می‌ورزیدید و به خاطر آنکه نافرمانی می‌کردید، عذاب خوار کننده را کیفر می‌برید. و از برادر عادیان [=هود] یاد کن که قومش ار در احقاف هشدار داد؛ و پیشاپیش وی و پس از وی هشدار دهندگانی به میان آمده بودند [و گفت] جز خداوند را مپرستید، که من بر شما از عذاب روزی سهمگین می‌ترسم. گفتند آیا به سراغ ما آمده‌ای که ما را از خدایانمان باز داری؛ پس اگر از راستگویان هستی، آنچه [از عذاب] به ما وعده می‌دهی هم اکنون [بر سر ما] بیاور. گفت همانا علم نزد خداوند است و من رسالتم را به شما می‌رسانم، ولی شما را قومی می‌بینم که نادانی می‌کنید. آنگاه چون آن [عذاب] را به هیأت ابری دیدند که رو به [دشت و] دره‌هایشان نهاده بود، گفتند این ابری است بارنده بر ما؛ نه بلکه آن چیزی است که به شتابش می‌خواستید، بادی است که در آن عذاب دردناک است. که به فرمان پروردگارش همه چیز را نابود می‌کند؛ و چنان شدند که چیزی جز خانه‌هایشان دیده نمی‌شد؛ بدینسان گناهکاران را کیفر می‌دهیم. و به راستی به آنان در چیزهایی تمکن داده بودیم که شما را آن تمکن نداده بودیم؛ و برای آنان گوشها و چشمها و دلها آفریده بودیم؛ اما گوشها و چشمها و

دل‌هایشان سودی به حالشان نداد؛ چرا که آیات الهی را انکار می‌کردند و آنچه ریشخندش می‌کردند، ایشان را فرو گرفت. و به راستی چه بسیار از شهرهایی را که پیراموتان بود، نابود کردیم و آیات [خود] را گونه‌گون بیان کردیم، باشد که باز آیند. پس چرا کسانی که به جای خداوند به پرستش گرفته بودند، که مایه‌ی تقریبشان شود، یعنی آن خدایان یاریشان ندادند؟ بلکه از دید آنان گم و گور شدند، این است افترای ایشان و آنچه برمی‌ساختند.

تفسیر

[وَوَصَّيْنَا الْآلَ نَسْنًا^(۱) بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا] این جمله از ماقبلش منقطع و بیان حال اشخاص یا شخص مخصوصی است، آوردن ادات عطف و لفظ «واو» بدان جهت است که موهم اتصال به ماقبل باشد، گویا که چنین گفته باشد: کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس استقامت نمودند بر آنچه که به آن توصیه کردیم و امر نمودیم و به انسان توصیه کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکوکار باشد.

[حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا] چون خدای تعالی خواست در حق ما در بیشتر توصیه و سفارش نماید آنچه را که مادر از زحمات فرزند متحمل می‌شود ذکر نمود.

[حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ] واذکر معنای «أشد» در سوره‌ی انعام و سوره‌ی یوسف و غیر آن دو گذشت و بیان این مطلب نیز در همانجا گذشت.

[وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ] و به چهل سالگی که کمال قوت عقلانی

۱- شاه نعمت الله گوید، انسان، اسم مردمک چشم است، که چون انسان کامل همه بین است اما، خود بین نیست.

در ریاض العارفین است که: انسان مرد کامل را گویند، نه صورت انسانیت.

هدایت، ریاض العارفین ص ۳۷

است رسید، گفت: یعنی شایسته‌است بگوید: بنابر آنکه آیه عام باشد یا حتماً می‌گوید، که در این صورت آیه مخصوص به حسین علیه السلام است، چنانچه در اخبار ما آمده‌است.

[رَبِّ أَوْزِعْنِي] خدایا به من الهام نما یا مرا در شکر نعمت ولع و حرص قسمت کن و ارزانی دار.

[أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ] تا به نعمتی که بر من و پدرم بخشیدی سپاس گویم این کلمه دلالت می‌کند بر اینکه این آیه مخصوص به حسین علیه السلام است.

(زیرا خدا به او و پدرش علی علیه السلام نعمت ولایت بخشید).

[وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي] او آن عمل شایسته‌ای انجام دهم که بدان راضی باشی و در سالهای پس از من نیز. در خبری آمده است که اگر نمی‌گفت: «فِي ذُرِّيَّتِي» همه‌ی ذریه‌ی امام حسین علیه السلام ائمه می‌شدند.

[إِنِّي تُبْتُ لِيكَ] من به سوی تو از هر چیزی که مرا از تو باز دارد، توبه می‌کنم.

[وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ] و من از مخلصین و فرمانبرداران هستم. [أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا] آنها کسانی هستند که نیک‌ترین عمل آنان را می‌پذیریم.

در اینجا با لفظ جمع آورد تا آیه تعمیم داده شود.

[وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصَّدَقِ] و از بدیهایشان می‌گذریم و با وعده راست از زمره بهشتیان‌اند. [الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ] که این گونه به آنها وعده داده شده‌است.

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که فاطمه علیها السلام به حسین علیه السلام حامله شد، جبرئیل خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: فاطمه علیها السلام به زودی پسری به دنیا می‌آورد که امت تو بعد از تو او را می‌کشند، لذا آنگاه که فاطمه علیها السلام به حسین علیه السلام حامله گشت، حمل او را خوش نداشت و هنگام وضع حمل نیز خوش نداشت.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: در دنیا مادری دیده نشده است که پسری به دنیا آورد و او را خوش نداشته باشد، ولیکن فاطمه علیها السلام را این وضع حمل خوشایند نبود، چون میدانست که فرزندش کشته خواهد شد، فرمود: در همین باره این آیه نازل شده است^(۱).

در روایت دیگری آمده است: جبرئیل به سوی زمین فرود آمد و عرض کرد: یا محمد صلی الله علیه و آله پروردگار تو سلام می‌رساند و به تو مژده می‌دهد که او در ذریه‌اش امامت و ولایت و جانشینی قرار داده‌است، پس رسول خدا فرمود: من راضی شدم، سپس به فاطمه علیها السلام بشارت داد و او نیز راضی شد.

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر نگفته بود: «أصلح لی فی ذریتی» همه‌ی ذریه‌ی امام حسین علیه السلام امام می‌شدند، فرمود: امام حسین علیه السلام از فاطمه و از هیچ زنی شیر نخورد، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد و انگشت شست خویش را در دهن او می‌گذاشت، امام حسین علیه السلام آنرا می‌مکید، همین تا دو و سه روز کفایت می‌کرد.

و بدین ترتیب گوشت امام حسین علیه السلام از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله

روییده... و خون او از خون رسول خدا ﷺ بود و هیچ فرزندی شش ماهه به دنیا نیامده جز عیسی بن مریم و حسین علیه السلام. و در نزول این آیه درباره‌ی امام حسین علیه السلام قریب به این مضمون اخبار دیگری نیز آمده است.

[وَالَّذِي قَالَ] این جمله عطف بر «الإنسان» یا به تقدیر «اذکر» و عطف به اعتبار معناست، گویا گفته است: به یاد آور کسی را که بعد از رسیدن به چهل سالگی گفت: «أوزعنی» و همچنین به یاد آور کسی را که به پدر و مادرش کلمه‌ی «أف» گفت.

[لَوْلَدَيْهِ أَفٍ لَّكُمَا] لفظ «أف» اسم به صورت و کلمه‌ی ناراحتی و دل‌تنگی است، یعنی این را هم به یاد آور، در مقابل اوّلی قرار بده تا خوب اوّلی و زشتی دوّمی آشکار و روشن گردد.

و ممکن است مبتدا باشد و لفظ «اولئك» خبر آن و جمله عطف شده باشد. [أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ] از قبرم به صورت زنده خارج شوم [وَقَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ] اّمّت‌های پیشین [مِنْ قَبْلِي] [احدی از اّمّت‌های پیشین برنگشت و از قبرش زنده خارج نشد.

[وَهُمَا يَسْتَعِثَانِ اللَّهَ وَيُتْلِكَ] لفظ «ویل» در اصل «وی» و «لك» است، لفظ «وی» کلمه‌ی تعجب است، گویا که گفته است: تعجب برای تو است. و ممکن است لفظ «ویل» اضافه به «كاف» شده و معنای آن این است که تعجب را بگیر، با مخفف «ویل» و «لك» است، یعنی وای بر تو.

[ءَامِنٌ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا سَطِيرٌ الْأَوَّلِينَ] این کلمه در سوره‌ی انعام و انفال و نحل و غیر آن سوره‌ها با بیان آنها گذشت. قمی گفته است: این آیه درباره‌ی عبدالرحمن بن ابی بکر نازل شده است.

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ
مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خٰسِرِينَ﴾ [بر آنان حتم شده است که اهل
آتش می‌باشند] [و لِكُلِّ] و برای هر يك از دو گروه، یا هر يك از افراد دو
گروه [دَرَجَاتٌ مِّمَّا عَمِلُوا] درجاتی که ناشی از عمل‌های آنانست، یا
به خاطر آنچه که عمل کردند.

یا آن درجات عبارت از جزا و پاداش عمل‌های آنان است، یا عبارت
از خود اعمال آنان است بنابر تجسم اعمال و مقصود از درجات اعم از
درجات (مراتب برتر) و درکات (مراتب پست‌تر) است.

﴿وَلِيُؤْفَفِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ﴾ [لفظ «لِيُؤْفَفِيَهُمْ» به صورت غایب و متکلم
خوانده شده، آن عطف بر محذوف است، یعنی به آنان به علت اعمالشان پاداش
می‌دهد و عمل‌شان را به طور کامل پاداش می‌دهد.

﴿وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ﴾ [این
جمله عطف بر محذوف است، یعنی در دنیا یا در برزخ اعمال آنها را کامل می‌دهد یا
در دنیا یا در برزخ مورد ظلم و ستم واقع نمی‌شوند، همچنین روزی که کفار عرضه
می‌شوند و ممکن «یوم» متعلق به لفظ «یقال» محذوف باشد، تقدیر آیه چنین
است: «یوم یعرض الذین کفروا علی النار یقال لهم» روزی که کافران را بر
آتش عرضه نمایند به آنان گفته می‌شود: ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيْبَاتِكُمْ﴾ آیا شما نبودید که
جهات الهی را که پاکیزه‌تر از هر پاکیزه‌ای است از بین بردید؟!]

﴿فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا﴾ و به سبب اشتغال به دنیا و پیروی از هواهای
نفسانی جهات الهی را از بین بردید تا جایی که شیطان بر شما تسلط یافت،
هر کس که شیطان بر او مسلط شود جهات الهی از او فرار می‌کند.

﴿وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا﴾ [در دنیا یا به سبب دنیا بهره‌های این جهان گرفتید.

[فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ] امروز پاداش شما عذابی است که سبب خواری می‌شود، که آن عذاب مضاعف است، چون عذاب جسم و نفس است.

[بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ] مقصود از استکبار ظاهر شدن با انانیت و تحقیر خلق است و منظور از فسق خروج از طاعت کسی است که باید مورد اطاعت قرار گیرد. [وَأَذْكُرُ أَخَا عَادٍ] به یاد آور برادر قبیله عاد را که هود باشد.

این جمله به اعتبار معنا عطف شده‌است، گویا که گفته‌است: به یاد آور کسی را که مادرش حمل او را خوش نداشت و به یاد آور کسی را که به پدر و مادرش «اف» گفت و به یاد آور برادر عاد را.

[إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ] لفظ «أحقاف» جمع «حقف» با کسره شنی است باد آن را به صورت کوهی مستطیل و بلند در آورده باشد، یا شن بزرگ که به صورت کوه دایره‌ای یا کج می‌باشد و «أحقاف» اسم شهرهای قوم هود است و در تعیین آن اختلاف شده‌است.

قمی گفته‌است: شهرهای احقاف از «شقوق» تا «اجفر» که آن چهار منزل بوده‌است.

و در مجمع آمده‌است: احقاف صحرايي است بين «عمان» و «مهرة» و برخی گفته‌اند: شن زاری است بين عمان تا حضر موت، بعضی گفته‌اند: شن زاری است که مشرف بر دریاست در جانب یمن و دارای درخت است. برخی گفته‌اند: زمینی است که در خلال آن شن است.

[وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ] که در آنجا رسولان و انذار کنندگان چندی

بودند.

[مِنْ أَيْبِنَ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ] پیش از (هود) و پس از او.
 [أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ]
 عذابی که مقدار روز آن بزرگ است، یا بلای آن بزرگ است.
 [قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا] آنها گفتند: آمدی که ما را از
 خدایان خویش منصرف سازی.

[فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا] یعنی اگر راست می‌گویی آنچه را که از عذاب
 خدا وعده میدهی بیاور.
 [إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ] که اگر در ادعای رسالت و وحی و نازل
 شدن عذاب از راستگویان هستی.

[قَالَ] آن انذار کننده یا هود گفت:

[إِنَّمَا أَلْعَلُّمُ عِنْدَ اللَّهِ] علم به وقت عذاب فقط نزد خدای تعالی
 است و من علم به وقت عذاب ندارم تا شما خیر دهم یا در آن عجله کنم، این
 کنایه از آن است که عذاب با قدرت خداست نه به قدرت رسول خدا بر حسب
 رسالتش.

[وَأُيَلِّغُكُمْ مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ] این گفتار و مانند آن خروج از انانیت و
 اظهار عجز از تصرف در ملك خدا و به بندگانش می‌باشد، این معناعات و
 خوی انبیا و اولیاء است.

[وَلِكِنِّي أَرَانِي قَوْمًا تَجْهَلُونَ] ولکن می‌بینم شما را قومی که
 در جهل و نادانی فرو رفته‌اید یا متّصف به جهل هستید، یا نمی‌دانید که
 رسولان به رحمت مبعوث شده‌اند نه به عذاب، لذا وعده می‌دهند و در
 آنچه که وعده می‌دهند سستی و تأمل به خرج می‌دهند.

[فَلَمَّا رَأَوْهُ] پس وقتی که دیدند آنچه را که وعده داده شده بودند.

[عَارِضًا] ابری که بر افق ظاهر و عارض می‌شود.
 [مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا] ملایکه یا هود یا
 خدای تعالی فرمود:
 [بَلْ هُوَ مَا أَسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ] بلکه این عذاب چیزی است که خودتان
 به آن تعجیل کردید.

[رِيحٌ] این لفظ بدل از لفظ «ما» می‌باشد.
 [فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ تُدْمِرُ] لفظ «تدمر» از تدمیر است، آن
 به معنای مبالغه در نابودی است.

[كُلُّ شَيْءٍ] یعنی هر چیزی از نفس‌ها و مال‌ها.
 [بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَكِنُهُمْ] لفظ «یری» با تاء
 فوقانی به صورت معلوم و مجهول و با یاء تحتانی به صورت مجهول
 خوانده شده، لفظ «مساکنهم» از نظر اعراب تابع فعل و بر حسب قرائت
 آن می‌باشد. و معنای آیه این است: نمی‌بینی مگر سکون آنان با محل
 سکونت آنان.

[كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ] آری این چنین به بزهکاران جزا
 می‌دهیم. داستان آنان در سوره‌ی اعراف و سوره‌ی هود گذشت.
 [وَلَقَدْ مَكَّنَّهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ] لفظ «ان» نافیه یا
 شرطیه است که جواب آن محذوف است.

[وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً] و برای آنان گوش و چشم
 و قلب قرار دادیم همانطور که برای شما قرار دادیم.

[فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَرُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ
 شَيْءٍ] گوش و چشم و قلب آنها نتوانست آنها را از عذاب خدا بی‌نیاز کند،

یا هیچ نوع بی‌نیازی نتوانست بیاورد، پس شما به گوش و چشم و دلها و دقت تدبیر خود مغرور نشوید.

[إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ] و آنها نیز آیات خدا را انکار می‌کردند همانطور که شما امروز انکار می‌کنید.

[وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ] وزر و وبال گفتار و عمل که مورد استهزا قرار می‌دادند آنان را گرفت، یا عذابی که آنرا به مسخره می‌گرفتند آنان را احاطه کرد.

[وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ] مانند قریه‌های ثمود و قوم لوط و شعیب.

[مِنَ الْقُرَىٰ وَ صَرَّفْنَا الْأَيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ] آیات و نشانه‌های لفظی و کتبی در الفاظ و نقوش مختلف، آیات تکوینی آفاقی و انفسی در زمانهای مختلف و مکانهای متعدد و صورت‌های گوناگون بر اینان آوردیم تا بدان وسیله به ما بازگشت کنید.

[فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً] خدایان آنها که بدان وسیله تقرب به خدا می‌جویند و می‌گویند: این بت‌ها و خدایان شفیعان ما نزد خدا می‌باشند، یعنی اگر این خدایان شفیعان شما باشند و شما را یاری نمایند و از عذاب خدا برهانند پس چرا در مورد پیشینیان خدا یا نشان نتوانستند عذاب را از آنها دفع کنند.

[بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ] بلکه خدایانشان از آنها گم شدند و ثابت نماندند. [وَ ذَٰلِكَ] و این گونه و خدایان دیگر گرفتند.

[إِفْكَهُمُ وَ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ] دروغ و افترای آنان و منصرف کردنشان از راه حق است.

آیات ۲۹-۳۵

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (۲۹) قَالُوا يَاقَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنَّا بَعْدَ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ (۳۰) يَاقَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَءَامِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِزِكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۳۱) وَمَنْ لَّا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۳۲) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَعْزُبْ بِخَلْقِهِنَّ بِقَدْرِ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۳) وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۴) فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلُغْ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ (۳۵)

ترجمه

و چنین بود که گروهی از جن را متوجه تو ساختیم که به قرآن گوش سپردند؛ و چون نزد او حضور یافتند گفتند خاموش باشید [و گوش دهید]؛ و چون سپری شد، هشدارگر به سوی قومشان بازگشتند. گفتند ای قوم ما، ما [آیات] کتابی را شنیدیم که پس از موسی فرو فرستاده شده، [و] همخوان [کتابهای] پیشاپیش خویش است، به حق و راهی است رهنمون است. ای قوم ما دعوتگر الهی را بپذیرید و به او ایمان

آورید، تا گناهانتان را برای شما ببامرزد و شما را از عذابی دردناک در امان دارد. و هر کس دعوتگر الهی را نپذیرد، [بداند که] در [این سؤ] زمین گزیر و گریزی ندارند و در برابر او سرورانی ندارد، اینانند که در گمراهی آشکارند. آیا نیاندیشیده‌اند که خداوند که آسمانها و زمین را آفریده است، در آفرینش آنها در نمانده است، توانای آن است که مردگان را زنده بدارد، آری او بر هر کاری تواناست. و روزی که کافران را به نزدیک آتش [دوزخ] بدارند [و از ایشان بپرسند] آیا این [وعده] حق نیست؟ گویند چرا سوگند به پروردگارانمان. گوید پس عذاب را به خاطر کفری که می‌ورزیدید بچشید. پس همان گونه که پیامبران نستوه، صبر کردند، صبر کن؛ و برای آنان [عذاب را] به شتاب مخواه. [زیرا] روزی که آنچه وعده‌شان داده شده است، بنگرند، گویی آنان جز ساعتی از يك روز بر سر نبرده‌اند؛ [این] پیامی است، پس آیا [قومی] جز قوم ستمکار [مشرك] به نابودی کشانده می‌شوند؟

تفسیر

[وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْءَانَ] به یاد آور، یا قومت را یادآوری کن که ما گروهی از جن را موفق نمودیم و از مکان و جای خودشان به سوی تو روانه ساختیم، بعضی گفته‌اند: جنیان را از استراق سمع به وسیله زدن با شهاب‌های آسمانی بسوی تو برگردانیدیم و بعد از عیسی عليه السلام تا کنون از استراق سمع برنگشته بودند و آنان گفتند: این مطلب که یعنی شهاب‌های آسمانی که در آسمان پدید آمده حادث نمی‌شود مگر به خاطر چیزی که در زمین حادث گشته است.

پس به زمین آمدند و بر امر نبی صلى الله عليه وآله واقف شدند و دیدند که او نماز فجر می‌خواند پس قرآن را شنیدند.

[فَلَمَّا حَضَرُوهُ] وقتی به حضور رسول خدا صلى الله عليه وآله رسیدند یا نزد قرآن

حاضر شدند.

[قَالُوا] یعنی جنتیان به‌همدیگر گفتند: [أَنْصِتُوا] ساکت شوید تا قرائت قرآن را بدون مانع بشنویم. [فَلَمَّا قُضِيَ] وقتی خواندن قرآن را تمام کرد. [وَلَوْ أَلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ قَالُوا] لفظ «قالوا» بدل از لفظ «منذرين» یا حال، یا مستأنف است که جوال سؤال مقدر می‌باشد.

[يَقَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ أَفْجَاءٍ مُّسْتَقِيمٍ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ] مقصود کتابهای سایر پیامبران است.
[يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ] مقصود از حق احکام و شریعت، مقصود از راه مستقیم ولایت با بر عکس است.
و ممکن است مقصود از هر دو ولایت باشد، از قبیل عطف او صاف متعدد بر يك چیز.

نقل شده است هنگامی که ابوطالب وفات نمود بلاها بر رسول خدا ﷺ شدیدتر شد پس خواست در طائف بایستد به امید آنکه به او پناه دهند، سه نفر را دید که هر سه بزرگ قوم و برادر هم بودند، رسول خدا ﷺ رسالت خود را به آنان عرضه داشت، پس یکی از آنان گفت: من جامه‌ی کعبه را می‌دزدم اگر خدا تو را به چیزی مبعوث کرده باشد.
و دیگری گفت: آیا خداوند عاجز بود که غیر تو را برای رسالت بفرستد؟ سوّمی گفت: به خدا سوگند بعد از این مجلس با تو هرگز سخن نخواهم گفت.

اگر تو فرستاده‌ی خدا باشی همانطور که می‌گویی خطر تو بزرگتر از آن است که جواب تو داده‌شود و اگر بر خدا دروغ می‌بندی پس شایسته نیست که من با تو سخن بگویم.

و او را به استهزا گرفتند و هنگامی که برگشتند آنچه را که واقع شده بود افشا کردند و مردم در دو صف در راه رسول خدا ﷺ نشستند، پس آنگاه که رسول خدا ﷺ از بین آنها عبور می‌کرد پاهای مبارکش را بلند نمی‌کرد مگر آنکه آنها را با سنگ می‌زدند.

تا جایی که پاهای مبارك را خون آلود نمودند، وقتی پیامبر ﷺ از میان آنان رفت در حالی که از پاهایش خون جاری می‌شود خود را به دیواری رسانید، در سایه‌ی دیوار پناه گرفت در حالی که اندوهناک بود که از پاهایش خون جاری بود.

در همان حال در کنار دیوار عتبة بن ربیع و شیبه بن ربیعة را دید رسول خدا ﷺ از ایستادن در جای آنها خوشش نیامد، چون می‌دانست که آن دو با خدا و رسولش دشمنی دارند، وقتی آن دو نفر رسول خدا ﷺ را دیدند.

غلامی به نام «عداس» داشتند و او را نزد رسول خدا ﷺ فرستادند عداس نصرانی و از اهل نینوا بود و انگور به همراه داشت.

وقتی غلام خدمت رسول خدا ﷺ رسید، رسول خدا ﷺ فرمود: از کدام سرزمین هستی؟

غلام گفت: از اهل نینوا، رسول خدا ﷺ فرمود: از شهر عبد صالح خدا یونس بن متی؟ عداس گفت: از یونس بن متی تو چه میدانی؟ حضرت فرمود: من رسول خدا هستم و خدای تعالی خبر یونس بن متی را به من داده‌است، سپس آنچه را که درباره یونس بن متی به او وحی شده بود به عداس خبر داد، عداس به پای رسول خدا ﷺ افتاد و او را سجده نمود و در پای مبارك را می‌بوسید در حالی که از آن دو خون می‌آمد.

وقتی عتبه و شیبه کار غلام خویش را دیدند چیزی نگفتند تا غلام برگشت به او گفتند: این چه کاری بود که تو کردی و چرا به محمد ﷺ سجده کردی و دو پای او را بوسیدی؟

ندیده‌ایم تا کنون تو با کسی چنین کاری بکنی...؟!

عداس گفت: این شخص مرد صالحی است او مرا به چیزی خبر داده‌است که فهمیدم این اخبار از شأن رسولی است که خداوند او را به سوی ما فرستاده‌است و نام آن رسول یونس بن متی می‌باشد. سپس آن دو خندیدند و گفتند: او تو را از نصرانیت خویش برنگرداند؟ او مردی حيله گر است؛ آنگاه رسول خدا ﷺ به مکه بازگشت تا به «نحله» رسید و در وسط شب به نماز ایستاد.

در آن حال گروهی از جنّ اهل نصیبین از یمن عبورشان به آنجا افتاد، رسول خدا ﷺ را دیدند نماز ظهر می‌خواند و قرآن تلاوت می‌کند، آن را شنیدند و به آن گوش فرا دادند و در داستان تمایل جنّ به رسول خدا ﷺ غیر از این مطالب چیزهای دیگر روایت شده، که هر کس بخواهد می‌تواند به کتابهای مفصل مراجعه کند.

[يَقَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَءَامِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِزَّكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ] گفتند: شما ای گروه ما پاسخگوی دعوت کننده به خدا باشید و به او ایمان آورید تا خداوند شما را ببخشد و از گناهانتان درگذرد و از عذاب دردناک پناهتان دهد.

[وَمَنْ لَّا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ] ابتدای کلام از جانب خدای تعالی یا جزئی از کلام گروهی از جنّ است یعنی هر که دعوت خواهنده الهی را پذیرا نشود و پاسخ ندهد، [فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ

أَوْلِيَاءُ أَوْلِيَاءِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ] نمی‌تواند کسی را در زمین عاجز کند چه غیر از او اولیا و دوستانی نیست و آن غیرها خود در گمراهی آشکارند. [أَوَلَمْ يَرَوْا] این جمله نیز یا ابتدای کلام از جانب خدا یا جزئی از

کلام جن است. یعنی، آیا نمی‌بینید (درک نمی‌کنید)؟

[أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِبْ بِخَلْقِهِنَّ بِقَدْرِ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] که خدا آفریننده آسمانها و زمین است و آنکه از آفرینش آنها خسته نشد قادر به زنده کردن مردگان است، بله او هر چیزی تواناست.

[وَأَيُّومَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ] این جمله عطف بر «إِذْ صَرَفْنَا» به صورت عطف مفرد است، یا لفظ «اذکر» مقدر است، یا متعلق به «یقال» یا به «قالوا» است. و عطف در این صورت به نحو عطف جمله است.

یعنی، علاوه بر آفرینش، آنها کافرند به آتش عرضه‌شان می‌دارد.

[أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ] در اینجا نیز «قول» مقدر است، آیا این گفته و این خلقت جزا حق نیست؟ گفتند: بلی، به خدا که همین طور است پس خدای گوید: پس اکنون عذاب را به سبب کفر (کفر عمدی) تان بچشید، یعنی به خدا و رسول کافر می‌شدید یا به ولایت یا به آخرت (در حالی که به آن اذعان داشتید) پس اگر کار اینان همانطور باشد که ذکر شد ای رسول صبر پیشه ساز.

[فَأَصْبِرْ] پس شکیبایی نما در برابر اذیت آنها بیتابی نکن و بر عذاب آنان تعجیل ننما.

[كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ] همانطور که پیامبران اولوالعزم صبر کردند، مشهور از اخبار ما این است که رسولان اولوالعزم

پنج نفرند، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و بدان جهت اولوالعزم نامیده شده‌اند که شریعت آنها نسخ شریعت‌های گذشته بوده و شریعت آنها تکلیفی بر همه‌ی مردم بوده‌است بر خلاف سایر انبیا که شریعت آنان همان شریعت پیامبر پیشین.

و در میان قومی مخصوص بوده‌اند: بنابراین لفظ «من» در قول خدای تعالی «من الرسل» برای تبعیض است.

بعضی گفته‌اند: همه‌ی رسولان اولوالعزم بوده‌اند، چه هیچکدام در امر خویش مردّد نبوده‌اند که در این صورت لفظ «من» بیانیّه و برای تبیین می‌باشد.

بعضی گفته‌اند: اولوالعزم عبارت از شش نفر می‌باشد.

نوح که بر اذیت قومش صبر نمود و ابراهیم بر آتش صبر کرد و اسحاق بر ذبح؛ یعقوب بر فقد فرزند و از بین رفتن چشم صبر نمود و یوسف در چاه و ایوب بر ضرر و بلا.

و بعضی گفته‌اند: اولوالعزم کسانی هستند که امر به جهاد و قتال شده‌اند و از آنها مکاشفه ظاهر شده‌است، در راه دین جهاد کرده‌اند و بعضی گفته‌اند: آنان ابراهیم، هود و نوح علیهم‌السلام هستند که چهارمین آنان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشد.

[وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ] تعجیل در عذاب آنها نکن که عذاب حتمی به زودی خواهد آمد.

[كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ] آنچه که از عذاب وعده داده می‌شوند.

[لَمْ يَلْبُثُوا] گویا که در نعمت و دنیا درنگ نکردند مگر ساعتی از روز.

[إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ] مکث در دنیا هر چند هم که زمان طولانی

باشد جز همانند ساعتی از روز نیست؛ پس چرا تو در عذابی که نزدیک است بر آنها وارد شود عجله می‌کنی؟

[بَلِّغُ] لفظ «بلاغ» خبر مبتدای محذوف، جمله صفت لفظ «ساعة» است، یا جواب سؤال مقدر می‌باشد، یعنی این ساعت برای بهره بردن و تمتع آنان نیست، بلکه آن ساعت تبلیغ و اتمام حجت است تا روزی که عذاب را ببینند. پس این جمله دل‌داری دیگری نسبت به رسول خدا ﷺ و علت دیگری برای نهی از به شتاب خواستن عذاب است.

ممکن است مقصود این باشد که این درنگ کردن در عذاب اتمام حجت برای آنهاست تا امروز و ممکن است مبتدای خبر محذوف باشد، یعنی برای آنها تبلیغی است تا امروز، پس تو در عذاب آنها شتاب نکن.

یا برای آنها تبلیغی است تا الان پس نظر کن تا ببینی، که همه‌ی این معانی در نظر شخص بینا و بصیر در قیامت و روز حساب است.

و ممکن است معنای آیه این باشد که این قرآن یا این موعظه‌ها و تهدیدها یا ولایت علیؑ تبلیغ رسالت تو از جانب تو است. پس برای آنان اندوهناک مباش، خواه قبول کنند و خواه ردّ نمایند.

[فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ] آیا جز فاسقین یعنی کسانی که از اطاعت ولی امر خارج شوند کسان دیگر هم هلاک می‌شوند؟! پس بر هلاک شوندها ناراحت مباش، یعنی گفته‌اند درباره امید نجات (مخصوصاً برای اهل ولا) از این آیه قوی‌تر آیه‌ای نیست.

پایان سوره احقاف

[۴۷] سُورَةُ مُحَمَّدٍ

این سوره سوره‌ی قتال نیز نامیده شده، این سوره مدنی است، بعضی گفته‌اند: تنها یک آیه، در حالی که پیامبر اکرم و قصد مدینه داشت نظر به خانه‌ی خدا کرده و از شدت غم و غصه گریه می‌کرد در مکه نازل شد که این است: «و کأین من قریة هی اشدّ...» و این سوره شامل چهل آیه می‌باشد.

آیات ۱-۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَلَهُمْ (۱)
وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ (۲) ذَلِكَ
بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ
رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَلَهُمْ (۳) فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا
فَضْرِبْ الرِّقَابَ حَتَّى إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ
وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ
مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيُنبِلُوا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ
يُضِلَّ أَعْمَلَهُمْ (۴) سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ (۵) وَيُدْخِلُهُمْ
الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ (۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ
وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (۷) وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَّأَلَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَلَهُمْ (۸)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَلَهُمْ (۹) أَفَلَمْ يَسِيرُوا
 فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
 وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَلُهَا ﴿١﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَأَنَّ
 الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ ﴿١﴾

ترجمه

کسانی که کفر ورزیدند و [مردمان را] از راه خدا باز داشتند، [خداوند] اعمالشان را تباه [و بی ارزش] کرد. و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، به آنچه بر محمد فرو فرستاده شده - که آن حق است و از جانب پروردگارشان - باور داشتند، گناهانشان را از آنان زدود و کار و بار ایشان به صلاح آورد. این از آن است که کافران از باطل پیروی کرده‌اند، [لی] مؤمنان از حق پیروی کرده‌اند که از جانب پروردگارشان است؛ بدینسان خداوند برای مردم مثلهایشان را می‌زند. پس چون با کافران [حربی] روبه‌رو شوید، گردنهایشان را بزنید تا آنکه ایشان را به زانو درآورید [و در دست شما اسیر شوند] آنگاه بندها [ایشان] را سخت استوار کنید؛ و پس از آن یا منت نهید [و رها کنید بدون فدیة] یا فدیة بستانید [و رها کنید]. تا اهل کارزار بارهای [سلاح] خود را فرو گذارد؛ چنین است [حکم الهی]؛ و اگر خداوند می‌خواست از ایشان انتقام می‌کشید، ولی [چنین کرد] تا بعضی از شمارا به بعضی دیگر بیازماید؛ و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، هرگز [خداوند] اعمالشان را تباه نخواهد کرد. به زودی ایشان را هدایت می‌کند و کار و بارشان را به صلاح می‌آورد. و به بهشتی که به آنان شناسانده است، در می‌آوردشان. ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر [دین] خدا را یاری دهید، شمارا یاری می‌دهد و گامهایتان را استوار می‌دارد. و کسانی که کفر ورزیده‌اند بدا به حالشان، [خداوند] اعمالشان را تباه کرده‌است. چرا که آنان [وحی] فرو فرستاده‌ی الهی را ناخوش داشتند، پس اعمالشان را تباه [و بی ارزش] گرداند. آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند

سرانجام کسانی که پیش از آنان بوده‌اند چگونه بود، که خداوند نابودشان کرد، سرنوشت کافران همانند آن است. این از آن است که خداوند سرور مؤمنان است و کافران سروری ندارند.

تفسیر

[الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] بدان که در این سوره حال کسانی ذکر شده که به علی علیه السلام ایمان دارند یا ولایت او را منکر هستند، اگر چه ظاهر آیات عام است ولی منظور همین است، چنانچه در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد پس قول خدای تعالی: «الَّذِينَ كَفَرُوا» اعم از کفر به خدا یا به رسول، یا به آخرت یا به علی علیه السلام و ولایت او دست، ولی مقصود کفر به ولایت است، قرینه‌ی آن قول خدا: «وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» می‌باشد، که سبیل خدا و راه خدا جز ولایت نیست، اعم از آنکه لفظ «صدو» به معنای اعراض کردند باشد یا به معنی جلوگیری کردند.

[أَضَلَّ أَعْمَلَهُمْ] کارهایی که در اسلام انجام داده‌اند تباه گردیده است، قمی گفته است: این آیه درباره‌ی آن عده از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده که بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله مرتد شدند، حق اهل بیت او را غصب کردند و از ولایت ائمه و امیرالمؤمنین علیه السلام جلوگیری نمودند.

[وَالَّذِينَ آمَنُوا] و کسانی که با بیعت عام ایمان آوردند، یعنی اسلام آوردند.

[وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] و عمل صالحی انجام دادند که لازمه‌ی بیعت عام است.

[وَأَمِنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ] به آنچه که درباره‌ی علی علیه السلام بر محمد نازل شده است ایمان آوردند بدین گونه که ولایت علی علیه السلام را قبول

کردند و با او بیعت نمودند.

[وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ] در حالی که آن ولایتی که بر محمد نازل شده همان حق است.

[كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ] سیئات و بدی‌هایشان را زایل نمود.

[وَأَصْلَحَ بِأَلْفِهِمْ] و حال یا قلب آنان را اصلاح کرد، قمی گفته است:

این آیه درباره‌ی ابی‌ذر و سلمان و عمار و مقداد نازل شده که پیمان را شکستند و به آنچه که بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده ایمان آوردند، یعنی بر ولایت که خداوند آنرا نازل نموده، آن حق است یعنی امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام ثابت ماندند.

[ذَلِكَ] آن گمراهی و این از بین بردن بدیها و گناهان و اصلاح حال بدان جهت است که گروه اول کافر شدند و پیروی باطل کردند و گروه دوم ایمان آوردند و پیروی حق نمودند.

[بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا] آنانکه به ولایت کافر شدند.

[أَتَّبَعُوا الْبَاطِلَ] از هواهایشان و از دشمنان امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

پیروی نمودند.

[وَأَنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ] و آنانکه ولایت و

امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام ایمان آوردند از حق که همان ولایت است پیروی کردند.

[كَذَلِكَ] یعنی اینچنین خداوند برای مردم مثال می‌زند، یعنی

برای علی و دشمنانش مثال می‌زند به نحو عموم بگونه‌ای که دشمنان آن محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نفهمند تا آنرا اسقاط نمایند.

[يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَلَهُمْ] و اوصاف یا حکایت‌ها یا مثلهایی

که شبیه احوال آنانست می‌آورد.

[فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ] پس آنگاه که با کافران ملاقات کردید گردن آنان را بزنید.
 [حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ] تا آنجا که اگر آنان را بگیرید باید با وثیقه و به نحو مطمئن نگهداری کنید (که فرار نکنند) لفظ «وثاق» با کسره و فتحه به معنی چیزی است که سبب و وثیقه و اطمینان شود.

[فَأَمَّا مَنْ بَعْدُ] یا منت بر آنها می‌گذارید منت گذارد من (یعنی منت آزادی بر آنها بنهید).

[وَأَمَّا فِدَاءٌ] و یا فدا (باز خرید از زندان یا قتل) می‌پذیرید. این جمله یا تخییر بین ملت و فدارا می‌رساند، یا بیان فایده‌ی حکم سابق است بدون آنکه متعرض حکم منت نهادن و فدا باشد.

[حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا] تا اینکه جنگ فروکش کند بیان غایت و نهایت گردن زدن و وثیقه گرفتن و محکم نگهداشتن است، یعنی گردن زدن و اسیر نمودن مردان تا وقتی است که جنگ وجود داشته باشد و آنگاه که جنگ به پایان رسد دیگر متعرض آنان نشوید، یا مقصود این است تا وقتی که محارب و حرب در شهرهای شما باقی نماند و در این صورت رفع جنگ و از بین رفتن جنگ علت غایی جنگ و محاربه است. از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: پدرم می‌فرمود: جنگ دارای دو حکم است.

۱- اگر در حال جنگ اسیر گرفته شود اختیار آن با امام است اگر بخواهد گردنش را می‌زند و اگر بخواهد دست و پایش را از پشت قطع می‌کند بدون آنکه خون او را بند بیاورد و او را در همین حال رها می‌سازد

که در خون خود رنگین شود تا بمیرد، همین است معنای قول خدای تعالی:
«انّما جزاء الذّین یحادّون الله... تا آخر آیه»

۲- حکم دوّم این است که جنگ تمام شود و بعد از جنگ کسی اسیر شده باشد در اینجا نیز اسیر در دست مسلمانها می ماند تا امام تصمیم بگیرد و اختیار با امام است اگر خواست بر او منت می گذارد و آزادش می کند و اگر خواست خود او را فدیّه قرار می دهد و اگر خواست آنها را به صورت بنده در می آورد.

[ذَلِكَ] این مطلب و این سنت که گفته شد بر حسب اسباب طبیعی است، یا این حکم خدا بر حسب اسباب است، یا این مطلب را بگیرد و به آن ملزم باشید بر حسب اسباب و گر نه اگر خدا بخواهد شما را بدون جنگ پیروز می گرداند.

[وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأَنْتَصَرَ مِنْهُمْ] ولیکن خداوند اگر بخواهد شما را بدون دستور جنگ پیروز می گرداند.

[وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ] ولکن خداوند دستور جنگ می دهد تا بعض از شما را به وسیله بعضی دیگر آزمایش کند، چه در جهاد و جنگ خصلت ها و صفت های مهم و بزرگ حاصل می شود که جز در جنگ تحصیل آنان می کنی نیست و در عین حال جنگ تهدید بزرگی نسبت به کفار می شود تا قبل از درماندگی و استیصال به توبه راغب شوند و به آن و روی آورند.

[وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ] لفظ «قتلوا» به صورت مجرّد و مجهول خوانده شده، «قاتلوا» نیز خوانده شده است.

[فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سَيَهْدِيَهُمْ] خداوند کردارهایشان را به

گمراهی نمی‌کشاند بلکه آنها را به آنچه که سزاوار است که هدایت شوند، هدایت می‌کند، مانند کمالات انسانی و درجات بهشت.

[وَيُصْلِحُ بِأَلْهُمُّ] و امورشان را اصلاح می‌گرداند تا هنگام لذت‌های انسانی چیزی نگران‌کننده وجود نداشته باشد که حال آنان را تغییر دهد.

[وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ] این جمله جواب سؤال مقدر یا حال است، یعنی خداوند بهشت را به آنها معرفی کرده و شناسانده که در آن، هر چه که دل بخواهد و نگاه و چشم از آن لذت ببرد موجود است، در بهشت چیزی است که بر قلب بشر خطور نکرده است.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ] در سوره‌ی حج بیان این آیه گذشت.

[وَيُثَبِّتُ أَقْدَامَكُمْ] و قدمهای شما را در دینتان ثابت نگه‌میدارد، که مقصود ولایت علی علیه السلام است.

[وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ] «تعسوا تعساً» و لفظ «تعس» به معنای هلاکت، نابودی، لغزش، سقوط، شرّ، دوری و انحطاط است و فعل آن مانند «منع» و «سمع» به طور متعدّی نیز استعمال می‌شود و گفته می‌شود: «تعسه الله» مانند «أتعسه الله».

[وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ] طبق روایت امام باقر یعنی آن کفار را آنچه را خداوند درباره‌ی علی علیه السلام نازل کرده خوش نداشتند از این رو خدا اعمالشان را تباه ساخت. سپس فرمود، که روی اسم علی علیه السلام را خط کشیده‌اند. (ولکن عبارت آنزل الله فی حق علی، بوده است).

[أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ] آیا اینان در زمین طبع یا زمین قرآن

یا زمین اخبار یا سیره‌های، یا زمین عالم صغیر سیر نکردند؟!

[فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ] یعنی ببینند عاقبت

و سرانجام کسانی که قبل از آنها بودند چگونه بود، کسانی که آیات خدا را

تکذیب کردند و جانشینان خدا را تصدیق نمودند، تا متنبه شوند و بدی و

زشتی کار و تکذیب و عقوبت آنرا بفهمند.

[دَمَرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ] لفظ «دَمَرَ» مانند «نصر» و «دمر» از باب تفعیل

به معنای هلاک کرد می‌باشد و «دمردمورا» یعنی به طرز بد و ناپسند و بدون

اجازه هجوم آورد.

[وَاللَّكَفِرِينَ] و برای کافران به ولایت.

[أَمْثَلُهَا ذَلِكَ] این گونه و ازگونی و نابود کردن می‌باشد.

[بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا] زیرا خدا مولای کسانی است که به

ولایت ایمان آوردند، نه کسانی که به ولایت کافر شدند.

[وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ] و کافران به ولایت، مولا و دوستی

ندارند.

آیات ۱۲-۱۹

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ

الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ (۱۲) وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن

قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۳) أَفَمَن كَانَ عَلَى

بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۴) مَثَلُ

الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِلشَّرِيبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَنَّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۱۵) وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنفَا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶) وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷) فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرُهُمْ (۱۸) فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ (۱۹)

ترجمه

بیگمان خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به بوستانهایی در می‌آورد که جویباران از فرو دست آن جاری است؛ و کافران [از ظواهر زندگی] بهره برمی‌گیرند و همان گونه که چارپایان می‌خورند، می‌خورند [و می‌خوابند] و آتش [دوزخ] جایگاه ایشان است. و چه بسیار [مردم] شهرها که از شهر تو که آوارها ت کرد نیرومندتر بودند، نابودشان کردیم، یاوری نداشتند. آیا کسی که به طریقه‌ی روشنی از جانب پروردگار خویش است، همانند کسی است که بد عملی‌اش در نظرش آراسته جلوه داده شده و از هوی و هوسهایشان پیروی می‌کنند. وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است [چنین است که] در آن جویهایی از آب ناگندا، جویهایی از شیرینی که مزه‌اش تغییرناپذیر است، جویهایی از شراب لذت بخش آشامندگان، جویهایی از عسل پالوده [روان] است،

برایشان در آنجا همه گونه میوه هست، نیز آمرزشی از جانب پروردگارشان؛ [آیا چنین کسی] همانند کسی است که جاودانه در آتش [دوزخ] است؟ و به آنان آبی جوشان نوشانده می‌شود که دل و روده‌هایشان را پاره پاره می‌کند. و از ایشان کسانی هستند که [ظاهراً] به تو گوش می‌سپارند، تا آنگاه که از نزدت بیرون می‌روند، به دانش یافتگان گویند هم اکنون چه گفت؟ اینان کسانی هستند که خداوند به دل‌هایشان مَهر نهاده‌است و از هوی و هوس‌هایشان پیروی کرده‌اند. و رهیافتگان را هدایت افزود و [راه و رسم] پارسایشان آموخت. پس انتظار ندارند مگر قیامت را که به ناگهان به سراغشان آید؛ که به راستی نشانه‌های آن ظاهر شده‌است، پس آنگاه که فراز آیدشان، چه پندی می‌خواهند بگیرند؟ بدان که در حقیقت خدایی جز خداوند نیست؛ و برای گناهت، نیز برای مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه؛ و خداوند [جای] جنب و جوش و آرام و قرارشان را می‌داند.

تفسیر

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ [این جمله مستأنفه و جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: خدای تعالی که مولای مؤمنین است با آنها چه می‌کند، با کفار که مولا ندارند چه می‌کند؟ و مقصود از ایمان بیعت خاص و لوی یا حالتی است که از آن بیعت حاصل می‌شود، ممکن است مقصود بیعت عام نبوی باشد و مقصود از عمل صالح بیعت خاص.]

[و الَّذِينَ كَفَرُوا] آنان که به ولایت ولی امرشان کافر شدند.
[يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ] مانند چهار پایان می‌خورند و بهره‌مند می‌شوند و لذت می‌برند بدون آنکه به

عاقبت خویش و عاقبت لذت خویش نظر نماید.

[وَكَايِنَ مِّنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلُكُنَّهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ] مقصود از قریه‌ی تو شهر مکه است یعنی، چه بسا شهرها که از شهر مکه قوی‌تر بودند و هلاکشان کردیم، که باوری بر ایشان نبود. آیا ما دارای تمیز و تشخیص نبودیم؟

[أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ] آیا کسی که دارای بینه و دلیل از جانب پروردگارش باشد - که مقصود علی علیه السلام است چنانچه در سوره‌ی هود گذشت.

[كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ] مانند کسی است که کردار بد او به نظرش جلوه کرد و از خواسته‌هایشان پیروی کردند؟! از امام باقر علیه السلام آمده است که مقصود منافقین می‌باشند.

[مَثَلُ الْجَنَّةِ] این جمله سؤال مقدر است، گویا گفته شده: بهشتی که به مؤمنین وعده داده شده چه اوصافی دارد و حکایت آن چگونه است؟ پس در وصف بهشت فرمود: [الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ] آن نهرها بر حسب طعم و بو و رنگ تغییر پیدا نمی‌کنند. این جمله خبر لفظ «مثل» است و چون خبر عین مبتدأست از رابط بی‌نیاز شده است.

[وَأَنْهَارٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِلشَّرِيبِينَ] لفظ «لذّة» مصدر است به معنی وصف، یا وصف است، شراب بهشت حرام و نجس نیست، آن مست نمی‌کند و بوی بد و طعم تلخ ندارد و روی همین جهت آنرا به لفظ «لذّة» توصیف نمود.

[وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى] عسل صاف و خالص که هیچ عسل

دنیوی به آن مخلوط نشده باشد.

[وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ] از همه‌ی میوه‌های دنیوی و اخروی

از قبیل میوه‌های علوم و مشاهدات و تسبیح و تمجید.

[وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ] و بالاتر از همه‌ی اینها بخشش و مغفرت

پروردگار است.

[كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ] این جمله خبر مبتدای محذوف است، یعنی

آیا کسی که در بهشت در میان آن نعمت‌هاست مانند کسی است که همیشه در آتش است.

[وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا] به دوزخیان آب گرم و داغ خورانیده می‌شود و لفظ

«حمیم» گاهی به معنای سرد می‌آید، ولی در اینجا مقصود آب گرم است.

[فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ] که از فرط گرمی و حرارت امعاء و احشاء آنها را تگه

پاره می‌کند و این در مقابل نهرهایی است که به متقین وعده داده شده است.

[وَمِنْهُمْ] و از منافقین [مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ

عِنْدِكَ] کسانی هستند که مقصود آنان از استماع و گوش فرا دادن استهزا

تو می‌باشد، یا معنای آیه این است: از منافقین کسانی هستند که مهر بر

قلبشان نهاده شده، پس به سخنان تو گوش فرا می‌دهند ولی آنرا نمی‌فهمند

تا از پیش تو خارج شوند.

[قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ إِذْ نَفَا أَوْلَيْكَ الَّذِينَ طَبَعَ

اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ] به آنان که علم و فهم داده شده

می‌گویند: چه گفت؟! آنها کسانی هستند که بر دل‌هایشان مهر نهاده شده و

از هوا و هوس خود پیروی می‌کنند.

[وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى] اُمَّتِ آنان که به ولایت علی

راهنمایی شدند خداوند یا محمد ﷺ هدایت آنان را زیاد کرد، یا سخنان محمد ﷺ یا استهزا و منافقین سبب زیادی هدایت آنان گردید.
[وَأَتَاهُم] ضمیر فاعل در «آتاهم» به یکی از احتمالات فوق بر می‌گردد.

[تَقْوَاهُمْ] خدا با سخنان محمد یا استهزاء منافقین سبب اتصاف مؤمنین به تقوی شد که لایق شأن آنها است. یا خداوند سبب تقوای آنها را به آنان داد از قبیل علم و ذکاوت.
[فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً] آیا منتظران ساعتی هستند که ناگاه برایشان پیش آید؟ لفظ «أَنْ تَأْتِيَهُمْ» بدل از «السَّاعَةَ» است به صورت بدل اشمال، یا لام در تقدیر است و تعلیل انتظار آنانست.
[فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا] لفظ «أَشْرَاطُهَا» جمع «شرط» با حرکت است و به معنای علامت می‌باشد، چه از علامات قیامت در عالم کبیر مبعوث شدن محمد ﷺ و انشقاق قمر و نزول آخرین کتاب آسمانی است.

و در عالم صغیر اولین علامت نزول عقل از عالم علوی است، سپس تغییراتی است که در آن محقق می‌شود، سپس امراضی است که بر او وارد می‌شود، غیر اینها از چیزهایی که دلالت بر زوال و از بین رفتن آن می‌کند.
لفظ «أَنْ تَأْتِيَهُمْ» با کسره‌ی «إِنْ» و جزم «تَأْتِيَهُمْ» خوانده شده و لفظ «فقد جاء أشرطها» جواب آن می‌باشد، یعنی اگر قیامت ناگهان برسد تعجبی در آن نیست، چون علامتش آمده‌است.

ممکن است جواب شرط قول خدای تعالی [فَأَنْتَ لَهُمْ إِذَا جَاءَ تَهُمْ] باشد.
[ذِكْرُهُمْ] یادآوری آنان آنگاه که قیامت برسد نفعی ندارد و ممکن است فاعل «جاءتهم» لفظ «ذکرهم» باشد.

از نبی ﷺ آمده است: از علامات ساعت این است که علم برداشته شود و جهل و نادانی ظاهر گردد، خمر خورده شود، زنا آشکار گردد، مردان کم و اندک شوند و زنان بیشتر شوند تا آنجا که در بین پنجاه زن يك مرد باشد.

حدیثی در احوال مردم در آخر زمان

قمی گفته: ابن عباس گفت: ما با رسول خدا ﷺ حج گزاردیم، آن حجّة الوداع بود، پس حلقه‌ی درب کعبه را گرفت، سپس رویش را به سوی ما گردانید و فرمود: آیا به شما از علامت قیامت خبر ندهم، در آنروز نزدیکترین مردم سلمان رضی الله عنه بود، که گفت: بلی یا رسول الله ﷺ.

رسول خدا ﷺ فرمود: از علامات قیامت است از بین رفتن نمازها، پیروی از شهوات، تمایل به هوا و هوسها، تعظیم صاحبان ثروت و فروختن دین به دنیا، در آن هنگام است که قلب مؤمن در داخل بدنش ذوب می‌شود، همانطور که تمک در آب ذوب می‌شود، این بدان جهت است که مؤمن منکر را می‌بیند و نمی‌تواند آنرا تغییر دهد.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب محقق خواهد شد؟ فرمود: بلی، سوگند به کسی که جانم به دست او است یا سلمان این مطلب محقق شدنی است.

ای سلمان در آن هنگام است که امیران و پادشاهانی ستمگر بر مردم مسلط می‌شوند، وزیران فاسق، عارفانی ظالم و ستمگر و امانتدارهای خاین بوجود می‌آیند.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب محقق شدنی است؟ فرمود: بلی، سوگند به کسی که جانم به دست او است. یا سلمان در آن

هنگام است که منکر معروف و معروف منکر می‌شود، خائن امین محسوب شده و امین خیانت می‌کند، راستگو مورد تکذیب و دروغگو مورد تصدیق قرار می‌گیرد.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله این امور حتماً محقق می‌شود؟ فرمود: بلی سوگند به کسی که جانم در دست او است. یا سلمان در آن هنگام است که زنها امارت و حکومت می‌کنند، کنیزان مورد مشورت قرار می‌گیرند، کودکان بر منبرها می‌نشینند، دروغ ظرافت و خوب شمرده می‌شود، زکات غرامت و ضرر و مال خدا غنیمت به حساب می‌آید. و مرد بر پدر و مادرش ستم می‌کند و به دوستش خوبی می‌کند و ستاره‌ی دنباله‌دار طلوع می‌نماید.

سلمان عرض کرد: این امور حتماً واقع می‌شوند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: قسم به کسی که جانم در دست قدرت او است بلی واقع می‌شود. یا سلمان در آن وقت است که زن در تجارت با همسرش مشارکت می‌کند، باران کم می‌شود و خشکسالی پیش می‌آید، کریمان به غیظ و غضب می‌آیند، مرد تهی دست مورد تحقیر قرار می‌گیرد پس در آن هنگام بازارها نزدیک هم می‌شوند، چه این یکی می‌گوید من چیزی نفروخته‌ام، آن دیگری می‌گوید: من چیزی سود نبرده‌ام، پس نمی‌بینی مردم را مگر در حال مذمت کردن خدا.

سلمان عرض کرد: این مطلب محقق می‌شود یا رسول الله؟ رسول خدا ﷺ فرمود: سوگند به کسی که جانم به دست او است آری. یا سلمان در آن هنگام اقوامی پدید می‌آیند که اگر سخن بگویند کشته می‌شوند، اگر سکوت کنند آنها را از بیخ و بن می‌کنند و خونشان را

حلال می‌شمارند تا به اموال آنها دست یا زند و مصادره کنند، به ناموس آنها تجاوز نمایند، خون آنها را بریزند، دل‌های آنان را از رعب و هراس پر کنند، پس آن اقوام را نمی‌بینی مگر در حال ترس و رعب و وحشت. سلمان عرض کرد: این مورد محقق می‌شود یا رسول الله؟ فرمود: بلی سوگند به کسی که جانم در دست قدرت او است.

یا سلمان در آن هنگام چیزی از مشرق و چیزی از مغرب پشت سر امت من می‌آفریند، پس وای بر ضعیفان امت من از دست آنها، وای بر آنها از جانب خدا، که اینان نه به صغیر رحم می‌کنند، نه به بزرگ احترام می‌گذارند، از هیچ کار بد و بدکار نمی‌ترسند، هیکل و قیافه‌ی آنان قیافه‌ی آدمیان ولی دل‌های آنها دل‌های شیاطین است، سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب محقق می‌شود؟ فرمود: آری سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت او است.

ای سلمان در آن هنگام مردها به مردها اکتفا می‌کنند، زنها به زنها، با پسران ازدواج می‌کنند همانطور که با کنیز در خانه‌ی پدر و مادرش ازدواج می‌کنند، مردان به زنان شبیه می‌شوند و زنان به مردان، صاحبان فرج و زنان سوار بر اسبان می‌شوند، پس لعنت خدا بر اینگونه زنان از امت من باد.

سلمان عرض کرد: آیا این مطلب محقق شدنی است یا رسول الله؟ رسول خدا فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در قبضه‌ی قدرت او است. یا سلمان در آن زمان مسجدها را زینت می‌کنند همانطور که دیرها و کنیه‌ها را زینت می‌کنند، قرآن‌ها به زیور آراسته می‌شوند، مناره‌ها بلند می‌شوند، صف‌ها زیاد می‌شوند با دل‌هایی که نسبت به هم کینه و بغض

دارند و زبانهای مختلف.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله این معناحتماً واقع می‌شود؟ فرمود: بلی سوگند به کسی که جانم در دست قدرت او است، یا سلمان در آن زمان مردان امت من با طلا خود را زینت می‌دهند، حریر و دیبا می‌پوشند، از پوست پلنگ لباس درست می‌کنند.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله این معنامحقق می‌شود؟ فرمود: آری به‌خدا سوگند ای سلمان در آن زمان ربا آشکار می‌شود و معامله‌ها به‌صورت مدّت‌دار به زیادتر از قیمت واقعی کالا و با رشوه واقع می‌شود. و دین پست می‌شود و دنیا بالا می‌رود. سلمان عرض کرد: یا رسول الله این امور محقق می‌شود؟ فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، در آن زمان طلاق زیاد می‌شود و حدّی برای خدا اقامه نمی‌گردد، مردم در آن زمان به خدا ضرر نمی‌زنند، بلکه خود ضرر می‌کند. سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب حتماً واقع می‌شود؟ فرمود: آری سوگند به خدایی که جانم در دست او است.

ای سلمان در آن موقع خواننده‌ها و آلات طرب و موسیقی آشکار می‌شود و بدترین امت من پشت سر آنها می‌آیند و دنباله‌رو آنها می‌شوند. سلمان عرض کرد: این مطلب حتمی است یا رسول الله؟ فرمود: آری به سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت او است، ای سلمان در آن زمان ثروتمندان امت من برای تفریح به حجّ می‌روند و متوسطین آنها برای تجارت به حجّ می‌روند، فقرای امت برای ریا و شهرت، در آن زمان اقوامی پدید می‌آیند که قرآن را برای غیر خدا می‌آموزند و آن را به صورت غنا می‌خوانند، اقوامی دنبال فقه و علم برای خدا می‌روند و اولاد زنا زیاد

می‌شود، قرآن را با غنا می‌خوانند، در طلب دنیا مسابقه می‌گذارند و به آن تفاخر می‌کنند. سلمان عرض کرد: این امور واقع می‌شود یا رسول الله؟ فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان این امور در زمانی است که پرده‌ی حرمت‌ها دریده شود، گناهان کسب و تحصیل گردد، اشرار و بدان بر خوبان مسلط شوند، دروغ آشکار گردد، لجاجت و عناد ظاهر شود، فقر بسیار شود و مردم در لباس بهمدیگر مباحات و فخر نمایند، باران در غیر وقتش بخواهند، نرد و شطرنج و آلات موسیقی را نیکو شمارند، امر به معروف و نهی از منکر را بد بدانند تا جایی که مؤمن در آن زمان ذلیل‌تر از کنیز گردد، خوانندگان قرآن و عبادت‌کنندگان همدیگر را ملامت کنند، که اینان در ملکوت آسمانها بنام پلیدی‌ها و نجس‌ها خوانده شوند.

سلمان عرض کرد: این امور حتماً واقع می‌شوند یا رسول الله؟ فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است؛ ای سلمان در آن زمان ثروتمند جز از فقر نمی‌ترسد تا جایی که سایل ما بین دو جمعه سؤال و درخواست می‌کند کسی را پیدا نمی‌کند در دست او چیزی بگذارد، سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب واقع می‌شود؟ فرمود: بلی سوگند به کسی که جانم در دست اوست.

ای سلمان در آن زمان «روبیضه» سخن می‌گوید، سلمان عرض کرد: یا رسول الله «روبیضه» چیست؟ پدر و مادرم فدای تو باد رسول خدا ﷺ فرمود: او کسی است که تاکنون سخن نمی‌گفت و در این زمان در امر عموم سخن گوید، آن وقت است که مردم درنگ نمی‌کنند مگر اندک تا وقتی که زمین فرود رود فرو رفتنی و هر قوم و گروهی گمان

می‌کند زمین فقط در ناحیه‌ی آنها فرو رفته‌است. پس آن مقدار که خدا خواهد درنگ می‌کنند تا درنگ آنها تمام می‌شود و آن وقت زمین گنج‌هایش را یعنی طلا و نقره‌هایش را بیرون می‌ریزد، سپس رسول خدا ﷺ با دستش به ستون‌ها اشاره کرد و فرمود: مانند این، سپس در آن روز دیگر طلا و نقره نفعی نمی‌رساند.

سپس این است معنای قول خدا: «فقد جاء أشراطها»

[فَاعْلَمُ] یعنی حال که این مطلب را دانستی پس بدان که: [أَنَّهُ لَآ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَسْتَغْفِرُ لِدُنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ] تغییر و تحوّل و انتقالات شما را خدای تعالی می‌داند، که شما از اوّل استقرار نطفه و موادّتان در رحم‌ها تا آخر دنیا دارای نقل و انتقالات و تغییرات و تحوّل‌ات هستید.

و همچنین در برزخ‌ها تا اعراف یا خداوند جای تحوّل و دگرگونی شما را در مراتب دنیا و برزخ‌ها می‌داند.
[وَمَثْوَاكُمْ] جای شما را در مراتب آخرت می‌داند و آن مراتب برحسب مراتب مردم بسیارست.

آیات ۲۰-۳۰

وَ يَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ (۲۰) طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (۲۱) فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۲۲)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ (۲۳)
 أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلَمْ يَكُنْ أَمَّا عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا (۲۴) إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُّوا
 عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ
 وَأَمْلَى لَهُمْ (۲۵) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ
 فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ (۲۶) فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ
 الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ (۲۷) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا
 أَصْحَبَ اللَّهُ وَكَرَهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَلَهُمْ (۲۸) أَمْ حَسِبَ
 الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَنَهُمْ (۲۹) وَلَوْ نَشَاءُ
 لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
 أَعْمَلَكُمْ (۳۰)

ترجمه

و [بعضی از] مؤمنان گویند چرا سوره‌ای [شامل حکم جهاد] فرو فرستاده
 نمی‌شود، آنگاه چون سوره‌ای از محکمتات فرو فرستاده می‌شود و در آن کارزار [با
 مشرکان] یاد می‌شود، بیمار دلان را بینی که به تو با نگاه کسی که از [سکرات] مرگ
 بیهوش شده باشد، می‌نگرند؛ بدا به حال ایشان. اطاعت باید و سخنی نیک؛ آنگاه
 چون کار قطعی شود، اگر با خداوند صادق باشند، بیشک برایشان بهتر است. چه بسا
 چون دست یابید در این سرزمین فتنه و فساد کنید و پیوند خویشاوندانتان را
 بگسلید. اینان کسانی هستند که خداوند لعنتشان کرده و [از شنیدن و دیدن حق]
 ناشنوا و چشمهایشان را نابینا ساخته است. آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند، یا بر
 دلها قفلها [ی غفلت] شان افتاده است؟ بیگمان کسانی که پس از آنکه [حق و]
 هدایت بر آنان روشن شده است، به آن پشت کردند [و به گذشته برگشتند]، شیطان
 آن را در چشمشان آراسته است و به آنان مهلت و میدان داده است. این از آن است که

به کسانی که [وحی] فرو فرستاده‌ی الهی را ناخوش داشته‌اند، گویند که در بعضی کارها از شما اطاعت خواهیم کرد؛ و خداوند پنهانکاریشان را می‌داند. پس چگونه باشد حالشان آنگاه که فرشتگان جانشان را بگیرند در حالی که چهره‌ها و پشت‌هایشان را فرو کوبند؟ این از آن است که از آنچه خداوند را به خشم آورد پیروی می‌کردند و خشنودی او را ناخوش داشتند، پس [خداوند] اعمالشان را تباه کرد. آیا بیمار دلان پنداشته‌اند که خداوند هرگز حقد و حسدهایشان را آشکار نمی‌سازد؟ و اگر بخواهیم آنان را به تو می‌نمایانیم، آنگاه ایشان را به سیمایشان می‌شناسی و آنان را از آهنگ سخنشان می‌شناسی؛ و خداوند [ظاهر و باطن] اعمالشان را می‌داند.

تفسیر

[و يَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ] مؤمنین می‌گویند چرا

سوره‌ای در امر جهاد یا به صورت مطلق نازل نمی‌شود.

و مقصود از مؤمنین مطلق مسلمانها یا خصوص منافقین از آنهاست و ممکن است مقصود کسانی باشد که با بیعت خاص و لوی ایمان آورده‌اند.

[فَإِذَا أَنْزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ] و چون سوره‌ای که معنای و مقصود

آن روشن است، یا سوره‌ای که نسخ در آن راه نداشته باشد، یا احکام آن لازم العمل و واجب باشد که رخصت در آن نباشد، نازل شود.

[وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ] و حکم جهاد و قتال در آن به صورت حتم و

وجوب باشد.

[رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ] آنان که در دل‌هایشان مرض

است و خود آنها نیز از سؤال کنندگان و درخواست کنندگان سوره‌ی محکم می‌باشند.

و ممکن است مقصود همان سؤال کنندگان باشد ولی اسم ظاهر به جای ضمیر آمده تا آنها را ذمّ نموده و علت حکم را بیان کند.

و ممکن است کسانی که دل‌هایشان مریض است غیر از کسانی باشند که سؤال و درخواست کردند.

[يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ] آنان از شدت ترس و وحشت مانند کسی نگاه می‌کنند که از ترس مرگ به حالت غش و بی‌هوشی افتاد باشد.

[فَأُولَىٰ لَهُمْ] که آری مرگ بر آنان سزاوارتر است.

این جمله کلمه‌ی تهدید و زجر است گویا که از اصل خود نقل شده و از قبیل اسما اصوات گشته است، یا از قبیل مثل است که تغییرپذیر نیست، در اصل فعل بوده از «ولی» به معنای نزدیک بودن، یا از «آل» به معنای بازگشتن به صورت معکوس، یا وصف از هر دو معنای یا وصف از «ویل» است، یا به معنای سزاوارتر بودن است و تفضیل آن در سوره‌ی قیامت خواهد آمد.

و بنابراین این جمله خبر است و قول خدای تعالی: [طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ] مبتدای آن می‌باشد یا لفظ «طاعة» مبتدا و خبر آن محذوف است و آن کلمه‌ی «خیر» می‌باشد.

و «يقولون طاعة» خوانده شده که در این صورت معنای آیه چنین می‌شود: آنها می‌گویند ما دارای طاعت و گفتار معروف و نیکو هستیم.

[فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ] عَزَمُوا عَلَى الْأَمْرِ در کار جدیت کردند و بر آن کار قطع و یقین نمودند.

و عَزَمُ الْأَمْرُ بر کاری عازم شدن.

[فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ] گر در آنچه گفتند «لولا انزل سورة» تصدیق

خدا می‌کردند برای آنان بهتر بود، یعنی در آنچه از این گفتار استفاده می‌شود، که حرص بر جهاد باشد، یا در مطلق آنچه گفتند و باز با نشان به آن اقرار کردند مانند ایمان و تصدیق به خدا و رسول ﷺ و قبول احکام، یا در آنچه که به آن اقرار کردند از قبیل امارت علی ع و تسلیم بر امیر المؤمنین بودن او.

[لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ] آری تصدیق خدا در موارد فوق از آنچه که آنها خیال می‌کند خوبترست، مانند ایام دنیا و لذت‌های آن، برایشان بهترست. [فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ] اگر شما از علی ع روی بگردانید، یا از امور مردم روی بگردانید، در اینجا لفظ «إِنْ تَوَلَّيْتُمْ» به صورت مجهول نیز خوانده شده که در این صورت معنای آن چنین می‌شود: اگر مردم از شما روی بگردانند. [أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ] که اگر شما از امر خدا روی بگردانید کاری جز افساد نخواهید داشت پس باید در حین روی گردانیدن امیدی جز فساد کردن نداشته باشید.

[وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ] در آن حالت قطع رحم صوری و معنوی می‌کنید. [أُولَئِكَ] در اینجا التفات از خطاب به غیبت است، یعنی آنان چنین‌اند.

[الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ] خداوند گوشهای آنها را از ادراك جهت اخروی در مسموعات کر نمود، چشمانشان را نابینا کرد.

[أ] یعنی آیا می‌توانند در آیات و قرآن تدبّر و تأمل کنند. [فَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ] بر دل‌های آنان قفل زده شده و در نتیجه قدرت بر تدبّر ندارند. در اینجا لفظ «قلوب» را به صورت نکرده آورد در

حالی که مناسب بود بگوید [أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا] تا اشعار به این باشد که دل‌های قفل شده گویا که دل‌های انسان نیستند، در نتیجه اضافه به انسانها نمی‌شود.

یا آن دل‌ها از جهت نهایت حقارت و پستی‌گویی که ممکن نیست شناخته شوند و اضافه «أَقْفَالُ» به قلوب برای اشاره به این است که قفل‌های دل‌ها از سنخ همان دل‌ها است، نه از جنس قفل‌های صوری. و در اوّل سوره‌ی گذشت هر يك از دل‌ها دارای روزنه‌ای است به ملکوت علیا و روزنه‌ای به ملکوت سفلی، به يك اعتبار هر يك از دل‌ها يك در به ملکوت علیا دارند و يك در به ملکوت سفلی و هر يك از دو در باز شود آن دیگری بسته می‌شود.

[إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَرِهِمْ] سالک بر طریق دین را تشبیه به کسی کرده که راهی را می‌پیماید، بازگشت از دین را به کسی تشبیه کرده که راهی را در پشت سرش می‌گذارد و برمی‌گردد.

و این حالت مسلمانانی است که به دست محمد ﷺ اسلام آوردند، سپس دستورات او را مخالفت کردند.

[مَنْ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ] پس از آنکه با گفتار خدا و گفتار رسولش راه هدایت روشن شد، مقصود از هدایت ولایت و طریق آن است، خداوند آنرا در آیات متعدّد بیان نموده و رسول خدا ﷺ نیز در جاهای متعدّد به بیان آن پرداخته‌است.

و در خبری آمده‌است که رسول خدا ﷺ از مردم در ده جا بیعت گرفت.

و در خبر دیگری است: رسول خدا ﷺ در روز غدیر سه مرتبه از

مردم بیعت گرفت.

[الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ] «أَمَلَيْتَ لَهُ فِي غِيَةِ» یعنی گمراهی او را طولانی کرده‌است و «أَمَلَيْتَ لِلْبَعِيرِ» یعنی در بند و قید او وسیع و گشاد شد «و أملى الله له» یعنی خدا به او مهلت داد.

[ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ] یعنی خوش نداشتند آنچه را که درباره‌ی علی عليه السلام و خلافت او نازل شده‌است.

[ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ] لفظ «اسرارهم» به صورت مصدر جمع خوانده شده‌است.

امام صادق عليه السلام فرمود: فلانی و فلانی ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام را ترك کردند و از ایمان مرتد شدند، فرمود: به خدا سوگند آیه درباره‌ی آن دو نفر و طرفدارانشان نازل شده‌است، آن آیه قول خدای تعالی است که جبرئیل بر محمد نازل نموده‌است: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ فِي عَلِيِّ عليه السلام سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ»

امام صادق فرمود: آن دو نفر پیروانشان بنی‌امیه را دعوت کردند که با هم پیمان ببندند که بعد از نبی صلى الله عليه وآله امر خلافت در بین ما نباشد و از خمس چیزی به ما ندهند و بنی‌امیه گفتند: اگر خمس را به آنان بدهیم به چیزی محتاج نمی‌شوند و قبول کردند که در مسأله خمس هم پیمان شوند ولی دیگر اهمیّت ندادند که خلافت در میان آن دو نفر و طرفدارانشان باشد و لذا گفتند: ما بعضی از چیزهایی که ما را بسوی آن چیز دعوت کردید قبول داریم، آن قسمت خمس است که چیزی از خمس به آنها نمی‌دهیم و آنچه که خداوند نازل کرده چیزی است که بر خلقش واجب گردانیده و آن ولایت

امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

و ابو عبیده جزء آن افراد بود و کاتب آنان بود، پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «أَمْ أُبْرَمُوا أَمْرًا فَاِنَّا مَبْرُمُونَ أَمْ لَا تَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ بَخْوِيَّتَهُمْ... تا آخر آیه»

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده است: آنان که خویش نداشتند آنچه را درباره‌ی ولایت علی علیه السلام نازل شده است بنی امیه بودند.

[فَكَيْفَ] پس چگونه خواهد بود حال آنها، یا چگونه احتیاج پیدا

می‌کنند.

[إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمْ وَ أَدْبَرَهُمْ] چون

فرشتگان جان آنان را بگیرند، بر رو و پشت آنان می‌زنند.

[ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ] چون آنها

از چیزی پیروی کردند که خدا را به خشم آورده، رضا و رضوان او را خوش نداشتند، که مقصود ولایت علی علیه السلام است، که رحمت و رضا و رضوان و

نعمت همه‌ی اینها ولایت علی علیه السلام است.

[فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ] همان پیروی کردن از آنچه موجب خشم خدا

بود، یا ناخوشایند از ولایت علی علیه السلام اعمال آنان را حبط می‌کند و از بین

می‌برد.

از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود اینان خوش نداشتند علی علیه السلام را،

در حالی که خداوند امر به ولایت او نموده است در روز بدر، روز حنین، در

بطن نخله و روز ترویبه و روز عرفه، در این امور پانزده آیه در حج نازل

شده است در حجی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را از رفتن به مسجد الحرام منع کردند

و در جحفه و در خم. و مقصود از حبط اعمال حبط کارهایی است که در

اسلام انجام داده‌اند.

[أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ] آنان که بیماری دارند گمان کردند خداوند کینه‌ی ورزی آنان را آشکار نمی‌کند.

[أَضَعْنَاهُمْ] کینه‌ی درونی آنان نسبت به رسول خدا و مؤمنین، یعنی این گمان فاسد است و ما کینه‌ی درونی آنان را ظاهر می‌سازیم.

[وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ] اگر ما می‌خواستیم آنان را به تو بشناسانیم خود آنان را به تو نشان می‌دادیم تا آنان را با سیما و قیافه و نفاق درونی‌شان می‌شناختی.

[وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ] و اگر از سیما و قیافه‌شان نشناختی از طرز گفتارشان آنها را می‌شناختی.

و ممکن است خطاب به محمد ﷺ باشد و ممکن است خطاب عام باشد و غیر معین؛ و مقصود از «لحن القول» فحوا و مقصود از گفتار است، مانند کنایه و توریه و تعریض، یا مقصود برگرداندن و مایل کردن کلام است به جهت کنایه و توریه.

از ابی سعید خدری روایت شده است که گفت: «لحن القول» بغض و کینه‌ی آنان نسبت به علی بن ابی طالب ع است، گفت: مادر زمان رسول خدا ﷺ منافقین را به وسیله‌ی کینه و بغض آنها نسبت به علی بن ابی طالب می‌شناختیم.

و از انس روایت شده که بعد از نزول این آیه هیچ منافقی در زمان رسول خدا ﷺ مخفی نبود (زیرا از نحوه بیان و گوشه و کنایه زدن آنها شناخته می‌شدند).

[وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ] خداوند به اعمال شما آگاه است، چه آن را

کتمان کنید یا مخفی نمایید.

آیات ۳۱ - ۳۸

وَ لَنْبَلُونَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَ نَبَلُوا
 أَخْبَارَكُمْ (۳۱) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا
 الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَحِبُّ
 أَعْمَلَهُمْ (۳۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ
 وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۳) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ
 ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (۳۴) فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى
 السَّلَامِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتْرُكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ (۳۵) إِنَّمَا
 الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِن تَوَمَّنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ
 وَ لَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ (۳۶) إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ
 أَضْغَانَكُمْ (۳۷) هَآأَنْتُمْ هَآؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَ مَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَّفْسِهِ وَ اللَّهُ الْغَنِيُّ
 وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَ إِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا
 أَمْثَلَكُمْ (۳۸)

ترجمه

و همه گونه می‌آزمایمتان تا از میان شما مجاهدان و صابران را معلوم
 بداریم، احوالتان را بشناسانیم. بیگمان کسانی که کفر ورزیده‌اند [و مردم را] از راه
 خدا بازداشته‌اند، پس از آنکه [حق و] هدایت بر آنان روشن شده‌است، با پیامبر
 مخالفت ورزیده‌اند، هرگز به خداوند زبانی نمی‌رسانند و زودا که [خداوند]

اعمالشان را تباه [و بی‌ارزش] گرداند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خداوند و از پیامبر اطاعت کنید و اعمالتان را باطل مگردانید. بیگمان کسانی که کفر ورزیده‌اند و [مردم را] از راه خدا باز داشته‌اند، سپس در حال کفر مرده‌اند هرگز خداوند آنان را نمی‌آمرزد. پس سستی نوزید و از در صلح و سازش در نیابید که شما برتر [و چیره] اید و خداوند با شماست و [پاداش] اعمال شما را نمی‌کاهد. همانا زندگانی دنیا [مانند] بازیچه و سرگرمی است و اگر ایمان داشته باشید و پروا و پرهیز بورزید، پادشاهیتان را به شما می‌پردازد و [همه‌ی] اموال شما را از شما نمی‌طلبد. اگر آن را از شما بطلبد و بر شما ختن بگیرد [چه بسا] بخل ورزید و ناهمدلی شما را آشکار سازد. هان شما هستید که از شما خواسته می‌شود که در راه خدا انفاق کنید، آنگاه بعضی از شما هستند که بخل می‌ورزند و هر کس بخل ورزد همانا از خود دریغ می‌ورزد؛ و خداوند بی‌نیاز است و شما نیازمندانید؛ و اگر روی بگردانید قومی غیر شما را جانشین [شما] می‌سازد، آنگاه آنان مانند شما نخواهند بود.

تفسیر

[و لَنْبَلُوَنَّكُمْ] و شما را با امر به جهاد، یا با مطلق تکلیف، یا با بلاها و حوادث دهر، یا با خطورات قلبی و وسوسه‌ی شیطان و القاء شبهه از ناحیه‌ی شیطان در دل‌هایتان امتحان و آزمایش می‌کنیم.

[حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ] تا علم ما ظاهر و آشکار شود، یا بدانیم در مظاهر خویش (مظاهر ما که رسول خدا و ولیّ خداوند بدانند) که کدام مجاهدند و کدام شکیبا.

[و نَبْلُواْ اَخْبَارَكُمْ] و اخبار شما را امتحان کنیم، یعنی خبرهایی که از خودتان می‌دهید و می‌گویید به خدا و رسولش ایمان آوردید و رسول خدا ﷺ را در آنچه که آورده تصدیق کرده‌اید.

یا مقصود این است که اخباری را که دیگران از جانب شما میدهند امتحان کنیم، چه دیگران از شما خبر میدهند که شما برخلاف آنچه که رسول خدا ﷺ درباره‌ی علی ع فرموده تدبیر و اندیشه می‌کنید، یا اخبار شما را که از دیگران خبر می‌دهید آزمایش کنیم و هر سه فعل «لنبلوکنم» و «نعلم» و «نبلو» به صورت غایب نیز خوانده شده‌است.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا] کسانی که به ولایت کافر شدند.

[وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] اعراض کردند، یا دیگران را از راه خدا عبادت از علی ع و ولایت او است منع کردند.

[وَشَاقُوا الرَّسُولَ] و با رسول خدا ﷺ مخالفت کردند، یا او را در مورد اهل بیتش بعد از پیمان گرفتن بر ولایت آنها خسته کردند.

[مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا] پس از آنکه راه هدایت بر آنان روشن و واضح شد هرگز به خدا ضرری نتوانند زد، یا به تو یا به علی ع ضرر نمی‌زنند.

[وَسَيُخِطُّ أَعْمَلَهُمْ] اعمال آنها را که در اسلام بجای آوردند به زودی حیط خواهد نمود.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] پس از آنکه احوال آن کسانی را که خلافت علی ع از رسول خدا اطاعت نمی‌کنند ذکر کرد، مؤمنین را از باب لطف مورد ندا و خطاب قرار داد، فرمود:

[أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ] خدا و رسولش را در آنچه که به آن امر کردند از ولایت علی ع اطاعت کنید تا اعمال شما باطل نشود.

[وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ] و با ترك طاعت خدا و رسول عمل‌هایتان را باطل نکنید.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا] کسانی که به ولایت کافر شدند.
 [وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] و از راه خدا جلوگیری می‌کردند، راه
 خدا همان ولایت است، تکرار «سبیل الله» بدان جهت است که مقصود از
 سوره‌ی مبارک همین معنی است.

[ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ] و در همین حالت مردند
 خداوند این کفار را هرگز نخواهد بخشید.

[فَلَا تَهِنُوا] ای مؤمنین از جهاد و جنگ با کفار دچار ضعف و
 سستی نشوید، یا از احتجاج و جهد با منافقین که با علی ع خصومت و
 دشمنی دارند خسته نشوید.

[وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ] و به علت ضعف از خصومت با کفار آنان را
 به صلح دعوت نکنید.

ممکن است لفظ «واو» به معنای «مع» باشد و بعد از آن لفظ «ان» در تقدیر
 بوده باشد.

[وَأَنْتُمْ أَلَّا عُلُونَ] سست نشوید و دعوت به صلح نکنید در حالی که
 شما برتر از آنها هستید، یا ممکن است مقصود تقیید نهی بحال برتری و
 علو نباشد بلکه علو و برتری حال است، در معنای تعلیل، نه تقیید.

[وَاللَّهُ مَعَكُمْ] این جمله معنای دوّم در «وَأَنْتُمْ أَلَّا عُلُونَ» را
 تأیید می‌کند یعنی به علت اینکه خدا با شماست، شما برتر هستید.

[وَلَنْ يَتَرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ] اعمال شما هرگز ضایع نمی‌شود.
 [إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَ لَهْوٌ] در گذشته بیان لعب و لهو گذشت، اگر
 دنیا بازی اطفال و کودکان است پس چرا شما در آن تعقل و اندیشه نمی‌کنید و به
 خاطر دنیا از جنگ یا احتجاج با کفار ضعیف و سست می‌شوید.

[وَإِنْ تَوَمَّنُوا] اگر به علی عليه السلام ایمان آورید.
 [وَتَتَّقُوا يَوْمَ تُكْفَرُ أَمْوَالُكُمْ] و از مخالفت او بپرهیزید اجر شما را
 خداوند می‌دهد.

[وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ] اگر به علی عليه السلام ایمان نیاورید و از
 مخالفت او نترسیدید، در مورد اموالتان مورد سؤال قرار می‌گیرید: این
 معنا از مفهوم مخالف استفاده می‌شود.

یا معنای آیه این است که اگر به علی عليه السلام ایمان آورید عوض اعمال شما
 را می‌دهد و از اموال شما سؤال نمی‌کند تا ایمان به او بر شما سنگین باشد.
 و ضمیر در «يَوْمَ تُكْفَرُ» و «يَسْأَلُكُمْ» به خدا یا به محمد صلى الله عليه وآله یا به
 علی عليه السلام برمی‌گردد.

[إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبَخُلُوا] سؤال از اموال شما را به سختی
 و مشقت می‌اندازد.

[وَيُخْرِجُ أَضْغَانَكُمْ] کینه و بغض درونی شما را ظاهر می‌سازد.
 [هَاتِنْتُمْ هَؤُلَاءِ] این دو کلمه در سوره‌ی آل عمران گذشت و در
 مورد هر دو بیان داشتیم.

[تُدْعُونَ لِنُفْسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ] شما دعوت می‌شوید در راه خدا
 انفاق کنید نه آنکه به رسول ما چیزی بدهید و دعوت می‌شوید که اندکی از
 اموال خود را در راه خدا انفاق کنید، نه آنکه بسیاری از اموالتان را بدهید.
 [فَمِنْكُمْ مَّنْ يَبْخُلُ] بعضی از شما در انفاق واجب و غیر واجب بخل
 می‌ورزد.

[وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَن نَّفْسِهِ] و هر کس بخل ورزد در
 حقیقت از خیر خودش گذشته و به خودش بخل کرده‌است، چنانچه در اوّل

سوره‌ی بقره گذشت انفاق موجب گرفتن اشرف و اولی است و نیز در آنجا گذشت که انفاق اعم از انفاق مال، قوا، جاه و انانیت است.

[وَاللَّهُ الْغَنِيُّ] خداوند بی‌نیازست و شما را از ناحیه‌ی احتیاج به انفاق امر نمی‌کند.

[وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ] و شما نیازمندید و در طلب کمال احتیاج به انفاق دارید و لذا خداوند شما را امر به نفاق کرد.

[وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ] اگر از ایمان به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ باز طاعت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آنچه که شما را به آن امر کرد، روی برگردانید قومی دیگر را جایگزین شما می‌کنم.

قَمّی گفته‌است: یعنی آنها را دی این امر ایمان داخل می‌سازد. [ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ] آن قوم دیگر مثل شما نیستند که بازبانشان چیزی گویند که در دل‌هایشان نیست و گاهی قوم دیگر در بعضی از اخبار تفسیر به بندگان شده‌است.

در مجمع البیان ابوهریره روایت کرده که عده‌ای از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: یا رسول الله، آن قوم دیگر که خداوند در کتابش ذکر کرده چه کسانی هستند؟ در این هنگام سلمان پهلوی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشسته بود، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستش را بر ران سلمان زد و فرمود: این شخص و قومش هستند.

سوگند به کسی که جانم در دست او است اگر ایمان به ثریّا بسته شده باشد مردانی از فارس به آن دست می‌یابند.

و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است: هر کس بخواهد حال ما و حال دشمنان ما را بشناسد سوره‌ی محمد را بخواند که در این سوره آیه‌ای

درباره‌ی ما و آیه‌ای درباره‌ی مخالفین ما می‌بیند.

سُورَةُ الْفَتْحِ

همه‌ی این سوره مدنی است و مشتمل بر بیست و نه آیه است.

آیات ۹-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا (۱) لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ
وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲)
وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا (۳) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ
الْمُؤْمِنِينَ لِيُزْادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۴) لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ
سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا (۵) وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ
وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ
عَلَيْهِمْ دَآبِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ
وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۶) وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ
عَزِيمًا حَكِيمًا (۷) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۸) لِيَتُؤْمِنُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۹)

ترجمه

همانا گشایشی آشکار در کار تو پدید آوردیم. تا سرانجام خداوند گناه نخستین و آینده‌ی [امت] تو را برای تو بیامرزد و نعمتش را بر تو به کمال برساند و تو را به راهی راست هدایت فرماید. و خداوند تو را به نصرتی پیروزمندانه یاری دهد. هموست که آرامش را در دل‌های مؤمنان جای داد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید؛ و سپاههای آسمانها و زمین خداوند راست؛ و خداوند دانای فرزانه‌است. تا سرانجام مردان مؤمن و زنان مؤمن را به بوستانهایی که جویباران از فرو دست آن جاری است در آورد، که جاودانه در آنجا هستند، تا سیئاتشان را از ایشان بزدايد، این نزد خداوند رستگاری بزرگی است. و تا مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرک و زنان مشرک را که درباره‌ی خداوند بد اندیشند، عذاب کند؛ پیشامد بد روزگار بر آنان باد و خداوند بر آنان خشم گرفته و لعنت آورده و برایشان دوزخ را آماده ساخته‌است و بد سرانجامی است. و سپاههای آسمانها و زمین خداوند راست، خداوند پیروزمند فرزانه‌است. همانا ما تو را گواه و مژده رسان و هشدار دهنده فرستاده‌ایم. تا به خداوند و پیامبر او ایمان آورید و او [پیامبر] را گرامی دارید و بزرگش شمارید و [خداوند را] بامدادان و شامگاهان تسبیح گوئید.

تفسیر

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ لفظ «فَتْح» مانند «منع» ضد «غلق» (بسته شدن) به معنای باز شدن می‌باشد و مانند «فَتْح» از باب «أَفْتَح» است و فتح به معنای پیروزی است مانند «الفتاحه» با فتحه‌ی حاء، از همین باب است استفتاح و افتتاح دار حرب، حکم کردن بین دو خصم مانند «فِتَاحَه» با کسره و ضمه و مانند «فَتَّح» با دو ضمه.

و لفظ «فَتْح» در معنی علم، در انبساط قلب و اتصال آن به عالم ملکوت و مشاهدات آن استعمال می‌شود و نیز استعمال می‌شود در آنچه که از فضل خدا به

انسان از جهت باطن یا از جهت ظاهر می‌رسد. و همه‌ی این معنای در اینجا مناسب است. و همه‌ی ان معانی به طور صریح یا اشاره قایل و گوینده دارد.

پس بعضی گفته‌اند: معنای «أنا فتحنا لك» این است که بر تو حکم کردیم، برخی به معنای بر تو آسان کردیم بر گرفته‌اند.

و بعضی گفته‌اند: یعنی اعلام کردیم یا ارشاد نمودیم، بعضی گفته‌اند به معنای فتح بلاد و شهرها و کشور گشایی است، بعضی گفته‌اند: یعنی ما تو را با دلیل و معجزه بر دشمنان پیروز گردانیدیم به نحوی که هیچ معاندی نماند.

و بعضی مقصود از آن را فتح مکه می‌دانند و بعضی گفته‌اند منظور صلح حدیبیه است.

شرحی در صلح حدیبیه

بعضی گفته‌اند: فتح و پیروزی بزرگتر از صلح حدیبیه وجود نداشت. تفصیل مطلب چنین است که مشرکین با مسلمانان اختلاط و معاشرت کردند کلام و سخنان مسلمین را شنیدند و اسلام در دل‌های آنان راه یافت به نحوی که در سه سال عده‌ی زیادی اسلام آوردند.

بعضی گفته‌اند: در حدیبیه با محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نام بیعت رضوان بیعت کردند، درختان خیبر میوه داد، روم بر فارس غلبه کرد و مسلمانان با غلبه کردن روم که اهل کتاب بودند بر فارس که مجوس بودند خوشحال شدند، چون قول خدای تعالی در اینجا راست در آمد که فرموده بود: «وهم من بعد غلبهم سیغلبون»

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است که فرمود: سبب نزول این سوره و این فتح و پیروزی بزرگ این است که خدای تعالی به رسولش در خواب

دستور داد که داخل مسجد الحرام و طواف نماید و با حلق کنندگان حلق نماید، رسول خدا ﷺ این موضوع را به اصحابش خبر داد، آنان را امر به خروج نمود و خارج شدند، وقتی به ذی‌الحلیفه رسیدند آنجا برای عمره احرام بستند و شترها را برای قربانی بردند و رسول خدا ﷺ شصت و شش قربانی فرستاد، هنگام احرام اعلام داشت تا ذی‌الحلیفه احرام بستند، در حالی که برای عمره تلبیه می‌گفتند، هر کس از آن عده که قربانی سوق می‌کرد (روانه برای ذبح) قربانی خوب و مجلل سوق می‌نمود.

هنگامی که این موضوع به گوش قریش رسید خالد بن ولید را با دویست سواره فرستاد او کمین گرفت تا رسول خدا را استقبال کند، خالد بن ولید در کوهها با رسول خدا ﷺ را زیر نظر داشت در قسمتی از راه وقت نماز ظهر رسید که بلال اذان گفت و رسول خدا با مردم نماز خواند، خالد بن ولید گفت: اگر ما در حال نماز به مسلمانان حمله می‌کردیم بر آنها غالب می‌شدیم، چه آنان نمازشان قطع نمی‌کنند، ولی الآن آنها نماز دیگری در پیش دارند که آنها از نور چشمشان بیشتر دوست دارند، صبر می‌کنیم هر وقت مشغول نماز شدند حمله می‌کنیم.

در این موقع بود که جبرئیل بر رسول خدا ﷺ نازل شد و نماز خوف را آورد. روز دومی که شد رسول خدا ﷺ به حدیبیه رسید، آن بر کنار حرم واقع شده، رسول خدا ﷺ در بین راه که می‌آمد از اعراب می‌خواست که حرکت کنند و کسی پیروی او نمی‌کرد، می‌گفتند: محمد و اصحابش توقع دارند داخل حرم شوند در حالی که قریش در خانه‌ی اینها به اینان حمله کردند و آنان را کشتند، دیگر محمد و اصحابش هیچ وقت به مدینه باز نمی‌گردند.

وقتی رسول خدا ﷺ به حدیبیه رسید قریش بیرون می آمدند و به لات و عزی قسم می خوردند که تا در میان آنان يك چشم وجود داشته باشد که پلکهایش حرکت کند نگذارند پیامبر خدا ﷺ داخل مکه شود.

رسول خدا ﷺ به قریش پیام فرستاد که من برای جنگ نیامده‌ام، بلکه آمده‌ام مناسک انجام دهم و شترهایم را ذبح کنم و گوشتهایشان را به شما واگذارم.

قریش عروه بن مسعود ثقفی را فرستادند، که مردی عاقل و فهمیده بود و این آیه «و قالوا لو لانزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم» درباره‌ی او نازل شده بود.

وقتی او با رسول خدا ﷺ مواجه شد آنرا بزرگ شمرد و حضرت ﷺ احترام کرد، گفت: یا محمد ﷺ تو قوم خودت را رها کردی در حالی که قریش همه‌ی شتران قوی و جوان را برای جنگ با تو بیرون آورده‌اند و به لات و عزی قسم می خوردند که نگذارند تو داخل مکه و حرم آنها بشوی مادامی که يك نفر از آنها زنده‌است، آیا می خواهی اهل خویش و قومت را نابود سازی یا محمد ﷺ؟

رسول خدا ﷺ فرمود: من برای جنگ نیامده‌ام، فقط آمده‌ام مناسک به جای آورم و شترانم را نحر کنم و گوشتهایشان را به شما واگذارم. عروه گفت: به خدا سوگند تا کنون کسی را ندیدم از داخل شدن به مکه و حرم منع گردد همانطور که تو منع شدی.

سپس عروه پیش قریش برگشت و جریان را به آنها بازگو نمود. قریش گفتند: به خدا سوگند اگر محمد ﷺ داخل مکه شود و عرب آنرا بشنود همه‌ی ذلیل می شویم و عرب بر ما جرأت پیدا می کنند.

پس حفص بن احنف و سهیل بن عمر را فرستاند، وقتی رسول خدا ﷺ به آن دو نظر کرد فرمود: وای بر قریش، به اینان چه شده است؛ جنگ شما را ضعیف کرده و از بین برده، چرا نمی‌گذارند بین من و عربها خودمان کار را تمام کنیم و بین من و عرب مانع می‌شوند، که اگر من راست بگویم ملك و نبوت را هم زمان به سوی عرب می‌کشانم و اگر دروغ بگویم شجاعان عرب کافی است.

مردی از عرب امروز چیزی درخواست نمی‌کند مگر آنکه من جواب مثبت می‌دهم اگر خشم خدا در آن نباشد.

پس وقتی خدمت رسول خدا ﷺ آمدند گفتند: یا محمد تو امسال از عمره صرف نظر کن تا ما ببینیم کار تو به کجا می‌کشد و کار تو با عرب چگونه می‌شود؟ چون عرب شنیدند که تو تا اینجا آمده‌ای و مسیر تو را فهمیدند و متوجه شده‌اند، تو اگر داخل شهرها و حرم ما بشوی ما پیش عرب ذلیل می‌شویم و آنان بر ما جرأت پیدا می‌کنند، ما خانه‌ی خدا را در سال آینده در همین ماه سه روز در اختیار شما قرار می‌دهیم تا مناسک را انجام دهی و برگردی.

رسول خدا ﷺ آنرا قبول کرد، قریش به رسول خدا ﷺ گفتند: هر يك از مردان ما که پیش تو آمد برمی‌گردانی، یکی از مردان تو پیش ما آمد ما بر می‌گردانیم.

رسول خدا ﷺ فرمود: اگر از مردان ما کسی پیش شما آمد او دیگر به درد ما نمی‌خورد و احتیاجی به او نداریم.

ولی شرط ما این باشد که مسلمانان در مکه اگر اظهار اسلام کردند مورد آزار و اذیت قرار نگیرند، آنان را ناخوش ندارند و از شرایع اسلام

عملی را که انجام می‌دهند بر آنها انکار نشود، قریش نیز این مطلب را قبول کردند.

وقتی رسول خدا ﷺ صلح را با این شرائط قبول کرد بیشتر اصحاب و یاران رسول خدا ﷺ انکار کردند و کسی که بیشتر از همه ناراحت بود و شدیدتر از همه انکار می‌کرد عمر بود که گفت: یا رسول الله آیا ما بر حق نیستیم و دشمن ما بر باطل نیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: چرا، همین طور است.

عمر گفت: پس ما در دین ذلیل می‌شویم.

حضرت ﷺ فرمود: خدای عزّ و جلّ به من وعده داده و خلف وعده نخواهد کرد.

عمر گفت: اگر چهل مرد با من بود با رسول خدا ﷺ مخالفت می‌کردم با قریشیان مکه می‌جنگیدم.

سهیل بن عمر و حفص بن احنف به سوی قریش برگشتند و خبر صلح را به آنان دادند.

عمر گفت: یا رسول الله آیا تو به ما نگفتی داخل مسجد الحرام می‌شویم و با حلق کنندگان حلق می‌کنیم؟ حضرت ﷺ فرمود: آیا همین امسال را گفتم؟ من به تو گفتم خدای تعالی به من وعده داده که مکه را فتح کنم و طواف و سعی بجای آرم و با حلق کنندگان حلق کنم.

وقتی بیشتر به پیامبر اصرار کردند به آنها فرمود: اگر صلح را قبول ندارید بروید و جنگ کنید، آن عده به سوی قریش رفتند در حالی که آنها آماده‌ی جنگ بودند و بر اینان حمله کردند و اصحاب رسول خدا ۹ شکست بدی خوردند و خدمت رسول خدا ﷺ بازگشتند و رسول خدا ﷺ تبسم

نمود، سپس فرمود: یا علی شمشیر را بگیر و با قریش مقابله کن، امیرالمؤمنین شمشیرش را برگرفت و بر قریش حمله کرد، همینکه قریش به امیرالمؤمنین علیه السلام نگریستند عقب‌نشینی نمودند و گفتند: یا علی برای محمد صلی الله علیه و آله در آنچه که به ما داده بود بدان حاصل شد؟

علی علیه السلام فرمود: نه، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شرمسار و خجلت زده برگشتند و از آن حضرت صلی الله علیه و آله عذر خواهی می‌نمودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: آیا در روز بدر اصحاب من نبودید که خداوند درباره‌ی شما این آیه را نازل فرمود: «إِذْ تَسْتَعِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ إِنَّي مَمْدُكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ»^(۱)؟

آیا در روز احد اصحاب من نبودید که نازل شد: «إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِيكُمْ»^(۲)؟ آیا اصحاب من در فلان روز نبودید؟ آیا اصحاب من در چنان روز نبودید؟... اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله عذر خواهی کردند و بر کاری که انجام داده بودند پشیمان شده و اظهار ندامت کردند و گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌داند آنچه خودت می‌خواهی انجام بده.

حفص بن احنف و سهیل بن عمرو از سوی قریش خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتند و گفتند: یا محمد آنچه که تو راجع به اظهار اسلام شرط کردی مبنی بر آنکه کسی بر دینش مورد اکراه و اجبار قرار نگیرد مورد موافقت قریش قرار گرفت.

رسول خدا در پی آن شد که قرار داد نوشته شود، امیرالمؤمنین

علی عليه السلام را خواست و به او فرمود: بنویس، نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم. سهیل بن عمرو گفت: ما رحمن را نمی‌شناسیم. بنویس «باسمک اللهم» همانطور که پدران تو می‌نوشتند.

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: بنویس «باسمک اللهم» که آن اسمی از اسماء خداست، سپس نوشت: این قرار دادی است که محمد رسول خدا صلى الله عليه وآله و جماعتی از قریش آنرا خواسته‌اند سهیل بن عمرو گفت: اگر می‌دانستیم تو رسول خدا صلى الله عليه وآله هستی با تو محاربه نمی‌کردیم، بنویس این چیزی که محمد بن عبدالله خواسته‌است.

یا محمد از نسب خود خودداری می‌ورزی؟ و از آن ننگ داری؟! رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: من رسول خدا صلى الله عليه وآله هستم اگر چه شما اقرار نکنید. سپس فرمود: یا علی آن نوشته را پاك كن و بنویس محمد بن عبدالله امیر المؤمنین عليه السلام عرض کرد: من اسم تو را از نبوت هرگز پاك نمی‌کنم. پس حضرت صلى الله عليه وآله با دست خود آنرا پاك کرد، سپس علی عليه السلام نوشت^(۱): این چیزی است که محمد بن عبدالله و جماعتی از قریش و سهیل بر آن توافق توافق نمودند که ده سال جنگ نباشد و از جنگ با یکدیگر دست برداریم و بین ما نه دزدی باشد و نه خیانت و به یکدیگر کاری نداشته باشیم، هر کس دوست داشته باشد عهد و بیعت محمد داخل شود بتواند این کار را انجام دهد، هر کس دوست داشته باشد در بیعت و پیمان قریش وارد شود بتواند و هر کس بدون اجازه‌ی ولی خود نزد محمد صلى الله عليه وآله بیاید محمد صلى الله عليه وآله

۱- در واقع علی نوشت. زیرا طبق آیه ۴۸ عنکبوت «و لا تخطئه بيمينک (تو با دست خود ننوشته‌ای)» به

پیغمبر خدا نوشتن نمی‌دانست

او را به ولیّ او برمی‌گرداند و اگر از اصحاب محمد ﷺ کسی به سوی قریش
برود لازم نیست او را به محمد ﷺ بازگردانند.

و اسلام در مکه ظاهر و آشکار باشد و هیچ کس بر دینش اجبار و
اکراه نشده و مورد آزار و اذیت و سرزنش قرار نگیرد، محمد ﷺ و
اصحابش امسال را برمی‌گردند و در سال آینده وارد مکه می‌شوند و سه
روز در مکه می‌مانند، با سلاح داخل مکه نمی‌شوند مگر سلاح عادی
مسافر و شمشیرها در غلاف. این پیمان نامه را علی بن ابی طالب نوشت،
مهاجرین و انصار شاهد این نوشته بودند.

سپس رسول خدا فرمود: یا علی رضی الله عنه تو نخواستی اسم مرا از نبوت
پاک کنی، ولی سوگند به خدایی که مرا به حقّ به نبوت مبعوث نمود چنین
موردی برای تو پیش خواهد آمد که به فرزند آنان همین افراد جواب مثبت
دهی در حالی تو دلتنگ و ناراحت و مظلوم هستی.

پس آنگاه که روز صفین فرا رسید و به دو نفر حکم راضی شدند
علی رضی الله عنه نوشت این قرار دادی است بین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و
معاویة بن ابی سفیان، عمرعاص گفت: اگر می‌دانستیم تو امیرالمؤمنین
هستی که با تو جنگ نمی‌کردیم، باید بنویسی: این قرارداد است بین
علی بن ابی طالب رضی الله عنه و معاویة بن ابی سفیان.

امیرالمؤمنین رضی الله عنه فرمود: راست گفت خدا، راست گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت رضی الله عنه این مطلب را به من خبر داده بود.

به هر حال وقتی قرارداد بین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قریش را نوشتند
خزاعه بلند شد و گفت: ما در پیمان و عهد و بیعت محمد صلی الله علیه و آله هستیم و
فرزندان بکر بلند شدند و گفتند: ما در بیعت قریش و پیمان آنان هستیم.

این قرار داد را در دو نسخه نوشتند، يك نسخه نزد رسول خدا ﷺ ماند، يك نسخه نزد سهیل بن عمرو. و سهیل بن عمرو، حفص بن احنف به سوی قریش بازگشتند، جریان را به آنها خبر دادند.

رسول خدا ﷺ به اصحابش فرمود: شترهایتان را نحر کنیم و حلق نماییم در حالی که طواف خانه‌ی خدا نکرديم. و سعی بین صفا و مروه انجام ندادیم؟

رسول خدا ﷺ از این موضوع غمناک شد و به امّ سلمه درد دل کرد، امّ سلمه گفت: یا رسول الله تو نحر کن و حلق نما. رسول خدا ﷺ نحر و حلق نمود، قوم نیز در میان یقین و شكّ و تردید نحر نمودند^(۱).

پس رسول خدا ﷺ جهت تعظیم قربانی‌ها فرمود: خدا رحمت کند حلق‌کنندگان را و گروهی که قربانی و شتر نحر نکرده بودند گفتند: یا رسول الله خدا تقصیرکنندگان را نیز رحمت کند.

چون کسی که قربانی نکشد حلق بر او واجب نیست رسول خدا ﷺ برای دوّمین بار فرمود: خدا رحمت کند حلق‌کنندگانی را که قربانی نکشند. باز اصحاب گفتند: یا رسول الله خدا رحمت کند تقصیرکنندگان را. پس رسول خدا ﷺ فرمود: خدا رحمت کند تقصیرکنندگان را.

پس از آن رسول خدا ﷺ به طرف مدینه حرکت کرد و به تنعیم که رسید و در زیر درخت فرود آمد، اصحاب که صلح را انکار کرده بودند آمدند و عذرخواهی کردند و اظهار ندامت نمودند و از رسول خدا ﷺ

۱- این واقعه صحیح تاریخی نشان می‌دهد که حدیث منسوب به پیامبر که اهل سنت روایت کرده‌اند که «مشاور هن و خالفهن» (یعنی از زنان مشورت کنید ولی مخالف آن را انجام دهید) باطل است

درخواست کردند که برای آنان استغفار نماید که آیه‌ی رضوان نازل شد. بدان که خلاف اقوال و اخبار در بیان این فتح و تعلیل آن به بخشیده شدن گناهان گذشته و آینده پیامبر ﷺ و گفتار رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه و این سوره مبنی بر اینکه «بر من آیه نازل شده که محبوبتر از دنیا و آنچه که در دنیاست و تعقیب غفران او به اتمام و کامل کردن نعمت و هدایت، نصر، نزول سکینه و آرامش همه و همه دلالت می‌کند بر اینکه مقصود از این فتح، فتح مکه یا فتح خیبر یا فتح سایر شهرها نیست، بلکه مقصود فتح و پیروزی است که اصل همه‌ی فتوحات است، آن عبارت از فتح در ارواح به جبروت، بلکه به لاهوت است.

و در این فتح است که جمیع فتوحات محقق می‌شود، از قبیل شهرها، رساندن نعمت‌های صوری و معنوی، غلبه‌ی بر دشمنان، حکم بین او و دشمنانش، چگونگی حکومت بین خلق، علم به اشیاء... و خلاصه این فتح است که سبب بخشیده شدن گناهان کسی است که به او متصل شده باشد و در زیر پرچم او داخل گردد، هر کس که می‌خواهد باشد، گناهانش هر اندازه که می‌خواهد باشد، اگر چه گناهان او بعدد قطرات دریاها و دانه‌های ریگ‌های و شن‌ها باشد.

و روی همین جهت است که علی علیه السلام فرمود: دینتان را، دینتان را محکم بگیرید که گناه در آن بخشیده شود و ثواب در غیر آن دین قبول نگردد.

و این فتح همان فتحی است که برای صاحب آن نقص و قصوری باقی نمی‌ماند و با این فتح است که صاحب آن خاتم کلّ در کلّ می‌شود. و این فتح است که برای صاحبش محبوبتر از همه‌ی اشیاست.

[لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ] بدان که گناه هر انسان بر حسب مقام و منزلت اوست.

چه حسنات و خوبی‌های نیکان سیئات و بدیهای مقرر بین است. و توبه‌ی انبیا از التفات و توجه به غیر خداست، در حالی که توبه‌ی اولیا از خطورات ذهنی.

رسول خدا ﷺ در آنچه که به او نسبت داده شده فرموده‌اند: گناه بر قلب من خطور می‌کند و من خدا را استغفار می‌کنم هر روز هفتاد مرتبه. و بدان که رسول چون پدر همه‌ی امت خویش می‌باشد و پدر روحانی بودن چنانچه در سوره‌ی بقره گذشت عبارت از تنزل پدر به مقام فرزند پسر و دختر و فعلیت اخیر آن دو گشتن است بدون آنکه مقام عالی خودش را خالی کند.

و از سوی دیگر چوی شیئی بودن شیئی به وسیله‌ی فعلیت اخیر است... لذا رسول شیئیت همه‌ی امتش و فعلیت اخیر آنها می‌شود. بنابراین آنچه از گناهان به امت رسول نسبت داده می‌شود صحیح است که به وجهی به خود رسول نسبت داده شود و آنجا که گناهان امت را خداوند می‌بخشد صحیح است که گفته شود: خداوند با بخشیدن گناهان امت گناهان رسول را بخشید.

چون رسالت رسول خدا ﷺ خاتم و آخر رسالت‌هاست و همه‌ی انبیا زیر پرچم او و تحت رسالت او می‌باشند و همه‌ی شرایع تحت شرایع اوست صحیح است گفته شود: هر کس که بر دینی بوده از آدم ﷺ و امتش تا انقراض عالم همه امت پیامبرند.

و در نتیجه صحیح است که خدای تعالی بفرماید: ما بر تو فتح

کردیم این فتح بزرگ راتا خدای تعالی ببخشد گناهان گذشته تو را، گناهانی که مقدم بر این فتح بوده‌اند و لایق و شایسته‌ی شأن تو می‌باشند و گناهان آینده‌ی تو را نیز می‌بخشد.

و نیز صحیح است که خدای تعالی بفرماید: تا خداوند ببخشد برای تو آنچه که گذشته‌است از گناهان امت‌های پیشین تو از زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَام و آنچه از گناهان امت‌هایی که بعداً می‌آیند تا انقراض عالم.

و صحیح است که خداوند بفرماید: ما برای تو مگه را فتح کردیم تا خداوند ببخشد برای تو آن گناهانی را که به زعم مشرکین مقدم بر زمان فتح بود و آن گناهانی که بعد از زمان فتح پدید می‌آیند، چه گناه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد مشرکین بزرگتر از هر گناهکاری بوده، یا مقصود تقدم بر زمان هجرت و تأخر از آن زمان است.

چنانچه از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است .

و نیز صحیح است گفته شود معنای آیه چنین است: ما تو را بر امت‌ها پیروز گردانیدیم، یا به تو علم دادیم، یا با نعمت‌های صوری و معنوی بر تو افزونی بخشیدیم تا گناهان گذشته و آینده‌ی تو را ببخشد.

از همین جا وجه التفات از تکلم به غیبت روشن می‌شود، چه گناهان امت جز در غیبت خدای تعالی نیست، همچنین است مغفرت امت و گناه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که همان التفات به غیر خدا است جز به وسیله‌ی غفلت از خدا نیست، غفلتی که لایق و شایسته‌ی شأن او باشد.

و مغفرت و بخشش خدا که وجود پیدا نمی‌کند مگر برای مذنب و گناهکار در غیبت او محقق می‌شود، زیرا لطیفه‌ای که نزد خدا حاضر است

که گناه ندارد و لطیفه‌ی گناهکار نزد خدا حاضر نیست.
و نیز غفران ذنوب و اتمام نعمت‌ها و سایر آنچه که در آیه ذکر شده
جز با اسم جامع خدا محقق نمی‌شود و آن اسم جامع چیزی است که از آن به
«الله» تعبیر می‌شود.

[و يُنِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ] اتمام نعمت نیست مگر برای کسی که باب
لاهوت برای او باز شده، از ملکوت و جبروت که هر دو از عالم امکان
می‌باشند به عالم لاهوت که فوق امکان است عروج کرده‌باشد و این معنا
ممکن نیست مگر با همین فتح که ذکر شد.

[و يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا] راه مستقیم، خروج از افراط و
تفریط است، که آن راه تیزتر از شمشیر و باریکتر از مو می‌باشد و نکره
آوردن لفظ «صراط» جهت بزرگ نمودن و تفخیم آن است.

[و يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا] و خدا آن چنان یاریت کرد که مانند
آن یافت نشود، یا نصر و یاری کردی که سبب غلبه و عزت گردد، بر تو
ارزانی داشت.

[هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ] که او آن خدایی است که «سکینه» در
اواخر سوره‌ی بقره در ضمن قول خدای تعالی «انَّ آيَةَ مَلِكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ
التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ» و در سوره‌ی توبه و سوره‌ی یوسف
گذشت، گفتیم که مراد از سکینه ظهور ملکوت ولیّ امر بر سینه‌ی مؤمن
است، با این ظهور جمیع آنچه که در اخبار از معانی سکینه وارد شده‌است
برای او حاصل می‌گردد و به این چیزی است که سزاوار است خداوند در
مقام امتنان آنرا ظاهر سازد.

[فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزِدُوا إِيمَانًا مَّعَ إِيمَانِهِمْ] آن سکینه را

در دل‌های مؤمنان برای آن قرار داد تا ایمان شهودی بر ایمان علمی و حالی آنها افزوده شود.

چون وقتی ملکوت ولیّ امر بر مؤمن ظاهر شد ایمان علمی او مقرون به ایمان شهودی او می‌شود.

[وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] در سوره‌ی توبه بعد از ذکر نزول سکینه فرمود: «و أنزل جنوداً لم تروها و أئده بجنود لم تروها» گویا این مطلب مسلم شد که همیشه بعد از نزول سکینه و آرامش تأیید به جنود و لشگریان غیبی نیز هست.

و لذا فرمود که جنود غیبی که همیشه همراه فرو فرستادن سکینه است مخصوص خداست، اوست که لشگریان غیبی برای مؤمنین می‌فرستد، همانطور که سکینه و آرامش بر آنان می‌فرستد.

بنابراین قول خدای تعالی: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ» مفید معنای «أئدهم بجنود لم تروها» است که با يك معنای اضافه و زائد.

ممکن است مقصود از قول خدا: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» تعمیم امتنان به سایر قوا و مدارك بعد از منت نهادن به انزال سکینه و آرامش بر آنها باشد.

گویا که فرموده است: منتّ الهی ما بر مؤمنین اختصاص به نازل کردن سکینه ندارد، بلکه جمیع مدارك و قوا که از لشگریان آسمان هستند، جمیع اعضا، اعصاب و رگهای محرّک که همه از جمله‌ی لشگریان زمین است همه و همه از عطایا و بخششهای الهی است و ممکن است مقصود ترغیب مؤمنین و تطمیع آنان باشد بعد از ذکر امتنان به نزول سکینه، یعنی ترغیب در نازل کردن سپاه و لشگریانی باشد که آنها را ندیده‌اند، گویی که

فرموده‌است: جنود و لشگریان آسمانها و زمین را از خدا طلب کنید.
 [وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا] خداوند عالم به مصالح شما است، میداند که شما چه وقت استعداد انزال سکینه دارید، چه موقع با آن سکینه شما اصلاح می‌کنید، چه موقع افساد می‌کنید و می‌داند چه وقت صلاح است که با جنود غیبی تأیید شوید و چه وقت تأیید نشوید.

[حَكِيمًا] خداوند حکیم است و بعد از مواظبت و مراقبت جمیع دقایق و نکات احوال و استحقاق شما، انجام می‌دهد و کاری را انجام نمی‌دهد مگر با اتفاق و استحکام در فعلش به نحوی که خلل در آن راه پیدا نمی‌کند.

[لِيُذْخَلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ] این جمله تعلیل قول خدای تعالی: «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ» است و این معنای مناسب تفسیر مغفرت و بخشش با مغفرت و بخشش گناهان امتش می‌باشد، یا تعلیل قول خدا: «يَتِمُّ نِعْمَتَهُ» یا «لِيَهْدِيكَ» یا «لِيُنصِرَكَ اللَّهُ» یا «لَانزِلَ السَّكِينَةَ» یا «لِيُزَادُوا إِيمَانًا» یا تعلیل مفهوم قول خدا: «لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یا تعلیل همه‌ی این موارد بر سبیل تنازع می‌باشد.

یا تعلیل محذوف است، یا معنای آیه این است: کاری را که خداوند انجام داده بدان جهت انجام داده که مؤمنین و مؤمنات را داخل بهشت نماید.

[جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ] در آخر سوره‌ی آل عمران بیان چگونگی جریان نهرها از زیر بهشت‌ها در تفسیر قول خدا: «فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ» گذشت.

[خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكْفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ] بدیها را از آنان زایل

می‌کند.

[وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا] این داخل کردن در بهشت و از بین بردن بدیها در نزد خدا کامیابی بزرگی است.
 [وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ] منافقین که با محمد یا در حقّ علی علیه السلام نفاق کردند.

[وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ] و شرک آورندگان مرد و زن به خدا، یا به رسول، یا به ولایت که همین معنای اخیر منظور و مقصود است.
 [الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ] و بدگمانان به خدا مقصود این گمان است که خداوند در سفر رسول خدا به مکه او را یاری نخواهد کرد.
 [عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ] بدی و هلاکت بر خود آنها باد که گمان هلاکت مؤمنین به دست قریش را می‌برند.

قمی گفته است: آنها کسانی بودند که صلح را منکر شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را متهم نمودند.
 [وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا] و لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] تکرار مطلب برای تقویت قلوب مؤمنین و ناامید ساختن گمان منافقین است.
 [وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا] و خداوند عزیز است و کسی بر اراده‌ی او غالب نمی‌شود.

[حَكِيمًا] انجام نمی‌دهد مگر آنچه که صلاح مؤمنین است و به هوای نفس مؤمنین یا منافقین توجه نمی‌کند.
 [إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ] جواب سؤال از علت داخل کردن مؤمنین به بهشت و تعذیب منافقین است که این معنای غایت بخشیده شدن گناهان مؤمنین قرار گرفته که آن نیز غایت فتح مبین است.

گویا که گفته شده: چرا بسبب فتح مبین برای نبیِّ ﷺ خداوند مؤمنین را داخل بهشت و منافقین را عذاب می‌کند؟ پس فرمود: زیرا ای پیامبر ما تو را فرستادیم تا شاهد و مبشّر و نذیر باشی.
[شَهِدًا] با زبان حال و قال شاهد بر آنها باشی.

پس هر کس به تو پیوسته باشد تو بر او شهادت می‌دهی، او داخل بهشت می‌شود و هر کس بر تو نپیوست شهادت می‌دهی تا مورد عذاب قرار گیرد.

[و مَبَشِّرًا وَ نَذِيرًا] تو را فرستادیم تا بشارت دهنده‌ی مؤمنین و ترساننده‌ی کافرین باشی.

[لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ] خطاب را از پیامبر ﷺ به مؤمنین برگردانید تا اشاره به این باشد که غایت ارسال رسول ایمان مؤمنین است.
لذا فرمود: تا شما به خدا و رسول ایمان آورید.

[و تَعَزَّوهُ وَ تَوْقَرُوهُ] و بر رسول خدا عزت نهید و ارجمندش دارید؛ لفظ «تعزروه» از باب تفعیل و افعال، ثلاثی مجرّد از باب «ضرب و نصر» خوانده شده و «تعزروه» با دو زنا نقطه‌دار خوانده شده است، از باب تفعیل و افعال خوانده شده است.

[و تَسْبِحوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً] و بامدادان و شباهنگام به تسبیح حقّ پردازید.

آیات ۱۰ - ۱۷

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ
فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ

فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾ سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا
 أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ
 فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ
 كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١١﴾ بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ
 وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنًّا
 السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا ﴿١٢﴾ وَمَنْ لَمْ يُؤْمَرْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا
 أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ﴿١٣﴾ وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعْفُرُ
 لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٤﴾ سَيَقُولُ
 الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ
 أَنْ يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ
 فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥﴾ قُلْ
 لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولَىٰ بِأْسٍ شَدِيدٍ
 تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ
 تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦﴾ لَيْسَ عَلَى
 الْأَعْمَىٰ حَرْجٌ وَلَا عَلَىٰ الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَىٰ الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ
 يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ
 يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٧﴾

ترجمه

بیگمان کسانی که با تو بیعت می‌کنند، در واقع با خداوند بیعت می‌کنند.
 دست خداوند برفراز دست ایشان است؛ پس هر کس که پیمان شکند، همانا به زیان

خویش پیمان شکسته است؛ و هر کس به آنچه با خداوند پیمان بسته است، فا کند، زودا که به او پاداشی عظیم ببخشد. به زودی واپس گذاشتگان اعرابی [/ جهاد گریزان بادیه نشین] به تو گویند اموال ما و خانواده‌هایمان ما را [از همراهی با شما] مشغول داشت؛ پس برای ما آمرزش بخواه؛ به زبانهایشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست؛ بگو پس چه کسی در برابر خداوند - اگر در حق شما زیانی یا در حق شما سودی بخواهد - از شما حمایت خواهد کرد؟ آری خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است. حق این است که گمان می‌کردید که پیامبر و مؤمنان هرگز به سوی خانواده‌هایشان باز نمی‌گردند؛ و این امر در دل‌هایتان آراسته جلوه داده شد؛ و بد اندیشی کردید و قومی ورشکسته شدید. و هر کس به خداوند و پیامبر او ایمان نیاورد [بدانند] که ما برای کافران آتشی فروزان آماده ساخته‌ایم. و فرمانروایی آسمانها و زمین خداوند راست، که هر کس را بخواهد می‌آمزد و هر کس را بخواهد عذاب می‌کند، خداوند آمرزگار مهربان است. چون به سوی غنایم راه برید که آن را به دست آورید، زودا که واپس گذاشتگان [به شما] گویند ما را بگذارید که از شما پیروی کنیم، می‌خواهند حکم الهی را دگرگون کنند؛ بگو هرگز از ما پیروی نخواهید کرد؛ خداوند پیشاپیش درباره‌ی شما چنین گفته است؛ زودا که [در پاسخ شما] گویند خیر، [شما] به ما رشک می‌برید؛ حق این است که جز اندکی در نمی‌یافتند. به واپس گذاشتگان اعرابی [/ جهادگریزان بادیه نشین] بگو زودا که به سوی قومی رزم آور سهمگین خوانده شوید که با ایشان کارزار کنید، یا آنکه آنان مسلمان شوند؛ پس اگر اطاعت کنید، خداوند پاداشی نیکو به شما بدهد و اگر روی برتابید، چنانکه پیشتر هم روی برتافته بودید، به عذابی دردناک عذابتان کند. [البته] بر نابینا ایرادی نیست و بر لنگ ایرادی نیست، بر بیمار هم ایرادی نیست؛ و هر کس از خداوند و پیامبرش اطاعت کند، او را به بوستانهایی که جویباران از فرودست آن جاری است، درآورد؛ و هر کس روی برتابد، به عذابی دردناک عذابش کند.

تفسیر

[إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ] جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل یا در مقام بیان حال است، گویا که گفته شده: چگونه است حال بیعت کنندگان با رسول خدا ﷺ؟ و خدای تعالی فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ...» یعنی: آن کسانی که با تو بیعت کنند.

[إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ] در حقیقت با خدا بیعت می‌کنند. چون تو مظهر خدا هستی و در هنگام ظهور ظاهر، حکم فقط برای ظاهر است که خداست و مظهر حکمی ندارد.

[يَدُ اللَّهِ] که در آن حال دست خدا، نه دست تو.

[فَوْقَ أَيْدِيهِمْ] بالای دستهای تفصیل گرفتن بیعت در تفسیر قول خدا: «أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ^(۱)» و در تفسیر قول خدا: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ... تا آخر آیه^(۲)» از سوره‌ی توبه گذشت و بیان بیعت در غیر این سوره نیز ذکر شده است.

[فَمَنْ نَكَثَ] کسی که بیعت را نقض کند، بدین گونه که شروط بیعت را نقض کند و آنرا انجام ندهد، یا از اصل بیعت اعراض کند و آنرا فسخ نماید.

[فَأَنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ] نقض بیعت، بر ضرر خودش تمام می‌شود.
[وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ] لفظ «هَاءِ عَلَيْهِ» با ضمّه خوانده شده تا تفخیم لفظ «اللَّهُ» حفظ شود.

[فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا] هر کس به عهدی که با خدا بسته وفا نماید

اجرا و پاداشی بزرگ به او داده می‌شود، که توصیف آن ممکن نیست.
 قمی گفته: در بیعت رضوان این آیه نازل شد: «لقد رضی الله عن
 المؤمنین إذ یبایعونک تحت الشجرة» و با آنها شرط کرد که بعد از آن
 در هیچ کاری که رسول خدا انجام می‌دهد، با او مخالفت نکنند و انکار
 نمایند و هر دستوری که رسول خدا ﷺ بدهد مخالفت نورزند.

پس خدای تعالی بعد از نزول آیه‌ی رضوان فرمود: «انّ الذین
 یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم... تا آخر آیه» و خدای
 تعالی از آنها با این شرط راضی شد که آنها به عهد و پیمان خدا وفا کنند،
 عهد و پیمان را نشکنند، خداوند با این شرط از آنان راضی شد، ولی در
 تألیف و نوشتار آیه‌ی شرط را بر آیه‌ی رضوان مقدم داشتند، در حالی که
 اوّل بیعت رضوان نازل شد، سپس آیه‌ی شرط .

[سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ] آن عده از اعراب که تخلف
 کرده بودند منظور این است که در سال «حدیبیه» رسول خدا آنها را به کوچ
 کردن و جهاد فرا خواند اما آنان شرکت نکردند، بهانه و عذر آوردند و
 گفتند: که گفتار اموال و خانواده‌هایشان هستند و نمی‌توانند بیایند، در
 حالی که آنها از قریش می‌ترسیدند و حرکت نکردند و پیش خود می‌گفتند:
 قریش با محمد در خانه‌اش جنگ کرد (و محمد را در جنگ احد شکست)
 حال که محمد ﷺ می‌خواهد بر قریش و خانه‌ی آنها وارد شود قریشیان يك
 نفر از اینها را باقی نمی‌گذارند.

[شَغَلْتَنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا] آنها به دروغ گفتند اموال و
 اهل ما، ما را مشغول خود کرده بود و ما نتوانستیم با شما در جنگ شرکت
 کنیم و برای ما استغفار کن.

و این خبر از اخبار غیبی است که حال درونی آنها را خبر داده‌است که: [يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا] آنچه می‌گویند با زبانشان است و در دلشان این نیست.

بگو: اگر خدا بخواهد به خاطر تخلف یا به صورت مطلق ضرری بر شما وارد سازد یا سودی برساند چه کسی می‌تواند آنرا دفع کند و چه کسی مالک نفع و ضرر شما خواهد شد.

[بَلْ كَانِ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا] پس از اعمالی که انجام می‌دهید

بترسید.

[بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ] پس اموال و خانواهای شما، شما را مشغول نکرده، بلکه از قریش ترسیدید، چون شما گمان کردید که مشرکین غلبه می‌کنند و محمد ﷺ و یارانش را می‌کشند.

[أَبَدًا وَزِينَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ] این گمان در دل‌های شما محکم شده‌است و در واقع این گمان به نحوی در قلوب شما ثابت شده‌است که احتمال غیر آن را نمی‌دهید.

[وَظَنَنْتُمْ ظَنًّا سَوْئًا] و گمان بد به خدا و رسولش داشتید.

[وَكَنتُمْ قَوْمًا بُورًا] در حالی که حیات انسانی در شما نابود و تباه شد.

[وَمَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ

سَعِيرًا] به‌جای ضمیر اسم ظاهر گذاشته شده تا ذم دیگری از مشرکین باشد، اشعار

به علت حکم گردد، که به علت کافر بودن دوزخ را برایتان آماده کرده‌ایم.

[وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ

يَشَاءُ] و سلطنت و توانمندی آسمانها و زمین خدا در دست خداست و اوست که بر حسب استعداد هر کس را بخواهد می‌بخشد و هر کس را بخواهد عذاب می‌کند، چون مشیّت خدا گزاف و بیهوده نیست.

[وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا] در این جمله رجا و امید است و اشعار به این است که مغفرت و رحمت ذاتی خداوندست و عذاب کردن با قصد دوّم داخل در قضای الهی می‌شود.

[سَيَقُولُ الْمَخَلْفُونَ إِذَا أَنْطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَعَانِمَ] این صحرانشینان به جنگ نیامده وقتی جنگ پیش آید که در آن غنیمت‌هایی باشد (مثل خبر) خواهد گفت: ما از شما پیروی می‌کنیم.

[لِتَأْخُذُوا مَا كُنْتُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ] آنها می‌خواهند کلام خدا را تغییر دهند.

کلام خدا این است آنان که همراه رسول خدا به سوی مکه خارج شدند ولی از طواف خانه خدا جلوگیری شدند مخصوص و متحقّق اخذ غنیمت‌ها می‌باشند.

یعنی غنایم مخصوص آنانست و این غنایم به‌جای دخول مکه می‌باشد و حقّ آنانست یا قول خدا این است که متخلفین نباید در غنایم خیبر با شما و پیرو شما باشند.

[قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا] به‌جای نهی نفی ابد آورده تا اشاره به تحقّق مطلب و تأکید آن باشد که هرگز شما از ما پیروی نکردید که متحقّق غنیمت باشید.

[كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ] وضع شما چنین است که خداوند از قبل فرموده بود که شما در غنایم خیبر با ما شریک نمی‌باشید.

[فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا] در

مخاطبات از امر آخرت جز اندکی درك نمی‌کنند و روی همین جهت است که گفتار و منع شمارا بر حسد حمل می‌کنند که از اوصاف دنیا است.

[قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ] آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر جهت تصریح به ذمّ آنانست، یعنی به این بازنشستگان از اعراب صحرانشین بگو: [سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بِأُسِّ شَدِيدٍ] به زودی برای پیکار با قومی سخت ورزیده خوانده خواهید شد.

برخی گفته‌اند: مقصود از آن اعراب قبیله‌ی هوازن و ثقیف است. [تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا] چه با آنان کارزار کنید یا آنان اسلام آورند به هر حال پاداش نیک یعنی غنیمت و بهشت، بهره شما خواهد شد.

[وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا] و اگر از آن روگردان شوید همانطور که پیش از این از حدیبیه روی گردان شدید و به آن پشت کردید.

[لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرْجٌ] وقتی به متخلفین وعده‌ی عذاب داد و آنانرا مذمت نمود در ذمّ و وعده‌ی عذاب این عده را استثنا کرد تا توهّم نشود که به آنان نیز وعده‌ی عذاب این عده را استثنا کرد تا توهّم نشود که به آنان نیز وعده‌ی عذاب داده شده و لذا فرمود: بر نابینا ایرادی نیست.

[وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ] و نیز بر لنگ و بیمار هم ایرادی و گناهی نیست که در جنگ شرکت نکرده باشند، پس هر کس خدا و رسول اطاعت نماید، غیر از آن کسانی که عذر آوردند یا کلاً همه مسلمانان مطیع.

[يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ] خدا آنان را داخل در

بهشت‌هایی می‌کند که نهرها از زیر آن جریان دارد در آخر سوره‌ی نساء درباره چگونگی آن شرح کاملی بیان شد.

[وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا] تأکید مفهّم قول خدای تعالی: «ان تتولّوا كما تولّيتم من قبل» و تعلیل آن است که اگر رو برگردانند به عذاب دردناک عذاب می‌شوند.

آیات ۱۸ - ۲۹

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (۱۸) وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۹) وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲) وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۱) وَلَوْ قَتَلْتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَرَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۲۲) سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۲۳) وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۲۴) هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُمْ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۲۵) إِذْ جَعَلَ

الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ
عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ
بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۲۶) لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ
الرُّءْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ
رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ
ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (۲۷) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ
لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (۲۸) مُحَمَّدٌ رَسُولُ
اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا
يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِمَّنْ أَثَرَ السُّجُودِ
ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ
فَأَنزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ
الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً
وَأَجْرًا عَظِيمًا (۲۹)

ترجمه

به راستی که خداوند از مؤمنان، آنگاه که با تو در زیر آن درخت بیعت کردند، خشنود شد و دانست که در دلهایشان چیست؟ و آنگاه آرامش [خود] را بر آنان نازل کرد و به پیروزی‌ای نزدیک پاداششان داد. و نیز غنایمی بسیار که به آن دست یابند و خداوند پیروزمند فرزانه‌است. خداوند به شما غنایمی بسیاری وعده کرده‌است که بر آن دست می‌یابید، این را برای شما پیش انداخت؛ و دستان مردم [مخالف] را از شما بازداشت، تا این امر نشانه‌ی عبرتی برای مؤمنان باشد و تا شما را به راهی راست هدایت کند. و موردی دیگر که بر آن دست نیافتید، ولی خداوند به

آن احاطه دارد و خداوند بر همه چیز تواناست. و اگر کافران با شما به کارزار برخیزند، بیشک [به شما] پشت خواهند کرد، سپس نه یاری و نه یآوری یابند. این سنت الهی است که پیشتر نیز جاری بوده‌است، هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت. و هموست که پس از آنکه شما را برایشان پیروزی داد، در میان مکه دستان ایشان را از شما، دستان شما را از ایشان بازداشت و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست. آنان بودند که کفر ورزیدند و شما را از مسجد الحرام بازداشتند و نگذاشتند قربانی [شما] که بازداشته شده بود، به محل [قربانگاه] اش برسد؛ و اگر [در مکه] مردان و زنان [مستضعف] با ایمانی نبودند که [ممکن بود] بی آنکه آنان را بشناسید، ندانسته پایمالش کنید و تاوانشان بر شما بماند [فرمان حمله به مکه می‌دادیم] تا خدا هر که را بخواهد در جوار رحمت خویش درآورد. اگر [کافران و مؤمنان] از هم متمایز می‌شدند، قطعاً از میان آنان کافران را به عذابی دردناک معذب می‌داشتیم. چنین بود که کافران در دل‌هایشان حمیت - همان حمیت جاهلیت - آوردند؛ ولی خداوند آرامشش را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد و آنان را پای بند حکم تقوا ساخت، به آن سزوارتر و اهل آن بودند و خداوند از همه چیز آگاه است. به راستی که خداوند رؤیای پیامبرش را به حقیقت پیوست، که شما ان شاء الله در امن و امان و حلق و تقصیر کرده وارد مسجد الحرام خواهید شد بی آنکه بیمی داشته باشید؛ و او چیزی را که شما نمی‌دانستید می‌دانست و جز این نیز پیروزی‌ای نزدیک نصیب شما گردانده است. او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاده‌است، تا آن را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند و خداوند گواهی را بس. محمد پیامبر الهی است و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیر [و] با خودشان مهربانند، آنان را راکع و ساجد بینی که در طلب بخشش و خشنودی خداوندند؛ نشانه‌ی آنان در چهره‌هایشان از اثر سجود [آشکار] است؛ و این است توصیف آنان در تورات؛ و توصیف آنان در انجیل هست، همانند نهالی که جوانه‌اش را برآورد و آن را نیرومند سازد و سترگردد و بر ساقه‌هایش بایستد، [و] کشاورزان را شاد و

شگفت زده سازد، تا از [دیدن] ایشان کافران را به خشم آورد؛ خداوند به کسانی از ایشان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده‌است.

تفسیر

[لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ] به تحقیق و البته خدا از مؤمنان خشنود گشته‌است.

بدان که رضای خدا از عبد نیست مگر در وقتی که رضای عبد از خدا باشد و آیا رضایت عبد مقدم است یا رضایت خدا؟ اخبار و کلمات نیکان در این مورد مختلف است.

و شاید اهل شهود از ابرار در این مورد به تحقیق نرسیدند و لذا بعضی در این مطلب و امثال آن اظهار تحیر و سرگردانی کردند.

و تحقیق در این مطلب این است که این مسأله دوری است، بدین معنی که ذکر خدا یا توبه‌ی رضای او بر حسب مرتبه‌ای از آن مقدم است بر آنچه که برای عبد است بر حسب مرتبه‌ای از آن و آنچه که برای عبد است مقدم است بر آنچه که برای خداست بر حسب مرتبه‌ی دیگری.

بلکه تحقیق این است که آنچه که برای عبد است عین آن چیزی است که برای خداست، لیکن نسبت آن چیز به خدا در واقع مقدم است بر نسبت آن به عبد.

ولکن اعتبار آن نسبت بر حسب حال ناظر مختلف است، بدین گونه کسی که نظرش به خدا مقدم بر نظر او بر خودش باشد نسبت آن به خدای تعالی مقدم بر نسبت آن به عبد می‌شود.

چنانچه از علی ع وارد شده: من چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را

قبل از آن دیدم.

و اگر نظر شخص بر خودش مقدّم بر نظر او به خدا باشد نسبت آن به عبد مقدّم می‌شود و اگر نظر کسی به هر دو به طور مساوی باشد در تقدیم و تأخیر متحیر می‌شود.

و به این دو نظر در خبر اشاره شده، آنجا که رسول خدا ﷺ فرمود: من چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را بعد از آن دیدم و نیز فرمود: من چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را در آن چیز دیدم.

و اما اشخاصی مانند معتزله که نسبت افعال و صفات جز به بندگان نمی‌بینند ما سخنی با آنان نداریم.

شاید قول خدای تعالی: «اذ کرونی اذ کرکم» خطاب به اینان باشد که شامل بیشترین بندگان می‌شود.

و قول خدای تعالی «وما تشاؤون الاّ ان یشاء الله» خطاب با گروه اوّل است.

یا تنبیه و آگاه کردن همه است به این مطلب که نسبت اوصاف به خدا مقدّم بر نسبت اوصاف به بندگان است.

[اِذُّ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ] لفظ «اِذُّ» آورد که مخصص ماضی است، چون نزول آیه بعد از وقوع قضیه است، بعد از لفظ «اِذُّ» فعل مضارع آورد تا اشاره به تکرّر فعل باشد.

چه بیعت کنندگان در آن روز بسیار بودند و سبب رضای خدای تعالی از آنان در آن بیعت این است که وقتی با رسول خدا ﷺ مخالفت کردند، با قریش وارد جنگ شدند و شکست سختی خوردند پشیمان شدند که چرا از رسول خدا ﷺ تخلف نمودند و توبه کردند، از آن حضرت

خواستار بخشش شدند و از صمیم قلب با او بیعت کردند و در حین آن بیعت اصلاً هیچ انانیتی نداشتند و لذا مستحقّ نزول سکینه و آرامش شدند، رسول خدا ﷺ در آن بیعت شرط کرد که با او مخالفت نکرده و گفتار و دستور او سرپیچی نکنند و کاری را که رسول خدا ﷺ انجام دهد انکار نکنند.

زیرا آن اصحاب پس از آنکه شکست خوردند و حضرت به سوی مدینه حرکت کرد و به تنعیم بازگشت و به زیر درخت فرود آمد، به خدمت او رسیدند و اظهار ندامت و پشیمانی کردند و رسول خدا ﷺ از آنان عهد و پیمان گرفت و نخستین کسی که در آن هنگام با رسول خدا ﷺ بیعت کرد علی رضی الله عنه بود، سپس حضرت بین هر دو نفر از آنان عقد اخوت و برادری بست، بین خودش و علی رضی الله عنه نیز عقد برادری بست.

[فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ] خداوند به آنچه که در قلوب و دلهای آنان بود از صدق و توبه و انابه عالم و آگاه بود و به همین جهت از آنان راضی شد.

[فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ] پس سکینه و آرامش بر آنان نازل نمود، چون آنها از انانیت خویش بیرون آمدند و سکینه صورت ملکوتی است که در خانه‌ی قلب عبد داخل می‌شود در صورتی که عبد از انانیت خویش خارج شود، چنانچه گفته شده: «چو تو بیرون شوی او اندر آید» و در آخر سوره‌ی بقره و در سوره‌ی توبه بیان سکینه و آرامش گذشت.

[وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا] مقصود فتح خیبر است.

[وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا] مقصود غنیمت‌های خیبر است.

[وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا] کسی بر اراده‌ی خدا غالب نمی‌شود.

[حَكِيمًا] به جای نمی آورد آنچه را که به جای می آورد و وعده نمی دهد آنچه را که وعده می دهد جز از روی حکمت و غایت متقن.
 [وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُوهَا] مقصود غنیمت‌هایی است که تا روز قیامت به دست مؤمنین می افتد، یا منظور غنیمت‌های مکه و هوازن است.

[فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ] دست قریش یا دست‌های اعراب و غیر آنان را با نیروی اسلام از شما باز داشت.

یا مقصود دست اهل خیبر و هم پیمانان آنانست.
 [عَنْكُمْ] در مجمع از طریق عامه ذکر شده که وقتی رسول خدا ﷺ از حدیبیه به مدینه آمد، بیست روز در آنجا ماند، سپس از آنجا به قصد جنگ خیبر خارج شد و آنان را محاصره کرد تا به تنگی و قحطی شدید بیافتند، سپس خدای تعالی خیبر را به دست آنان گشود.

داستان از این قرار بود که رسول خدا ﷺ پرچم را به عمر بن خطاب داد و آنان که باید با او حرکت می کردند حرکت کردند تا در مقابل اهل خیبر قرار گرفتند، (چون دفاع دلیرانه آنها را دیدند) عمر و اصحابش فرار کردند و پیش رسول خدا ﷺ برگشتند: هر يك از عمر و اصحابش همدیگر را متهم به ترس می کردند.

وقتی به رسول خدا ﷺ را از کار عمر و اصحابش مطلع نمودند فرمود: فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند، ثابت قدم است و فرار نمی کند و بر نمی گردد و مگر آنکه خداوند به دست او فتح و پیروزی نصیب ما کند.

وقتی صبح شد همه‌ی اصحاب خدمت حضرت ﷺ آمدند و هر کس

امید داشت که پرچم را به دست او بدهند که رسول خدا ﷺ فرمود: علی بن ابی طالب کجاست گفتند: چشم او درد می کند، پس کسی را به دنبال علی ﷺ فرستاد و علی ﷺ خدمت رسول خدا ﷺ رسید، حضرت آب دهانش را بر چشم او مالید و دعا کرد، چشم علی ﷺ خوب شد، به نحوی که گویی اصلاً درد نداشته است.

رسول خدا ﷺ پرچم را به علی ﷺ داد و فرمود: مستقیم برو و هیچ جا توقف نکن و به عقب برنگرد تا به خیبر برسی و اهل خیبر را به اسلام دعوت کن و آنچه از حق خدا بر آنان واجب است خبر بده، به خدا سوگند اگر خداوند با دست تو یک مرد را به راه راست هدایت کند بهتر است از آنچه که زیر خورشید است.

پس علی ﷺ به سوی خیبر حرکت کرد و مرحب در مقابلش آشکار شد، علی ﷺ او را زد و سرش را شکافت و کشت و پیروزی به دست علی ﷺ انجام یافت.

مسلم در صحیح این چنین آورده است:

از عامه نقل شده که علی ﷺ وقتی به قلعه نزدیک شد اهل قلعه بیرون آمدند، علی ﷺ با آنان جنگ کرد و مردی از یهود به علی ﷺ زد و سپر از دست علی ﷺ افتاد، علی ﷺ درب قلعه را به دست گرفت و آنرا برای خود سپر قرار داد و در قلعه همچنان در دستش بود در حالی که او جنگ می کرد تا قلعه را فتح کرد و خدای تعالی به دست او پیروزی را نصیب مسلمانان کرد و سپس درب را از دستش بر زمین انداخت.

راوی می گوید من خودم شخصاً دیدم که من با هفت نفر دیگر هر چه کوشش کردیم درب قلعه را تکان دهیم نتوانستیم .

از عامّه نقل شده که علی عليه السلام روز خیبر در قلعه را حمل نمود تا مسلمانان بالای آن رفتند و آن را فتح کردند در حالی که بعد از آن چهل مرد نتوانستند آن را بلند کنند.

و از وجه دیگری روایت شده که هفتاد مرد بر سر آن جمع شدند و کوشش کردند که آن در را بر سر جای خودش برگردانند.

از ابی لیلی روایت کرده‌اند که علی عليه السلام در تابستان و زمستان قبایی می‌پوشید که دولا بود و وسط آن پر از پنبه و سنگین بود، در عین حال اصلاً باکی از گرما نداشت.

راوی می‌گوید: اصحاب من آمدند و این مطلب را برای من نقل کردند، گفتند: آیا در این مورد چیزی شنیده‌ای؟ گفتم: نه، پس گفتند: از پدرت بپرس که او با علی عليه السلام شب نشینی می‌کرد، من از پدرم سؤال کردم و گفتم: در این مورد چیزی شنیده‌ام، پس او پیش علی عليه السلام رفت و با او شب نشینی کرد و این مطلب را از خود علی عليه السلام سؤال کرد. علی عليه السلام فرمود: آیا تو شاهد خیبری نبودی؟ گفتم: چرا، فرمود: ندیدی رسول خدا صلی الله علیه و آله ابابکر را فرا خواند، با او پیمان بست و به سوی اهل خیبر فرستاد، ابوبکر رفت و با آنها مواجه شد و برگشت و همه‌ی جنگجویان را نیز با خود برگردانید و شکست خورد و فرار کرد؟ گفتم: بلی این قضیه را دیدم.

علی عليه السلام فرمود: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی عمر فرستاد و از او پیمان گرفت و او را به سوی آن قوم فرستاد، او هم رفت و با قوم روبرو شد، جنگید، شکست خورد و متواری شد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پرچم را امروز به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد، خدا و رسولش نیز او را دوست دارند و

خداوند به دست او فتح می‌کند و او در جنگ ثابت قدم است و فرار نمی‌کند پس رسول خدا ﷺ مرا فرا خواند و پرچم را به دست من داد و سپس فرمود: بارالها او را از سرما و گرما کفایت کن و حفظ نما. و سپس از آن نه گرما در من اثر کرد و نه سرما.

صاحب مجمع گفته: همه‌ی این مطالب از کتاب «دلایل النبوة» امام ابوبکر بیهقی است.

سپس رسول خدا ﷺ قلعه‌های را همچنان یکی پس از دیگری فتح می‌کرد تا به قلعه‌ی وطیخ و سلالم رسیدند که آخرین قلعه‌های خیبر بود و رسول خدا ﷺ آنها را ده شب و اندی محاصره کرد.

ابن اسحاق گفته: وقتی قلعه‌ی قموص که قلعه‌ی ابن ابی الحقیق بود فتح شد صفیّه دختر حی بن اخطب و دختر دیگری خدمت رسول خدا ﷺ آورده شد، بلال آن دو دختر را بر دو تن از کشته شدگان یهود بگذراند و به آنها نشان دهد که کشته شده‌اند وقتی آن دختر همراه صفیّه کشته‌ها را دید داد و فریاد کرد و صورتش را خراشید و خاک بر سرش ریخت، وقتی رسول خدا ﷺ آن دختر را دید فرمود این شیطان را از من دور کنید، پس از آن دستور داد صفیّه را در جایی پشت سرش نگاه دارند و ردای خویش را بر او انداخت، بدین ترتیب مسلمانان فهمیدند که رسول خدا ﷺ صفیّه را برای خودش انتخاب کرده‌است.

رسول خدا ﷺ به بلال فرمود: آیا رحمت و عطف در تو از بین رفته‌است ای بلال؟ تو چرا کشته شدگان مردان را به دو دختر نشان می‌دهی؟!

صفیّه در آن زمان که عروس کنانه بن الربیع بن ابی الحقیق بود يك

شب در خواب دیده بود که ماه در دامن او افتاد، این خواب را بر همسرش بازگو نمود همسرش گفت: این خواب تو جز این نیست که تو آروزی پادشاه حجاز محمد ﷺ را داری و يك سیلی به صورت او زد که در اثر آن سیلی چشمش کبود شد، وقتی او را خدمت رسول خدا ﷺ آوردند اثر آن سیلی هنوز مانده بود.

رسول خدا ﷺ از صفتی در مورد این قضیه سؤال کرد، صفتی نیز مطلب را به او عرض کرد.

ابن ابی الحقیق به رسول خدا ﷺ پیام فرستاد که پایین بیا تا با تو سخن بگویم، رسول خدا ﷺ جواب مثبت داد و با آنان مصالحه نمود، بدین گونه که خون آنان در قلعه‌هایشان محفوظ بماند، خود و اولادشان بتوانند از خیبر و زمین خیبر خارج شوند، ولی هیچ چیز با خودشان نبرند و هر چه دارند از اموال و زمین و پول و طلا و لباس در اختیار رسول خدا ﷺ باشد، فقط بتوانند لباسی را که پوشیده‌اند ببرند.

پیامبر اکرم فرمود: اگر چیزی را مخفی کنید و به من نگوید من ذمه‌ی خدا و رسولش را از شما بری می‌کنم و پیمان و عهد را برمی‌دارم؛ پس آنان نیز بر همین مطلب مصالحه کردند.

وقتی اهل فدک شنیدند و فهمیدند که اهل خیبر چه کردند پیام به رسول خدا ﷺ فرستادند که با اهل فدک نیز به همان روش عمل کند و خونشان را محترم شمارد، اینان نیز اموال خود را به رسول خدا ﷺ بدهند، چنین کردند و از کسانی که بین رسول خدا ﷺ و بین آنان رفت و آمد می‌کرد محیصه بن مسعود بود.

وقتی اهل خیبر تا این حد تنزل کردند از رسول خدا ﷺ درخواست

کردند که نصف اموال آنان را بگیرد و گفتند: ما نسبت به آن اموال از شما داناتریم، پس رسول خدا ﷺ بر نصف با آنان مصالحه نمود، شرط کرد که هر وقت ما بخواهیم شما را بیرون کنیم بتوانیم.

اهل فدک نیز اینچنین مصالحه کردند. بنابراین اموال خیبر فیء بین مسلمانان بود، ولی فدک خالص برای رسول خدا ﷺ گشت، چون در مورد فدک با جنگ و حمله گرفته نشده است.

وقتی رسول خدا ﷺ مستقر شد زینب دختر حارث بن سلام که دختر برادر مرحب بود یک برّه‌ی بریان به رسول خدا ﷺ هدیه نمود، قبلاً پرسید که رسول خدا ﷺ کدام عضو از گوسفند را بیشتر دوست دارد گفتند: دست گوسفند را.

پس در آن سمّ بسیاری داخل کرد و بقیه‌ی اعضا را نیز سمّی نمود و آن را خدمت رسول خدا آورد، وقتی آن را جلو رسول خدا ﷺ گذاشت رسول خدا دست گوسفند را جدا کرد و یک لقمه از آن جوید و مسموم شد و بشر بن براء بن معرور نیز استخوان آنرا گرفت و مسموم گشت.

پس رسول خدا ﷺ فرمود: دست بردارید و نخورید که شانه‌ی این گوسفند به من خبر میدهد که آن سمّی است؛ سپس زینب را فرا خواند که او نیز اعتراف به سمّی بودن گوسفند کرد.

رسول خدا ﷺ فرمود: چه چیز تو را به این کار وادار کرد؟ زینب گفت: از قوم من چیزی به من رسیده که بر تو مخفی نیست، من پیش خود گفتم: من این برّه را سمّی می‌کنم اگر او پیامبر باشد که می‌فهمد و خبر می‌دهد و اگر پادشاه باشد که من از دست او راحت می‌شود.

سپس رسول خدا ﷺ از گناه او گذشت و بشر بن براء از همان خوردن

گوشت سمّی مرد.

در آن هنگام که رسول خدا ﷺ مریض بود و در همان مرض از دنیا رفت مادر بشر به عیادت او آمد.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای مادر بشر غذایی که در خبیر من با پسر تو خوردم هنوز اثرش از بین نرفته و بر من غالب است و الان وقت آن است رگ حیات من قطع شود و مسلمانان معتقد بودند که رسول خدا ﷺ در عین اینکه خداوند او را به وسیله‌ی نبوت مکرم معزز نموده بود شهید از دنیا رفت.

[وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ] تو یا محمد باید نشانه‌ای برای مؤمنین باشی، یا غنیمت که خداوند آنرا برای شما تعجیل کرد آیت و نشانه باشد. و لفظ «لتكون» عطف بر محذوف است، یعنی «لتقوی و ترفع» تا تقویت شوی و بلند مرتبه گردی.

یا متعلق به محذوف است که بر «عجل» عطف شده، یعنی این کار انجام شد تا تو نشانه و آیات مؤمنین باشی.

[وَيَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا] و شما را به راه مستقیم یعنی ولایت، رهنمون شود، یا مقصود راه راست است که در هر چیزی بین افراط و تفریط واقع شده باشد.

[وَأُخْرَى] خداوند به شما وعده‌ی غنیمت‌های دیگری نیز داده‌است، یا وعده‌ی فتح شهرهای دیگری داده.

یا لفظ «اخری» مفعول فعل محذوف است که عطف بر «عجل» شده، یعنی خداوند برای شما قریه‌های دیگری آماده کرده که شما بر فتح آنها ناتوان هستید.

[لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا] بعضی گفته‌اند: مقصود غنیمت‌هایی است که خداوند آنها را برای مسلمین تا روز قیامت زیاد می‌کند، یا مقصود قریه‌هایی است که خداوند برای مسلمانان تا روز قیامت فتح می‌کند.

و بعضی گفته‌اند: مقصود غنیمت‌های مکه و هوازن یا قریه‌ی مکه است، بعضی گفته‌اند: مراد غنائم فارس و روم یا ملک آن دو است.

[قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا] خداوند احاطه به آن دارد و از دست او خارج نمی‌شود تا مانند شما عجله داشته باشد، پس گویا که گفته‌است: خداوند آنرا برای شما حفظ می‌کند و از غیر شما منع می‌کند تا آن را فتح کنید.

[وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا] خداوند بر همه چیز قدرت دارد و قدرت او اختصاص به فیء غنائم و فتح شهرها و یاری کردن انبیا و خوار کردن کفار ندارد.

[وَلَوْ قَتَلْتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَذْبُرَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا] اگر کفار در روز حدیبیه با شما جنگ می‌کردند به شما پشت می‌کردند (می‌گریختند) و آنگاه یار و یآوری نداشتند.

[سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ] خداوند یاری کردن انبیا و شکست کفار را در صورت جنگ با آنان پیش از این زمان سنت قرار داده‌است.

[وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا] و سنت خدا تغییر کردنی نیست.
[وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ] خداوند در دل‌های کفار رعب و هراس قرار داد و شما را از جنگ کردن نهی نمود و امر به صلح کرد.

[بِبَطْنِ مَكَّةَ] در حدیبیه (که منزل بطن مکه بود) [مِنْ أَعْدَائِهِمْ]

أَظْفَرَ كُمْ عَلَيْهِمْ] پس از آنکه شما را نزدیک به پیروزی بر آنها نمود، یا پس از آنکه شما را در بدر و خندق و أحد بر آنها پیروز نمود.

[وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا] که خدا به آنچه می‌کنید بیناست.

[هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا] این جمله جواب سؤال و در مقام تعلیل است.

[وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا] که آنان شما

را از ورود به مسجد الحرام باز داشتند و هدی (قربانی) شما را حبس کردند و نگذاشتند به مکه برسد.

[أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ] و از اینکه به مکه برسد منع نمودند، به محل نحر

مکه است، چون آنجا محل نحر هدی و قربانی عمره است و [وَأُولَا رِجَالٌ

مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ] بیان علت منع آنها از دخل مکه است که اگر

مردان و زنان با ایمانی در مکه نبودند که [لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ]

نشناخته پایمالشان کنید.

لفظ «أَنْ تَطَّوَّهُمْ» بدل از «رجال» یا بدل از مفعول «لَمْ تَعْلَمُوهُمْ»

یا لفظ «فی» در تقدیر است تا ظرف «تعلموهم» باشد.

[فَتَصِيْبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ] که مشرکان از شما عیب گیرند و سرزنش

کنند، بدین گونه که می‌گویند: اهل دینشان را کشتند یا منظور گناه و

جنایت یا دیه و کفاره است.

[بِغَيْرِ عِلْمٍ] جواب لفظ «لولا» محذوف است، یعنی اگر نبود در بین شما

مردان و زنان مؤمن شما را با مشرکین بحال خود می‌گذاشتیم تا جنگ کنید، یا شما را

داخل مکه می‌گردانیدیم.

[لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ] متعلق به محذوف است، یعنی از

دخول مکه شما را منع کردیم تا خداوند هر کس را بخواهد در رحمت خود داخل سازد

بدین گونه که از کشته شدن و مورد اذیت و آزار قرار گرفتن و کفار و دیه سالم نگهدارد و کافرین را نیز داخل در رحمتش کند و در اسلام داخل نماید.

[لَوْ تَزَيَّلُوا] اگر مؤمنان و کافران مشخص و جدا بودند.

[لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ] کافران اهل مکه را عذاب می‌کردیم.

[عَذَابًا أَلِيمًا] آن هم عذابی دردناک، خدای تعالی کافران به جهت

احترام آمیختگی با مؤمنان عذاب نکرد و برای حفظ نفوس مؤمنین که در

مکه بودند از قتل و اذیت، برای حفظ اشخاصی که با محمد ﷺ بودند از

لحوق عیب و سرزنش، برای حفظ نفوس مؤمنین که در اصلاب کافران

بودند، عذاب را از آنان باز داشت بعضی گفته‌اند: صلح حدیبیه بزرگترین

فتح برای اسلام بود، چون مؤمنین با کافرین اختلاط پیدا کردند و دینشان

را بدون خوف و تقیه اظهار نمودند، در نتیجه بسیاری از کافرین به دین

مسلمانان رغبت پیدا کردند و بدون شمشیر داخل در دین اسلام شدند.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا علی علیه السلام در بدنش قوی و نیرومند

نبود؟ و در امر خدا قوی نبود؟ فرمود: چرا، قوی بود. گفته شد: پس چه چیز

او را از جنگ و دفع دشمنان جلوگیری می‌کرد؟ فرمود: جواب را بفهم و

دقت کن، علی علیه السلام را آیه‌ای از کتاب خدای تعالی جلوگیری کرد. گفته شد:

کدام آیه؟

امام صادق علیه السلام این آیه را خواند: «لَوْ تَزَيَّلُوا... تا آخر» و خدای

تعالی دارای ودیعه‌ها و امانت‌هایی در صلب‌های کافران و منافقان بود،

علی علیه السلام پدران را نمی‌کشت تا امانت‌ها و ودایع بیرون بیابند، آنگاه که

امانت‌ها بیرون می‌آمدند غالب می‌شد بر هر کس که غالب می‌شد و او را

می‌کشت، همچنین است قائم ما اهل البیت که ظهور نمی‌کند تا ودیعه‌های

الهی خارج شوند، وقتی امانت‌ها بیرون آمدند، غلبه می‌کند بر کسی که غالب می‌شود و او را می‌کشد.

و در این معنا اخبار متعددی وارد شده و امام ع فرمود: اگر خداوند کافران را که در اصلاب مؤمنین هستند بیرون بیاورد و اگر مؤمنین را که در اصلاب کافرین هستند بیرون بیاورد هر آینه کفار ما را عذاب می‌کردند. **[إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَفْظَ «إِذ» ظَرْفَ اسْتِ، يَأْتِي تَعْلِيلَ قَوْلِ خَدَا «عَذَّبْنَا» يَأْتِي «نَزَلَ اللَّهُ» اسْتِ وَ لَفْظَ «فَاء» دَر قَوْلِ خَدَايَ تَعَالَى: «بَلَّ اللَّهُ فَاعْبُد» مِي بَاشَد.**

[فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ] لَفْظَ «الْحَمِيَّة» مَصْدَر «حَمَاه» يَعْنِي اَز اَوْ مَنَع كَرْد، يَأْتِي اَز چيزي مَنَع نَمُود، يَأْتِي مَصْدَر «حَمِي مِّنَ الشَّيْءِ» بَر وَزَن «رَضِي» يَعْنِي اَز اَن نَنگ دَاشْت، مَقْصُود اَز حَمِيَّة خُوي وَ خَصْلَتِي اسْت كِه اَنسَان رَا وَا دَار مِي كَنَد بَر حَفْظ نَامُوس وَ حَسَب وَ نَسَب وَ خُويشَانَش وَ اَنچِه كِه اَز وَا قَعِيَّة بَه اَوْ نَسَبْت دَادَه مِي شُود، اَنچِه كِه شَخْص خُود رَا بَه اَن مَنسُوب مِي دَانَد حَق بَاشَد يَأْتِي بَاطِل، اَيْن نُوع حَمِيَّة وَ تَعْصَب نَاشِي اَز اِنَانِيَّة نَفْس وَ خُود پَسَنْدِي اسْت وَ اَن اَصْل هَمِهِي شُرُور وَ مَعَاصِي اسْت.

ممکن است مقصود از حمیت آن خوی خصلتی باشد که انسان را وادار بر سرباز زدن و عدم تسلیم می‌کند حق باشد یا باطل و آن نیز ناشی از انانیت نفس و بزرگ بینی و استکبار بر غیر و تحقیر دیگران است.

[حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ] اَيْن جَمْلَه بِيَان حَمِيَّة يَأْتِي مَقِيَّد كَرْدَن اَن بَه كَامَل تَرِيْن اَفْرَاد اسْت.

[فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ] اِنْدَكِي قَبْل ذَكْر مَعْنَاي «سَكِينَه» گَزَشْت.

[وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ] منظور از کلمه ی تقوی همان سکینه و آرامش است، یا مقصود ولایت است که موجب آرامش و سکینه است، یا مقصود خصلت تقوی و دوری از انحراف به راههای منحرف است، یعنی خداوند آنها را نسبت به سکینه، یا ولایت، یا تقوی متمکن نمود.

[وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا] آنها به آن کلمه یا سکینه و آرامش، یا به مکه سزاوارتر بودند.

[وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا] و خداوند مقدار استحقاق هر يك و سزاوار بودن هر کس به هر چیزی را می داند.

[لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق] این جمله جواب گفته، آنان است که بعد از جلوگیری از دخول مکه می گفتند: محمد به ما وعده داد که به مکه داخل شویم، در حالی که ما داخل نشدیم و حلق و تقصیر انجام ندادیم، که در جواب می گوید: رؤیای رسول خدا به حق راست در آمد.

[لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ] که البته به مسجد الحرام داخل خواهید شد، انشاء الله با منیت.

بعضی گفته اند: استثنا با جمله ی «انشاء الله» بدان جهت است که بر بندگان تعلیم دهند که چگونه از آینده خبر دهند.

وبعضی گفته اند: استثنا به اعتبار حال کسانی است که داخل حرم می شوند، چه بعضی از آنها قبل از داخل شدن مردند، گویا که فرموده است: همه ی شما انشاء الله داخل می شود.

و بعضی گفته اند: استثنا به اعتبار امن از دشمن است و بعضی گفته اند لفظ «إن» در اینجا به معنای «أذ» است، یعنی «إذ شاء الله» و حق مطلب این است که لفظ

«إن شاء الله» در اینجا برای تبریک و مجرّ و تعلیم و یاد دادن است.

[مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ] خداوند می‌داند آنچه را که شما نمی‌دانید و خداوند مصلحت در مجمل گذاشتن وعده و تصریح نکردن به وقت می‌داند.

[مَا لَمْ تَعْلَمُوا] در جلوگیری از مسجد الحرام و در نتیجه صلح شما با قریش منافع زیادی برای اسلام و اهل اسلام داشت و موجب نیرومندی و نشر اسلام شد.

[فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ] و قبل از دخول به مکه.

[فَتَحَا قَرِيْبًا] پیروزی نزدیکی به شما داد مقصود فتح خیبر یا صلح حدیبیه است، که با آن صلح مسلمانان با مشرکان رفت و آمد کردند، توانستند اسلام را اظهار نمایند، مشرکین احکام اسلام را شنیدند و به آن تمایل و رغبت پیدا کردند، در اثر همین اختلاط اسلام نیرومند شد، محمد و اصحابش در سال بعد در کمال عزّت و شوکت داخل مکه شدند، آن سال هفت هجری بود.

[هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى] خداوند رسولش را جهت هدایت به احکام اسلام فرستاد که آن موجب هدایت یافتن به ایمان است.
[وَدِينِ الْحَقِّ] و نیز ولایت که آن دین و طریق حقّ بسوی خدای تعالی است.

[لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ] مقصود از دین جنس دین است.

[كَلِمَةٍ] تا دین اسلام بر جمیع ادیان غلبه کند و همه‌ی آنها را تحت الشعاع قرار دهد، خداوند دین خود را محیط بر همه‌ی ادیان قرار دهد، به نحوی که هیچ دینی از زمان آدم تا انقراض عالم باقی نماند مگر آنکه شعبه

و فرعی از دین اسلام باشد و بر حسب ظاهر دین اسلام را بر همه ی ادیان غالب نماید به نحوی که در هیچ جایی از زمین جز دین اسلام دین دیگری باقی نماند و کامل شدن این معنا در ظهور قائم عجل الله فرجه می باشد.

این آیه در سوره ی توبه گذشت.

[وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا] خداوند کافی است که شاهد بر رسولش باشد خواه شما اقرار بکنید، خواه اقرار نکنید.

[مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ] این جمله مانند جمله ی ما قبلش جواب سؤال مقدر است، لفظ «محمد» مبتدا و «رسول الله» خبر آن است، یا لفظ «رسول الله» صفت «محمد» است.

و قول خدا: [وَ الَّذِينَ مَعَهُ] عطف بر «محمد» است از قبیل عطف مفرد. و معنای جمله بنا بر وجه اول این است که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا و کسانی که در مرتبه و رتبه با او هستند از رسولان خدا و بنا بر وجه دوم معنای آیه این است که محمد رسول خدا با کسانی که با او هستند همگی نسبت به کفار شدید و سختگیر می باشند.

[أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ] یا بنا بر وجه اول عطف بر «رسول خدا» است، معنی آن این است که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست، محمد عین کسانی است که در درجه و رتبه با او یکی هستند، زیرا بین او و کسانی که با او هم رتبه هستند فرقی نیست، یا او عین کسانی است که با بیعت و توبه با او هستند، که اگر چه به وجهی رسول خدا غیر از آنانست، ولی او فعلیت اخیرشانست.

و مکرر این مطلب گذشت که شیئی بودن هر چیز به سبب فعلیت اخیر آن چیز است، پس شیئی بودن آنان که همان فعلیت اخیر آنهاست عبارت از محمد صلی الله علیه و آله است به اعتبار تنزل او با صورتش به مراتب آنها.

و مکرّر این مطلب گذشت که بیعت موجب می‌شود که بیعت کننده کیفیت بیعت شونده را به خود بگیرد و بر حسب نفس و فعلیت اخیر صورت نازله‌ای از بیعت شونده را پیدا کند.

و قول خدای تعالی: «اشدّاء علی الکفار» [رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ] به صورت رفع خوانده شده تا خبر «محمّد» و خبر «الذین معه» باشد بنا بر وجهی، یا خبر «الذین معه» باشد بنا بر وجهی یا خبر مبتدای محذوف باشد بنا بر وجه دیگر. و با نصف خوانده شده تا حال باشد و در اینجا ادات وصل نیارود تا اشعار به این باشد که آنان در جمیع احوال جامع بین دو وصف می‌باشند، نه اینکه بعضی از آنها دارای وصف «اشدّاء» باشند و بعضی دیگر «رحماء».

و نه اینکه آنها در يك حالت اشدّاء باشند و در حالت دیگر «رحماء» بلکه آنها چنین هستند که شدّت و سختگیری را با رحم و عطوفت ممزوج کردند مانند چیزی که ترش و شیرین است.

ولکن لفظ «اشدّاء» با ماده‌اش و لفظ «رحماء» با هیئتش دلالت بر این می‌کند که آنها جامع بین دو وصف هستند و در هر دو کامل می‌باشند.

[تَرَبُّهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا] گویی که از کثرت و زیادی نماز خواندن دو وصف راکع و ساجد را ممزوج کردند و تو آنها را همواره راکع و ساجد می‌بینی.

[يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا] فضل عبارت از فیضی است که خداوند بر حسب مقام کثرت بندگان به آنها افاضه می‌کند.

و رضوان عبارت از افاضه‌ای است که بر حسب مقام وحدت آنها داده می‌شود.

و به عبارت دیگر: فضل عبارت از جزا اعمال است که بر حسب

قبول رسالت اخذ شده است که همان احکام قالب است و رضوان جزای اعمالی است که بر حسب قبول ولایت اخذ شده است و آن احکام قلب و روح است.

[سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ] مقصود اثری است که در پیشانی های آنان از زیادی سجده در نماز پدید آمده است. یا مقصود اثری است که در اثر بیداری به سبب نماز شب در آنان حاصل شده است.

یا اثری است که از کثرت خشوع آنان در صورت هایشان پدید آمده است.

[ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ] و مثل آنان در تورات آمده است. بدان که سالک دارای دو مقام و دو شأن است، شأن سلوک، شأن جذب، او در مقام سلوک حقوق را ادا می کند، کثرت های وجود خویش را از قبیل قوا و لشگریانش استوار می سازد و همچنین قیّم کسانی است که زیر دست او هستند از قبیل اهل و عیال و خدم و حشم او که آنها را اصلاح و تربیت می کند و احتیاجاتشان را برطرف می سازد. سالک در مقام جذب از کثرت ها روی برمی گرداند و به سوی وحدت می رود و قوا و لشگریان و عیاش را به اتجاه وحدت جذب می کند، مرمت زندگی و معاش خود و زیر دستانش را به نحوی قرار می دهد که به حسن معاد منجر می گردد.

به عبارت دیگر: سالک دارای دو توجه است، توجه به کثرت ها و توجه به وحدت، که با توجه به کثرت معاش خود را اصلاح می کند به نحوی که منجر به حسن معاد می شود و با توجه به وحدت قوا و لشگریانش

را از کثرت به وحدت برمی‌گرداند.

و به عبارت سوّم! سالک دارای دو قرب و نزدیکی است، نزدیکی نوافل، مستحبات، نزدیکی واجبات و فرایض.

و به عبارت چهارم: آنچه که از جانب خدا به او می‌رسد یا به واسطه‌ی کسب و اعمالش و سبق استعداد و استحقاق و اختیار و انانیتش به او می‌رسد، یا بدون واسطه این چیزها.

و انسان کامل نیز دارای دو نظر است، نظر به کثرت و نظر به وحدت و وجهی به کثرت، وجهی به وحدت، با وجه به وحدت از خدا آخذ می‌کند، با وجه به کثرت آنچه را که گرفته‌است بر غیر افاضه می‌کند، به سبب تفاوت این دو نظر کامل‌ها در مراتب کمال مختلف می‌شوند.

و کامل مطلق کسی است که نظر او نسبت به هر دو طرف مساوی باشد به نحوی که هیچ یک از دو طرف را بر دیگری ترجیح و برتری ندهد، این معنای شأن محمد ﷺ و کسانی است که با او هستند.

و اما سایر پیامبران پس هیچ کدام از آنها خالی از رجحان یکی از دو طرف نیستند، نظر به کثرت موسی عليه السلام غلبه می‌کرد بر نظر او به وحدت، ولی در موردش عیسی عليه السلام نظر به وحدت غالب بود.

و لذا نقل شده که محمد ﷺ فرمود: چشم راست برادرم موسی و چشم چپ برادرم عیسی نابینا بود، من صاحب هر دو چشم هستم.

و برای اشاره به اینکه محمد ﷺ و محمدی‌ها جامع هر دو طرف و کامل در هر دو نظر و تمام در هر دو قرب و نزدیکی هستند فرمود: آنچه که ذکر کردیم از اتّصاف آنها به اوصاف اختیاری و احکام قالبی و اصلاح کثرت مثل آنها در تورات که آن نشئه‌ی موسی است.

[وَمَثَلُهُمْ فِي الْآيَاتِ كَثِيرٌ مِّثْلَ الْبُرِّ وَالْحَبِّ] و مثل آنان در انجیل که آن حال نشئه عیسی است، [كَزَّرَعٍ أُخْرَجَ شَطْطُهُ] به دانه‌ای ماند که چون نخست سر از خاک برآرد شاخه‌های نازک و ضعیف باشد و پس از آن قوت یابد تا آنکه سطر و قوی گردد و بر ساق خود راست و محکم بایستد که دهقانان در تماشای آن حیران مانند.

همچنین اصحاب محمد ﷺ از ضعف به قوت رسند تا کافران عالم را از قوت خود به خشم آورند.

لفظ «شطاه» با سکوت تاء و فتح آن و با مدّ و قصر خوانده شده، به معنای بچه‌ی حیوان و نبات و به معنای برگ نیز می‌باشد.

[فَأَزْرَهُ] از باب ثلاثی مجرد و با مدّ از باب افعال یا مفاعله خوانده شده و معنای آن این است که به او کمک کرد و قوی نمود تا این بچه‌ها به مادها محلق شدند یا برگها و جوانه‌ها بزرگ شدند و به کمال رسیدند.

[فَأَسْتَعْلَظُ] و چون زرع یا آن بچه‌ها محکم و استوار شدند.

[فَأَسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ] و آن زرع یا بچه بر پای خود ایستاد.

[يُعْجِبُ الزَّرْعَ] با زیبایی و استحکامش موجب تعجب دهقانان

می‌شود.

بعضی گفته‌اند: این مثلی است که خدای تعالی به محمد و یارانش زده‌است پس زرع محمد ﷺ و «شطاه» اصحاب او مؤمنین دور او هستند، در ابتدای امر ضعیف و اندک بودند همانطور که زرع در ابتدا ضعیف و کوچک است سپس بزرگ و قوی می‌شود، همچنین است حال مؤمنین که همدیگر را تقویت می‌کنند تا محکم و استوار می‌شوند و بر کارشان مسلط می‌گردند.

[لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ] تا آنجا بالای روند که کافران به خشم می‌آیند.
 [وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا] کسانی که با بیعت عامّ ایمان آوردند.
 [وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] و با بیعت خاصّ که آن اصل جمیع
 عمل‌های صالح است شایسته کردار شدند، چه هر کس به نحو بیعت خاصّ
 بیعت گویی که او همه‌ی عمل‌های صالح را انجام داده‌است، یا مقصود این
 است که با بیعت خاصّ ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند طبق
 آنچه که در بیعت از آنها گرفته شده.
 [مِنْهُمْ] برخی از مردم، یا بعضی از کسانی که ایمان آورده‌اند، یا
 بعضی از کسانی که با محمد هستند.
 [مَغْفِرَةً] برایشان آمرزش و پوشاندن بدیها و گناهان فراهم است.
 [وَأَجْرًا عَظِيمًا] و پاداش بزرگی که به وصف در ننگجد.

سُورَةُ الْحُجُرَاتِ

این سوره مدنی و دارای هیجده آیه است. بعضی گفته‌اند: آیه‌ی «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی... تا آخر آیه» مدنی نیست.

آیات ۱-۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ^۱
وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا
أصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ
لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۲) إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ
أصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُوَ تِلْكَ الَّذِينَ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِتَنْتَوِي
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (۳) إِنَّ الَّذِينَ ينادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ
أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۴) وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا
لَّهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ
فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصِبْحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (۶)
وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ
وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ
الْكَفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (۷) فَضلاً مِّن
اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۸)

ترجمه

ای مؤمنان بر حکم خداوند و پیامبر او پیشدستی نکنید؛ و از خداوند پروا

داشته باشید، بیگمان خداوند شنوای داناست. ای کسانی که ایمان آورده‌اید صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر مسازید؛ و در سخن با او، مانند بلند حرف زدن با همدیگر، بلند حرف مزینید، مبادا که اعمالتان تباه شود و آگاه نباشید. بیگمان کسانی که صداهایشان را نزد پیامبر خدا [آهسته او] پوشیده می‌دارند، اینانند که خداوند دل‌هایشان را به تقوا پالوده‌است؛ ایشان از آمرزش و پاداشی عظیم برخوردارند. بیگمان کسانی که تو را از پشت در حجره‌ها صدا می‌زنند، بیشترشان ناخردند. و اگر آنان صبر می‌کردند تا آنگاه که تو بر ایشان بیرون آیی، بیشک بر ایشان بهتر بود؛ و خداوند آمرزگار مهربان است. ای مؤمنان اگر فرد فاسقی خبری برایتان آورد، [در آن] بررسی کنید، مبادا نادانسته به قومی زیان رسانید، آنگاه به خاطر کاری که کرده‌اید پشیمان شوید. و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست که اگر در بسیاری از امور از شما پیروی کند، به مشقت افتید؛ ولی خداوند ایمان را خوشایند شما قرار داد و آن را در دل‌هایتان آراست، کفر و فسق و عصیان را برای شما ناخوشایند ساخت؛ اینانند که رهیافتگانند. بخشش و نعمتی از جانب خداوند است، خداوند دانای فرزانه‌است.

تفسیر

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا] ای کسانی که با بیعت عامّ ایمان آورده‌اید، چه این حکم قالبی برای همه‌ی مسلمانهاست.
[لَا تُقَدِّمُوا] هیچ‌گاه پیشی نگیرید.

لفظ «قدم» مانند «نصر» و «قدم» از باب تفعیل، «استقدم» و «تقدم» يك

معنا دارند و معنای آن این است که پیشاپیش رسول خدا ﷺ راه نروید.

[بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ] بر خدا و رسول او مقصود این است که بر رسول خدا ﷺ پیش نگیرید، ولی آن را اضافه به «الله» کرد تا اشعار به این باشد که جلو افتادن از رسول خدا ﷺ جلو افتادن از خداست، چون که

آن حضرت مظهر خداست.

و لفظ «لاتقدّموا» از باب تفعّل خوانده شده، یعنی «لاتتقدّموا» و ممکن است «لاتقدّموا» با ضمّ تاء و کسره‌ی دال از «قدّمه» یعنی او را در فلان امر جلو انداخت باشد، معنای آیه این است که کسی را بر خدا و رسولش جلو نیاندازید، یا امری را بر امر خدا و رسولش مقدّم ندارید.

یا امری را جلوتر از رسول خدا ﷺ بدون اجازه‌ی او اختیار نکنید، یا امر خودتان را مقدّم بر امر خدا قرار ندهید بدین معنا که در اعمال آخرت و معاد، امر نفس و غایت‌های نفسانی را نصب العین خود قرار ندهید در حالی که از امر خدا غافل باشید، در کارهای زندگی و معاش طوری نباشید که هواهای (نفسانی) نفس‌های شما کارها را خوب جلوه داد و موجب می‌شود که به امر و نهی خدا توجه ننمایید.

و مقصود از همه‌ی این معانی همان مقصود از همه‌ی قرآن است. و مقصود این است که احدی را در خلافت مقدّم مدارید و خودتان نیز جلو نیافتید تا امر خدا و رسولش بیاید.

[وَ اتَّقُوا اللَّهَ] و در اقدام به امور شرعی از خشم خدا بترسید. (نافرمانی نکنید) [إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ] خداوند شنوای آن چیزی است که شما در امر خلافت می‌گویید، یا آنچه را که نفس‌های شما در اعمال معاد و معاش دستور می‌دهد.

[عَلَيْكُمْ] خداوند به نیّت‌ها، نکته‌ها، دقایق اعمال و احوال و ضمائر شما آگاه است، که خود شما بر آن آگاهی ندارید.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا] ای کسانی‌که ایمان آوردید چون این

سوره‌ی مبارک برای تأدیب امت است در اوّل هر حکمی مؤمنین را مورد ندا قرار داد تا بر آنان لطفی نموده و نشاط ببخشد باشد که گوش فرا داده و سختی تأدیب را با لذّت خطاب جبران کند.

[لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ وَ بِالْقَوْلِ] در محضر رسول خدا ﷺ بلند سخن نگوئید، چه صدای شما بلندتر از صدای رسول باشد یا نباشد.

[كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ] انسان که بعضی نسبت به برخی از شما فریاد می‌کشند مبادا که اعمال شما از بین برود و خودتان آن را احساس نکنید.

[وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ] و شما فهم نکنید که بلند کردن صدا نزد رسول خدا ﷺ ترك تعظیم یا اظهار تحقیر اوست و هر دو موجب حبط عمل است.

در روایت آمده است که هر گاه کسی صدایش را نزد رسول خدا ﷺ بلند می‌کرد، رسول خدا ﷺ صدایش را بالاتر از صدای او می‌نمود.

[إِنَّ الَّذِينَ يُعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ] کسانی که صدایشان را در نزد رسول خدا آهسته و ملایم می‌کنند، کسانی هستند که دل‌هایشان به تقوا آزمایش شده است، چه کلمه «إمتحنه» یعنی او را آزمایش کرد، خدا قلب او را امتحان کرد یعنی قلب او را گسترده کرد و (شرح و سعه و بخشید).

و لفظ «للتقوى» «علت» «امتحن» است، علت حصولی یا تحصیلی. یعنی چون آنان پرهیزکارند خداوند قلوب‌شان را شرح و توسعه داد.

یا به جهت تحصیل تقوی خداوند دل‌های آنان را سعه و شرح داد یا خداوند دل‌های آنان را امتحان کرد، مؤمن امتحان شده کسی است که خداوند سینه‌اش را گسترده کرده بدین گونه که آرامش در آن نازل گشته و ملکوت امام بر او ظاهر می‌شود.

و لذا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در حدیث معرفت به سبب نورانیّت فرمود: کسی که امر به نورانیّت بشناسد او مؤمنی است که قلب او برای ایمان امتحان شده، هر کس قلب او برای تقوی امتحان شده باشد دائماً عظمت خدا و عظمت رسولش را احساس می‌کند، پس بلند کردن صدا نزد رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای او ممکن نمی‌شود.

[لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ] برایشان آمرزش و اجر عظیم نصیب فرموده‌است و ممکن است وقف بر قول خدا: «قلوبهم» باشد و لفظ «للتقوی» برای تعلیل ما بعدش باشد.

[إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ] به حقیقت مردمی که تو را از پشت حجره‌ات با صدای بلند می‌خوانند اکثرشان مردم بی‌عقل و شعورند چون بیشتر آن مردم تعقل ندارند، لذا تو را تعظیم نمی‌کنند، تو را مانند یکی از خودشان قرار می‌دهند.

[وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] و اگر آنها صبر می‌کردند تا وقتی که تو برایشان خارج شوی بسیار برای آنها بهتر و ثوابش بیشتر بود و (باز هم توبه کنند) خدا غفور و مهربان است.

این جمله جهت تقویت جانب رجا و امید است، در تفسیر مجمع

آمده است: قول خدا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا» تا قول خدا: «غَفُورٌ رَّحِيمٌ» درباره‌ی وفد تمیم نازل شده، اینان بزرگان و اشراف بنی تمیم بودند که در يك دسته و وفد بزرگ آمده بودند، وقتی داخل مسجد شدند از پشت حجره رسول خدا را صدا زدند که یا محمد بیرون بیا و به سوی ما بیا.

این معنا رسول خدا ﷺ را اذیت کرد و از حجره‌اش بیرون آمد. آنها گفتند: آمدیم تا بر تو فخر کنیم، پس به شاعر و خطیب ما اجازه بده.

رسول خدا ﷺ اجازه داد و ابتدا سخنگوی آنان سخن گفت، رسول خدا ﷺ به ثابت بن قیس فرمود: بلند شو و جواب او را بده، ثابت بلند شد و بهتر از خطیب آنان سخن گفت، سپس شاعر آنان بلند شد و شعر خواند و حسان بن ثابت به او پاسخ داد، وقتی شعر و سخن به پایان رسید اقرع بن حابس که از بزرگان آنان بود گفت: خطیب و سخنگوی این مرد بهتر از خطیب ما و شاعر او بهتر و شاعرتر از شاعر ما و صدای‌شان بلندتر از صدای ماست.

وقتی تمام کردند رسول خدا ﷺ به آنان جایزه داد و جایزه‌های‌شان را نیکو نمود و آنان اسلام آوردند.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ^۴ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا] ای مؤمنان (عالم) هر گاه فاسقی خبر برای شما آورد (تصدیق مکنید تا) تحقیق کنید این آیه درباره‌ی ولید بن عقبه نازل شده که رسول خدا ﷺ او را برای صدقات بنی المصطلق فرستاد، پس طایفه‌ی بنی المصطلق بیرون آمدند در حالی که از دیدن او خوشحال بودند، و چون در جاهلیت بین آنان دشمنی

بود و لید خیال کرد که آنان قصد کشتن او را دارند، خدمت رسول خدا ﷺ برگشت و گفت: بنی المصطلق از صدقه دادن خودداری کردند، نبی ﷺ با شنیدن این خبر ناراحت و خشمناک شد و در پی آن این آیه نازل شد.

بعضی گفته‌اند: این آیه درباره‌ی عایشه نازل شده و آن هنگامی بود که به ماریه قبطی نسبت زنا با جریح قبطی داد، پس رسول خدا ﷺ علیؑ را فراخوانده و فرمود: ای برادر من این شمشیر را بگیر و اگر جریح را نزد ماریه‌ی قبطی یافتی او را بکش.

پس علیؑ عرض کرد: یا رسول الله در کاری که مرا می‌فرستی همانند آهن داغ شده‌ای باشم همان طور که امر کردی عمل کنم؟ یا مشاهده کننده و شاهد چیزی میبیند که غایب آن را نمی‌بیند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: بلکه شاهد چیزی را می‌بیند که غایب آن را می‌بیند.

علیؑ فرمود: من با شمشیر حمایل رفتم و جریح را نزد ماریه یافتم، شمشیر را کشیدم، وقتی فهمید من می‌خواهم او را بکشم بالای درختی رفت و خود را به پشت انداخت و پاهایش را بلند کرد که ناگهان دیدم آلت رجولیت او بریده است و آنچه که برای مردان است ندارد، پس بازگشتم و نبی ﷺ را از جریان آگاه کردم، رسول خدا ﷺ فرمود: شکر خدای را که بدی را از ما اهل بیت برمی‌گرداند^(۱).

معنای آیه این است که اگر شخصی فاسق آمد که از طاعت خدا و رسولش خارج است، یا اگر يك فاسق آمد و خبری آورد تبیین و تفحص

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی- تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۸۱

کنید و صدق و کذب خبر را دریابید.

و مکرر این مطلب را در گذشته نیز گفته‌ایم که مفهوم مخالفت در مخاطبات و گفتگوها اعتباری ندارد، به خصوص در احکام. بنابراین مقصود این نیست که اگر يك عادل خبر آورد به آن عمل کنید و تبیین و دقت نکنید، نیز مقصود این نیست که اگر دو فاسق آمد تبیین نکنید و عمل کنید.

پس گفته‌ی کسی که قایل به مفهوم است و آن مفهوم را معتبر می‌داند اگر بگوید خبر عدل واحد حجّت است و بخواید حجّیت آن را از مفهوم مخالفت این آیه ثابت کند شنیده نخواهد شد.

[أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ] مبادا با جهالت و عدم اطلاع به جهالت قومی رنجی و آزاری به آنها برسانید.

که بعضی به آن اشاره کرده‌اند، آن عبارت از جنگ انداختن با بنی‌المصطلق بود.

[فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ] مبادا سخن چینی فاسقی از نادانی بقومی رنجی رسانید و سخت پشیمان گردید و بدانید رسول خدا در میان شما هست (شما او را به رأی جاهلانه خود و امدارید که).

اخبار را با عرضه‌ی بر پیامبر ﷺ بفهمید و در عمل آنها از پیامبر ﷺ اجازه بگیرید تا بر کار خویش پشیمان نشوید.

و ممکن است این جمله تمهید و مقدمه‌ی ما بعدش باشد، گویا که فرمود: آن کسی که در میان شماست او رسول خدا ﷺ است، مقصود این

است که وصف عنوانی رسول خدا ﷺ بودن اعتبار شود.

[لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ] اگر در بسیاری از امور رأی شما را پیروی کند.

[لَعَنْتُمْ] خسته می‌شوید خود برنج و زحمت می‌افتید یا هلاک می‌گردید و این ردّ بر مطلبی است.

[وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْأَيْمَانَ وَزَيَّنَّهُ وَفِي قُلُوبِكُمْ^(۱) وَكَرَهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ] و لکن خدا (به لطف خود) مقام ایمان را محبوب شما گردانید و در دلها تان نیکو بسیار است و کفر و فسق معصیت را زشت و منفور در نظر تان ساخت (تا در دو عالم سعادت مند شوید).

این جمله استدراک این توهم است که آنها می‌خواستند رسول خدا ﷺ را وادار به اطاعت خویش کنند، گویی که خدای تعالی فرموده باشد: خداوند ایمان را برای شما محبوب و دوست داشتنی قرار داد پس شما لازم نیست رسول ﷺ را وادار بر پیروی خودتان بکنید.

مقصود از ایمان علی عليه السلام یا قبول ولایت او، یا محمد عليه السلام یا قبول رسالت او است که عبارت از همان اسلام می‌باشد.

[أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّشِدُونَ] اینان به حقیقت اهل صواب و هدایتند.

جواب سؤال مقدّر و برگرداندن خطاب از مؤمنین است و جمله معترضه یا غیر معترضه است.

۱- یعنی امیر المؤمنین. اصول کافی- تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۸۳

[فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً] این مقام بر آنان به فضل خدا و نعمت الهی حاصل گردید.

لفظ «فضلاً» مفعول له برای «حَبِّبَ» و «كَرَّهَ» است، یا تعلیل «الراشدون» است که لفظ «لام» در تقدیر است، چون نمی‌تواند مفعول له «الراشدون» باشد، چون مرفوع ممتد نیست.

و تفسیر «فضل» به محمد ﷺ و رسالتش، احکام رسالت و قبول رسالت او، تفسیر «نعمه» به علی ع و ولایت، آثار ولایت و قبول ولایت او مکرر گذشته است.

[وَاللَّهُ عَلِيمٌ] و خداوند به احوال شما و نکات و دقائق آنچه را که شما را اصلاح می‌کند داناست و روی همین جهت ایمان را در دل‌های شما زینت داده و کفر را ناپسند و مکروه نموده است.

[حَكِيمٌ] آنچه را که انجام می‌دهید جز به خاطر غایت متقن و محکم انجام نمی‌دهد.

آیات ۹-۱۲

وَإِنْ طَآءَفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ ت فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا

مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ
 بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا
 وَلَا يَغْتَبَ بَعضُكُمْ بَعضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا
 فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿١﴾

ترجمه

و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم در افتند، میان آنان سازش دهید و اگر یکی از آنها بر دیگری تعدی کرد، پس با آنکه تعدی پیشه کرده است کارزار کنید، تا آنکه به سوی امر الهی باز آید، اگر باز آمد، آنگاه میان آنان دادگرانه سازش دهید؛ و به داد بکشید که خداوند دادگران را دوست دارد. همانا مؤمنان [مسلمانان] برادرند، پس بین برادرانتان آشتی برقرار سازید، از خداوند پروا کنید، باشد که مشمول رحمت شوید. ای مؤمنان نباید که قومی، قوم دیگر را به ریشخند بگیرد، چه بسا اینان از آنان بهتر باشند؛ و نیز نباید زنانی زنان دیگر را [ریشخند کنند] چه بسا اینان از آنان بهتر باشند؛ و در میان خویش عیب جویی مکنید؛ و یکدیگر را به لقبهای بد مخوانید. پس از ایمان، پرداختن به فسق، بد رسمی است؛ و کسانی که [از این کار] بازنگردند، اینانند که ستمگرند. ای مؤمنان از بسیاری از گمانها پرهیز کنید، چرا که بعضی از گمانها گناه است و [در کار دیگران] تجسس مکنید؛ و کسی از شما از دیگری غیبت نکند؛ آیا هیچ کدام از شما خوش دارد که گوشت برادرِ مرده‌اش را بخورد، که از آن تنفر دارید؛ و از خداوند پروا کنید که بیگمان خداوند توبه‌پذیر مهربان است. هان ای مردم همانا ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده‌ایم و شما را به هیأت اقوام و قبایلی در آورده‌ایم تا با یکدیگر انس و آشنایی یابید، بیگمان گرامی‌ترین شما در نزد خداوند پرهیزگارترین شماست؛ که خداوند دانای آگاه است.

تفسیر

[وَإِنْ طَآءَفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْتَتَلُوا] و اگر دو طایفه از اهل ایمان به کارزار پرداختند.

[فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنۢ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ] البته شما مؤمنان بین آنها صلح برقرار دارید و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طایفه ظالم قتال کنید تا به فرمان خدا باز آید (و ترك ظلم کند) به رسول خدا ﷺ و حکم او گردن نهند.

[فَإِنۢ فَآءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ] پس هر گاه به حکم برگشت با حفظ عدالت میان آنها را صلح دهید چون اصلاح بعد از دستور جنگ با متجاوز و باغی در مظنه حیف و میل بود آن را به عدل مقید ساخت، یا مقصود این است که اصلاح همان طور که با استیفای جمیع حقوق از طرفین محقق می‌شود همچنین با اسقاط بعضی از حقوق و چشم پوشی از بعضی دیگر نیز ممکن می‌گردد، بنابراین قید عدل جهت اشعار به این است که اصلاح سزاوار است تا به گونه استیفاء جمیع حقوق باشد.

[وَأَقْسَطُوا] در جمیع امور حتی در عبادات معتدل باشید، پس بر خودتان سخت نگیرید.

[إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ] که خدا بسیار اهل عدل و داد را دوست می‌دارد.

بعضی گفته‌اند: این آیه درباره جنگی نازل شد که بین اوس و خزرج در زمان رسول خدا ﷺ با شاخه درخت خرما و کفش واقع شد.

از امام صادق علیه السلام آمده است: وقتی این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی بعد از من با تأویل جنگ خواهند کرد همان طور که من بر تنزیل جنگ کردم، پس سؤال شد: او چه کسی است؟ فرمود: وصله کننده‌ی کفش یعنی امیر المؤمنین علیه السلام عمار بن یاسر گفت: من سه مرتبه به همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله با توسل به همین آیه جنگ کردم، این جنگ چهارم است (جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام به خدا قسم اگر ما را آن قدر بزنند تا به باغهای خرمای «هجر» برسانند ما می دانیم که بر حق هستیم و آنها بر باطل، سیره و روش امیر المؤمنین علیه السلام همان روش رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اهل مکه روز فتح مکه است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله بچه‌های آنها را اسیر نکرد، فرمود: در خانه‌ی هر کس که بسته باشد، در امن می باشد، هر کس اسلحه را زمین بگذارد در امان است، هر کس به خانه‌ی ابوسفیان وارد شود در امان است.

و امیر المؤمنین علیه السلام در روز بصره نیز این چنین گفت، در میان آنها ندا سر داد: بچه‌های آنان را اسیر نکنید، زخمی‌ها را نکشید، فرار کننده را تعقیب ننمایید، در هر خانه‌ای که بسته شود و سلاحش را زمین گذارد در امان است^(۱).

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ به حقیقت مؤمنان همه برادر یکدیگرند.
در سوره‌های بقره و نساء وجه برادر بودن مؤمنین با همدیگر در ضمن قول خدای تعالی: «و بالوالدین احسانا» گذشت.
و جمله‌ی «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» را از آن جهت ذکر نمود که

تمهید و تعلیل زحمت تکلیف به اصلاح باشد و مشقّت و سختی این دستور را تا حدودی از بین ببرد، چه بعد از آن جمله خدای تعالی فرمود:

[فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ] پس همیشه برادرهایتان اصلاح کنید.

این اصلاح اعمّ از اصلاح قبلی است که فرمود: «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» چون در اینجا مقصود این است اگر بین مؤمنین اختلاف واقع شد آن اختلاف را از بین ببرید و صلح برقرار سازید، خواه اختلاف بین آنها به حدّ جنگ برسد یا نرسد.

[وَاتَّقُوا اللَّهَ] از خدای تعالی و خشم او در تمایل به یکی از دو طرف اختلاف بپرهیزید.

[لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ] باشد که به جهت اصلاح و عدم میل شما به یکی از طرفین مورد لطف و رحم قرار گیرید، یا ای اختلاف کنندگان و اصلاح کنندگان شاید همه‌ی شما مورد رحم خدا قرار گیرید.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ] ای اهل ایمان و مؤمنان هرگز نباید قومی قوم دیگر را مسخر و استهزا کند.

این خطاب ادب دیگری است و چون مسخره کردن برای بیشتر مردم خوی و عادت شده و ترك آن دشوار است لذا در مقام نهی از استهزای آن را به خطاب و ندا آغاز کرد تا سختی ترك استهزا را جبران نماید و فرمود: ای ایمان آورندگان گروهی، گروه دیگر را مسخره نکند.

[عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ] چه با گروهی که مورد مسخره و استهزا واقع شده‌اند، از مسخره کنندگان بهتر باشند.

[وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ] و نه زنی زنی دیگر را ریشخند کند که چه بسا بهتر از او باشد.

قمی گفته است: این آیه درباره‌ی صقیّه دختر حی بن اخطب نازل شده است که زوجه‌ی رسول خدا ﷺ بود، عایشه و حفصه او را اذیت می‌کردند و ناسزا می‌گفتند و به او می‌گفتند: ای دختر یهودی. صقیّه به حضرت ﷺ شکایت کرد آن حضرت ﷺ فرمود: چرا جواب آن دو را نمی‌دهی؟ صقیّه عرض کرد: چه بگویم و چگونه جواب دهم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: به آن دو بگو پدر من هارون نبی خدا، عمویم موسی کلیم الله و شوهرم محمد ﷺ رسول الله ﷺ است، پس چگونه مرا نمی‌شناسید و انکار می‌کنید؟ صقیّه به آن دو چنین گفت.

عایشه و حفصه گفتند: رسول خدا ﷺ این سخنان را به تو یاد(۱) داده است.

[وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ] و هرگز عیب جویی (از هم دینان) خود مکنید.

کلمه‌ی «انفسکم» را آورد تا اشعار به علت حکم باشد، چه هر يك از مؤمنین به منزله‌ی نفس دیگری نیز می‌باشد.

[وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّغَبِ] و به نام و لقبهای زشت یکدیگر را مخوانید و صدا نکنید.

[بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْأِيْمَانِ] که پس از ایمان به خدا نام فسق (بر مومن نهند) بسیار زشت است.

با این کار از پیمان و عهد محمد و شروط آن پیمان خارج می‌شوید. و در مقام ضمیر یا اسم اشاره لفظ «الفسوق» آورد تا اشعار به این باشد که این کار فسوق و خارج شدن از پیمان و عهد خدا است.

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی- تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۸۹

[وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ] اگر کسی از استهزا و نام و لقب‌های بد گفتن توبه نکند ظالم و ستمگر است.

[فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ] او هیچ ظالمی از او ظالم تر نیست.
[يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ] ای اهل ایمان از بسیار پندارها از حق یکدیگر اجتناب کنید چون حکم اجتناب از ظن و گمان از چیزهایی است که امثال آن دشوار است، زیرا ظن و گمان در سرشت بیشتر مردم می‌باشد لذا اینجا نیز مؤمنین را مورد خطاب و ندا قرار داد.

لفظ «کثیراً» را به طور مبهم و بدون مشخص کردن نوع گمان آورد تا در مورد هر گمانی احتیاط شود و مورد تفحص و جستجو قرار گیرد تا معلوم شود از کدام نوع ظن و گمان است.

[إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ] که برخی ظن و پندارها معصیت است اجتناب و دوری از اصل ظن و گمان برای مکلفین مقدور نیست مگر آنکه امر به اجتناب از ظن امر به اجتناب مبادی ظن باشد، اما اجتناب پیروی از ظن بر هر کس مقدور است و ظن‌ها و گمان‌ها انواع مختلفی دارند، بعضی از ظن‌ها اگر حاصل شود پیروی آن واجب است، اگر هم حاصل نشود تحصیل آن واجب است و آن ظن هنگام شك در نماز و ظن هنگام احتیاط در عمل است، مانند ظن و گمان در مورد حس ظن به خدا و به مؤمنین و تحصیل بعضی از ظن و گمانها مستحب است، پیروی از آن نیز مستحب می‌باشد، مانند ظن به احتیاج مؤمن، تحصیل ظن به حال او از قبیل احتیاج و غیر آن. و بعضی از ظن و گمانها پیروی و تحصیل آن مکروه است، مانند ظن به نجاست چیزی که از تطهیر و پاک کردن آن ضرر قابل توجهی حاصل نمی‌شود.

و بعضی از ظنّ و گمانها پیروی و تحصیل آن حرام است، مانند گمان به زشتی‌ها و عورات و فحشای مؤمنین، ظنّ مباح و جایز نیز بعضی از ظنّ و گمانهاست.

پس بعضی از گمانها گناه است و اجتناب از آن و ترك پیروی آن واجب است.

و از علی علیه السلام آمده است که فرمود: کار برادرت را بر بهترین وجه آن حمل کن تا یقین به چیزی پیدا کنی که تو را از آن وجه بهتر برگرداند، در کلمه‌ای که از برادرت بیرون می‌آید گمان بد مبر مادام که بتوانی آن را به يك محمل خوب حمل کنی^(۱).

و نیز از علی علیه السلام وارد شده: وقتی صلاح بر زمان و اهلش مستولی گردد، سپس شخصی گمان بد به شخصی دیگر ببرد در حالی که از آن شخص بدی و زشتی به ظهور نییوسته ظلم و ستم روا داشته‌است.^(۲) و هر گاه فساد بر زمان و اهلش مستولی گردد، سپس شخصی گمان خوب به شخصی دیگر پیدا کند فریب خورده‌است.

[وَلَا تَجَسَّسُوا] هرگز از حال درونی هم تجسس و تفحص نکنید تا برای شما گمان بد حاصل شود و لفظ «لا تجسسوا» با حاء مهمله خوانده شده که هر دو به يك معناست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در طلب لغزش‌های مؤمنین نباشید که هر کس در پی لغزشهای برادرش باشد خداوند نیز لغزشهای او را پی می‌گیرد، هر کس را که خداوند به دنبال لغزشهای او باشد رسوایش می‌سازد اگر چه

در داخل خانه‌اش باشد.

معنای غیبت

[وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا] بعضی از شما بدی بعضی دیگر را در غیبت او ذکر نکند. و غیبت آن است که عیب مؤمن را ظاهر سازی عیبی را که خداوند در غیاب او آن را پوشانیده است، اعم از آنکه اظهار عیب با زبان باشد یا با سایر جوارح، با تصریح باشد، یا کنایه و اشاره. البته غیبت در صورتی است که عیب موجود در شخص را اظهار کنی و بروز دهی، اما عیبهایی که اصلاً در مؤمن وجود ندارد نسبت دادن آنها به مؤمن بهتان است نه غیبت و آن شدیدتر از غیبت است. از آنچه که در سوره‌ی بقره در بیان قول خدای تعالی: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» وجه حرمت مسخره کردن مؤمن، لقب و اسم بد روی او گذاشتن، گمان بد به او بردن، تجسس از عورت، غیبت و بهتان او بدتر و شدیدتر از زناست روشن می‌شود. و نیز ظاهر می‌شود که چگونه غیبت بدتر و شدیدتر از زناست؟ و در فقه مواردی که غیبت در آن موارد جایز است ذکر شده است. از امام صادق علیه السلام آمده است: از غیبت سؤال شد، فرمود: غیبت عبارت است از آنکه درباره‌ی دین برادرت چیزی بگویی که آن را انجام داده است و مطلبی را درباره او فاش سازی که خدای تعالی آن را پوشیده ساخته و حدّ درباره‌ی او قائم نشده است. در روایت دیگری آمده است: اما چیزی که در مؤمن ظاهر و آشکار است مانند تیزی و زرنگی و عجله پس آن عیبی ندارد.

از امام کاظم علیه السلام آمده است: کسی که پشت سر شخصی دیگر چیزی را بگوید که همه آن را میدانند و در شخصی وجود دارد غیبت محسوب نمی‌شود. و اگر پشت سر او چیزی بگوید که در شخص وجود دارد ولی مردم از آن آگاه نیستند آن غیبت است، اگر چیزی را ذکر کند که در شخص نیست بهتان است^(۱).

در حدیث دیگری آمده است: آنچه که در فاسق وجود دارد بگویند تا مردم از آن بر حذر باشند^(۲).

در اخبار متعدّد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به این مضمون روایت شده است: مبادا غیبت کنید که غیبت از زنا شدیدتر است.

سپس فرمود: شخص زنا می‌کند و سپس توبه می‌کند و خداوند توبه او را قبول می‌کند، ولی غیبت کننده بخشیده نمی‌شود مگر آنکه صاحب غیبت او را ببخشد^(۳).

غیبت حرام در مورد مؤمن یا مطلق مسلمان است، یا در مورد کسی است که صورت اسلام را پذیرفته باشد خواه خود را به اسلام منتسب سازد، یا مسلمان باشد یا مؤمن.

بعضی از اهل معرفت گفته‌اند: حکم غیر مؤمن حکم چهارپایان است، پس همان طور که چهار پایان غیبت ندارند غیر مؤمن نیز غیبت ندارد.

و همچنین کسی که حقیقتاً متّصف به اسلام نباشد غیبت ندارد، چه کسی که خود را به اسلام بسته و خویش را منتسب به اسلام می‌داند مانند کسی که خویش را به یهودیت و نصرانیت منتسب می‌نمایند دارای حرمت

و احترام نیستند.

حرمت و احترام برای کسی است که به مظاهر خدا با بیعت عام یا خاص متصل شده باشد.

تحقیق مطلب این است که دیدن عیب از بندگان بلکه از مطلق خلق خدا جز از نظر بد و پست ناشی نمی‌شود و آن نظر کردن به اشیاست به صورت مباین با حق که مقدم و صانع است و از حق تعالی و صنع و آفرینش او غفلت ورزیدن است.

و نظر کردن به نفس و خودپسندی آن است، یا از نفس و عیوب آن غافل شدن است.

و آنگاه که خداوند بدی بنده‌ای را بخواهد نسبت به عیوب دیگران او را بینا می‌سازد و نسبت به عیوب خودش کور می‌سازد.

و ذکر اشیا و عیب گرفتن از آنها در حقیقت به عیب کردن از آفرینش برمی‌گردد، غفلت کردن از صانع و آفریده‌ی او در هنگام نظر به مصنوع کفر بر صانع است.

و غفلت کردن از نفس و عیوب آن مذموم و ناپسند است و خودبینی و خودپسندی اصل جمیع بدیهاست، پس دیدن بدیها از غیر انسان قبیح است، دیدن بدی از انسان قبیح‌تر و زشت‌تر، از کسی که خود را به اسلام نسبت می‌دهد باز هم قبیح‌تر و قبیح آن در مورد مسلمان شدیدتر و در مورد مؤمن باز هم شدیدتر است.

و ذکر مؤمن در غیاب و حضور او به بدی آن چنان قبیح است که هیچ قبیحی از آن قبیح‌تر نیست تا آنجا به خبری نسبت داده شده که غیبت از هفتاد زنا با مادر در زیر کعبه بدتر و شدیدتر است.

و لذا به عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت داده شده که او با حواریین بر مردار گنبدیده‌ی سگی برخورد کردند، حواریین گفتند: چقدر متعفن و گند است؟ عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: چقدر دندانهای او سفید است؟

روایت شده که نوح بر سگ بد قیافه‌ای برخورد و گفت: چقدر این سگ زشت و قبیح است؟ سگ به زانو نشست و با زبان فصیح گفت: ای نوح اگر به خلقت خدا راضی نیستی خلقت مرا عوض کن ای پیامبر خدا. نوح متحیر گشت، خود را ملامت و سرزنش می نمود و چهل سال بر حال خودش گریه و زاری می کرد تا خدای تعالی خطاب نمود: ای نوح تا ای نوح تا کی گریه و زاری می کنی؟ توبه‌تو را قبول کردم.

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: هر کس بدون عذر دروغ بگوید هفتاد مایکه او را لعنت می کنند و از دل او عفونت و گند و بوی بد بیرون می آید و تا به عرش می رسد و حاملین عرش او را لعنت می کنند، خداوند به خاطر همان دروغ هفتاد زنا برای او می نویسد که کوچکترین آن مانند کسی است که با مادرش زنا کند.

دروغ از هر کس که باشد قبیح و زشت است و به خصوص از مؤمن، و لکن غیبت مؤمن به مراتب از آن بدتر و زشت تر است.

و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: هر کس مؤمنی را آزار دهد مرا اذیت کرده، هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است، هر کس خدا را اذیت کند در تورات و انجیل و زبور و فرقان ملعون است.

و این مطلب همان است که در سوره‌ی بقره ذکر کردیم که غیبت مؤمن و ذکر او به بدی در غیاب و حضور او و ایذای او همه‌ی اینها به صاحب او برمی گردد، پس هر کس غیبت مؤمنی را بکند و او را به زشتی و

بدی ذکر نماید مانند کسی است که از صاحب او غیبت کند و او را به بدی یاد نماید.

و غیبت کردن از صاحب مؤمن که از بزرگترین آیات الهی است و ذکر او به بدی فوق همه گناهان و غایت و نهایت آنهاست چنانچه خدای تعالی فرمود: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءَ السُّوءِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ اسْتَهْزَؤْا بِهَا» یعنی عاقبت کسانی که عمل زشت و بدی انجام دادند و آیات الهی را تکذیب کردند و آن را به استهزاء و مسخره گرفتند.

رسول خدا ﷺ فرمود: کسی مؤمنی را غیبت کند به چیزی که در مؤمن وجود دارد و خداوند هرگز آن دو را در بهشت جمع نمی‌کند، هر کس مؤمنی را غیبت نماید به چیزی که در او وجود ندارد عصمت و ربط بین آن دو قطع می‌شود، شخص غیبت کننده همیشه در آتش خواهد بوده و چه بازگشت بدی است.

پس غیبت کردن در موضوعی که در مؤمن وجود ندارد خاصیت غیبت و دروغ هر دو را دارد.

و نیز رسول خدا ﷺ فرمود: شخصی را روز قیامت می‌آورند و در آن موقف نامه‌ی عمل او را به دستش می‌دهند، نگاه می‌کند و هیچ کار خوب در آن نمی‌بیند، می‌گوید: خدایا این نامه‌ی عمل من نیست، چون در این نامه اطاعت‌های خود را اصلاً نمی‌بینم، پس خدای تعالی به او می‌گوید: پروردگار تو گمراه نمی‌شود و فراموش نمی‌کند، عمل تو با غیبت کردن مردم از بین رفت.

سپس شخص دیگری را می‌آورند و نامه‌ی عملش را می‌دهند، در آن اطاعت‌های زیادی می‌بیند، پس او می‌گوید: این نامه‌ی عمل من

نیست، چه من این همه اطاعت نداشته‌ام، پس خدای تعالی به او می‌گوید: این نامه‌ی عمل تو است فلاّتی غیبت تو را کرد و کارهای خوب او را به تو داده‌اند. و نیز رسول خدا فرمود: دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند حلال زاده‌است در حالی که با غیبت گوشت مردم را می‌خورد، از غیبت اجتناب کنید که آن خورشت سگان آتش است.

و چه خوب گفته‌است مولوی رحمته‌الله:

عیب بر خود نه نه بر آیات دین

کی رسد بر چرخ دین مرغ گلین

پس تو حیران باش بی‌لا و بلی

تا ز رحمت پیشت آید محملی

عیب باشد کو نبیند جز که عیب

عیب کی بیند روان پاک غیب

ای خنک جانی که عیب خویش دید

هر چه عیبی دید آن بر خود خرید

[أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ] آیا شما

دوست می‌دارید گوشت برادر مرده خود را خورید البته کراهت و نفرت از آن دارید (پس بدانید که مثل غیبت مؤمن به حقیقت همین است).

استفهام انکاری و لفظ «أحد» را آورد تا مفید عموم باشد، خوردن گوشت

مرده‌ی برادر و تأکید مفهوم نفی حبّ به وسیله عطف «کرهتموه» برای مبالغه‌است

که نهی از غیبت را با مبالغه برساند، تمثیل غیبت به خوردن گوشت مرده بدان جهت

است که اسماء قالب‌های مسمیّات هستند، خود مستقلاً حکمی ندارند، کسی که

مؤمنی را به بدی یاد می‌کند نمی‌شود مگر آنکه مؤمن را از لطیفه‌ی ایمانش تخلیه

نماید، پس ذکر مؤمن بر زبان و شنیدن آن با گوش به منزله‌ی گوشت مؤمن است که از روح خالی باشد که غیبت کننده آن را با دهانش می‌چود و در شکمش داخل می‌کند، چه داخل کردن در شکم از طریق گوش مانند داخل کردن در شکم از طریق حلق و گلو است، روی همین جهت در خبر که وارد شده‌است که، شنونده‌ی غیبت شریک غیبت کننده است^(۱).

[وَأَتَّقُوا اللَّهَ] از خدا بترسید و غیبت نکنید، اگر غیبت کردید توبه کنید، چون دیدن عیب از غیر و ذکر آن بر زبان در سرشت انسان و ذات انسان نهفته‌است و از سوی دیگر خدای تعالی غیبت را ذمّ نمود و از آن نهی فرمود و این موجب ناامیدی اغلب مردم از رحمت الهی می‌شد. لذا فرمود: [إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ] که البته خداوند همواره توبه‌پذیر (و توبه‌رسان) مهربانی است. در این قسمت آیه بعد از نهی از غیبت جانب رجا را ترجیح داد تا گنهکاران را امیدواری بخشد.

آیات ۱۳-۱۸

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْلِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳) قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءِإِئْمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ

ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ يُمُنُّوا بِاللَّهِ خَالِصًا وَاسْتَوْتُوا بِرِجْلَيْهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ أَلَمْ يَكُن لَكُمْ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۱۳)
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ تَلِكِ أَمْ تَكُونُونَ أَكْثَرًا أَلَمْ تَكُونُوا أَقْرَبَ إِلَى اللَّهِ مِنْ نَحْوِ هَٰؤُلَاءِ وَلَٰكِن كُنْتُمْ تُخَالِفُونَ بِأَنفُسِكُمْ مَا لَكُمْ بِالْحُكْمِ أَلَمْ تَكُنْ لِلْغَايِبِ عَلِيمًا مِمَّا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۴)
 يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قَل لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۵)
 غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۶)
 غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۷)
 غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸)

ترجمه

اعرابیان گفتند ایمان آورده‌ایم. بگو هنوز ایمان (حقیقی) نیاورده‌اید ولی (بهتر است) بگویید اسلام آورده‌ایم چرا که هنوز ایمان به (ژرفنای) دلتان راه نیافته‌است، اگر از خداوند و پیامبر او اطاعت کنید، چیزی از (پاداش) اعمال شما نمی‌کاهد؛ بیگمان خداوند آمرزگار مهربان است. همانا مؤمنان کسانی هستند که به خداوند و پیامبر او ایمان آورده‌اند، سپس شك و شبهه نیاورده‌اند و در راه خدا به مالشان و جانشان جهاد کرده‌اند؛ اینانند که راست‌گویانند. بگو آیا دیستان را به خداوند می‌شناسانید؟ حال آنکه خداوند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است، می‌داند و خداوند به همه چیز داناست. بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده‌اند، بگو اسلام آوردنتان را بر من منت منهدید، بکله خداوند است که اگر راست می‌گویید، بر شما منت می‌نهد که شما را به (راه) ایمان هدایت کرده‌است. بیگمان خداوند نهانیهای آسمانها و زمین را می‌داند و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست.

تفسیر

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ] ای مردم این مطلب که می‌آید تأکید نهی‌های سابق

و تعلیل آنها است.

[إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى] ما همه شما را نخست از جنس مذکر و مؤنث، یا از آدم و حوا آفریدیم.

[وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ] لفظ «شعوب» (شعبه‌ها، ملّت‌ها) برای عجم، مانند قبایل برای عرب است.

بعضی گفته‌اند: شعب با فتح شین گروه بسیار و بزرگی است که نسبت همه به يك اصل برسد، آن همه‌ی قبیله‌ها را در برمی‌گیرد، قبیله عماره‌ها را در بر می‌گیرد، عماره جامع «بطن» هاست، بطن جامع «فخذ» ها و فخذ جامع فصیله هاست،

بنابراین پایین‌تر و کوچک‌تر از همه لفظ «فصیله» است با این وصف مردم مکه که يك شعب بوده‌اند در نظر گیریم «خزیمه» شعب است، «کنانه» قبیله، «قریش» عماره، «قصی» بطن، «هاشم» فخذ، «عباس» فصیله می‌باشد.

[لَتَعَارَفُوا] تا همدیگر را بشناسید (نه آنکه فخر بفروشید و همدیگر را با لقب و نامهای بد صدا زنید و مسخره کنید و غیبت نمایید).
[إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىكُمْ] بلکه بزرگوار و (با افتخارترین) شما نزد خدا با تقواترین مردمند.

پس کرامت و شرف با نسب و حسب و مال و جمال و زیادی اولاد و نبودن عیب نیست، بلکه با تقوی است.

[إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ] خداوند از حال شما کاملاً آگاه است.

[خَبِيرٌ] او خبیر و آگاه است به چیزهایی که علم شما به آنها تعلق نمی‌گیرد مانند باطن امور شما و مقدار استعداد و استحقاق شما.

[قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا] (ای رسول، اعراب بنی اسد و غیره که بر تو

مَنْتَّ گذارد، گفتند ما (بی جنگ و نزاع) ایمان آوردیم.

بدان که اسلام که همان دخول تحت احکام قالبی است به محض اقرار زبانی و بیعت عامّ نبوی حاصل می‌شود و روی همین جهت بود که مردم از ترس شمشیر و کشتن و تبعید و اسارت و غارت با بیعت عامّ (عمومی) در اسلام وارد می‌شدند، در حقیقت این اسلام انقیاد و تسلیم سلطنت خلقی و مردمی است، نه انقیاد و تسلیم حکومت الهی. و اگر با این حال اعتقاد به حکومت الهی و تسلیم قلبی نیز حاصل شود اسلام حقیقی می‌شود و مسلمانان نیز مسلمانان حقیقی نام می‌گیرند، اگر چنین نباشد اسلام ظاهری و مسلمان ظاهر نامیده می‌شود، نه اسلام و مسلمان حقیقی.

و ایمان که عبارت از دخول تحت احکام قلب است با بیعت خاصّ ولوی حاصل می‌شود و آن جز تسلیم و انقیاد قلب نسبت به کسی که به دست او ایمان آورده‌است، چیزی نیست.

و به عبارت دیگر: اسلام حقیقی قبول رسالت است همان طور، چنانچه اسلام ظاهری قبول احکام رسالت است و ایمان قبول احکام نبوت و ولایت است و به عبارت دیگر: اسلام قبول دعوت ظاهری و ایمان قبول دعوت باطنی و به عبارت سوّم: اسلام آراسته شدن ظاهر است به زیور شریعت، ایمان تکّیّف و پذیرفتن باطن از کیفیت امام است، که آن صورت نازل امام است و آن يك صورت ملکوتی است که بر قلب مؤمن داخل می‌شود، با همین صورت فعلیّت اخیر محقّق می‌شود و ابوت و نبوت یعنی پدری و فرزندی بین امام و مؤمن نیز با همین صورت حاصل می‌شود.

و برادری بین مؤمنین نیز به همین وسیله محقّق می‌گردد، این

صورت همان است که هر گاه بر سینه مؤمن ظاهر شود آرامش و فکر و حضور ظهور می‌کند، آن عبارت از ظهور قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ در عالم صغیر است، با آن معرفت با نورانیت حاصل می‌شود و زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود.

چون اعراب به محض بیعت عام و دخول تحت احکام قالبی گفتند: ما ایمان آوردیم ولی با بیعت خاص ایمان نیاورده بودند، قلوب آنها کیفیت امام را پذیرا نشده بود، صورت امام در قلوب آنها فرود نیامده بود، چه صورت امام نازل نمی‌شود مگر با بیعت خاص و اتصال معنوی به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ ...، لذا خدای تعالی به پیامبرش فرمود: به آنان بگو: ایمان غیر از اسلام است، اسلام ظاهری که عبارت از دخول تحت سلطنت است به محض بیعت عام حاصل می‌شود و آن غیر از اسلام حقیقی است که عبارت از انقیاد و تسلیم تحت حکومت الهی می‌باشد که با بیعت عام حاصل می‌گردد.

پس ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان را از و برادری بین مؤمنین نیز به همین وسیله محقق می‌گردد،

[قُلْ لَمْ تُوْمِنُوْا وَ لٰكِنْ] بگو شما ایمان نیاورده‌اید، لکن در گفتارتان به آنچه که یقینی است اکتفا کنید و آن دخول تحت سلطنت با بیعت عام می‌باشد.

[قُوْلُوْا اَسْلَمْنَا] بگویید: ما اسلام آوردیم، خدای تعالی نفرمود: شما اسلام آوردید، چون این جمله موهم اثبات اسلام حقیقی آنها می‌شد در حالی که اسلام حقیقی آنها یقینی نبوده است.

[وَلَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ فِيْ قُلُوْبِكُمْ] و هنوز ایمان که کیفیت

نازله‌ای است از امام و با بیعت در قلب مؤمن داخل می‌شود در دل‌های شما داخل نشده است.

[وَ] وَلِيَكُنْ [إِنْ تَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ] وَاگر خدا و رسولش را اطاعت کنید.

[لَا يَلْتَكُم مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا] از خود عمل‌هایتان چیزی کم نمی‌شود بنابر تجسم اعمال، یا از اجر و پاداش آنها چیزی کم نمی‌شود. [إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ] خداوند لغزش‌های شما را می‌بخشد و به عدم ایمان شما نظر نمی‌کند و نیز نظر به این نمی‌کند که اسلام ظاهری جز منافع دنیوی نفعی ندارد.

[رَحِيمٌ] خداوند با انواع فضلش بر شما تفضل می‌کند و به عدم استحقاق شما نگاه نمی‌کند.

[إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ] منحصراً مؤمنان (واقعی) پس از آنکه با محض بیعت عامّ ایمان آنها را نفی کرد خواست این مطلب را بیان کند که ایمان محض بیعت عامّ نیست و فرمود:

[الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ] آن کسانی‌اند که به خدا و رسول او ایمان آوردند.

مؤمنین کسانی هستند که با بیعت خاصّ بیعت کردند و بدین وسیله ایمان و دخول تحت احکام قلب و قبول احکام ولایت حاصل می‌گردد، پس بر همان باقی می‌مانند تا آثار ولایت بر آنها ظاهر می‌شود، به حدود قلب می‌رسند، لذا در جمله‌ی بعد لفظ «ثمّ» آورد و فرمود:

[ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا] و پس از آن شكّ و تردید به خود راه نمی‌دهند. چون کسی که با بیعت خاصّ بیعت می‌کند کم اتفاق می‌افتد که از شكّ و

اضطراب در ابتدای امر جدا شود، آنگاه که آثار ولایت و صفات خوب و بد بر آنان آشکار و ظاهر گشت اطمینان بر آنها حاصل می‌شود و لامحاله و حتماً با لشگریان شیطان جهاد می‌کنند تا رذائل و صفات بد را دفع کنند و صفت‌های نیک را جذب نمایند.

لذا خدای تعالی فرمود: [وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ] و جهاد کردند با مالشان و با اموالشان از اغراض دنیوی، اغراض نفسانی و قوای بدنی و وجاهت انسانی جهاد می‌کنند.

افعال و اوصاف را به خود آنها نسبت داده‌است (تا درجات ایمان و اعمال آنها معلوم شود).

[وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ] و جانشان در راه خدا با انانیت هایشان در راه خدا مبارزه و مجاهدت می‌کنند که آن گونه خود خواهیها اصل بدی‌ها و شرور آنهاست.

[أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ] آنان از راستگویانند یعنی از اعوجاج و کجی بیرون هستند.

بدان ایمانی که با بیعت خاص و قبول دعوت باطنی حاصل می‌شود اگر صاحب آن ایمان در مقام صدر و سینه‌است و از آنجا به ناحیه‌های قلب خارج نشده است که این در بعضی احیان از اضطراب و تشویش خالی نیست، در همین مرتبه گاهی اعمال را از جهت الهی به جهت نفسانی برمی‌گرداند که در این صورت از کجی و اعوجاج خالی نیست و اگر از حدود سینه که محلّ اسلام است خارج شود و به حدود قلب که محلّ ایمان است برسد از ارتیاب و اعوجاج و کجی که دخالت اغراض نفس در اعمال الهی است خارج می‌گردد، گویا که قسم اول از حقیقت اسلام خارج نیست و

در حقیقت ایمان هم داخل نیست، اگر چه با بیعت خاص صورت ایمان حاصل می‌شود.

و لذا از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است: شما به حدّ اقلّ اسلام تمسّک کردید، پس مبادا که اسلام از دست شما بیرون رود.

و خدای تعالی جهت اشاره به حقیقت ایمان که موجب صدق در اعمال و رفع شكّ و ارتباب می‌شود فرمود: «ثمّ لم یرتابوا... تا آخر آیه». و برای اشاره به حصول صورت ایمان به محض بیعت خاصّ فرمود: «الذّین آمنوا بالله و رسوله» چون منظور بیعت خاص است، زیرا مخاطبین آیه با بیعت عام بیعت کرده بودند، بنابراین نباید مقصود بیعت کنندگان با بیعت عام باشد، اکتفاء به ذکر آثار و اوصاف مؤمنین کرد. زیرا اگر می‌فرمود: مؤمنین که هر دو بیعت عام و خاصّ را انجام دادند، یا بیعت خاص و بیعت ولوی را انجام داده‌اند منافقین این معنا را درخواست می‌کردند و مزاحم نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌شدند، او را به بهانه درخواست بیعت اذیت می‌کردند.

[قُلْ] ای رسول (با مردم ریایی) بگو به اینان که ایمان را بر زبانهایشان اظهار می‌دارند بگو:

[أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ] که شما می‌خواهید خدا را بدین خود آگاه سازید یعنی اگر شما مؤمن هستید احتیاج به اظهار آن نیست، چه ایمان وصف الهی و غایت آن نیز الهی است، پس اگر اعلام و اظهار شما جهت اعلام به مردم است این کار سزاوار نیست، چون ایمان وصف الهی است نه خلقی، اگر اظهار ایمان جهت اعلام به خدای تعالی است که آن نیز شایسته و سزاوار نیست، زیرا شما با اعمال و اوصاف و احوال خود از آسمانها و

زمین بیرون نیستید.

[وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] و حال آنکه خدا آنچه در آسمانها و زمین است همه را میداند. این جمله تعمیم بعد از تخصیص یا تأکید جمله‌ی قبل است. درباره‌ی شأن نزول این آیه روایت شده‌است که: وقتی آیه‌ی گذشته نازل شد، عده‌ای آمدند و قسم خوردند که مؤمن و معتقد هستند، این آیه نازل شد.

[يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا] و آنان بر تو به مسلمان شدن منت می‌گذارند لفظ «منّ علیه منّا» و «منینّی» مانند «حلیفی» یعنی نعمت داد بر او، «منّ علیه منّة» یعنی نعمتش را بر او شمرد و به آن اعتنا کرد و بزرگ شمرد آن را.

و مقصود در اینجا همین معناست، چه آنان اسلام آوردنشان را منتی بر پیغمبر ﷺ برشمردند. [قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ] بگو: با اسلام آوردنتان بر من منت ننهید چه اسلام نعمت بر شما و بر من نیست، بلکه آن مقدمه‌ی ایمان است که آن نعمت بر من و شماست. پس به آنها بگو: به اسلام خود اعتنا نکنید و آن را نعمت بر من به حساب نیاورید.

[بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ] بلکه خداوند این نعمت را به شما داده، یا آن را منت بر شما برشمرده‌است. [أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ] زیرا که شما را داخل در اسلام نمود، تا همان وسیله هدایت یافتن شما به ایمان باشد، که آن نعمت است.

﴿إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ اگر شما در ادّعی‌ای اسلام صادق و راستگو هستید.

قمی گفته: این آیه درباره‌ی عثمان در روز خندق نازل شده است^(۱).

﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ خدا اسرار غیب زمین

و آسمانها را می‌داند.

خداوند امور پنهان و صدق نیّت‌ها و مکنونات شما را که خودتان

آنها را نمی‌دانید می‌داند، از قبیل قوا و استعدادهای پنهانی که دارید و

خودتان به آن آگاهی ندارید.

﴿وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ و به آنچه شما بندگان می‌کنید (از نیک و

بد) آگاه است.

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی- تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۰۳

سورهی «ق»

این سوره مکی است، برخی از مفسرین گفته‌اند: تنها آیات ۳۸ و ۳۹ «و لقد خلقنا السموات و الارض... قبل الزوب» مدنی است. این سوره چهل و پنج آیه دارد.

آیات ۱-۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۱) بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ
الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ (۲) أَمْ ذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ م
بَعِيدٌ (۳) قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيفٌ (۴)
بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ (۵) أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى
السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَ زَيَّنَّاهَا وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (۶) وَ الْأَرْضَ
مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَواسِيَ وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۷)
تَبْصِرَةً وَ ذِكْرًا لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۸) وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبْرَكًا
فَأَنْبَتْنَا بِهِ يَبْتَاتٍ وَ حَبَّ الْحَبِيدِ (۹) وَ النَّخْلَ بَأْسَاقٍ لَهَا طَلْعٌ
نَضِيدٌ (۱) رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ (۱)

ترجمه

ق [= قاف]؛ سوگند به قرآن مجید. حق این است که [کافران] از اینکه از میان خودشان هشدار دهنده‌ای به سراغ آنان آمده است، شگفت زده شده‌اند و کافران گویند این چیزی شگفت آور است. آیا چون مردم و خاک شدیم [از نو زنده شویم؟]،

این بازگشتی بعید است. به راستی می دانیم که زمین از ایشان چه می کاهد، نزد ما کتابی است محفوظ. حق این است که [دین و پیامبر] حق را چون فراز آمدشان دروغ شمردند و ایشان در کاری سر درگمند. آیا به آسمان فرازشان ننگریسته اند، که چگونه آن را برافراشته ایم و آن را آر استه ایم و هیچ خللی ندارد. و زمین را گسترانده ایم، در آن کوهها را در انداخته ایم و در آن از هر گونه ی خرمی رویانده ایم. برای روشنگری و یاد آوری هر بنده ی اهل انابت. و از آسمان آبی پر برکت فرو فرستادیم، آنگاه بدان بوستانها و دانه ی درونی رویانده ایم. و درختان خرمای بلند بالا که میوه ی تو بر تو دارد. تا روزی بندگان باشد؛ و بدان سرزمینی پژمرده را زنده کردیم؛ رستاخیز هم همین گونه است.

تفسیر

[ق] (قسم به قدس قدرت) لفظ «ق» اسم خدا، یا نبی ﷺ یا قرآن یا کوهی است که محیط به دنیا است و آن از کوههای عالم برزخ یا عالم مثال، یا خود عالم برزخ می باشد، چون پشت آن عالم مثال است.

و الْقُرْءَانِ الْمَجِیدِ [قرآنی که خودش فی نفسه عظیم و بزرگ است و مانع از تسلط بر آن می باشد].

و جواب قسم محذوف است، یعنی تو رسول خدا ﷺ

قرآنی که خودش فی نفسه عظیم و بزرگ است و مانع از تسلط بر آن می باشد.

و جواب قسم محذوف است، یعنی تو رسول خدا ﷺ هستی، یا آنها برانگیخته و مبعوث می شوند و قرینه ی حذف قسم ما بعد آیه می باشد.

[بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ] بلکه این مشرکین از آن جهت تو را تکذیب نکردند که تو را دروغگو بیابند، بکله از آن جهت تکذیب

کردند که از رسالت بشر تعجب می‌کردند.

[فَقَالَ الْكٰفِرُونَ] آنانکه به رسالت تو کافر شدند گفتند:

[هٰذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ] این رسالت از خدا که پیامبر ادعا می‌کند چیز

عجیبی است و شگفت آور است.

یا این مطلب که پیامبر ﷺ می‌گوید از قبیل زنده شدن بعد از مرگ

و از هم پاشیده شدن نظام چیز شگفت و تعجب آوری است.

[أءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا] آیا وقتی مردیم و خاک شدیم زنده می‌شویم

و برمی‌گردیم؟

[ذٰلِكَ] این زنده شدن بعد از مرگ [رَجْعٌ بَعِيدٌ] بازگشت بسیار

بعیدست، چون ممکن نیست، زیرا زنده شدن و بعث که عوام به آن قایل

است، فیلسوف که خود را از حکما می‌شمارد آن را انکار می‌کند و آن را

عقلاً محال می‌داند، زیرا این معنا مستلزم ردّ فعلیت به قوه و استعداد و

موجود به معدوم است، چنانچه در محلّ خود بیان شده‌است.

[قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ] اما به آنچه زمین از آنها بکاهد

کاملاً آگاهیم.

جواب سؤال مقدرّ است، گویی سؤال می‌شود: چگونه مبعوث

می‌شوند در حالی که آنها با زمین مخلوط می‌گردند؟

[وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيزٌ] و کتاب لوح محفوظ نزد ماست یعنی نزد ما

کتابی است که همه‌ی قوا، اعضا، اسماء و اعداد و اعمال خیر و شرّ آنها را حفظ

می‌کند، یا آن کتاب از تغییر و تبدیل مصون و محفوظ است.

[بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ] بلکه کافران چون رسول آمد (به

جای ایمان) حق را تکذیب کردند یعنی تکذیب آنها نسبت به زنده شدن

بعد از مرگ از آن جهت نیست که برهان بر آن داشته باشند، بلکه از آن جهت است که این کافران باطل گشته‌اند و باطل حق را تصدیق نمی‌کند، که از جمله حق‌ها رسالت تو و خلافت علی علیه السلام و قرآن و بعث و زنده شدن بعد از مرگ است.

[فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيحٍ] و در کار بزرگ (رسالت و قرآن با عظمت) سرگردان، زند. آن مشرکین در مخلوطی از هواهای حیوانی و برتری جویی ددمنشانه و حیل‌های شیطانی قرار دارند.

یا در حالت محمد صلی الله علیه و آله قاطی کرده‌اند، سخن‌های مختلفی می‌گویند، مثلاً می‌گویند: او مجنون است، یا شاعر، یا ساحر، یا کاهن می‌باشد.
[أ] آیا از حدود نفس‌هایشان بیرون نیامده‌اند، از اعوجاج و کجی راست نشدند.

[فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا] به آسمان نگاه نمی‌کنند که چگونه آن را بنا کردیم به نحوی که موالید زمین بدون این بنا ممکن نیست باقی بمانند.

[وَزَيَّنَّهَا] و آسمان را با ستارگان زینت دادیم به نحوی که اثر آن ستارگان به زمین و موالیدش متصل می‌شود، اگر آثار آن ستارگان نبود بقای زمین و موالیدش ممکن نبود.

[وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ] بر حسب صورت و ظاهر - در بنای آسمان خلل و فرج نیست، یعنی بنای آسمان مانند بناهای بشر نیست زیرا آنان نمی‌توانند بدون خلل و فرج بنای کنند.

و نیز در خلقت آن خلل و نقصی نیست تا کسی بتواند بگوید: اگر

چنین بود بهتر می‌شد.

[وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا] زمین را بنگرید که چگونه گسترانیدیم که زندگی بر روی آن ممکن شد و توانستند با زراعت کردن و تجارت و ساختن عمارت‌ها از آن بهرمنند شوند.

[وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوْسِيَ وَأُمَّنَبْتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ] و در آن کوههای استوار بیفکنیدیم و هر نوع گیاه با حسن و طراوت از آنها برویانیدیم.

[بِهَيْجٍ] از نباتات و رویدنی‌ها. و به وسیله‌ی همین روش زندگی برای شما و حیوانات شما آسان شد.

و این کارها از مجرد طبیعت نیست، چنانچه دهری‌ها و طبیعی‌ها می‌گویند، بلکه ناشی از مبدأ دانا و توانا و رحیم و حکیم و مدبر است، همه را برای بنی آدم خلق کرده‌است، چنانچه این مطلب شهود و معلوم است. و این خلقت تنها برای زندگی دنیا نیست، چنانچه منکرین بعث و قیامت می‌گویند، بلکه برای زندگی دنیا و کامل شدن در دنیا است تا در آخرت بهترین حالت را داشته باشند.

[تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ] این خلقت آسمانها و زمین به نحوی که گفته شد تبصره و یاد آوری است برای هر بنده‌ای که خواهد به سوی پروردگارش بازگردد، چه غیر او به جهت ابتلاء به حرص و آرزوهای دراز آیات و نشانه‌های الهی را می‌بینید و بر آنها مرور می‌کند در حالی که غافل از آنهاست.

[وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبْرَكًا] و ما از آسمان آب (باران) با برکت را نازل کردیم، چون همه‌ی برکات زمین از آب است، هیچ آبی در زمین نیست مگر آنکه آب آسمان به آن مخلوط باشد، چنانچه از نبی ﷺ

روایت شده: هیچ آبی در زمین نیست مگر آنکه آب آسمان به آن مخلوط شده است^(۱) و ممکن است مقصود از آسمات جهت علو باشد.

[فَأَنْبَتْنَا بِهِ يَ جَنَّاتٍ] و با آن باغها رویانیدیم، اینکه به جای رویاندن درختان، باغها ذکر شده به اعتبار رویاندن درختان آنهاست که مجاز عقلی است (چه عقل به این مجاز حکم می‌کند).

[وَحَبَّ الْخَصِيدِ] با آب دانه‌ی نبات را رویانیدیم که از شأن آن این است که درو شود.

[وَالنَّخْلَ بَاسْقَتٍ] و نخل بلند.

[أَلْهَا طَلْعُ نَضِيدٍ] که میوه‌ی آن منظم روی هم چیده شده است.
[رِزْقًا لِلْعِبَادِ] با این میوه‌ی نخل بعد از رسیدن و به عمل آمدن، روزی بندگان را می‌دهیم. یا در حالی که این میوه روزی بندگان است.

[وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا] و با این آب سرزمین مرده زنده گردانیدیم.

[كَذَلِكَ الْخُرُوجُ] همچنین است خروج از قبر پس از مرگ پس به شما چه شده است که این همه مردن درختان و زمین‌ها از برگ‌ها و گیاه می‌بینید و با این حال زنده کردن بشر را بعد از مرگ انکار می‌کنید و این تشبیه و تمثیل جهت سهولت و آسان شدن تصویر بعث و زنده شدن بعد از مرگ است، یا تنبیه و آگاه ساختن بر بینه‌ی وجدانی است.

آیات ۱۲-۱۶

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ (۱۲) وَ عَادُ
 وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَانُ لُوطٍ (۱۳) وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ
 الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ (۱۴) أَفَعَيِّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لُبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ
 جَدِيدٍ (۱۵) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ
 نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱۶)

ترجمه

پیش از آنان قوم نوح و اصحاب رس و ثمود تکذیب پیشه کردند. و نیز عاد و فرعون و قوم لوط. و اهل آیکه، قوم تُبَّع همگان پیامبران را دروغزن شمردند، آنگاه عقاب من بر آنان تعلق گرفت. آیا در آفرینش نخستین در مانده بودیم؟ [هرگز]، بلکه ایشان از آفرینش جدید شك و شبهه دارند. و به راستی که انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفسش چه وسوسه‌ای به او می‌کند و ما به او از رگ جان نزدیک‌تریم.

تفسیر

[كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ] (ای رسول غمین مباش که) پیش از این‌ها هم قوم نوح و اصحاب رس را تکذیب کردند. کسانی که پیامبرشان را در زمین پنهان کردند و داستان آنها و بیان «رس» در سوره‌ی فرقان گذشت.

[وَ ثَمُودُ وَ عَادُ وَ فِرْعَوْنُ] قوم ثمود و عاد و فرعون مقصود از فرعون او و قومش می‌باشد، چنانچه منظور از ثمود و عاد دو طایفه‌ای هستند که به آن دو اسم نامگذاری شده‌اند.

[وَ إِخْوَانُ لُوطٍ] برادران در معاشرت با لوط.

[وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ] و قوم شعیب، چنانچه مکرر گذشته است.
 [وَقَوْمُ ثُبَع] در سوره ی دخان درباره این قوم سخن گفته شده.
 [كُلُّ كَذِّبٍ أَلْرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ] همه آنها فرستادگان خدا را تکذیب کردند تا وعده عذاب بر آنها تحقق یابد.

در این آیه دلداری رسول ﷺ و قوم او و تهدید کفار به سبب وعید است.

[أَفَعِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ] آیا ما با خلقت و آفرینش اول خسته و ناتوان شدیم که از اعاده و زنده کردن دوباره عاجز باشیم؟
 [بَلْ هُمْ فِي لُبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ] بلکه این کافران در آفرینش جدید در اشتباه هستند و به همین جهت خلقت جدید را انکار کردند، نه آنکه آنان برهان و دلیل بر عدم اعاده داشته باشند چنانچه فلاسفه ادعا می کنند.

یا در اختلاط خلقت جدید در اشتباه می باشند، یعنی خلقت قدیم آنها با خلقت جدیدشان مخلوط شده ولی آنها از این مطلب غافل اند.
 یا مقصود لبس و پوشیدن لباس جدید است بنابر آنکه «لبس» با فتحه ی لام به معنی «لبس» با ضمه لام باشد.

در اوّل سوره بقره در آیه: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» و در آیه: «و كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا... تا آخر» بیان خلقت جدید و اینکه بشر چگونه همیشه در خلق جدید است گذشت و در اینجا نیاز به بیان نیست.

و لفظ «خلق جدید» را به صورت نکره آورد، چه خلقت جدید برای آنها از قبیل حرکت است که آنها در هر آن در خلقتی هستند غیر از خلقت

اوّل، پس هیچ فردی از افراد بقاء ندارد تا شناخت او ممکن گردد. از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه سؤال شد آن حضرت ۷ فرمود^(۱): تاویل این آیه این است که وقتی خداوند این خلق و آفرینش را فانی ساخت و این عالم را از بین برد و اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در جهنّم سکنی گزیدند عالمی را تجدید و خلق می‌کند غیر از این عالم و انسانهایی می‌آفریند که مذکر و مؤنث ندارند و خدا را عبادت می‌کنند و او را به وحدت یاد می‌کنند و برای آنان زمینی خلق می‌کند که حاصل آنهاست غیر از این آیه زمین و آسمانی خلق می‌کند که سایه بر آنان می‌اندازد غیر از این آسمان.

شاید تو می‌بینی که خداوند فقط این يك عالم را آفریده یا گمان می‌کنی خداوند بشری غیر از شما نیافریده‌است، آری به خدا سوگند، خدای تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم خلق کرده که تو در آخر آن عالم‌ها و آدم‌ها هستی.

[وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ] و ما انسان را خلق کردیم این آیه تمهید و مقدمه علم و آگاهی خدای تعالی به امور پنهانی انسان است، نیز تعلیل قول خدای تعالی: «قد علمنا ما تنقص الأرض منهم» می‌باشد و مقصود از انسان جنس انسان است.

[وَنَعْلَمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ] در حالی که ما به آنچه در دل انسان می‌گذرد آگاهیم.

[وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ] و ما از رگ گردن به او

نزدیکتریم.

تعلیل علم خدا به امور پنهانی انسان است، مقصود از «ورید» (سرخ رگ) رگهایی است که از کبد بیرون می آید و موجب جریان خون به اعضای بدن می شود که آن غذای بدن است، همان طور که شرابین عبارت از رگهایی است که از قلب ناشی می شود و به وسیله آنها روح حیوانی و روح دماغی به اعضا می رسد و لفظ «حبل الوریث» مثل در قرب و نزدیکی شده است.

آیات ۱۷-۳۷

إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ (۱۷) مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱۸) وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (۱۹) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ (۲۰) وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ (۲۱) لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (۲۲) وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ (۲۳) أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ (۲۴) مِّتَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ (۲۵) الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (۲۶) قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَّغَيْتُهُ وَ لَكِن كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۲۷) قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَىٰ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ (۲۸) مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَىٰ وَمَا أَنَا بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ (۲۹) يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ (۳۰) وَ أَرْزُقْتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ (۳۱) هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ (۳۲) مَنْ

خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُّنِيبٍ (۳۳) أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ
ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ (۳۴) لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ (۳۵) وَكَمْ
أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِن
مَّحِيصٍ (۳۶) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ وَقَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ
وَ هُوَ شَهِيدٌ (۳۷)

ترجمه

چون فراگیران که از راست و از چپ او کمین دار هستند، [کارها، سخنان او را] فراگیرند. سخنی به زبان نمی‌آورد، مگر آنکه نگهبان حاضر و ناظری نزد اوست. و سكرات مرگ، حقیقت را پدید آورد؛ این همان است که از آن کناره می‌گرفتی. و در صور دمیده شود، این روز وعده‌ی عذاب است. و همراه هر کسی راهبری و شاهی فراز آید. [و به او گویند] به راستی که از این امر غافل بودی و حال پرده‌ات را از تو بر طرف ساخته‌ایم، امروز دیده‌ات تیزبین است. و همنشین او گوید این همان است که نزد من آماده‌است. هر کفر [ان] پیشه‌ی ستیزه جویی را به جهنم اندازید. [همان که] باز دارنده‌ی خیر و تجاوز کار شكاك است. کسی که در جنب خداوند به خدایی دیگر قائل است، پس او را در [جایگاه] عذاب سهمگین بیندازید. همنشین او گوید پروردگارا من او را طغیانگر نساخته‌ام، ولی خودش در گمراهی دور و دراز بود. فرماید نزد من ستیزه جویی مکنید، که به راستی پیشاپیش وعده‌ی عذاب را [برای آگاهی شما] برایتان فرستاده بودم. در نزد من آن حکم دیگرگون نشود و [در عین حال] من در حق بندگان ستمگر نیستم. روزی که به جهنم گوییم آیا پر شدی؟ و گوید آیا باز هم بیشتر هست؟ و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده شود و دور نباشد. این همان است که به شما وعده داده شده‌است، [و] خاص هر توبه کار [ادب] نگاه دار. همان کسی که به نادیده از خداوند رحمان بیمناک باشد، دلی پرانابت پیش آورد. [گوییم] به سلامت [و امن و امان] وارد آن [بهشت] شوید، این روز [آغاز]

جاودانگی است. در آنجا ایشان راست هر چه خواهند و نزد ما افزونتر هم هست. و چه بسیار پیش از آنان نسلهایی را نابود کردیم که آنان از ایشان دراز دست تر بودند؛ که در گوشه و کنار شهرها جست و جو کردند که آیا گریزگاهی هست. بیگمان در این برای کسی که صاحب دل باشد یا سمع قبول داشته و شاهد باشد، پند آموزی است.

تفسیر

[إِذْ يَتَلَقَّى] این جمله ظرف «أقرب» یا ظرف «لنعلم» یا ظرف هر دو است یعنی ما نزدیکتر به او هستیم هنگامی که دو ملائکه نگهبان تمام افعال و گفتار انسان را می‌گیرند.

[الْمُتَلَقِّيَانِ] آنگاه که دو ملائکه نگهبان اقوال و افعال انسان را ضبط می‌کنند، معنای آیه این است که هنگام ضبط اعمال و اقوال به وسیله دو کاتب و دو ملائکه ما به انسان نزدیکتر هستیم، پس احتیاجی به کاتب و نویسنده نیست که اعمال او را بنویسد.

[عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ مَّا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ] چون دو ملك (رقیب و عتید) از طرف راست و چپ به مراقبت او نبسته‌اند سختی از خیر و شر به زبان نیاورده و جز آنکه همان دم بر آن آماده‌اند رقیب و مراقب و مواظب بیشتر اعمال انسان است.

[عَتِيدٌ] عتید یعنی آماده‌ی نوشتن عمل‌ها است.

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: هیچ قلبی نیست مگر آنکه دو گوش دارد، که بر یکی از آن دو گوش ملائکه‌ی مرشد و بر دیگری شیطان فتنه‌گر است، آن یکی امر می‌کند و این یکی باز می‌دارد، شیطان امر به معاصی می‌کند، ملائکه او را از معصیت باز می‌دارد و همین معنای قول خدا

است^(۱): «عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ».

و در بعضی از اخبار اشاره به این است^(۲) که صاحب یمین و صاحب شمال هر دو ملایکه هستند، که صاحب یمین امیر بر صاحب شمال است و کارهای نیک و حسنات را می‌نویسد، صاحب شمال بدی‌ها و سیئات را می‌نویسد و این معنای از گستردگی و جوه قرآن است.

[وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ] (و به هوش آید که) هنگام بی‌هوش و سختی

مرگ بحق و حقیقت فرا رسید.

سکره‌ی مرگ کنایه از غشیه و از خود بی‌خود شدن هنگام مرگ است و فعل

را به صورت ماضی آورد، چون وقوع آن محقق و حتمی است.

[بِالْحَقِّ] سكرات مرگ به حق می‌آید، نه به غیر حق تا علامت کاذب باشد و «جَاءَتْ سَكْرَةُ الْحَقِّ بِالْمَوْتِ» نیز خوانده شده و بنا بر هر دو

قرائت لفظ «باء» برای تعدیه است، یا به معنی «مع» یا برای سببیت است.

[ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ] این مرگ همان است که تو از آن فرار

می‌کردی و جمله‌ی حالیه، یا جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است، خطاب برای مطلق انسان یا به کسانی است که بعث و روز قیامت را انکار می‌کنند.

[و نَفَخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ] آنگاه که در صور بدمند (و

ملایکه ندا کنند که) این است روز وعده گاه خلق.

این جمله نیز حالیه، یا مستأنفه و جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است،

یعنی این مطلب در آن روز بزرگ و روز وعید به او گفته می‌شود که آن روز را انکار می‌کرد و مقصود از نفخه نفخه‌ی دوّم است چنانچه مقصود از سکره‌ی مرگ نفخه‌ی

اَوَّل است.

[وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ] و هر نفسی را فرشته است برای حساب به محشر کشاند و فرشته‌ای بر نیک و بدش گواهی دهد.

سائق فرشته‌ای است که بر انسان موکل است و او را به محشر و به آخرت سوق می‌دهد، او را از ایستادن در مواقف باز می‌دارد، شهید ملایکه‌ی موکل است که در هر جا با او حاضر است و جمیع اعمال او را ضبط می‌کند و شاهد آنها قرار می‌گیرد زیرا همان طور که انسان در دنیا گرفتاریها و مصایبی دارد که او را از ایستادن در دنیا و اطمینان به آن باز می‌دارد و حالتی دارد که در مناجات و طاعات با آن حالت لذت می‌برد، همچنین است در آخرت، مَلْکِی او را از ایستادن باز می‌داد و به محشر سوق می‌دهد و مَلْکِی که با او در جمیع مواطن و مواقف حاضر است. و این دو ملایکه در دنیا هم با او هستند ولی انسان در دنیا به آنها علم ندارد.

بعضی گفته‌اند: مقصود از سائق فرشته‌ای است که صاحب شمال است و مقصود از شهید صاحب یمین است^(۱).

[لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا] و تو (ای نادان) از این روز سخت در غفلت بودی. جمله مستأنفه یا حالیّه به تقدیر قول است.

[فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ] تا آنکه ما پرده از کارت بر انداختیم

۱- در تفسیر برهان ج ۴ ص ۲۲ بنا به روایت از جابر بن یزید از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کند که، سائق

امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام است و شهید رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

یعنی حالا دیگر چیزهایی می‌بینی که در دنیا آنها را نمی‌دید.

[فَبَصَّرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا] و چشم بصیرتت بیناتر گردید.

پس در این روز نکات و دقایقی می‌بینی که در دنیا نمی‌توانستی

آنها را ببینی.

[وَقَالَ قَرِينُهُ^۱] فرشته‌ی موکل او می‌گوید:

[هَذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ] این نامه‌ی عمل که من نوشتم آماده‌ی حضور

و اظهار است و شیطان که این شخص گمراه را فریب داده‌است می‌گوید:

آنچه که نزد من است آماده برای جهنم است.

[أَلْقِيَا] این جمله از گفتار قرین است، یا استیناف کلام از جانب خدا

به تقدیر قول است، خواه حال قرار داده شود، یا مستأنف و جواب سؤال

مقدر، خطاب به سائق و شهید، یا به محمد و علی عليهما السلام است، چنانچه در

اخبار متعدّد از طریق خاصّه و عامّه وارد شده، در بعضی از اخبار این جمله

نیز اضافه شده: شما دو نفر هر کس را دوست دارید داخل بهشت کنید^(۱).

[فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ] (خطاب رسد) هر

کافر عنودی که همواره مانع کار خیر است و سرکش که از حدود خدا تجاوز

کند، یا بر بندگان تعدّی و ستم می‌کند، به دوزخ اندازید.

[مُرِيْبٍ] آنکه درباره خدا یا رسول خدا، یا در خلافت خلیفه خدا

شک کند (البته شكّ عنادانگیز نه شكّ سازنده) [الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا

ءَاخَرَ] آن کسی که با خدای تعالی خدای دیگری را شریک قرار می‌دهد، از

قبیل بت‌ها و ستارگان، هواها، یا علاوه بر مظاهر خدا خلیفه‌ی دیگری در

زمین قرار داده، مانند نمرود و فرعون.

[فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ قَالَ قَرِينُهُ] امروز او را در عذاب

سخت میافکنید.

شیطان که این عذاب را برای او آماده کرده می‌گوید: [زَبَبًا مَا

أَطَعْتُهُ] پروردگارا من او را به طغیان و عصیان نکشیدم، گویا که او

گفته باشد شیطان مرا به طغیان کشیده‌است.

[وَلَكِنْ كَانِ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ] و لکن او در گمراهی و دور از

حق بود، یعنی او فطرتاً گمراه بود، من به گمراهی او کمک کردم، نه آنکه

گمراهی را من به وجود آورده باشم.

[قَالَ] آنگاه خدای تعالی به عتاب می‌فرماید:

[لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ] نزد من مجادله

نکنید و من قبلاً شما را با وعید از گناه بر حذر داشته بودم پس دیگر شما

حجتی نزد ما ندارید.

[مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ] و گفتار من تغییر و تبدیل پیدا نمی‌کند، بر

کسی که عذاب بر او مستجل کرده‌ام عذاب ثابت است و قابل تغییر نیست،

اما عفو و بخشیدن پس آن نیز از قبیل تبدیل قول و تغییر نیست، بلکه آن

هم جزء وعده‌هایی است تخلف در آن راه ندارد، عفو یک چیز گزاف نیست

تا هر گناهکاری بگوید خدا مرا باید ببخشد.

[وَمَا أَنَا بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ] و هیچ در کیفر ستمی به بندگان نخواهم کرد.

بدون علت کسی را عذاب نمی‌کنم و بدون داعی و انگیزه کسی را نمی‌بخشم

[يَوْمَ نَقُولُ] این جمله ظرف «ظلام» یا «لیبذل» است، یعنی روزی که خدا

می‌گوید.

و لفظ «يقول» به صورت متکلم وحده نیز خوانده شده (یعنی، روزی که بگویم).

[لِجَهَنَّمَ هَلِ أُمَّتَلَّتِ] به جهنم که آیا پر شده‌ای؟ به صورت سؤال تقریر است تا قول خدای تعالی: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» تغییر پیدا نکند، یا سؤال استفهامی است که منظور تنبیه گناهکاران و تهدید آنها است.

[و تَقُولُ] جهنم در جواب می‌گوید:

[هَلْ مِنْ مَزِيدٍ] آیا باز هم گناهکار هست (آیا دوزخیان بیش از این هم هستند)؟ که استفهام یا جهت طلب زیادی است یا تعجب از زیادتر از آنچه که موجود است و انکار زیادی است.

و چون جمیع اجزای عالم آخرت دارای علم و اراده و نطق است دیگر ما احتیاج نداریم که سؤال و جواب را در اینجا تأویل نماییم.
[وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ] و آن روز بهشت را برای اهل تقوا نزدیک آرند.

در قول خدا: «القیاء فی جهنم» و در قول خدا: «أزلفت الجنة للمتقين» توهین و سبک شمردن گناهکاران و بزرگداشت و احترام پرهیزکاران است و متقین نیستند مگر کسانی که ولایت را قبول کرده باشند و آنها شیعیان آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشند.

[غَيْرَ بَعِيدٍ] جایی که دور نیست، یا آماده کردن بهشت برای متقین دور نیست، یا در حالی که آن بهشت دور نیست، در این صورت اسقاط لفظ «تاء» از «بعید» از قبیل اسقاط تاء از «قریب» می‌باشد در قول خدای تعالی: «إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» و این معنای تأکید نزدیک بودن رحمت خداست.

[هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ] این بهشت همان است که وعده شده بر همه بندگان که بدرگاه خدا پناه برده. لفظ «أَوَّابٍ» بدل از قول خدا «لِلْمُتَّقِينَ» می باشد، یا خبر مبتدای محذوف است، اوَّاب کسی است که رجوع و بازگشت او به سوی خدا بسیار است.

[حَفِيفٍ] و خودش را از آلوده شدن به پلیدی گناهان حفظ می کند، یا از معاصی و گناهان محفوظ است.

[مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ] آن کس که در نهان از خدا ترسد. این جمله بدل از «أَوَّابٍ» یا خبری است که مبتدای آن محذوف است، یا مبتداء است و خبر آن «ادخلوها» می باشد.

[وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ] و با قلب خاشع و نالان بدرگاه او باز آمد. [أَدْخُلُوهَا] لفظ «ادخلوها» خبر «من خشی» یا حال یا مستأنف است، در همه ی آنها لفظ «قول» در تقدیر است (یعنی، گفته می شود: او را داخل کنید) [بِسَلَامٍ] به طوری که سالم از هر آفت باشد.

[ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا] امروز روز جاودانگی است به آنچه می خواهند برایشان آماده است.

لفظ «فِيهَا» متعلق به «يَشَاءُونَ» یا به «لَهُمْ» است.

[وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ] و نزد ما چیزهایی است که به ذهن و دل آنها خطور نمی کند تا آن را بخواهند، سپس کفار را تهدید نموده، بر عقوبت آنها عطف کرده و فرمود:

[وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ] و چه بسا طوایفی را قبل از قریش یا قبل از اهل مکه، آنها را هلاک کردیم.

[هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ] که با قهر و قوت از اینان

بودند و در هر دیار راه جستند.

لفظ «نقب فی الأرض» از ثلاثی مجرد، «نقب» از باب تفعیل، «أنقب» از باب افعال یعنی در زمین سیر کرد و «نقب عن الأخبار» یعنی از خبرها تفحص کرد و خبر داد، مقصود این است که شهرها را فتح کردند، یا در شهرها سیر کردند با منفعت‌های فراوان و کارهای دقیق، یا در شهرها سیر کردند برای تفحص و تجسس اخبار.

[هَلْ مِنْ مَّحِيصٍ] آیا هیچ چاره و راه نجات از هلاکت هست، جمله حالیّه، یا مستأنفه به تقدیر «قول» است، یعنی آن قرن‌ها می‌گویند، یا ما به آنها می‌گوییم: آیا راه نجاتی هست؟

[إِنَّ فِي ذَلِكَ] در این اخبار، یا در این هلاک کردن.

[لَذِكْرِي لِمَنْ كَانَ لَهُ وَقَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ] پندی است برای آنکه قلب هشیار و گوش حق داشته باشد. بدان علمی که نور است و خداوند در قلب هر کس که بخواهد می‌تاباند در اوّل ظهورش موجب تحیّر و سکوت می‌شود، در این حال کسی را طلب می‌کند که او را از تحیّر و سرگردانی‌اش بیرون آورد، آنگاه که آن شخص را یافت و تسلیم و مطیع او شد هیچ شأنی ندارد و هیچ کاری ندارد جز اینکه به گفته آن شخصی که فرمانده و امام است گوش فرا دهد.

پس آن علم در مرحله‌ی دوّم موجب گوش فرا دادن و فرمانبردار بودن می‌شود، آن مقام تقلید است، که در این مقام از امام و پیشوا می‌گیرد و بدون تحقیق گرفته‌های خود از او را تصدیق می‌کند، یا تحقیق گرفته‌ها را معتبر نمی‌داند و این صاحب سینه است که به اسلام گشوده شده.

پس آنگاه که این مقلّد نمونه‌های گرفته‌هایش را با وجدان یا شهود

یافت از حدود سینه خارج گشته و به حدود قلب و دل می‌رسد و این همان است تحقیق را با تقلید ممزوج کرده‌است، یا از تقلید خارج شده و به تحقیق رسیده است و این صاحب دل است خواه در خانه‌ی قلب داخل شود، یا هنوز داخل نشده باشد، ولی مشرف به دخول است و این دو صنف از مردم همانها هستند که هر چه می‌شنود اسباب تذکر و عبرت آنها می‌شود و اما غیر از این دو صنف از صاحبان نفوس پس بر آیات می‌گذرند در حالیکه از آنها روی برمی‌گردانند.

[وَهُوَ شَهِيدٌ] نزد گوینده حاضر الذهن است، این جمله تقييد القاءِ سمع و گوش فرا دادن است.

آیات ۳۸-۴۵

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ (۳۸) فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ (۳۹) وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَرَ الشُّجُودِ (۴۰) وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ (۴۱) يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ (۴۲) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ (۴۳) يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (۴۴) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَاعْبُدِ اللَّهَ (۴۵)

ترجمه

و به راستی که آسمانها و زمین و ما بین آنها را در شش روز آفریدیم و به ما هیچ ماندگی ای نرسید. پس بر آنچه می‌گویند شکیبایی ورز و سپاسگزارانه

پروردگارت را پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب [آن] تسبیح گوی. و در بخشهایی از شب و به دنباله‌ی سجده [و نماز واجب] نیز او را نیایش کن. و گوش بدار روزی را که منادی از جایی نزدیک ندا در دهد. روزی که صیحه را به حق بشنوند، آنگاه روز رستاخیز است. بیگمان ماییم که زنده می‌داریم و می‌میرانیم و سرانجام [همه چیز] به سوی ماست. روزی که زمین شتابان بر آنان بشکافد [و از گورها بیرون آیند] این [هنگام] حشر است که [اقامه‌ی آن] بر ما آسان است. ما به آنچه می‌گویند آگاه‌تریم و تو زورگوی بر آنان نیستی؛ پس هر کس را که از وعده‌ی عذاب من می‌ترسد، به قرآن پند بده.

تفسیر

[و لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ] و ما زمین و آسمانها و آنچه بین آنهاست همه را در شش روز آفریدیم. در سوره‌ی اعراف بیان خلق آسمانها و زمین در شش روز گذشت. [وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ] هیچ رنج و خستگی در خلق آسمانها و زمین بما نرسید تا احتیاج به استراحت پیدا کنیم، چنانچه یهود قائل شده‌اند، این مطلب ردّ بر یهود است که می‌گفتند: خداوند روز یکشنبه آفرینش عالم را آغاز کرد و روز جمعه به پایان رسانید، روز شنبه استراحت کرد و خود را بر عرش انداخت.

روایت شده: یهود خدمت نبیِّ ﷺ رسیدند و از خلقت آسمانها و زمین پرسیدند، رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند زمین را روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، کوهها و آنچه را که در آنهاست روز سه شنبه آفرید و روز چهارشنبه درخت و شهرها و آبادیها و خرابیها را آفرید، روز پنجشنبه آسمان را خلق کرد، روز جمعه ستارگان و خورشید و ماه و ملایکه را

آفرید. یهود گفتند: سپس چه چیز یا محمد ﷺ؟ حضرت فرمود: سپس بر عرش استیلاء یافت، یهود گفتند: اگر تمام کنی و مطلب را تا آخر برسانی کار درستی انجام داده‌ای. یهود گفتند: سپس خداوند استراحت کرد. پس نبی ﷺ به شدت خشمناک گشت که آیه نازل شد^(۱).

[فَأَضْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ] پس تو ای رسول بر آنچه (که دربارهی خدا) می‌گویند (که لایق و مناسب ساحت او نیست، بر آنچه که در حق تو و علی ﷺ می‌گویند) صبر کن.

[وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ] و به حمد و ستایش خدا تسبیح گو. در اوّل سوره‌ی حمد بیان این مطلب که تسبیح خدای تعالی جز بوسیله حمد او نیست شرحی ذکر شد. لذا در بیشتر وقت‌ها تسبیح مفید بحمد شده، یا حمد همراه تسبیح آمده، یا همراه چیزی آمده که مفید تسبیح است.

[قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ] پیش از طلوع خورشید (به نماز صبح) و پیش از غروب آن (بعد از نماز ظهر و عصر) یعنی در همه‌ی وقت‌ها، چون بیشتر اوقات مطلب مقید به دو طرف روز می‌شود ولی مقصود استغراق اوقات و همه‌ی وقت‌ها است. یا مقصود خصوص این دو وقت است از آن جهت که این دو وقت شرافت دارند، آنچه که در فضیلت ما بین الطلوعین وارد شد بیشتر از حدّ احصاء است، در فضیلت عصر نیز اخبار متعدّدی وارد شده یا مقصود اشاره به نماز صبح و نماز عصر است، یا اشاره به نماز ظهر و عصر است.

[وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ] و قسمتی از شب را تسبیح بگوی، چون شب

و به خصوص آخر شب وقت شریفی است که نفوس در آن وقت توجّه به خدا و توجه به اصل خویش پیدا می‌کنند، چه آن وقت نفوس از موانع خیالی رها می‌شود و ممکن است اشاره به نماز مغرب و عشا، یا به نماز شب باشد. [وَأَذْبَرَ السُّجُودِ] و هم در عقب سجده‌ها به تسبیح خدا پردازد به صورت مصدر و جمع خوانده شده و مقصود از سجود کمال خضوع نسبت به عظمت پروردگار است، یعنی پس از آنکه کمال کمال توجّه به خدا خضوع به درگاه او حاصل شد، یا اشاره به يك رکعت وتر: یا دو رکعت یا چهار رکعت بعد از مغرب یا نماز می‌باشد.

[وَأَسْتَمِعُ] و گوش دار تو در حال حاضر ندای منادی روز قیامت یا روز ظهور قائم عجله را بشنو، چون تو الان ندای آن منادی را می‌شنوی، زیرا تو از مرقد خویش خارج شدی و قیامت یا ظهور قائم عجله را مشاهده می‌کنی.

[يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ] در روزی که منادی روز حساب و بعث ندا کند، یا منادی به اسم قائم عجله و اسم پدرش ندا کند چنانچه در خبر آمده است. و اسقاط «باء» از لفظ «المنادی» بدان جهت است که وصل به منزله‌ی وقف گردد، آن عربی نیکو و فصیح است.

[مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ] از جایی که برای همه به طور مساوی نزدیک است، چون نسبت منادی در روز قیامت یا در ظهور قائم عجله به همه‌ی مردم مساوی است.

[يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ] روزی که صیحه‌ی حساب و قیامت نزد خدا با صیحه‌ی قائم، یا صیحه و صدا زدن به خروج قائم عجله را می‌شنوند.

[ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ] آن روز روز خارج شدن از قبرهاست.
از امام صادق علیه السلام آمده است: آن روز (یوم الخروج) روز رجعت است^(۱).

[إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ] که ما زنده می‌کنیم و در دنیا می‌میرانیم، این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: چه کسی این کار را انجام می‌دهد و چه کسی مردگان را از قبرها بیرون می‌آورد؟ پس فرمود: ما زنده می‌کنیم و ما می‌میرانیم.

[وَإِنَّا لَإِنَّا الْمَصِيرُ] و در آخرت برگشت همه به سوی ما است.
[يَوْمَ تَشْتَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا] روزیکه به سرعت زمین از احاطه بر آنها بشکافد.

این جمله ظرف «المصیر» یا بدل از «یوم یسمعون الصیحة» می‌باشد.
[ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ] و این حشر و زنده کردن در رجعت یا در قیامت بر ما آسان است.

[نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ] ما به آنچه که در حق ما یا در حق تو یا در حق علی علیه السلام می‌گویند داناتریم، این دلداری رسول خدا صلی الله علیه و آله و تهدید قوم منافق یا مشرک می‌باشد.

[وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ] و تو بر آنها مسلط نیستی که آنها را مجبور کنی، تو فقط بیم دهنده و یاد آورنده هستی.

[فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ] پس مطلق قرآن را یا قرآن ولایت علی علیه السلام را یاد آوری نما [مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ] به آن کس که از بیم دادن بیمناک شود.

سُورَةُ الذَّارِيَاتِ

این سوره مشتمل بر شصت آیه است که همه‌ی آنها مکی

است.

آیات ۱ - ۱۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ الذَّرِيَّتِ ذُرْوًا (الذاریات) (۱) فَأَلْحَمِلْتِ وِقْرًا (۲)
فَالْجَرِيَّتِ يُسْرًا (۳) فَأَلْمَقَسَمَتِ أَمْرًا (۴) إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٌ (۵)
وَ إِنِّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ (۶) وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ (۷) إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ
مُخْتَلِفٍ (۸) يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ (۹) قَتَلَ الْخَرَّ صُورًا (۱۰) الَّذِينَ هُمْ
فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ (۱۱) يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ (۱۲) يَوْمَ هُمْ عَلَى
النَّارِ يُقْتَلُونَ (۱۳) ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۱۴)

ترجمه

سوگند به بادهای پراکنده گر. و به ابرهای سنگینبار. و به کشتیهای آسان گذار. و به فرشتگان تقسیم‌گر کار. که همانا آنچه به شما وعده داده شده است، راست و درست است. و جزا [ی اخروی] واقعی است. و سوگند به آسمان تو بر تو. که شما سخنه‌های گوناگون پیش آرید. هر کس که از پیش، بازگردانده شده است از [ایمان به] آن بازگردانده شود. مرگ بر دروغ‌زنان. کسانی که در بی‌خبری فراموش‌کارند. می‌پرسند که روز جزا چه وقت است. روزی که ایشان بر آتش [دوزخ] عذاب کرده شوند. عذابتان را بچشید، این همان است که به شتابش می‌خواستید.

تفسیر

[وَالذَّرِيَّتِ ذُرْوًا] قسم به نفس بادهای عالم که نیکو پیرا کنند. «ذرت الریح التراب و الهثیم» و «اذرت» و «ذرت» یعنی باد خاك و خاشاك را پراند، مقصود در اینجا باد، یا زنانی است که اولاد می‌آورند، یا اسبابی است که به خلقت خلایق مشغولند، از قبیل ملایکه و غیر آنها. [فَالْحَمَلَتِ وَقُرًا] قسم به ابرها که بار سنگین باران را به امر حق بدو می‌گیرند.

و ابرهایی که حاصل باران می‌باشند، یا بادهایی که حمل‌کننده‌ی ابرها هستند، یا زنان حامله.

لفظ «وقراً» با فتحه و او به حالت مصدر خوانده شده‌است، لفظ «وقر» با کسره‌ی و او به معنای بار سنگین است^(۱).

[فَالْجَرِيَّتِ يُسْرًا] و قسم به کشتی‌هایی که به آسانی در دریاها راه می‌افتند، یا بادهایی که در محلّ وزیدن باد جریان پیدا می‌کنند، یا مقصود ستارگانی است که در مناطق خویش جریان دارند.

[فَالْمُقَسَّمَتِ أُمْرًا] و قسم به فرشتگانی که روزی‌ها و باران‌ها را (باذن خدا) تقسیم می‌کنند، یا بادهایی که باران‌ها و ابرها را تقسیم می‌کنند، یا مقصود همه‌ی آنهایی است که چیزی را قسمت می‌کنند، از قبیل ملایکه و بادهای و انبیا و اولیاء^(ع).

این آیه قسم از جانب خدای تعالی است، پس اگر این اوصاف متعدّد برای ذات‌های متعدّد باشد لفظ فاء برای تفاوت آن چیزهایی است که به آنها قسم خورده‌است، یعنی در درجه و مرتبه‌ی شرافت و پستی با هم

۱- جوهری: و قر اغلب دربارهی استرو و الاغ و وسق درباره شتر بکار می‌رود.

تفاوت دارند و نیز در دلالت بر قدرت پروردگار و عنایت او به خلقت تفاوت دارند.

و اگر این اوصاف برای يك ذات باشد لفظ «فاء» برای ترتیب بین افعال است، چه باد نجارها را در جوّ حرکت می‌دهد و پراکنده می‌کند، که در نتیجه آن ابر درست می‌شود، پس باد آن ابرها را به هر جا که خدا دستور دهد حمل می‌کند، در نتیجه جریان ابر به سهولت و آسانی انجام می‌پذیرد و آن ابرها را بر شهرها و صحراها و دریاها قمست می‌کند.

[إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ] قسم به اینان آنچه که از ثواب و عقاب و حشر و حساب وعده داده می‌شوید، راست است.

[وَإِنَّ الدِّينَ] و روز جزاء و پاداش.

[لَوْ قِعٌ] البته واقع خواهد شد. و ممکن است لفظ لام در «لواقع» برای تعریف عهد ذهنی باشد، معنای آیه این باشد: این دینی که رسول خدا ﷺ ادعا می‌کند حقّ و صدق است.

[وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوبِ^(۱)] قسم به آسمان که دارنده‌ی راههاست مانند مسیر ستارگان، یا آسمان دارنده‌ی زیبایی و زینت است.

چنانچه از امیر المؤمنین عليه السلام وارد شده است، چه ستارگان و راههای آنها آسمان را زینت می‌دهند، چنانچه لباس راه دار راه را داشتن زینت می‌دهد.

یا مقصود از راهها دلیل‌هایی است که بیننده‌ها از آنها می‌گیرند، بدان وسیله استدلال بر صانع آنها و علم و قدرت و اراده و حکمت صانع می‌نمایند.

حدیثی در چگونگی وضع زمین و طبقات آسمانها

از حسین بن خالد از ابی الحسن الرضا عليه السلام آمده است: گفت: خدمت

تفسیر علی بن ابراهیم قمی

۱- سماء رسول الله ﷺ و ذات الحُبُوبِ علیهِ السلام است.

امام علیه السلام عرض کردم: از قول خدای تعالی: «و السَّمَاءُ ذَاتُ الْحَبْكِ» به من خبر بده، پس فرمود: آسمان به زمین بسته شده‌است، در اینجا امام علیه السلام انگشتیهای مبارکش را داخل هم به طور مشبک^(۱) قرار داد.

راوی می‌گوید: عرض کردم: چگونه آسمان به زمین بسته شده‌است؟ در حالی که خدای تعالی می‌فرماید: خداوند آسمان را بدون پایه و عمد بالا نگهداشته‌است.

امام علیه السلام فرمود: سبحان الله! مگر خداوند نمی‌فرماید: «بغیر عمد ترونها» یعنی بدون پایه‌ای که شما آن را ببینید؟ عرض کردم: بلی. فرمود: پس پایه هست ولی شما آن را نمی‌بینید. عرض کردم: فدایت شوم، پس مطلب چگونه‌است.

راوی می‌گوید: دست چپش را باز کرد، دست راست را بر روی آن قرار داد و فرمود: این زمین دنیا و آسمان دنیاست که بالای آن گنبد است، زمین دوّم روی آسمان دوّم است، روی آسمان دوّم گنبد است، زمین سوم روی آسمان دوّم است و روی آسمان سوّم گنبد است و مطلب همچنین است تا زمین هفتم که روی آسمان ششم است و روی آسمان هفتم گنبد است، عرش رحمان روی آسمان هفتم است^(۲).

و این است معنای قول خدا «خلق سبع سموات و من الأرض مثلهنّ یتنزّل الأمر بینهنّ» و صاحب امر عبارت از نبی صلی الله علیه و آله و وصی بعد از او یعنی علی علیه السلام می‌باشد و او بر روی زمین است و امر از بالای آسمان و بین آسمان‌ها و زمین‌ها به او نازل می‌شود.

راوی می‌گوید: عرض کردم: زیر پای ما جز یک زمین چیزی نیست؟ فرمود: زیر پای ما جز یک زمین نیست، آن شش زمین بالای ما

۱- یعنی اینچنین آسمان به زمین بسته و پیوند خورده‌است.

۲- مأخذ تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۲۱

می‌باشد^(۱).

[إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ] شما در این روز جزا که حق است و واقع شدنی اختلاف دارید (که شما مردم نادان در اختلاف سخن باز مانند) بعضی از شما آن را تصدیق و بعضی دیگر تکذیب می‌کنید، یا در تصدیق و تکذیب محمد ﷺ اختلاف دارید و در این اختلاف دارید که او مجنون یا شاعر است یا سخنانش را از دیگری آموخته‌است، یا کاهن است.

یا در قرآن اختلاف دارید که آن جادو، کهان و پیشگویی و رجز و افسانه‌است، یا در علی علیه السلام که جانشین رسول خدا ﷺ است اختلاف دارید. [يُؤْفِكُ عَنْهُ] هر که شایسته نبود از دین و روز جزا یا از محمد ﷺ یا قرآن یا از علی علیه السلام و ولایتش روی گردان خواهد شد.

[مَنْ أْفِك] در اینجا از آنچه که روی برمی‌گردانند حذف شده‌است و این حذف بدان جهت است که در ذمّ روی گرداننده مبالغه و تأکید شود، گویا که گفته شده‌است: هر کس از خیری روی گردان شود از او روی گردانده می‌شود و مناسب این تأکید و تعمیم این است که مقصود از ضمیر مجرور علی علیه السلام و ولایت او باشد، چنانچه در خبر آمده‌است که آن اصل جمیع خیرهاست و کسی که از هر خیر روی گرداند از او روی گرداننده می‌شود.

یا معنای آیه این است: کسی که در عالم ذرّ روی گردان شده‌است و شایسته نبوده‌است آخر الأمر از این قرآن روی گردان خواهد شد. یا معنای آن این است که از این قول و گفتار اختلافی روی گردان می‌شود، بر اثر این روی گردانی از خیر روی می‌گرداند، یا از این دین یا از محمد ﷺ یا از علی علیه السلام روی گردان می‌شود.

[قُتِلَ الْخَرُّ صُونًا] کشته باد آنکه دروغ بندد (و قرآن را سحر و

فسانه بر خوانند).

لفظ «خرص» با فتحه‌ی خاء به معنای دید و اندازه زدن است، اسم آن «خرص» با کسره‌ی خاء است، گفته می‌شود: «کم خرص أرضك» با کسر خاء، یعنی چه مقدار است حاصل زراعت تو؟ و به معنای تخمین و گفتار با گمان و دروغ هم می‌آید، همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

و معنای آیه این است: بر کسانی که در دین و خلافت امیر المؤمنین با گمان و تخمین سخن می‌گویند لعن باد.

و استعمال لفظ «قتل» در لعن از آن جهت است که هر کس را خدا لعنت کند او را نسبت به حیات و زندگانی انسانی می‌کشد.

[الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ أَنَاكَه در ضلالت و غفلت.

لفظ «غمرة» از هر چیزی شدید و بسیار آن است، نکره آمدن آن به جهت تفخیم است، نسبت ندادن به چیز خاص بدان جهت است که موهم تعمیم باشد، یعنی آن کفار از همه چیز از قبیل جهل و شهوت‌ها و غضب‌ها و شیطنت و تکبر و خودپسندی و فخر شدید و بسیار آن را دارند.

[سَاهُونَ] زیستند یعنی از آنچه که بر حسب فطرتشان به آنها یاد آوری کردیم مانند راه آخرت و نعمت‌های آن غافلند. یا غافل از چیزی هستند که در عالم ذرّ به آنها یاد آوری کردیم، یا از خدا و منعم و نعمت دادن او غافل‌اند.

[يَسْأَلُونَ] سؤال می‌کنند این جمله حال، یا خبر بعد از خبر یا مستأنف است.

[أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ] می‌پرسند که روز جزا کی خواهد بود؟ و این سؤال آنان از باب استهزا و انکار بود و لذا این آیه را بعد از «الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ» آورد و جواب آنها را این گونه پاسخ داد:

[يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ] به آنها بگو روزی که آنها را در

آتش دوزخ بیازمایند و به آنها گفته می‌شود:
 [ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ] خطاب کنند که اینک عذاب و سوختن خویش را
 بچشند، یا فسادتان در دنیا را بچشید.
 [هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ] خودتان به این روز عجله
 می‌کردید، این جمله بدل از «فتنتکم» یا مبتدا و خبر است.

آیات ۱۵ - ۲۳

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۵) ءَاخِذِينَ مَا ءَاتَاهُمْ رَبُّهُمْ
 إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ (۱۶) كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷)
 وَبِالْأَشْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۱۸) وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ
 وَالْمَحْرُومِ (۱۹) وَفِي الْأَرْضِ ءَايَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ (۲۰) وَفِي أَنْفُسِكُمْ
 أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۲۱) وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ (۲۲) فَوَرَبِّ
 السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ وَلِحَقٍّ مِّثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنطِقُونَ (۲۳)

ترجمه

پرهیزگاران در بوستانها و چشمه‌سارانند. آنچه پروردگارش به ایشان
 بخشیده است پذیرا هستند؛ که ایشان پیش از این نیکوکار بودند. [فقط] اندکی از
 شب را می‌خفتند. و در سحرگاهان استغفار می‌کردند. و در اموالشان سهمی برای
 سائل و محروم بود. و در زمین مایه‌های عبرتی برای اهل یقین هست. و نیز در وجود
 خودتان آیا [به چشم بصیرت] نمی‌نگرید؟ و در آسمان مایه‌ی روزی شماسست و نیز
 آنچه به شما وعده داده‌اند. آری، سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آن مانند
 همینکه شما سخن می‌گویید، حق است.

تفسیر

[إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ] آن روز متقیان همه در بهشت و بر لب چشمه‌های آب غنوده‌اند.

این جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر از حال کسی است که از قول مختلف، یا از روی گرداندن از ولایت پرهیز کرده‌است.

[ءَاخِذِينَ مَاءً آتَلَهُمْ رَبُّهُمْ] همان نعمتها که خدا به آنها عطا کند فرا گیرند.

کنایه از رضایت مؤمنین است به آنچه که خدایشان داده‌است و آن کنایه از این است که آنچه پروردگارشان داده‌است نیکو و مورد رضایت است.

[إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ] چرا که در دنیا مردمی نیکوکار بودند. این جمله مستأنف و در مقام تعلیل است، که همان ولایت است، یا نسبت به زیر دستانشان و دیگران محسن و نیکوکار بودند.

[كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ الَّذِينَ يَهْتَجُونَ] و از شب اندکی را خواب می‌کردند.

این جمله بدل از قول خدا: «كانوا قبل ذلك محسنين» می‌باشد به صورت بدل تفصیل از اجمال.

از امام صادق علیه السلام آمده است: آن مؤمنان کم اتفاق می‌افتاد که شب بلند نشوند.

از امام باقر علیه السلام آمده است: آنان کسانی بودند که می‌خوابیدند، هر موقع هر کدام از آنان از این طرف به آن طرف می‌شد، می‌گفت: الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر!

[وَبِأَلْسِنَةٍ سِحْرٍ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ] و در سحرها از خدا آمرزش خواهی

می‌کنند، بدان که انسان صغیر مانند انسان کبیر است، که در وجود آن شب و روز و خورشید و ماه است، شب او مراتب طبع و نفس حیوانی اوست، روز مراتب ملکوتش، خورشید او عقلش و ماه او نفسش می‌باشد که از نور عقل روشنایی می‌گیرد، مادام که انسان از خانه‌ی طبع و نفسش خارج نشود ممکن نیست بدیهای او بخشیده گردد اگر چه در هر روز هزار بار استغفار کند.

و آنگاه که از حدود نفس حیوانی اش خارج شد و به حدود قلبش و عقلش نزدیک شد- که آن در عالم صغیر به منزله‌ی سحرها در عالم کبیر است- با زبان حال از پروردگارش درخواست می‌کند تا بدیها و گناهانش را بیامرزد و ببخشد، خداوند اجابت می‌کند و می‌بخشد خواه با زبان قال هم سؤال و درخواست بکند یا نکند.

و از همین جا سرّ تقیید استغفار به سحرها و سرّ تقدیم سحرها که مفید حصر است ظاهر می‌شود.

[وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ] در منفعت کسب او سائل و محروم دارای حق هستند.

و تعمیم اموال نسبت به اعراض دنیوی، قوا، اعضا، وجاهت، خدم، حشم و انانیّت‌ها مخفی و پوشیده نیست و همچنین تعمیم سائل از انسانها نسبت به سؤال دست و زبان یا به زبان حال و نسبت به سؤال کنندگان تعمیم آن بر ملایکه، عقول، ائمه و خدای تعالی که درخواست قرض از بندگانش می‌کند ظاهر و آشکار است و همچنین سؤال کنندگان شامل کسانی است که از نبی ﷺ و امام و اتباع آن دو با زبان حال و قال سؤال افاضه‌ی خیرات و خوبی‌ها می‌کنند.

و محروم چنانچه از امام صادق علیه السلام آمده است کسی است که نصیب و حظّ او اندک است و از باز بودن دستش در خرید و فروش محروم شده است^(۱).

و تعمیم آن نیز نسبت به کاسب اموال دنیوی معاشی و کاسب اموال اخروی معادی مخفی نیست.

[وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ] نشانه‌هایی که دلالت بر مبدأ و علم و قدرت و عنایت و توجّه به خلق و رأفت و مهربانی او می‌کنند.
[لِّلْمُوقِنِينَ] این نشانه‌ها مخصوص کسانی است که به امر آخرت یقین دارند، نه غیر آنها که بر آیات مرور می‌کنند در حالی که از آنها روی گردانند.

[وَفِي أَنْفُسِكُمْ] و هم در نفوس خود شما مردم.

این جمله عطف بر «فی الأرض» یا به قرینه‌ی قول خدای تعالی: «أَفَلَا تَبْصُرُونَ» متعلق به محذوف است.

[أَفَلَا تُبْصِرُونَ] آیا در خود به چشم بصیرت نمی‌نگرید. ذکر آیات و نشانه‌های زمین که آیات آفاق است و ذکر آیات انفس مکرّر گذشته است.

از امام صادق علیه السلام آمده است^(۲): مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین به چه چیز پروردگارت را شناختی؟ فرمود: با فسخ عزم و اراده و با نقض همّت‌ها که هر گاه همّت کردم بین من و همّتم حایل شد، هر گاه عزم و اراده کردم قضای الهی مخالف عزم من قرار

۱- تهذیب الاحکام- نور الثقلین ج ۵ ص ۱۲۳ ۲- خصال شیخ صدوق - و نور الیقین ج ۵ ص ۱۲۴

گرفت، آن وقت فهمیدم تدبیر کننده شخص دیگری است غیر از من.
مانند این سؤال و جواب از امام صادق علیه السلام نیز آمده است^(۱).
[وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ] و روزی مخصوص شما از حیث انسانیت شما در
آسمان است، یا اسباب روزی نباتی و روزی‌های انسانی شما در آسمان است.
[وَمَا تُوَعَّدُونَ] و آنچه که وعده داده می‌شوید از نعمت‌های
بهشت، چه بهشت و نعمت‌هایش در آسمان صوری است، بدین معنا که
آسمان مظهر آن است، همچنین در آسمان‌های عالم ارواح است، که محل
بهشت و نعمت‌های آخرت عالم ملکوت و جبروت است.
قمی گفته است^(۲): باران از آسمان نازل می‌شود و به وسیله‌ی آن
روزی‌های عالم از زمین خارج می‌شود.
و مقصود از «ما توعدون» اخبار رجعت و قیامت و اخباری است که
در آسمان است.

بعضی گفته‌اند: تقدیر روزی‌های شما در آسمان است، یعنی آنچه
که قسمت شماست در امّ الكتاب نوشته شده، جمیع آنچه که وعده داده
می‌شوید نیز در آسمان است، چون ملایکه جهت قبض روح‌ها، برای
استنساخ اعمال و نازل کردن عذاب و روز قیامت برای جزاء و حساب از
آسمان نازل می‌شوند.

[فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ] آنچه که به آن وعده داده
می‌شوید حقّ است، یا بودن روزی و چیزهای وعده داده شده در آسمان حق
است، یا آنچه که معهود و مقصود از هر داستان و حکایت است، و آن ولایت

۱- کتاب التوحید. ۲- تفسیر علی بن ابراهیم قمی

و ولایت علی علیه السلام است حق است.

[مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ] مانند سخن گفتن شما که در آن شك ندارید یا معنای آیه این است: رزق شما در آسمان است مانند نطق کردن شما، یعنی مانند آنکه معانی غیبی را درك می‌کنید، که آن از آسمان به سوی شما نازل می‌شود، یا ولایت حق است در حالی که آن ولایت مانند نطق شما است، که سخن گفتن شما از آثار ولایت تکوینی و از آن نازل می‌گردد.

آیات ۲۴ - ۴۰

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (۲۴) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَّمَ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۲۵) فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ ۖ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ (۲۶) فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۲۷) فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۲۸) فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَّةٍ فَصَكَتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (۲۹) قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۳۰) قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۳۱) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ (۳۲) لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّنْ طِينٍ (۳۳) مُّسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ (۳۴) فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۳۵) فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۶) وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۳۷) وَفِي مُوسَىٰ إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ (۳۸) فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۳۹) فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ (۴۰)

ترجمه

آیا داستان مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده‌است؟ که چون بر او وارد شدند گفتند سلام، گفت سلام [بر شما] [و در دل گفت ایشان] گروهی ناشناخته [اند]. سپس آهسته به سوی خانواده‌اش رفت، آنگاه گوساله‌ای فربه [و بریان] به میان آورد. پس آن را نزدیک ایشان نهاده گفت چرا نمی‌خورید؟ سپس از آنان ترسی در دل یافت؛ گفتند مترس، و او را به فرزندى دانا بشارت دادند. آنگاه زنش با آوایی [بلند] رو [به او] آورد و بر چهره‌اش چك زد و گفت [چگونه فرزند بزایم که من] پیرزنی هستم. [فرشتگان] گفتند پروردگارت چنین فرموده‌است، که او فرزانه‌ی داناست. گفت ای فرشتگان کار و بار شما چیست؟ گفتند ما به سر وقت قومی گنهکار فرستاده شده‌ایم. تا بر آنان سنگواره‌ای از گل فروباریم. که [هر يك] از جانب پروردگارت نشان کرده‌است [و] خاص تجاوز کاران است. آنگاه هر کس از مؤمنان را که در آنجا بود [از آنجا] بیرون بردیم. چندانکه در آنجا جز خانه‌ای از آن مسلمانان نیافتیم. و در آنجا نشانه‌ای برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند، باقی نهادیم. و در مورد موسی، آنگاه که او را با حجتی آشکار به سوی فرعون فرستادیم. سپس رو به سپاه خویش برگشت و گفت [او] جادوگر یا دیوانه‌است. سرانجام او و سپاهیان‌ش را فرو گرفتیم، سپس آنان را به دریا انداختیم و [غرقه ساختیم]، و او نکوهیده بود.

تفسیر

[هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ] ای رسول ما آیا حکایت مهمانان گرامی ابراهیم و فرشتگان به تو رسیده‌است. این آیه کلام مستأنف است برای تهدید کسانی که از مبدأ یا رسول یا ولایت اعراض می‌کنند.

[إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ] هنگامی که آنها بر او

وارد شدند و سلام گفتند و او جواب سلام گفت. شرح این دو کلمه در سوره‌ی هود گذشت.

[قَوْمٌ مُنْكَرُونَ] ابراهیم در دل خود گفت: اینان قومی ناشناخته برای من هستند. یا گفت: شما قومی ناشناخته هستید و من شما را نمی‌شناسم.

[فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ] و آنگاه پنهان از مهمانهایش پیش اهلیش (اهل بیت خود) رفت تا برای مهمانها چیزی بیاورد و پذیرایی کند.
[فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ] کباب گوساله‌ی فربه‌ی نزد میهمانان آورد، چون بیشتر مواشی حضرت ابراهیم علیه السلام گاو بود.

[فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً] پس گوساله‌ی بریان را نزد آنها نهاد و گفت: چرا نمی‌خورید و در دل از آنها ترسید.

[قَالُوا لَا تَخَفْ] گفتند: نترس، ما رسولان پروردگار تو هستیم.
[وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ] و او را به پسری دانا بشارت دادند.
[فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ] پس از مژده و بشارت زن ابراهیم (ساره) آمد.
[فِي صَرَّةٍ] در حالی که با داد و فریاد می‌زد، یا با جماعتی آمد، چنانچه از امام صادق علیه السلام روایت شده است^(۱).

[فَصَكَّتْ وَجْهَهَا] بعضی گفته‌اند: انگشتانش را جمع کرد و به پیشانی خود زد^(۲).

و برخی گفته‌اند: از تعجب سیلی به صورت خود زد.

۲. مجمع البیان - نور الثقلین ج ۵ ص ۱۲۷

۱- نور الثقلین ج ۵ ص ۱۲۶-۱۲۷

بعضی گفته‌اند: صورتش را پوشید^(۱).

[وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ] و گفت: من چگونه بچه بیاورم، در حالی که
آن‌گاه که سنّ من اقتضای حمل می‌کرد بچه نمی‌آوردم، حال که پیر زن
شده‌ام و دیگر آبستن نمی‌شوم.

[قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ] مهمانان گفتند: خدای تو این چنین
فرموده، ما فقط به تو خبر می‌دهیم.

[إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ] او حکیم است و دقایق امور را می‌داند و کارهای
متقن و محکم انجام می‌دهد که غیر او از ادراک و صنع آن کارها عاجزند.
[الْعَلِيمُ] خداوند می‌داند که تو عقیم هستی و اکنون پیرزن شده‌ای،
و او قادر است که عقیم و نازارا و لودو فرزند آور درست کند و پیرزن را
دارای حیض و فرزند قرار دهد.

[قَالَ] ابراهیم عليه السلام پس از شناخت مهمانها و انس گرفتن با آنان گفت:
[فَمَا خَطْبُكُمْ] امر و شغل شما چیست، چون نازل شدن چهار
ملایکه به طور ناگهانی برای ابراهیم معهود نبود فهمید که آنان فرود
نیامدند مگر برای امر عظیم و مهمی، و لذا سؤال کرد: کار شما چیست؟
[أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ لِنُرْسِلَ
عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ مُّسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ
فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ] داستان
آنها در سوره‌ی هود و غیر آن گذشت.

آنان گفتند ما بر (هلاک) قوم بدکاری فرستاده شدیم (یعنی قوم

۱. مجمع البیان - نور الثقلین ج ۵ ص ۱۲۷

لوط) تا بر سر آنها و دیارشان از گل سنگباران کنیم که آن سنگها نزد پروردگار معین و نشان دار برای ستمکاران است و از اهل ایمان هر که بود از آن دیار خارج کردیم و (لیکن) در همه آن دیار جز يك خانه لوط دیگر مسلم خدا پرست نیافتیم.

[و تَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ وَ فِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ فَتَوَلَّىٰ بُرْكَانِهِ] و در آن دیار برای آنانکه از عذاب الیم (قهر خدا) می ترسند آیت عبرتی واگذاریدیم و نیز در رسالت موسی آیت عبرت است که با معجزه حجّت روشن به سوی فرعونیان فرستادیم و فرعون به غرور ملک و قدرت سر از طاعت حق کشید.

لفظ «رکن» آن ناحیه و جنبه‌ی قوی تر است، یعنی فرعون با تکیه بر قدرت و قوّت خویش از طاعت حق روی گردانید.

و لفظ «باء» برای تعدیه یا به معنای «مع» است و مقصود این است که او «ولیّ جنوده او جانبه» (او عهده دار لشکر یا جانب خویش است) یا مقصود این است که او و سربازانش از حق روی گردانیدند.

[وَقَالَ سِحْرٌ أَوْ مَجْنُونٌ] گفت: موسی هر چه انجام می دهد از سحر و جادو و با اختیار خویش است، یا او مجنون است، هر آنچه که بر او ظاهر می شود از خوارق عادات از ناحیه جنّ است که بدون اختیار موسی بر دست او ظاهر می شود.

[فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَ هُوَ مُلِيمٌ] ما هم او را با هم سپاهش به قهر گرفتیم و به دریا انداختیم که در خور هر نکوهش و ملامت بود. فرعون کاری کرد که شایسته ملامت گشت.

آیات ۴۱ - ۶۰

وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (۴) مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ (۴۲) وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ (۴۳) فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ (۴۴) فَمَا اسْتَطَعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ (۴۵) وَ قَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِيقِينَ (۴۶) وَ السَّمَاءَ بَيْنَيْهَا بَأْيِيدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ (۴۷) وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمُهْدُونَ (۴۸) وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۴۹) فَفِرُّوْا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۵) وَ لَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۵) كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۵۲) أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۵۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ (۵۴) وَ ذَكَرْنَا فِي الذِّكْرِ الَّذِي نَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۵۵) وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۶) مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا (۵۷) إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۸) فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِّثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ (۵۹) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۶)

ترجمه

و در مورد عاد، آنگاه که بر آنان بادی سترون فرستادیم. که هیچ چیزی که بر آن می‌گذشت باقی نمی‌گذاشت، مگر آنکه آن را مانند خاک و خاشاک می‌ساخت. و

در مورد ثمود آنگاه که به آنان گفته شد که تا زمانی [معین] از زندگی برخوردار شوید. سپس از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند، آنگاه صاعقه [ی مرگ] آنان را که [درمانده وار] می‌نگریستند، فرو گرفت. آنگاه توان برخاستن هم نداشتند و کین ستان نبودند. و قوم نوح از آن پیش، که آنان قومی نافرمان بودند. و آسمان را توانمندانه برافراشتیم و ما توانمندیم. و زمین را گسترانیدیم و نیکو گستراننده‌ایم. و از هر چیز گونه‌هایی آفریدیم باشد که پند گیرید. پس در خداوند بگریزید، که من برای شما از جانب او هشدار دهنده‌ای آشکارم. و در جنب خداوند خدایی دیگر قایل مشوید که من برای شما از جانب او هشدار دهنده‌ای آشکارم. بدینسان برای پیشینیان آنان هیچ پیامبری نیامد مگر آنکه گفتند [او] جادوگر یا دیوانه‌است. آیا همدیگر را بدان سفارش کرده‌اند؟ حق این است که قومی طغیانگرند. پس، از آنان روی بگردان که تو سزاوار سرزنش نیستی. و اندرز ده که اندرز مؤمنان را سود دهد. و جن و انس را جز برای آنکه مرا بپرستند، نیافریده‌ام. از آنان رزقی نخواسته‌ام و نخواسته‌ام که به من خوراک دهند. بیگمان خداوند است که روزی بخش نیرومند استوار است. آری برای [این] ستمکاران هم نصیبی [از عذاب] همانند نصیب یارانسان است، پس نباید که به شتابش از من بطلبند. پس وای بر کافران از آن روزشان که وعده‌اش را به ایشان داده‌اند.

تفسیر

[وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ] و نیز در قوم عاد که بر هلاکشان تند باد خزان فرستادیم عبرت خلق است. از آن جهت باد عقیم نامیده شده که متضمن هیچ منفعتی نیست، یا چون باد آنها را هلاک و نابود ساخت.

[مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرِّمِيمِ] که آن باد هلاک به چیزی نمی‌گذشت جز آنکه او را مانند استخوان پوسیده می‌گردانید.

[وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ] و در باره قوم ثمود نیز چنین کردیم که به آنان گفته شد سه روز از زندگی بهره‌مند شوید. البته سه روز بنا به گفته پیغمبر ﷺ وقتی بوده است که وعده عذاب داده شده یا تکویناً به آنها گفته شده تا وقت سه رسید اجل‌هایتان بهره‌مند باشید و این معنا مناسب آیه‌ی بعدی است.

[فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ فَمَا أَسْتَطَعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِيقِينَ] آنها هم از فرمان خدای خود سر کشیدند پس آنها را صاعقه آتش در گرفت و (هلاکت خویش را) به چشم مشاهده کردند در حالیکه نه هیچ توانایی برخاستن و گریختن داشتند و نه هیچ یار و مددکاری یافتند و پیش از این قوم هم قوم نوح مردمی فاسق و نابکار بودند. این داستان‌ها مکرر گذشته است.

[وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ] و کاخ آسمان (رفیع) را ما به قدر خود برافراشتیم.

[وَإِنَّا لَكُمُوسِعُونَ] ما قدرت به توسعه عالم داریم، یا تواناییم که روزی را بر بندگان توسعه دهیم، یا دارنده‌ی توسعه روزی برای بندگان هستیم. [وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا] و زمین را گسترانیدیم [فَنِعْمَ الْمُهَيَّدُونَ] و ما چه خوب بسط دهندگان، یا آماده‌ی کنندگان قراریم.

[وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ] و از هر چیز چه در خشکی و چه در دریا را هوا و انسی و وحشی، زوج آفریدیم.

و لفظ «کل» از باب حمل حکم اکثریت بر کل می‌باشد، یا مقصود هر حیوان مذکر و مؤنث است، یا مقصود این است که از هر چیزی از کیفیات و

کمیّات و چشیدنی‌ها و بویدنی‌ها دو ضدّ متنافی آفریدیم، مانند گرمی و سردی، تلخ و شیرین، کوتاه و بلند، زیبا و زشت... و غیر اینها، در اخبار به این معنا اشاره شده‌است.

[لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ] باشد که شما علم و حکمت و قدرت و عنایت به خلق و مهربانی او را به یاد آورید و شاید شما متذکّر شوید که ضدّیت قرار دادن بین اشیاء دلالت می‌کند که خدای تعالی ضدّ ندارد و جدا کردن بین چیزهای جدا متفارق دلالت می‌کند بر اینکه اشیای جدا کننده‌ای دارند و الفت قرار دادن بین اشیای هم جنس دلالت دارند بر آنکه آن اشیاء دارای مؤلف و الفت دهنده‌ای است.

[فَفِرُّوْا إِلَى اللَّهِ] پس از شرّ نفسهای امّاره‌ی خویش، از شیطان و جنودش به خدا پناه ببرید که این نعمت‌ها را به شما داده‌است.
از شرّ اشرار و شرور آنها از خدا کمک بجوئید و نیز از هواهای خود که خدایان شما هستند فرار کنید و امر و نهی خدا را اطاعت نمایید.
یا از وطن‌هایتان به سوی حجّ فرار کنید، یا از وطن‌هایتان به سوی رسول یا امام فرار کنید.

[إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ] که من از جانب او با بیانی روشن شما را می‌ترسانم. و قول خدای تعالی: «ففرّوا» حکایت قول رسول ﷺ است، یا قول خدا: «انّی لکم منه نذیر» از جانب خدای تعالی است.
[وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ] إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ] و هرگز با خدای یکتا خدایی نپرستید که من از قهرا و با بیان روشن شما را می‌ترسانم تکرار جهت تأکید است.

[كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ

مَجْنُونٌ] همچنانکه هیچ رسولی بر امم پیشین نیامد جز آنکه گفتند او ساحر یا دیوانه است.

یعنی این گفته‌ی کفار که تو مجنون یا ساحر، یا کاهن، یا شاعر هستی قبل از تو در مورد رسولان پیشین نیز بوده است که به آنها ساحر یا مجنون می‌گفتند.

[أَتَوَّصُوا بِهِ] آیا اولین و آخرین در حق رسول به‌همدیگر سفارش کرده‌اند که چنین سخنانی بگویند؟

[بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ] بلکه آنها قومی طاعی بودند و مقتضای طغیان و سرکشی‌شان عدم انقیاد و تسلیم نسبت به حق تعالی است.
[فَتَوَلَّوْا عَنْهُمْ] پس از آنکه اتمام حجت کردی و آنها اصرار بر انکار داشتند دیگر با آنان مجادله نکن و از آنها روی برگردان.

[فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ] تو پس از این دیگر مورد سرزنش واقع نخواهی شد.
[وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ] پس این مطلب را به آنها یادآوری کن، که یادآوری به مؤمنین نفع می‌رساند اگر چه کافران و منافقان از آن بهرمنند نگردند.

در اخبار متعدّد آمده است: وقتی مردم رسول خدا را تکذیب کردند خدای تعالی قصد کرد همه‌ی اهل زمین را هلاک سازد جز علی علیه السلام، پس فرمود: «فَتَوَلَّوْا عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ» سپس بدا حاصل شد و به مؤمنین رحم نمود، سپس به پیامبرش فرمود: «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ^(۱)».

از علی علیه السلام آمده است: وقتی آیه‌ی «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ» نازل شد کسی از ما نبود مگر آنکه یقین به هلاک نمود، ولی آنگاه که آیه‌ی «وَذُكِّرَ» نازل شد همه راحت شدیم.

[وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ] و ما جن و انس را نیافریدیم مگر برای آنکه مرا (به یکتایی) پرستش کنند.
بدان که خدای تعالی غیب مطلق بود که از او خبر و اسم و رسم نبود، پس دوست داشت تجلی کند و شناخته شود،
چنانچه در حدیث قدسی آمده: «كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن اعرف فخلقت الخلق لكي أعرف».

پس خلق را آفرید تا بر آنان تجلی کند و خلق با او الفت گیرند و خداوند بر آنان تجلی نمی‌کند مگر آنگاه که از انانیتشان خارج شوند و از انانیتشان خارج نمی‌شوند مگر آن وقت که نفوس به آنچه که خدا مقرر فرموده راضی باشند، مقررات الهی چیزی جز عبادات شرعی نیست.

و نیز از انانیت خارج نمی‌شوند مگر آن زمان که بندگان خدای تعالی باشند و از عبودیت و بندگی خودشان خارج شوند، مقصود از عبادات و بندگی جز این نیست که عارف گردند و متصل به او شوند و به سوی او باز گردند.

پس مقصود از قول خدا: «إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» معرفت و شناخت است، ادا کردن شناخت به این لفظ و عبارت جهت اشعار به این است که معرفت و شناخت حاصل نمی‌شود مگر با عبادت یا با بندگی^(۱).

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: علی بن الحسین علیه السلام (شاید

حسین بن علی علیه السلام باشد) نزد اصحابش آمد و فرمود: ای مردم خدای تعالی بندگان را خلق نکرده مگر آنکه او را بشناسند و آنگاه که بشناسند او را عبادت می‌کنند و هر گاه عبادت کنند از عبادت غیر او بی‌نیاز می‌شوند، مردمی خدمت علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر و مادرم فدای تو باد معرفت خدا چیست؟ امام فرمود: عبارت است از اینکه اهل هر زمان امامشان بشناسند که اطاعت او بر آنان واجب است^(۱).

قول خدای تعالی: «و لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و لذلک خلقهم» که از آن استفاده می‌شود که آفریدن خلق برای اختلاف است، و عبادت بعضی و تمرد و عصیان بعضی دیگر منافات با این آیه ندارد، زیرا غایت مقصود و آنچه که فعل فاعل بر آن مترتب می‌شود عبادت و معرفت است ولی چون خلق بشر در عالم کون نمی‌تواند از اضداد باشد مگر آنکه مختلف باشند و غایت خلقت نیز که خلقت بشر به آن منتهی می‌شود اختلاف آنانست.

و لذا فرمود: «و لذلک خلقهم» پس منافاتی بین آن دو نیست، چه عبادت علّت غایی آفرینش آنهاست و اختلاف غایتی است که بر آن مترتب می‌شود.

[مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ] من از آنان روزی نمی‌خواهم، نه برای خود و نه برای دیگران.

[وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ] و طعام (و هیچ گونه سودی بر خود) نخواستیم. جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: خداوند از خلق آنان

۱- تفسیر صافی، ص ۵۰۸ همین مطلب آمده اما به جای علی بن الحسین، حسین بن علی علیه السلام آمده، تصوّر می‌شود در متن تفسیر اشتباه چاپی رخ داده باشد.

چه خواسته‌است از جهت رزق و کمک.

[إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ] خداوند روزی دهنده‌ی هر مرزوقی است، این جمله تعلیل است، یعنی روزی دادن از غیر خدا ممکن نیست، پس چگونه می‌شود خداوند رزاقیت غیرش را بخواهد؟

[ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ] احتیاج ندارد کسی او را در روزی دادن کمک کند. [فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا] و کسانی که به خودشان ظلم کردند، بدین گونه که مبدأ یا معاد را انکار کردند، یا به رسول ﷺ ظلم کردند که از او فرمانبرداری نکردند و حقّ او را که تسلیم خودشان در مقابل او بود ادا نکردند.

یا در حقّ آل محمد ظلم کردند، که خودشان را تسلیم آنان نکردند، و حقوق آنها را غصب نمودند، و همین معنای مقصود از آیه است.

و لفظ «فاء» برای سببیت قول خدا: «فذكر» می‌باشد.

[ذُنُوبًا] سهم و نصیب، چون «ذُنُوب» به معنای دلو یا چیزی است که در آن آب باشد، پر باشد یا کمتر از پر.

و ممکن است مقصود از «ذُنُوب» روزی باشد که شرّ آن طولانی است.

[مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ] کسانی که در ظلم آل محمد^(۱) از آنان

پیروی کردند.

[فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ] پس برای عذاب عجله نکنند.

[فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا] پس وای بر کسانی که به ولایت علی^(ع) کافر

شدند.

[مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ] و آن روز آخر دنیا یا روز قیامت است.

سُورَةُ الطُّورِ

چهل و نه آیه است و مکی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیات ۱ - ۲۰

وَ الطُّورِ (۱) وَ كَتَبَ مَسْطُورٍ (۲) فِي رَقٍ مَّنْشُورٍ (۳) وَ الْبَيْتِ
الْمَعْمُورِ (۴) وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ (۵) وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (۶) إِنَّ
عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ (۷) مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ (۸) يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا (۹)
وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا (۱۰) فَوَيْلٌ لِّوَمَلِكٍ لِّلْمُكْذِبِينَ (۱۱) الَّذِينَ
هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ (۱۲) يَوْمَ يُدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاءًا (۱۳) هَذِهِ
النَّارُ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكْذِبُونَ (۱۴) أَفَسِحْرُ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ (۱۵)
أَصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا كُنتُمْ
تَعْمَلُونَ (۱۶) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ (۱۷) فَكِهِينَ بِمَا
ءَاتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۱۸) كُلُوا وَ اشْرَبُوا
هَيِّئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۹) مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ
وَ زَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ (۲۰)

ترجمه

سوگند به [کوه] طور. و به کتابی نوشته. در ورقی سرگشاده. و به بیت
المعمور. و به سقف برافراشته. و به دریای سرشار [از آتش]. که عذاب پروردگارت
واقع شدنی است. [و] برگردانی ندارد. روزی که آسمان به شدت درهم گردد. و
کوهها به شدت روان شود آری در چنین روزی وای بر منکران کسانی که به

ژاژخایی سرگرمند. روزی که به سوی آتش جهنّم به شدت رانده شوند. [و گویند] این همان آتشی است که آن را دروغ می‌انگاشتید. آیا پس این جادوست، یا آنکه شما [به چشم بصیرت] نمی‌نگرید؟ وارد آن شوید و چه صبر کنید، چه صبر نکنید، برایتان یکسان است، فقط در برابر آنچه کرده‌اید جزا می‌یابید. پرهیزگاران در بوستانها و ناز و نعمت‌اند. از آنچه پروردگارشان به آنان ارزانی داشته‌است، خرمند و [از اینکه] پروردگارشان از عذاب جهنّم در امانشان داشته‌است. به خاطر کارهایی که کرده‌اید، به گوارایی بخورید و بیاشامید. [آنان] بر تختهای ردیف شده تکیه زده‌اند و آنان را جفت حوریان درشت چشم گردانیم.

تفسیر

[وَ الْأُطُورِ] سوگند به کوه طور که خداوند با موسی بر روی آن سخن گفته‌است، یا سوگند به مطلق کوه، چون انواع برکات و خیرات در آن هست؛ چون از زیرش آب بیرون می‌آید که اصل جمیع برکات است و باطن آن امام عَلَيْهِ السَّلَام است که وجود عالم، بقا و برکات آن به وسیله‌ی اوست. یا مقصود جهت بالای نفس و مرتبه‌ی عالی آن است که اگر انسان به آنجا برسد در صورتی که به جانب راست بوده‌باشد به خدا نزدیک می‌شود. [وَ كَتَبَ مَسْطُورًا] نوشته شده. [فِي رَقٍّ مَّنشُورًا] در صحیفه گشوده‌ی فرمان (که خدا بر رسولش محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاد).

لفظ «الرَّق» عبارت از پوست نازکی است که در آن نوشته می‌شود و نیز صفحه‌ی سفید است و مقصود از آن هیولای عالم است که صور انواع و نفوس عالم در آن نوشته شده، یا مقصود طبع انسان است که در آن نفس و قوا و مدارك انسان نوشته شده.

بعضی گفته‌اند: مقصود کتابی است که خداوند برای ملائکه‌اش در آسمان نوشته و در آن هر چه که بوده و گذشته و هر چه که خواهد بود در آینده نوشته شده و ملائکه آن را می‌خوانند و طبق آن عمل می‌کنند. برخی گفته‌اند: مقصود قرآن است که نزد خدا در لوح محفوظ نوشته شده است.

بعضی گفته‌اند: صحیفه‌های اعمال است که روز قیامت به دست بنی آدم داده می‌شود^(۱) و بعضی آن را تورات دانسته‌اند^(۲).
 [وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ] قسم بر بیت معمور.
 بیت معمور در آسمان چهارم است^(۳) که هر روز هفتاد هزار ملائکه داخل آنجا می‌شوند، سپس هرگز به سوی آن بر نمی‌گردند.
 از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: خداوند زیر عرش چهار استوانه قرار داد، آنها را «ضراح» نامید، و آن بیت المعمور است، و به ملائکه فرمود: دور آن طواف کنید، سپس ملائکه‌ی فرستاد، و فرمود: در زمین نیز بنایی همانند آن و باندازه آن بسازید، و به کسانی که در زمین بودند دستور داد تا آن خانه را طواف نمایند.

۱ و ۲- مهج الوعدات ابن طاووس. علی بن ابراهیم قمی- نور الثقلین ج ۵

۳. تفسیر علی بن ابراهیم قمی

بیت المعمور- اشاره به قلوب عارفین است که به معرفت و محبت معمور است. بیه طریقت گفت: ۳ چیز است که سعادت بنده در آن است و روی عبودیت روشن به آن است ۱- اشتغال زبان به ذکر حق، ۲- استغراق دل به مهر حق، و امتلاء سر از نظر حق.

نخست از حق نظر آید و دل به مهر بیاراید و زبان به ذکر دارد.

خواجہ عبد اللہ انصاری- کشف اسرار ۳۴۵/۹

و از نبیِّ ﷺ آمده‌است: بیت المعمور در آسمان دنیاست.
و در حدیث دیگری از او آمده‌است، که بیت المعمور در آسمان
هفتم است.

و اختلاف اخبار در این مورد مشعر به وجه تأویل است و چون
انسان صغیر مطابق انسان کبیرست پس بیت المعمور باید قلب او باشد که
به وجهی در آسمان چهارم و به وجهی تحت عرش، به وجهی در آسمان
دنیاست.

و در مقابل آن قلب صنوبری است که آن در زمین طبع است و آن را
ملایکه در مقابل قلب معنوی که در آسمان ارواح است ساخته‌اند.
[وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ] قسم به طاق بلند (آسمان) یا عقل که آن به
منزله‌ی سقف برای قلب و طبع است.

[وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ] دریای آتش زده شده، یا دریای پر، چه از
دریاها در روز قیامت آتش بیرون می‌آید و مقصود دریای هیولی است که
از آتش غضب‌ها و شهوت‌ها و حیله‌های شیطانی می‌سوزد.

[إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَّا لَهُ مِنْ دَافِعٍ يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءِ مَوْرًا]
که عذاب پروردگارت حتماً واقع می‌شود و کسی باز دارنده آن نیست، در
روزی که آسمان مضطرب می‌شود، یا موج می‌زند، یا دور می‌زند.

[وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا] کوهها راه می‌روند تا با زمین مساوی
می‌شوند یا سیر کوهها ظاهر و آشکار می‌شود، که آنها حرکت می‌کنند به
مانند حرکت کردن ابر و تو آنها را ساکن می‌پنداری.

[فَوَيْلٌ] هرگاه آن روز فرا رسد وای بر تکذیب کنندگان.
[يَوْمَ يَذِلُّ لِلْمُكَذِّبِينَ] وای بر کسانی که خدا و رسولش را به

صورت مطلق تکذیب می‌کنند، یا در خصوص ولایت علی ع تکذیب می‌کنند، که همین معنا مقصود است.

[الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ] آنان که در دروغ زنی بازی می‌کنند.

[يَوْمَ يُدْعُونَ] در آن روزی که وره‌ل داده می‌شوند، چون «دع» به معنای دفع و هُل دادن به زور است.

[إِلَى نَارٍ جَهَنَّمَ دَعَاءً] به سوی آتش در افکنند.

برخی گفته‌اند: «دع» چنین است که دستهایشان به گردنهایشان بسته می‌شود و پیشانی آنان به سوی پاهایشان آورده می‌شود سپس بر رو به جهنم هُل داده می‌شوند.

[هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ] به آنها خطاب کنند که این همان آتش است که تکذیب آن کردند.

جمله حائیه، یا جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است، یعنی خدا، یا ملایکه، یا خازنین جهنم می‌گویند.

[أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ] آیا این آتش دوزخ هم به نظرتان سحر است یا آنکه هنوز چشم بصیرت باز نمی‌کنید.

چون محمد ص گاهی به سحر نیست می‌دادند و گاهی می‌گفتند او در چشم‌ها تصرف می‌کند خدای تعالی گفتار آنان را در حق نبی ص به خودشان برگردانید، پس فرمود: آیا این جهنم و آتش سحر است یا شما با تصرف در چشمهایتان نمی‌بینید؟

[أَصْلُوهَا] به آنها گفته می‌شود: به دوزخ در شوید.

[فَأَصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا] پس صبری و بی صبری به حالتان

یکسان است و بس. لفظ «أو» برای تسویه و مساوات است، و لذا مفهوم را با تصریح تأکید کرد و فرمود: چه شکیبایی ورزید یا نورزید.
 [سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] فرقی نمی‌کند، که جزای کرده‌هایتان را می‌بینید.

این جمله جواب سؤال مقدر است گویا گفته شده: چرا چنین عذاب می‌کنیم؟

می‌گوید: جزای عمل خودتان است.

[إِنَّ الْمُتَّقِينَ] البتّه پرهیزکاران یعنی آنان که از تکذیب خدا و رسولش در ولایت علی عليه السلام پرهیز کردند، بدین گونه که به او اقرار نمودند، و با او با بیعت خاصّ ولوی بیعت کردند.

[فِي جَنَّتٍ وَ نَعِيمٍ] که در بهشتهای پر ناز و نعمتند.

نکره آوردن لفظ «جَنَّتَات» و «نَعِيم» برای تفضیم و بزرگ نشان دادنست.

[فَلِكِهِمْ مِمَّا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ] از نعمتهایی که خدا به آنها داده

بهره‌مند می‌شوند، یا آنچه را که خدا داده می‌پسند و راضی هستند.

[وَوَقَّاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ] و خدا از عذاب دوزخ محفوظشان

داشته‌است. جمله حالیّه، یا مستأنفه و جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است.

[كُلُوا وَ أَشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] به آنها گفته می‌شود:

گوارا باد بر شما و این پاداش کردارهای شماست.

[مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ] لفظ متکئین حال است.

یعنی، در حالی که بر تختهای کنار هم زده و متصل به یکدیگر تکیّه

کرده‌اید.

[وَزَوْجَتُهُمْ بِحُورٍ عِينٍ] و ما حور العین را هم جفت آنان

گردانیده‌ایم. فعلی (زوجنا) را به صورت ماضی آورد تا اشعار به این باشد که این تزویج در دار دنیا نیز بر آنان حاصل است اگر چه آشکار و ظاهر نیست.

و ممکن نیست فعل ماضی اشاره به تحقق و حتمی بودن وقوع آن است، که حتماً شما با زنان سیاه چشم زناشویی کنید.

آیات ۲۱-۲۸

وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ اتَّبَعْتَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ
 وَ مَا أَلْتَنَّهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ مَّ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ (۲۱)
 وَ أَمَدَدْنَاهُمْ بِفِكَهَةٍ وَ لَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ (۲۲) يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأَسَا لًا
 لَّعُوًّا فِيهَا وَ لَا تَأْتِيهِمْ (۲۳) وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ نُورٌ
 مَّكُونٌ (۲۴) وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۵) قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ
 فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ (۲۶) فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ وَ قَلْنَا عَذَابَ الِلسْمِ (۲۷)
 إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ (۲۸)

ترجمه

و کسانی که ایمان آورده‌اند و زاد و رودشان در ایمان از ایشان پیروی کرده‌اند، زاد و رودشان را به ایشان ملحق سازیم، و چیزی از [جزای] عملشان نگاهیم؛ هر انسانی درگر و کار و کردار خویش است. و ایشان را پی در پی از میوه‌ها و گوشت [پرنده‌گانی] که خوش دارند می‌دهیم. در آنجا جامی را که نه مایه‌ی بیهوده گویی و نه گناه است، از دست هم می‌گیرند. و بر گرداگرد آنان جوانان [خدمتکار] شان می‌گردند که گویی ایشان مروارید نهفته‌اند. و بعضی از آنان به بعضی دیگر به هم‌پرسی روی آورد. گویند ما پیش از این، در میان خانواده‌مان بیمناک بودیم. سپس

خداوند بر ما مَنّت نهاد [و نعمت داد] و ما را از عذاب آتشباد [جهنّم] در امان داشت. ما پیش از این او را [به دعا و نیایش] می‌خواندیم؛ اوست که نیکوکار مهربان است.

تفسیر

[و الَّذِينَ ءَامَنُوا] و آنان که به خدا ایمان آورده‌اند؛ کسانی که با بیعت عام یا بیعت خاصّ ایمان آوردند.
[و اتَّبَعْتَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ بِإِيمَانٍ] و «ذریّه» آنان در ایمان از آنان پیروی کردند.

لفظ «ذریّه» بر یکی و بیشتر اطلاق می‌شود، و آن فرزندان کوچک شخص یا مطلق فرزندان می‌باشد، و «باء» به معنی «مع» یا به معنای «فی» یا برای سببیت است و نکره آوردن لفظ «ایمان» برای اشعار به کافی بودن نوعی از ایمان جهت الحاق به مسلمین است، اگر چه ایمان حکمی باشد، چه اولاد صغار و ریز مسلمانان در حکم مسلمان هستند، اگر چه محکوم اسلام حقیقی نباشند، چون هنوز تکلیف به آنها تعلق نگرفته‌است.

[أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ] ما آن فرزندان را به آنان برسانیم.

مقصود این است که خدای تعالی اولاد مؤمنین را که مکلف هستند ولی از درجه‌ی پدرانشان کمترند به پدرانشان پیوسته می‌دارد تا تشریف و بزرگداشت ایمان پدران باشد و آن کودکان که مکلف نیستند به محض ایمان پدران ملحق به پدران می‌شوند تا تشریف و بزرگداشت آنان باشد^(۱).

۱- در تفسیر برهان ج ۲ ص ۲۴۲ به نقل از ابن عباس می‌گوید: این آیه درباره حضرت رسول ﷺ و

چنانچه در اخبار آمده است: فرزندان کوچک در بهشت راهنمای پدران قرار می‌گیرند^(۱).

[وَمَا أَكْتَنَهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ] و ما به واسطه‌ی الحاق اولاد از عمل آنان چیزی کم نمی‌کنیم.

[كُلُّ أَمْرِي أ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ] جمله حائیه، یا معترضه جواب سؤال مقدر است یعنی، آن در حالی است که هر کس درگیر و کردار خویش است.

[وَأَمَدَدْنَاهُمْ] و به آنان به صورت تدریجی و همیشگی مدد رسانیدیم به همه، [بِفَكْهَةٍ] به میوه‌ی شریفی که تعریف آن ممکن نیست. [وَلَحْمٍ] و گوشت ناشناخته که از جنس گوشت‌های دنیا نیست تا تعریف آن ممکن باشد.

[مِمَّا يَشْتَهُونَ] از گوشت یا از دارنده‌ی گوشت مثل گوشت پرنده‌ها و غیر پرنده‌ها.

[يَتَنَزَّعُونَ] و آنان از وجد و خوشحالی کاسه‌ی شراب را از همدیگر می‌گیرند.

[فِيهَا كَأْسًا] لفظ «كأس» مهموز است، اسم آن چیزی است که از آن شراب می‌نوشند، یا اسم آن است مادامی که شراب در آن است و بر خمر نیز اطلاق می‌شود و لفظ «كأس» مؤنث است خواه مقصود ظرفی باشد که در آن شراب خورده می‌شود، و خواه خود شراب مقصود باشد.

آ علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام می‌باشد.

در همان تفسیر برهان ج ۴ ص ۲۴۱ از قول محمد بن مسلم می‌گوید: از حضرت باقر و صادق عليهما السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند در عوض شهادت حسین بن علی، امامت را در ذریه او قرار داد...

۱- اصول کافی- تفسیر علی بن ابراهیم قمی

[لَا لَعُوَ فِيهَا] در آنجا هنگام ردّ و بدل کاسه‌ها و گرفتن از همدیگر مانند کاسه‌های شراب دنیوی نیست که کردارهای لغو و بیهوده انجام شود. [وَلَا تَأْتِيهِمْ] و کسی که شراب می‌نوشد گناهکار نیست بر خلاف شرابه‌ای دنیا.

[وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ] و برگردشان غلامانی است که در زیبایی، قشنگی، درخشندگی و سفیدی مانند لؤلؤ هستند و توصیف لؤلؤ به مکنون و پنهان بودن بدان جهت است که لؤلؤ پنهان از غبارها و چیزهایی که کدر می‌کند محفوظ می‌ماند.

[وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ] برخی از آنان از بعضی دیگر از سبب تنعم و بهرمندی از نعمت‌های بهشت می‌پرسند.

[عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ] و از سبب تنعم آنها در بهشت به قرینه‌ای که می‌آید، پرس و جو می‌کنند.

[قَالُوا] آنها در جواب گفتند (می‌گویند): [إِنَّا كُنَّا قَبْلُ] ما پیش از این، قبل از آخرت [فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ] ما بر اهل خویش مهربان بودیم، یا از عذاب خدا می‌ترسیدیم^(۱).

[فَمَنْ أَلَّهْ عَلَيْنَا] پس خداوند این نعمت‌ها را بر ما منت گذاشت. [وَوَقَلْنَا عَذَابَ السَّمُومِ] و از عذاب سموم جهنم ما را حفظ کرد، لفظ «السَّمُوم» از نامهای جهنم است، یا سموم گرما و حرارت است که داخل در مشام و سوراخهای بدن می‌شود.

[إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ] و ما پیش از این خدای خود

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

را می‌خواندیم چون می‌دانستیم او کسی است هر که او را بخواند بدون یاری کردن او را ترك نمی‌کند.

[الرَّحِيمُ] و بر بندگانش بدون استحقاق آنان تفضل می‌کند.

آیات ۲۹ - ۴۹

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ (۲۹) أَمْ يَقُولُونَ
شَاعِرٌ تَتَّبِعُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ (۳۰) قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ
الْمُتَرَبِّصِينَ (۳۱) أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَمُهُمْ بِهِذًا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۳۲) أَمْ
يَقُولُونَ تَقَوْلُهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳) فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا
صَادِقِينَ (۳۴) أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (۳۵) أَمْ خَلَقُوا
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ (۳۶) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمْ
الْمُصَيِّرُونَ (۳۷) أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعَهُمْ
بِسُلْطَنِ مُبِينٍ (۳۸) أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ (۳۹) أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا
فَهُمْ مِنْ مَّغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۰) أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۱) أَمْ
يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۳) وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا
يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ (۴۴) فَذَرُهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ
يُصْعَقُونَ (۴۵) يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۶)
وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۷)
وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ (۴۸)

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَرَ النُّجُومِ (۴۹)

ترجمه

پس پند ده که تو به نعمت پروردگارت نه کاهنی و نه دیوانه. (۳۰) مگر گویند شاعری است که ما در حق او حوادث روزگار [مرگ] را انتظار می‌کشیم. بگو منتظر باشید که من هم همراه شما از منتظرانم. یا مگر خرده‌ایشان به این امر فرمان می‌دهد، یا مگر ایشان قومی طغیانگرند. یا گویند آن را از خود بریافته‌است، حق این است که ایمان نمی‌ورزند. پس اگر راستگو هستند، باید سخنی مانند آن بیاورند. یا از هیچ خلق شده‌اند، یا آنکه خودشان خالق [خود] اند. یا آسمانها و زمین را آفریده‌اند، حق این است که یقین نمی‌ورزند. یا گنجینه‌های پروردگارت نزد آنهاست، یا آنان چیزگانند. یا نردبانی دارند که [بر آن بالا رفته] [اسرار را] با آن می‌شنوند؛ در این صورت شنونده‌ی آنان دلیلی آشکار بیاورد. یا مگر او [خداوند] را دختران و شمارا پسران است؟ یا مگر از آنان مزدی در خواست می‌کنی و آنان زیر تاوانی گرانبارند. یا مگر غیب در اختیار آنان است و ایشان [هر چه خواهند] می‌نویسند. یا مگر نیرنگی در سر دارند؛ ولی کافران خود نیرنگ خورده‌اند. یا مگر ایشان را خدایی غیر از خداوند است؛ منزّه است خداوند از شریکی که می‌انگارند. و چون پاره‌ای از آسمان را افتنده ببینند، گویند ابری متراکم [و نعمت] است. پس ایشان را رهاکن تا روز خاصشان را که در آن بیهوش کرده شوند، دیدار کنند. روزی که نیرنگشان به کار آنان نیاید و یاری نیابند. و برای ستمکاران عذابی جز این است؛ ولی بیشترشان نمی‌دانند. و در انتظار حکم پروردگارت شکیبایی کن، که تو زیر نظر مایی؛ و چون [از خواب] برخاستی سپاسگزارانه پروردگارت را تسبیح گوی. و در بخشهایی از شب و در پی هنگام غایب شدن ستارگان نیز او را نیایش کن.

تفسیر

[فَذَكِّرْ] ای رسول ما خلق را متذکر (خدا ساز). حال که مطلب چنین است پس تو یاد آوری کن و از ردّ و قبول آنان باک نداشته باش، که یاد آوری به بعضی‌ها مفید است اگر چه همه‌ی آنها از آن بهره نبرند، یا یاد آوری سرانجام مفید واقع می‌شود، اگر چه در ابتدا فایده نداشته باشد. [فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ] که تو به نعمت (وحی و رسالت) پروردگارت، لفظ «باء» در «بنعمه» برای قسم یا سببیت است و نعمت عبارت از ولایت است که نبوت و رسالت صورت آنست.

[بِكَاهِنٍ] کهان‌ت خبر دادن از غیب و پیشگویی است از طریق استخدام جنّ، «کهن» در وزن مانند «مَنَع» و «نَصَرَ» و «كُرْم» می‌باشد. [وَلَا مَجْنُونٍ] و جنون در تو نیست و تو مجنون نیستی چنانچه کفّار می‌گویند و تو را به کاهن و مجنون بودن توصیف می‌کنند. [أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ] یا می‌گویند او شاعر است یعنی، به چیزی که حقیقت ندارد سخن می‌گوید. فریب داده، دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌کند و چون شاعر بیشتر اوقات در شعرش چیزی می‌آورد که حقیقت ندارد و لذا هر کس که کلامش فریبده و بدون حقیقت باشد شاعر نامیده شده‌است.

[تَتَرَبَّصُّ بِهِ يَرَبِّ الْمُنُونِ] و ما حادثه مرگ او را انتظار داریم (تا از دعوی رسالتش آسوده شویم).

لفظ «ریب» به معنای گردش روزگار است و «المنون» به معنای روزگار و مرگ است و مقصود این است که ما منتظر هلاکت و نابودی او هستیم.

[قُلْ تَرَبَّصُوا] بگو: منتظر هلاکت من باشیم.

[فَأَنبِئِي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ] من هم منتظر حوادث روزگار برای

شما هستیم.

[أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَعُهُمْ] آیا عقل‌های آنان به آنها فرمان می‌دهد.

[بِهَذَا] که این گفتار و انکار را داشته باشند؟

[أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ] یا طغیان و سرکش آنها و ادارشان می‌سازد که

اینگونه سخن گویند، نه عقل آنها.

[أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ] و [کافران گفتند: قرآن ساخته‌ای از جانب خود او

است نه از جانب خدا.

[بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ] بلکه آنها به خدا یا به تو یا به قرآن یا به ولایت

ایمان نمی‌آورند.

[فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ] اگر آنها راست

می‌گویند که قرآن را تو ساخته‌ای، مثل این قرآن بیاورند.

در اوّل سوره‌ی بقره در تفسیر قول خدا: «فأتوا بسورة من مثله»

بیان تحدی و مبارزطلبی قرآن و وجه اعجاز آن گذشت.

[أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ] بلکه آیا خلق شده‌اند بدون آنکه برای

خلقت آنها غایتی در کار باشد؟!

چنانچه کسانی که عالم و خلقت را از غایت تعطیل کرده و آن را

بدون غایت می‌داند این گونه معتقدند، یا آنان که عالم را بدون مبدأ

می‌دانند چنانچه دهری و طبیعی و قائلین به بخت و اتفاق می‌گویند.

یا آنان اینگونه خلق شده‌اند که برایشان امر و نهی و پند و نصیحت

و خیر خواهی نباشد تا مهمل باشند؟!

یا آنها بدون سابقه‌ی ماده و استعداد آفریده شده‌اند؟ تا بگویند

بندگان مجبورند و اختیاری ندارند.

یا بدون آنکه صورت مثالی آنها در مراتب علم ما قبلاً وجود داشته باشد آفریده شده‌اند؟ تا خلقت ما بدون علم قبلی باشد.

[أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ] یا آنها خودشان آفریننده‌ی خود هستند و مبدأ دیگری ندارند، پس غیر آنها حقی بر آنها ندارند؟!

[أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ] یا آنها آسمانها و زمین را آفریدند، تا خالق نداشته باشند و در نتیجه مجبور به اقرار مبدأ نشوند؟! [بَلْ لَا يُوقِنُونَ] بلکه اینان در چیزی که یقین ندارند سخن می‌گویند، پس تکلم نمی‌کنند مگر از گمان و حدس و تخمین.

[أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ] آیا گنجهای پروردگارت نزد آنست که هر کس را هر چه بخواهند بدهند و از هر کس هر چه بخواهند منع کنند، در نتیجه: از تو رسالت را منع کنند و آن را به دیگری بدهند، یا هر چه می‌خواهند به خودشان بدهند، دیگر به پناه بردن بر خدا و سؤال و درخواست از او مجبور نشوند، یا پناه بردن به رسول خدا ﷺ و سؤال از او، یا به عبادت پناه ببرند و آن را از اهلش بگیرند.

[أَمْ هُمُ الْمُصِطْرُونَ] یا هیچ قدرت و سلطنتی دارند. مصیطر عبارت از نگهبان مواظب و مسلط است تا احتیاج به غیر خودشان نداشته باشند.

[أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ] یا آنها نردبانی دارند و اخبار غیب را در آن می‌شنوند و خبر می‌دهند که محمد ﷺ نبی نیست.

یا خبر می‌دهند آنچه را که از دین و دنیا به آن احتیاج دارند، که دیگر احتیاج به رسول پیدا نمی‌کنند.

[فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ] پس باید حجت و دلیل روشن

و واضح یا واضح کننده‌ی صدق و راستی خودش باشد بیاورند.
 [أُمَّ لَهُ أَلْبَنَتْ] آیا خدا را دختران، بعد از ذکر شنیدن و گوش دادن از آسمان حجّت و دلیل آورد بر آنکه آنان نمی‌شنوند، بلکه عاقل نیستند، زیرا عاقل چنین سخنانی نمی‌گوید، چه آنان توالد و تناسل را بر خدا تجویز کردند که مفسد آن بر کسی پوشیده نیست، سپس برای خدا دختران را اثبات نمودند، که خودشان دختر را نمی‌خواستند، «و اِذَا بَشَّرَ أَحَدَهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهَهُ مَسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ» و خودشان را بر خدای تعالی ترجیح دادند و لذا برای خودشان پسران را اثبات کردند و روی همین جهت فرمود: [وَ لَكُمْ أَلْبُنُونَ] و شما را پسران خواهد داد.

[أُمَّ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِّنْ مَّعْرَمٍ مُّثْقَلُونَ] آیا ای رسول تو از آنها اجرت می‌خواهی تا در زیر بار سنگین آن بمانند و به خاطر اجرت به رسالت تو اقرار نکنند.

[أُمَّ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ] یا آنان علم غیب دارند بدون آنکه به آسمان بالا روند؟

[فَهُمْ يَكْتُبُونَ] پس آنها می‌نویسند و در نتیجه می‌دانند که تو رسول نیستی یا به وسیله‌ی نوشتن احتیاج به رسول ندارند.

[أُمَّ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ] آیا آنها نهان کاری و حيله‌ی بزرگی را برای تو و جانشین تو قصد دارند. پس کسانی که به رسالت تو یا به ولایت علی علیه السلام کافر شدند هم آنان مورد کید قرار می‌گیرند، که نهان کاری و حيله آنها برای تو موجب کید خدا بر آنان است.
 [أُمَّ لَهُمُ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ] آیا برای آنها خدایی غیر از الله است؟ خدا منزّه است از بت‌ها و ستارگان و هواها که او را

شريك خدای سازند.

[وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ] آنان در هیچ چیز بر حالت یقین نیستند، زیرا اگر پاره‌ای از آسمان را ببینند که سقوط کرد.

[ساقطاً] با اینکه سقوط قطعه‌ای از آسمان از جمله‌ی مشهودات است که آن در مرتبه‌ی دوّم از بدیهیات است باز انکار خواهند کرد.

[يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ] و می‌گویند، این پاره ابری متراکم است. [فَذَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ] ای رسول ما اینان را به جهل خود رها کن تا بروز سختشان که به آن روز یکسر هلاک می‌شوند عاقبت برسند؛ با صاعقه هلاک شوند یا غش کنند.

[يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ] در روزی که کیدشان بی‌نیازشان نمی‌کند، یا چیزی از عذاب را از آنان دفع نمی‌کند و از سوی کسی یاری نمی‌شوند.

[وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا] و آنانکه به خودشان ظلم می‌کنند، بدین گونه که مبدأ یا معاد یا رسالت یا ولایت را انکار کردند، یا نسبت به حقّ آل محمد ﷺ ظلم کردند.

[عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ] برایشان عذابی پیش از آن روز است. که مقصود عذاب روز احتضار، یا عذاب برزخ، یا عذاب دنیا به وسیله‌ی قتل و اسارت و غارت یا مقصود کمتر از این عذاب است.

[وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ] اما بیشتر این مشرکین این مطلب را، یعنی عذاب را نمی‌دانند و لذا بر انکار نسبت به تو جرأت پیدا می‌کنند.

[وَاصْبِرْ] باری ای رسول بر حکم صبر کن.

این جمله عطف بر «قل تربصوا» یا بر «ذکر» است.

[لِحُكْمِ رَبِّكَ] با مهلت دادن مشرکان بر حکم پروردگارت صبر کن، یا با دست آنها مورد آزار و ایذا قرار می‌گیری صبر کن. یا تو را انکار می‌کنند، یا خدا را انکار می‌کنند، یا بر بودن تو بین آنها صبر نما. یا مقصود این است که صبر کن و منتظر حکم پروردگارت باش که آنها را هلاک سازد و از انکار و تهدید آنها باک نداشته باش.

[فَأِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا] ما تو را و همه‌ی کارهایت را می‌بینیم.

پس نمی‌گذاریم آنها ضرری به تو برسانند (که تو نظرمایی).

[وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ] آنگاه که برای نماز بلند می‌شوی به حمد پروردگارت تنزیه نما، یا هنگامی که نزد خدا می‌ایستی، چه قیام عندالله مقتضی تنزیه مطلق است بدون التفات به جهت کثرت‌ها، بدون توجه به حمد خدا به سبب کثرت‌ها.

ولکن انسان کامل باید حافظ و نگهبان هر دو طرف در هر حال باشد، تو کامل‌ترین مردم هستی، پس تنزیه کن به حمد پروردگارت در وقتی که نزد او می‌ایستی و از کثرت‌ها غفلت نکن.

[وَمِنَ اللَّيْلِ] و در شب که تاریکی‌ها کثرت‌ها تو را می‌پوشاند و وجهه‌ی پروردگار تو مستور می‌شود تسبیح او را بگو.

[فَسَبِّحْهُ] پس خدا را تنزیه کن و در تنزیه او از کثرت‌ها مبالغه کن، زیرا کسی که در تاریکی‌ها کثرت‌ها فرو رفته باید در تنزیه حق مبالغه کند، و به تشبیه او التفات و توجه نکند و لذا در آنجا حمد را اضافه نکرد، اگر چه تسبیح او از حمدش جدا نشود.

[وَإِذْ بَرَ النُّجُومِ] و آن هنگام که ستارگان پشت کنند.

و آیه بر حسب تنزیل به جوهری تفسیر شده: بعضی گفته‌اند: یعنی

هنگامی که از خواب بلند می‌شوی یا به سوی نماز واجب می‌روی بگو:
 سبحانك اللهم و بحمدك و بعضی گفته‌اند: درود بفرست به امر
 پروردگارت آنگاه که از جای بلند می‌شوی و بعضی گفته‌اند: مقصود دو
 رکعت قبل از نماز فجر است.

و بعضی گفته‌اند: مقصود بلند شدن از خواب قیلوله است، و آن نماز
 ظهر است.

و بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که نماز مغرب و عشا را
 بخوان.

و پشت کردن ستارگان به معنای دو رکعت قبل از فجر است، و
 بعضی آن را نماز صبح واجب دانسته‌اند.

بعضی هم گفته‌اند، صبح و عصر از ذکر پروردگارت غافل نشو و در
 جمیع احوال خویش، شب و روز، ایستاده و نشسته، او را تنزیه کن.

سُورَةُ النَّجْمِ

این سوره مکی است، بعضی گفته‌اند: غیر از آیه‌ی «الذین یجتنبون کبائر الاثم... تا آخر» مکی است و بعضی همه‌ی این سوره را مدنی دانسته‌اند.

آیات ۱-۱۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (۱) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ (۲) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴) عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (۵) ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ (۶) وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ (۷) ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ (۸) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ (۹) فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ (۱۰) مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ (۱۱) أَفَتُمَرُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ (۱۲) وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ (۱۳) عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ (۱۴) عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ (۱۵) إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ (۱۶) مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ (۱۷) لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ ءَايَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ (۱۸)

ترجمه

سوگند به ثریا چون فروگراید. که همسخن شما نه سرگشته‌است و نه گمراه شده‌است. و از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید. آن جز وحیی نیست که به او فرستاده می‌شود. [فرشته‌ی] نیرومند او را آموخته‌است. برومندی که سپس [در برابر او] در ایستاد. و او در افق بالا بود. سپس نزدیک شد و فرود آمد. تا که فاصله‌ی [آنها به

قدر [دو کمان شد یا کمتر. آنگاه به بنده‌ی او آنچه باید وحی کند، وحی کرد. دل او آنچه دید ناراستی نکرد. آیا شما با او درباره‌ی آنچه دیده است، مجادله می‌کنید؟ و به راستی که بار دیگر هم او [جبرئیل] را دیده بود. در نزدیکی سدرۃ المنتهی. که جنة المأوی هم نزدیک آن است. آنگاه که [درخت] سدره را چیزی که فرو پوشاند، فرو پوشاند. دیده [اش] کژتابی و سرپیچی نکرد. به راستی که نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید.

تفسیر

[وَالنَّجْمِ] سوگند به ستاره (ثریای نبوت)، که مقصود از آن قرآن است، چون قرآن به صورت نجوم یعنی تدریجی و پراکنده در طول بیست و سه سال نازل شده است.

یا سوگند به ثریا، زیرا لفظ «نجم» برای ثریا به عنوان اسم خاص معروف شده است، یا معنای آیه سوگند به مطلق ستارگان یا به ستاره‌ای که شیطان به وسیله آن سنگسار می‌شود تا استراق سمع نکند سوگند به گیاهی که بر زمین می‌افتد، یا از زمین بالا رفته و نمو می‌کند.

بعضی گفته‌اند: یعنی قسم می‌خورم به محمد ﷺ که او ستاره‌ای بوده است که در شب معراج از آسمان هفتم نازل شده است.

از ابن عباس آمده است که گفت: ما یک شب عشا آخر را با رسول خدا ﷺ خواندیم، وقتی سلام کرد روی به سوی ما نمود و فرمود: ستاره‌ای از آسمان با طلوع فجر به زودی جدا می‌شود و در خانه‌ی یکی از شما می‌افتد، پس آن ستاره در خانه‌ی هر کس افتاد، او وصی و خلیفه‌ی من و امام بعد از من است، وقتی فجر نزدیک شد هر یک از ما در خانه‌اش نشست و منتظر بود ستاره در خانه او سقوط کند، طمعکارترین قوم در این

مورد ابی العباس بود، وقتی فجر طلوع کرد ستاره از هوا جدا شد و در خانه‌ی علی بن ابی طالب سقوط کرد.

پس رسول خدا ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: یا علی سوگند به کسی که مرا به نبوت مبعوث نمود وصی بودن و خلافت و امامت بعد از من بر تو واجب شد.

پس منافقین (عبدالله بن ابی و اصحابش) گفتند: محمد در محبت به پسر عمویش گمراه شد و در این ساعت جز با هوا و هوس سخن نمی‌گوید، پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود... تا آخر حدیث^(۱).

[إِذَا هَوَىٰ] سقوط و غروب کرد، یا بالا رفت و بلند شد، چون در هر دو استعمال می‌شود.

[مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ] ای قریش صاحب شما محمد صلی الله علیه و آله گمراه نشده است.

[وَمَا غَوَىٰ] و از طریق حق در اعمال و اقوال ظاهری و در علوم و عقائد باطنی گمراه نشده است.

[وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ] و سخن گفتن او به قرآن یا به ولایت یا به مطلق آنچه سخن می‌گوید، یا به احکام شرعی از روی هوی و هوس و بدون امر پروردگار نیست.

[إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ] این نطق یا قرآن، یا امر ولایت جز وحی چیزی نیست یعنی او از انانیتش خارج شده، و انانیت او انانیت خدا گشته، بنابراین هیچ فعل یا قول یا اخلاق از او نیست جز با وحی از جانب خدا و

انانیت خدا.

[عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى] او را جبرئیل همان فرشته بسیار توانا علم آموخته است.

لفظ «القوی» جمع قوت در مقابل ضعف است، و چون قوت جبرئیل در همه‌ی آن چیزهایی است که دارد از انواع ادراکات و تصرفات لذا لفظ «القوی» به صورت جمع آورد.

[ذُو مِرَّةٍ] دارای متانت در عقل و ثبات در امرش می‌باشد، که صاحب متانت در عقل صاحب ثبات در امر نیز می‌شود و لذا وارد شده است که: هیچ نبی مبعوث نشد مگر آنکه دارای عقل و ثبات رأی و مزاج معتدل بوده است.

[فَأَسْتَوَى] بر صورت حقیقی که خداوند او را بر آن صورت خلق کرده استوار گشت و ظاهر شد.

بعضی گفته‌اند، هیچ يك از پیامبران جبرئیل را در صورت اصلی ندیده‌اند جز نبی ما محمد ﷺ، که او دو بار جبرئیل را بر صورت حقیقی خویش دید، يك مرتبه در آسمان، و يك مرتبه در زمین.

بعضی گفته‌اند: جبرئیل بر جمیع آنچه که در زمین است، یا بر جمیع آنچه که خداوند به آن امر کرده استیلا پیدا کرد.

بعضی گفته‌اند، معنای آیه این است که محمد در کارش استقامت پیدا کرد و متمکن شد و بنا بر هر تفسیر لفظ «فاء» درست و به جاست.

بعضی گفته‌اند: جبرئیل در صورت آدمیان به حضور رسول خدا ﷺ می‌رسید، پس رسول خدا ﷺ از او خواست خود را بر همان صورت اصلی خویش نشان دهد، جبرئیل خودش را دو بار نشان داد، يك بار در زمین و

يك بار در آسمان.

اما در زمین پس محمد ﷺ در حرا بود که جبرئیل بر او ظاهر شد از جانب مشرق و افق را تا مغرب گرفت.

پس نبی ﷺ بیهوش بر زمین افتاد، آنگاه جبرئیل در صورت آدمیان نازل شد و رسول خدا ﷺ را در بغل گرفت.

[وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى] و آن رسول در افق اعلائی کمال بود. که آن افق عالم معقولی است که آن عالم جبروت از جهت لاهوت است و جبرئیل هنگام نزول از افق مشرق نازل می شد که آن بالاتر از افق مغرب است.

یا مقصود این است که محمد ﷺ هنگام نزول وحی و تعلیم در افق بالاتر بود، یعنی افق عالم عقول تا لاهوت، یا عالم نفوس تا عقول، یا عالم مثال تا نفوس یا افق عالم طبع تا عالم مثال، که به رسول ﷺ در جمیع این افق ها وحی می شد.

[ثُمَّ دَنَا] سپس جبرئیل از افق اعلیٰ به محمد ﷺ نزدیک شد.

[فَتَدَلَّى] در حالی که در هوا معلق و آویزان شده بود، یا محمد ﷺ از افق اعلیٰ به خدا نزدیک شد، پس از انانیتش بیرون آمد و زیر عرش معلق شد و برای او مقام و مکان و انانیتی که قابل اعتماد باشد باقی نماند، پس آویزان و معلق گشت بدون آنکه ذاتی در بین باشد.

و لفظ «فتدلّی» «فتدانی» خوانده شده است.

و از امام کاظم علیه السلام درباره آیه: «دنی فتدلّی» سؤال شد؟ فرمود: این لفظ لغتی است در قریش که هر گاه کسی از آنان می خواست بگوید: شنیدم، می گفت: «تدلّیت» و تدلّی یعنی فهمیدن.

[فَكَانَ] امتداد دو مسافت بین محمد ﷺ و جبرئیل.

[قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى] بدان نزدیکی که به اندازه‌ی دو کمان یا کمتر، یعنی بلکه کمتر.

و «قَاب قوس» بین قبضه‌ی، گوشه و سرکمان است و هر قوس دارای دو قاب است و لذا گفته شده: در این جمله قلب شده، و اصل آن «قاب قوس» بوده، ولی مطلب مبنی بر قلب نیست، چون مقصود این نیست که فاصله‌ی بین آن دو به مقدار دو قاب يك کمان بود، بلکه مقصود این است که فاصله‌ی بین آن دو مقدار يك قاب از کمان است اگر کمان تا شود و صورت دایره به خود گیرد، نه وقتی که مستقیم باشد، زیرا قوس قطعه‌ای از دایره است، و هر کمان آنگاه که دولا می‌شود دارای دو قوس می‌گردد که بین قبضه‌ی آن و سر هر طرف پدید می‌آید.

از امام صادق ع سؤال شد: چند مرتبه رسول خدا ص به معراج برده شد؟ فرمود: دو بار، در يك جایی جبرئیل او را نگه‌داشت، و عرض کرد: یا محمد ص در همانجا توقف کن، تو در جایی ایستادی که هیچ ملایکه و پیامبری هرگز در آنجا نایستاده‌است، به درستی که پروردگار تو نماز می‌خواند، رسول خدا ص فرمود، یا جبرئیل چگونه نماز می‌خواند؟ عرض کرد: می‌گوید: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ مِنْ پروردگار ملایکه و روح هستم، رحمت من بر غضبم پیشی گرفته» پس رسول خدا عرض کرد: بارالها عفو تو، عفو تو.

امام صادق ع فرمود: مطلب همان طور بود که خداوند فرموده‌است: «قَاب قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» از حضرت پرسیده شد: «قَاب قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» چیست؟ فرمود: آنجا که قوس تا می‌شود و برمی‌گردد و تا سرش.

فرمود: بین آن دو حجابی بود که می‌درخشید و به او اعلام نکرد جز آنکه گفت: زیرجد، پس درمانند سوراخ سوزن نگاه کرد إلی ماشاء الله از نور عظمت دید، پس خدای تعالی فرمود: یا محمد ﷺ، رسول خدا ﷺ عرض کرد: لَبَّيْكَ رَبِّي، خدا فرمود، بعد از تو چه کسی برای امت تو است؟ رسول خدا ﷺ عرض کرد: خدا داناتر است. خدای تعالی فرمود: علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و سید المرسلین و قائد العزّ المحجّلین.

سپس امام صادق ع فرمود: به خدا سوگند ولایت علی بن ابی طالب از زمین نیامده است، ولیکن از آسمان آمده به طور شفاهی.

در تفسیر صافی گفته: در تعبیر از این معنا به این عبارت اشاره‌ی لطیفی است که سیر کننده‌ی به این سیر از جانب خدا نازل شده و به سوی او صعود کرده‌است و حرکت صعودی به صورت انعطافی بوده و حرکت بر خود مسافت نزولی واقع نشده، بلکه بر مسافت دیگری واقع شده، چنانچه در محلّ خود محقق شده، پس سیر رسول خدا ﷺ از خدا و به سوی خدا و در خدا و به سبب خدا و با خدای تعالی بوده‌است.

[فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ] و آنچه را که باید بر پیامبر ص

وحی شود وحی شد.

موضوع وحی را به صورت مبهم گذاشت تا تفخیم و بزرگ شمردن آن مورد توجه قرار گیرد و در آخر سوره‌ی بقره گذشت که در جمله‌ی چیزهایی که به پیامبر ص وحی شد این آیه بود: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِنْ تَبَدَّوْا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تَخَفَوْهُ يَحْسَبِكُمْ بِهِ اللَّهُ» و این آیه بر تمام انبیاء از زمان آدم ع عرضه شده تا آنکه خداوند محمد ص را مبعوث نموده، آیه را بر امت‌ها عرضه کرد به جهت سنگینی آن از پذیرفتن

آن خود داری کردند، رسول خدا ﷺ آن را قبول کرد و بر امتش عرضه نمود و آن را قبول کردند.

و در آخر سوره‌ی بقره بیان این آیه گذشت و نیز گفتیم که این آیه منافات ندارد با آنچه که وارد شده مبنی بر اینکه خداوند بندگان را بر خطورات ذهنی، وسوسه‌ها، عزم و اراده‌ی گناهان مؤاخذه نمی‌کند.

[مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى] آنچه دید (در عالم غیب) دلش هم حقیقت یافت کذب و خیال نپنداشت.

لفظ «کذب» با تخفیف ذال و تشدید آن خوانده شده است. فؤاد و قلب محمد ﷺ و اضافه به محمد ﷺ نکرد تا موهم این باشد که دلی غیر از دل محمد وجود ندارد، و اینکه مطلق منصرف به او می‌باشد.

در بعضی اخبار آمده: محمد ﷺ پروردگارش را با دلش دید نه با چشمش.

و در بعضی از اخبار دارد: رسول خدا ﷺ از آیات بزرگ پروردگارش و آیات خدا و نشانه‌های الهی را دید، نه خدا را. یا خلافت علی عليه السلام را دید، علی عليه السلام بزرگترین آیات و نشانه‌های خدا است، یا جبرئیل در صورت اصلی‌اش دید، که کسی این چنین او را ندیده است^(۱).

[أَفْتَمْرُونَهُ] آیا با او مجادله می‌کنید؟ و «أفتمرونه» از «مری» خوانده شده، یعنی آیا در احتجاج و جدل بر او غلبه می‌کنید؟ و او را انکار می‌کنید؟

چه اینان در خلافت علی عليه السلام با او مجادله می‌کردند.

[عَلَىٰ مَا يَرَى] بر آنچه رسول (در شب معراج) مشاهده کرد.

موافق‌تر به عبارت‌های قبلی این بود که بگوید: «علی ما رأی» ولی آن را با مضارع ادا کرد تا اشعار به استمرار رؤیت داشته باشد چون رسول خدا ﷺ چنین بود که هر وقت به قلب خویش نظر می‌انداخت خلافت علی علیه السلام و ولایت او را پس از خودش می‌دید.

از رسول خدا ﷺ در مورد این وحی سؤال شد، فرمود: به من وحی شد که علی علیه السلام سید المؤمنین، امام المتّقین، قائد الغرّ المحجلّین است در میان سخنان پیامبر ﷺ داخل شدند و گفتند: آیا این سخن از جانب خداست یا از جانب رسولش؟ پس خدای تعالی به رسولش فرمود:

به آنان بگو: «ما کذب الفؤاد ما رأى» سپس در جواب آنان فرمود: «أفتمارونه علی ما یری» پس رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: من به بالاتر از این مأمور شده‌ام، مأمور شده‌ام که او را برای مردم نصب کنم، و بگویم: او ولیّ شما بعد از من است و او به منزله‌ی کشتی در روز غرق است، هر کس داخل آن شود نجات پیدا می‌کند و هر کس از آن خارج شود غرق می‌شود.

[وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى] و در یک نزول دیگر از عرش ربّ پیامبر ﷺ جبرئیل را دید، یامقصود این است که یک بار دیگر او را دید بدون آنکه نزول در آن اعتبار شده باشد، چه لفظ «نزلة» در معنی یکبار استعمال می‌شود بدون آنکه معنی ماده‌ی آن در نظر گرفته شود.

[عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى] و آن نزد سدره‌ی که در آخر مقامات امکان واقع شده‌است بود و نامیدن درخت نور که در آخر مقامات قرار گرفته به «سدره» بدان جهت است که در آن مقام جز حیرت، ترس و دهشت چیزی نیست، و «سادر» کسی است که متحیر باشد و آن درختی است در طرف

راست عرش بالای آسمان هفتم، که علم هر ملائکه به آن منتهی می‌شود، اعمال خلائق از اولین و آخرین به آنجا منتهی می‌شود و ارواحی که بالا می‌روند به آنجا منتهی می‌شوند و کسی که مقید به قیود حدود باشد از آنجا فراتر نمی‌رود.

و لذا جبرئیل در آن مقام گفت: اگر يك سر انگشت نزدیک تر می‌رفتم می‌سوختم و آن درخت طوبی است و آن درخت نبوت است، چنانچه بالای آن درخت ولایت است.

[عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى] در آنجا بهشتی است که ممکن از آن فراتر نمی‌رود، بر خلاف سایر بهشت‌ها که آنها عبور گاه است و برای بعضی از نفوس مأوی و مسکن نیست اگر چه برای بعضی چنین باشد. [إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى] چون سدره می‌پوشاند آنچه را که احدی از آن آگه نیست.

لفظ «ما» در امثال این کلمه برای بزرگ نمایی است.

بعضی گفته‌اند: ملائکه سدره را می‌پوشانند مانند کلاغ‌ها و بعضی گفته‌اند: نور و بها آن را می‌پوشاند.

بعضی گفته‌اند: فرشهایی از طلا و بعضی گفته‌اند: وقتی حجاب بین او، و بین رسول خدا ﷺ برداشته شد نور او سدره را پوشانید.

[مَا زَاغَ الْبَصَرُ] چشم محمد ﷺ خطا نکرد تا نتواند واقع را ببیند، یعنی چشم محمد هنگامی که نزد سدره بود و آن را دید خطا نکرد. [وَ مَا طَغَى] از حد اعتدال در دیدن فراتر نرفت تا خطا در دید داشته باشد.

[لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى] و محققاً آیات بزرگ

پروردگارش را دید.

مانند سدره المنتهی و صورت اصلی جبرئیل. بعضی گفته‌اند: کلامی شنید که اگر خدا او را تقویت نکرده بود طاقت شنیدن نمی‌آورد. بعضی گفته‌اند: رفر ف سبزی را دید که افق را پوشانده بود، بعضی گفته‌اند: پروردگارش را با قلبش دید، بعضی گفته‌اند: علی علیه السلام را دید که آن آیت کبری و نشانه‌ی بزرگی است که از آن بزرگتر نیست. از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: یا علی علیه السلام خداوند تو را با من در هفت جا شاهد و حاضر قرار داد، که شب معراج یکی از آنهاست.

آیات ۱۹-۲۸

أَفَرَأَيْتُمْ أَلَلَّتْ وَ أَلْعَزَىٰ (۱۹) وَ مَنَوَةَ الثَّلَاثَةَ الْأُخْرَىٰ (۲۰)
 أَلَكُمُ الذِّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ (۲۱) تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ (۲۲) إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ
 سَمِيَّتُهَا أَنْتُمْ وَ ءِآبَاؤُكُمْ مَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَنٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا
 الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ (۲۳) أَمْ
 لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّىٰ (۲۴) فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَىٰ (۲۵) وَ كَمِ مِّنْ مَّلَكٍ
 فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ مَّعْدُونٍ أَلَمْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ
 يَشَاءُ وَ يَرْضَىٰ (۲۶) إِنْ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيْسُمُونَ الْمَلَائِكَةَ
 تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ (۲۷) وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ
 الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (۲۸)

ترجمه

آیا شما لات و عزّی را نگریسته‌اید. و آن دیگری منات را که سومین است. آیا برای شما پسر و برای او [خداوند] دختر است؟ در این صورت این تقسیم بندی ناعادلانه‌ای است. آنها چیزی جز نامهایی که شما و پدرانتان نامیده‌اید، نیست، [و] خداوند بدان حجّتی فرو نفرستاده است؛ جز از پندار و خواسته‌ی دلها پیروی نمی‌کنند؛ حال آنکه به راستی برای آنان از سوی پروردگارشان هدایت آمده است. یا مگر انسان راست هر چه آرزو کند؟ آری انجام و آغاز، خداوند راست. و چه بسیار فرشته در آسمانها که شفاعت آنان سودی ندارد، مگر پس از آنکه خداوند برای کسی که بخواهد و بپسندد، اجازه دهد. بی‌ایمانان به آخرتند که فرشتگان را مادینه می‌نامند. و ایشان را به آن علمی نیست، جز از پندار پیروی نمی‌کنند و بیگمان پندار چیزی از حقیقت را به بار نمی‌آورد.

تفسیر

[أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ] آیا دو بت بزرگ لات و غری را دیدید و منات سومین بت دیگر را دانستید بی نفع و ضرر است.

یعنی به ما از این خدایان خبر دهید آیا قادرند به شما ضرر برسانند یا نفع؟ یا آن خدایان دختران خدا هستند؟

بعضی گفته‌اند: مشرکین گمان کردند که ملایکه دختران خدا هستند و بت‌هایشان را به صورتهای آنها ساختند.

و آن بت‌ها را پرستیدند و برای آنها نام‌هایی از اسمای خدا مشتق نمودند، و گفتند: لات از خداست، و عزّی از عزیز است و بعضی گفته‌اند: لفظ «تاء» در «اللات» اصلی است و «اللات» با تشدید تاء خوانده شده است.

برخی گفته‌اند: لات بتی بود که آن را به صورت مردی تراشیده و ساخته بودند که سویق درست می‌کرد و حاجی‌ها را اطعام می‌نمود.
و بعضی گفته‌اند: لات بت تقیف بود، و عزّی نیز بت است و بعضی گفته‌اند: آن درختی بود که غطفان آن را عبادت می‌کردند، رسول خدا ﷺ خالد بن ولید را فرستاد و آن را قطع کرد و منات بتی بود در «قدید» بین مکه و مدینه.

بعضی گفته‌اند، هر سه بت در کعبه بود و مشرکین آنها را عبادت می‌کردند و لفظ «الثالثة» نعمت و صفت «منات» است و همچنین است لفظ «الأخری» و هر دو لفظ نعت بیانی بودند.
[الْكُمُ الذَّكْرُ وَ لَهُ الْأُنثَى تِلْكَ إِذَا قَسَمَةٌ ضِيزَى] آیا شما پسر خواهید و برای خدا دختر پسند؟! او این گونه تقسیم خود جور و ستم است.
برخی گفته‌اند: لفظ «ضیزی» بر وزن «فعلی» مضموم الفاء است اعمّ از آنکه واوی قرار داده شود یا یائی، چون وصف بر وزن «فعلی» مکسوی الفاء وجود ندارد، با همزه از «ضازه» خوانده شده، یعنی به او ظلم و ستم کرد.

[إِنَّ هِيَ] این بت‌ها.
[إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَنٍ] جز اسمهایی که شما و پدرانتان این گونه نام نهاده‌اید نیستند و خدا با آنها تسلّط و چیرگی خاصی نفرستاده‌است.

این آیه با تفاوت اندک در الفاظ در سوره‌ی اعراف گذشت و تحقیق مطلب در آنجا و در سوره‌ی بقره در تفسیر قول خدا: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» گذشت.

[إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ] در قرار دادن این اسما که هیچ حکمی ندارند تا چه رسد به اینکه از مسمیات باشند معبودها و نظر کردن و سجده کردن بر آنها جز حدس و گمان را پیروی نمی‌کنند، لفظ «تتبعون» به صورت خطاب و غیبت خوانده شده است.

[وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ] و هوای نفس فاسد خود را بت پرستی پیروی نمی‌کنید.

این جمله عطف بر «الظن» است، و ممکن است لفظ «ما» نافی یا استفهامیه باشد.

[وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى] چیزی که وسیله‌ی هدایت و یقین بود از پروردگارشان آمد و آنها از آن اعراض کردند، و از چیزی که موجب گمان و گمراهی بود پیروی نمودند. مقصود از «الهدی» رسول و کتاب و شریعت او می‌باشد.

[أَمْ لِلِ الْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى] آیا برای انسان هر چه آرزو کند حاصل می‌شود؟ (هرگز نمی‌شود) مانند حال خوب در دنیا، و حسن عاقبت و سرانجام در آخرت، یا شفاعت بت‌ها در آخرت. چه دلیلی بر حصول آرزوها ندارند جز آنکه فقط آرزوها بکنند، و چنین نیست که هر چه آرزو کنند حاصل شود.

[فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى] در صورتیکه دنیا و آخرت همه ملک خداست.

لفظ «فاء» برای سببیت است، یعنی اگر آخرت و دنیا برای خداست پس آنچه را که انسان آرزو کند حاصل نمی‌شود، بلکه آنچه از خدا می‌خواهد محقق می‌شود.

[وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا] چه
 بسیار فرشتگان که در آسمانها و زمین هستند که شفاعتشان چیزی از بی
 نیازی، یا چیزی از عذاب خدا را
 [إِلَّا مَنۢ بَعْدَ أَنۢ يَأْذَنَ اللَّهُ] مگر پس از آنکه خداوند اجازه‌ی
 شفاعت به آنها بدهد.

[لَمَن يَشَاءُ وَيَرْضَى] اجازه‌ی شفاعت هم به کسی می‌دهد که
 بخواهد و راضی باشد.

و چنین کسی نیست جز آنکه توالی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را داشته‌باشد، چون
 چیزی که موجب رضایت الهی است همان سوی خوش ولایت است، پس
 آنان چرا ملایکه را عبادت می‌کنند.

نه خدا را و ملایکه را چیزی می‌نامند که خدا به آن راضی نیست.
 [إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً
 الْأُنثَى] آنان که به آخرت ایمان ندارند می‌گویند: ملایکه دختران خدا
 هستند.

[وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ] آنان علمی ندارند و
 از گمان پیروی می‌کنند.

اولاً آنان را ذمّ نمود که چگونه خود که پسر را شریف و اولاد و دختر
 را پست می‌شمزند، به خدا دختر نسبت می‌دهند؟! و ثانیاً عدم علم را
 نکوهید.

ثالثاً پیروی از ظنّ و گمان را ناشایست دانست.

[وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا] و ظن و گمان هم در فهم حقّ
 و حقیقت هیچ سودی ندارد.

لفظ «حق» در اینجا تفسیر به علم شده و ممکن است مقصود نفس الامر، یا مشیت، یا حقّ اولّ تعالی باشد، و لفظ «شیئاً» مفعول مطلق، یا مفعول به، و لفظ «من الحق» حال از آن است.

آیات ۲۹-۳۵

فَأَعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا (۲۹) ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن
سَبِيلِهِ ۖ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَن أَهْتَدَىٰ (۳۰) وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسٰؤُا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا
بِالْحُسْنٰی (۳۱) الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبْرَ الْاِثْمِ وَالْفَوٰحِشِ اِلَّا اللَّيْمَ اِنَّ
رَبَّكَ وَاسِعٌ الْمَغْفِرَةِ هُوَ اَعْلَمُ بِكُمْ اِذَا اَنْشَأْتُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَاِذْ اَنْتُمْ اَجِنَّةٌ
فِي بُطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَن اَتَّقٰی (۳۲)
اَفْرءَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ (۳۳) وَاَعْطٰی قَلِيْلًا وَاَكْثٰی (۳۴) اَعِنْدَهُ وِعْلْمٌ
الْغَيْبِ فَهُوَ يَرٰی (۳۵)

ترجمه

پس، از کسی که از یاد ما دل می‌گرداند و جز زندگانی دنیا را نمی‌خواهد، روی بگردان. این منتهای علمشان است؛ بیگمان پروردگارت آگاهتر است که چه کسانی از راه او به در افتاده‌اند و همو به کسی که راه یافته‌است، آگاهتر است. و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند راست، تا سرانجام بدکرداران را بر وفق کار و کردارشان جزا دهد و نیکوکرداران را به پاداش نیکو [بهشت] جزا دهد. کسانی که از گناهان کبیره و ناشایستیها پرهیز می‌کنند، مگر صغیره؛ بیگمان پروردگارت گسترده‌آمرزش است، او آنگاه که شمارا از زمین پدید آورد و آنگاه که جینیهای در شکمهای مادراتان بودید، به شما آگاهتر است. پس خودتان را پاکدامن

مشمردید، او به آنکه [از ناپسند] می پرهیزد، آگاهتر است. آیا کسی را که رویگردان شد نگرسته‌ای. و اندکی بخشید و باز ایستاد. آیا نزد او علم غیب است که او [حقایق را] می بیند؟

تفسیر

[فَأَعْرَضَ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا] تو هم ای رسول از هر کس که از یاد ما روگردانید به کلی اعراض کن. وقتی حال مشرکین را ذکر کرد، و آنکه آنان از یقین اعراض کردند، ظنّ و تخمین را دست آویز خود ساختند، فرمود: حال که آنها این چنین هستند و توجه به تو و به آنچه که به وسیله آن یقین حاصل می شود ننمودند و به علی ع توجه نکردند که توجه به علی موجب یقین می شود. پس از مجادله‌ی با آنان و خیرخواهی و یاد آوری آنان اعراض کن و روی بگردان، یا از مکافات و مجازات آنها بر کارهای بدشان اعراض کن.

و مقصود از ذکر چیزی است که به وسیله‌ی آن خداوند بندگان را یاد می کند، آن عقل و قلب است و همان طریق عقل و قرآن و رسول و صاحب ولایت و همه‌ی آیات آفاقی و انفسی است، یا مقصود چیزی است که بندگان به وسیله‌ی آن خدا را یاد می کنند، آن عبادت از همین چیزهایی که ذکر شد به اضافه‌ی ذکرهای لسانی و قلبی ولی مقصود اعراض از کسی است که منکر ولایت شده که او مستحقّ اعراض است خواه رسالت را قبول کرده باشد یا نه.

[وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا] و جز زندگانی دنیا را نخواست و چنین شخصی که از قلب و صاحبش اعراض کرده دیگر از همه‌ی افعال و اقوال و علومش جز بهره بردن در جهت زندگی دنیا قصدی ندارد.

که اگر نماز می‌خواند یا روزه می‌گیرد، بدان جهت است که حادثه‌ای پیش نیاید که به زندگی دنیوی او ضرر بزند.

و اگر علم و یقینی برای او حاصل شود، علمش جز به سوی دنیا روی ندارد، بنابراین علم او جهل مشابه علم خواهد بود.

[ذَلِكَ] این حیات دنیا، یا طلب حیات دنیا.

[مَبْلُغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ] که محل بلوغ آنها، یا بلوغ آنها از علم است، چیزی نیست که سزاوار آخرت باشد.

[إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَن أَهْتَدَى] و پروردگار داناتر به گمراه و راه یافته است.

این عبارت جواب سؤال و در مقام تعلیل قول خدا: «أعرض» است. [وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ] برای خداست آسمانها و زمین و آنچه که در آن دومی باشد؛ چنانچه بارها گذشته است.

[لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا] که بدکاران را به کیفر می‌رساند.

این جمله علت غایی برای «أعرض» است، یعنی مادام که تو بر آنها روی می‌آوری خداوند هیچ يك از آنها را عذاب نمی‌کند، تو از آنها اعراض کن تا خداوند مجازات بدکاران را بدهد.

[بِمَا عَمِلُوا] و ممکن است جمله‌ی «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا» غایت قول خدا: «هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ» باشد، یا علت اثبات قول خدا: «هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ» باشد، یعنی گفتیم که خداوند داناتر است، بدان علت است که تو می‌بینی که خداوند بدکاران را مجازات می‌کند.

یا غایت قول خدا: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» یا علت اثبات آن است.

[وَيَجْزِي الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى] و خدا هر کار زیبایی که کنید
بهترینش که خصلت زیبا، یا عاقبت، یا نعمت زیبا باشد پاداشتان می دهد.
[الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ] آنان که از گناهان بزرگ و اعمال
زشت دوری کنند.

صفت یا بدل از «الَّذِينَ أَحْسَنُوا» یا خبر مبتدای محذوف، یا مبتداست و خبر
آن جمله‌ی: «إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ» به تقدیر ضمیر عاید است، یا به قرینه‌ی
«إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ» خبر محذوف است، یعنی «مغفور لهم» و در این
صورت قول خدا: «أَنَّ رَبَّكَ وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ» تعلیل آن است.

بیان گناهان کبیره و صغیره در سوره‌ی نساء در تفسیر قول خدا:
«ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه» گذشت.

[وَالْفَوَاحِشَ] لفظ «الفواحش» عطف بر «کبائر الاثم» یا بر «الاثم» است،
و فاحشه بدترین گناه‌ها یا زناست.

[إِلَّا اللَّمَمَ] «لمم» با حرکت عبارت از گناهان کوچک است که انسان
را از مقامش پائین می آورد، در حالی که مقام او مقام آن گناهان کوچک
نمی باشد.

در بیان گناهان کبیره گذشت که وقتی انسان در راه نفس متمکن
نباشد هر گناهی که از او صادر شود گناه صغیره است، و مقام انسان مقام آن
گناه صغیره نمی باشد.

[إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ] که مغفرت پروردگار
بسیار وسیع است و خداوند به حال شما بندگان آگاهتر است.

جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل قول خدای تعالی «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا»

می باشد.

إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ زَئِجًا وَشَمَارًا مِنْ خَاكِ زَمِينٍ آفْرِيدَه.

تعلیل قول خدا: «أَعْلَمُ بِكُمْ» یا ظرف آنست یعنی اگر خداوند در وقت ایجاد و انشای شما از زمین به حال شما داناترست.

پس چگونه حال شما را در هنگام زندگی دنیوی یا هنگام برانگیختن و بعث نمی‌داند؟!]

وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوهُ أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ] و هنگامی که در رحم مادر جنین بودید یاد آرید و خود ستایی مکنید او که آفریننده است به حال هر که متقی است از شما داناترست.

یعنی نزد خدا و رسولش پاکی نفس خود را اظهار نکنید و آن را مدح ننمایید که او به حال شما داناتر از خود شماست، بلکه از خشم خدا بترسید، یا از شرک پرهیز نمایید، یا از شرک به ولایت نزد نفسهایتان پرهیز کنید و تقوای خویش را اظهار ننمایید که خداوند به تقوای شما داناتر است.

[أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا] آیا آن مرد را دیدی که از پذیرفتن حق برگشت؟ در مجمع گفته شده است: این هفت آیه از قول خدا: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي... تا هفت آیه بعد» درباهی عثمان بن عفان نازل شده، عثمان صدقه می‌داد و مالش را انفاق می‌کرد، پس برادر رضاعی او عبدالله بن سعد بن ابی سرح گفت: این چه کاری است که انجام می‌دهی؟ نزدیک است چیزی برای تو باقی نماند.

عثمان گفت: من گناهایی دارم و با این کار می‌خواهم رضای خدا را طلب کنم و امید عفو او را دارم.

عبدالله به او گفت: تو شتر خود را با کجاوه آن به من بده من همه‌ی گناهان تو را متحمل می‌شوم و بر عهده می‌گیرم، عثمان ناقه را به او داد و

بر آن شاهد گرفت و دیگر از صدقه دادن امساک کرد.
 پس این آیه: «أَفَرَأَيْتِ الّذِي تَوَلَّى» نازل شد، یعنی در روز احد
 هنگامی که مرکز جنگ را ترك کرد، و اندکی عطا کرد و سپس نفقه را قطع
 نمود... تا قول خدا: «وَإِنَّ سَعِيهٖ سَوْفَ يَرَى» و عثمان با شنیدن آیه به
 حالت قبلی برگشت.

بعضی گفته‌اند: درباره‌ی ولید بن مغیره نازل شده و نظیر آنچه که
 درباره‌ی عثمان نقل شد درباره‌ی او نیز نقل شده‌است.

بعضی گفته‌اند: درباره‌ی عاص بن وائل سهمی نازل شده‌است.
 و بعضی گفته‌اند: درباره‌ی مردی نازل شده که گفت: مرا مجهّز کنید
 تا به سوی این مرد خارج شوم، مقصودش رسول خدا ﷺ بود، مجهّز شد و
 بیرون رفت، مردی از کفار او را دید، و به او مانند آنچه که به عثمان گفته
 شده بود گفت.

بعضی گفته‌اند: درباره‌ی ابوجهل نازل شده، که گفت: به خدا سوگند
 محمّد به ما امر نمی‌کند مگر به مکارم اخلاق و این معنای قول خداست:
 «أَعْطَى قَلِيلًا». [وَأَكْذَى] بخل نمود، یا خیرش اندک شد، یا عطایش را کم
 کرد.

[أَعِنْدَهُ وَعِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى] آیا او علم غیب دارد و با بصیرتش
 می‌بیند که غیر او شخص دیگری متحمّل گناهان او می‌شود، یا می‌بیند که
 او از گناهان پاک شده‌است، یا می‌بیند که عقوبتی بر او نیست.

آیات ۳۶-۶۲

أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ (۳۶) وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ (۳۷)

أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ (۳۸) وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ (۳۹)
 وَأَنْ سَعِيَهُ وَ سَوْفَ يُرَىٰ (۴) ثُمَّ يُجْزَلُهُ الْجِزَاءَ الْأَوْفَىٰ (۴) وَأَنَّ إِلَىٰ
 رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ (۴۲) وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى (۴۳) وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ
 وَأَحْيَا (۴۴) وَأَنَّهُ وَ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ (۴۵) مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا
 تُمْنَىٰ (۴۶) وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ (۴۷) وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ
 وَأَقْنَىٰ (۴۸) وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَىٰ (۴۹) وَأَنَّهُ وَ أَهْلَكَ عَادًا
 الْأُولَىٰ (۵) وَ ثَمُودًا فَمَا أَبْقَىٰ (۵) وَ قَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ
 أَظْلَمَ وَ أَطْغَىٰ (۵۲) وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ (۵۳) فَغَشَّاهَا مَا غَشَّىٰ (۵۴)
 فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ (۵۵) هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذِرِ الْأُولَىٰ (۵۶)
 أَرْزَقْتَ الْأَرْزَقَةَ (۵۷) لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ (۵۸) أَفَمِنْ هَذَا
 الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ (۵۹) وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ (۶۰) وَأَنْتُمْ
 سَلِيمُونَ (۶) فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَ اعْبُدُوا (۶)

ترجمه

یا از آنچه در صحیفه‌های موسی است، آگاهش نکرده‌اند. و [صحیفه‌های] ابراهیم که عهد به جای آورد. که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر ندارد. و اینکه برای انسان هیچ چیز نیست مگر آنچه کوشیده است. و حاصل کوشش او زودا که دیده شود. سپس پاداش دهند او را به پاداشی هر چه وافی‌تر. و اینکه سرانجام [همه کار و همه چیز] با پروردگار توست. و اوست که می‌خنداند و می‌گریاند. و اوست که می‌میراند و زنده می‌دارد. و اوست که زوح نرینه و مادینه را آفرید. از نطفه‌ای که [در رحم] فرو می‌ریزد. و اینکه پدید آوردن نشأه‌ی دیگر با اوست. و اینکه اوست که بی‌نیاز کند و سرمایه دهد. و اوست که پروردگارِ شعری است. و اوست که عاد

نخستین را نابود کرد. و ثمود را نیز، باقی نگذاشت. و نیز پیش از آن قوم نوح را؛ که ایشان ستمکارتر و سرکش تر بودند. و سرزمین نگوئسار را واژگون کرد. و آن را چنانکه باید، پوشیده داشت. پس به کدامیک از نعمتهای پروردگارت شك و شبه داری؟ این [نیز] هشدار دهنده‌ای از هشدار دهندگان نخستین است. [قیامت] فرا رسنده، فرا رسید. جز خداوند، برای آن آشکار کننده‌ای نیست. پس آیا از این سخن عجب می‌کنید؟ و می‌خندید و نمی‌گریید؟ و شما باید که غفلت زده‌اید. پس برای خداوند سجده برید و پرستش کنید.

تفسیر

أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ] یا که آگه نشد به آنچه راجع (به مجازات) در تورات موسیٰ عمران است و همه در صحف ابراهیم خلیل وفادار.

لفظ «وفی» مبالغه در وفاء و ایفاء است، و معنی آن این است که در وفاء به عهد خدا که از او گرفته شده به آخر رسیده و مبالغه نموده است، و مقدم انداختن موسیٰ عليه السلام بدان جهت است که موسیٰ به مخاطبین و کسانی که مورد عتاب و سرزنش قرار گرفته‌اند نزدیکتر است، و از سوی دیگر صحف او مشهورتر و روشن تر است.

أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ] که هیچ کس بار گناه دیگری را بدوش

نخواهد گرفت

[وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ] و بر انسان نیست مگر آنکه سعی و جدیت کرده است، لفظ «ما» مصدریه یا موصوله، یا موصوفه است، و آنچه که وارد شده مبنی بر انتفاع اموات از صدقات و خیرات به وسیله‌ی

زندگان از قبیل بهره بردن از کوشش و سعی غیر نیست، بلکه از آن جهت است که محبت مردگان به وسیله سعی و کوشش خودشان در دنیا در قلوب زندگان داخل شده است.

[وَأَنَّ سَعْيَهُ وَ سَوْفَ يُرَىٰ ثُمَّ يُجْزَلُهُ] و به سعی و کوشش کننده جزای سعی و کوشش داده می‌شود.

[الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ] آخر همه و آخر عمل‌هایشان به پروردگار تو برمی‌گردد. و خود او جزای اوفی و کامل‌تر را می‌دهد، پس چرا غیر خدا را عبادت می‌کنند.

[وَأَنَّهُ وَهُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ] که خداوند خوشحال می‌کند و اندوهناک می‌گرداند، یا خدای تعالی آسمان را به جهت برداشتن ابرها خوشحال و به وسیله‌ی باران گریان می‌سازد.

[وَأَنَّهُ وَهُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا وَأَنَّهُ وَخَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ] و هم او می‌میراند و زنده می‌گرداند، و او نر و ماده را آفرید.

[مِنْ نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ] از نطفه چون منی می‌شود، که خون منی شود، یا آنگاه که منی بر رحم وارد شود.

[وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ وَأَنَّهُ وَهُوَ أَعْنَىٰ وَأَقْنَىٰ] و آفرینش جهان واپسین از اوست و آنها را به وسیله‌ی اموال بی‌نیاز می‌کند، و آنها را با اصول اموال و متاع‌ها دارا و ثروتمند می‌نماید.

و بعضی گفته‌اند: «أقنى» به معنای «خدمت کرد» می‌باشد، بعضی گفته‌اند: به معنای «راضی کرد» می‌باشد.

و برخی گفته‌اند: معنای آیه این است که با کفایت کردن بی‌نیاز نمود و با افزودن و زیاده کردن راضی کرد.

و بعضی «أقنی» را به معنی «حرم» دانسته‌اند.
 [وَأَنَّهُ وَهُوَ رَبُّ الشَّعْرَى] و هم او آفریننده ستاره شعری است.
 لفظ «شعری» ستاره‌ای است در آسمان که قریش و گروهی از عرب
 آن را عبادت می‌کردند.

[وَأَنَّهُ وَ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى وَ ثَمُودًا فَمَا أَبْقَى] و اهم قوم عاد را
 در اول هلاك كرد و قوم ثمود را هیچ باقی نگذاشت.

[وَ قَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ] و قبل از عاد و ثمود قوم نوح را هلاك نمود.
 [إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى] چه آنها
 ستمکارتر و سرکش‌تر بودند، و مقصود از «مؤتفکه» قریه‌های قوم لوط
 است که بر اهلس خراب و واژگون شد.

[فَعَسَلْهَا مَا عَشَى] و آنها را با عذاب پوشانید، پس چرا اینان به
 غیر خدا نظر می‌کنند، و از غیر او استمداد می‌نمایند، و عبادت غیر او
 می‌کنند، یا پیروی از غیر او می‌کنند.

[فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى] پس (ای بشر) به کدام از نعمت‌های
 پروردگارت جدال و انکار خواهی کرد. خطاب عام یا مخصوص به محمد
 ﷺ است، به تو می‌گویم و مقصودم همسایه است می‌باشد.

یعنی همه‌ی این نعمت‌ها و نعمت‌ها که ذکر شد از نعمت‌های
 پروردگار تو است، زیرا این نعمت‌ها و هلاك کردن‌ها نیز نعمت است برای
 کسانی که بعد از پیشینیان آمده‌اند.

چه امت موجود از گذشته گان و نعمت‌هایشان پند و عبرت
 می‌گیرند.

پس در کدام يك از نعمت‌های پروردگارت شك می‌کنی؟ یا به سبب کدام

يك از نعمت‌ها مجادله می‌کنی؟ و لفظ «آلاء» جمع «الآلی» با فتح همزه و کسره‌ی آن و سکون لام، یا جمع «الآلو» با کسره‌ی همزه و سکون لام می‌باشد.

[هَذَا] مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

[نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأُولَى] مانند رسولان پیشین ترساننده‌ی خلق

(از قهر خدا) است.

از این آیه از امام صادق عليه السلام سؤال شد، فرمود: خدای تعالی وقتی در عالم ذرّ اول خلق را آفرید آنها را در جلوی خود به صورت صفوف منظم برپانمود، و محمد صلى الله عليه وسلم را مبعوث نمود که آنها را به سوی خدا دعوت کند که قومی به او ایمان آوردند، و گروهی انکار کردند، پس خدای تعالی فرمود: «هذا نذير من النذر الأولى» این محمد صلى الله عليه وسلم است که خلق را در عالم ذرّ اول به سوی خدا فراخواند.

[أَزْفَتِ الْأَزْفَةُ] روز قیامت بسیار نزدیک شده است لفظ «الآزفة» از

نامهای قیامت است، که اطلاق آن بر قیامت غالب شده است.

لفظ «تاء» بدان جهت است که لفظ «قیامت» مؤنث است یا به جهت نقل

است.

یا لفظ «الآزفة» مصدر است، مانند «الكاشفة» و «العافية» و نزدیکی

قیامت برای این است که قیامت در عرض زمان نیست تا قرب آن قرب زمانی باشد، بلکه قیامت در طول زمان و به منزله‌ی روح برای زمانها است، و همان طور که روح هر چیزی نزدیکتر از خود آن چیز به آن است روح زمان نزدیکتر از تمام زمانیات به زمان است.

[لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَمَا شَفَعَتْ] غیر از خدا ظاهر کننده‌ای ندارد، یا

لفظ «الكاشفة» مصدر است (یعنی غیر از خدا موضوع مورد کشفی نیست)

[أَقْمِنُ هَذَا الْحَدِيثِ نَعَجِبُونَ] آیا از این سخن (کافران) تعجب می‌کنید آیا حدیث آرزف، یا نزدیک بودن قیامت یا قرآن، یا آنچه که از اخبار گذشت، چنانچه از امام صادق علیه السلام وارد شده - به گفت و انکاری می‌آیید.

[و تَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ وَأَنْتُمْ سَلْمِدُونَ] و بر آن برمی‌خندند و (به روزگار سخت خود) نمی‌گریید ای بشر نادان شما سخت غافلید. سمد سموداً یعنی سرش را به جهت تکبر بالا برد، و «سمد الایل» یعنی در سیر جدی شد، و «سمد» یعنی کار را انجام و متحیر ایستاد.

[فَأَسْجُدُوا لِلَّهِ] آن‌گاه که قیامت نزدیک شد پس برای خدا سجده کنید.

[وَأَعْبُدُوا] عبادت خدا کنید تا هنگام ورود بر او انس بگیرید و وحشت نکنید.

(٥٤) سُورَةُ الْقَمَرِ

این سوره ٥٥ آیه است و در مکه نازل شده است.

آیات ٥٥ - ١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (١) وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا
وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (٢) وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أُمَّرٍ
مُّسْتَقَرٌّ (٣) وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ (٤) حِكْمَةٌ
بَلِيغَةٌ فَمَا تُغْنِ التُّذُرُ (٥) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ
نُّكْرٍ (٦) خَشَعًا أَبْصَرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ
مُّتَشِيرٌ (٧) مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكٰفِرُونَ هَذَا يَوْمٌ
عَسِيرٌ (٨) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ
وَأَزْدَجَرَ (٩) فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ (١٠) فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ
السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ (١١) وَفَجَرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ
أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (١٢) وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوْحِ وَدُسِّرِ (١٣) تَجْرِي
بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِّمَن كَانَ كُفِرَ (١٤) وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ
مُّدَكِّرٍ (١٥) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذِرِ (١٦) وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْءَانَ
لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّدَكِّرٍ (١٧) كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي
وَ نُذِرِ (١٨) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ
مُّسْتَمِرٍّ (١٩) تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ (٢٠) فَكَيْفَ

كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ (۲۱) وَ لَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ
 مُدَكِّرٍ (۲۲) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذْرِ (۲۳) فَقَالُوا أَبَشْرًا مِثَّنَا وَاحِدًا
 نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَلٍ وَ سُعْرٍ (۲۴) أَلَيْسَ الَّذِ كُرُّ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا
 بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرُّ (۲۵) سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ (۲۶) إِنَّا
 مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَبَهُمْ وَاضْطَبِرُ (۲۷) وَ نَبِّئُهُمْ أَنَّ الْمَاءَ
 قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُّخْتَصِرٌ (۲۸) فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى
 فَعَقَرَ (۲۹) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرٍ (۳۰) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً
 وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ (۳۱) وَ لَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ
 مِنْ مُدَكِّرٍ (۳۲) كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذْرِ (۳۳) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
 حَاصِبًا إِلَّا آءَالَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ (۳۴) نِعْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ
 نَجْزِي مَنْ شَكَرَ (۳۵) وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذْرِ (۳۶)
 وَ لَقَدْ رَوَدُوهُ عَن ضَيْفِيهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذْرٍ (۳۷)
 وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ (۳۸) فَذُوقُوا عَذَابِي
 وَ نُذْرٍ (۳۹) وَ لَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۴۰) وَ لَقَدْ
 جَاءَ آءَالَ فِرْعَوْنَ النُّذْرُ (۴۱) كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ
 عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ (۴۲) أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أَوْلَادِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي
 الزُّبُرِ (۴۳) أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ (۴۴) سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ
 وَ يُؤَلَّفُونَ الدُّبْرَ (۴۵) بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَدْهَى
 وَ أَمْرٌ (۴۶) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ (۴۷) يَوْمَ يُسْحَبُونَ
 فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (۴۸) إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ

بَقْدَرٍ (۴۹) وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ (۵۰) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا
 أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ (۵۱) وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ (۵۲)
 وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ (۵۳) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ (۵۴)
 فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ (۵۵)

ترجمه

قیامت نزدیک شد و ماه دوباره شد. و اگر معجزه‌ای بینند روی برتابند و گویند جادویی دنباله دار است. و انکار پیشه کردند و از هوی و هوسهایشان پیروی کردند و هر کاری سرانجامی دارد. و به راستی برای آنان از اخبار [پیشینیان] آنچه در آن درس عبرت هست، به میان آمده است. حکمتی است رسا، اما هشدارها سودی نبخشیده است. پس از آنان روی برتاب [تا] روزی که آن دعوتگر به چیزی غریب و ناشناخته دعوت کند. در حالی که دیدگانشان را فروداشته‌اند، از گورها بیرون آیند، گویی که ملخهای پراکنده‌اند. به سوی دعوتگر شتابند، [و] کافران گویند امروز روزی دشوار است. پیش از آنان قوم نوح انکار پیشه کردند و بنده‌ی ما را دروغزن انگاشتند و گفتند دیوانه‌است و رانده شد. سپس پروردگارش را به دعا خواند که من درمانده‌ام [یاری کن و] انتقام [مرا] بگیر. آنگاه درهای آسمان را به آبی سیل آسا گشودیم. و از زمین چشمه‌هایی برشکافتیم، سپس آب [بسیار] برای کاری که مقدر بود، به هم برآمد. و او [نوح] را بر [کشتی] ساخته و پرداخته از تخته‌ها و میخها سوار کردیم. که زیر نظر ما روان بود، این پاداش کسی بود که به او ناسپاسی کرده بودند. و به راستی آن را به عنوان مایه‌ی عبرت باقی گذاردیم، پس آیا پند پذیری است؟ پس [بنگر تا] عذاب و هشدار من چگونه بود. و به راستی قرآن را قابل پندگیری گردانیم، پس آیا پند پذیری هست؟ [قوم] عاد تکذیب کردند، پس [بنگر تا] عذاب و هشدار من چگونه بود. ما بر آنان بادی سخت سرد در روزی شوم دنباله‌دار فرو فرستادیم. که مردمان را از جا می‌کند، گویی که ایشان همانند

خرمائبان ریشه کن شده‌اند. پس [بنگر تا] عذاب و هشدار من چگونه بود؟ و به راستی قرآن را قابل پندگیری گردانیدیم، پس آیا پسند پذیری است؟ [قوم] ثمود هشدار دهندگان را دروغ‌زن شمردند. و گفتند آیا از میان خود، از انسانی تک و تنها پیروی کنیم؟ ما در آن صورت دچار گمراهی و سردرگمی خواهیم بود. آیا از میان همه‌ی ما کتاب آسمانی بر او فرود آمده‌است؟ نه بلکه او دروغ‌زن خود پسند است. زودا که فردا بدانند که دروغ‌زن خود پسند کیست؟ ما فرستنده‌ی ماده شتر [معجزه آسا] برای آزمایش ایشانیم؛ پس منتظر ایشان باش و شکیبایی کن. و به آنان خبر بده که آب در میان آنان تقسیم شده‌است، هر نوبتی [صاحبش] حاضر باشد. آنگاه رفیقشان را ندا دادند، سپس او دست درازی کرد و [شتر را] پی کرد. پس [بنگر تا] عذاب و هشدار من چگونه بود؟ ما بر آنان بانگ مرگباری یگانه فرو فرستادیم، آنگاه مانند خار و خاشاکی شدند که از سایه بان ساز باز ماند. و به راستی قرآن را قابل پندگیری گردانیدیم، پس آیا پندپذیری است؟ قوم لوط هشدار دهندگان را دروغ‌زن شمردند. ما بر آنان شنبادی فرو فرستادیم، مگر بر خاندان لوط که سحرگاهی نجاتشان دادیم. که نعمتی از جانب ما بود؛ بدین سان کسی را که سپاس گزارده‌است، جزا دهیم. و به راستی [لوط] آنان را از سختگیری ما هشدار داده بود، ولی در برابر هشدار گردنکشی می‌کردند. و به راستی از مهمانان او کام می‌خواستند، پس ایشان را نابینا ساختیم [وگفتیم] پس عذاب و هشدار مرا بچشید. و به راستی بامدادی پگاه عذابی پایدار آنان را فرو گرفت. [و گفتیم] پس عذاب و هشدار مرا بچشید. و به راستی قرآن را قابل پندگیری گردانیدیم، پس آیا پسند پذیری است؟ و به راستی هشدار دهندگان به سراغ خاندان فرعون آمدند. آنان همه‌ی معجزات ما را دروغ شمردند، آنگاه آنان را چنان فرو گرفتیم که پیروزمند توانمند گیرد. آیا کافران شما از همه‌ی اینان بهترند، یا برای شما امان نامه‌ای است در کتابهای آسمانی؟ یا می‌گویند ما هم‌پشتیم [و] کین ستان! زودا که آن جمع ورشکسته شود و همه پشت کنند. آری قیامت موعود ایشان است و قیامت

سهمگین تر و تلخ تر است. گناهکاران در گمراهی و سردرگمی اند. روزی که بر چهره هایشان در آتش کشیده شوند [و گویندشان] آسیب دوزخ را بچشید. ماهر چیز را به اندازه آفریده ایم. و فرمان ما جز [فرمانی] یگانه نیست، مانند چشم بر هم زدنی. و به راستی همانندانتان را نابود کردیم، پس آیا پند پذیری است؟ و هر چیزی که انجام داده‌اند در نامه‌های اعمال هست. و هر خرد و بزرگی نوشته شده است. بیگمان پرهیزگاران در باغها و [جوار] جویبارها هستند. در مقام و منزلتی راستین، نزد فرمانروای توانا.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ أَنْشَقَّ الْقَمَرُ] آن ساعت (قیامت) نزدیک آمد و ماه شکافته شد (این آیه راجع به شق القمر است که کفار از رسول اکرم ﷺ درخواست کردند).

لفظ «الساعة» ساعت ظهور قائم عجله و به ساعت قیامت و به حالت احتضار تفسیر شده است، که همه‌ی این معانی به یک چیز برمی گردد و آن هنگام قیام نزد خداست.

چون رسول خدا ﷺ خاتم رسولان است، بعد از او رسولی و رسالتی نخواهد بود چون همه‌ی مراتب رسالت به او منتهی شده است و هیچ مرتبه‌ای از رسالت نیست مگر آنکه در وجود او جمع شده لذا امت او نیز آخر امتهاست، که بعد از امت او دیگر امتی نخواهد آمد.

دانستی که قیامت در عرض زمان نیست، بلکه در طول آن است، پس اگر امت محمد ﷺ آخر امتها باشند دیگر مرتبه‌ی زمانی بعد از مرتبه‌ی آنان وجود نخواهد داشت و پس از مرتبه‌ی آنان دیگر خروج از

زمان است^۱.

و خروج از زمان همان قیام نزد خدای تعالی است. پس قیامت نسبت به امت محمد ﷺ نزدیک می‌شود و لذا از نبی ﷺ وارد شده: من و قیامت مانند این دو انگشت مبعوث شده‌ایم و او ﷺ آخر زمان بود و با وجود او قیامت و محشر شد.

چنانچه مولوی گفته:

پس محمد صد قیامت بود نقد

زانکه حل شد در فنایش حل و عقد

زاده‌ی ثانی است احمد در جهان

صد قیامت بود او اندر عیان

زو قیامت را همی پرسیده‌اند

کای قیامت تا قیامت راه چند

باز بان حال می‌گفتی بسی

که ز محشر حشر را پرسد کسی!

پس قیامت شو قیامت را ببین

دیدن هر چیز را شرط است این

[وَأَنْشَقَّ الْقَمَرَ] لفظ «قمر» نام ستاره‌ای است که نور را از غیر

خودش می‌گیرد و خودش نور دهنده نیست و آیا در آسمان قمرهای متعدّد

۱- رستاخیز نزدیک است و ماه باز شکافت؛ لطیفه: در شکافتن ماه اشارتی است و مؤمنان را بشارتی همانگونه که ماه مقهور حق است، آتش هم مقهور حق است، همانگونه که در وقت اظهار معجزه خداوند ماه را فرمود تا به اشاره‌ی مصطفی دونیم شود در روز رستاخیز هم خداوند به آتش امر دهد تا به شفاعت مصطفی برگنه کاران امت او سرد شود. کشف الاسرار

وجود دارد، یا منحصر به همین ستاره‌ای است که احساس می‌شود نورش را از خورشید می‌گیرد.

بعضی گفته‌اند: غیر از این قمر قمرهای دیگری یافته‌اند.

در عالم صغیر قلب مظهر قمر است، چون قلب نیز نور را از روح می‌گیرد و بانور روح روشن می‌شود و چون قلوب مردم دارای دو وجه است، وجهی به سوی روح و عالم وحدت است و وجهی به سوی نفس و عالم کثرت است و از سوی دیگر مراعات کننده هر دو طرف و هر دو وجه اندک است و جامع کمال هر دو طرف کمتر است تا آنجا که انبیا نیز در هر دو طرف کامل نبودند، بلکه در طرف کثرت یا در طرف وحدت ناقص بودند و نبیّ ما ﷺ در هر دو طرف حافظ هر دو جانب بود و روی همین جهت به او نسبت داده شده که فرمود: برادر من موسیٰ ﷺ چشم راستش نابینا بود و برادرم عیسیٰ ﷺ چشم چپش نابینا بود و من دارای هر دو چشم هستم... لذا قلب نبیّ ما ﷺ از بین انبیا دارای دوشقّ کامل بود.

چون قمر صوری مظهر قلب او بود لذا هیچ تعجّبی نداشت که قمر صوری منشق گردد، چنانچه به معجزات او نسبت داده شده.

و چون انشقاق قمر معنوی - که آن قلب نبی ﷺ است - به دوشقّ مساوی بود - دلیل بر انتها مراتب تجدد در وجود او و ابتدای دهر در وجود او بود... لذا همین دلیل بر شدّت نزدیکی ساعت می‌باشد که در دهر واقع می‌گردد.

و چون انشقاق قمر صوری دلیل بر انشقاق قلب فاعل آن به دو نیمه‌ی متساوی است آن نیز از شرایط ساعت و قیامت محسوب می‌گردد. روایت شده که مشرکین نزد رسول خدا ﷺ جمع شدند و گفتند:

اگر تو راست می‌گویی برای ما ماه را دو نیم بکن، رسول خدا ﷺ فرمود: اگر این کار را انجام دهم شما ایمان می‌آورید؟ گفتند: بلی و آن شب، شب بدر بود، از خداوند آنچه را که خواسته بودند سؤال کرد و خواست انجام بگیر، پس ماه به دو نیم شد در حالی که رسول خدا ﷺ صدا می‌زد ای فلان و ای فلان شاهد باشید.

[وَإِنْ يَرَوْا آيَةً] اگر نشانی از کارهای شگفت بینند.

این جمله حالیه است و معنای آن این است که ساعت نزدیک است و علامات آن ظاهر است و شایسته است که متذکر شوند و توبه کنند و انابه نمایند و از هر چیزی متنبه شوند، در عین حال این مشرکین هر علامتی از علامات روز قیامت را می‌بینند از آن اعراض می‌کنند، مانند سفید شدن موی سر و افتادن دندانها و ضعف نور چشم و کم شدن اشتها به غذا و آمیزش و شل شدن اعصاب و مرضهایی که بر انسان وارد می‌شود و فوت همسایه‌ها و همسن‌ها، یا مقصود آیتی از آیات قدرت خدا و علم و حکمت او است، یا آیت و نشانه‌ای از آیات بزرگ او، یا آیه و نشانه‌ای که از آوردن بمثل آن عاجز می‌باشند.

[يُغْرَضُوا] از آن آیات اعراض می‌کنند.

[وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ] و می‌گویند همه‌ی این معجزات جادو و

سحر قوی است که بر هر سحر و جادو برتری دارد.

بعضی آنرا جادوی از بین رونده و باطل حساب کرده‌اند، یا گفته‌اند:

۱- اگر نشانی از کارهای شگفت بیند روی گردانند و از آن غافل نشینند و نپذیرند و گویند این جادویی

تفسیر جامع

است شدنی!

سحری است که از زمانهای سابق تا کنون استمرار داشته است .
 [وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ] قمی گفته: اینان به رأی خود عمل
 می‌کردند و پیامبرانشان را تکذیب می‌کردند و به راه هوای نفس خویش
 رفتند (که کافر شدند).

[وَكُلُّ أُمَّرٍ] هر یک از تکذیب و تصدیق و خیر و شرّ و طاعت و معصیت.
 [مُسْتَقَرٌّ] و هر کاری در جای خود آرام می‌گیرد یعنی در الواح عالی
 و در صحف که در دست کرام بوده و بزرگواران است و در الواح نفوس عمل
 کننده مستقرّ است و از ما چیزی فوت نمی‌شود؛ پس این جمله تهدید آنان
 است.

[وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ] اخبار انبیاء علیهم‌السلام و اّمتهای گذشته‌ی آنان
 و حوادثی که برایشان واقع شده است، یا از اخبار آخرت و ثواب و عقاب،
 که آن وصل نمونه‌ی آخرت است به اّمتها در وجود آنان و خبر آخرت به
 اّمتها به سبب اخبار پیامبرانشان محقق می‌شود.

[مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ] در آیات قرآن اخبار کیفر پیشینیان که مایه‌ی
 عبرت و انزجار از معصیت است کاملاً به مردم رسید.
 یعنی چیزی که موجب انزجار از گناهان و تکذیب می‌شود که جای
 آن هست که از تکذیب آن باز ایستند و از کفر برکنار شوند.

[حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ] حکمت کامل. این جمله بدل از لفظ «مزدجر»
 است، یا خبر مبتدای محذوف است، یعنی این موعظه‌ها یا این قرآن، یا
 آنچه که از خبرها آمده، قرآن حکمت بالغه و رسا و کامل است.

[فَمَا تُغْنِ الْتُّدْرُ] پس اندرز و پند سودی نخواهد بخشید. یعنی اگر
 آن حکمت بالغه که در آن نهی و انزجار است از عذاب خدا بی‌نیاز نمی‌کند

پس نذیرها و بیم دهنده‌ها از چه چیزی بی‌نیاز می‌کند، یا مقصود این است که جمیع ترساننده و بیم دهنده‌ها از عذاب خدا بی‌نیاز نمی‌کند، یا جمیع نذیرها از آنان بی‌نیاز نمی‌کند، یا اگر نذیرها در دنیا آنها را بی‌نیاز نکرد و فایده نمود پس چه چیزی آنها را در روز احتضار، یا روز قیامت بی‌نیاز خواهد کرد. و لفظ «النذر» جمع «نذیر» یا مصدر به معنای انذار است.

[فَتَوَلَّ عَنْهُمْ] اگر نذیرها به حال آنان فایده‌ای نمی‌کند پس دیگر زحمت دعوت را به خودت نده و از آنان روی برگردان، یا در روز احتضار از آنها روی برگردان تا با مشاهده‌ی بدی حالشان به تو بدی نشود، یا از آنان روی برگردان اگر در روز قیامت متعرض شفاعت تو شدند، یا در روز قیامت روی برگردان چه آنان در آن روز عذاب را می‌بینند.

[يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ] روزیکه نداکننده‌ای دعوت کند. لفظ «الدَّاعِ» با اسقاط یاء خوانده شده تا وصل مجردی وقف جاری شود و با اثبات یاء نیز خوانده شده است.

داعی عبارت از ملک الموت در نفع اول یا دوم است و بعضی گفته‌اند: او اسرافیل است که مردم را به محشر فرا می‌خواند، یا ملائکه‌ای است که آنان را به جهنم و آتش فرا می‌خواند.

[إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ] به عالمی حیرت‌آور و قیامتی هول‌انگیز. یعنی چیز منکر و ناشناخته و غیر مأنوس، چه همه‌ی امور آخرت برای غیر اهلش ناشناخته است و «یوم یدع الداعی» ظرف قول خدا: «تَوَلَّ عَنْهُمْ» یا «ما تغن النذر» یا «مستقر» یا «یخرجون» می‌باشد.

[خُشَعًا أَبْصَرُهُمْ] که از هول آن کافران چشم بر هم نهند. لفظ «خُشَعًا» حال مقدم است.

[يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ] از طبیعت دنیوی یا از عالم مثالی
 اخروی بیرون می‌آیند.

[كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ] گویی آنان ملخهای منتشر در روی زمین هستند.
 مقصود این است که آنها از نهایت فزع و بی تابی مانند ملخهای
 پراکنده می‌باشند، که حرکات آنها انضباط و نظم و جهت ندارد، بلکه بدون
 نظم و انضباط در همدیگر تداخل می‌کنند و بعضی گفته‌اند: تشبیه به ملخ
 از ناحیه‌ی کثرت و زیادی جمعیت است.

[مُهِطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ] در حالیکه با چشمهای دور مانده به سوی
 اسرافیل شتابند.

یعنی به کسی که فرامی‌خواند و دعوت می‌کند روی می‌آورند، یا
 به سرعت می‌آیند، یا نظر می‌کنند.

[يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ] و کافران می‌گویند: این روز
 دشواری است (که ما انکار می‌کردیم).

[كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا] بنده‌ی ما نوح را تکذیب
 کردند، پس تو از تکذیب آنها در تنگنا مباش که تکذیب عادت و رسم
 امثال این کافرین است.

[وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ] و گفتند: او دیوانه‌است و او را
 می‌ترسانیدند و می‌رانند و زجر و ستم بسیار از آنان کشید.

یعنی به شدت از خوی و عادت آنها منزجر و ناراحت شد. یا از
 تهدید به کشتن آنان ناراحت شد.

[فَدَعَا رَبَّهُ] پس نوح خدای خویش را خواند.

یعنی پس از آنکه به شدت ناراحت شد از پروردگارش خواست که

او را یاری کند.

[أَنْبِيٍّ مَّغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ] بارالها من سخت مغلوب قوم شده‌ام تو مرا

یاری فرما.

[فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ] پس درهای آسمان را باز گشادیم.

و لفظ «فتحننا» با تشدید خوانده شده‌است.

[بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ] آبی که دائماً می‌ریزد و قطع نمی‌شود با آبی سخت با

روز (سیلابی از آن فرو ریختیم).

[وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا] و در زمین چشمه‌های جاری

ساختیم. لفظ «عیوناً» تمیز است و مفعول و محوّل به تمیز شده‌است.

[فَأَلْتَقَى الْمَاءُ] آب آسمان و آب زمین با هم التقا پیدا کردند.

[عَلَى أُمَّرٍ] برهلاکت قوم.

[قَدْ قُدِّرَ] در عالم قدر.

یعنی در عالم قدر، یا مقصود میزان آبی است که خداوند آنرا مقدر

نموده‌است، یعنی تساوی دو آب، یا زیادی آن دو، یا مقصود مقدار ارتفاع

آب بر زمین است که خداوند آنرا بر روی زمین مقدر نموده‌است.

[وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوْحِ وَدُسْرٍ] و نوح را در کشتی محکم

اساس بر نشانیدیم. منظور میخهای آهنی کشتی و اصل پایه‌ی کشتی است.

یعنی نوح را بر کشتی از تخته‌ها و میخها و طنابها سوار کردیم.

[تَجَرَّى بِأَعْيُنِنَا] که به دیدار دو چشم ما بر آب می‌رفت.

یعنی کشتی با نگرهبانی و حفظ کردن ما راه می‌رود.

[جَزَاءً لِّمَن كَانَ كُفْرًا] این است پاداش آن مرد خدا که به او کافر

شدند. مقصود نوح است که تفکیر شد، زیرا که نعمت کشتی و جاری شدن

آن با حفظ و نگهبانی خدای تعالی بود و نعمت قوم نوح و هلاک و نابودی آنها پاداش و جزا برای نوح و مجازات کفر آن قوم بود.

[وَلَقَدْ تَرَكْنَهَا] این غفلت قوم نوح، یا خود کشتی، یا خبر کشتی در بین مردم گذاشتیم تا نشانه و آیه برای مردم باشد.

[ءَايَةً] ما آن کشتی را نشانی از خود در این جهان گذاشتیم، آیت و نشانه‌ای که از آن عبرت بگیرند، یا آیت و نشانه‌ی قدرت و انتقام ما، یا بر صدق انبیا ما باشد.

[فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ] آیا کسی از این نشانه‌ها متذکر می‌شود و پند می‌گیرد؟
[فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرٍ] چگونه بود عذاب و ترسانیدن من، و ممکن است لفظ «نذر» جمع «نذیر» باشد.

[وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ] قرآن را آسان نمودیم برای تذکر و پندگیری، بدین گونه که در آن حکایات مژده دهنده و ترساننده و مثل‌های متعدّد با الفاظی که دلالت آنها روشن و واضح بود ذکر کردیم. یا مقصود این است که قرآن را این چنین آسان کردیم که آن را از مقام عالی‌اش نازل کردیم و در قالبهای الفاظ و حروف داخل نمودیم تا ادراک آن برای شما آسان باشد.

[فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ كَذَّبَتْ عَادٌ] قوم عاد بعد از قوم نوح. پس آیا جوینده‌ی دانش و پندگیرنده‌ای هست؟ قوم رسول خدا را دروغگو گفتند.
[فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرٍ إِنَّا أَرْسَلْنَا] پس (خداوند فرمود) چگونه بود گرفتن من و سرانجام ترسانیدن من؟ این جمله جواب سؤال مقدر از عذاب است.

[عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا] ما آنها باد سرد (تند بادی) [فِي يَوْمٍ نَحْسٍ]

مُسْتَمِرٍّ] ما برهلاک آنها تند بادی در روز پایدار نحسی فرستادیم.
یعنی روزی که شش روز دیگر به آن اضافه شود.

از امام صادق علیه السلام آمده است: روز چهارشنبه روز نحسی است، چه آن روز اوّلین و آخرین روز از روزهایی است که خدای تعالی فرموده: «سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حَوْمًا»

[تَنْزِعُ النَّاسَ] که آن باد مردم را از جا برکند.

روایت شده که قوم عاد به درّه‌ها می‌رفتند و از همدیگر می‌گرفتند که باد آنها را نبرد، ولی باد آنها را از جا بلند می‌کرد و از جا می‌کند و می‌کشت.

[كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ] چنانکه ساق درخت خرما از ریشه افکنند.

یعنی مانند بیخ درختان خرما که از ریشه کنده شود، آنها را به بیخ درختان خرما تشبیه کرد.

چون بدنهای آنها بعد از خروج ارواحشان مانند بیخ درختان است، چه ارواح آنها مانند ساقه‌ها و شاخه‌های درختان است.

[فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِي وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ] پس چگونه است چون باشد گرفتن من به عذاب و ترسانیدن آنها؟ ما آسان کردیم یا گرفتن و خواندن قرآن، آیا هیچ پندپذیری هست؟ این کلمه و ما قبلش را تکرار کرد، چون سوره جهت تهدید کفّار و ترغیب و تشویق مؤمنین است و تکرار در مقام تهدید و ترغیب مطلوب است.

[كَذَّبَتْ ثَمُودُ] قوم ثمود بعد از قوم عاد نذیرها و پیامبران را تکذیب

کردند.

[بِالَّذِينَ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَحِدًا نَّتَّبِعُهُمْ] گفتند ما از بشری مانند خودمان پیروی کنیم؟ و این سخن را بر سبیل انکار و تعجب گفتند.
[إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَلٍ وَ سُعْرٍ] در این صورت به گمراهی و ضلالت سخت در افتادیم.

لفظ «سُعْر» جمع «سعیر» یا به معنی جنون، یا جمع «سعر» بر وزن «کتف» به معنی مجنون است و جمله‌ی عطف بر «فی ضلال» است. یعنی پس ما اکنون در گمراهی و خطا و بی‌هوشی باشیم.

[أَأُنْفِي الذِّكْرُ] آیا ذکر یا کتاب یا وحی، یا مواعظ، یا احکام رسالت بر او القا شده است.

[عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا] از بین ما بر او ذکر القا شده در حالیکه در میان کسانی هستند که از او بر این موضوع سزاوارترند.

[بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ] از بین ما بر او وحی نمی‌شود، بلکه او صالح دروغگو و طالب ریاست و برتری است.

[سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ] این منکران بزودی فردای قیامت کاملاً معلومشان شود که دروغگوی بی‌باک کیست؟ و لفظ «سيعلمون» «ستعلمون» به صورت خطاب خوانده شده تا التفات از جانب خدای تعالی از غیبت به خطاب شده باشد یا حکایت قول صالح بر اینان است. یعنی آری، به زودی آگاه (شوند) که دروغ زن متکبر کیست؟

[إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ] ما فرستنده‌ی ماده شتر (معجزه‌ی صالح) به سوی آنها فرستادیم. این جمله جواب سؤال مقدر است.

[فَتَنَّا لَهُمْ فَأَرْ تَقْبَهُمْ] ناظر حال آنها باش که به چه چیز برمی‌گردد.
[وَأَصْطَبِرُ] در صبر کوشش کن.

[وَبَيَّنَّهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ] و به آنها خبر ده که آب چشمه بین شما و ناقه تقسیم شده که یک روز سهمیه‌ی ناقه و روزی برای شماست.

[مُحْتَضِرٌ] شتر در نوبت آنها مزاحم آنان نشود و آنان نیز در نوبت شتر مزاحم او نگردند.

یعنی به آنان خبر کن که آب میان ایشان و شتر بخش بندی شده و هر آشامیدنی به آن آماده شده، یک روز بهره‌ی شتر و یک روز بهره‌ی ایشان باشد.

[فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى] شمشیر رابه دست همدیگر دادند تا آن ناقه را بکشند، یا شتر را آوردند تا بکشند، یا کمان را به همدیگر دادند یا بر انگشتان دویا ایستاد و دستش را دراز کرد تا ناقه را بکشد.

[فَعَقَرَ] بعضی گفته‌اند: در کمین ناقه نشست و با تیر او رازد که عضله‌ی دو ساقش منظم شد و سپس شمشیر بر عضله فرود آورد و به او «احمر ثمود» و با تصغیر «احمر ثمود» گفته می‌شد و در شومی به او مثل زده می‌شد.

[فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ] پس چون باشد گرفتن من و ترسانیدن من آنان را.

[إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً] مایک بانگ سخت به آنها فرستادیم.

مقصود صیحه‌ی جبرئیل یا صیحه‌ی صاعقه‌است و در سوره‌ی اعراف و غیر آن داستان آنها و رفع اختلاف بین آنچه که در هلاک و نابود کردن آنها وارد شده از قبیل صیحه و زلزله گذشت.

[فَكَأَنُّوا كَهَشِيمٍ الْمُحْتَظِرِ] پس آنها مانند برگ ریز که با آن سایبان می‌سازند گشتند! (و بر زمین افتادند) لفظ «محتضر» به معنی کسی است که حظیره و آغل برای شتر و گوسفندانش درست می‌کند، و لفظ «هشیم» به معنی چوب و هیزم و شاخه‌های درخت است که در اطراف آغل و جای حیوانات می‌گذارند، تا آنها را از سرما و گرما نگهدارد.

[وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ] ما خواندن و یاد گرفتن آن (قرآن) را آسان کردیم، پس آیا پندپذیری هست؟
[كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطٍ بِالَّذُرِّ] رسولان را تکذیب کردند، یا انذار را تکذیب نمودند.

[إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا] آنان را زیر بارانی از سنگریزه قرار دادیم.

کسی که سنگها را می‌ریخت جبرائیل بود که سنگ ریختن پس از بلندکردن قریه‌های آنان انجام گرفت، بعضی گفته‌اند: مقصود از حاصب و سنگ اندازنده بادی است که روی مردم سنگ می‌ریخت، یا مقصود آن سنگ اندازی است که با سنگ پخته روی آنها ریخته‌است، که خدای تعالی فرموده: «بِحجارة من سجيل مسومة عند ربك للمسرفين» و آنان ملایکه می‌باشند.

[إِلَّا آءَالَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ] مگر کسان لوط را که در آخر شب آنان را بیرون بردیم و نجات دادیم.

یعنی در وقت سحر و ظرف متعلق به «نجیناهم» یابه «حاصباً» می‌باشد.

[نِعْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا] نجات نعمت، یا برای نعمت، یا مقصود این است

که ما بر آنان انعام نمودیم در حالی که نعمت از نزد ما و از جانب ما بود.
 [كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ] این چنین پاداش می‌دهیم به کسی که
 شکر نعمتهای ما را بکند و آنها را در آنچه که به خاطر آن خلق شده‌اند
 مصرف کند، یا مقصود این است که به جهت نعمت دادن ما تعظیم ما را
 بنماید.

[وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ] لوط به آنها انذار نمود و آنها را ترسانید.
 [بَطْشَتْنَا] آنها را از قدرت ما در عذاب ترسانید.
 [فَتَمَارَوْا بِالْأَنْذُرِ] در نذیرها مجادله کردند، یا در آن شک نمودند،
 یا به سبب نذیرها به مجادله یا به شک افتادند.
 [وَلَقَدْ رَوْدُوهُ عَنِ صِيفِهِ فَاطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ] و قوم از او
 مهمانانش را (که فرشتگانی زیبا بودند بر سوء قصد) طلبیدند ما هم چشم
 آنها را بی نور و نابینا کردیم. یعنی چشمهای آنان را مسخ کردیم و با سایر
 جاهای صورت مساوی نمودیم، یا نور چشمشان را از بین بردیم.
 در روایت آمده است که جبرئیل با انگشتش به سوی آنها آمد و
 چشمان آنها را از بین برد و نیز وارد شده که مشتی از خاک برگرفت و به
 صورت آنها زد و در نتیجه همه‌ی اهل شهر کور شدند و داستان آنها در
 سوره‌ی اعراف و هود و هجر گذشت.

[فَذُوقُوا] به آنها گفتیم که عذاب و انذار مرا بچشید.
 [عَذَابِي وَنُذُرِي] آنچه که به وسیله‌ی آن مردم را انذار نمودید.
 [وَلَقَدْ صَبَّحَهُم بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقَرٌّ] و در هنگام بامداد به ایشان
 عذابی پاینده و پابرجا و جاویدان رسید.
 یعنی عذابی که در میان آنها مستقر شد و زایل نگشت.

[فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرُ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ وَ لَقَدْ جَاءَ آءَالَ فِرْعَوْنَ النَّذِيرُ] و گفتیم اینک عذاب قهر و انتقام ما را (به جرم بدکاری بچشید) و ما قرآن را برای وعظ و اندرز به فهم آسان کردیم آیا کیست که از آن پند گیرد و بر ارشاد فرعونیان هم رسول و آیات الهی آمد. یعنی خود فرعون و خاندانش، ولی فقط به ذکر آل فرعون اکتفا کرد، چون وقتی گروهی و قومی به سبب نسبت اضافه‌ی به شخصی مستحق عذاب شدند این معنا به طریق اولی دلالت می‌کند بر اینکه آن شخص مستحق عذاب است.

[كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا] آنان همه‌ی سخنان و نشانهای ما را دروغ پنداشتند. یعنی آیات نه گانه.

[كُلِّهَا] همه‌ی آیات آفاقی و انفسی را تکذیب کردند، یا همه‌ی آیات عظمی و بزرگ را که عبارت از رسولان باشند.
[فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَائِكُمْ] پس ما آنان را فرا گرفتیم سخت فرا گرفتن توانای نیرومند.

یعنی ای قریش، یا ای اهل مکه، یا ای عرب، یا ای مردم آیا کفار شما بهتر از گذشتگانی است که به هلاکت رسیدند؟

تا ما آنها را عذاب و هلاک نکنیم همانطور که گذشتگان را چنین کردیم، نه چنین نیست که اینان بهتر از پیشینیان باشند.

[أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ] آیا در کتابهای آسمانی پیشینیان یا در الواح عالیه و کتابهایی که در دست ملایکه است براءت از عذاب برای شما نوشته ثابت گشته است، آیا براءت از عذاب یا از هلاکت یا از آتش ثابت شده است.

[أَمْ يَقُولُونَ] یا می گویند.

این جمله التفات از خطاب به غایب است.

[نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ] ما همه پشت هم از محمد کین می کشیم؟
یعنی بلکه آیا آنها اعتماد بر جماعت و گروه خود می کنند و می گویند ما متحد و یاری شده و پیروز هستیم بر کسی که قصد سوء بر ما داشته باشد حتی اگر قصد سوء کننده خدای تعالی یا ملایکه باشد و لفظ «منتصراً» را مفرد آورد.

چون لحاظ لفظ «جمع نمود» که لفظ «جمع» در لفظ مفرد است، مانند لفظ «کل» اگر چه معنای آن در واقع جمع است و نیز خواست که اشاره کند که جماعت متحد و متفق با هم به منزله‌ی یک مرد و یک نفر است.

یا ضمیر به هر یک از افراد برمی گردد، یعنی هر یک از ما بر مخالف خودش پیروز است، تا چه برسد به جماعت و گروه ما.

[سَيَهْرَمُونَ الْجَمْعُ] همه‌ی جماعت شکست می خورند اگر بر جماعت و گروهشان متکی باشند و مقصود این است که آنها در قیامت یا در دنیا در روز بدر شکست می خورند.

[وَيُؤْلُونَ الدُّبْرَ بِلِ السَّاعَةِ] و به جنگ پشت کنند بلکه ساعت قیامت. آنچه که با این استدراک مناسب است این است که مقصود از شکست، شکست در دنیا باشد، یعنی آنها در دنیا شکست می خورند، بلکه قیامت یا ساعت مرگ موعده آنها است.

[مَوْعِدُهُمْ] وعده گاه آنهاست آنچه که از عذاب دنیانصیب آنها می شود نمونه‌ای از عذاب قیامت است.

[وَالسَّاعَةُ أَذْهَبِي] روز قیامت شدیدتر است.

[وَأَمْرٌ] شدت عذاب قیامت و تلخی و سختی آن با عذاب دنیا مقایسه نمی‌شود (ناگوارتر از روز بدر است).

[إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ] مجرمین در دنیا در گمراهی هستند.
[وَسُعْرٍ] و در آخرت در حال جنون می‌باشند، یا گمراهی و جنون در آخرت، یا هر دو در دنیا است.

[يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرَ] روزی که آنان را به زودی در آتش می‌کشند و (به آنها می‌گویند) بچشید زود زخم دوزخ را! این جمله حال یا مستأنف است، و لفظ «قول» در تعذیر است و لفظ «سقر» نام جهنم است.

و از امام صادق علیه السلام آمده است: در جهنم وادی مخصوصی است برای متکبرین که نام او «سقر» است.

از شدت گرما و حرارت به خدا شکایت برد و از خدا خواست که به او اجازه‌ی نفس کشیدن دهد پس نفس کشید و همه‌ی جهنم را سوزانید.
[إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ] هر چیزی را به اندازه‌ی مخصوص آفریدیم.

از جهت مقدار بقا و ماندنش و از جهت امان و اجل و چگونگی بقای آن، یا مقصود به سبب عالم قدر است، یا به سبب تقدیر و اندازه‌گیری مادر عالم قدر.

از امام صادق علیه السلام وارد شده: قدریّه مجوس این امت هستند و اینان کسانی هستند که خواستند خدا را با عدلش وصف نمایند از سلطان و قدرتش خارج ساختند و درباره‌ی آنها این آیات نازل شده: «یوم یسحبون... تا قول خدا... «بقدر»».

[وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ] فرمان مانیست مگر یک سخن و یک باره.

این جمله رفع توهمی است که از قول خدا: «كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» چون ممکن است توهم شود که اگر خلقت هر چیزی به اندازه و مقدار معین باشد این کار میسر نمی‌گردد مگر با کارگران متعدّد که زیر نظر هر کارگر چند کارگر دیگر باشد و لذا برای رفع توهم خدای تعالی فرمود: امر ما در خلق عالم و جمیع آنچه که در عالم است جز یک کار و یک لحظه یا یک کلمه نیست.

یا این توهم ناشی از قول خدا: «بِلِلسَةِ مَوْعِدِهِمْ» می‌باشد که ممکن است توهم شود که اگر قیامت موعده آنهاست پس زمان قیامت به مقدار زمان دنیا بلکه طولانی‌تر از آن باشد. که خدای تعالی فرمود: امر ما در آوردن روز قیامت و جمع کردن خلایق و محاسبه‌ی آنها جز یک امر و یک کلمه نیست.

[كَلِمَاحٍ بِالْبَصَرِ] در آسانی و سرعت مانند یک چشم به هم زدن است.
[وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ] ما امثال شما را که منکر رسالت و توحید خدا بودند به هلاکت رسانیدیم.

[فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ] آیا کسی باید آوری احوال آنان پندمی گیرد؟
[وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ] هر چیزی که در الواح عالی یا در صحیفه‌های اعمال انجام داده اند از مافوت نمی‌شود.

[وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ] هر کوچک و بزرگ از ذوات اعمال و اعراض.
[مُسْتَطْرٌّ] ثابت و نوشته شده است قبل از آنکه در اقلام عالی و لوح محفوظ و الواح قدیریّه خلق شوند، یا بعد از آنکه در صحیفه‌های نفوسشان و در صحیفه‌های کرام کاتبین آفریده شوند.

[إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ] ۱ محققاً اهل تقوی در باغها و کنار نهرها (ی بهشت ابد) منزل گزینند.

لفظ «نهر» با سکون و با حرکت محلّ جریان آب است.

[فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ] لفظ «صدق» به طور مطلق عبارت است از استقامت و استقامت بودن انسان در جمیع آنچه که انسانیت او اقتضا می کند و اینکه انسان بتواند از جمیع حدود خارج شود و در مقام اطلاق و اتّصاف به جمیع صفات الهی داخل گردد و نسبت به همهی این موارد متمکن و توانا باشد.

و اضافه‌ی لفظ «مقعد» به «صدق» یا از قبیل اضافه‌ی سبب به مسبب یا مسبب به سبب است، یا از قبیل «لجین الماء» می باشد یا اضافه‌ی بیاتیه است، چه صدق عبارت از محلّ سکون و اطمینان برای انسان است و نکره آوردن لفظ «صدق» برای تفخیم و بزرگداشت است و جمله‌ی «فی مقعد صدق» یا خبر بعد از خبر، یا خبر ابتدایی است که در این صورت «فی جنات» حال است، یا «فی مقعد» متعلق به قول خدا: «فی جنات» است.

[عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ] ۱۱ در منزلگاه صدق نزد خداوند عزّت و سلطنت جاودانی متنعمند.

۱- ارزش و عزّت در بهشت نه به کاخ آن است و نه به مرغ بریان و نه جوی روان و نه خیرات حسان (زنهای زیبا) بلکه قیمت آن به رقم قرب و منزلتی است که بنده را در نشیمن راستی نزد پادشاه تواناست که گفته اند: فی مقعد صدق... آیه‌ی ۵۵ قمر

۱۱- خداوند می فرماید: ما مصطفی را در سه راه حکم، خلعت قرب و شرف منزلت دادیم و مصطفی خود می گفت: آرمگاه من نزد خدای من است: و من نزد او می آسایم که: مقصود رهی زکوی تو روی تو بود. کشف الاسرار

(۵۵) سُورَةُ الرَّحْمَنِ

آیات ۷۸ - ۱

این سوره مکی است و برخی گفته‌اند: به جز آیه‌ی «یسأله من فی السموات و الارض» همه‌ی آیات مکی است و بعضی گفته‌اند مدنی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّحْمَنُ (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ
الْبَيَانَ (۴) الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (۵) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (۶)
وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (۷) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (۸)
وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (۹) وَالْأَرْضَ
وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (۱۰) فِيهَا فَكْهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (۱۱) وَالْحَبُّ
ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (۱۲) فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۳) خَلَقَ
الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ (۱۴) وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ
نَّارٍ (۱۵) فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۶) رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ
الْمَغْرِبَيْنِ (۱۷) فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۸) مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ
يَلْتَقِيَانِ (۱۹) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (۲۰) فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ (۲۱) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ (۲۲) فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ (۲۳) وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۲۴) فَبِأَيِّ
آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۵) كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۶) وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو
الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۲۷) فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۸) يَسْأَلُهُ مَنْ

فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلِّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (٢٩) فَبِأَيِّ آيَاتِ
 رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (٣٠) سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ (٣١) فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا
 تُكذِّبَانِ (٣٢) يَمَعَشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنْفُذُوا مِنْ
 أَفْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَنِ (٣٣)
 فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (٣٤) يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ
 فَلَا تَنْتَصِرَانِ (٣٥) فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (٣٦) فَإِذَا أَنْشَقَّتِ
 السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (٣٧) فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (٣٨)
 فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (٣٩) فَبِأَيِّ آيَاتِ
 رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (٤٠) يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَصِي
 وَالْأُقْدَامِ (٤١) فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (٤٢) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي
 يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (٤٣) يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ ءانِ (٤٤) فَبِأَيِّ
 آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (٤٥) وَلِمَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (٤٦) فَبِأَيِّ
 آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (٤٧) ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (٤٨) فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا
 تُكذِّبَانِ (٤٩) فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ (٥٠) فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (٥١)
 فِيهِمَا مِن كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (٥٢) فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (٥٣)
 مُتَّكِبِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَآئِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ (٥٤)
 فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (٥٥) فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ
 إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (٥٦) فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (٥٧) كَأَنَّهُنَّ
 الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ (٥٨) فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (٥٩) هَلْ
 جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ (٦٠) فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (٦١)

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ (٦٢) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٦٣)
 مُدْهَامَتَانِ (٦٤) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٦٥) فِيهِمَا عَيْنَانِ
 نَضَّاخَتَانِ (٦٦) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٦٧) فِيهِمَا فَكِّهَةٌ وَنَخْلٌ
 وَرُمَّانٌ (٦٨) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٦٩) فِيهِنَّ حَيْرَاتٌ
 حِسَانٌ (٧٠) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٧١) حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي
 الْخِيَامِ (٧٢) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٧٣) لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ
 وَلَا جَانٌّ (٧٤) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٧٥) مُتَّكِنِينَ عَلَى رَفْرَفٍ
 خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ (٧٦) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٧٧) تَبَرَّكَ
 اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (٧٨)

ترجمه

خداوند رحمان، قرآن را آموزش داد. انسان را آفرید. به او زبان آموخت. خورشید و ماه، حسابی [معین] دارند. و گیاه و درخت سجده می‌کنند. و آسمان را برافراشت و معیار و میزان مقرر داشت. از بهر آنکه در ترازو از حد تجاوز نکنید. و وزن را دادگرانه به کار آورید و در ترازو کمی و کاستی میاورید. و زمین را برای جهانیان پدید آورد. در آن [همه گونه] میوه و خرما می‌پوشش دار هست. و دانه‌ی برگدار و گیاه خوشبو. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ انسان را از گل خشک همچون سفال، آفرید. و جن را از زبانه‌ی آتش پدید آورد. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ پروردگار مشرقها و مغربها. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ دو دریا را که به هم می‌رسند در آمیخت. در میان آنها برزخی است که به همدیگر تجاوز نکنند. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ از آن دو، دُرّ و مرجان بیرون می‌آید. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ و او راست

کشتیهای بادبان برافراشته که چون کوهها در دریا روانند. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ هر کس که بر روی آن [زمین] است فناپذیر است. و [سرانجام] ذات پروردگارت که شکوهمند و گرامی است، باقی می‌ماند. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ هر آن کس که در آسمانها و زمین است از او درخواست [امداد] دارد؛ او هر روزی در کار است. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ به زودی ای ثقلان [جن و انس] به [حساب] شما می‌پردازیم. ای گروه جن و انس اگر می‌توانید که از گوشه و کنار آسمانها و زمین نفوذ کنید، نفوذ کنید، اما جز با نیرویی عظیم، نتوانید به درون راه برید. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ بر شما شعله‌ای بی دود و دودی بی شعله فرو فرستاده شود، ولی شما [هماورد نخواهید شد و] کین نخواهید ستاند. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ آنگاه که آسمان از هم بشکافد و چون گل سرخ و روغن گداخته باشد. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ در آن روز از هیچ انس و جن درباره‌ی گناهش پرسشی نشود. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ گناهکاران با نشانه‌هایشان شناخته شوند، آنگاه از موهای پیشانی و پاهایشان گرفته [و به دوزخ افکنده] شوند. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ این همان جهنمی است که گناهکاران انکارش می‌کردند. در میان آن و میان آب گرمی جوشان می‌گردند. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ و برای کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش [برای حساب در حشر] هراسیده باشد، دو بوستان است. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ [درختان آن دو] بوستان [شاخه در شاخه‌اند. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ در آن دو] بوستان [دو چشمه هست که روانند. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ در آن دو] بوستان [از هر میوه‌ای دو گونه هست. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

[بهشتیان] بر فرشهایی آرمیده‌اند که آسترهای آنها از ابریشم ستبر است، و میوه‌ی هر دو بوستان نزدیک [و دسترس] است. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ در آنها [حوریان] چشم فرو هشته [/ قانع به همسر] هستند که پیش از آنان هیچ انسان و هیچ جنّی با آنان آمیزش نکرده‌است. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان انکار می‌کنید؟ گویی آنان یاقوت و مرجانند. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ آیا جزای نیکوکاری، جز نیکوکاری است؟ پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ و جز آن دو نیز دو بوستان است. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ که سبز سیر سیه تاباند. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ در آن دو، دو چشمه‌ی فواره زن هست. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ در آن دو [درختان] میوه و خرما و انار هست. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ در آنها دوشیزگان نیکخو و زیباروست. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ حوریان پرده نشین در خیمه‌ها. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ پیش از آنان، هیچ انسان و هیچ جنّی با آنان آمیزش نکرده‌است. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ تکیه زده بر بالش [های] سبز رنگ و بر فرش [های] گرانمایه‌ی نیکو. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ بزرگ است نام پروردگارت که شکوهمند و گرامی است.

تفسیر

[الرَّحْمَنُ] خداوند رحمن یعنی رحم کننده در دنیا و کسی که: لفظ «الرحمن» اگر به طور مستقل یک آیه باشد اقتضا می‌کند که خبر مبتدای محذوف باشد و در اوّل سوره‌ی فاتحه گذشت که لفظ «رحمان» نام مخصوص با صفت عامّ است.

و اینکه رحمت رحمانی اقتضاء می‌کند کمالات ثانوی را که ملحق

به اشیا می‌شوند و بالا می‌روند و چون تعلیم قرآن که عبارت از افاضه‌ی وجود است و آن عبارت از اضافه‌ی اشراقی او است بر جمیع موجود است و نیز خلق انسان و تعلیم بیان که عبارت از تمام ذات انسان است همه‌ی اینها به وسیله‌ی نطق انجام می‌شود و آن فصل آخر انسان است... و چون این تعلیم قرآن و تعلیم بیان مقتضای صفت رحمانی خدا است... لذا در اوّل این سوره لفظ «الرّحمن» را آورد.

[عَلَّمَ الْقُرْآنَ] قرآن خواندن و یاد داشتن و دانستن آن را آموخت.

این جمله خبر لفظ «الرّحمن» یا مستأنف و جواب سؤال مقدر است.
[خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ] خدایی که مردم را بیافرید و به سخن گفتن آموخت.

شمارش اصول و اساس نعمتهاست که آن عبارت از ایجاد هر موجود و ایجاد کمالات اوّلی آن است و ذکر آفریدن انسان بعد از تعلیم قرآن از قبیل ذکر خاصّ بعد از عامّ است و این به جهت اهمّیت دادن به آن است و ذکر نمودن تعلیم بیان که کمال اوّل انسان است و در خلق انسان مندرج است به جهت امتنان و اهمّیت دادن به این بیان می‌باشد، چه انسان غایت نهایی و اخیر خلق عالم است و بیان اگر چه کمال اوّلی انسان است ولی به اعتبار اطلاقش غایت اخیر انسان می‌باشد.

[الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ] خورشید و ماه با حساب معین (به

۳- هر چند معلّمان به تعلیم همی کوشند و استادان تلقین همی کنند و حافظان درس، همی روان دانند، اینها همه اسبابند و آموزنده‌ی حقیقی خداست. کشف الاسرار

حکم نافذ و جاذبه‌ی شوق او) با هم به گردشند.

جایز بودن حمل جمله‌ی سابق و آینده بر لفظ «الرَّحْمَنِ» اقتضا می‌کند که حمل این جمله نیز بر لفظ «الرَّحْمَنِ» جایز باشد، پس باید تقدیر چنین گرفته شود: «بحسبان عنده» یعنی آفرینش خورشید و ماه و حرکت و جریان آن دو جز به مقدار مخصوص و میزان و انداره‌ی مخصوص نیست و از آن مقدار معین فراتر نمی‌رود، چون نظام عالم و نظم معاش بنی آدم متوقف به نظم خورشید و ماه است، پس بودن آن دو با حساب و اندازه خود یکی از نعمت‌ها است، چنانچه اصل وجود آن دو از نعمت‌های انسان است.

و اگر منظور از خورشید و ماه روح و نفس انسان باشد نعمت بودن آن دو بلکه از بزرگترین نعمت‌ها بودن واضح و روشن است.

[وَ النَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ] (و ستاره و درختان هم با طاعت

او سر به سجده نهاده‌اند).^(۱)

لفظ «نجم» عبارت از گیاهی است که ساقه ندارد و «شجر» گیاهی است که دارای ساقه است، یا مقصود از نجم ستارگان آسمان است، و سجود آن دو عبارت از انقیاد و تسلیم آن دو نسبت به نفس تربیت کننده و رشد و نمو دهنده‌ی آنها است، یا عبارت از سجده کردن جهت ملکوتی آن دو به خدای تعالی و تسبیح آن دو با زبان ملکوتی فصیح است.

یا مقصود از نجم و شجر قوای نفس انسانی است.

از قبیل قوه‌ی حساس و محرک، یعنی قوه‌ای که ایجاد حسّ و حرکت می‌کند، که آن قوا بر نفس سجده می‌کنند، آنها بر نفس سجده‌ی بر خدای

۱-نجم پیامبر اکرم است.

تفسیر علی بن ابراهیم

تعالی است، و تقدیر در اینجا «یسجدان لله» است.

[وَالسَّمَاءِ] ^(۱) آسمان عالم طبع و آسمان ارواح، و آسمان روح انسان و آسمان ولایت.

[رَفَعَهَا] آسمان را آنچنان بالا برد که چشمان و دیدشما به آن آسمان بر آن استقرار یافته نمی‌رسد.

[وَوَضَعَ الْمِيزَانَ] ^(۲) [آسمان را او کاخی رفیع گردانید و میزان «عدل و نظم» را در عالم وضع فرمود].

این مطلب گذشت که میزان به آنچه که دارای دو گفته‌است.

یعنی ترازو اختصاص ندارد، بلکه هر چیزی که قابل وزن کردن باشد و چیز دیگری با آن مقایسه شود میزان آن چیز بشمار می‌رود.

بنابر این به ترازو و قیاس و کیل و متر و ریسمان بناها و به غیر اینها از محسوسات که مقیاس اشیاء دیگر قرار گیرند میزان گفته می‌شود، شریعت هر نبی میزان برای امت او است، چنانچه ولایت هر ولی و جانشینی او نسبت به نبی میزان پیروان و اتباع او در اعمالشان می‌باشد.

و نفوس انسانی و عقول معاد میزان هایی هستند برای اعضاء و قوا و اعمال و تمیز و تشخیص اشیا به وسیله اوصافشان، و میزان همه‌ی اینها همان ولایت است با لحاظ وجه آن به سوی عالم کثرت‌ها.

أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (و حکم کرد که هرگز در میزان عدل «و احکام شرع من تعدی» و نافرمانی نکنید).

۱- سماء پیامبر اکرم است.

تفسیر علی بن ابراهیم قمی

۲- میزان امیر المؤمنین صلوات الله علیه است.

تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۸۸

لفظ «ان» تفسیریّه، ولفظ «لا» ناهید است، یا لفظ «ان» مصدریّه و لفظ «لا» ناهید یا نافیّه است. در صورتی که «لا» نافیّه باشد باید خیر در معنی نهی باشد تا عطف انشاء بر آن صحیح باشد و مقصود از طغیان در میزان تجاوز از حدّ اعتدال به افراط است.

چنانچه قول خدای تعالی: [وَأَقِي مُوَا أَلْوَزْنَ بِأَلْقِسْطِ^(۱)] (یعنی هر چیزی را به ترازوی عدل و انصاف سنجیده).

وقول خدای تعالی: [وَلَا تُخْسِرُوا أَلْمِيزَانَ] و هیچ در میزان عدل کم فروشی و نادرستی نکنید.

نهی از تفریط در میزان است، خدای تعالی از زیادی در وزن نهی نموده خواه به نفع وزن کننده باشد یا به ضرر او.

چنانچه از نقص و کم کردن وزن نیز نهی نموده خواه به نفع او باشد یا به ضرر او، و امر به اقامه‌ی وزن نموده، و آن عبارت از مساوی نمودن دو طرف میزان است.

و لفظ «بألقسط» تأکید این معناست، و تقیید آن به لفظ «قسط» اشاره به تسویه قلب در این مورد است.

[وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ] زمین برای (زندگانی) خلق مقرر فرمود، یا این جمله در مقابل بالا بردن آسمان است، ذکر نمودن بسط و گسترش زمین بدان جهت است که اتمام نعمت بالا بردن آسمان به گسترانیدن زمین حاصل می‌شود.

[فِيهَا فَكِهَةٌ] این جمله حالیه یا مستانقه و جواب سؤال مقدّرت.

[وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ] که در آن میوه‌های گوناگون و نخل خرما
با پوشش است.

لفظ «اکمام» عبارت از پوست میوه نخل است بعضی گفته‌اند: مقصود
شکوفه‌ی نخل است و برخی آن را لیف نخل دانسته‌اند.

[وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ] برگ، یا کاه.

[وَالرَّيْحَانُ] و حبوبات (متنوع)، که دارای برگ و گل و ریاحین
است).

لفظ «الرَّيْحَانُ» با رفع خوانده شده تا عطف بر «الحب» باشد و با جرّ خوانده
شده تا عطف بر «العصف» باشد.

و ریحان گیاه معروفی است که بوی خوش دارد، یا مقصود مطلق
گیاهی است که بوی خوش داشته باشد، یا مقصود مطلق رزق است، پس ای
گروه انس و جنّ حالا که نعمت‌های خدا را شناختید و فهمیدید که کسی جز
خدا قادر به آوردن این نعمت‌ها ندارد پس کدام یک از نعمت‌های
پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟!

جَفَبَائِيَّ الْآءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ^(۱) ای جنّ و انس کدامین
نعمت‌های خدایتان را انکار می‌کنید؟!

از امام رضا علیه السلام روایت شده: خدای تعالی فرمود: «الرحمن علم
القرآن» خداوند قرآن را تعلیم نمود قبل از خلقت انسان، و آن
امیر المؤمنین علیه السلام است.

۱- از امام صادق علیه السلام سخن آیه فوق فرمود: به کدام یک از دو نعمت کفر می‌کنید به محمد یا علی
صلوات الله علیهما. تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۰

گفته شد: «علمه البیان»؟ فرمود: بیان هر چیزی را که مردم به آن احتیاج دارند به او یاد داد. گفته شد: «الشمس و القمر بحسبان»؟ فرمود: آن دو در عذاب هستند. گفته شد: آیا خورشید و ماه عذاب می‌کشند؟ امام فرمود: از چیزی سؤال کردی پس آنرا متقن و محکم نما همانا خورشید و ماه دو آیه و نشانه از آیات خدا است که با امر او جاری می‌شوند و مطیع امر او هستند، روشنی و نور آن دو از عرش خدا و حرارت آن دو از جهنّم است، پس آنگاه که قیامت بر پا می‌گردد پس دیگر نه خورشیدی وجود خواهد داشت و نه ماه، خدای تعالی فقط آن دو قصد کرده که لعنت خدا بر آن دو باد، آیا چنین نیست که مردم از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: خورشید و ماه دو نور در آتش می‌باشند؟

گفت: بلی این چنین است، فرمود: آیا قول مردم را نشنیدی که می‌گویند: فلانی و فلانی دو خورشید این امت و نور آن می‌باشند. پس بنا بر این آن دو نفر در آتش هستند، به خدا سوگند خدای تعالی جز آن دو را قصد نکرده است.

گفته شد: معنی «النجم و الشجر یسجدان»^(۱) چیست؟ امام فرمود: نجم رسول خدا ﷺ است، که خدای تعالی در موارد متعدّد او را به این نام نامیده است، که فرموده است: «والنجم اذاهوی» و فرموده: «علامات و بالنجم هم یهتدون» که علامت‌ها او صیابا ﷺ هستند، و نجم رسول خدا ﷺ است.

گفته شد: «یسجدان» به معنای چیست؟

فرمود: یعنی: «یعبدان» یعنی آن دو عبادت می‌کنند، از قول خدا!
 «والسماء رفعها و وضع المیزان» سؤال شد.

امام فرمود: مقصود از آسمان رسول خدا ﷺ است که خداوند او را
 به سوی آسمان بالا برد.

و «المیزان» امیر المؤمنین علیه السلام است که خداوند او را برای خلق خود
 نصب نموده است.

گفته شد: «الا تطغوا فی المیزان» یعنی چه؟ فرمود: یعنی نافرمانی
 امام علیه السلام را نکنید.

گفته شد: «و اقیموالوزن بالقسط» یعنی چه؟ فرمود: ^(۱) یعنی امام
 را با عدل اقامه نمایید. «ولاتخسر المیزان»؟ فرمود: یعنی حق امام را با
 عدل اقامه نمایید.

گفته شد: «والارض وضعها للانام»؟ فرمود: برای مردم در زمین
 میوه است، سؤال شد: «والنخل ذات الا کمام» فرمود: میوه خرما در بن خرما
 بزرگ می‌شود و سپس از آن بیرون می‌آید.

از قول خدا «والحبّ ذوالعصف والریحان» سؤال شد؟ فرمود: حبّ
 عبارت از گندم و جو و حبوبات است، و «عصف» گاه و «ریحان» چیزی
 است که از آن خورده می‌شود.

از امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای تعالی: «فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمَا
 تُكَذِّبَانِ» را تکرار کرد، تا نزد اقرار کنندگان تقریر و تبسیط و نزد تکذیب
 کنندگان توییح و سرزنش باشد، لذا از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده: آنگاه که این

سوره بر مردم خوانده شد و ساکت شدند و چیزی نگفتند فرمود: جواب جنّ بهتر از شماست، چون وقتی این آیه را به آنان خواندم گفتند: پروردگارا ما هیچ یک از نعمت‌های پروردگارمان را تکذیب نمی‌کنیم.

[خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ] لفظ «صلصال» گل پاکیزه‌ای است که با شن مخلوط باشد، یا مقصود گل است مادامی که پخته و سفال قرار داده نشده‌است.

[كَالْفَخَّارِ] لفظ «فخّاره» به معنای «سبو» است که جمع آن «فخّار» است، یا به معنای سفال است.

انسان را خدا از صلصال خشک گلی مانند گل کوزه گران بدین زیبایی آفرید.

[وَ خَلَقَ الْجَانَّ] لفظ «جان» اسم جمع برای جنّ است، یا او پدر جنّ می‌باشد.

[مِنْ مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ] آتش خالص و بدون دود و در سوره‌ی بقره چگونگی خلق جنّ از آتش گذشت.

و جنیان را از رخشنده شعله‌ی آتش خلق گرد.

[فَبِأَيِّ آيَاتٍ رَبِّكُمْ تُكذِّبُونَ] رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ [پس ای جن و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید. آن خدایی که آفریننده‌ی مشرق و مغرب است.

مقصود از دو مشرق محلّ طلوع آفتاب در تابستان و در زمستان است، و همچنین است مقصود از دو مغرب.

از امیر المؤمنین علیه السلام^(۱) از این آیه سؤال شد فرمود: مشرق زمستان جدا و مشرق تابستان جدا است، آیا این مطلب را از نزدیک بودن آفتاب و دور بودن آن نمی‌دانی؟! فرمود: و اما قول خدای تعالی: «رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» بدین معناست که خورشید دارای سیصد و شصت برج است، و هر روز از یکی از آن بر جهان طلوع و در برج دیگر غروب می‌کند، و دیگر به آن برج بر نمی‌گردد مگر در سال آینده در همان روز.^(۲)

[فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمْ أَتُكذِّبَانِ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ] دریای شیرین و گوارا و دریای شور و تلخ را فرستاد، یا مقصود دریای فاعل و دریای قابل و مظهر آن دوست و مظهر آن دو علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام می‌باشند.^(۳)

[يَلْتَقِيَانِ] با هم تلاقی می‌کنند بدون آنکه با هم مخلوط شوند.

[بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ] بین آن دو دریا برزخ و حائلی است از قدرت

خدا، یا از عالم مثال، یا محمد صلی الله علیه و آله.

[لَا يَبْغِيَانِ] یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند و خاصیت دیگری را

باطل نمی‌سازد و در سوره‌ی فرقان اجمالا بیان دو دریا گذشت.

[فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمْ أَتُكذِّبَانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْءُ وَالْمَرْجَانُ فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمْ أَتُكذِّبَانِ] ^(۴) الا ای جن و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان پدید آرد الا ای جن و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

۱- تفسیر نور الثقلین ج ۵

۲- امام صادق علیه السلام مشرقین رسول الله و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و المغربین الحسن و الحسین علیهما السلام و امثالهما تجری. تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۹۰

۳- تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۹۱ ۴. تفسیر ادبی عرفانی کشف الاسرار ج ۲ ص ۴۸۵

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام دو دریای عمیق هستند که هیچ یک بر دیگری ظلم و غلبه نمی‌کند، در مورد «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْءُ وَالْمَرْجَانُ» فرمود: حسن علیه السلام و حسین علیهما السلام هستند و در خبر دیگری آمده است: برزخ محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد.

از امام صادق علیه السلام از علی علیه السلام آمده است: مقصود از «يَخْرُجُ مِنْهُمَا» آب آسمان و آب دریا است، هنگامی که باران می‌بارد صدف‌ها در دریا دهانشان را باز می‌کنند و آب باران در دهن آنان قرار می‌گیرد و از قطره‌ی کوچک لؤلؤ کوچک و از قطره‌ی بزرگ لؤلؤ بزرگ خلق می‌شود.

[وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَّآتُ] و برای اوست کشتی‌های بزرگ.

لفظ «الْمُنشَّآتُ» بافتح شین یعنی کشتی‌های بادبان برافراشته شده، و با

کسر شین خوانده شده به معنای بلند کننده و برافرازنده‌ی بادبان‌ها.

[فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَمِ] به دریا در گردشند مانند کوههای بلند.

[فَبِأَيِّ آيَاتٍ رَبِّكُمْ تُكذَّبُونَ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا] الا ای جنّ و انس

کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید؟!

یعنی هر چه که بر روی زمین است.

[فَاَنِّ] فانی می‌شود، چون ذوات همه چیز بر حسب حدود و ماهیات

فانی می‌شود، و تنها بر حسب وجود که خدا است باقی می‌ماند.

[وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ]^(۱) و زنده‌ی ابدی

ذات خدای مهعم با جلال و عظمت است.

وجود اصلاً "فنا و عدم نمی‌پذیرد، و گرنه اتّصاف شیئی به ضد

۱- علی بن الحسین علیهما السلام وجه رب ما هستیم.

تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۹۲

خودش لازم می‌آید، موجودات فقط بر حسب حدودشان معدوم می‌شوند، نه بر حسب وجودشان و از همین جا استنباط می‌شود که همه‌ی وجودها ظهور حقّ اول‌اند، بر حسب حقیقت خویش قابل فنا و عدم نیستند و نیز استنباط می‌شود که همه‌ی آنها به سبب وجود واجب حقّ تعالی قوام پیدا می‌کند.

[فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید. یعنی همه‌ی کسانی که در آسمانها و زمین هستند از خدای تعالی سؤال می‌کنند، که او بی‌نیاز علی‌الاطلاق است و همه به او مهتاج و از او سؤال و درخواست می‌کنند با زبان فقر و استعداد و حالشان، چنانچه بیشتر مردم با زبان قال و با گفتار از او در خواست می‌کنند.

[كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ] هرروز او حال نو آفرینش است. این جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر و در مقام تعلیل است.

یعنی کامل در کمال خود بی‌نیاز از او و از سؤال او نیست، چنانچه ناقص از او مستغنی و بی‌نیاز نیست، چه او در هرروز در یک شأن است، پس اگر کمال کامل در یک شأن و یا شئون خاصّی است در جمیع شئون کامل نیست؛ پس سؤال و درخواست در شئون دیگر می‌شود.

[فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ] (۱) ای گروه

– مؤمنان دو گروهند: عابدان و عارفان، سؤال هر یکی به قدر همت او، و راحت هر یکی سزاوار حوصله اوست! عابد همه از او خواهد، عارف خود او را خواهد.

۱- تفسیر علی بن ابراهیم: ما کتاب خدا و دلیل آن قول پیغمبر اکرم ﷺ اِنِّي تَارِكُ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي

جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید ای گروه جنّ و انس به زودی به حساب کار شما خواهیم پرداخت.

چون قول خدا: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» دلالت می‌کند بر اینکه خدای تعالی بر حسب مراتب عالم از حیث طول و عرض دارای شئونی است، همچنین خدای تعالی بر حسب مراتب انسان از حیث طول و عرض دارای شئونی است، و نیز بر حسب هر یک از قوای درّاکه و محرّکه دارای شأن بلکه شئونی است لذا ممکن است کسی توهّم نماید که دیگر خداوند وقت فارغ ندارد که به حساب خلائق و جزای آنها به ثواب و عقاب رسیدگی کند، پس خدای تعالی این توهّم را رد کرد بدین گونه که این شأن‌ها تنها بر حسب مراتب کثرت‌هاست و «سَنَفْرُغُ» یعنی ما در قیامت با شأن توحید ظاهر می‌شویم که در آن شأن جز رسیدگی به حساب خلائق و رسیدگی به پاداش و جزاء آنها شأن دیگری نیست.

[فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يَمَعَشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید. ای گروه جنّ و انس. این جمله حال از فاعل «سَنَفْرُغُ» یا از مفعول آن تبقدیر قول است، یعنی در حالی که به آنها می‌گوییم یا به آنها گفته می‌شود، یا جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر تبقدیر قول است مانند وجه سابق، گویا که گفته شده هنگام فراغ به آنها چه گفته می‌شود؟ یا نداء از جانب خدا برای جنّ و انس است بدون تقدیر قول، و خطاب بر آنان در دنیا است.

[إِنْ أَنْتَ طَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] اگر توانستید از ملک خدا خارج شوید اینکار را انجام دهید، یعنی اگر توانستید در اقطار آسمانها و زمین و زیر آنها نفوذ کنید، در حالی که

می‌خواهید از خدا فرار کنید، یا از ملائکه خدا فرار نمایید، یا از ملک خدا خارج شوید، فرار کنید.

[فَأَنْفُذُوا] این کار را انجام دهید، این امر برای تعجیر و ناتوان نشان دادن مخاطب است.

[لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ] نمی‌توانید نفوذ کنید مگر با سلطان و تسلطی که از جانب خدا به شما داده شود، سلطان از جانب خدا عبارت از ولی خداست که واسطه‌ی بین او و بین خلقش می‌باشد، یا مقصود از سلطان سکینه و آرامشی است که خداوند بر هر یک از بندگان که بخواهد نازل می‌کند، که اگر آن سکینه بر انسان نازل شود و انسان متمکن گردد دیگر نفوذ و خروج از اقطار آسمانها و زمین به عالم ملکوت و جبروت آسان می‌شود.

ممکن است معنای آیه این باشد که اگر توانستید با نیروی علمی و عقلهای اندیشمندان خودتان به اقطار آسمانها و زمین نفوذ کنید تا به ماورای آنها علم پیدا کنید چنین کنید، ولی نمی‌توانید نفوذ نمایید به سبب سلطان، آن عبارت از ولیّ امر شماسست و آن سکینه و آرامش شماسست که بر شما نازل می‌شود، یا برهان و دلیل شماسست که از آن استنباط می‌کنید آنچه را که از شما غایب است.

روایت شده که در روز قیامت ملائکه بر خلق احاطه می‌کنند، و با زبانی از آتش ندا سر می‌دهند: «يَمَعَشَرِ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ...» تا قول خدا: «شواظ من نار»

از امام صادق علیه السلام آمده است: آنگاه که قیامت می‌شود خداوند همه‌ی بندگان را در روی زمین یک جا جمع می‌کند، بدین گونه که به آسمان دنیا

وحی می‌شود با هر کس که در روی تو است به زمین هبوط کن و فرود بیا، پس اهل آسمان دنیا با دو برابر کسانی از جنّ و انس که روی زمین هستند هبوط می‌کند و این هبوط و فرود همچنان ادامه پیدا می‌کند تا اهل هفت آسمان فرود می‌آیند.

پس جنّ و انس در هفت خیمه از ملایکه جمع می‌شوند و سپس منادی ندا می‌کند: «يَمْعُشَرُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ أَسْتَطَعْتُمْ...» پس نظر می‌اندازند و ناگهان می‌بینند که هفت دور از ملایکه آنها را احاطه کرده‌است.

[فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ] ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید خدا بر سر شما شراره‌های آتش و مس گداخته فرود آرد.

لفظ «شواظ» مانند «غراب» و «کتاب» که به هر دو صورت خوانده شده شعله‌ی آتشی است که دود ندارد، یا دود آتش و حرارت آن است، یا گرمای آفتاب است و به معنای صیحه زدن و شدت تشنگی نیز آمده‌است. [وَنُحَاسٌ] لفظ «نحاس» با هر سه حرکت فتح و ضم و کسر صحیح است و به معنای روی آب شده یا مطلق روی است.

و نیز اطلاق می‌شود بر آنچه که از روی یا آهن هنگام کوبیدن می‌ریزد.

برخی گفته‌اند: مقصود دود است؛ بعضی گفته‌اند منظور آهن گداخته‌است و لفظ «نحاس» با رفع و جرّ خوانده شده‌است.

[فَلَا تَنْصِرَانِ فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید تاهیچ نصرتی

و نجاتی نیابید.

یعنی آنگاه که آسمان در عالم صغیر منشق شود، چون در حال احتضار آسمان روح حیوانی منشق می‌شود، و روح انسانی از آن جدا می‌گردد، و هرگاه آسمان دنیا در عالم صغیر منشق گردد آسمان دنیا در عالم کبیر منشق می‌شود و البته این معنادر نظر کسی است که آسمان او در عالم کبیر منشق شود.

[فَكَانَتْ وَرْدَةً] مانند نور گیاه در شکوفه شدن و جدا شدن میوه از آن، و محتاج نشدن میوه به آن، یا مقصود قرمز و زرد و سفید است، یعنی آسمان هنگام منشق شدن به رنگهای مختلف مانند رنگ نور می‌شود، یا مانند رنگ اسبی که به رنگ سرخ و سفید باشد، چه لفظ «ورده» مفرد «ورد» است، و آن عبارت از نور هر درخت است، و غلبه در گل سرخ دارد، و به معنی اسب سفید و سرخ و زعفران نیز می‌باشد.

[كَالِدِّهَانِ] لفظ «الدّهان» جمع «دهن» به معنای روغن است، یا به معنای نانخورش سرخ است، یا به معنای ته نشین از روغن است، چه هرگاه قسمتی از روغن روی قسمت دیگر ریخته شود رنگهای آن مختلف می‌شود، و دود روغن نیز به چند رنگ در می‌آید.

[فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمْ تُكَذِّبَانِ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

جواب لفظ «اذا» یا قول خدا: [فَكَانَتْ وَرْدَةً] است، یا قول خدا: فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمْ یا قول خدا:

[فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ] یا قول خدا: «يعرف المجرمون» می‌باشد.

[عَنْ ذُنُبِهِمْ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ] در آن روز که آسمان منشق می‌شود

از گناه انس و جنّ سؤال نمی‌شود، چون آنقدر در وحشت و حیرت و ترس و اضطراب و سرگردانی قرار می‌گیرد که دیگر جای سؤال و وقت سؤال باقی نمی‌ماند.

و سؤال به قیامت کبری محوّل می‌شود.

یا مقصود این است که از گناه گناهکار هیچ انس و جنّ جز خود شخص گناهکار سؤال نمی‌کند، که در این صورت ضمیر «ذنبه» به خود مذنب و گناهکار بر می‌گردد که با ملازمه استفاده می‌شود نه به انس و جان. یا مقصود این است که انس و جان در روز قیامت از گناهام سؤال نمی‌کنند در صورتی که از شیعیان علی علیه السلام باشد.

چنانچه در خبر از امام رضا علیه السلام آمده است و اما غیر شیعیان پس مورد سؤال قرار می‌گیرند.

یا مقصود این است که از گناه او سؤال نمی‌شود به صورت سؤال استفهام، چون احتیاج به سؤال نیست، زیرا مجرم و گناهکار را از سیما می‌شود شناخت بقربینه قول خدا: «يُعْرِفُ الْمَجْرِمُونَ بِسِيمَتِهِمْ»
[فَبِأَيِّ آءِالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يُعْرِفُ الْمَجْرِمُونَ بِسِيمَتِهِمْ]
بنابر وجه اخیر در «لایسئل عن ذنبه» این جمله تعلیل آن می‌باشد، و بنابر سایر وجوه جمله استیناف است.

و مقصود از سیما علامتی است که در گناهکاران پدید می‌آید از قبیل سیاهی صورت و زردی چشم، یا مقصود تنگی و ذلت و خواری است که آنها را احاطه می‌کند.

[فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَصِي وَ الْأَقْدَامِ] شعله‌ی آتش آنها را فرا می‌گیرد و از پیشانی و پاهایشان با زنجیر بسته و گرفته می‌شوند و به‌سوی آتش کشیده می‌شوند.

یا شعله‌ی آتش پیشانی و پاهای آنها را می‌گیرد و آنها را به‌سوی آتش می‌کشاند.

از امام صادق عليه السلام آمده است که بعضی از یارانش سؤال کرد مردم در معنای این آیه چه می‌گویند؟ فرمود: مردم گمان می‌کنند خداوند در قیامت مجرمین را از سیما و قیافه هایشان می‌شناسد و سپس امر می‌کند از پیشانی و پاهای آنان می‌گیرند و در آتش می‌اندازند، پس فرمود: چگونه خدای تعالی احتیاج به شناختن مردمی دارد که آنها را ایجاد کرده و آنها را آفریده است.

گفتند معنای آیه چیست؟ فرمود: معنای آیه این است هرگاه قائم ما قیام کند خداوند ب او علم قیافه و سیما عطا نماید و در باره‌ی کافرین امر می‌کند از پیشانی و پاهایشان گرفته شود و سپس با شمشیر آنان را می‌زند. [فَبِأَيِّ آءِالَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ هَذِهِ جَهَنَّمُ] الا ای جن و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید (آن روز گرفته شود) این همان دوزخ است.

جمله حالیه یا مستأنفه و جواب سؤال مقدر است، یعنی به آنها گفته می‌شود: این همان دوزخی است که مجرمین آن را تکذیب می‌کردند.

[الَّتِي يُكذِّبُ بِهَا الْمَجْرُمُونَ يُطوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ ءَانٍ] بین آب داغ که در جهنم قرار گرفته دور می‌زنند. یا گاهی در میان جهنم در آتش دور می‌زنند و گاهی در میان آب داغ که در نهایت درجه‌ی حرارت است دور می‌زنند.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ] الا ای

جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

یعنی از مقام پروردگارش نسبت بخودش بترسد و بداند که خدای تعالی در مقامی است که گفتار او را می‌بیند و می‌شنود، یا از مقام خودش که نزد پروردگارر برای حساب می‌رود بترسد.

از امام صادق علیه السلام آمده است: کسی که بداند خداوند او را می‌بیند و گفتار او را می‌شنود و هر کاری از خیر و شرّ که انجام دهد می‌داند این علم او را از کارهای بد باز می‌دارد؛ و این همان کسی است که از مقام پروردگارش می‌ترسد و نفس را از هوی و هوس باز می‌دارد.

[جَنَّاتٍ] دو بهشت بر حسب دو صفحہی نفس که عبارت از نفس عمّاله و علاّمه است. یکی از آن دو بهشت که بر حسب نفس عمّاله است بهشت نعیم می‌باشد، و دیگری بهشت رضوان است. و این بدان جهت است که قوّه عمّاله از قبیح و زشتی باز می‌دارد، و قوّه علاّمه از شیطنت جلوگیری می‌کند.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ] الا ای جنّ و انس

کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

در آن بهشت انواع گوناگون میوه‌ها و نعمت‌هاست.

لفظ «افنان» جمع «فن» به معنای انواع است، یعنی انواع درختان و میوه‌ها

و نعمت‌ها، یا جمع «الفن» به معنای شاخه‌هاست.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ] یعنی از میوه‌های بهشت.

[زَوْجَانِ] یعنی خشک و تر، میوه‌های معروف و شناخته شده، و

میوه‌های غریب و ناشناخته.

و مقصود آن چیزی است که نصیب و قسمت قوه علامه و آنچه که نصیب قوه عماله است.

چه میوه‌های دنیا طوری است که قوه باصره از آن لذت می‌برد همانطور که ذائقه از آن لذت می‌برد، ولی در بهشت هر دو کیفیت به سبب محل آن دو فرق می‌کنند.

یا مقصود آن صنفی است که برای مقام تقدّر انسان اندازه‌گیری شده و صنف مجرد که برای مقام تجرّد انسان در نظر گرفته شده است.

[فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمْ أَتُكذِّبَانِ مُتَكِينٍ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

این جمله حال است از «من خاف مقام ربّه»

[عَلَى فُرُشٍ بَطَآئِنُهَا] لفظ «بطائن» جمع «بطانه» به معنی باطن است.

[مِنْ إِسْتَبْرَقٍ] لباس حریر.

[وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ] میوه‌های رسیده که نزدیک به کسانی باشند که از آنها می‌خورند به نحوی که ایستاده و نشسته و خوابیده دسترسی به آن میوه‌ها داشته باشند.

[فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمْ أَتُكذِّبَانِ فِيهِنَّ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید؛ یعنی در بهشت.

[قَصِرَتْهُمُ الظُّرْفُ] چشم بر همسران خود دارند، یا چشمها از نگاه

کردن به آنها کوتاه می‌آیند، چون آنها خیلی در خشنده‌گی دارند.

[لَمْ يَطْمِئُنْهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ] دست هیچ کسی پیش از آنها

بدان زنان نرسیده است.

لفظ «الطمث» به معنای تماس و انس است.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید؛ یعنی در روشنی و صفا و شفافیت مانند یاقوت و مرجان هستند، چه روایت شده که منخ ساقهای زنان اهل بهشت از پشت هفتاد لباس از حریر دیده می‌شود.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید. یعنی جزا و پاداش کسی که به او نعمت معرفت داده شده جز بهشت چیزی هست؟ زیرا احسان یعنی دارای حسن و زیبایی شأن انسان حاصل نمی‌شود مگر با قبول ولایت علی ع.

و در روایت دیگری آمده! آیا پاداش کسی که بگوید «لا اله الا الله» جز بهشت چیزی هست؟ یعنی با شرطش و علی ع از شروط بهشت است. و خبر دیگری است: آیا پاداش کسی که نعمت توحید به او دادیم جز بهشت است؟ که مقصود ولایت است، زیرا توحید جز به سبب ولایت حاصل نمی‌شود.

و در خبری آمده است: این آیه در باره‌ی کافر و مؤمن و برّ و فاجر جاری می‌شود، به هر کس که خوبی شود باید در مقابل آن خوبی کند، تا پاداش خوبی او شود، و مکافات و پاداش خوبی این نیست که به مقدار خوبی طرف مقابل به او خوبی شود، و اگر همان اندازه نیز خوبی شود باز برتری و فضل با کسی است که ابتداء خوبی کرده.

[فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

دو آن دو بهشت (خدا ترسان را) دو بهشت دیگری است.

عطف بر «جنتان» قبل است، یعنی کسی که از مقام پروردگارش بترسد بر حسب قوه عماله انسانی و بر حسب قوه علامه‌ی انسانی دو بهشت است که در آیه قبل گفته شد، و غیر از آن دو بهشت بر حسب قوه عماله‌ی جزئی و علامه‌ی جزئی دو بهشت دیگری هست و به عبارت دیگر: بر حسب مرتبه‌ی دیگر که انسان با سایر حیوانات شریک است دارای دو بهشت است.

و به عبارت سوم: این دو بهشت مخصوص مقام مقداری و غیر مجرد انسان است و آن دو بهشت آیه‌ی قبل مخصوص مقام مجرد انسان است.

و ممکن است این جمله حال یا عطف بر مجموع «لمن خاف مقام ربّه جنتان» باشد، یعنی برای خدا غیر از آن دو بهشت دو بهشت دیگر است برای کسانی که پایین‌تر از مقام «من خاف مقام ربّه» می‌باشند.

[فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ مُدْهَمَّاتَانِ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

یعنی از شدت سبز بودن به سیاهی می‌زند یعنی از زیبایی و خوبی سبز بودن به سیاهی متمایل است یا از زیادی شاخه‌های درختان و بهم پیچیده شدن آنها و زیادی برگها سیاهی می‌زند.

[فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید. در آن دو بهشت دیگر

هم دو چشمه آب (گوارا) می جوشد.

لفظ «نضخه» یعنی آن را پاشید، و نضخ الماء یعنی فوران آب شدت گرفت.

و لفظ «نضّاخ» بر وزن «کتان» به معنی باران زیاد است.

بعضی گفته‌اند: معنای آن این است که بر اولیای خدا مشک و عنبر و کافور پاشیده می‌شود، و برخی گفته‌اند: انواع خیرات و خوبی‌ها به آنان روی می‌آورد.

[فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ فِيهِمَا فَكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ] الا
ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید. آن دو بهشت نیز
هر گونه میوه (خوش) و خرما و انار بسیار است.

چون جمع بین دو صنف نمی‌شد نفرمود: «زوجان» و چون میوه‌های
مقام عالی در آنجا نیست نفرمود: «من کلّ فاکهة» و چون فوائد نخل و انار
زیاد بود بعد از ذکر کلی میوه آن دو را به صورت جداگانه آورد.

[فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ] الا ای جنّ و انس
کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

یعنی در آنجا زنانی هستند که اخلاقشان بهتر از اخلاق زنان دنیا و
بهتر از حور است.

[حِسَانٌ] یعنی صورت‌های زیبا.

از امام صادق علیه السلام وارد شده: اینان زنهای صالح و مؤمن و عارفند و
از امام صادق علیه السلام سؤال شد: وقتی شخصی به دیگری می‌گوید: خدا جزای
خیر به تو بدهد چه معنا دارد؟

فرمود: «خیر» نهی است در بهشت که از کوثر خارج می‌شود و
کوثر از ساق عرش خارج می‌شود، که منازل اوصیاء و شیعیان آنان در

آنجاست، و بر دو طرف آن نهر جاریه‌های روئیده است که هرگاه یکی از آنها کنده شود دیگری به جای آن می‌روید، به نام همان نهر نامیده می‌شوند و این معنای قول خدای تعالی است که می‌فرماید: «فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حَسَانٌ» پس آنگاه که شخص به دوستش بگوید: «جزاك الله خيرا» منظورش همان منزلی است که خداوند به برگزیدگان و نیکان از خلقش آماده نموده است. [فَبَائِيَّ ءِالآءِ رَبِّكُمْ أَتُكذِّبَانِ حُورٌ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

لفظ «حور» بدل از لفظ «خیرات» به صورت بدل کامل است، بنابر آنکه مقصود از «خیرات» حور باشد.

یا مقصود از «حور» معنی لغوی آن است تا شامل زنان از انسان هم بشود، یا عطف بر «خیرات» از قبیل تعداد و شمارش است و حرف عطف محذوف است. [مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ] مخدّرات در خیمه‌ها، بعضی گفته‌اند: یعنی اطراف خیمه مخصوص و منحصر شده برای همسرانشان.

و بعضی گفته‌اند: هر خیمه‌ای در تو خالی است یک فرسخ در یک فرسخ، و در آن خیمه چهار هزار درب طلا است. [فَبَائِيَّ ءِالآءِ رَبِّكُمْ أَتُكذِّبَانِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ] [فَبَائِيَّ ءِالآءِ رَبِّكُمْ أَتُكذِّبَانِ مُتَّكِبِينَ عَلَيَّ رَفْرَفٍ] الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید که پیش از شوهران دست هیچ کس بدان زنان نرسیده است.

الا ای جنّ و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید.

لفظ «رفارف» نیز خوانده شده.

[خَضِرٌ] بعضی گفته‌اند «رفرف» فرش بلند و مرتفع است و بعضی

گفته‌اند: به معنای مجالس یا به معنای بالش و متکا است.

[وَ عَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ] در حالتی که بهشتیان با حورالعین بر رفر ف سبز و بساط زیبا تکیه زده‌اند.

بعضی گفته‌اند «عبقری» به معنای بالش‌های کوچک است و بعضی آن را به معنای دیبا و پارچه ابریشم خالص دانسته‌اند.

و بعضی گفته‌اند عبقری هر لباسی است که راه راه باشد و بعضی آن را منسوب به عبقر می‌دانند و آن به گمان عرب نام شهر جن است.

و در قاموس آمده است: عبقر جایی است که جن در آنجا زیاد است. و به معنای قریه‌ای است که لباسهای آنجا در نهایت زیبایی است و به معنای زن نیز آمده است.

و کامل از هر چیز عبقری است، و به معنای سیّد و آقا و چیزی که بالاتر از آن وجود ندارد، و به معنای شدید و سخت و نوعی از قالیچه نیز آمده است.

[فَبِأَيِّ آءِالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ تَبَرَّكَ أَسْمُ رَبِّكَ] الا ای جنّ و انس

کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید. مبارک نام پروردگارت است. اسم «ربّ» به صورت مطلق عبارت از اسم اعظم خداست و آن عبارت از علی عليه السلام با علویتش می‌باشد.

[ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ] که خداوند جلال و عزت و احسان و کرامت است.

و لفظ «ذی الجلال» با رفع «ذوالجلال» خوانده شده تا وصف اسم باشد، زیرا که نام او مانند خود او ذوالجلال است یعنی برتر و بالاتر از آن است که وصف شود و «ذوالاکرام» یعنی دارای اکرام.

سورهی واقعه

همه‌ی این آیه‌های این سوره مکی است، و بعضی گفته‌اند: بجز آیه‌ی «و تجعلون رزقکم انکم تکذّبون» و بعضی گفته‌اند: به جز قول خدا: «ثَلَّةٌ مِنَ الْاَوَّلِينَ» و قول خدا: «أَفْبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ» که در سفر به مدینه نازل شده است.

آیات ۹۴-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱) لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ (۲) خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ (۳) إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا (۴) وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا (۵) فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا (۶) وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً (۷) فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۸) وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمِ (۹) وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (۱۰) أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱۱) فِي جَنَّةِ النَّعِيمِ (۱۲) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۱۳) عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ (۱۴) مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ (۱۵) يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ (۱۶) بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ (۱۷) لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنزِفُونَ (۱۸) وَفَكَهَتَ مِمَّا يَخْتَارُونَ (۱۹) وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ (۲۰) وَحُورٌ عِينٌ (۲۱) كَأَمْثَلِ اللَّوْلُؤِ الْمَكْنُونِ (۲۲)

جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۳) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا
 وَلَا تَأْتِيهَا (۲۴) إِلَّا قِيلًا سَلَمًا سَلَمًا (۲۵) وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا
 أَصْحَابُ الْيَمِينِ (۲۶) فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ (۲۷)
 وَظِلِّ مَمْدُودٍ (۲۸) وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ (۲۹) وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ (۳۰)
 لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ (۳۱) وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ (۳۲) إِنَّا
 أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً (۳۳) فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا (۳۴) غُرُبًا أَتْرَابًا (۳۵)
 لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ (۳۶) ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ (۳۷) وَثَلَاثَةٌ مِّنَ
 الْأَخِيرِينَ (۳۸) وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ (۳۹) فِي
 سَمُومٍ وَحَمِيمٍ (۴۰) وَظِلِّ مِّنْ يَّخْمُومٍ (۴۱) لَا بَارِدٍ وَلَا
 كَرِيمٍ (۴۲) إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ (۴۳) وَكَانُوا يُصِرُّونَ
 عَلَى الْغِنَى الْعَظِيمِ (۴۴) وَكَانُوا يَقُولُونَ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا
 وَعِظْمًا أَعِنَّا لَمُبْعُوثُونَ (۴۵) أَوَّابًا أُنَّا الْأَوَّلُونَ (۴۶) قُلْ إِنَّ
 الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ (۴۷) لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (۴۸)
 ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ (۴۹) لَأَكْلُونَ مِن شَجَرٍ مِّن
 زُقُومٍ (۵۰) فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ (۵۱) فَشَرِبُونَ عَلَيْهِ مِّنَ
 الْحَمِيمِ (۵۲) فَشَرِبُونَ شُرْبَ الْهَلِيمِ (۵۳) هَذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ
 الدِّينِ (۵۴) نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ (۵۵) أَفَرَأَيْتُمْ مَا
 تُمْنُونَ (۵۶) ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ (۵۷) نَحْنُ قَدَرْنَا
 بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۵۸) عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَلَكُمْ
 وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۵۹) وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا

تَذَكَّرُونَ (٦٠) أَفَرَأَيْتُمْ مَّا تَحْرُثُونَ (٦١) ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ
الزَّارِعُونَ (٦٢) لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (٦٣)
إِنَّا لَمُغْرَمُونَ (٦٤) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (٦٥) أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي
تَشْرَبُونَ (٦٦) ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ (٦٧) لَوْ
نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ (٦٨) أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي
تُورُونَ (٦٩) ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ (٧٠) نَحْنُ
جَعَلْنَاهَا تَذَكِّرَةً وَآمِنَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (٧١) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ
الْعَظِيمِ (٧٢) فَلَا أُقْسِمُ بِمَوْقِعِ النُّجُومِ (٧٣) وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ
تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (٧٤) إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ (٧٥) فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ (٧٦)
لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (٧٧) تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (٧٨)
أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهِبُونَ (٧٩) وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ
تُكذِّبُونَ (٨٠) فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ (٨١) وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ
تَنْظُرُونَ (٨٢) وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِن لَّا تُبْصِرُونَ (٨٣)
فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (٨٤) تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٨٥)
فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (٨٦) فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ (٨٧)
وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (٨٨) فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ
الْيَمِينِ (٨٩) وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكذِّبِينَ الضَّالِّينَ (٩٠) فَنُزُلٌ مِّن
حَمِيمٍ (٩١) وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ (٩٢) إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (٩٣)
فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (٩٤)

ترجمه

چون واقعه [ی قیامت] واقع شود. در وقوع آن دروغی نیست. هم فرو دارنده [ی کافران] است و هم فرادارنده [ی مؤمنان]. آنگاه که زمین به جنبشی سخت جنبانده شود. و کوهها سخت خرد و ریز شوند. و غباری پراکنده گردند. و شما گروههای سه گانه‌ای باشید. [یکی] اصحاب یمین، و چه حال دارند اصحاب یمین. و [دیگری] اصحاب شمال، و چه حال دارند اصحاب شمال. و [سومین] سابقان که پیشتازانند. اینانند که مقرب‌اند. در بهشت‌های پر ناز و نعمت. گروهی بسیار از پیشینیان. و اندکی از واپسینان. بر تخت‌های گوهرنشان. رودروی هم تکیه زده‌اند. جاودانه جوانان برگرد آنان می‌گردند. همراه با کوزه‌ها و ابریقها و جامهایی از شراب خاری. که [بهشتیان] از آن سر درد نگیرند و بدمست نشوند. و میوه‌هایی از آنچه برمی‌گزینند. و گوشت پرندگان از آنچه خوش دارند. و حوریان چشم درشت. که همانندان مروارید نهفته‌اند. به پاداش کاری که کرده‌اند. در آنجا [سخنان] بیهوده و [گزاف] گناه آلود نشوند. نشوند مگر سخنی که سلام است و سلام. و اصحاب یمین، چه حال دارند اصحاب یمین. در جوار درختان سدر بی‌خار. و موزهای توبرتو. و سایه‌ی گسترده. و آبی ریزان. و میوه‌ی بسیار. که نه پایان‌پذیر است و نه بازداشته. و دوشیزگان گرامی. ما ایشان را به ابداع آفریده‌ایم. و دوشیزه شان داشته‌ایم. همسر دوست و همسن و سال. خاص اصحاب یمین. جماعتی بسیار از پیشینیان. و جماعتی بسیار از واپسینان. و اصحاب شمال، چه حال دارند اصحاب شمال. در میان آتشباد و آب جوشند. و سایه‌ای از دوده. که نه خنک است و نه خوش. ایشان پیش از این ناز پرورده بودند. و بر گناه بزرگ مداومت می‌کردند. و می‌گفتند آیا چون مردیم و خاک و استخوانها [ی پوسیده] شدیم، آیا ما از نو برانگیخته [و زنده] خواهیم شد؟. و همچنین نیاکان ما؟. بگو که پیشینیان و واپسینان. برای موعد روزی معین گرد آیند. سپس شمایان ای گمراهان اهل انکار. خوردندگان از درخت زقومید. و شکم انباران از آن. و بر آن آب جوش آشامندگانید. و مانند نوشیدن شتران عطش زده می‌آشامید. این پیشکش ایشان در روز جزاست. ما شمارا

آفریده‌ایم، پس چرا تصدیق نمی‌کنید؟ آیا اندیشیده‌اید آنچه [از منی] را که [در رحمها] می‌ریزید. آیا شما آن را آفریده‌اید یا ما آفریننده‌ایم. ما در میان شما مرگ را مقدر داشته‌ایم و ما درمانده نیستیم. که همانند شما را جانشین [شما] گردانیم، و شما را در هیأتی که نمی‌دانید باز آفرینیم. و به راستی نشأة نخستین را شناخته‌اید، پس چرا پند نمی‌گیرید؟ آیا اندیشیده‌اید در آنچه می‌کارید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما رویاننده‌ایم؟ اگر خواهیم آن را خرد و ریز گردانیم و شما حسرت زده شوید. [و گوئید] ما غرامت دیدگانیم. بلکه ما بی‌بهرگانیم. آیا اندیشیده‌اید بی‌آبی که می‌آشامید؟ آیا شما آن را از ابر فرو فرستاده‌اید یا ما فرو فرستنده‌ایم؟ اگر خواهیم آن را شور و تلخ گردانیم پس چرا سپاس نمی‌گزارید؟ آیا اندیشیده‌اید به آتشی که می‌افزاید؟ آیا شما درختش را آفریده‌اید یا ما آفریننده‌ایم؟ ما آن را پند آموزی ساخته‌ایم و توشه‌ای برای رهروان. پس به نام پروردگارت که بزرگ است، تسبیح گوی. سوگند می‌خورم به منزلگاههای ستارگان. و آن - اگر بدانید - سوگندی عظیم است. آن قرآنی کریم است. در کتابی نهفته. جز پاکیزگان به آن دسترس ندارند. فرو فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان است. آیا شما در کار این سخن سستی می‌ورزید؟ و سپاس روزیتان را چنان کرده‌اید که [آن را] انکار می‌کنید. پس چرا چون جان به گلوگاه رسد. و شما در آن هنگام نظاره‌گرید. و ما به آن [جان شما] از شما نزدیک‌تریم ولی شما به چشم بصیرت نمی‌نگرید. پس چرا اگر شما جز دادنی نیستید. اگر راست می‌گوئید چرا آن را باز نمی‌گردانید؟ سپس آنگاه اگر از مقربان باشد. رهایش و گشایش است و بهشت پر ناز و نعمت. و اما اگر از اصحاب یمین باشد. پس [گفته شود] سلام بر تو باد از اصحاب یمین. و اما اگر از منکران گمراه باشد. پیشکش [او] از آب جوشان است. و ورود به جهنم. این همانا حق الیقین است. پس به نام پروردگارت که بزرگ است، تسبیح بگوی.

تفسیر

[إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ] هنگامیکه آن واقعه‌ی بزرگ قیامت واقع گردید لفظ «الواقعه» به معنای قیامت است و نامیدن قیامت بدین نام از آن جهت است که وقوع آن حتمی و محقق است و ممکن است مقصود از «الواقعة» مرگ باشد که وقوع آن نیز حتمی است.

[لَيْسَ لَوْ قَعَتِهَا كَاذِبَةٌ] وقوع قیامت دروغ نیست (و جای شك و ریب نیست)، لفظ «لیس» جواب «إذا» نیست، چون در این صورت لفظ «فاء» لازم می‌شد، بنابراین جمله حائیه است، یا معترضه و جواب سؤال مقدر است، ممکن است جواب «إذا» باشد و لفظ «فاء» در تقدیر گرفته شود.

[خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ] آن روز قومی را بدوزخ خوار کند و گروهی را به جنت سربلند گرداند.

این جمله خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «فاء» و جواب «إذا» است. یا «فاء» در تقدیر نیست و جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر است. و اگر این جمله و ماقبلش جواب «إذا» نباشد جواب محذوف است، یعنی قیامت جماعتی از انس و جن را پایین می‌آورد و گروهی را بالا می‌برد، یا گروهی از قوای نفس را پائین می‌آورد و گروهی را بالا می‌برد. یا جواب «إذا» قول خدا: «فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» تا آخر آیه است. یا جواب «إذا» قول خدای تعالی: [إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا] آنگاه که زمین سخت به حرکت و لرزه در آید است، که لفظ «فاء» در تقدیر است. یا «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ» بدل از «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» یا ظرف برای «وقعت» یا «كاذبة» یا «خافضة» یا «رافعة» است.

و لفظ «رج» به معنای تحريك و تحرك و تكان خوردن و حبس است.

[وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا] و کوههای سخت متلاشی شود.

لفظ «بس» به معنای قاووت و نرم است، و قاووت یا آرد یا کشک ساییدن اگر با روغن یا روغن زیتون مخلوط شوند «بس» نامیده می‌شوند و بو داده‌ی از آنها نیز «بس» است و از همین قبیل که گفته می‌شود: «البیس للسیوق».

[فَكَانَتْ هَبَاءً مُّدْبِثًا] و مانند ذرات گرد در هوا پراکنده گردد.

لفظ «هباء» به معنای غباری است که در جو پراکنده می‌شود و در شعاع خورشید دیده می‌شود.

[وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا] و شما خلائق بر سه دسته مختلف شوید. یعنی صنف‌های متعدّد.

[ثَلَاثَةً^(۱) فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ^(۲)] گروهی

داستان اصحاب یمین باشند که چقدر حالشان نیکوست.

لفظ «ما» استفهامیّه برای تعجب است و جمله خبر «اصحاب المیمنة» به تقدیر قول می‌باشد.

[وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ] و گروهی اصحاب

شومی شقاوتند که چقدر روزگارشان سخت است.

استفهام و تعجب در جمله‌ی قبلی جهت بزرگ نشان دادن و در جمله‌ی دوّم برای تحقیر می‌باشد.

[وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ^(۳)] و طایفه سوّم آنان که در ایمان بر همه

پیشی گرفتند.

۱- منظور روز قیامت است. نور الثقلین ج ۵

۲- مؤمنی هستند که توقف می‌کنند برای حساب. نور الثقلین ج ۵

۳- کسانی که سبقت کردند به سوی بهشت بدون حساب. نور الثقلین ج ۵

این جمله خود مرکب از مبتدا و خبر است و معنای آن این است: کسانی که بر اصحاب یمین سبقت گرفته‌اند آنان به سبقت معروف و شناخته شده‌اند، یا کسانی که بر اصحاب یمین سبقت گیرند آنها به صورت مطلق در همه‌ی کمالات سبقت دارند، یا سبقت گیرندگان همان انبیاء علیهم‌السلام هستند که معروف به سبقت و سبق می‌باشند، یا کسانی که در فضل و برتری سابق‌اند اینان سبقت گیرندگان و اصحاب یمین هستند، یا کسانی که در ایمان سبقت گیرنده هستند اینان بر همه سبقت دارند، مانند قول شاعر که می‌گوید: «من ابوالنجم هستم و شعر شعر من است یا لفظ «السابقون» دوّم تاکید «السابقون» اوّل است و قول خدای تعالی:

[أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ] آنان به حقیقت مقربان درگاهند.

خبر آن یا بدل از آن می‌باشد؛ و «أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» مبتدا و خبر یا موصوف و صفت است که در این صورت وقف بر همان صحیح است، یا وقف بر قول خدای تعالی:

[فِي جَنَّاتٍ أَلْوَعِيْمٍ] آنان در بهشت پر نعمت جاودانی متنعمند است، چون این جمله خبر یا خبر بعد از خبر یا حال یا خبر مبتدای محذوف است. بدان که بنی آدم چون بالقوه جامع جمیع نمونه‌های موجودات است، و همین معنای «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» می‌باشد لذا هر وقت در چیزی فعلیّت پیدا کند بر حسب باطن از جنس همان چیز می‌شود.

و روی همین اصل است که گفته شده: انسان بر حسب صورت يك نوع است و بر حسب باطن انواع مختلف است.

و عوالم بر حسب امّهات و اصول سه عالم‌اند:

۱- عالم ارواح خبیث.

۲- عالم ارواح پاك و طيب.

۳- عالمی که بین دو عالم واقع است و آن عالم طبیعت است و این عالم‌ها به منزله‌ی شخص انسانی است که در طرف راست او عالم ارواح پاك و طيب و در شمال او عالم ارواح خبيث قرار دارند، و انسان که در بین دو عالم واقع است در هیچ يك از دو عالم متمکن نیست، بلکه بر حالت برزخ بین دو عالم باقی است، و هیچ حکمی از احکام دو عالم بر او باز نمی‌شود، و آنگاه که از برزخ بین دو عالم خارج گردد اگر متمکن در عالم ارواح ناپاك و خبيث شد بر او حکم می‌شود که از آنان است و از اصحاب شمال و اصحاب مشئمه می‌باشد، و اگر در ارواح متمکن گشت حکم می‌شود که از آنان است و او از اصحاب یمین و اصحاب میمنه است.

و آنکس که در عالم برزخ و وسط باقی است به چیزی بر آنها حکم نمی‌شود، بلکه او از کسانی است که امید امر خدا را دارد و این حالت اغلب مردم است.

و کسی که حائز کمالات انسان و بر اصحاب یمین سبقت گرفته که اینان انبیا و اولیاء علیهم‌السلام هستند او سابق و سبقت گیرنده است.

و به عبارت دیگر: انسان یا قابل ولایت است یا اعراض از ولایت می‌کند، یا نه ولایت قبول می‌کند و نه از آن اعراض می‌کند.

و اعراض کننده‌ی از ولایت اگر بر اعراض خویش باقی باشد بر حسب اعراضش بر او حکم می‌شود که او از اصحاب شمال است، و حکم قبول کننده‌ی ولایت این است که او از اصحاب یمین است، و غیر این دو گروه امید امر خدا را دارند.

و قبول کننده‌ی ولایت یا در بعضی کمالات فعلیت پیدا کرده که او

سابق و سبقت گیرنده است.

یا چنین فعلیتی پیدا نکرده که او از اصحاب یمین است. این تقسیم که گفته شد بر حسب زندگی دنیا و نظرهای قاصر است و گرنه یمین، یا از اصحاب شمال، و در دنیا نیز حال آنان در نظرهای بالغ و رسا این چنین است، زیرا کسانی که عواقب و سرانجام‌ها را می‌بینند بر انسان چنین حکم می‌کنند که او یا از اصحاب شمال یا از اصحاب یمین، یا از سابقین است.

پس در نظر کوتاه بینان و قاصرین در دنیا انسان چهار قسم است، ولی در نظر کاملین در دنیا و آخرت انسان سه قسم است در سوره‌ی مائده در تفسیر قول خدای تعالی: «بل یداه مبسوطتان» بیان شمال و یمین گذشت و گفتیم که دو دست نسبت به خودشان و نسبت به عالم یمین و شمال نامیده می‌شوند.

و اما نسبت به خدای تعالی پس هر دو دست او یمین است. و از نبیِّ ﷺ هنگامی که از این آیه سؤال شد آمده است که فرمود: جبرئیل به من گفت: اینان علی علیه السلام و شیعیانش می‌باشند که آنها به بهشت سبقت گیرنده هستند به سوی بهشت، و به خدا نزدیک هستند به سبب کرامت او.

و از علی علیه السلام آمده است که فرمود: [وَأَلْسَبِقُونَ أَلْسَبِقُونَ] أَوْلَادِكِ الْمُقَرَّبُونَ [در باره‌ی من نازل شده است. از امام باقر علیه السلام آمده است: ما هستیم السابقون السابقون و ما هستیم الاخرون.

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به گروهی از شیعه فرمود: شما شیعه‌ی

خدا هستید، شما یاران و انصار خدا هستید، شما سابق و اوّل هستید و سابق و آخر هستید، یعنی در دنیا به ولایت ما، و در آخرت به بهشت سبقت می‌گیرید.

[ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ] جمع زیادی از آنها از اوّلین‌اند، یعنی اوّل در زمان که اینان از زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا زمان خاتم‌اند صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، یا از اوّلین در بیعت و قبول ولایت، یا از اوّلین در رتبه که همین معنی مقصود است، چون مقصود این است که بسیاری از سابقین از اوّلین در رتبه بودند و اندکی از آنها که از آخرین در رتبه بودند بعد از مرگ به سبب تصادم برزخ‌ها به مقام اوّلین صعود کردند و لذا درباره‌ی اصحاب شمال «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ» نگفت با اینکه جمع زیادی از اصحاب شمال از اوّلین بودند.

بعضی گفته‌اند: مقصود جمع زیادی از اوّلین از امت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

می‌باشند.

[وَقَلِيلٌ مِنَ الْأَخِيرِينَ^(۱)] و عدّه‌ی قلیلی از متاخران [عَلَى سُرُرٍ مَوْضُوعَةٍ] آنان در بهشت بر سریرهایی از زربفت مرصع تکیه زنند.

«وضن الشیء» یعنی آن را تکرار و دو تا کرد و مضاعف نمود، یا

آن را بافت.

[مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَّقَبِلِينَ] به آن تخت‌ها تکیه می‌دهند در حالی

که روبروی هم هستند، که راحتی در تکیه دادن است، و بهترین نشستن‌ها متقابل و روبروی هم بودن است.

[يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُجُوهٌ غُلَامَانِ] بر آنها طواف می‌کنند، چه آنها

۱- امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام: علی بن ابیطالب است. نور الثقلین ج ۵ ص ۲۱۲

لطیف‌تر و با صفات‌تر از سایر خدمتکاران هستند.

[مُخَلَّدُونَ] دائماً آنجا هستند و از بهشت‌ها هیچ وقت خارج نمی‌شوند، یا از آن جهت که غلامان هستند از غلام بودن خارج نمی‌شوند، یعنی طول مدت و مرور زمان حالت آنها را تغییر نمی‌دهد و مانند فرزندان دنیا هستند که مرور زمان صفاء و طراوت آنها را عوض کند، یا مقصود غلامان گوشواره‌دارست، چه لفظ «خلد» به معنای گوشواره نیز آمده است. بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ [کوزه‌ها و مشربه‌ها لفظ «کوب» با ضمّه کوزه‌ی بی دسته یا بی لوله است.

و لفظ «ابریق» معرب «آبریز» به معنای کوزه‌ای است که دارای دسته و لوله می‌باشد.

[وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ] و جامهای پر از شراب جاری و روان، لفظ «من معین» وصف «اکواب» و «آباریق» و «کأس» هر سه می‌باشد، یا وصف اخیر است.

و لفظ «کأس» ظرفی است که در آن شراب نوشیده می‌شود، یا نام ظرف شراب است مادامی که شراب در آن باشد، و لفظ «کأس» مؤنث و مهموز است و به معنای خود شراب نیز آمده است، و ممکن است مقصود در اینجا ظرف و شراب باشد.

[لَّا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا] از آن جام‌ها شراب سردرد و صداع نمی‌گیرند همان طور که از شراب دنیا چنین می‌شوند.

[وَلَا يُنْزِفُونَ] لفظ «نزف» بر وزن «عنی» یعنی عقل او رفت، و «نزف البئر» یعنی آب چاه را کشید.

یا آب چاه خشک شد و لفظ «نزف» لازم و متعدی است، و «نزفت

عبرته» یعنی اشك چشم او تمام شد، و لفظ «ینزفون» به صورت معلوم و مجهول خوانده شده.

[و فَكِهَةً] با میوه دور آنان طواف می‌کنند.

[مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَ لَحْمٍ ^(۱) طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ] و میوه خوشی برگزینند و گوشت مرغان هر غذا که مایل باشند.

[و حُورٌ عِينٌ] و لفظ «حور» با جرّ خوانده شده تا عطف بر «أَكْوَاب» باشد،

و با رفع خوانده شده تا عطف بر «ولدان» باشد و با نصب خوانده شده تا مفعول فعل محذوف باشد.

و در وجه اعراب این لفظ طبق قرائت‌های سه گانه وجوه دیگری نیز گفته شده.

[كَأَمْثَلِ اللَّوْؤِ الْمَكْنُونِ] چون درّ و لؤلؤ مکنونند بر آنها

مهیّاست.

[جَزَاءً مِّمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ] آنچه که در دار دنیا عمل می‌کردند.

[لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا] در آنجا شنیدن لغو و گناه

نیست همان طور که در دنیا می‌شنیدند.

[إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا] هیچ جز سلام و تحیّت و احترام نگویند و

نشنوند.

لفظ «سَلَامًا» دوّم تأکید «سَلَامًا» اوّل است، و «سَلَامًا» اوّل مفعول لفظ

«قِيلًا» است.

۱- قال رسول الله ﷺ: اللحم سيد الطعام في الدنيا و الآخرة. گوشت آقای غذاها در دنیا و آخرت است.

[وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ^(۱)] اصحابِ یمین چه

وصف و صفتی دارند؟

[فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ] در سایه‌ی درختان سدر پرمیوه‌ی بی‌خار
«خضد الشجر» یعنی شاخه‌ی درخت را برید.

[وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ] و درختان پربرگ سایه‌دار لفظ «طلح» به
معنای درخت بزرگ، شکوفه و درخت موز آمده‌است.

و بعضی گفته‌اند: آن درختی است که دارای سایه‌ای سرد و مرطوب
است، برخی گفته‌اند: آن درختی است که از جهت منظره از بهترین
درخت‌هاست.

و این دو درخت را بدان جهت ذکر کرد که آن دو درخت را عرب
می‌شناسند و نفع و بهره‌مندی عرب از آن دو درخت می‌باشند.

[وَزَيْلٍ مَّسْكُوبٍ] سایه‌ای که قطع نمی‌شود (در سایه بلند درختان).

[وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ] آب ریخته شده یعنی آب همیشه جاری.

[وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ] و چون بهشت‌های سابقین دارای شرافت است

آنجا فرمود: «فاكهة مما يتخيرون».

[لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ] فرشهای بلند، یا

بعضی از آنها روی بعضی انداخته شده.

مقصود از فرش زنان می‌باشند، یعنی زنان بلند و لذا در دنباله‌ی آن

فرمود:

[إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً] زنانی که به طرز عجیب آفریدیم یعنی

آنان را به صورت جوانی زیبا و باطراوت در آوردیم پس از آنکه پیر و بد قیافه شده بودند، یا مقصود این است که ما حور العین را خلق کردیم بدون آنکه حالات مختلفی بر آنها عارض شود، بلکه آنها را به صورت بالغ و باطراوت خلق کردیم.

[فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا] همیشه آن زنان را با کره گردانیده‌ایم.

[عُرْبًا] لفظ «عُرْب» جمع «عروب» به معنای زنی است که همسرش را دوست داشته باشد، یا عاشق او باشد، یا او را دوست داشته و این معنا را اظهار نماید، یا مقصود زنی است که بسیار نخندد.

[أَثْرَابًا] و شوهر دوست جوانان همسالان هم لفظ «اتراب» جمع «ترب» با کسره به معنای کسی است که با تو به دنیا آمده باشد.

[الْأَصْحَابِ الْيَمِينِ] و لفظ «یمین» به امیر المؤمنین عليه السلام و اصحاب یمین به شیعه‌ی او تفسیر شده و این بدان جهت است که او اصل عالم ارواح است.

[ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ] بسیاری از کسانی که در رتبه اول هستند از اصحاب یمین می‌باشند، و نیز بسیاری از متأخرین از اصحاب یمین ملحق به اصحاب یمین می‌شوند، چه بیشتر کسانی که در برزخ‌ها گرفتار بودند پس از پاک شدن و تطهیر در عالم برزخ‌ها به اصحاب یمین ملحق می‌شوند، و بسیاری از کسانی که داخل جهنم شده‌اند از آنجا خارج و داخل در بهشت می‌گردند و ملحق به اصحاب یمین می‌شوند، به خلاف سابقین که ملحق شونده‌ی به آنها از متأخرین بسیار اندک است.

و لذا در آنجا فرمود: «ثَلَاثَةٌ» یا «قَلِيلٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ» و هر آنچه در قول خدای تعالی: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» گفته شده در

اینجا نیز گفته شده است.

[وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ فِي سَمُومٍ] (و اصحاب شقاوت) که نامه عملشان به دست چپ است یعنی در گرمای آتش هستند که در منافذ بدن داخل می‌شود.

[وَ حَمِيمٍ] آبی که به اوج و نهایت درجه‌ی حرارت رسیده باشد.

[وَ ظِلٌّ مِّنْ يَّخْمُومٍ] دود سیاه، یا کوه سیاه که در جهنم است.

[لَّا بَارِدٌ وَلَا كَرِيمٌ] آنچنان نیست که نگاه کردن به آن لذت بخش باشد، و شمال به دشمنان آل محمد تفسیر شده، و اصحاب آنها اصحاب شمال است.

[إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ] این عذاب آنها را بدین سبب است که از این پیش (در دنیا) بناز و نعمت پرداختند. لفظ «مترفین» یعنی دارندگان نعمت، «أترفته النعمة» یعنی نعمت او را به طغیان کشاند، یا او را دارای نعمت نمود، و «اترف فلان» یعنی بر بعضی اصرار ورزید، و «اترفه» یعنی او را به حال خود گذاشت تا هر کاری خواست انجام دهد. و او را از داشتن نعمت منع نکرد و «مترف» به معنی ستمگر نیز آمده است.

[وَ كَانُوا يُصْرُونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ] و بر گناه بزرگ (شرك و عناد) اصرار داشتند.

لفظ «حنث» با کسره به معنی گناه و خلاف قسم علم عمل کردن و میل نمودن از باطل به حق و عکس آن می‌باشد.

[وَ كَانُوا يَقُولُونَ أَلِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَ عِظْمًا أَعْنَا كَمُبْعُوثُونَ] و می‌گفتند آیا ما چون مردیم و استخوان ما خاک شد باز هم

مازنده می‌شویم.

[أَوْ ءَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ] یا پدران گذشته ما زنده خواهند شد و به

آنان بگو:

[قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ

مَعْلُومٍ] در مقام ردّ بر آنها و تهدید آنان چنین بگو. البته تمام خلق اولین و آخرین زنده می‌شوند و همه در وعده‌گاه روز معین محشر جمع می‌گردند.

[ثُمَّ إِنَّكُمْ أَهْيَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ لَا كَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِّنْ

زَقُومٍ] آنگاه شما ای گمراهان منکر قیامت از درخت زقوم تلخ دوزخ البته خواهید خورد. بیان معنی «زقوم» در سوره‌ی صافات گذشت.

[فَمَائِثُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ فَشَرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ

فَشَرِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ] تا آنکه شکم مرا از آن پر می‌سازید آنگاه همه از آب گرم جهنم می‌آشامید بدانسان از عطش آن آب را می‌نوشید که شتران تشنه آب می‌آشامند.

لفظ «هیم» با کسره به معنای شتر تشنه‌است و جمع «هیمان» و «هیمی» به

معنای عطشان و تسنه‌است، یا به معنای شتری است که دردی شبیه درد استسقا

گرفته باشد، که جمع «هیمان» و «هیمی»، یا از «هیام» بر وزن «سحاب» است، و آن

به معنی چیزی است که مالک خویش نیست، و هر چه بر آن آب بریزی آب را به خود

می‌کشد.

و «هائم» یعنی متحیر و «هیام» بر وزن «غراب» حالتی از عشق است مانند

جنون.

[هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ] این طعام و شراب کافران در روز جزاست.

لفظ «نزل» عبارت از چیزی است برای شخص نازل و فرود آمده و مهمان

آماده می‌شود تا احترام و بزرگداشت او باشد، آن استهزا و تهدید آنان است بدین گونه که نُزُلُ آنان چنین است، پس چگونه باشند در منازل و جاهایی که برای آنان مقرّر شده‌است.

[نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ] ما شما را آفریدیم نه غیر ما.

[فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ] پس چرا مخلوق بودن خویش را تصدیق نمی‌کنید تا در نتیجه تصدیق به خالق خویش بکنید، یا چرا به بعث و برانگیخته شدن آنان تصدیق نمی‌کنید پس از آنکه اقرار به آفرینش ابتدایی خود نمودید و بعث و زنده شدن دوباره در نظر شما آسانتر از آفرینش ابتدایی است.

[أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ] آیا که نخست شما نطفه‌ای بودید.

این جمله جواب شرط مقدرّ است، یعنی اگر ما شما را نیافریده‌ایم پس بگویید چه کسی شما را از حالت نطفه بیرون آورد.

[أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ وَأَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ] آیا شما آن نطفه را به صورت فرزند انسان آفریدید یا ما آفریدیم. و ممکن است لفظ «فاء» در «فَرَأَيْتُمْ» برای سببیت باشد، و لفظ «همزه» نیز باید مؤخر می‌شد که مقدم شده‌است، و تقدیر آیه در معنی چنین است: ما آفریدیم و خلق کردیم بدان سبب که در جواب این سؤال که آیا شما نطفه را خلق می‌کنید یا ما گفته شود: از خلق نطفه بما خبر بدهید، آن وقت شما جوانی ندارید جز آنکه بگویید: خداوند خالق و آفریننده است. بنابراین پس چرا به خالق بودن ما تصدیق نمی‌کنید؟

[نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ] لفظ «قَدَرْنَا» با تخفیف و تشدید

خوانده شده. یعنی ما بین شما مرگ را مقدرّ نمودیم، نه غیر ما.

[وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ] و ما مغلوب و ناتوان نیستیم.
 [عَلَىٰ أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَلَكُمْ وَ نُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ] شما را
 در عالمی انشا و ایجاد می‌کنیم که شما آن را نمی‌دانید، یعنی کار ما به طور
 دائم تبدیل خلق به خلق دیگر، اخراج خلق اوّل از قبرهای بدن‌ها و انشاء و
 ایجاد آنان در عالم دیگر است نظیر اخراج جنین از رحم و انشای او در عالم
 دیگری که او نمی‌داند و تبدیل او به جنین دیگری می‌باشد و هیچ چیز
 نمی‌تواند مانع از این کار ما باشد.

[وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ] نشئه‌ی دنیا را دانستید، و دیدید
 که ما گیاهی را تبدیل به گیاهی دیگر نمودیم، و گیاه را در نشئه حیوان و
 انسان انشاء کردیم، و حیوان را در صورت حیوان دیگر یا انسان انشا کردیم
 و نطفه را از صورتی به صورتی دیگر و از مقامی به مقام دیگر و از حالتی
 به حالتی دیگر تبدیل نمودیم. و هر اندازه که از حالت‌ها و صورت‌ها بر او
 عارض گشت از حالت سابقش برتر و بالاتر شد، و این دنیا جز مانند رحم
 برای جنین نیست و نقل جنین از رحم به دنیا چیزی نیست جز آنکه او را از
 زندان به جای وسیع و راحت نقل می‌دهند.

[فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ] پس چرا متذکر نقل از دنیا به آخرت نمی‌شوید؟!
 و چرا متذکر نمی‌شوید که این انتقال نیز جز انتقال از زندان به جای بزرگ
 و واسع چیزی نیست، همان طور که نقل جنین به عالم دنیا استکمال او
 است و در این دنیا به بسیاری از کمالات می‌رسد که تحصیل آنها در رحم
 ممکن نیست همین طور است نقل جنین دنیا از رحم دنیا به آخرت تا خیلی
 از کمالات را که در دنیا تحصیل آنها ممکن نبود به دست آورد، پس چرا
 متذکر نمی‌شوید که نسبت عالم آخرت به دنیا مانند نسبت دنیا به رحم

بلکه بالاتر از آن است.

و شما نشئه اولی و عالم دنیا را دانستید و فهمیدید که بودن شما در دنیا و اتصال شما به آخرت در خواب که برادر مرگ است و مشاهده‌ی شما عالم مثال را يك بار یا دو بار، آزاد شدن از قبرهایتان که پیمودن زمان و مکان با وجود آن قبرها برای شما مشکل است.

پیمودن زمان و دیدن آنچه که در آینده واقع می‌شود، پیمودن مکان و شاهد، حوادثی که در مکان‌های دو رخ می‌دهد همه‌ی این علامت‌ها باید موجب تذکر و یادآوری باشد و متذکر این معنا بشوید که مرگ اگر در این مورد شدیدتر و بالاتر از خواب نباشد پائین‌تر و کمتر از آن نیست، پس باید به این آزاد شدن و مردن و رها شدن از قیدها مشتاق باشید، تا زمان و مکان را طی کنید و مشاهده کنید آنچه را که در آینده رخ می‌دهد، و آنچه را که در مکان و شهر تو نیست.

از امام سجّاد علیه السلام آمده است: تعجّب و همهّ تعجّب از کسی است که نشئه اولی و عام دنیا را می‌بیند و نشئه‌ی آخرت را انکار می‌کند.
[أَفْرَاءَ يُتْمَ مَا تَحْرُثُونَ ۚ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ وَأَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ] آیا شما کشت را می‌رویانید و آن را به حدّ دانه و درو می‌رسانید؟ یا ما این کار را انجام می‌دهیم؟ شما نمی‌توانید بگویید رویاندن و به مقام باروری و درو رسانیدن کار بشر است، چون [لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطْمًا] اگر ما بخواهیم آن را خشک و هیزم می‌کنیم که لایق سوزاندن باشد.

[فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ] «فکّه‌هم بملح الکلام» یعنی با ظرافت و شیرین کاری سخن گفت، یعنی شما با همدیگر بر سبیل استهزا سخنان ظریف و شیرین می‌گویید. یا مقصود این است که شما در این مورد با هم

سخن می‌گویید و افسانه‌ها می‌سازید.

[إِنَّا لَمُعْرَمُونَ] (و گویید) ما سخت در زیان و غرامت افتادیم.

لفظ «مغرمون» از «عزام» به معنی شرّ دائم و هلاک و عذاب است.

[بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ] ما قومی هستیم محروم از روزی‌ها.

[أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ

نَحْنُ الْمُنزِلُونَ] نمی‌توانید بگویید که بشر باران نازل نموده‌است.

چون اگر ما می‌خواستیم آب باران را شور و تلخ می‌گردانیدیم.

[لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ] چرا شما شکر نمی‌کنید

که منعم را به این نعمت‌ها تعظیم کنید، بدین گونه که اوامر و نواهی او را

امثال نمایید.

[أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا] درختی که

شما از آن آتش و آتش زند درست می‌کنید، چه آن دو از درخت سبز گرفته

می‌شوند، که هر گاه یکی بر دیگری ساییده شود آتش جرّقه می‌زند.

[أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا] آتش یا درخت را ما چنین

قرار دادیم که یاد آور تصرّف حق تعالی باشد.

[تَذَكِّرَةٌ] یاد آور تصرّف حق تعالی و قرار دادن هر چیزی از سنخ

خودش باشد مانند آتش، یا یاد آور قدرت حقّ و عنایت او به خلقتش باشد،

چه از درخت سبز آتشی بیرون آورده که در بسیاری از موارد زندگی‌تان از

آن بهره‌مند می‌شوید.

[و مَتَعًا] آنچه که موجب بهره و لذّت می‌شود.

[لِلْمُقْوِينَ] (که برای مایحتاج خود) بکار می‌برند. لفظ «أقوی»

یعنی بی‌نیاز شده و فقیر شد، و در زمین گود خوابید، و همچنین است لفظ

«قواء» با کسره و مدّ، و لفظ «قواية» با فتحه.

و معنای آیه این است: وقتی پروردگار تو اینگونه عمل می‌کند و چنین نعمت می‌دهد پس تو تسبیح خدا بگویی.

[فَسَبِّحْ] تو تسبیح بگو و از ردّ کافرین غم و اندوه به خود راه مده. [بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ] به سبب اسم پروردگارت تسبیح خدا بگو. لفظ «باء» در «باسم» برای سببیت است، یعنی سببیت یادآوری خدا، یا سببیت بشریت علی عليه السلام، یا به سبب مقام نورانیت او که همه‌ی اینها اسم خدا هستند یا مقصود این است که اسم پروردگارت را تسبیح بگو که در این صورت لفظ «باء» صله‌ی «سبّح» می‌باشد.

[فَلَا أَقْسِمُ بِمَوْعِدِ النُّجُومِ] سوگند بموقع نزول ستارگان (یا آیات کریمه قرآن).

لفظ «لا» زایده یا نافیه است، این جمله ردّ گفته‌ی کفار است که می‌گفتند قرآن جادو، یا شعر، یا افسانه‌ی گذشتگان است.

یا لفظ «لا» نافیه است و نفی قسم می‌کند، یعنی من در این ادّعای خود که راجع به قرآن کریم است قسم یاد نمی‌کنم چون قرآن بودن آن واضح است و احتیاج به قسم ندارد، و «مواقع النجوم» عبارت از محلّ غروب و محلّ طلوع ستارگان، یا انتشار و پراکندگی ستارگان در روز قیامت است، یا مقصود «انواء» است که در جاهلیت به آن معتقد بودند و آن سقوط ستاره‌ای است هنگام طلوع فجر و طلوع ستاره‌ای دیگر در مقابل آن، یا مقصود رجم ستاره‌ها به شیاطین است، چنانچه در خبر است، چه از امام صادق عليه السلام روایت شده که مواقع نجوم عبارت از رجم ستارگان به شیاطین است، و مشرکین به آن ستارگان قسم می‌خوردند که خدای تعالی فرمود:

من به آنها قسم نمی‌خورم.

و ممکن است مقصود از مواقع نجوم مواقع نزول قرآن باشد، چه قرآن نیز تدریجاً نازل شده‌است.

[وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَيْتَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ] آنچه که بر تو خوانده می‌شود، یا آنچه که به تو وحی می‌شود، یا قرآن ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ قرآنی است کریم و عزیز و بزرگ.

[فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ] کتاب مکنون عبارت از امام مبین یا کتاب نفوس کلّی است که همان کتاب محفوظ است، زیرا قرآن از مقام جمع الجمع که مقام مشیّت است به مقام جمع نازل شده که آن مقام عقول طولی و عرضی است، به مقام نفوس کلّی نازل شده و نخست در همان مقام‌ها ثابت گشته، سپس از آن مقامات به سینه‌ی نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سپس از آنجا به حسّ مشترك او نازل گشته، سپس از آنجا به خارج آمده و به صورت الفاظ و حروف، یا به صورت نوشته و نقوش در آمده و قرآن در تمام این مقامات جامع بین وحدت و کثرت و احکام قلب و قالب و علم و عمل است.

[لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ] که جز دست پاکان نرسد. این جمله خبر است و بر خبر بودن باقی می‌باشد، زیرا قرآنی که در کتاب مکنون است به حریم قدس آن دست کسی نمی‌رسد، مگر آنکه از لوث گناهان و محرّمات پاک شده باشد و از ناپاکی توجّه به کثرات و انانیت‌ها و پلیدی حدود و تعینات خالی و پاکیزه باشد.

ولیکن چون تکلیف مطابق تکوین و ظاهر موافق باطن بود تکلیف بر حسب مقام بشری این است که قالب انسان با قالب قرآن و ظاهر آن تماس پیدا نکند، چنانچه در اخبار وارد شده و علماء به آن فتوا داده‌اند، و

گفته‌اند: خبر در اینجا در معنی نهی است، یعنی مسّ قرآن جایز نیست مگر برای کسی که از حدث‌ها و خبث‌ها پاک و پاکیزه باشد و از همین جاست که از مسّ کردن نخ و جلد و کاغذ آن بدون طهارت نهی کرده‌اند و در همین مورد به همین آیه استشهاد نموده‌اند.

روایت شده: آنگاه که عمر به خلافت رسید از علی علیه السلام درخواست نمود که قرآن را به آنها بدهد، و گفت: ای ابوالحسن آن قرآن را که نزد ابوبکر آوردی بیاور تا طبق همان قرآن اجتماع کنیم.

علی علیه السلام فرمود: هیئات که چنین چیزی ممکن نیست و من قرآن را نزدیکتر آوردم تا بر شما اتمام حجّت کرده باشم، تا در قیامت نگویند که ما از آن غافل بودیم، یا بگویند قرآن را نزد ما نیاوردید، بدانید قرآنی که نزد من است جز پاکان و اوصیا از فرزندان من کسی آنرا مسّ نمی‌کند.

عمر گفت: آیا وقت معینی برای اظهار آن قرآن هست؟ علی علیه السلام فرمود: بلی.

آنگاه که قائم علیه السلام از فرزندان من قیام کند آن قرآن را ظاهر می‌سازد، و مردم را بر عمل به آن و امیدارد، و سنت طبق آن جریان پیدا می‌کند.
[تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ] این کتاب تنزیلی از پروردگار عالم است این جمله تکریم و بزرگداشت دیگری برای قرآن است.

[أَفْبِهَذَا الْحَدِيثِ] قرآنی که این وصف را دارد، یا قرآن ولایت علی علیه السلام، یا این حدیث که قرآن کریم است و جز پاکان آن را مسّ نمی‌کنند، یا حدیث انحصار آفریدن و زراعت و فرو فرستادن باران و ایجاد درخت آتش در خدای تعالی.

[أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ] نفق می‌ورزید.

دهن نافق، داهن و أدهن یعنی ظاهر نمود خلاف آنچه را که در قلبش بود.
 [وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ] رزق انسانی خودتان را که آن
 حظّ و نصیب شماست از قرآن قرار می‌دهید، در زندگانی و حیات انسانی
 از قرآن مدد می‌جوئید، چه قرآن با علم و اخلاقش روزی انسان است و در
 عین حال شما آن را تکذیب می‌کنید، یا محمد ﷺ و یا خدا را تکذیب
 می‌کنید.

یا تکذیب خودتان را مانند روزی خود قرار می‌دهید که شما هیچ
 وقت از آن جدا و منفک نیستید، یا قرآن را که خداوند آن را به شما روزی
 داده یا سایر روزی‌هایتان را بر چنان صفتی قرار می‌دهید که گویی منعم و
 رازق را تکذیب می‌کنید، یا شکر و روزی‌تان را تکذیب خود قرار
 می‌دهید.

چنانچه نقل شده که در بعضی از مسافرتهاى محمد ﷺ تشنگی
 شدیدی بر مردم غلبه کرد، محمد ﷺ دعا کرد و همه سیراب شدند، سپس
 شنید مردی می‌گوید: باران بر ما بارید به جهت چنین و چنان. که خدای
 تعالی این آیه را نازل فرمود: «وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ»
 [فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ
 الْأُلُفُومَ وَأَنْتُمْ] شما ای کسانی که روح‌هایتان به حلقوم رسیده،
 یا شما ای اهل کسانی که در حال احتضار هستند.

[حِينَ لِي تَنْظُرُونَ] در آن هنگام شما به احوال خود و خروج
 روح‌هایتان نظر می‌کنید، یا به حال محتضرها و خروج روح‌هایشان نظر
 می‌کنید و می‌بینید نمی‌توانید روحها را به بدن‌ها باز گردانید.
 [وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ] در آن هنگام ما به محتضر از شما نزدیک‌تریم.

[مِنْكُمْ] از شما نزدیک‌تریم و وجه نزدیک‌تر بودن خدا این است که قرب و نزدیکی مردم به محتضر قرب مکانی است که مشتمل بر جدایی و فراق و غایب شدن است به خلاف قرب و نزدیکی خدای تعالی که قرب او به اشیا قرب مقوم است مانند قرب فصل نسبت به نوع خود، و این چنین نزدیکی و قرب در مورد هیچ شیئی از اشیاء نسبت به شیئی از اشیاء محقق نمی‌شود مگر برای مقوم نسبت به متقوم، که مقوم نسبت به آن چیزی که مقوم آن است از خود آن چیز نزدیک‌تر است و لذا خدای تعالی به اشیا از خود آنها نزدیک‌تر است.

[وَ لَكِنَّ لَا تُبْصِرُونَ] شما ما را نمی‌بینید یا نزدیک‌تر بودن ما را نمی‌بینید.

[فَلَوْلَا اِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ] اگر شما بدون پاداش بودید، یا بدون محاسبه و حساب بودید، یا اگر مملوک نبودید، چه لفظ «دین» به معنای پاداش، خواری، درد، حساب، قهر و غلبه، استعلاء، تسلط، حکم، اکراه و ملك آمده است. و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

[تَرْجِعُونَهَا] ضمیر در اینجا به «روح» برمی‌گردد.
[اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] اگر شما در تکذیب خود راست می‌گویید که می‌گویید نه ثوابی هست، نه عقابی، نه پاداش و نه خدایی.

[فَأَمَّا اِنْ كَانَ] اگر متوقی و میّت از مقرّبین باشد.
[مِنَ الْمُقَرَّبِينَ] از سابقین باشد.

[فَرَوْحٌ] لفظ «رَوْح» با ضمّه‌ی را خوانده شده. یعنی برای او روح یا از او روح است، که سابق همه‌ی اینها را دارا است.

یا او روح است، که همه برای او و از او است و او قوام محتضر است

و لفظ «روح» با ضمّه عبارت از چیزی است که حیات نفس‌ها به سبب آن است و مؤنث نیز می‌شود.

و معنای دیگر آن قرآن و وحی، و جبرئیل و ملائکه‌ای بزرگتر از جبرائیل و میکائیل می‌باشد و نیز به معنای امر نبوت و حکم خدا آمده است و لفظ «روح» با فتحه به معنای راحت و رحمت و نسیم باد است.

[وَرِيحَانٌ] ريحان گیاهی است معروف، یا هر گیاهی است که بوی خوشی داشته باشد و به معنای روزی نیز آمده است.

[وَجَنَّتُ نَعِيمٌ] گویا که خدای تعالی با روح و ريحان به مراتب عالی بهشت‌ها اشاره نموده است، «جَنَّةُ النِّعِيمِ» اشاره به مراتب پایین است. و ممکن است مقصود از «جَنَّةُ النِّعِيمِ» معنایی باشد که شامل جمیع مراتب بهشت‌ها باشد بنا بر آنکه لفظ «نعیم» بر نعیم صوری و معنوی تعمیم داده شود، یا مقصود این است که در عالم برزخ‌ها روح و ريحان است و در عالم آخرت «جَنَّةُ النِّعِيمِ» است چنانچه در خبر آمده است.

[وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ] و اگر از اصحاب یمن است. تفسیر یمن به علی عليه السلام و تفسیر اصحاب او ^(۱) به شیعه‌ی علی عليه السلام که با بیعت خاص و لوی به دست او بیعت کرده‌اند گذشت، نیز مکرر این مطلب گذشت که یمن عالم ارواح است، اصحاب یمن کسانی هستند که در توجّه یا اتصال به عالم ارواح پاک متمکن گشته‌اند و توجّه و اتصال به عالم ارواح پاک حاصل نمی‌شود مگر با ولایت که با بیعت خاص و لوی محقق می‌شود.

[فَسَلِّمْ لَكَ] سلام بر تو ای محمد.

[مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ] اصحاب یمین در بهشت‌ها بر حسب مراتب

پائین تو مجاور تو خواهند بود و بر تو سلام و درود تحیت می‌فرستند.

یا آنها سلامتی تو هستند، بدین معنا که آنان به منزله‌ی اجزاء تو

می‌باشند و از آفات آخرت سالم‌اند و سلامتی آنها سلامتی تو است.

یا مقصود این است که سلام بر تو ای کسی که او از اصحاب یمین

است، یعنی هیچ کدام نسبت به همدیگر بد نمی‌باشند، یا به همدیگر با

تحیت سلام تحیت سلام می‌فرستند، یا مقصود این است: ای کسی که

خطاب درباره‌ی او ممکن است چه اصحاب یمین سلامت همه‌است و به

همه تحیت می‌گویند.

[وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَدِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنَزُلُ مِنْ حَمِيمٍ] و اما اگر

از گمراهان و منکران است نصیبش حمیم جهنم است.

یعنی آب داغ که حرارت آن شدید باشد، یعنی چنین آبی برای آنان

آماده شده‌است، چنانچه برای مهمان جهت بزرگداشت او آماده می‌شود.

[وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ^(۱)] یعنی آتش جهنم و داخل نمودن در آتش.

[إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ] آنچه که ذکر شد از اصناف سه گانه و

جزاء آنها همان حقّ الیقین است.

بدان که شیئی متیقن دارای سه حالت است، چون آنچه که با یقین

۱- فهولاء مشرکون- اصول کافی

فی اعداء آل محمد. تفسیر علی بن ابراهیم.

درک شده است یا در مقام علم متیقن یا در مقام شهود، بدین معنا که آنچه درک شده با چشم یا با بصیرت مورد شهود و مشاهده نیز می‌باشد. یا در مقام تحقق متیقن است، بدین معنا که آنچه درک شده با درک کننده تحقق می‌یابد و ذات او می‌شود.

مثال برای این مطلب یقین به آتش است، که یقین به آتش گاهی به وسیله ادراک دود است که از آثار آتش است، یا با مشاهده و دیدن دود و آتش است، یا گشتن عین آتش، که اولی علم الیقین، و دومی عین الیقین و سومی حق الیقین می‌باشد.

و اضافه‌ی «حق» به «یقین» از قبیل اضافه‌ی سبب به مسبب یا مسبب به سبب است و معنای آن این است که این مطلب متحقق و واقع است، و آثار آن موجب یقین است، یا یقین به آن موجب حصول و تحقق آن است.

[فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ] ای رسول تو نام بزرگ خدای خود را تسبیح گوی (و دائماً به یاد حق باش). بیان این آیه اندکی قبل از این گذشت.

سُورَةُ الْحَدِيدِ

همه‌ی این سوره که بیست و نه آیه‌است مدنی می‌باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ (٩٥) لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُخَيِّئُ وَيُمِيتُ وَهُوَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٩٦) هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ
وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٩٧) هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي
سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ
مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (٩٨) لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى
اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (٩٩) يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ
وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (١٠٠) ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا
مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ
كَبِيرٌ (١٠١) وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا
بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (١٠٢) هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ
عَلَى عَبْدِهِ ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ
اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ (١٠٣) وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ
مِيرَاتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ

وَقَتْلَ أَوْلِيَّكَ أَكْبَرُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَقَتْلُوا وَكَلًّا
 وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٠٤﴾ مَن ذَا الَّذِي
 يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١٠٥﴾ يَوْمَ
 تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ
 بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ
 هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٠٦﴾ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ لِلَّذِينَ
 آمَنُوا انظُرُوا نَفْسِنَا نَقْتَسِمِ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَأْمِنُونَ
 فَمَا آتَيْتُمُوهُمْ بِشَيْءٍ فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ
 الْعَذَابُ ﴿١٠٧﴾ يُتَادُّونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ
 أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ أَرْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمْ الْآمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ
 وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿١٠٨﴾ فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ
 الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بئسَ الْمَصِيرُ ﴿١٠٩﴾
 أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ
 وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ
 قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿١١٠﴾ أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ
 مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١١﴾ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ
 وَالْمُؤْمِنَاتِ وَأَفْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضْعِفُ لَهُمْ وَ لَهُمْ أَجْرٌ
 كَرِيمٌ ﴿١١٢﴾ وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ
 وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا
 بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١١٣﴾ أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ

الدُّنْيَا لِعِبٍ وَلَهُوَ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ
 وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَلَهُ مُضْفَرًا ثُمَّ
 يَكُونُ حُطَمًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ
 وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ (١١) سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّنَ
 رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا
 بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
 الْعَظِيمِ (١١) مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنفُسِكُمْ إِلَّا
 فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (١١) لِكَيْلَا
 تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا ءَاتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ
 مُخْتَالٍ فَخُورٍ (١١) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَن
 يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (١١) لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ
 وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا
 الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ
 وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (١١) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا
 وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُّهُتَدٍ وَكَثِيرٌ
 مِّنْهُمْ فَسِقُونَ (١٢) ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ ءَاثَرِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى
 ابْنِ مَرْيَمَ وَءَاتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً
 وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ
 فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ
 مِّنْهُمْ فَسِقُونَ (١٢) يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَءَامِنُوا

بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِي وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ
 وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۲) لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا
 يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن
 يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱۲۳)

ترجمه

آنچه در آسمانها و زمین است، خداوند را تسبیح می‌گوید، و اوست
 پیروزمند فرزانه. او راست فرمانروایی آسمانها و زمین، که زنده می‌دارد و
 می‌میراند، و او بر هر کاری تواناست. اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به همه
 چیز داناست. اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش استیلا
 یافت؛ می‌داند که چه چیزی وارد زمین می‌شود و چه چیزی از آن بیرون می‌رود؛ و
 آنچه از آسمان فرو می‌آید و آنچه به آن فرا می‌رود؛ و او هر جا که باشید با شماست،
 و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست. فرمانروایی آسمانها و زمین او راست، و کارها
 به خداوند بازگردانده شود. از شب می‌کاهد و بر روز می‌افزاید و ز روز می‌کاهد و بر
 شب می‌افزاید و از راز دلها آگاه است. به خداوند و پیامبر او ایمان بیاورید و از
 آنچه شما را در آن جانشین ساخته‌است انفاق کنید؛ آری کسانی از شما که ایمان
 آورده و انفاق کنند پاداشی بزرگ دارند. و شما را چه می‌شود که به خداوند ایمان
 نمی‌آورید، حال آنکه پیامبر شما را دعوت می‌کند که به پروردگارتان ایمان آورید،
 و به راستی اگر ایمان داشته باشید از شما پیمانتان را گرفته‌است. اوست که بر
 بنده‌اش آیاتی روشنگر فرو فرستاده‌است تا شما را از تاریکیها [ی جهل و کفر] به
 سوی نور [علم و ایمان] بازبرد؛ و بیگمان خداوند در حق شما رثوف مهربان است. و
 شما را چه می‌شود که در راه خدا انفاق نمی‌کنید، حال آنکه میراث آسمانها و زمین از
 خداوند است؛ و از میان شما کسی که پیش از پیروزی [فتح مکه] انفاق و کارزار
 کرده باشد [با دیگران] برابر نیست؛ اینان بلند مرتبه ترند از کسانی که بعد از آن
 انفاق و کارزار کرده‌اند؛ و همه را خداوند وعده‌ی نیکی [بهبشت] داده‌است؛ و

خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است. کیست که در راه خداوند قرض الحسنه دهد، تا آن را برایش دو چندان سازد و برای او پاداشی ارجمند است. روزی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بینی که نورشان پیشاپیش آنان و در سمت راستشان می‌شتابد؛ امروز بشارت شما بوستانهایی است که جویباران از فرو دست آن جاری است که جاودانه در آن هستید؛ این همانا رستگاری بزرگ است. روزی که مردان منافق و زنان منافق به مؤمنان گویند به خاطر ما درنگ کنید تا از نورتان روشنی فراگیریم، گفته شود به پس پشت خویش بازگردید و نوری بجویند؛ سپس میان آنان دیواری زده شود که دری دارد، از درونسو در آن رحمت است و از پرونسوی آن عذاب است. آنان را ندا دهند که مگر ما با شما نبودیم؟ گویند چرا [گفته شود] ولی شما خودتان را در بلا افکندید و چشم به راه [حوادث سوء برای مسلمانان] بودید و شك و شبهه ورزیدید و آرزوها شما را فریفت، تا آنکه فرمان الهی [مرگ] در رسید، و [شیطان] فریبکار شما را در حق خداوند فریب داد. پس امروز نه از شما و نه از کافران، بدل و بلاگردانی پذیرفته نشود؛ سرا و سرانجام شما آتش [دوزخ] است؛ او پناه شماست و بد سرانجامی است. آیا مؤمنان را هنگام آن نرسیده است که دل‌هایشان به یاد خداوند و آنچه از حق که نازل شده است، خشوع یابند؟ و مانند کسانی نباشند که پیشترها به آنان کتاب آسمانی داده شده است و سپس روزگارشان دراز نمود؛ آنگاه دل‌هایشان سخت شد و بسیاری از آنان نافرمان بودند؟! بدانید که خداوند زمین را پس از پژمردنش زنده می‌دارد؛ به راستی که آیات [خود] را برای شما به روشنی بیان کردیم، باشد که تعقل کنید. بیگمان مردان صدقه بخش و زنان صدقه بخش و کسانی که در راه خدا قرض الحسنه داده‌اند، برای آنان دو چندان شود، و برای آنان پاداشی ارجمند است. و کسانی که به خداوند و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، اینانند که صدّ یقند؛ و شهیدان نزد پروردگارشان هستند، اجرشان و نورشان را دارند؛ و کسانی که کفر ورزیده‌اند و آیات ما را دروغ انگاشته‌اند اینانند که دوزخی‌اند. بدانید که همانا زندگانی دنیا بازیچه و سرگرمی، و زیور و فخر

فروشی در میان شما و افزون‌طلبی در اموال و اولاد است، همانند بارانی که کشاورزان را گیاه آن خوش آید، سپس پژمرده شود و آن را زرد شده بینی، سپس خرد و ریز شود؛ و در آخرت هم عذابی شدید هست و هم آمرزش و خشنودی از جانب خداوند؛ و زندگانی دنیا جز مایه‌ی فریب نیست. بهسوی آمرزشی از پروردگارتان، و بهشتی که پهنای آن همچند پهنای آسمان و زمین است و برای مؤمنان به خداوند و پیامبران او آماده شده‌است، بشتابید؛ این بخشش الهی است که به هر کس خواهد ارزانی‌اش دارد؛ و خداوند دارای بخشش بیکران است. هیچ مصیبتی در زمین [به جسم و مال] و به جانهای شما نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را آفریده باشیم در کتابی [ثبت] است؛ بیگمان این امر بر خداوند آسان است. تا آنکه بر آنچه از دست شما رود اندوه مخورید و بر آنچه به شما بخشد شادمانی مکنید؛ و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد. همان کسانی که بخل می‌ورزند و مردمان را نیز به بخل می‌فرمایند؛ و هر کس روی برتابد، [بداند که] خداوند است که بی‌نیاز ستوده‌است. به راستی که پیامبرانمان را همراه با پدیده‌های روشن‌گر فرستادیم و همراه آنان کتاب آسمانی و سنجه فرو فرستادیم، تا مردم به دادگری برخیزند؛ و آهن را پدید آوردیم که در آن [مایه‌ی] ستیز و صلابت است و نیز سودهایی برای مردم، تا سرانجام خداوند معلوم بدارد که چه کسی در نهان [دین] او و پیامبران‌ش را یاری می‌دهد؛ بیگمان خداوند نیرومند پیروزمند است. و به راستی نوح و ابراهیم را به رسالت فرستادیم، و در زاد و رود آن دو، پیامبری و کتاب آسمانی قرار دادیم؛ آنگاه بعضی از آنان رهیافته و بسیاری از آنان نافرمانند. سپس از پی ایشان پیامبرانمان را آوردیم، و عیسی بن مریم را از پی آوردیم، و به او انجیل دادیم و در دل کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت قرار دادیم؛ و رهبانیتی را به صورت بدعتی در پیش گرفتند که ما آن را برایشان واجب نکرده بودیم، مگر آنکه در طلب خشنودی الهی آن را در پیش گرفته بودند، ولی چنانکه شایسته‌ی رعایت بود، رعایتش نکردند؛ آنگاه به مؤمنانِ آنان پاداششان را بخشیدیم و بسیاری از آنان نافرمانند.

ای مؤمنان از خداوند پروا کنید و به پیامبر او ایمان آورید، تا بهره‌ی دو چندان از رحمت خویش به شما ارزانی دارد، و برای شما نوری قرار دهد که با آن [به درستی] راه می‌روید و شما را بیامرزد؛ و خداوند آمرزگار مهربان است. تا اهل کتاب بدانند که صاحب اختیار چیزی از بخشش و بخشایش الهی نیستند؛ و بخشش و بخشایش به دست خداوند است، به هر کس که خواهد ارزانی‌اش دارد؛ و خداوند دارای بخشش بیکران است.

تفسیر

[سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] هر چه در آسمانها و زمین

است همه به تسبیح ذات اقدس پروردگار مشغولند.

در سوره‌ی بنی اسرائیل در تفسیر قول خدای تعالی: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ» گذشت، و مکرّر گذشت که مقصود از تسبیح - از هر چیزی که باشد - تنزیه لطیفه‌ی الهیه و وجهه ربّانی هر چیزی از نقائص ماده و حدود آن است.

زیرا که هر موجودی که در فطرت و ذاتش دارای قوه و استعداد باشد از قوه به فعلیت، و از نقص به کمال خارج می‌شود، و نسبت به مراتب ناقص خود از حدود به اطلاق خارج می‌شود، و این خروج همان تسبیح فعلی است، و چون این وجهه‌ی الهی از وجهی ربّ او، و از جهت اسم ربّ او، و از جهت اسم ربّ او، و از جهت شیئیت آن شیئی و ذات اوست.

لذا مقصود از تسبیح تنزیه همان لطیفه می‌باشد اعمّ از آنکه معلق بر الله باشد یا بر ربّ یا بر اسم ربّ و لفظ «لام» در «الله» زایده است برای تقویت آورده شده، و لفظ «الله» مفعول به «سَبِّحْ» یا برای تعلیل است و مفعول آن محذوف می‌باشد.

و لفظ «سَبَّح» مأخوذ از «سبحان الله» بطریقه‌ی مشتقات جعلی است، یعنی آنچه که در آسمانها و زمین است «سبحان الله» می‌گوید، یا از تسبیح به معنای تنزیه کردن خداست، اختلاف به ماضی و مضارع در این سوره‌ها برای اشعار به این است که تسبیح فطری اشیاء است و مقید به زمان خاصی نیست و از سوی دیگر برای تجدید نشاط سامع و تفنّن و تنوّع در عبارت است، و آوردن مصدر در سوره‌ی بنی اسرائیل برای اشعار به این است که خدای تعالی در ذات خویش منزّه است چه تسبیح کننده‌ای او را تسبیح بگوید یا تسبیح نگوید.

[وَهُوَ الْعَزِيزُ] او غالب است، و غلبه‌ی او اقتضا می‌کند هر چیزی تسبیح او گوید، چون هر چیزی به غالب توجه دارد و او را تعظیم می‌کند و از هر نقصی او را تنزیه می‌کند.

[الْحَكِيمُ] خدای تعالی کسی است که صنع هر چیزی را متقن نموده به نحوی که هیچ چیز یافت نمی‌شود مگر آنکه تسبیح گوی اوست، چون صنع خدای تعالی متقن و محکم است هیچ کس متوجه تسبیح شیئی از اشیا نمی‌شود و اگر تسبیح اشیا را بفهمد و احساس کند هلاک یا دیوانه می‌شود مگر آنکه گوش ملکوتی او باز شود.

[لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] آن خدایی که آسمانها و زمین همه ملك اوست.

این جمله وجه دیگری برای تسبیح هر چیزی برای خدای تعالی است.

[يُحْيِي] او خلق را زنده می‌گرداند.

یعنی به‌طور مستمرّ در هر آن گروهی را با نفع حیات حیوانی در جنین‌ها زنده می‌گرداند.

[وَأُيْمِيْتُ] و باز می‌میرند و به طور استمراری گروهی را از حیات حیوانی می‌میراند.

یا به طور استمراری نفوسی را با حیات انسانی با دمیدن نفخ و لوی زنده می‌گرداند و گروهی را از حیات انسانی می‌میراند، یا با حیات برزخی زنده می‌گرداند و از حیات حیوانی می‌میراند، یا زمین‌ها را با گیاه زنده می‌کند، و گیاه را با آب طراوات و سبزی و شادابی می‌بخشد، و حیوان را با حیات حیوانی، و انسان را با حیات انسانی زنده می‌کند، و هر يك از اینها را با مرگ مناسب خودش می‌میراند، یا به طور استمرار هر چیزی را با اخراج از قوه و استعداد زنده می‌کند و همان چیز را از فعلیت ناقص می‌میراند.

و این معنای اخیر به تسبیح اشیا موافق‌تر است، گویا که گفته‌است: خدای را آنچه که در آسمانها و زمین است تسبیح گو است، بدین گونه که از قوه‌ها به فعلیت‌ها در می‌آیند، و خارج کننده‌ی از قوه به فعلیت خدای تعالی است، زیرا او با فعلیت‌ها زنده می‌کند و از نقائص و کمبودها می‌میراند.

[وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ] و او بر هر چیز از میراندن و زنده کردن و غیر اینها توانا است.

[قَدِيرٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ] در ترکیب موجودات او اول است، و در تحلیل آنها او آخر است نظیر وحدت در اعداد. و جهت اشاره به همین معنی وارد شده‌است: «ای کسی که برای تو است وحدانیت عدد» چه ترکیب همه‌ی مراتب اعداد از وحدت است نه غیر آن، و تحلیل آنها نیز به وحدت است نه غیر آن، و به همین لحاظ است که خدای تعالی فرمود:

[وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ] چه ظواهر و بواطن اعداد جز وحدت چیزی

نیست، و آنچه که موجب تمییز بین مراتب است جز امر اعتباری عدمی چیزی نیست.

یا معنای آیه این است که او به لحاظ مراتب و اعتبار حیثیت علیت و معلولیت اوّل است، چون خدای تعالی به این لحاظ اوّل علت‌های فاعلی و آخرت علت‌های غایی است، چون او مسبب اسباب و علّة العلل، غایت غایت‌ها و نهایت نهایت‌هاست.

یا معنای آیه این است که او اوّل در ادراک است، زیرا آنچه بر مدارک اولاً ظاهر می‌شود همان وجود است که آن حقیقت حقّ اوّل تعالی است. و او آخر در ادراک است، بدین معنی که درک کننده هر چه اجزای مدرکات خویش را تمییز دهد و هر کدام را از دیگری جدا کند درک شده و مدرک حقیقی خویش را جز اوّل تعالی نمی‌یابد. و در نتیجه آخر مدرکات او اوّل تعالی می‌شود.

و به همین معنا خدای تعالی فرمود: «وَ الظَّهْرُ وَ الْبَاطِنُ» یعنی آنچه که از اشیای نخست درک می‌شود همان اوّل تعالی است، چون از هر چیزی او ظاهر است و آنچه که در آخر درک می‌شود نیز اوست، چون او باطن از هر چیزست، باطن چیزی است که از ادراک پنهان است و با نوعی تحمّل زحمت و نظر از اشیا درک می‌شود.

و ممکن است آیه اشاره به چیزی باشد که صوفی در مقام توحید به آن قایل است که این معنا برای بعضی از سالکین به طریق حال و برای بعضی دیگر به طریق مقام ظاهر می‌شود و مادامی که آن توحید حال یا مقام برای او نشده گفتن آن و به زبان آوردن آن جایز نیست و اگر برای سالک به صورت حال در آمد در حین زوال و از بین رفتنش نباید آن را به زبان

آورد.

و اگر توحید حال یا مقام او نباشد و آن را بر زبان آورد خون او مباح می‌شود و آن چنین است که خدای تعالی بر سالک به اسم واحد یا احد تجلّی نماید، پس او در وجود جز واحد یا احد نمی‌بیند، نه اوّل می‌بیند و نه آخر، نه علّت و نه معلول، نه ظاهر و نه باطن، نه صاعد و نه نازل، و نه درك کننده و نه درك شونده، بلکه همه‌ی اینها را اعتباراتی از نفوس محجوب و زیر پرده‌است، عدم‌هایی است که دارای حقیّت و حقیقتی نیستند، بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: او اوّل است بدن آنکه اوّلیت برای آن اعتبار شود و او آخر است بدون اعتبار آخر بودن برای او، و او همچنین ظاهر و باطن است، یعنی او چیزی و چیزی و اعتباری و اعتباری در دار وجود نیست و در شعر زیر نیز به همین مقام اشاره شده‌است:

حلول و اتّحاد اینجا محال است

که در وحدت دویی عین ضلال است.
و هر چه که به صورت نثر و نظم از این مقوله ذکر کرده‌اند اشاره به همین مقام یا ناشی از آن است، و به جایز نبودن گفتن و بر زبان آوردن این وحدت و جایز نبودن اعتبار آن برای غیر کسی که حال یا مقامش چنین باشد گفته شده:

الا تا با خودی زنه‌ار زنه‌ار عبارات شریعت را نگهدار

[وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] و او به همه امور عالم داناست. این جمله به منزله‌ی قول خدای تعالی: «و هو بكلّ شیئی محیط» است، زیرا علم او عین ذات او است، و چون احاطه به همه‌ی اشیا دارد نسبت به همه اشیا اوّل و آخر و ظاهر و باطن است.

[هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ] اوست خدایی که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید.

همه‌ی این جمله‌ها در صورتی که با حرف عطف همراه نباشد مستأنفه و جواب سؤالهای مقدر یا جمله حالیه است.
 [فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ] آنگاه قبر بر عرش (و نظام جمعی عالم) پرداخت. این آیه با بیان آن در سوره‌ی اعراف گذشت.
 [يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا] و او هر چه در زمین فرود آید، و آنچه از آسمان نازل شود و آنچه بالا رود همه را می‌داند. این آیه با بیان آن در سوره‌ی سبا گذشت.

[وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ] هر کجا باشید او با شماست. این معیت و همراهی معیت قیومی است و لازمه‌ی رحمت رحمانی خداست، که خدای تعالی با وجود فعلی‌اش همه‌ی اشیاست و قوام و فعلیت اشیا و اول و آخر و ظاهر و باطن آنهاست، این آیه تهدید و ترغیب است.

[وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ] و به آنچه کنید خدا آگاه است. این جمله متمم و مکمل تهدید و ترغیب است.

[لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] پادشاهی آسمان و زمین متعلق اوست این جمله تأکید در مقام مدح است، چون تأکید و تکرار در مقام مدح و رضا مطلوب است همان طور که در مقام ذمّ و غضب مطلوب می‌باشد، و جمله‌ی اول در مقام تعلیل تسبیح گفتن اشیاست، جمله‌ی دوم در مقام تعلیل احاطه‌ی علم او به اشیا و تتمیم تهدید و ترغیب است.

[وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ] یولج الیل فی النهار و یولج النهار فی الیل] و بازگشت کارها به سوی اوست شب را در روز نهدان کند

و روز را در شب پنهان سازد. این آیه در سوره‌ی آل عمران گذشت.
 [وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] و اوست که باسرار درونی خلق آگاه
 است. یعنی خداوند به سینه‌ها آگاه است و همه نیّت‌ها و خطورات ذهنی، و
 خیالات و حالت‌ها و عادت‌ها را می‌داند، یا قوا و استعدادها را می‌داند که
 صاحبان سینه‌ها از آنها آگاه نیستند.

[ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ] (الا ای بندگان) به خدا و رسول او ایمان
 آورید.

این جمله به منزله‌ی نتیجه‌ی سابق است، گویا که فرموده باشد:
 حالا که این مطلب را دانستید دیگر در روی گردانیدن از خدا و رسولش
 عذری برای شما باقی نمی‌ماند، یا دیگر عذری ندارید در خروج از قول
 خدا و رسولش درباره‌ی ولایت علی علیه السلام.

پس ایمان به خدا بیاورید و گفته‌ی او را در مطلق اوامر و نواهی
 تصدیق کنید، یا گفته‌ی او را در مورد ولایت علی علیه السلام تصدیق نمایید.
 و بر رسول او ایمان بیاورید با بیعت عام یا بیعت خاص، یا او را در
 آنچه از احکام یا ولایت علی گفته تصدیق نمایید.

چون خطاب از جانب خدای تعالی عامّ است شامل موجودین از
 مسلمانها و غیر مسلمانها و معدومین می‌شود لفظ «آمنوا» نیز باید عام
 باشد و شامل اذعان و تصدیق و بیعت اسلامی عامّ و بیعت ایمانی خاصّ
 باشد، گویی که فرموده باشد: ای کفار و ای کسانی که آمادگی اسلام دارید
 از موجودین و معدومین به خدا و رسولش ایمان بیاورید با بیعت عامّ به
 دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و ای مسلمانان اذعان کنید و خدا و رسولش را در
 آنچه که رسول صلی الله علیه و آله به شما می‌گوید از مطلق احکام یا ولایت علی علیه السلام

تصدیق کنید.

و با بیعت خاصّ و لوی به خدا و رسولش ﷺ یا به دست خلیفه و جانشین او ایمان بیاورید و معانی ایمان در اوّل سوره‌ی بقره گذشت.
 [وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ] از آنچه که خداوند به شما داده و شما را جانشین و خلفه قرار داده انفاق کنید، یعنی اموال دنیوی و اعراض و حشمت و اعضاء و قوا و نیروها و نسبت افعال و اوصاف به خودتان و انانیت شما، یعنی از همه‌ی اینها انفاق کنید.

و برای اشعار به اینکه همه‌ی آنچه که دارید عاریه و امانت نزد شماست و شأن عاریه و امانت این است که برگردانده و به صاحب آن مسترد گردد تا انفاق بر شما آسان شود فرمود: «مستخلفین» از استخلاف و خلیفه.

[فَالَّذِينَ آمَنُوا] آنان که با بیعت عامّ یا بیعت خاصّ ایمان آوردند.
 [مِنْكُمْ وَأَنْفِقُوا لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا] پس بر آنانکه از شما ایمان آورده و انفاق کردند پاداش بزرگ (بهشت ابد) خواهد بود.

وعده‌ی پاداش بزرگ برای اشعار به این است که منظور از ایمان بیعت خاصّ و لوی است، چون پاداش بزرگ جز بر ولایتی که از بیعت خاصّ حاصل می‌شود نیست.

[وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ] چرا اذعان یا تصدیق نمی‌کنید، یا چرا با بیعت عامّ نبوی اسلام نمی‌آورید، یا چرا با بیعت خاصّ و لوی ایمان نمی‌آورید؟! (چه شده‌است که به خدا و رسولش ایمان نمی‌آورید)؟!؛

[وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ] ایمان بیاورید به پروردگار و ربّ مطلق که او ربّ الأرباب است، یا ربّ شما در ولایت که او علی عليه السلام

است.

[وَقَدْ أَخَذَ] خداوند پیمان گرفته‌است.

[مِيثَاقِكُمْ] خداوند در عالم ذر از شما پیمان گرفته که ایمان به خدا بیاورید، یا با محمد ﷺ یا با علی ﷺ بیعت کنید، و رسول ﷺ از شما پیمان گرفته که در بیعت عام از قول او تخلف نوزید.

لفظ «أَخَذَ» به صورت مجهول نیز خوانده شده.

[إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ] اگر شما تصدیق کننده و اذعان کننده هستید، یا اگر شما با بیعت عام اسلامی بیعت کرده‌اید، و جواب آن بقرینه‌ی سابق محذوف است، یعنی اگر شما ایمان دارید و تصدیق می‌کنید پس چرا به علی ﷺ ایمان نمی‌آورید با بیعت خاص و لوی در حالی که رسول ﷺ از شما پیمان گرفته که از قول او تخلف نکنید.

[هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَيَّ عَبْدَهُ] اوست خدایی که بر بنده‌ی خود نازل

کرد.

مقصود از بنده‌ی خدا رسول ﷺ است که شما را دعوت به ایمان به

علی ﷺ می‌کند.

[ءَايَاتٍ مِّمَّ بَيِّنَاتٍ] آیات قرآن و معجزات نبوی.

[لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ] تا شما را از ظلمات و

تاریکی‌های ماده و شبهات و شکوک و هواها و وابستگی‌ها خارج کند، به نور تجرّد و یقین اطلاق و رها شدن از هواها و وابستگی‌ها رهنمون گردد.

[وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ] و خداوند بسیار در حق شما مشفق

و مهربان است.

[وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ] چرا در راه خدا انفاق

نمی‌کنید در حالی که شما در راه خدا هستید که آن جهاد است، یا در راه حج، یا در راه هجرت به سوی رسول ﷺ، یا به سوی امام هستید، یا در حالی که شما در طریق قلب و سلوک به قلب و به سوی خدا هستید، یا چرا شما در تحصیل راه خدا و آن ولایت و طریق قلب است انفاق نمی‌کنید.

یا چرا در تعظیم راه خدا انفاق نمی‌کنید؟ و راه خدا عبارت از هر خیری است از عبادات و جهاد و حج، یا رسالت یا ولایت است. **[وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ]** وارث تمام (اهل) آسمانها و زمین خداست.

این جمله حالیه در موضع تعلیل است، و اضافه‌ی لفظ «میراث» یا بیاتیه، یا به تقدیر «فی» یا به تقدیر لام است.

چون آسمانهای ارواح و آنچه که در آنها است، و زمین‌های اشباح و آنچه که در آنهاست میراث مقام مشیّت است که آنها را انسان کامل و عقول از مشیّت ارث می‌برند، مابعد عقول از عقول ارث می‌برد، ما بعد از نفوس از نفوس ارث می‌برند، و ما بعد از عالم مثال از عالم مثال ارث می‌برند و همه‌ی اینها از خدای تعالی.

و موالید تکوینی میراث و به جا مانده از کامل‌هاست که از بعضی به بعضی به ارث می‌ماند و اموال عرضی دنیوی میراث از بنی آدم است که از بعضی به بعضی به ارث می‌رسد، پس چرا آنچه که برای خدا است به امر خدا از آن انفاق نمی‌کنید.

[لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَتَلَ] کسی که قبل از فتح و پیروزی انفاق کرد و به قتال و جنگ پرداخته‌است، کسی که بعد از فتح انفاق و مقاتله کرده، مساوی نیست با کسی که انفاق و مقاتله

نموده‌است فقره دوّم به قرینه‌ای که گفته می‌شود حذف شده‌است.

بدان که فتح اطلاق می‌شود بر یاری و پیروزی، بر دادن خدا غنیمت‌های دنیوی و اخروی را که لازمه‌ی پیروزی و فتح بلا و فتح باب قلب است.

و نیز اطلاق می‌شود بر فتح بلاد و کشور گشایی، بر فتح باب قلب، و مخاطبین آیه مسلمانانی بودند که بیشتر همّت‌هایشان منحصر بر پیروزی بر دشمنان و فتح شهرها و جمع کردن غنیمت‌های دنیوی بود، ولی مؤمنین بیشتر همّت‌هایشان بر فتح باب قلب و جمع غنیمت‌های اخروی بود، و آیات قرآن بر مراتب حالت‌های مردم با کثرت و گستردگی شان نازل شده‌است و اختلاف تفاسیر که از معصومین علیهم‌السلام وارد شده به اعتبار اختلاف احوال مردم است، گستردگی وجوه قرآن بر حسب گستردگی احوال مردم است پس صحیح است که گفته شود: مساوی نیست از شما کسی که قبل از یاری و پیروزی انفاق کند، یا قبل از غنیمت‌های دنیوی یا اخروی، یا قبل از کشور گشایی مسلمین، یا قبل از فتح مکه با کسی که چنین نیست.

و همچنین صحیح است گفته شود: مساوی نیست از شما کسی که انفاق کند قبل از فتح باب قلب به ملکوت، و کسی که پس از قوّت مسلمین و غلبه‌ی آنها انفاق نماید، در وقتی انفاق کند که غنایم زیادست و امید آن می‌رود که غنایم و فتح بلاد پشت سرهم واقع شود و در وقتی باب قلب باز شده و چیزی را مشاهده کند که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی آن را شنیده باشد.

که انفاق و مقاتله قبل از این جز از قوّت یقین و ثبات قلب و قوّت

شجاعت و سخاوت محقق نمی‌شود.

و اما بعد از حضور و حصول امور فوق دیگر دشمنی و نیرومندی باقی نمی‌ماند تا مقاتله و جنگ سخت باشد، و دیگر میل و محبتی به اموال و قوا و انانیت‌ها باقی نمی‌ماند، چون در عوض انفاق چیزی شریفتر و برتر و بهتر یافته‌است و دیگر انفاق دشوار نمی‌گردد.

پس کسی که در هنگام ضعف مسلمین انفاق و قتال می‌کند درجه‌اش بزرگتر است چون یقین او قوی‌تر است و اجر انفاق و قتال در غیاب بزرگتر است از انفاق و قتال در حضور.

بعضی در معنای آیه گفته‌اند: مساوی نیست از شما کسانی که قبل از فتح رسول به سبب معراج انفاق کنند، چه رسول خدا ﷺ بعد از معراج از جهت تأثیر قوی‌تر بود و کسی که قبل از معراج انفاق کند مانند درخت زیتون است که شرق و غرب جهان بدان فروزان است بدون آنکه آتشی زیت آن را برافروزد.

و مولوی رحمته‌الله در بیان این آیه چه خوب گفته‌است:

يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ مِثْلَ مَا

زَان بِمِثْلِ مَا فِى سَرِّ

لِيَكِ يَكِ دَرِصِدْ بُوْد اِيْمَانْ بَهْ غَيْبِ

نِيَكِ دَانْ وَ بَگْذَرَا زْ تَرْدِيْدِ وَ رِيْبِ

بِنَدِگِيْ دَرِ غَيْبِ اَيِدْ خُوْبِ وَ كَشِ

حَفْظِ غَيْبِ اَيِدْ دَرِ اسْتَبْعَادِ خُوْشِ

قَلْعَهْ دَارِيْ كَزْ كِنَارِ مَمْلَكَتِ

دُوْرَا زْ سَلْطَانِ وَ سَايَهْ سَلْطَنْتِ

پاس دارد قلعه را از دشمنان
 قلعه نفروشد به مال بی‌کران
 نزد شه بهتر بود از دیگران
 که به خدمت حاضرند و جان فشان
 پس به غیبت نیم ذره حفظ کار

به که اندر حاضری زان صد هزار
 [أُولَٰئِكَ أَكْبَرُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَقَاتِلُوا وَقُلًا
 وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى] و آن مسلمانانی که پیش از فتح مکه در راه دین انفاق
 و جهاد کردند و خدا به هر چه کنید آگاه است. یعنی ثواب نیکو، یا عاقبت
 نیکو.

[وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ] خداوند به آنچه عمل می‌کنید آگاه
 است، پس احتیاجی نیست که در اعمالتان شما حضور داشته باشید.
 [مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضاعفه و له و له و
 أَجْرٌ كَرِيمٌ] خداوند قرض را به او دو برابر و به طور مضاعف ردّ می‌کنید، و
 برای قرض دهنده نیز پاداشی است کریم که هیچ منت و کوتاهی و زوال در
 آن نیست. این آیه با بیان آن در اواخر سوره‌ی بقره گذشت.

از امام کاظم علیه السلام آمده است^(۱) که این آیه در صله‌ی امام نازل
 شده است و در روایتی دیگر: در دولت فسّاق نازل شده.

[يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ] ای رسول ما یادآور روزی را مردان و زنان مؤمن.
 لفظ «یوم» ظرف «یضاعفه» یا ظرف خبر در قول خدای تعالی: «له اجر

کریم» یا ظرف «کریم» یا ظرف لفظ «یقال» می‌باشد که قبل از قول خدای تعالی: «بشریکم الیوم» تقدیر گرفته شده، یا ظرف «یسعی» است و معنای آن این است که هر زمان که مؤمنین و مؤمنات را می‌بینی، یعنی روزی که آنها را می‌بینی چنین می‌بینی.

[وَأَلْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيَهُمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ] وقتی چشم به صیرت را باز کنی روزی که مؤمنین را بینی می‌بینی که نور ایمانشان از پیش رو و سمت راست آنها می‌شتابد. و مقصود از این نور آن کیفیت است که در قلب بیعت کننده با بیعت خاص ولوی به سبب قبول ولایت داخل می‌شود، آن فعلیت اخیر بیعت کننده است و از همین جاست که او فرزند کسی می‌شود که با او بیعت کرده‌است.

گاهی او را در يك واقعه به صورت کسی می‌بیند که به دست او بیعت کرده و گاهی به صورت فرزند او از صلب او می‌بیند، این کیفیت يك کیفیت عرضی نیست، بلکه آن يك صورت جوهری است که از ولی امرش نازل شده و به قلب او داخل گشته و قول خدای تعالی: «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» اشاره به همین صورت است و آن صورت با چشمان حسی دیده نمی‌شود، بلکه با چشم بصیرت در دنیا و آخرت دیده می‌شود و در عالم برزخ‌ها و آخرت آن صورت از پوشش ماده رها می‌شود و هر کس که از حجاب چشم مادی رهایی یافته آن را می‌بیند.

پس هر کس آن را می‌بیند، صاحب نور نیز آن را می‌بیند و می‌بیند که آن کیفیت به صورت امامش در پیش رویش راه می‌رود، اختیار پیش رو و سمت راست بدان جهت است که آن صورت نورانی است و استتاره‌ی

از آن به مقداری که بر او ظاهر شود، پشت سر مؤمن دنیاست که ظلمانی و تاریک است و شمال او ملکوت سفلی است که آن تاریک ترست و نورانی با ظلمانی تناسب ندارد.

پیش روی او عالم غیب است که آن نور محض است، سمت راست او عالم ارواح پاک است که آن نیز نورانی است و گاهی آن نور بر سالک ظاهر می‌شود، و آن هنگامی است محبت او شدت بگیرد، در سلوک خود استقامت نماید و با مرگ اختیاری بمیرد، این همان مطلبی است که صوفی‌ها می‌گویند مبنی بر اینکه سالک باید در سلوک خود به حصول حال حضور اهتمام بورزد.

و این همان شناخت علی علیه السلام به نورانیّت است که آن معرفت خداست، این همان است که حضور و سکینه و فکر نامیده شده و این همان ذکر حقیقی خداست.

[بُشْرَاكُمْ أَلْيَوْمَ] تو می‌گویی یا ملایکه می‌گویند، یا به آنها گفته می‌شود: امروز بر شما بشارت باد.

[جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا] بهشتی که نهرها زیر درختانش جاری است بشارت باد.

در آخر سوره‌ی آل عمران باین جریان نهرها از زیر بهشت‌ها گذشت.

[ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ] و این همان سعادت و فیروزی بزرگ شماست.

[يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ] در آن روز مردان و زنان منافق به اهل ایمان گویند.

این جمله بدل از «یوم تری المؤمنین» یا بدل از «الیوم» است.
 [وَ الْمَتَفَقَتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْظُرُونَا] بما نگاه کنید و شتاب
 مکنید یا منتظر باشید.

[نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ] و بنگرید ما را تا از نور و روشنایی شما ما هم
 بگیریم. چون بین مؤمنین و نور آنها و بین منافقین مناسبتی نیست به آنها
 گفته می‌شود برگردید به پشت سرهایتان.

[قِيلَ أَرْجِعُوا وَرَاءَكُمْ] همان طور که در دنیا پشت سرتان
 برمی‌گشتید.

[فَأَلْتَمِسُوا نُورًا] از باب استهزا به آنان گفته می‌شود: نوری دیگر
 طلب کنید.

[فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ] دیواری بین آنها کشیده می‌شود.
 [لَهُ وَ بَابٌ بَاطِنُهُ] باطن درب یا باطن دیوار.
 [فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَهْرُهُ مِنْ قِبَلِهِ أَلْ عَذَابٌ] دیوار عبارت از
 حجابی است که بین ملکوت سفلی و ملکوت علیا حاجز و حاجب است،
 باطن آن به ملکوت علیاست که در آن رحمت و رضوان است، و ظاهر آن به
 ملکوت سفلی است که در آن جهنم و آتش آن و انواع عذاب آن است.

[يُنَادُونَهُمْ] منافقین زن و مرد ندا سر می‌دهند و به مؤمنین
 می‌گویند: مگر ما در انسانیت با شما نبودیم.

[أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ] مگر ما در انسانیت، یا در اسلام و بیعت عام، یا
 در ایمان و بیعت خاص با شما نبودیم؟

[قَالُوا بَلَىٰ] جواب می‌دهند که چرا، در ظاهر اسلام و در ظاهر ایمان
 با ما بودید.

[وَلِكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ] وليکن شما فتنه کردید. لفظ «فتنه» به معنی این است که تو چیزی را بیسندی، و به معنی آب کردن طلا و نقره، و گمراه کردن، و در فتنه واقع ساختن نیز می‌باشد.

[أَنْفُسِكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ] منتظر هلاکت محمد ﷺ یا مؤمنین بودید.
[وَأَرْبَبْتُمْ] در دین خویش شكّ کردید و در این جهت با ما نبودید.
[وَعَزَّيْتُمْ الْأَمَانِي] و آرزوها شما را از طلب آخرت و عمل برای آن باز داشت و مغرور کرد.

[حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ] تا امر خدا به قبض ارواح شما رسید.
[وَعَزَّيْتُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ] شیطان شما را به خدا مغرور ساخته، که گفته خدا کریم است و زمان توبه وسیع است.

[فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ] اگر فدیة هم داشته باشید امروز از شما فدیة گرفتند نمی‌شود در حالی که فدیة ندارید.
[وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا] و از آنان که ظاهراً او باطناً کافر شدند نیز فدیة پذیرفتند نمی‌شود.

[مَا وَلَكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ] آتش متصدی امر شماست، که آن مالک شماست و غیر از آتش چیزی در شما تصرفی ندارد. (و شما سزاوارید به آن) [وَبَشِّرِ الْمَصِيرُ] و آتش جایگاه بسیار بدی است.

[أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ] آیا وقت آن نرسیده تا کسانی که ایمان آورده‌اند دل‌هایشان به یاد خدا ترسان گردند. وقتی حال منافقین و نور مؤمنین را ذکر کرد و از سوی دیگر نفاق ناشی از ایستادن در يك مرتبه و راضی شدن به وقوف در آن مرتبه است کنندی حرکت مؤمنین را به مقامات بالاتر گوشزد کرد به نحوی که از ایستادن بر

مراتب حاصله آنان را بر حذر نمود، زیرا استفهام در اینجا برای توبیخ و انکار است، و در سوره‌ی بقره بیان معنی خشوع و فرق بین آن و بین خضوع و تواضع در تفسیر قول خدای تعالی: «وَأَنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» گذشت.

مقصود از ذکر خدا ذکر است که از صاحب ذکر گرفته شود، یا تذکر خدا و تذکر عظمت او است، یا مقصود صاحب ذکر است و آن علی ع با بشریت او است یا علی ع با مقام نوارنیتش صاحب ذکر است.
[وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ] و به آنچه از حق فرود آمده.

مقصود از حق آیات قرآن، یا احکام رسالت، یا قرآن ولایت علی ع یا واردات آفاقی یا انفسی است.

[وَلَا يَكُونُوا] لفظ «یکونوا» به صورت غایب خوانده شده و آن نفی است و عطف بر «تخشع» یا نهی شده است و عطف بر «ألم یأن» به اعتبار معنا، گویی که گفته باشد: نباید مؤمنین بر مقام خود بایستند و توقف کنند و نباید چنین باشند. و به صورت خطاب خوانده شده که می‌تواند نفی باشد و عطف بر «تخشع» و التفات از غیبت باشد، می‌تواند نهی باشد و عطف به اعتبار معنا و التفات، تقدیر آیه چنین می‌شود: «لایقفوا و لایکونوا».

[كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ] زمان وقوف و ایستادن در مقامشان طول کشید، ترقی به مقاماتی که از آنها مفقود است نکردند.

[فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ] بیشتر آنها منافق شدند، و فاسق گشتند، و از حکم امامشان خارج شدند.

از امام صادق ع روایت شده: معنی این آیه این است که در امام

قائم عليه السلام چنین باشد، یعنی این آیه درباره‌ی مؤمنین در زمان غیبت نازل شده، و خداوند با این آیه آنها را بر حذر داشته که به سبب وقوف بر مقام واحد و عدم خروج به مقامات بالاتر منافق شوند، مانند منافقین زمان محمد صلى الله عليه وآله که به سبب وقوف در يك مقام و خارج نشدن از آن به مقامات بالاتر منافق شدند، چه به آنان کتاب نبوت داده شد و قبل از مؤمنین آن را پذیرفتند و قبول کردند.

[أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا] بدانید که زمین را خدا پس از مرگ زنده می‌گرداند.

گویا بعد از آنکه مؤمنین را از وقوف بر حذر داشت و آنها را بر این وقوف تو بیخ کرد گروهی از واقفین و توقف کنندگان از رحمت مایوس شدند و گفتند: بنابراین برای ما جز قساوت دلها چیزی نیست.

پس خدای تعالی برای از بین بردن یأس و ناامیدی‌شان و ترجیح دادن جانب امید و رجا فرمود: بدانید که خداوند زمین قلوب مؤمنین را با ذکر خدا در دنیا یا با نور امام در آخرت زنده می‌کند پس از روح خدا و رحمت او مایوس نشوید.

[قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْأَيَّاتِ] ما آیات (تدوینی آفاقی و انفسی) و دلایل قدرت خود را برای شما بیان کردیم.

[لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ] شاید شما عاقل باشید (تا متنبه شده و اندیشه کنید) یا با ادراك عقلانی درك کنید، یا با عقل‌هایتان درك کنید که ایستادن در يك مقام موجب قساوت قلب است و ذکر جلا، روشنی دلها و موجب خشوع است.

[إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ] همانا مردان و زنانی که در راه خدا

صدقه و احسان کنند.

لَفْظ «مَصَدِّقِينَ وَ الْمَصَدِّقَاتِ» با تشدید صاد از باب تَفْعَل خوانده شده، یعنی کسانی که صدقه می‌دهند و با تخفیف صاد از باب تَفْعِيل خوانده شده، یعنی کسانی که خدا و رسولش را تصدیق کردند.

[وَأَقْرَضُوا اللَّهَ] و به خدا قرض نیکو دهند.

این جمله حالیّه یا معترضه یا معطوف بر صله‌ی الف و لام است و بهر تقدیر تقييد تصدّق است اگر تصدّق به معنای انفاق مطلق باشد، یا تأکید آن است اگر به معنی انفاق لوجه الله باشد. و ممکن است مقصود از تصدّق انفاق بر نیازمندان و مقصود از قرض دادن به خدا صله‌ی امام باشد^(۱).

و بنا بر قرائت تخفیف صاد جمله عطف می‌شود و به منزله‌ی این است که گفته شود: کسانی که ایمان آوردند و انفاق کردند.

و بنا بر قرائت تشدید صاد قول خدا: «انّ المصدّقين و المصدّقات و اقراضوا الله»

[قَرْضًا حَسَنًا يُضَعْفُ لَهُمْ وَ لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ] (یعنی به محتاجان قرض الحسنه دهند) خدا احسان آنان را چندین برابر سازد و پاداش با لطف و کرامت نیز عطا کند.

به منزله‌ی این است که گفته شود: انّ الذين يعطون الزكاة» و جمله بیان جزای انفاق است و قول خدای تعالی:

[وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصّٰدِقُونَ^(۲)]

۱- تفسیر جامع جلد ۷ ص ۶۵

۲- علی بن الحسین عليه السلام: این برای ما و برای شیعیان ماست. تهذیب الاحکام

پیغمبر صلی الله علیه و آله: علی صدیق اکبر این امت و فاروق اعظم است. ابن شهر آشوب

بیان جزا و پاداش ایمان است.

و به عبارت دیگر: «إِنَّ الْمَصْدُقِينَ» بیان جزاء قوّه عمّاله است. و «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» بیان جزای قوّه‌ی علامه است.

و به عبارت دیگر اوّلی بیان جزای زکات است و دوّمی بیان جزا و نماز و ترجیح جانب قوّه‌ی علامه و نماز بر قوّه‌ی علامه و زکات می‌باشد. چه قول خدای تعالی: «أَوْلَئِكَ هُمُ الصّٰدِقُونَ

وَأَلشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ] برای حصر کردن کمال صدق و راستی و شهادت در آنست و قول خدای تعالی:

[لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ] تفخیم و بزرگداشت اجر و نور آنها است، و این تفخیم از آن جهت حاصل می‌شود که اجر و نور اضافه به آنها شده است و این بدان معناست که شناخت اجر آنان ممکن نیست مگر به سبب اضافه شدن به آنها.

و بعضی گفته‌اند: لفظ «الشّهداء» مبتداء است، و «لهم اجرهم» خبر آن می‌باشد.

از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: کسانی از شما که این مطلب را بشناسد و بفهمد، انتظار آن را بکشد و به وجود خیر در آن گمان برد به خدا سوگند او مانند کسی است که با شمشیرش در رکاب قائم علیه السلام جهاد کرده است، پس فرمود: بلکه به خدا سوگند مانند کسی است که با شمشیرش در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ کرده باشد، سپس برای بار سوم فرمود: بلکه به خدا سوگند مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد.

و در میان شما در این باره آیه‌ای از کتاب خدا وجود دارد.

گفته شد: آن آیه کدام است؟ فرمود: قول خدای تعالی: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ... تا آخر آیه» سپس فرمود: شما به خدا سوگند صادق و شهدا نزد پروردگارتان هستید و اخباری که به این مضمون وارد شده، یعنی صدیقین و شهدا را به شیعیان نشان تخصیص داده بسیار است.

و این خبر که ذکر می‌شود از نقل بقیه اخبار بی‌نیاز می‌کند.

و آن خبر این است: از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده: وقتی در جنگ نهروان امام علیه السلام خوارج را کشت مردی خدمت امام علیه السلام رسید و عرض کرد: یا امیر المؤمنین علیه السلام خوشا به حال ما که در این موقف در حضور شما بودیم و شاهد جنگ در رکاب شما بودیم و به همراهی شما خوارج را کشتیم، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: سوگند به خدا که دانه را شکافت و خلق را آفرید کسانی در این موقف ما را همراهی کردند و با ما بودند که هنوز خدواند پدران و اجداد آنان را نیافریده است.

آن مرد عرض کرد: گروهی که هنوز آفریده نشده‌اند چگونه با ما همراه بودند؟ امام علیه السلام فرمود: بلکه گروهی در آخر الزمان به وجود می‌آیند، که با ما در آنچه که هستیم شریک می‌شود و بر ما سلام می‌کنند، و به حق آنها شرکاء ما هستند.

[وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ^(۱)] و آنانکه به خدا کافر شدن و آیات الهی را تکذیب کردند آنها اهل آتش دوزخند.

۱- آنانکه به خدا کافر شده ولایت امیر المؤمنین و فرزندانش را تکذیب کرده‌اند آنها اهل دوزخند.

این جمله در مقابل «الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» می‌باشد.
[أَعْلَمُوا] بدانید.

این جمله ابتدای کلامی است که از ماقبلش منقطع است و تشویق به زهد در زندگی دنیا و لوازم آن و ترغیب به آخرت و انفاق و آسان نمودن انفاق است.

[أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ] که زندگانی دنیا به حقیقت بازیچه‌است طفلانه و لهو و عیاشی.

لعب چیزی است که دارای يك غایت خیالی غیر عقلانی است و لهو چیزی است که هیچ غایت خیالی هم ندارد، یعنی غایتی که درك و احساس شود ندارد و گرنه جایز نیست که کار شخصی فاعل مختار بدون غایت باشد.

و تقدیر آیه چنین است: بدانید که متاع زندگی دنیا، یا حاصل زندگی دنیا لعب و لهو است.

[وَزِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ] و آرایش زنانه و تفاخر و خودستایی با یکدیگر و حرص افزودن مال و فرزندان یعنی زندگی دنیا طلب زیادی و غلبه کردن در اموال و اولاد است. و برای قوه‌ی عاقله هیچ يك از این امور باقی نمی‌ماند.

[كَمَثَلِ غَيْثٍ] مانند بارانی است که به موقع ببارد.

این جمله مفعول دوّم «إِعلموا» است، یا لفظ «أَنَّمَا» و ما بعدش جای در مفعول نشسته‌است، یا این جمله خبر مبتدای محذوف است.

[أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ] گیاه باران، یعنی گیاهی که به سبب باران

رویده‌است.

و خدای تعالی فرمود: رویدن گیاه کفار را به شگفت و اعجاب واداشته، چون کفار از آن جهت که به خدا کافرند به صورت گیاه بیشتر شگفت زده می‌شوند به خلاف غیر کفار که آنها به منعم و انعام او خوشحال می‌شوند.

[ثُمَّ يَهِيحُ] سپس خشک می‌شود، از باب اینکه به غایت و آخر می‌رسد یا به آفتی دچار می‌گردد.

[فَتَرَلَهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا] سپس هیزم می‌شود و لایق سوختن و آتش.

[وَفِي الْأَخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ] و در عالم آخرت (دنیا طلبان را) عذاب سخت جهنم.

زندگی دنیا و نازل شدن آب حیات از آسمان ارواح را مثل به آمدن باران از آسمان زده و صورت انسان را در ابتدای کار تشبیه به رویدن گیاه کرده که در ابتدا ضعیف است.

سپس استوا و بزرگ شدن انسان را تشبیه به استوا و بزرگ شدن گیاه کرده که در آن حال گیاه سبز و شاداب می‌شود و غافل از آخرت شگفت زنده می‌گردد، سپس انحطاط و پایین آمدن انسان و بالاخره مرگ او را تشبیه به خشک شدن گیاه و زردی و شکستگی آن کرده، سپس عذاب اخروی را برای کسی فریب دنیا را خورده به آتش شدن و سوختن گیاه خشک تشبیه نموده‌است.

[وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ] مغفرت و رضوان برای کسی است که فریب دنیا را نخورده‌است، یا برای همه‌است به شرط استعداد و استحقاق.

[وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ] زندگی دنیا بهره و لذتی

است که از غرور ناشی می‌شود، یا متاعی است که سبب غرور است.

[سَابِقُونَ] (الا ای مؤمنان) بشتابید. این جمله به منزله‌ی نتیجه، یا

جواب سؤال مقدر است که ناشی از ماقبلش می‌باشد، گویی که گفته شده:

اگر حیات و زندگی دنیا متاع غرور است و اهل دنیا در آخرت معذب هستند

پس ما چه کار کنیم؟ فرمود: به مغفرت خدا سبقت بگیرید.

[إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ

وَالْأَرْضِ] به سوی آمرزش پروردگارتان و براه بهشتی که عرضش به قدر

پهنای آسمان و زمین است.

در سوره‌ی آل عمران بیان تشبیه عرض بهشت به عرض آسمانها و

زمین گذشت.

[أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ] برای اهل ایمان به خدا و

پیامبران مهیا گردیده. این جمله صفت، یا حال، یا مستأنفه است.

[ذَلِكَ] این ایمان به خدا و رسولان او، یا این مغفرت و بهشت که

ذکر شد.

[فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ] و این فضل خداست که به هر کس

خواهد عطا می‌کند.

چه مبدأ توفیق برای ایمان که سبب مغفرت و بهشت است ناشی از

خدای تعالی است، بنابراین کسی به سبب خودش یا عملش داخل بهشت

نخواهد شد.

[وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ] و فضل و کرم خدا بسیار عظیم است.

[مَا أَصَابَ] این جمله از ماقبلش منقطع یا جواب سؤالی است که از

ماقبلش ناشی شده‌است، گویی که گفته شده: اگر خداوند نسبت به بندگان دارای فضل باشد پس این مصایب و بلاها از کجا می‌آیند؟ در جواب فرمود: «ما أصاب...»

[مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ] آنچه که از بلاهای عمومی که در عالم کبیر بر اموال اهل زمین می‌رسد.

[وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نُنزِّلَهَا] قبل از آنکه انفس را خلق کنیم، یا قبل از آنکه زمین و نفس‌ها را خلق کنیم و مقصود از کتاب کتاب لوح محفوظ است.

و مقصود این است که مصایب و بلاها محقق نمی‌شوند مگر با علم و قدرت و مصیبت وارد ساختن ما.

[إِنَّ ذَٰلِكَ] این ثبت در کتاب [عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ] بر خدا آسان است. [لِكَيْلًا تَأْسَوْا] (این را بدانید) تا هرگز آنچه از دست شما رود دلتنگ نشوید.

لفظ «لکيلا تأسوا» متعلق به قول خدا: «فی کتاب» یا متعلق به محذوف است و تقدیر آیه این است که ما این مطلب را به شما خبر دادیم تا بدانید آنچه که در زمین واقع می‌شود در لوح ثابت، و با علم و اراده‌ی ما واقع می‌شود تا شما بر گذشته‌ها تأسف نخورید.

[عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ] برای اینکه بر هر چه که از شما فوت می‌شود صبر کنید و راضی باشید و خدای را شکر نمایید، و این معنای زهد است، چون تغییر نکردن در آنچه که از دست می‌رود و در آنچه که به دست می‌آید کمال زهد است.

چنانچه از امیر المؤمنین عليه السلام روایت شده که فرموده: همه‌ی زهد بین

دو کلمه‌ی از قرآن آمده است؟ خدای تعالی فرمود: «لکیلا تأسو علی ما فاتکم و لاتفرحوا بما أتیکم» کسی که بر گذشته تأسف نخورد، و به آنچه که به دست می‌آید خوشحال نگردد هر دو طرف زهد را دارا می‌باشد. از امام باقر علیه السلام آمده است: این آیه درباره‌ی ابی‌بکر و اصحابش نازل شده^(۱)، یکی راجع به گذشته، و یکی راجع به قضایای بعد و آینده. یعنی تأسف نخورید که علی بن ابی طالب مخصوص به فضایی بود که شما آن فضایل را نداشتید، و خوشحال نشوید برای فتنه‌ای که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر شما عارض گشته است.

[وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ] و خدا دوستدار هیچ متکبر خودستایی نیست.

این جمله عطف بر قول خدا: «ما أصاب» است، و مقصود این است که اندوهناک نشدن بر گذشته و خوشحال نشدن بر آینده گاهی از باب تکبر و فخر است که این ممدوح نیست، این معنا فقط وقتی ممدوح است که ناشی از زهد در دنیا باشد، یا معنای آیه این است: صدقه دهندگانی که انفاق می‌کنند و همچنین مؤمنین انفاق کننده و آنانکه صدقه نمی‌دهند ولی تکبر می‌کنند و از انانیت خود کم نمی‌کنند، آنان که فخر می‌فروشند و ایمان به خدا و رسولش نمی‌آورند مورد غضب خدا هستند، مکرر این مطلب گذشته که مفهوم این عبارت اگر چه اعم از مبغوض بودن آنانست ولی مقصود بر حسب مقام همین معناست.

[الَّذِينَ يَبْخُلُونَ] کسانی که در مورد اموال و اعراض و قوا و انانیت‌هایشان بخل می‌ورزند و انفاق نمی‌کنند، از انانیت خویش کم

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی- تفسیر جامع جلد ۷ ص ۷۲

نمی‌کنند و مطیع خدا و رسولش نمی‌شوند.
 [وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ] هر کس از انفاق و ایمان
 برگرداند به خداوند متعال ضرری نمی‌رساند.

[فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ] چه خدای تعالی بی‌نیاز است و احتیاجی به
 اموال و اعراض و انفاق شما از چیزهایی که باید انفاق شود ندارد.
 [الْحَمِيدُ] خداوند کسی است که احتیاج به ایمان و تصدیق و
 تعظیم شما ندارد، و مقصود کسی است که از علی عليه السلام، یا از خدا و رسول
 درباره‌ی ولایت علی عليه السلام روی برمی‌گرداند، زیرا که علی عليه السلام که مظهر خدا
 است بی‌نیاز از اعراض کننده و از انفاق اوست، او در ذات خودش حمید
 است، خواه کسی او را تصدیق کند یا تکذیب نماید.

در اینجا این گمان پیش می‌آید که کسی سؤال کند: به چه وسیله
 انسان می‌تواند مؤمن و انفاق کننده باشد تا از ایمان و علی عليه السلام روی
 برگرداند؟ خدای تعالی جواب این سؤال را چنین می‌دهد:

[لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ] رسولان خویش را با احکام رسالت
 و معجزه‌ها که دلالت بر صدق آنها بکند فرستادیم، پس هر کس ایمان
 بخواهد به آنان روی بیاورد.

[وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ] کتاب نبوت و کتابهای تدوینی، و
 ملت‌های الهی صورت‌های آنان هستند.

و لذا از امام صادق عليه السلام درباره‌ی این آیه وارد شده: کتاب اسم اکبر
 است که با آن علم هر چیزی که با انبیاء بوده دانسته می‌شود.

امام عليه السلام فرمود: آنچه که به نام کتاب تورات و انجیل و فرقان
 خوانده می‌شود که در آن کتاب لوح و کتاب صالح و شعیب و ابراهیم عليه السلام

است با همین اسم اکبر شناخته می‌شود. پس خدای عزّ و جلّ خبر داده: «إِنَّ هَذَا لَفِي الصَّحْفِ الْأُولَىٰ صَحْفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ» پس صحف ابراهیم کجا است؟ صحف ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ همان اسم اکبر است، و صحف موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ همان اسم اکبر است^(۱).

[وَالْمِيزَانَ^(۲) لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ] و بر ایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم بر راستی و عدل گرانید. میزان هر چیزی است که چیز دیگری با آن قیاس شود یعنی مورد مقیاس قرار گیرد، از قبیل دو کفه، قپان، ریسمان بتاها، سیره‌ی سلاطین در سلطنت، احکام قالبی ملّی شرایع، عقل، رسول، رسالت، ولیّ، ولایت، کتابهای آسمانی و لکن میزانی که مردم با آن به عدل و قسط قیام کنند عبارت از ولایت و قبول آن و احکام آن و خود ولیّ امر می‌باشد.

چه هر میزانی غیر از ولایت وقتی میزان است و مردم با آن به عدالت قیام می‌کنند فرستادیم ولیکن چون منظور از ذکر حدید مترتب شدن غایت یاری کردن رسولان بر حدید و ما قبل آن می‌باشد.

لذا بهتر این است که گفته شود: حدید را با رسولان فرستادیم، و معنای نازل کردن آهن (حدید) با اینکه آن در معادن تگّون پیدا می‌کند عبارت از ایجاد آن است.

یا مقصود این است که هر موجودی که در این عالم است در عالم‌های مثال و در عالم‌های بالاتر وجود داشته‌است، سپس از آن عالم به عالم کون و فساد نازل شده‌است.

۱- اصول کافی - تفسیر جامع جلد ۷ ص ۷۲ ۲- میزان امام است. تفسیر علی بن ابراهیم.

[فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ] در آهن سختی کارزار است، چنانچه این مطلب مشاهد و محسوس است، از قبیل قطع اعضا و مفاصل حیوان، قطع حیات حیوان و انسان که متصل به ولایت باشد.

پس مقصود از کتاب که همراه رسولان است همان نبوت و رسالت است، آن دو اسم اکبر می‌باشند، هر چیزی در آن اسم اکبر هست، شرایع رسولان و کتب آنها صورت نبوت و رسالت‌اند.

و چون ولایت - که میزان عدل است و میزان بودن نبوت و رسالت به سبب ولایت است - از بزرگترین اسباب قیام مردم به قسط بود این غایت را قبل از ذکر آهن (حدید) آورد و حدید (آهن) را بعد از آن اضافه نمود و فرمود:

[وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ] آهن را با رسولان یا به طور مطلق فر فرستادیم [وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ] و آهن منافع زیادی برای مردم دارد، چون آلات بیشتر صنعت‌ها و صنعتگرها از آهن است.

[وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ] تا معلوم شود که خدا و رسولش را با ایمان قلبی که یاری خواهد کرد. لفظ «بالغیب» یعنی در حالی که یاری دهنده‌ی از غیب از جانب خدا است، یا در حالی که خداوند به وسیله‌ی غیب از یاری کنندگان است، یا لفظ «بالغیب» ظرف «ینصره» است، و قول خدای تعالی: «لیعلم» عطف بر قول خدا «لیقوم الناس» است، و وجه تأخیر نزول این جمله از نزول حدید گذشت.

[إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ] که خدا بسیار قوی و مقتدر است.

احتیاجی به یاری شمانیست، زیرا خدا قوی و تواناست و بر هر چیز که اراده کند قادر است، از تحقق مراد او هیچ چیز نمی‌تواند مانع شود، و

هیچ چیز بر او غالب و چیره نیست و خداوند با این کار خواسته‌است شما را امتحان نماید و کافر و منافق از مؤمن موافق جدا شود.

[وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا] و البته ما فرستادیم. این جمله عطف بر قول خدا: «لقد أرسلنا» می‌باشد از قبیل عطف تفصیل بر اجمال.

[نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ] یعنی رسالت نوح و ابراهیم را و فرزندانشان نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم. [فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ] کسانی از ذریه‌ی نوح و ابراهیم هدایت یافته‌اند در غایت هدایت و اهتدا مانند انبیا و اولیا، یا در اواسط اهتدا و هدایت‌اند مانند سایر مؤمنین.

[وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ] و بسیاری به فسق و بدکاری شتافتند. در مقابل جمله‌ی «منهم مهتد» فرمود: «و منهم فاسق» تا اشاره به این باشد که غلبه در جانب گمراهی است.

[ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِرُسُلِنَا] رسولان ما از انبیا بنی اسرائیل و موسی و شعیب عليه السلام.

[وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا] و سپس عیسی بن مریم را فرستادیم و به او کتاب آسمانی زنجیل را عطا کردیم و در دل پیروان (حقیقی) او رأفت و مهربانی قرار دادیم ولیکن رهبانیت (و ترك دنیا) را از پیش خود بدعت برانگیختند.

یعنی نسبت به دین موسی رهبانیت را اختراع کردند، نه آنکه در دین اختراع کردند تا بدعت باشد، و رأفت شدیدترین رحمت، یا رقیق‌ترین آن است، یا چیزی است که اثر آن در ظاهر آشکار و ظاهر می‌شود، ولی اثر

رحمت در ظاهر ظاهر نمی‌شود یا معنی آن دو بالعکس است.
و رهبانیت و «رهبه» هر دو مصدر «الرَّاهِب» مفرد «رهبان»
می‌باشند، اینان نصاری بودند که از مردم منقطع می‌گشتند و پلاس
می‌پوشیدند و در کوهها و در جاهای خلوت عبادت می‌کردند.
[مَا كَتَبْنَا عَلَيْهُمْ] یعنی آن را در قلوب اینان القاء نکردیم.
[إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ] مگر برای طلب رضوان خدا، یا در حال
طلب رضوان خدا، چون جایز نیست این جمله مفعول له برای «کتبنا» باشد.
یا معنای آیه این است که آنان رهبانیت را اختراع کردند، و ما بر
آنان واجب نکردیم، و اختراع رهبانیت بدان جهت بود که رضوان خدا را
طلب می‌کردند.

بنابراین استثنای منقطع می‌شود، ولکن قول خدای تعالی:
[فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا] معنای اوّل را تأیید می‌کند، بدین معنا
که رهبانیت را با هوای نفس خویش قرار دادند، یا عمل به مقتضای آن
نکردند، یا با آن رضوان خدا را قصد نکردند، یا با آن رهبانیت به خلیفه‌ی
خدا منتهی نشدند، و خلیفه‌ی خدا مؤسس آداب سلوک الی الله است.
و به نبی ﷺ نسبت داده شده که آنها محمد ﷺ را تکذیب کردند.
[فَمَا تَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا] آنان که به محمد ﷺ ایمان آوردند.
[مِنْهُمْ أَجْرُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَلَئِقُونَ] بسیاری از آنان از ولیّ امر
و خلیفه‌ی خدا پیروی نمی‌کنند.

از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: قبل از شما مردم بر هفتاد و
دو فرقه و گروه بودند.

از این گروههای مختلف فقط دو گروه نجات پیدا کردند، و بقیه‌ی

آنها هلاک شدند، گروه اول آنان بودند که با پادشاهان و ملوک که بر ضدّ دین عیسی علیه السلام بودند جنگیدند، پادشاهان آنان را کشتند، گروه دوم کسانی بودند که توان مقابله با ملوک را نداشتند و از سوی دیگر نمی توانستند آنها را دعوت به دین خدا و دین عیسی علیه السلام بکنند، اینان در شهرها گشتند و رهبانیت اختیار کردند، آنان کسانی هستند که خدای تعالی درباره ایشان فرموده: «و رهبانیّة ابتدعوها ما کتبناها» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به من ایمان آورد، و مرا تصدیق نماید و پیرو من باشد، رعایت رهبانیت را کرده و حقّ آن را ادا نموده، و کسانی که به من ایمان نیاورند آنها در هلاکت و تباهی اند.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] ای کسانی که به حق گرویدند. پس از آنکه مؤمنین از اهل کتاب را مدح نمود، و آنان را که بر صورت دین خودشان باقی ماندند و ایمان به محمد نیاوردند ذمّ نمود، و فرمود: «و کثیر منهم فاسقون» مطلق مؤمنین به محمد را با بیعت عامّ نبوی مورد خطاب و ندا قرار داد، یا مقصود از نداء کسانی از اهل کتاب هستند که با بیعت عامّ به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردند، و فرمود: اگر مجرد اسلام ناشی از بیعت عامّ و قبول دین برای نجات کافی بود برای اهل کتاب هم قبول دین خودشان کافی می شد و فاسق نامیده نمی شدند.

پس شما ای مؤمنین در صورت دین محمد صلی الله علیه و آله توقف نکنید و به بیعت عام اکتفا نکنید، بلکه [اتَّقُوا اللَّهَ] در جمیع اوامر و نواهی خدا از او بترسید، یا در مخالفت رسول صلی الله علیه و آله و مخالفت قول او درباره‌ی علی علیه السلام از خدا بترسید.

[وَءَامِنُوا بِرَسُولِهِ] به رسول خدا صلی الله علیه و آله با ایمان حقیقی ایمان

آورید که آن با بیعت خاصّ ولوی حاصل می‌شود.

[يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ^(۱)] دو سهم از رحمت خود را به شما می‌دهد.

[مِنْ رَّحْمَتِهِ] يك سهم بر قبول رسالت و يك سهم بر قبول ولایت، و به عبارت دیگر: نصیبی بر بیعت عام و نصیب و سهمی بر بیعت خاصّ، و به عبارت سوّم سهمی بر قبول اسلام، و سهمی بر قبول ایمان. و به عبارت چهارم: سهمی در مقام نفس انسانی و سهمی در مقام قلب. و به عبارت پنجم: سهمی از بهشت نعیم، و سهمی از بهشت رضوان. و به عبارت ششم: سهمی برای قوّه عمّاله و سهمی برای قوّه‌ی علامه.

[وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ] و نوری از پرتو قرآن شما را

عطا کند که بدان نور راه (بهشت ابد) پیمایید.

مقصود از نور صورت ولّی امر است که با بیعت خاصّ در قلب بیعت کننده داخل می‌شود، و از آن تعبیر به ایمان می‌شود که داخل در قلب است، و هر گاه آن صورت از حجاب‌های هواها و وابستگی‌ها بیرون رود نور آن ظاهر می‌شود به نحوی که انسان از نور خورشید بی‌نیاز می‌شود و زمین با نور پروردگارش اشراق می‌کند که اشاره به ظهور آن صورت روشنی آن و شناخت علی‌السلام به نورانیت است که آن معرفت خداست.

و این معرفت حاصل نمی‌شود مگر برای مؤمنی که قلبش را ایمان امتحان شده که عبارت از ظهور این صورت است.

و آن گاه که آن صورت از حجاب‌های نفس و وابستگی‌های خلع

شد صاحب آن صورت از تمام ما سوای آن بی‌نیاز می‌شود، و آن صورت قرین یاری و نزول ملایکه می‌شود، و ظهور آن صورت همان نزول سکینه و آرامش است، و لذا خدای تعالی فرمود: «نور أتمشون به فی الناس» چه آن صورت همان فعلیت اخیر انسان است، و همه‌ی کارهای آن چیز با فعلیت اخیر محقق می‌شود، پس خداوند با آن بیعت نور مخفی یا آشکار قرار می‌دهد که جمیع حرکات و سکنتات و عبادات و مکاسب او با همان نور محقق می‌شود.

[وَ يَغْفِرُ لَكُمْ] با آن نور شما را می‌بخشد، چه این نور باعث غفران و بخشش خدا است، زیرا خدای تعالی حیا می‌کند امتی را عذاب کند که امامت امام عادل از جانب خدا را پذیرفتند و به آن گردن نهاده‌اند، اگر چه امت در اعمال و افعال فاجر و فاسق باشند.

[وَاللَّهُ غَفُورٌ] خصلت خدای تعالی بخشش است خواه موجب بخشش وجود داشته باشد، یا نه پس کسی که در او ماده‌ی مغفرت و بخشش که همان ولایت است باشد لامحاله بخشیده می‌شود.

[رَحِيمٌ] خصلت او رحمت است خواه موجب آن باشد، و چه نباشد.

و لفظ «نور» گاهی تفسیر به امام شده که به او تأسی و اقتدا می‌کنند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مقصود از دو سهم و نصیب از رحمت او حسن و حسین علیهما السلام می‌باشند و مقصود از «نور أتمشون به» امامی است که به او اقتداء می‌کنند.

و در روایتی آمده است: نور علی علیه السلام است.

[لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ] تا اهل کتاب بدانند لفظ «لا» در «لَيْلًا»

زایده است، یعنی آن همان است که دربارهی نزول آیه ذکر شد، «لِيَعْلَمَ أَهْلُ

الکتاب» یعنی یهود و نصاری.

﴿أَلَا يَفْقَهُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ که آنها به هیچ از رحمت و فضل خدا دستی ندارند.

درباره‌ی نزول این آیه بعضی گفته‌اند:

رسول خدا ﷺ جعفر را با هفتاد سوار به سوی نجاشی فرستاد که او را دعوت به اسلام کند، اینان پیش نجاشی رفتند و او را دعوت به اسلام کردند، او اجابت کرد و ایمان آورد، پس جعفر خواست برگردد و جماعتی از اهل مملکت نجاشی که ایمان آورده بودند، عدد آنان چهل نفر بود گفتند: به ما اجازه بده پیش این پیامبر برویم و به او سلام کنیم، با جعفر آمدند و دیدند که مسلمین در سختی و عسرت زندگی می‌کنند، از رسول خدا ﷺ اجازه خواستند به مسلمانان کمک کنند و گفتند: یا نبی الله ما اموالی داریم و سختی مسلمین را هم می‌بینیم اگر به ما اجازه دهی می‌رویم و اموالمان را می‌آوریم و با مسلمانان همدردی می‌کنیم.

پس رسول خدا ﷺ اجازه داد، آنان رفتند و اموالشان را آوردند و به مسلمانان کمک کردند، خدای تعالی این آیه را درباره‌ی آنان نازل نمود: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ... تا قول خدای: «وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يَنْفِقُونَ» غیر مؤمنین از اهل کتاب وقتی قول خدا: «أَوْلَئِكَ يُوْتَرُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا» را شنیدند بر مسلمانان فخر کردند و گفتند: ای گروه مسلمانان کسانی ار ما که به کتاب شما و کتاب ما ایمان آورده باشند دارای دو اجر و پاداش هستند، کسانی که فقط به کتاب ما ایمان آورده باشند دارای یک اجر هستند مانند اجر شما مسلمانان، پس دیگر برتری شما بر ما از چیست؟

پس قول خدای تعالی: «یا ایّها الذین آمنوا اتّقوا الله و آمنوا برسوله» نازل شد، و برای مسلمانان دو پاداش قرار داد و بر آنها نور و مغفرت اضافه کرد، یعنی برای کسی که ایمان به محمد ﷺ بیاورد و تقوی پیشه کند دو اجر و پاداش داده می‌شود. تا اهل کتاب بدانند که آنها توانایی و قدرت هیچ یک از فضل خدا را ندارند^(۱).

[وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ] و هر فضل و نعمتی به دست خداست که او به هر که بخواهد می‌بخشد و خدا دارای فضل و رحمت بی‌پایان است.

بنابر آنچه که ذکر شد مبنی بر فرق بین اسلام و ایمان و فرق بین ملت و دین، و اینکه مراد از قول خدا: «یا ایّها الذین آمنوا» اسلام است که با قبول دعوت ظاهری و بیعت عام حاصل می‌شود، و قول خدا: «آمنوا» امر به ایمان حقیقی و قبول دعوت باطنی با بیعت خاص و لوی است. با توجه به مطالب مذکور ما می‌گوییم: ممکن است مقصود از اهل کتاب ملت باشد خواه به نحو آیین و عقیده باشد، و خواه به نحو قبول رسالت با بیعت عام باشد.

و خواه اهل ملت محمد ﷺ باشند یا اهل سایر ملت‌ها و نیز لفظ «لا» در «لئلا یعلم اهل الکتاب» زایده نباشد، تعلیل گفتاری باشد که از قول خدا: «آمنوا برسوله» استفاده می‌شود، یعنی ایمان با بیعت خاص.

و معنای آن این است: که گفتیم به رسول خدا ﷺ ایمان آورید با قبول کردن دعوت باطنی، زیرا کسانی که به بیعت اسلامی قانع شدند و از

اهل کتاب رسالت بودند نمی‌دانند که آنها بر چیزی از فضل خدا را توانایی ندارند، بلکه گمان می‌کنند بر فضل خدا که از اموال دنیا ظاهر است قدرت دارند و نیز گمان می‌کنند بر فضل باطنی قدرت دارند که آن ناشی از درجات ایمان و مقامات رسالت و نبوت و ولایت است، چنانچه از بعضی می‌شنیدیم که می‌گفت: اگر يك چله خلوت کنیم بسیاری از مراتب ایمان برای ما حاصل می‌شود.

ولی آن گاه که به رسول ﷺ با بیعت خاصّ ولوی ایمان آوردید و ولایت را قبول کردید قصور و عجز شما روشن می‌شود و می‌فهمید که بر چیزی از فضل خدا قادر نیستید، بدین وسیله تدریجاً انانیت را کم می‌کنید که آن بزرگترین گناه در طریق الی الله است و اگر به این مطلب آگاهی نداشته باشید تدریجاً در ازدیاد و انیت قدم بر می‌دارید.

هو

١٢١

(المجلد الثالث عشر)

متن تفسير شريف

بيان السعادة في مقامات العبادة

تأليف

العارف الشهير

حاج سلطان محمد الجنازى الملقب بسلطانعليشاه

طاب ثراه

سُورَةُ الشُّورَى

ثلاث و خمسون آيةً، و قيل: خمسون آية مكّية، و قيل: الآ قوله: و الذين استجابوا (الى قوله) لا يحب الظالمين، و قيل: الآ اربع آيات نزلن بالمدينة: قل لا اسألكم عليه اجراً الآ المودّة فى القربى (الى قوله) و الكافرون لهم عذابٌ شديدٌ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[حَمْ عَسَقَ كَذَلِكَ] الوحى الذى او حيناً اليك قبل ذلك من اخبار المغيبات و من الاحكام و المواعظ.

[يُوحَىٰ لِيُك] بعد هذا الزّمان، او كذلك الوحى بالرّمز و الحروف المقطّعة الذى او حيناً اليك قبل ذلك يوحى اليك بعد ذلك.

او كذلك الوحى المحفوف باذى القوم و انكارهم الذى او حيناً اليك يوحى بعد ذلك، او كذلك الوحى باهلاك القوم و اسكان الارض يوحى اليك. [وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ] اى واوحى الى الذين من قبلك و أتاه بطريق عطف المفرد للاغتفار فى الثوانى او لتقدير المعطوف بقريئة المعطوف عليه.

و قرئ: يوحى بالبناء للفاعل، و بالبناء للمفعول، و اذا كان مبتدئاً للمفعول فقوله تعالى [اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] يكون فاعل فعلٍ محذوفٍ او مبتدئاً و الجملة مستأنفة فى موضع التعليل و خبره العزيز او الحكيم او قوله تعالى [لَهُ وَمَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ] و المعنى له السماوات و الارض و ما فيهما [وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ] من جهة فوقهنّ او من فوق الاراضى [وَ الْمَلَكَةُ يُسَبِّحُونَ] عطف على السماوات

عطف المفرد، و يسبّحون مستأنف او عطف مع يسبّحون على اسم تكاد و خبره، او الجملة معطوفة على جملة تكاد السماوات (الى آخره).

[بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ] يعنى لمؤمنى الارض فانهم عقلاء حقيقةً و غيرهم ملحقون بالبهايم كما سبق فى سورة المؤمن عند قوله تعالى و يستغفرون للذين ءامنوا قال القمى، للمؤمنين من الشيعة التوابين خاصة، و لفظ الاية عامّ و المعنى خاصّ و مراده بالتوابين فى ضمن البيعة الخاصة.

و عن الصادق عليه السلام يستغفرون لمن فى الارض من المؤمنين لانّ المؤمن الذى بايع البيعة الخاصة الولوية يحصل فى قلبه كيفية الهية هى بمنزلة الانفحة و بتلك الجوهرة الالهية يتوجه اليه الملائكة السماوية و يحفّ به الملائكة الارضية و يطلبون ستر مساويه من الله و يسترون مساويه و يحفظونه من ظهور المساوى عنه، و اما غيره فلا التفات للملائكة السماوية اليه و يتنفّر عنه الملائكة الارضية فلا يحفّون به و لا يسترون مساويه.

[أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ.
[وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ] اى اولياء حالكونهم غيره، او اتخذوا من دونه اذنه اولياء و على اى تقديرٍ فالمقصود منهم مقابلوا المؤمنين الذين اتخذوا علياً عليه السلام ولياً.

[اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ] مقابل استغفار الملائكة للذين بايعوا مع على عليه السلام او معنى حفيظ عليهم حافظ جميع اعمالهم على ضررهم و من كان الله حافظاً عليه لا يدع صغيراً و لا كبيراً من اعماله.

[وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ] برسالتك [بِوَكِيلٍ] حتى تحزن بخلافهم لك او

بعنادهم لعليّ عليه السلام، او تحفظ عليهم اعمالهم، او تحفظهم عن المخالفة لعليّ عليه السلام.

[وَكَذَلِكَ] الوحي الذي نوحى اليك في عليّ عليه السلام او مطلقاً [أَوْ حِينَا إِلَيْكَ] قبل [قُرْءَانًا عَرَبِيًّا] بلسان العرب لابلسان العجم او ذا حكمة و علم و مواظبة و احكام، لا اعرابياً لم يكن فيه حكمة و مواظب و احكام. [لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ] اهل امّ القرى [وَمَنْ حَوْلَهَا] من اهل الارض جميعاً، فانّ تمام الارض بالنسبة الى عالم المثال تكون حول مكّة. [وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ] لتنذر جميع الخلق من كلّ ما ينذر منه من امور الدنيا و امور الآخرة و تنذر من يوم الجمع مخصوصاً و هو يوم القيامة لاجتماع الخلائق فيه.

[لَا رَيْبَ فِيهِ] قد مضى بيان عدم الرّيب في امثاله في اول البقرة عند قوله تعالى لا ريب فيه.

[فَرِيقٌ] من المجتمعين [فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ] منهم [فِي السَّعِيرِ] وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً [عَلَىٰ دِينٍ وَاحِدٍ وَ مَذْهَبٍ وَاحِدٍ] و ارادة واحدة هي ارادة الطاعة و لما كان مشيئته بحسب استعداداتهم ماشاء ذلك. [وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ] بحسب استعداده [فِي رَحْمَتِهِ] وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ [يتولّى امورهم و يجذب خيراته.

[وَ لَا نَصِيرٍ] يدفع الضّرّ عنه و ينصره في شدائده و قد مضى مكرراً انّ النبيّ صلى الله عليه و آله بولايته وليّ و برسالته نصير، و غير الاسلوب اشعاراً بانّ الادخال في الرّحمة من اوصافه تعالى الذاتيّة و عقوبة الظالم من عرضيات رحمة الرّحمانيّة دون اوصافه الذاتيّة.

[أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ] ام ههنا بمعنى بل مع الهمزة او

مجرّدة عن الهمزة فلا يربحوا [فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ] لا وليّ سواه [وَهُوَ يُحْيِي
الْمَوْتَى] عن الحيوة الحيوانيّة او الموتى عن الحيوة الانسانيّة الّتى هي
الولاية التّكليفيّة.

[وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] وَ مَا اَخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ [اى ممّا
يصدق عليه اسم الشّىء من امر الدّين او من امر الدّنيا من المعاملات او
المعاشرات او المناكحات او التّوارث.

[فَحُكْمُهُ] راجع [إِلَى اللَّهِ] يعنى الحكم فى ذلك الشّىء بكونه حقّاً
او باطلاً او صحيحاً او فاسداً ينبغى ان يرجع فيه الى الله فى الدّنيا بحسب
مظاهره الّذين هم مظاهر الولاية واصل الكلّ على ﷺ.

فأنّه ليس عند احدكم حقّ الاّ ما خرج من ذلك البيت و لا يصل البشر
الى مقام الغيب حتّى يكون الله يحكم بنفسه بينهم، و ينتهى حكم ذلك فى
الآخرة الى على ﷺ.

لانّ اياب الخلق اليه و هو قسيم الجنّة و النّار، و امّا رجوعه الى
كتاب الله بمعنى استنباط حكمه منه فممّا لا حاصل له لانّ الكتاب مجمل
متشابه و الرجوع اليه من دون الرجوع الى الامام المبيّن له غير مجدٍ.

[ذَلِكُمْ أَلَّهُ رَبِّي] حكاية لقول الرّسول ﷺ اى قال الرّسول لهم،
او امرله ﷺ بهذا القول بتقدير الامر من القول اى قل لهم، ذلكم الموصوف
بهذا الاوصاف ربّي.

[عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ] فيما تخوّفوننى به [وَإِلَيْهِ أُنِيبُ] فى جميع
امورى، او انيب بذاتى فى آخر امرى.

[فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا] هو
من قول الرّسول ﷺ او ابتداء كلامٍ من الله [وَ مِنْ الْأَنْعَامِ] الثّمانيّة كما

مضى فى سورة الانعام.

[أَزْوَاجًا] اى و خلق من الانعام ازواجاً ذكراً و انثى، او ازواجاً اهلية و وحشية، او خلق لكم من الانعام ازواجاً [يَذُرُّكُمْ فِيهِ] اى يكثركم و يبتئكم فى جعل الأزواج من انفسكم و الأزواج من الانعام و هذا الجملة ايضاً من قول الرسول ﷺ او من الله تعالى.

[لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ] الكاف زائدة او اسمية و هى خبر ليس و حينئذ يكون الكلام مبالغة فى نفي المماثلة لانه يكون اثباتاً للمثل له و قد مضى فى اول البقرة ان الله تعالى وجود بحت و بسيط الحقيقة، و اقتضاء بساطته ان لا يكون له ثانٍ و الا كان مركباً و اذالم يكن له ثانٍ لم يكن له مثلٌ و لا ضدٌ.

[وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ] بمنزلة النتيجة لنفى المثل عنه لانه اذا لم يكن له مثل فلم يكن سمعٌ الا كان سمعه، و لا بصرٌ الا كان بصره، و الا كان غيره سميعاً و بصيراً مثله فيكون السمع و البصر محصوراً فيه.

[لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ] المقلا دكا لمفتاح و القلید كالكسيت الخزانة [يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ] على قدر استعداده [إِنَّهُ وَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] فيعلم قدر استعداد كل و استحقاقه.

[شَرَعَ لَكُمْ] اى جعل لكم مشرعاً و جاداً [مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا] الجمل السابقة يحتمل كل منها كونه من قول الرسول ﷺ و كونه ابتداء كلامٍ من الله كما اشرنا اليه.

و كان قوله تعالى [وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ] عطفاً على ما وصى به نوحاً عطف المفرد و يجوز ان يكون مستأنفاً من الله سواء جعلت الجمل السابقة من الله او من الرسول ﷺ و يكون حينئذ مبتدأ و خبره ان اقيموا

الدِّينِ او كبر على المشركين و يكون العائد مستتراً فى كبر و ما تدعوهم اليه بدلاً منه.

[وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ] ان تفسيرية او مصدرية و الدين يطلق على الطريق الى الله، و الطريق الى الله تكويناً هي الولاية التكوينية و تكليفاً الولاية التكليفيه.

و قد فسّر بعليّ عليه السلام و على الاعمال التي تعين السالك على الطريق فى سيره و لذلك يسمّى الملة ديناً، و اقامة الدين بوصول كل مرتبة من الطريق الى المرتبة الاخرى و بوصول اعمال كل مرتبة منها الى اعمال المرتبة الاخرى نظير اقامة الصلوة.

و قد مضى تفصيل اقامة الصلوة فى اوّل البقرة [وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ] فى الدين اى الاعمال اللازمة للطريق او نفس الطريق او فى عليّ عليه السلام و ولايته بان اختار كل عملاً و طريقاً مغايراً لعمل الاخر و طريقه. او بان يكون كل له طرق عديدة و اعمال مختلفة، او يكون فى عمله اهوية عديدة و اغراض كثيرة.

[كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ] بالله او بالولاية [مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ] من التوحيد و حصر العبادة فى الله او من الولاية.

[اللَّهُ يَجْتَبِي] اى يولى بالاجتباء [إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ] فلا تحزن انت على ادبارهم عن الله او عن عليّ عليه السلام [وَيَهْدِي] اى يوصل او يسلك [إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ] من يرجع اليه.

عن الصادق عليه السلام ان اقيموا قال الامام عليه السلام و لا تتفرقوا فيه كناية عن امير المؤمنين عليه السلام ما تدعوهم اليه من ولاية عليّ عليه السلام من يشاء كناية عن عليّ عليه السلام و بهذا المضمون و بالقرب منه اخبار كثيرة، و لما كان القرءان ذا وجوه

كثيرة كان هذا احسن وجوهه.

[وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ مَبْعَدٍ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ] بصحة دين نبيهم او
بصدق خلافة عليؑ فقبل بعضهم عن علم، وانكر بعضهم حسداً [بغِيَامِ
بَيْنَهُمْ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ] بامهالهم.

[إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى لِّقَضَىٰ بَيْنَهُمْ] بالاهلاك للمنكر و الخلاص للمقر
من بين المنكر [وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ] بعد الانبياء
واممهم [لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ] و قد فسّر بغياً بينهم بغى بعضهم على
بعض لما رأوا من تفاضل امير المؤمنينؑ و قوله تعالى لفي شك منه
مریبٍ بانه كناية عن الذين نقضوا امر رسول الله ﷺ.

[فَلِذَلِكَ فَادْعُ] اى للدين و اقامته، او لعليؑ و ولايته و الالام
بمعنى الى او للتعليل، و يكون المعنى ادع جميع الناس الى الشريعة التي
شرعتها لك لاجل الولاية فان الاسلام اى الشريعة هداية الى الولاية، و لو لم
يكن الولاية لم يكن للاسلام فائدة.

و عن الصادقؑ يعنى الى ولاية امير المؤمنينؑ [وَ اسْتَقِمُّ] و
اعتدل و تمكّن في الدين [كَمَا أُمِرْتَ] كاستقامة امرت بها و هي الاستقامة
في جميع المقامات و فيما فوق الامكان و هو حقيقة اولاية و لعدم انضمام
الامة معه ﷺ ههنا لم يرد منه ماورد في سورة هود من قوله: شيببتنى سورة
هود.

[وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ] في الدين او في ولاية امير المؤمنينؑ
[وَقُلْ ءَامَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ] في الامم الماضية و في هذا الزمان
حتى يكون تعريضاً بالايمان بكتاب ولاية عليؑ و تعريضاً بهم في عدم
الايمان بولاية عليؑ.

[وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ] و من العدالة بينكم اقامة رجل منكم اماماً لكم لرفع الخلاف بينكم بعد و فاتى و اقامة عوجكم.
[اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَلُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ] فما اقول لكم من الامر و النهى نفعه لكم و ضرره عليكم لانفع و لاضرر منه على حتى تتهمونى فى ذلك.

[لَا حُجَّةَ] لا محاجة [بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ] لظهور الحق و برهانه و عدم الحاجة الى المحاجة فهو بمنزلة المتاركة معهم [اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا] تهديد لهم بمحالمة الله بينهم.

[وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ] فيحكم للمحق على المبطل [وَ الَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ] اى يحاجون الله فى على ﷺ بعد الموت او فى القيامة او فى عبادة الله و معصيته بعد الموت او فى القيامة، او يحاجون خلفاء الله و المؤمنين فى حق الله اى فى دينه او فى حقيقته و ثبوته او فى عبادته او فى الاشراك به او فى السلوك اليه او فى توحيدده او فى مظاهره يعنى فى نبوتهم و خلافتهم خصوصاً فى خلافة على ﷺ او فى اعادته، و فى الجملة فى جملة صفاته الحقيقية او الاضافية و فى جملة افعاله و فى مظهره.

[مِنْ بَعْدِ مَا أَسْتَجِيبَ لَهُ] فى ندائه و نداء ملائكته للموت او فى ندائه فى القيامة للحساب، او من بعد ما استجيب له فى نداء خلفائه و دعوتهم و ظهور حجّتهم و عدم بقاء الاشتباه فى حقيقتهم، او من بعد ما استجيب للنبي ﷺ دعاه على الكافرين و المشركين بقتلهم يوم بدر و بقحط اهل مكة و بنى مضر، او من بعد ما استجيب للنبي ﷺ فى اعطاء المعجزات او من بعد ما استجيب لاجل النبي ﷺ فان اليهود كان يستفتحون بمحمد ﷺ و يجابون فى استفتاحهم.

[حُجَّتْهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ] ای باطله [وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ] لكونهم ظالمين فى محاجتتهم [وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ أَلَلَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ أَلِكِتَابَ] كتاب النبوة و الرسالة او كتاب الولاية و القرءان صورة الكل.

[بِالْحَقِّ] بسبب الحق المخلوق به او متلبساً بالحق و الجملة مستأنفة جواب لسؤالٍ مقدرٍ و تسليّة للرسول فى محاجتتهم.

كأنه قيل: هل لهم ان يبطلوا الكتاب او يمنعوا علياً عليه السلام عن مقامه او يبطلوا الدين؟- فقال تعالى: الله لاغيره هو الذى انزل الكتاب بالحق فلا يأتيه البطلان.

[وَ أَلْمِيزَانَ] قد سبق فى اول سورة الاعراف و فى سورة الانبياء بيان اجمالى للوزن و الميزان، و لما كان المراد بالكتاب النبوة او الرسالة او الولاية او الكتاب التدوينى الذى هو صورة الكل او الاحكام المليّة التى هى ايضاً صورة الكل و كان كل منها ميزاناً لوجود العباد و اعمالهم و احوالهم و اخلاقهم و اقوالهم عطف على الكتاب الميزان.

[وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ] فلا تحزن على عدم مؤاخذتهم، و الخطاب عامّ او خاصّ بالنبي صلى الله عليه و آله و تعريض بالامة و تهديد للكفار و منافقى الامة، و لجعل قريب شبيهاً بالفعال بمعنى المفعول قد يسوى فيه بين المذكور و المؤنث [يَسْتَعْجَلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا] اى لا يدعون فيسخرن منها و يستعجلون بها.

[وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا] اى اذعنوا بها و الذين اسلموا بالبيعة العامة او ءامنوا بالبيعة الخاصة [مُشْفِقُونَ مِنْهَا] خائفون منها لعلمهم بالحساب على الجليل و القليل فيها.

[وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ] الثابت [أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي

السَّاعَةِ] سواء اريد بالساعة ساعة ظهور القائم او ساعة القيامة او ساعة الرجعة او ساعة الموت [لَفِي ضَلَلٍ بَعِيدٍ] قيل: كانوا يقولون لرسول الله ﷺ: اقم لنا الساعة واثتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقين فردّ الله عليهم [اللَّهُ لَطِيفٌ] اي برّ [بِعِبَادِهِ] يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ] العلم و الفهم و الايمان و يؤخّر عنهم الساعة لعلهم يتوبون و يتذكّرون فيعترفون.

[وَهُوَ الْقَوِيُّ] الذي بقدر على ما يشاء [الْعَزِيزُ] الذي لا يمنعه مانع من فعله فتأخير مؤاخذتهم ليس لعجز و لا لمانع منه عن ذلك بل للطفه بهم [مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ] جواب لسؤال مقدر كأنه قيل: فليس لمن سعى للاخرة او للدنيا شيء من سعيه؟- فقال تعالى: من كان يريد بسعيه حرث الآخرة.

[نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ] اعطيناه بقدر سعيه و زدناه على سعيه [وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا] بقدر حرثه او اقل منه فانه لا يفيد في مقابل نزوله في حرثه ازيد من ذلك.

[وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ] لانه مازرع للاخرة.

عن الصادق عليه السلام: المال و البنون حرث الدنيا، و العمل الصالح حرث الآخرة، و قد يجمعها الله لاقوام، و عنه عليه السلام: من اراد الحديث لمنفعة الدنيا لم يكن له في الآخرة من نصيب، و من اراد خير الآخرة اعطاه الله خير الدنيا و الآخرة، و الاخبار في ان من كان همته الدنيا باعماله و اقواله فرّق الله عليه امره، و شتت باله و جعل الفقر بين عينيه، و لم يأت من الدنيا الا ما كتب له، و من كانت همته الآخرة جمع الله شمله، و جعل غناه في قلبه، و آتته الدنيا و هي راغمة كثيرة.

و قيل للصادق عليه السلام: الله لطيف بعباده يرزق من يشاء؟- قال: ولاية

امير المؤمنين عليه السلام.

قيل من كان يريد حرث الاخرة؟- قال: معرفة امير المؤمنين عليه السلام و

الائمة عليها السلام.

قيل نذله فر حرثه؟- قال: نزيده منها يستو في نصيبه من دولتهم و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ماله في الاخر من نصيب، قال ليس له في دولة الحق مع الامام عليه السلام نصيب.

[أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ] الله يأمر ونهم بخلاف ما يأمرهم الله [شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ] مما جعلوه ملّة من البحيرة و السائبة و غير ذلك [وَلَوْلَا كَلِمَةٌ أَفْضَلُ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ] كلمة الفصل هي اللطيفة الانسانية الفاصلة للانسان من سائر الحيوان و هي الولاية التكوينية و هي ما به عناية الحق للانسان و تكريمه له و يمهل الله الانسان حتى تظهر تلك اللطيفة و تستكمل او تذهب من الانسان و يلتحق الانسان بالانعام بل يصير اضلّ منها و اذا خرجت من الانسان و انقطعت منه يصير الانسان مرتداً فطرياً غير مقبول التوبة و واجب القتل بحسب احكام الشرع.

و ما ورد عن الباقر عليه السلام في تفسير الاية من قوله: لولا ما تقدم فيهم من الله عزّ ذكره ما ابقى القائم منهم احداً، و لعلّ المراد بالقائم هو خليفة الله القائم بأمره للعباد، يؤيد ما ذكرنا في تفسيره كلمة الفصل.

[وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] جملة حائية و المعنى انّ الظالمين لال محمد صلى الله عليه وآله في وجودهم و هم اللطيفة المذكورة و كلّ من تولّد منها سواء كانوا ظالمين لال محمد صلى الله عليه وآله في الخارج او لم يكونوا لهم عذاب اليم في الدنيا و الحال الحاضر لكن لخدارة اعضائهم لا يشعرون به، او في الاخرة لكن لعدم تيقنهم بالعذاب في الاخرة ظلموهم.

[تَرَى] فى الحال او سوف ترى فى الآخرة و الخطاب خاصٌ بمحمَّدٍ
 ﷺ او عامٌ [الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ] خائفين [مِمَّا كَسَبُوا] من جزاء ما كسبوا
 من الاعمال او من نفس ما كسبوا بناءً على تجسّم الاعمال فى الدنيا كما هو
 حال بعض المذنبين او فى الآخرة كما هو حال الجميع.

[وَهُوَ وَاقْعُم بِهِمْ] فى الدنيا ولكن لا يشعرون به او فى الآخرة
 [وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ] عطف
 على مفعولى ترى اى وترى الذين ءامنوا (الى ءاخرها)، او عطف على اسم انّ و
 خبرها، او على جملة انّ الظالمين (الى ءاخرها) او على جملة ترى الظالمين او على
 جملة هو واقع بهم.

[لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ] الظرف مستقرّ و حال عن فاعل يشاؤون او
 عن الموصول او عن مجرورٍ لهم او عن المستتر فيه او خبرٌ بعد خبرٍ او خبر مبتدئٍ
 محذوفٍ، او متعلّق بيشاؤون او بل هم.

[ذَلِكَ] المذكور [هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ذَلِكَ] المذكور العظيم القدر
 البعيد المنزلة [الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ] قد مضى مكرراً انّ المراد فى امثال هذه العبارة بالايمان
 الاسلام الحاصل بالبيعة العامّة، او نفس البيعة العامّة و بالعمل الصّالح
 الايمان الحاصل بالبيعة الخاصّة، او نفس البيعة الخاصّة.

او المراد بالايمان الايمان الخاصّ الحاصل بالبيعة الخاصّة او نفس
 تلك البيعة، و بالعمل الصّالح العمل بشروط تلك البيعة.

[قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ] اى على هذا الامر الذى انا فيه من تبليغ
 رسالة الله و دعائكم الى الايمان بالله [أَجْرًا] منكم حتّى تتّهمونى بطلب
 الدنيا فى ادّعائى.

[إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى] الاستثناء متصل و المودّة في القربى و ان كانت نافعة لهم و تكميلاً لنفوسهم و لكن باستكمالهم ينتفع النبي لكونهم اجزاء له وسعة لوجوده فقوله تعالى: قل ما سألتكم من اجرٍ فهو لكم اشارة الى كلا الانتفاعين حيث جعله اجراً له من حيث انتفاعه بمودّتهم لاستكمالهم بها وسعته ﷺ باستكمالهم. فما قيل: انه استثناء منقطع، ليس في محله، و الْقُرْبَى مصدر قرب و المقصود المودّة في التّقرّب الى الله او في حال قربكم من الله فيكون بمعنى الحبّ في الله او المعنى التّحابّ في ما تقرّب الى الله من الاعمال، او المعنى لأسألكم اجراً الا ان تودّوني لاجل قرابتي منكم.

هكذا قيل، ولكن ما وصل الينا من ائمتنا عليهم السلام في اخبار كثيرة انّ المعنى لأسألكم اجراً الا ان تودّوا أقربائي، فيكون القربى مصدراً بمعنى اسم الفاعل، و يكون التّعبير بالمصدر للاشعار بانّ مودّة أقربايي نافع لكم من حيث قرابتهم لي جسمانيّة كانت القرابة او روحانيّة.

و روى انّ رسول الله ﷺ حين قدم المدينة و استحکم الاسلام قالت الانصار فيما بينها: نأتى رسول الله ﷺ فنقول له: انه يعرّوك امور فهذه اموالنا تحکم فيها غير حرج و لامحذور عليك، فأتوه في ذلك، فنزلت: قل لا اسألكم عليه اجراً لا المودّة في القربى: فقرأها عليهم و قال: تودّون قرابتي من بعدى، فخرجوا من عنده مسلّمين لقوله فقال المنافقون: انّ هذا الشىء افتراه في مجلسه اراد بذلك ان يذلّنا لقرابته من بعده فنزلت: ام يقولون افترى على الله كذباً، فأرسل اليهم فتلاها عليهم فبكوا و اشتدّ عليهم فأنزل الله و هو الذى يقبل التّوبة عن عباده (الاية) فارسل فى اثمهم فبشّرهم، و بهذا المضمون و بالقرب منه اخبار كثيرة.

[وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً] قد مضى منّا مكرراً انّ الحسن الحقيقى و

الحسنة الحقيقية هي الولاية لاغير، وكلما كان متعلقاً بالولاية من قولٍ و فعلٍ و حالٍ و خلقٍ و علمٍ و شهودٍ و عيانٍ فهو حسن بحسنها، وكلما لم يكن متعلقاً بالولاية كان قبيحاً و لذلك فسروا في اخبارٍ كثيرةٍ اقراراً بالحسنة بولايتهم و مودتهم سواء جعل التنكير للتفخيم او للتحقير.

[نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا] اي نزله في تلك الحسنة حسناً لان الحسنة اذا حصل منها فعلية حسنة للنفس و بقى الفاعل على تلك الفعلية و لم يبطلها و لم يحرقها زادها الله تعالى لان الكون باقتضاء ذاته في الترقى. [إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ] يغفر ما كسب من سيئة قبل تلك الحسنة [شَكُورٌ]

و اقتضاء شكوريته الزيادة في تلك الحسنة الى عشرٍ الى ماشاء الله. [أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا] قد مضى وجه نزول هذه الاية [فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يُخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ] حتى تفتري على الله فاشكر نعمة عدم الختم و الايحاء اليك فيكون اظهاراً لمنتته عليه بشرح صدره و عدم ختمه، او المعنى ان يشاء الله عدم اظهار فضل عترتك يختم على قلبك حتى لا يوحى اليك فضل اهل بيتك فأظهر فضل اهل بيتك و لا تبال بردهم و قبولهم فان الله حافظٌ لهم و مظهرٌ لفضلهم و يكون تسليية له ﷺ عن انكار قومه.

[وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ] فلو كان قول محمد ﷺ افتراء و باطلا لمحاه الله عن الايام و الحال انه في ازدياد الثبات في الايام [وَ يُحِقُّ الْحَقَّ] فلولم يكن قوله حقاً لما حقّ بكلماته التكوينية التي هي افراد البشر.

او المعنى انه يمح الله الباطل فلا تحزن يا محمد ﷺ على ما قالوا من قولهم: لو امارت الله محمداً ﷺ لاندع الامر في اهل بيته.

او المعنى انه يمح الله الباطل عن القلوب من الشكّ و الريب في اهل بيتك و يحقّ الحقّ الذي هو ولاية اهل بيتك في القلوب في امد الزمان، او

المعنى انه يحم الله الباطل عن الزمان و يحق الحق الذى هو على عليه السلام و
الائمة عليهم السلام و ولايتهم.

[بِكَلِمَتِهِ] الذين هم خلفاؤك بعدك [انته و عليم بذات الصدور]
فيعلم ما يلج في قلوب المنافقين من عداوتك و عداوة اهل بيتك [وهو
الذى يقبل التوبة عن عباده^٥ و يعفو عن السيئات] قد مضى وجه
نزول الاية.

اعلم ان اكثر ماورد من ذكر التوبة في الكتاب كان المراد منها التوبة
التي تكون على ايدى خلفائه تعالى في ضمن الميثاق و البيعة، و القابل
لتلك التوبة في الظاهر هو خليفة الله الذى يكون البيعة على يده لكنه لما
كان مظهراً لصفاته تعالى خصوصاً حين اخذ البيعة من العباد نسب قبول
التوبة الى نفسه بطريق الحصر كما في قوله تعالى: فلم تقتلوهم ولكن الله
قتلهم.

[و يعلم ما تفعلون] قرئ بالخطاب و بالغيبة [و يستجيب الذين
ءامنوا و عملوا الصالحات] اي يستجيبهم في دعائهم مطلقاً، او في دعائهم
لله و لقاءه، او في دعائهم لاخوانهم بظهر الغيب كما في الخبر و المراد
بالايمان الاسلام، او الايمان الخاص، و على الاول فالمراد بالعمل الصالح
البيعة الخاصة و الايمان الخاص، او المعنى يستجيب الذين ءامنوا الله او
لنبي صلى الله عليه و آله في مودة اقبائه عليهم السلام.

[و يزيدهم] على مسؤلهم [من فضله و الكافرين] بولاية
على عليه السلام [لهم عذاب شديد] و للاشارة الى ان عذاب الكافرين من لواحق
اعمالهم و من توابع مشيئته بالعرض غير الاسلوب.

[و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا في الارض] اعلم، ان

النفس الانسانية ليس اختيالها و ظلمها و عداوتها مع خلق الله و عدولها عن الحق الا لانائيتها و اعجابها بنفسها، و كلما قلل حاجتها و زاد غناءها زاد فى انائيتها، و كلما زيد فى انائيتها زاد اعجابها بنفسها و لوازم اعجابها من تحقير العباد و العداوة مع من يظن انه يريد الاستعلاء عليه و الظلم على من يقابله و لا يكون ملائماً لحاله و العدول عن الحق.

و اذا بسط الله الرزق النباتي من المأكول و المشروب او الرزق الحيواني من الشهوات البهيمة و البسطات السبعية و الاعتبار الشيطانية او الرزق الانساني من الالهامات و العلوم و الحكم و المكاشفات الصورية و المعنوية على العباد عدوا على العباد و ظلموهم و حقروهم و عدلوا عن الحق.

فان الانسان ما كان باقياً عليه شوب من نفسه كانت العلوم الصورية مورثة لازدياد انائته و كذلك المشاهدات الصورية و المكاشفات المعنوية فان المذاهب الباطلة اكثرها تولدت من المشاهدات التي كانت للسائقين كما سبق منا تفصيل ذلك.

[و لَكِنْ يُنَزَّلُ] الارزاق الثلاثة على العباد [بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ] يعنى ينزل ما يشاء ان ينزل بقدر استحقاق المنزل عليه لانه لا يشاء ما يشاء الا بحسب حال من يشاء له و قوله لو بسط الله الرزق (الى قوله) بصير لرفع توهم نشأ من قوله تعالى يستجيب الذين آمنوا.

فانه يورث توهم انه لو كان هذا حقاً لكان ينبغي ان لا يكون من المؤمنين فقير محتاج مع ان اكثر المؤمنين محتاجون فى امر معيشتهم.

[انَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ] تعليل لسابقه يعنى انه يعلم قدر استحقاقهم و قدر ما يصلحهم و ما يفسدهم فيعطى المؤمنين قدر ما

يصلحهم، و الكافرين قدر ما يصلح العالم و النّظام الكلّي، و قدر ما يصلح المؤمنين فانّ من العباد من لا يصلحه الا الفقر و منهم من لا يصلحه الا الغنى و لو اصبح المؤمن يملك ما بين المشرق و المغرب لكان خيراً له، و لو اصبح يقطع ارباً ارباً لكان خيراً له.

[وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ] المطر النافع الذي يغيثهم من الجذب و لذلك سمى غيثاً و الجملة في معنى التعليل لقوله ينزل بقدره [مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ] بيان لانزال الغيث و تسميته للمطر باسم آخر فانه يسمى المطر في العرف بالرحمة لانه رحمة من الله على العباد و الحيوان و النّبات، او المراد مطلق الرحمة سواء كانت مطراً او غيره فيكون تعميماً بعد التخصيص.

[وَهُوَ الْوَلِيُّ] الذي يتولّى امور عباده و سائر مخلوقاته فيربيهم احسن التربية [الْحَمِيدُ] الذي لامحمود سواه و كان محموداً في نفسه [وَمِنْ آيَاتِهِ ۙ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَعَابَةٍ] فانّ في خلق السماوات بهيئة خاصة و حركة مخصوصة و كوكب و مدار خاص، و في خلق الارض بسطة قابلة لانحاء التصرف فيها من بناء الابنية و زرع الزراعات و غرس الاشجار و اجراء المياه على وجهها، و قبولها تأثيرات السماوات و السماويات، و في خلق المواليد على وجهها كل بنحو خاص لا تقرب بنوعه و ببقائه آيات عديدة دالة على علمه بالجزئي و الكلّي و احاطته و قدرته و رأفته بخلقه و غير ذلك.

[وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ] بمنزلة النتيجة فانّ الذي نشر هذه المواليد بعد ما لم تكن اذا شاء ان يجمعهم جمعهم و هو اسهل عليه من نشرهم [وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ] عطف فيه ايضاً رفع توهم انه لو كان

ينشر رحمته و كان ولياً لعباده حميداً فى صفاته فلم يصاب العباد بالمصائب
[فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفُوا] برحمته و تربيته.

[عَنْ كَثِيرٍ] ممّا كسبت ايديكم و هل ذلك عام لكل من يصاب او
خاص ببعض و البعض الاخر مصيبته لرفع درجته لالذنب وقع منه كما فى
الاخبار و يمكن التعميم بتعميم الذنب للذنوب التى عدوها فى الشريعة
ذنوباً و لما يعدّ فى الطريق ذنوباً و لما يعدّ من المقرّبين ذنوباً.

فانّ خطرات القلوب ذنوب الاولياء عليهم السلام، و الالتفات الى غير الله
ذنوب الانبياء عليهم السلام، مع انهم كانوا مأمورين بالتوجه الى الكثرات.

و عن الصادق عليه السلام انه سئل: ارأيت ما اصاب علياً عليه السلام و اهل بيته من
بعده؟ اهو بما كسبت ايديهم؟ و هم اهل بيت طهارة معصومون؟! فقال: ان
رسول الله صلى الله عليه وآله كان يتوب الى الله و يستغفره فى كل يوم و ليلة مائة مرّة من
غير ذنب، ان الله يخصّ اولياءه بالمصائب ليأجرهم عليها من غير ذنب، و
عن على عليه السلام انه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خير اية فى كتاب الله هذه الاية، يا
على ما من خدش عود و لانكبة قدم الا بذنب، و ما عفا الله عنه فى الدنيا
فهو اكرم من ان يعود فيه، و ما عاقب عليه فى الدنيا فهو اعدل من ان يثنى
على عبده.

[وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ] قانتين عن الله [وَمَا لَكُمْ مِنْ
دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ] قد مضى مكرراً بيان الولي و النصير.
[وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ] قرئ بحذف الياء فى الوصل و الوقف اجراءً
للوصل بنية الوقف، و قرئ باثباتها فيهما، و قرئ بحذفها فى الوصل دون
الوقف.

[فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَمِ] العلم محرّكة الجبل الطويل او عام [إِنْ يَشَأْ

يُسْكِنُ الرِّيحَ فَيُظِلُّنَ رَوَاكِدَ [ثَوَابِتَ] [عَلَى ظَهْرِهِ] اى ظهر البحر اِنَّ
فِي ذَلِكَ لَأَيَّتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ [لِكُلِّ مُؤْمِنٍ كَامِلِ الْإِيمَانِ فَإِنَّ
الايمان نصفان، نصف صبر و نصف شكر، و لاخْتفاء دلالة السّفن على علمه
و قدرته و حكمته و اعتنائه بخلقه و احتياجها فى الدلالة المذكورة الى
تأمل تام و توجه كامل الى الحقّ الاول بحيث يرى كلّ النعم منه و يراه فى
انعامه قال لكلّ صَبَّارٍ شَكُورٍ.

[أَوْ يُوبِقُهُنَّ] [يَهْلِكُنَ بِالْإِغْرَاقِ وَ إِهْلَاكِ أَهْلِهَا] [بِمَا كَسَبُوا وَ يَعْفُ
عَنْ كَثِيرٍ] قرئ يعف بالجزم عطفاً على يوبقهن اى ان شاء يوبقهن بارسال
الريح العاصف و ان شاء يعف عن كثير، و قرئ يعفو بالرفع على الاستيناف
و معنى و معنى الاستدراك و المعنى لكنّه يعفو عن كثير.

[وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا] قرئ بالجزم و بالرفع و هو
واضح، و قرئ بالنصب بجعل الواو بمعنى مع و نصب الفعل بعده [مَا لَهُمْ
مِّنْ مَّحِيصٍ] مخلص من العذاب.

[فَمَا أُورِثْتُمْ] عطف و تعقيب باعتبار الاخبار يعنى اذا علمتم ذلك
فاعلموا ان ما وورثتم [مِنْ شَيْءٍ] من حيث انكم من ابناء الدنيا.
[فَمَتَّعُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا] و لابقاء له و لاخلوص من شوب الالام و
خوف الزوال.

[وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ] لعدم شوبه بالالام و خوف الزوال [وَ أُبْقِيَ
لِلَّذِينَ ءَامَنُوا] متعلق بخير و ابقى، او خبر مبتدئ محذوف اى ذلك للذين ءامنوا
[وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ] و المراد بالايمان الاسلام الحاصل بالبيعة العامة
و قبول الدعوة الظاهرة فيكون قوله و على ربهم يتوكلون اشارة الى الايمان
الخاص الحاصل بالبيعة الخاصة و قبول الدعوة الباطنة.

[وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَلِيرَ الْأَيْمِ وَالْفَوَاحِشَ] جمع الفاحشة الزنا مخصوصاً، او ما يشتد قبحه من الذنوب، او كل ما نهى الله عز و جل عنه، و على الاولين يكون من قبيل ذكر الخاص بعد العام للاهتمام به و.

و يجوز ان يكون عطفاً على الاثم و على كبائر الاثم، و على الثالث يكون مرادفاً للاثم و عطفاً عليه تأكيداً و قد سبق فى سورة النساء بيان الكبيرة و الصغيرة عند قوله: ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه.

[وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ] هم مبتداء و يغفرون خبره و الجملة جوابٌ بحذف الفاء، او بجعل اذا خالية من معنى الشرط، او لعدم حاجتها الى الفاء لضعف معنى الشرطية فيها، او هم تأكيد للضمير المتصل او فاعل غضبوا راجع الى الناس و هم مفعول غضبوا بحذف الخافض اى اذا غضب الناس عليهم يغفرون، او هم فاعل فعلٍ محذوفٍ و المذكور يفسره.

[وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ] فى دعوة خلفائه عليه السلام دعوة عامة اسلامية او دعوة خاصة ايمانية، او الذين استجابوا لربهم المضاف و هو ربهم فى الولاية فى دعوته الباطنة الى الولاية.

[وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ] بعد قبول الولاية فان اقامة الصلوة لا يتيسر لاحد بدون قبول الولاية [وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ] اى امرهم ذوشورى يعنى يستشيرون فى امورهم و لا يستبدون باراتهم لخروجهم من انانياتهم و اعتماد كل على الاخر فى طلب الخير و بيانه له.

[وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ] قد مضى فى اول البقرة بيان اقامة الصلوة و كيفية الانفاق و فى سورة النساء عند قوله: لاتقربوا الصلوة و انتم سكارى بيان معانى الصلوة.

[وَالَّذِينَ إِذْ أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ] هم تأكيد للضمير

المنصوب، او مبتدء مثل هم يغفرون، و لما كان الانظلام مذموماً و معدوداً من الرذائل ذكرهم بوصف الانتصار يعنى ان شأنهم الانتصار.
و اما العفو عن المسيء و ترك الانتقام مع وجود قوّة المدافعة فى المظلوم فليس انظلاماً مذموماً بل هو عفو ممدوح، و الانظلام ان لا يكون فى المظلوم قوّة ثوران الغضب عند الظلم، و لما كان النفس المنتصرة لاتقنع فى الانتصار بقدر الظلم بل تطلب الزيادة على لجناية قال تعالى: تأديباً لعباده.

[وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةً مِّثْلُهَا] و سَمَى الثَّانِيَةَ سَيِّئَةً لِلْمَشَاكِلَةِ، او لآنها اساءة بالنسبة الى الجانى يعنى لاتزيدوا فى الانتصار عن المماثلة.
[فَمَنْ عَفَا] عن المسيء بترك الانتقام بعد الاقتدار عليه، و الجملة معطوفة على جملة جزاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةً و الفاء للترتيب فى الاخبار يعنى اذا علمت ان التجاوز فى الانتصار عن المماثلة ليس جزاءً للسَيِّئَةِ بل كان ظلماً فاعلم ان من عفى [وَأَصْلَحَ] اساءة المسيء بالعفو.
[فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ] غاية تفخيم للعفو حيث لا يوكل اجره الى غيره [إِنَّهُ وَلَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ] جواب سؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: اىحب الله الظالم فيأمر بالعفو عنه؟- فقال: انه لا يحب الظالمين فلا يرغب فى العفو حباً لهم بل حباً للمؤمنين بتعرضهم للثواب الجزيل.

او تعليل لقوله ينتصرون او لقوله جزاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةً او لقوله فمن عفى و اصلح فأجره على الله اى لما يستفاد منه من الترغيب على العفو كأنه قال: ان الانتقام نحو ظلم بالنسبة الى القوّة العاقلة التى شأنها العفو.

فان شأنه شأن الله العفو الغفور و انه لا يحب الظالمين فاتركوا الانتقام و اعفوا عن المسيء.

[وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ^٥] عطف فيه رفع توهم ان المنتصر ظالمٌ و غير محبوب فكان له مؤاخذة دنيوية و عقوبة اخروية.
 [فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ] لا فى الدنيا و لا فى الآخرة [إِنَّمَا السَّبِيلُ] فى الدنيا بالمؤاخذة و فى الآخرة بالعقوبة [عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ] فى العالم الصغير او الكبير.
 [بِغَيْرِ الْحَقِّ] و المنتصر و ان كان ظالماً بوجهٍ على المسيء و على قوته العاقلة لكنه ظلم بالحق.

[أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ لَمَنْ صَبَرَ] اى لكن من صبر عن الانتقام [وَ غَفَرَ] بتطهير القلب عن الحقد على المسيء [إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] اى الامور التى ينبغى ان يعزم عليها لكونها من اجل الخصال.
 [وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ] استدراك اى ولكن من يضل الله عن هاتين الخصلتين بالاقدام على الاقتصاص [فَمَا لَهُ مِنْ وَ لِيٍّ مِّنْ بَعْدِهِ^٦] سمي عدم الوصول و الاهتداء الى تينك الخصلتين ضلالاً لانه انحرف عن الكمال الانسانى الذى هو الجادة الى الله، او المعنى و من يضلله الله بالجناية و الظلم على العباد بغير الحق.

[وَ تَرَى الظَّالِمِينَ] الخطاب خاصٌ بمحمد ﷺ و حينئذٍ جاز ان يكون ترى للاستقبال و جاز ان يكون للحال فانه يرى حالهم فى الحال، او الخطاب عامٌ و حينئذٍ يكون للاستقبال او للحال بمعنى ينبغى ان ترى.
 [لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِّنْ سَبِيلٍ وَ تَرَلَّهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا] اى على النار قبل دخولهم النار.

[خٰشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ] و الخشوع من الذل لا ينفع بخلاف الخشوع من الحب فانه متى وجد نفع.

[يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ] الطَّرْفُ العین او حركة جفניהها، فان كان بمعنى العین فالمعنى من طرفٍ خَفِيٍّ النَّظْرُ، وان كان بمعنى حركة الجفنين فالمعنى ينظرون نظراً ناشئاً من حركةٍ خَفِيَّةٍ لاجفانهم و المقصود انهم لغاية خوفهم و وحشتهم لا يقدرّون على النَّظَرِ التَّامِّ الى النَّارِ.

[وَقَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا] التَّأْدِيَةُ بالماضى لتحقق وقوعه ان كان المراد انهم يقولون يوم القيامة ذلك بعد ما رأوا الظَّالِمِينَ فى العذاب او لكونه بالنسبة الى مُحَمَّدٍ ﷺ ماضياً، او المعنى قال الَّذِينَ ءَامَنُوا فى حال الحيوۃ الدُّنْيَا بعد ما علموا بحال الظَّالِمِينَ و سوء عاقبتهم.

[إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا] يعنى انَّ الخاسرين هؤلاء الظَّالِمُونَ الَّذِينَ خَسِرُوا [أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فى عَذَابٍ مُّقِيمٍ] هذا من قول المؤمنين او من الله.

[وَمَا كَانَ لَهُمْ مِّنْ أَوْلِيَاءَ] هذا ايضاً من المؤمنين او من الله [يَنْصُرُونَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ] الى الخير و النجاة [أَسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ] هذا بمنزلة النتيجة و جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: فما نفع حتى لانكون ظالمين؟- فقال: استجيبوا لربكم المطلق فى دعوة مظاهره و خلفائه او لربكم المضاف الذى هو ربكم فى الولاية.

[مَنْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ وَمِنَ اللَّهِ] المراد باليوم اليلىة و العذاب فانه كثيراً ما يستعمل فيها، او المراد يوم الموت او يوم القيامة، و الضمير المجرور راجع الى صاحبه او عذابه اى لامرّدٍ لصاحبه الى الدنيا، او لعذابه عن اهله، او المعنى لامرّدٍ بتأخيره.

[مَا لَكُمْ مِّنْ مَّلْجَأٍ يَوْمَ مَلِيدٍ وَ مَا لَكُمْ مِّنْ نَّكِيرٍ] يعنى لاتقدرون على انكاره او ما لكم من منكرٍ ينكر ما حلّ بكم و يدفعه عنكم و ينصركم

فيه [فَإِنْ أَعْرَضُوا] صرف الخطاب عنهم الى محمد ﷺ [فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا] يعنى لا تغتم باعراضهم لاننا ما ارسلناك عليهم حفيظاً [إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلْغُ] وقد بلغت.

[وَأِنَّا إِذْءَاذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً] نعمة دنيوية او نعمة اخروية من العلوم و الالهامات و المكاشفات [فَرِحَ بِهَا] اى بالرحمة من حيث صورتها لا من حيث انعامنا لان نفس الانسان مادامت حاكمة فى وجوده لا تنظر الى المنعم و انعامه فى النعمة بل تنظر الى صورة النعمة و نسبتها الى نفسها لان نسبتها الى المنعم و الالم يفرح بصورة النعمة بل بالمنعم او يغمم بصورة النعمة لاحتمال استدراجه تعالى بالنعمة.

[وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ ۖ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورًا] للنعمة السابقة و لا يتذكرها و لا يشكرها، و تكرر الانسان للاشارة الى ان ذلك من مقتضى خلقته، و لا يخفى وجه تخالف الفقرتين فان الرحمة لما كانت ذاتية لمشيئته تعالى اتى فى جانبها بالتاكيدات و باداة التحقيق و نسب اذقتها الى نفسه و نسب الرحمة ايضاً الى نفسه، و اتى فى جانب المصيبة باداة الشك و لم يأت بالتاكيد و لم ينسب المصيبة الى نفسه و جعل سبب وصولها اليهم ما كسبت ايديهم.

[لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] جواب لسؤال مقدر كانه قيل: فما لله فى المصائب من صنع [يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ] من خير و شر و رحمة و مصيبة [يَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنثًا وَيَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ] نكر الاناث و عرف الذكور للاشارة الى ان الاناث لتنفّر الاناسى منهن كأنهن منكورات عند نفوسهم، و ان الذكور لحبهم لهم معهودون عندهم حاضرون فى اذهانهم.

[أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنثًا] يعنى يعطى لبعض الاناث فقط، و

لبعض الذكور فقط، و يجمع بينهما لبعض.

[وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا] فكل ذلك باعطاء الله و منعه لاسباب طبيعية كما يقوله الطبيعي و الذين ينظرون الى الاسباب الطبيعية [انّه عليم] بصلاحي كل و ما يصلحه و ما يفسده فيعطى ما يصلحه و يمنع ما يفسده [قديراً] على ذلك سواء وافقه الاسباب الطبيعية ام لم توافقه.

[وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ] ما ينبغي له و ما كان في سجيته [أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ] لان البشرية لتحدها بحدود كثيرة سفلية لوسمعت كلام الله من دون تنزله الى مقام البشرية المحدودة لفنت و هلكت لانه كالشمس و حدود البشرية كالفىء [الآ و حياً] الوحي فى اللغة الاشارة و الكتابة و المكتوب و الرسالة و الالهام و الكلام الخفى و كلما القيته الى غيرك لكن المراد معه هنا معنى اعم من الالهام و الكتابة اى الكتابة فى الالواح الغيبية و الرسالة لكن رسالة الملك مثل جيرئيل.

[أَوْ مِنْ وَرَاءِ أَيِّ حِجَابٍ] مثل تكلمه مع موسى عليه السلام من الشجرة و مثل تكلمه مع محمد صلى الله عليه وآله ليلة المعراج من وراء الستر [أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا] اى الا ان يرسل رسولا بشرياً.

[فَيُوحِي] ذلك الرسول البشرى [بِأَذْنِهِ] اى يتكلم مع سائر البشر بكلام خفى البطون جلى الظهور فان كلام ذلك الرسول البشرى لكونه نائباً عن الله تعالى شأنه و مظهراً له كلام الله، و لكلامه بمضمون ما ورد فى الاخبار الكثيرة ان حديثهم صعب مستصعب و سر مستسر و مقنع بالسر بطون خفية غاية الخفاء و ظهر جلى غاية الجلاء، و قرئ يرسل و يوحى بالنصب عطفاً على و حياً بجعله تميزاً او مفعولاً مطلقاً من غير لفظ الفعل، و قرء بالرفع عطفاً على و حياً بجعله حالاً بمعنى الفاعل.

[مَا يَشَاءُ] الرَّسُولِ أَوْ اللَّهِ تَعَالَى أَوْ مَا يَشَاءُ ذَلِكَ الْبَشَرِ الَّذِي أَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِلِسَانِ اسْتِعْدَادِهِ.

[إِنَّهُ عَلِيُّ] فَلَا يَقْدِرُ عَلَى سَمَاعِ كَلَامِهِ بِشَرْدَانٍ [حَكِيمٌ] لَا يَدْعُهُمْ مِنْ غَيْرِ تَكَلُّمٍ مَعَهُمْ لِاقْتِضَاءِ حِكْمَتِهِ الْقَاءِ الْحَكْمِ وَالْمَصَالِحِ إِلَيْهِمْ وَاقْتِضَائِهَا جَعَلَ الْوَسَائِطَ فِي ذَلِكَ الْإِلْقَاءِ حَتَّى لَا يَهْلِكُوا حِينَ الْإِلْقَاءِ.

[وَكَذَلِكَ] التَّكَلُّمُ بِالْإِنْحَاءِ الثَّلَاثَةِ [أَوْ حِينًا إِلَيْكَ] أَيْ أَرْسَلْنَا [رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا] أَيْ رُوحًا عَظِيمًا نَاشِئًا مِنْ مَحْضِ أَمْرِنَا مِنْ غَيْرِ مَدَاخِلَةٍ مَادَّةٍ فِيهِ، أَوْ بَعْضًا مِنْ عَالَمِ أَمْرِنَا وَالْمُرَادُ بِهِ جِبْرَائِيلُ أَوْ رُوحُ الْقُدُسِ الَّذِي هُوَ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ [مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا أَلَكْتُبُ وَلَا الْإِيْمَانُ] الْمُرَادُ بِالْكِتَابِ النَّبُوَّةَ وَالرَّسَالَاتِ وَأَحْكَامَهُمَا وَبِالْإِيْمَانِ الْوَلَايَةَ وَءَاثَارَهَا وَالْقِرَاءَانَ صُورَةَ الثَّلَاثَةِ.

[وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا] أَيْ الْكِتَابِ أَوْ الْإِيْمَانِ أَوْ الْمَذْكَورِ مِنْهُمَا أَوْ الرُّوحِ الْمَوْحَى إِلَيْكَ وَ قَدْ فَسَّرَ بَعْلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَعَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا يَعْنِي عَلِيًّا وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ النُّورُ هَدَى بِهِ مِنْ هَدَى مِنْ خَلْقِهِ.

[نَهْدِي بِهِ] مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا [سَلِّ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَنِ الْعِلْمِ، أَهْوَى شَيْءٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالَمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ؟ أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقْرؤُوه فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ؟ - قَالَ: الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَوْجِبْ! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيْمَانُ ثُمَّ قَالَ: بَلَى، قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيْمَانُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرُّوحَ الَّتِي ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ فَلَمَّا أَوْحَاهَا عِلْمٌ بِهَا الْعِلْمُ وَ الْفَهْمُ وَ هِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ شَاءَ فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْدًا عِلْمَهُ الْفَهْمَ.

[وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ] يَعْنِي أَنَّكَ بِرِسَالَتِكَ تَهْدِي إِلَى

الولاية فإنَّ الرِّسالة و قبولها هداية الى الايمان و الولاية كما قال تعالى: قل لا تمنوا علىَّ اسلامكم بل الله يمنّ عليكم ان هداكم للايمان ان كنتم صادقين؛ عن الباقر عليه السلام يعنى انك تأمر بولاية عليّ عليه السلام و تدعو اليها و عليّ عليه السلام هو الصراط المستقيم.

[صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ] و عنه عليه السلام يعنى عليّاً أنه جعله خازنه على ما فى السموات و ما فى الارض من شىءٍ و ائتمنه عليه، و لعلّه عليه السلام ارجع الضمير المجرور الى الصراط، او فسّر الصراط بعليّ عليه السلام.

[أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ] اى تنتهى جميع الامور اليه فى الواقع، او تنتهى بلحاظ اللاحظ اليه بمعنى أنه اذا انظر الى جزئى من جزئيات الوجود و لوحظ مصدره و مصدر مصدره تنتهى المصادر كلها الى الله فيكون مصدر الكلّ.

سُورَةُ الزُّخْرُفِ

مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا، وَقِيلَ: الْآءِ آيَةٌ وَاسْتُلِّمَ مِنْ أَرْسَلْنَا مِنْ رَسَلْنَا، ثَمَانٍ
وَثَمَانُونَ آيَةً، وَقِيلَ: تِسْعٌ وَثَمَانُونَ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[حَمْ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ] أَي جَعَلْنَا ذَلِكَ الْكِتَابَ الْمُبِينِ
الَّذِي لَارْطَبَ وَ لَا يَابَسَ إِلَّا فِيهِ بَحِيثٌ لَا يَعْتَرِيهِ رَيْبٌ وَ شَكٌّ وَ لَا خَفَاءٌ وَ أَجْمَالٌ
وَ تَشَابَهُ.

[قُرْءَانًا] مَجْمُوعًا فِيهِ جَمِيعُ الْمَطَالِبِ [عَرَبِيًّا] بَلُغَةَ الْعَرَبِ أَوْ ذَا حِكْمٍ
وَءَأَدَابٍ وَ أَحْكَامٍ وَ مَوَاعِظٍ وَ نَصَائِحٍ [لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ] تَصِيرُونَ بِاسْتِمَاعِهِ
وَ تَدَبُّرِهِ عَقْلَاءَ، أَوْ تَدْرِكُونَ مَا فِيهِ مِنَ الْمَوَاعِظِ وَ الْحِكْمِ.

[وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ] وَ هُوَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي هُوَ اللَّوْحُ
الْمَحْفُوظُ الْمَعْبَرُ عَنْهُ فِي لِسَانِ الْحُكَمَاءِ بِالنَّفْسِ الْكَلْبِيَّةِ، أَوْ هُوَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى
فَأَنَّهُ بَوَاجِهٍ قَلَمٌ وَ بَوَاجِهٍ كِتَابٌ وَ هُوَ الْمَسْمُومِيُّ فِي لِسَانِ الْحُكَمَاءِ بِالْعَقْلِ الْكَلْبِيِّ،
أَوْ هُوَ مَقَامُ الْمَشِيَّةِ الْمَعْبَرِ عَنْهَا بِنَفْسِ الرَّحْمَانِ وَ الْإِضَافَةُ الْإِشْرَاقِيَّةُ فَأَنَّهَا
بَوَاجِهٍ إِضَافَةُ الْحَقِّ، وَ بَوَاجِهٍ فَعْلُهُ، وَ بَوَاجِهٍ كَلِمَتُهُ، وَ بَوَاجِهٍ كِتَابُهُ وَ هِيَ أُمُّ
جَمِيعِ الْكُتُبِ.

[لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ] عَلَى الْكُلِّ لِأَعْلَى مِنْهُ [حَكِيمٌ] ذَوْحِكُمْ أَوْ مُحْكَمٌ
لَا يَتَطَّرَقُ الْخَلَلُ وَ الشَّكُّ وَ الرَّيْبُ وَ الْفَسَادُ إِلَيْهِ.

وَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ يَعْنِي الْفَاتِحَةَ
فَأَنَّهُ مَكْتُوبٌ فِيهَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ قَالَ: الصِّرَاطُ
الْمُسْتَقِيمُ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَعْرِفَتُهُ، وَ لَا مَنَافَاةَ بَيْنَ هَذَا الْخَبَرِ وَ بَيْنَ مَا

ذکرنا فی تفسیر الایة فان علیاً عليه السلام و القراء ان فی هذا العالم منفکان و الا ففی العوالم العالیة علی عليه السلام هو القراء ان و القراء ان هو علی عليه السلام، كما ان فاتحة الكتاب فی العوالم العالیة هی النفوس الکلیة و العقول الکلیة و هی المشیة الّتی بها تحقّق کلّ ذی حقیقة.

[أَفَنَضْرِبُ] الهمزة علی التّقدیم و التّأخیر و المعنی جعلناه قراءاً عربیاً لتعقلکم و استكمالکم فهل نضرب [عَنكُمْ أَلذِّكْرُ صَفْحًا] ای اعراضاً و نصرفه الی غیرکم، او المستفهم عنه مقدّر بعد الهمزة و المعنی انهملکم و لاندعوکم فنصرف عنکم القراء ان.

[أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ] قرئ بفتح الهمزة بتقدير اللام و بكسر الهمزة [وَكَمْ أَرْسَلْنَا] یعنی لا تطمعوا فی صرف الذکر عنکم و عدم دعوتکم فانّما ما اهلنا الامم الماضیة مع انهم كانوا اشدّ منکم اسرافاً و عصیاناً و ارسلنا فیهم رسلاً و لمّا تجاوزوا الحدّ فی العصیان اهلکناهم فاحذروا عن عذابنا و اهلاکنا و لاتتجاوزوا الحدّ فی العصیان.

[مَنْ نَّبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ] كما تستهزؤون انتم ان كان الخطاب للمشركين، و يجوز ان يكون الخطاب مصروفاً الى محمد صلى الله عليه وسلم و يكون المقصود تسليته و المعنی كما يستهزئ قومك بك.

[فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا] يجوز ان يكون الضمير المجرور للاولين، و يكون من تبعيضية او تفضيلية یعنی اهلکنا اشدّاءهم فليحذر الذين يستهزؤون برسولنا، او اهلکنا الذين كانوا اشدّ منهم فكيف بهم و بكم؟!

و يجوز ان يكون لقوم محمد صلى الله عليه وسلم و كان المقصود اهلکنا الاولين الذين كانوا اشدّ من قومك فكيف بهم ان فعلوا مثل فعلهم؟! لكنّه اداه بهذه

الصُّورَة لافادة هذا المعنى مع الاختصار [وَمَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ] يعنى مضى صفة الاولين و قدبلغ التَّوبَة الى قومك او مضى حكاية حال الاولين فيما انزلنا اليك سابقاً فليرجعوا اليه و ليتدبروا فيه.

[وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيَقُولَنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ] فما لهم يقرون بان الله خالق السماوات والارض و يشركون به ما خلقوهم و نحتوهم بايديهم، أو يشركون ما خلقه بيده.

[الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا] هذه الكلمة ضمّه الله الى ما حكاها منهم سواء جعل صفة للعزیز العليم او خبراً لمحذوفٍ فإنه قد يضمّ الحاكى شيئاً من نفسه الى الحكاية، او هو ايضاً جزء الحكاية و يكون الخطاب من بعضهم لبعضٍ آخر.

[وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا] تسلكونها الى مقاصدكم و لاتتحيرون فى بيدائها [لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ] الى حاجاتكم و مقاصدكم، او لعلكم تهتدون الى مبدئكم و صفاته من العلم و القدرة و الرأفة و التدبير، او تهتدون الى امامكم الذى هو سبيل الى المقصد الكلى الذى هو الفوز بنعيم الاخرة فانه لم يدع مقاصدكم الدنيوية الدانية التى لااعتناء بها بدون السبيل الذى يسلك اليها فكيف يدع المقصد الكلى من غير سبيل.

[وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ] من جهة العلو او من السحاب [مَاءً] بقدرٍ فأنشَرْنَا بِهِ^٥] التفات الى التكلّم تجديداً لنشاط السامع و اشعاراً بانّ انبات النّبات بكيفياتٍ مخصوصةٍ و تصويراتٍ عديدةٍ عجيبةٍ و توليداتٍ غريبةٍ ليس الا من مبدءٍ عليمٍ قديرٍ مباشرٍ له.

فكأنه صار فى حكاية انبات النّبات حاضراً عند السامع مشهوداً له بعد ما كان غائباً عنه [بِلُدَّةٍ مَّيْتًا] عن النّبات.

[كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ] من الارض بعد موتكم فلم تستغربون الاعادة؟!
 [وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا] ای اصناف المخلوقات.
 [وَجَعَلَ لَكُمْ مِّنَ الْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ لِتَسْتَوُوا عَلَىٰ
 ظُهُورِهِ^٤] ای ظهور ما تركبون، جمع الظهور و افراد الضمير المضاف اليه
 باعتبار اللفظ و المعنى.

[ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا أَنْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ] يعنى ان غاية جميع
 المخلوقات تذكركم و شكركم له على انعام ما رأيتموه نعمة لكم.
 [وَتَقُولُوا] يعنى تذكروا بقلوبكم و تقولوا بألسنتكم فان السنتكم
 مكلفة بجريان كلمة الشكر عليها.

[سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا] يعنى ان تنزهوا الله من وسمة
 الحاجة الى المركوب و الانتقال من مكان الى مكان و تذكروه بنعمة
 تسخير المركوب ليكون شكراً.

[وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ] اقرن للامر اطاقه و قوى، و اقرنه جعله فى
 الحبل [وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ] يعنى ان الغرض تذكّر النعمة و شكر
 المنعم فى النعمة و تذكّر النقلة العظيمة التى هى النقلة من الدنيا الى الآخرة
 [وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ^٥ جُزْءًا] ای ولدأ فانه جزء من الوالد بحسب مادته
 يعنى بعد ما اقرؤوا بخالقيته للسموات و الارضين جعلوا له من مخلوقاته
 ولدأ [إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ] بنعمة الحق و صفاته فيجرى على لسانه ما
 لا يليق بمنعمه غفلة عن المنعم و صفاته.

[مُبِينٌ أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَالَكُمْ بِالْبَنِينَ] يعنى
 ينبغى التعجب من حالهم حيث لم يقنعوا بان جعلوا له من عبادته جزءاً و جعلوا
 اخس الاولاد له.

[وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا] اى بما ضرب
الاسماع به حالكونه مثلاً و شبيهاً، او من حيث كونه صفة و حكاية لحاله.
فانّ الولد مجانسٌ للوالد و شبيهه له و كأنّ التّأديّة بهذه العبارة
للاشارة الى انّهم لا يقولون انّ الله ولد حقيقةً بل شبّهوا النسبة بينه و بين
الملائكة او بين الجنّ بنسبة الوالد و الولد.

[ظَلَّ وَجْهُهُ وَمُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ] رجل كظيم و مكظوم
مكروب، او هو كاظم لغيظه غير مظهر له او ساكت [أَوْ مَنْ يُنشِئُ فِي
الْحَلِيَّةِ] الم يتفكروا و جعلوا من ينشئ و يربى فى الزينة ولدأ له؟ او من
مبتدء خبرٍ محذوفٍ، او خبر مبتدءٍ محذوفٍ و المعنى اهوادنى منكم و من
ينشئ فى الزينة ولد له و من يبارز فى المحاربة ولد لكم؟ او المعنى
اهوادنى منكم و ولده من ينشئ فى الزينة؟

[وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ] لدعواه و حجته بل فى الاغلب
يتكلّم حين المخاصمة بما هو حجة عليه، و قرئ ينشئ من الثلاثى المجرد مبنياً
للفاعل، و من التّفعل و من المفاعلة و من الافعال مبنياً للمفعول.

[وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبْدُ الرَّحْمَنِ انْثًا] قرئ عباد
الرّحمن و عبيد الرّحمن و عند الرّحمن بالثّون يعنى انّ قولهم الملائكة بنات
الله متضمّن لقبائح عديدة:

الاول جعله مركباً متجزئاً و ليس الا وصف ادنى الممكنات.

و الثّانى نسبة التّوالد اليه و هو يستلزم الاحتياج و وجود المثل له و
هو غنى على الاطلاق، و لو كان له مثل لكان ممكناً مركباً.

و الثّالث نسبة امرٍ اليه اذا نسب الى انفسهم تغيّروا و اسودّت
وجوههم و هو يستلزم جعله ادنى و اهن من انفسهم.

و الرَّابِعُ جَعَلَ اضْعَفَ الْاَوْلَادِ وَلِدًا لَهُ، وَ الْخَامِسُ جَعَلَ الْمَلَائِكَةَ الَّذِيْنَ هُمْ مَكْرُمُونَ عَلَى اللَّهِ بِوَصْفِ ارْذَلِ النَّاسِ.

[أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ] فَانَّ الْاِنُوْثَةَ وَ الذَّكُوْرَةَ لَا تَعْلَمَانِ اِلَّا بِالْمَشَاهِدَةِ [سَتُكْتَبُ شَهَدَتُهُمْ] اَلَّتِيْ شَهِدُوا بِهَا عَلَى الْمَلَائِكَةِ اَنَّهُمْ اِنَاثٌ [وَ يُسْأَلُونَ] عَنِ هَذِهِ الشَّهَادَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ تَهْدِيْدٌ لَهُمْ.

[وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَّا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ] يَعْنِيْ اَنَّهُمْ قَالُوْا هَذِهِ الْكَلِمَةُ مِنْ غَيْرِ تَصَوُّرٍ لِمَعْنَاهَا وَ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ بِنَسْبَتِهَا وَ لَذَلِكَ كَانُوْا كَاذِبِيْنَ وَ اِنَّمَا ارَادُوْا بِذَلِكَ الْفِرَارَ مِنْ قُبْحِ عِبَادَةِ غَيْرِ اللَّهِ وَ لَمْ يَعْلَمُوْا اِنَّ فَاعِلِيَّةَ الْمَشِيَّةِ اَوْ سَبَبِيَّتَهَا لِلْاَشْيَاءِ لَيْسَتْ بِحَيْثُ يَسْلُبُ الْاِخْتِيَارَ عَنْهُمْ وَ يَرْفَعُ الْقُبْحَ عَنْ فَعْلِهِمْ.

[اِنَّ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُوْنَ اَمْ ءَاتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِّنْ قَبْلِهِ] اَي مِنْ قَبْلِ الْقُرْءَانِ اَوْ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ [فَهُمْ بِهِى مُسْتَمْسِكُونَ] يَعْنِيْ لَيْسَ لَهُمْ عِلْمٌ تَحْقِيْقِيٌّ بِمَعْنَى هَذَا الْقَوْلِ وَ لَا عِلْمٌ تَقْلِيْدِيٌّ وَ لَيْسَ لَهُمْ سِوَى الْخَرْصِ وَ الْخَرْصُ وَ التَّخْمِيْنُ فِيْ بَابِ الْعَقَائِدِ مَطْرُوْدٌ عَنِ بَابِ اللَّهِ وَ قَدْ سَبَقَ فِيْ سُوْرَةِ الْاِنْعَامِ بَيَانٌ لِهَذِهِ الْاِيَةِ عِنْدَ قَوْلِهِ تَعَالَى: لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اشْرَكْنَا وَ لَا ءَابَاؤُنَا (الاية).

[بَلْ قَالُوا اِنَّا وَ جَدْنَا ءَابَاؤُنَا عَلَيَّ اُمَّةٍ] اَي عَلَى طَرِيْقَةٍ وَ مَلَّةٍ [وَ اِنَّا عَلَيَّ ءَاثِرِهِمْ مُهْتَدُونَ] يَعْنِيْ اَنَّهُمْ مَا عِلْمُوْا تَحْقِيْقًا وَ لَا عِلْمُوْا تَقْلِيْدًا مِّمَّنْ يَصِحُّ تَقْلِيْدُهُ بَلْ قَلَّدُوْا ءَابَاؤَهُمُ الَّذِيْنَ لَا يَجُوْزُ لَهُمْ تَقْلِيْدُهُمْ وَ لَذَلِكَ قَالَ فِيْ مَوْضِعٍ ءَاخَرَ: اَوْ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُوْنَ.

[وَ كَذَلِكَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِيْ قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيْرٍ اِلَّا قَالَ مُتْرَفُوْهَا اِنَّا وَ جَدْنَا ءَابَاؤُنَا عَلَيَّ اُمَّةٍ وَ اِنَّا عَلَيَّ ءَاثِرِهِمْ مُقْتَدُونَ]

تسليية له ﷺ بانّ هذا كان ديدن النَّاسِ قديماً و جديداً و قد كان الانبياء
السابقون ﷺ مبتلين بامثال هؤلاء.

و تخصيص المترفين بالذكر لانّهم هم الذين كانوا يعارضون الانبياء
و الاولياء ﷺ، و اما غيرهم فليس نظرهم الا اليهم.

[قُلْ] النذير لهم [أ] [تَقْلُدُونَ] اَبَاءَكُمْ [وَلَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا
وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ اَبَاءَكُمْ قَالُوا] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: ما قالوا؟
فقال تعالى: قالوا [إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ] و لو كان اهدى ممّا وجدنا
عليه اَباءنا.

[فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ] بانواع النّقم التي ذكرنا بعضها لك [فَأَنْظُرْ كَيْفَ
كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ] و اذ قال اِبْرَاهِيمُ [عَظِفْ] باعتبار المعنى كأنه قال: اذكر
او ذكر اذا جعلوا الله من عباده جزءاً و جعلوا له بناتٍ حتى يتتبهوا بقبحه و اذكر اذا قالوا
لوشاء الرحمن ما عبدناهم، و اظهر قبح هذا القول لهم حتى يتتبهوا، و اذكر اذا ارسلنا
في كلّ قرية نذيراً فكذبوه فأهلكناهم حتى تتسلى عن تكذيبهم، و اذكر اذا قالوا انا
وجدنا اَباءنا على امة و اظهر قبح هذا القول لهم.

و اذكر اذا قال ابراهيم [لِاَبِيهِ وَقَوْمِهِ اِنِّي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ] حتى
يكون اسوة لقومك في التّبرّي عن التّقليد لمن لا يجوز تقليده، و يكون اسوة
لهم في التّقليد ان ارادوا التّقليد.

فانه جعل التّبرّي عن تقليد من لا يجوز تقليده كلمة باقية في عقبه، و
يكون اسوة لك في عدم الاعتناء بالقوم و شدة انكارهم، و في اظهار دعوتك
و عدم الاعتداد بردهم و قبولهم.

[إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ] الى ما هو بُغية الانسان
[وَجَعَلَهَا] اي كلمة التّبرّي عن تقليد من لا يجوز تقليده او جعل كلمة التوحيد.

[كَلِمَةٌ أَبَاقِيَّةٌ فِي عَقْبِهِ^٥] اى ذرّيته او امته او من يأتى فى عقبه من ذرّيته و ذرّية امته [لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ] من جهلهم الذى كانوا منطوريين عليه و هؤلاء ممن أتوا على عقبه فليأخذوا بتلك الكلمة و ليرجعوا من جهلهم و تقليدهم لمن لا يجوز تقليده.

و قد فسّر تلك الكلمة الباقية فى اخبارنا بالامامة و أنّها باقية فى عقب الحسين عليه السلام، و فسّر قوله تعالى لعلهم يرجعون برجوع الائمة الى الدنيا [بل] ليس بقاؤهم على طريقتهم الباطلة لاعتمادهم على تقليد آبائهم و تمسكهم به ولكن [مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ] قريشاً.

[وَأَبَاءَهُمْ] بالتمتعات الحيوانية من غير منذر لهم من البلىا و المصائب و من الانبياء عليهم السلام فسكنوا الى تلك التمتعات و اطمأنوا بها [حتى] جاءهم الحق [اى الولاية] [وَرَسُولٌ مُّبِينٌ] ظاهر رسالته و صدقه فيها، او مظهر رسالته.

[وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ] المنذر عمّا اطمأنوا به ورأوه مخالفاً لما تمرّونوا عليه انكروه و طلبوا ما اسندوا انكارهم اليه و [قَالُوا هَذَا] الذى يدعى انه كتاب سماوى الهى، او هذا الذى يدعى من الرسالة من الله، او هذا الذى يظهر من خوارق العادات.

[سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ] وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرْآنِيِّينَ [مَكَّةَ] وَ الطائف [عَظِيمٍ] لَمَا لَمْ يَرَوْا عِظْمَةً وَ شَرَفًا إِلَّا مَا هُوَ بِحَسَبِ الْإِنظَارِ الْحَسِيَّةِ مِنَ الشَّرَافَاتِ الدَّنِيوِيَّةِ مِنَ الْحَسَبِ وَ النَّسَبِ وَ الْخِدْمِ وَ الْحَشْمِ وَ كَثْرَةِ الْمَالِ وَ الْوَالِدِ وَ لَمْ يَكُنْ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ أَنْكَرُوا نَزُولَ الْكِتَابِ مِنْ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَالُوا: لَوْ كَانَ اللَّهُ يَنْزِلُ كِتَابًا وَ يَرْسِلُ رَسُولًا فَلْيَرْسِلْ إِلَى رَجُلٍ شَرِيفٍ عَظِيمِ الْقَدْرِ كَالْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ بِمَكَّةَ وَ

عروة بن مسعودٍ بالطائف و لينزل الكتاب الى احدهما، لكنهم لم يعلموا انّ الرّسالة منصب روحانيّ و الشرافة الصّوريّة لاتبليغ الرّجل الى ذلك المنصب ان لم تكن تمنعه منه.

[أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ] فى الاستفهام و اضافة الرّب الى محمّد ﷺ دونهم انكارٌ و تحقير لهم و استهزاء بهم [نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] يعنى انّ معيشتهم الّتى هى من مكسوباتهم و محسوساتهم و لهم بحسب الظاهر اختيار فى تحصيلها لاصنع لهم فيها بل نحن قسمناها بينهم فكيف يقسمون النّبوة الّتى هى رحمة من الله غير محسوسة لهم و لاصنع و لاختيار لهم فيها.

[وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ] فى المراتب الدنيويّة و المناصب الظاهرة [دَرَجَاتٍ] فكيف نكل هذا المنصب العظيم الى آرائهم [لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا] السخريّ اسم مصدرٍ من سخر به و منه، و هكذا السخريّة و السخريّ بكسر السين، و لعله ههنا من مادّة التسخير و اسمٌ له بمعنى التذليل.

[وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ] من الاموال و الاولاد و الاعراض، و فى خبر: الاترى يا عبدالله كيف اغنى واحداً و قبّح صورته و كيف حسّن صورة واحداً و افقره، و كيف شرّف واحداً و افقره، و كيف اغنى واحداً و وضعه؟! ثمّ ليس لهذا الغنى ان يقول: هلا اضيف الى يسارى جمال فلان، و لالجميل ان يقول: هلا اضيف الى جمالى مال فلان، و لالشرىف ان يقول: هلا اضيف الى شرفى مال فلان، و لاللوضيع ان يقول: هلا اضيف الى ضعفى شرف فلان، ولكنّ الحكم لله يقسم كيف يشاء و هو حكيم فى افعاله كما هو محمود فى اعماله.

و ذلك قوله تعالى: و قالوا: لو لانزل هذا القرءان على رجلٍ من القريتين عظيمٍ، قال الله تعالى: اهم يقسمون رحمة ربك يا محمد نحن قسمنا بينهم معيشتهم فى الحياة الدنيا فأحوجنا بعضهم الى بعض، احوج هذا الى مال ذلك، و احوج ذلك الى سلعة هذا و الى خدمته فترى اجلّ الملوك و اغنى الاغنياء محتاجاً الى افقر الفقراء فى ضربٍ من الضروب اما سلعة معه ليست معه و اما خدمة تصلح لمالا يتهيأ لذلك الملك ان يستغنى الآ به، و اما باب من العلوم و الحكم هو فقير الى ان يستفيدها من ذلك الفقير و هذا الفقير محتاج الى مال ذلك الملك الغنى.

و ذلك الملك يحتاج الى علم هذا الفقير او رأيه او معرفته، ثم ليس للملك ان يقول: هلا اجتمع الى مالى علم هذا الفقير و لاللفقيران يقول: هلا اجتمع الى رأى و علمى و ما اتصرف فيه من فنون الحكم مال هذا الملك الغنى.

[و لَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً] اى لولا كراهة ذلك [لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرْ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ] بالتوسعة فى اموالهم حتى يجعلوا سقفا بيوتهم فضة.

[و مَعَارِجَ] من فضة [عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ] السطوح [و لِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَ سُرُرًا] من فضة [عَلَيْهَا يَتَّكُونَ وَ زُخْرُفًا] زينة من غير ذلك يعنى لولا ان يكونوا كلهم كفاراً لجعلنا ذلك لان الكافر مخذول منا و مكروه لنا و لم نردمنه توجّهه الينا.

و لولا مراعاة حال من فى وجوده استعداد الايمان لو سنعنا عليه فى دنياه بحيث لا يغتمء انابشىء من دنياه حتى لا يتوجه الينا ولكن لمراعاة حال المستعدين للايمان جعلنا فى الكفار غنى و فقراً كما ان فى المؤمنين غنى و فقراً.

و عن الصّادق عليه السلام قال الله عزّ و جلّ: لولا ان يجد عبدى المؤمن فى نفسه^(١) لعصبت الكافر بعصابتى من ذهبٍ .

و عن النّبىّ صلى الله عليه وآله: يامعشر المساكين طيبوا و اعطوا الله الرضا من قلوبكم يثبتكم الله عزّ و جلّ على فقركم فان لم تفعلوا فلا ثواب لكم، و عنه عليه السلام قال: ما كان من ولد ادم عليه السلام مؤمن الا فقيراً و لا كافراً الا غنياً حتى جاء ابراهيم عليه السلام فقال: ربنا لا تجعلنا فتنةً للذين كفروا فصير الله فى هؤلاء اموالاً و حاجةً، و فى هؤلاء اموالاً و حاجةً.

[وإن كلُّ ذلك] المذكور من سقف الفضّة و معارجها و ابوابها و سررها و زخرف البيوت [لما متّع الحيوة الدُّنيا] قرئ لما بالتشديد فيكون ان نافيةً و لما استثنائيةً، و قرئت بالتخفيف فان مخففةً و اللام فارقةً و ما زائدةً او موصولةً او موصوفةً.

[وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ] من متاع الحيوة الدُّنيا كأنّ غيرهم لاء آخرة لهم، و بأمثال هذه الاية توسّل من قال غير المؤمنين او غير من له عقلٌ مجردٌ اذا مات فات و لابقاء له فى الآخرة و ليس كذلك.

لانّ التحقيق انّ مطلق الحيوان له بقاءً فى الآخرة لتجرّد خياله و عدم انطباعه و هذا القدر من التجرّة يكفى فى البقاء بعد خراب البدن.

[وَمَنْ يَعْمُرْ عَنِ الذِّكْرِ الرَّحْمَنِ] اعلم، انّ الولاية السارية فى جميع الموجودات تكويناً حقيقة ذكر الله، و كذلك الولاية الجارية على الانسان و بنى الجنّ تكليفاً، و لذلك اضاف الذّكر الى الرّحمن و صاحب الولاية المتحقّق بها ايضاً ذكراً و لذلك كان رؤيته مذكراً.

كما عن عيسى عليه السلام في جواب الحواريين حين قالوا: من نجاس ياروح الله؟- قال: من يذكركم الله رؤيته.

ثم الذكر المأخوذ من صاحب الولاية ذكر الله ثم الفكر الحاصل من الذكر المأخوذ من صاحب الولاية وان كان الفكر اكمل في الذكرية من الذكر المأخوذ ثم تذكر الله في خاطر ثم تذكر امره و نهيه عند الفعال، ثم الذكر اللساني من التلهيل و التسبيح و التحميد و غيرها ثم كل ما يذكرك الله اى شىء كان، و المقصود ان من يعمى عن الولاية و عن ولي الامر فان العمى عن الولاية يورث العمى عن جميع اقسام الذكر.

[نُقِيضُ] نَسَبٌ وَ نَقَدَّرَ [لَهُ] شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ] يمنع عن الانسانية و السلوك على طريقها و يجره الى البهيمة و السبعية و الشيطانية و يسلكه على طريقها الى النار، و مما روى من الاكابر: من لم يكن له شيخ اى ولي يتولاه بالبيعة الخاصة تمكن الشيطان من عنقه، و من تمكن الشيطان من عنقه لا يرجى له خير، و لانجاة له من السعير.

و عن امير المؤمنين عليه السلام، من تصدى بالاثم اعشى^(١) عن ذكر الله تعالى، و من ترك الاخذ عم امر الله بطاعته قيض له شيطان فهو له قرين.
[وَ اِنَّهُمْ] اى الشياطين القراء للعاشين [لَيَصُدُّوْنَهُمْ] اى العاشين [عَنِ السَّبِيلِ] الذى ينبغى ان يسلكه الانسان و هو الولاية التكوينية و التكليفية، ولما كان اغلب خطابات القراء غير خالية من الاشارة الى الولاية و قبولها وردّها فمعنى الاية ان من يعيش عن على عليه السلام و ولايته نقيض له شيطاناً و انهم يعنى الشيطان و اتباعه ليصدون العاشين عن على عليه السلام و ولايته.

١- عَشَى يَعْشَى عَشَاءً = ساء بصره بالليل و النهار و اعشى عن شىء = اعرض و صدر عنه الى غيره.

[وَيَحْسَبُونَ] اى الشياطين او العاشون او المجموع [انهم
مُهْتَدُونَ] و الحال انهم ضالون مصدودون عن الطريق [حتّى إذا جاءنا]
اى العاشى و قرئ جاءنا على التثنية.

[قَالَ] العاشى للشيطان [يَلَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ]
اى المشرق و المغرب [فَبِئْسَ الْقَرِينُ] لما رأى انه صدّه عن الولاية و
بواسطة صدوده عن الولاية هلك و دخل النار تمنى ان لم يكن هو قريناً له.
[وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمُ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ]
فاعل ينفعكم التمنى المستفاد من قوله: يا ليت بينى و بينك بعد المشرقين او اذا
ظلمتم على ان يكون اذ اسماً خالصاً، او انكم فى العذاب و لفظه اذ اسم خالص فاعل،
او للتعليل على ان تكون حرفاً اذا افادت التعليل و انكم للتعليل او فاعل لن ينفعكم، و
قرئ انكم بكسر الهمزة جواباً لسؤالٍ مقدرٍ فى مقام التعليل.

روى عن الباقر عليه السلام انه نزلت هاتان الايتان هكذا حتى اذا جاءنا يعنى
فلاناً و فلاناً يقول احدهما لصاحبه حين يراه: ياليتنى بينى و بينك بعد
المشرقين فبئس القرين فقال الله لنبىه صلى الله عليه و آله: قل لفلان و فلان و اتباعهما: لن
ينفعكم اليوم اذ ظلمتم ءال محمد حقهم انكم فى العذاب مشتركون فقوله لن
ينفعكم بتقدير القول سواء جعل التقدير قل يا محمد صلى الله عليه و آله لن ينفعكم، او
يقول الملائكة.

او يقول الله [أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّ] يعنى اذا كان الله يمدّ العمى و
يقيض له شيطاناً فهل انت تقدر ان تسمع الصمّ [أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَ مَنْ
كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ] عطف عطف المسبب و المجرى على المفصل
[فَأَمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا
عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ] روى انه صلى الله عليه و آله ارى ما يلقى عترته من امته بعده فما زال

منقبضاً و لم ينسبط ضاحكاً حتّى لقي الله تعالى، و روى جابر بن عبد الله الانصارى قال: انى لادناهم من رسول الله ﷺ فى حجّة الوداع بمنى قال لالتقينكم ترجعون بعدى كفّاراً يضرب بعضكم رقاب بعض، و ايم الله لئن فعلتموها لتعرفنى فى الكتيبة التى تضاربكم ثمّ التفت الى خلفه فقال: او على، ثلاث مرّات فرأينا انّ جبرئيل غمزه، فانزل الله على اثر ذلك فامّا نذهبن بك فاتا منهم منتقمون بعلى بن ابى طالب عليه السلام.

و عن الصادق عليه السلام فامّا نذهبن بك يا محمّد ﷺ من مكة الى المدينة فاتا رادوك اليها و منتقمون منهم بعلى بن ابى طالب عليه السلام.
[فَأَسْتَمْسِكُ بِالَّذِي أَوْحَى إِلَيْكَ] يعنى لاتحزن على ما قالوا فى حقّ اهل بيتك و على ما سيفعلونه بعدك و استمسك بالذى اوحي اليك فى على عليه السلام او فى اهل بيتك.

[إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ] هو صراط الولاية، و من كان على صراطٍ مستقيمٍ لايبال بما قيل او يقال، او فعل او يفعل به.
و عن الباقر عليه السلام انك على ولاية على عليه السلام، و على عليه السلام هو الصراط المستقيم، او المعنى فاستمسك بالذى القى اليك من ولاية على عليه السلام انك بهاذ الالتقاء على صراطٍ مستقيمٍ .

[وَأِنَّهُ] اى ما اوحي اليك او الصراط المستقيم او على عليه السلام [لَذِكْرُ لَكَ] او لشرف لك او لذكرك الله فانه ذكر الله حقيقةً و سبب تذكّر الله، او ذكر الله لك و لاشرف اشرف من ان يذكرك الله.

[وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ] عنه فانه النبأ العظيم الذى هم فيه مختلفون، و النعيم الذى تسألون عنه.

[وَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ

الرَّحْمَنِ إِلَهَةً يُعْبُدُونَ [المفعول الأوّل محذوفٌ و من ارسلنا مفعولٌ ثانٍ اى اسئل النَّاس و اهل الخبرة والعلماء باخبار الماضين و سيرهم عن حال من ارسلنا قبلك، او من مفعول اوّل و قوله اجعلنا فى مقام المفعول الثّانى يعنى اسئل الرّسل الماضين ﷺ فاتّهم ان كانوا غائبين عن الانظار البشريّة فهم غير غائبين عن نظرك. و ورد فى اخبارٍ كثيرةٍ أنّه ﷺ اُرى ليلة المعراج جميع الانبياء ﷺ و هم قد صلّوا خلفه فى بيت المقدّس او فى السّماء فانزل الله تعالى هذه الاية عليه.

فعن الباقر ﷺ انه سئل عن هذه الاية من ذا الذى سأله محمّد ﷺ و كان بينه و بين عيسى ﷺ خمس مائة سنة فتلا هذه الاية: سبحان الذى اسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الذى باركنا حوله لنريه من آياتنا، قال: فكان من الايات التى اراها الله محمّداً ﷺ حين اسرى به الى البيت المقدّس ان حشر الله له الاولين و الاخرين من النّبیین و المرسلين ﷺ، ثمّ امر جبرئيل فاذن شفعاً و اقام شفعاً ثمّ قال فى اقامته: حى على خير العمل، ثمّ تقدّم محمّد ﷺ فصلّى بالقوم فانزل الله عليه و اسئل من ارسلنا (الاية) فقال لهم رسول الله ﷺ: على ما تشهدون و ما كنتم تعبدون؟- فقالوا: نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و انك لرسول الله ﷺ اخذت على ذلك موثيقنا و عهدنا.

[وَلَقَدْ ارْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا اِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَايِهِ ۗ عَطَفَ فِيهِ

تسليّة لرسول الله ﷺ و حمل له على الصّبر على اذى القوم.

[فَقَالَ اِنِّى رَسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ فَلَمَّا جَآءَهُمْ بِآيَاتِنَا اِذَا هُمْ مِّنْهَا يَضْحَكُوْنَ] استهزؤا بها مقام ان ينقادوا لها و يخافوا من الله و يصدّقوا رسوله ﷺ بها.

[وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ] [بالتحط و الرجز و الطوفان و الجراد و القمل [لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ] من غيِّهم و يصدِّقون رسولنا.

[وَقَالُوا يَا أَيُّهُ السَّاحِرُ] نادوه بهذا الاسم تعظيماً له لأنَّ السحر كان له قدر عظيم عندهم، او لأنَّ الساحر كان اسماً لكلِّ عالمٍ ماهرٍ. و قيل: انما قالوا ذلك استهزاءً بموسى عليه السلام فانهم لغاية حمقهم و شدة عنادهم ما تركوا الاستهزاء به في حال الشدة و الابتلاء. و قيل: انَّ الساحر من سحر بمعنى غلب في السحر و المعنى يا ايها الذى ساحرنا فغلبنا بسحره.

[أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا كُفِّرْتُهُمْ] يعني ان كشفت عنا فاننا آمنون بك كما مضى الاية في سورة الاعراف و قد مضى بيانها ايضاً [فَلَمَّا كَشَفْنَا] اى فدعا موسى عليه السلام فكشفنا فلما كشفنا [عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ] ينقضون يعنى كلما عذبناهم بعذابٍ قالوا ذلك و كلما كشفنا عنهم نقضوا عهدهم.

[وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ] يعني بعد ما كشفنا عنهم العذاب خاف فرعون على ملكه و خاف ان يقرَّ بموسى بعض اهل مملكته فجمع الناس و خطبهم و موّه عليهم باظهار حسن حاله في الدنيا و رثائه حال موسى عليه السلام فيها.

[قَالَ يَلْقَوْمٍ] لاتبالوا بموسى و ما رأيتموه منه من كشف العذاب فانى ابسط منه يداً و اكثر مالاً و اقوى تصرفاً.

[الْأَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ] اشارة الى بسط يده فى البلاد [وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ] اى انهار النيل، و قيل: كان معظمها اربعة [تَجْرِي مِنْ تَحْتِي] اى

من تحت قصرى او من تحت امرى فانهم كانوا معتقدين ان النّيل يجرى بأمره.

[أَفَلَا تُبْصِرُونَ أَمْ أَنَا خَيْرٌ] بهذه الاموال و الجمال و حسن الحال و حسن الصّورة و حسن السّيرة و كثرة البسطة و السّعة [مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ] حقيّر ليس له شىء من هذا الذى ترونه على.

[وَلَا يَكَادُ يُبَيِّنُ] الكلام و يقرّر المرام يعنى انه مهين بحسب البسطة و السّعة و الزّينة، و مهين بحسب حاله فى نفسه فانه لا يقدر على اداء الكلام، و ام منقطعة مجرّدة عن الهمزة، او متضمّنة لها، او متّصلة و المعنى افلا تبصرون ام تبصرون.

[فَلَوْلَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ] قيل: كانوا اذا سوّروا رجلاً سوّروه و طوّقوه بسوارٍ و طوقٍ من ذهبٍ، مؤه عليهم و قاس السّيادة من الله بالسّيادة من الخلق و قال: اذا كان رسولاً و نائباً من الله فلم لا يلقي عليه من الله اسورة من ذهبٍ حتّى يكون علامةً لسّيادته.

و قرئ: القى مبنياً للمفعول، واسورة مرفوعاً و مبنياً للفاعل، و اسورة منصوباً، و قرئ: اسورة واسورة و اساوير و اساور.

[أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ] اى مصطفين فانه يقول: ان الله الذى يدعى الرّسالة منه ملائكة كثيرة فان كان صادقاً فى رسالته من الله الموصوف بما وصف فليكن صفوف من الملائكة معه ليكونوا جنوده، و معينين له فى اموره، و حافظين له عن الواردات و الاعداء.

[فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ] اى طلب منهم الخفة و السّرعة فى خدماته بهذه التّمويهات او فاستخفّ احلامهم.

[فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِيقِينَ فَلَمَّآءَ اسْفُونًا] احزنونا،

اسف كفرح حزن اشدّ الحزن، و اسف عليه غضب، و باي معنى كان لا يكون لائقاً بشأن الله.

و لذلك ورد عن الصادق عليه السلام: انّ الله تبارك و تعالى لا يأسف كأسفنا ولكنّه خلق اولياءه لنفسه يأسفون و يرضون و هم مخلوقون مربوبون فجعل رضاهم رضا نفسه و سخطهم سخط نفسه و ذلك لانه جعلهم الدعاة اليه والادلاء عليه فلذلك صاروا كذلك و ليس ان ذلك يصل الى الله كما يصل الى خلقه ولكن هذا معنى ما قال من ذلك.

و قال ايضاً: من اهان لي ولياً فقد بارزني بالمحاربة و دعاني اليها، و قال ايضاً: من يطع الرسول فقد اطاع الله و قال ايضاً انّ الذين يباعدونك انما يباعدون الله و كل هذه و شبهه على ما ذكرت لك، و هكذا الرضا والغضب و غيرهما من الاشياء ممّا يشاكل ذلك، و لو كان يصل الى المكوّن الاسف و الضجر و هو الذي احدثهما و انشأهما لجاز لقائل ان يقول: انّ المكوّن يبيد يوماً، لانه اذا دخله الضجر و الغضب دخله التغير، و اذا دخله التغير لم يؤمن عليه بالابادة، و لو كان ذلك كذلك لم يعرف المكوّن من المكوّن، و لا القادر من المقدور و لا الخالق من المخلوق، تعالى الله عن هذا القول علواً كبيراً، هو الخالق للاشياء للاحاجة فاذا كان للاحاجة استحالة الحدّ و الكيف فيه، فافهم ذلك ان شاء الله.

[أَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ] من قبيل عطف التّفصيل على الاجمال [فَجَعَلْنَاهُمْ سُلْفًا] متقدّمين ليتّظّوا بهم و يعتبروا بافعالهم و مالهم و ما عليهم و هو مصدر و صف به، او جمع للّسالف كالخدم للخدم و قرئ سُلْفًا بضمّ السين و اللّام جمعاً للّسليف كالرّغيف، او للّسالف او للّسلف كالخشب. و قرئ بضمّ السين و فتح اللّام على أنّه مخفّف سُلْفٍ بالضمّتين، او جمع سلفة

بمعنى السالفين.

[وَمَثَلًا] المثل في الاصل بمعنى التشبيه لكنه جعل بالغلبة اسماً
لامرٍ غريبٍ سلفٍ يشبه به كل امرٍ حادثٍ فيه غرابة يعنى جعلناهم بحيث
يضرب بهم الامثال لكل من فعل فعلاً قبيحاً يقع بسببه فى بليّة.
[لِلْآخِرِينَ] اى الاتين على عقبهم [وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا]
لعلى بن ابي طالب عليه السلام اى لما جرى ابن مريم حالكونه مشبهاً به لعلى بن ابي
طالب عليه السلام كما ذكر فى اخبار كثيرة.

[إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ] اى من على عليه السلام او من هذا التشبيه [يَصِدُّونَ]
يضجون او يعرضون او يمتنعون و قرئ يصدون بضم الصاد و بكسرها.
و عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال: الصدود فى العربية الضحك هذا ما وصل
الينا فى اخبار كثيرة نشير الى شطر منها.

و قيل: معناه و لما ضرب ابن مريم مثلاً و شبيهاً بالالهة فى العذاب
فاته لما نزل انكم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم، قال المشركون:
قدرضينا بان تكون ءالهننا حيث يكون عيسى عليه السلام و معنى اذا قومك منه
يصدون يضجون نحو ضجيج المجادلين حيث خاصموك فى تمثيلهم
لعيسى عليه السلام بالهتهم.

و قيل: لما ضرب الله المسيح مثلاً بأدم عليه السلام فى قوله: ان مثل عيسى
عند الله كمثل ءادم خلقه من ترابٍ خاصم بعض قريش النبى صلى الله عليه وسلم فنزلت، و
قيل: لما مدح النبى صلى الله عليه وسلم المسيح عليه السلام قالوا: ان محمداً صلى الله عليه وسلم يريد ان نعده كما
عبدت النصارى عيسى عليه السلام.

و روى نبينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يومٍ جالساً اذ اقبل امير المؤمنين عليه السلام
فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم: ان فيك شبيهاً من عيسى بن مريم عليه السلام، لولا ان تقول

فيك طوائف من امتي ما قالت النصارى فى عيسى بن مريم عليه السلام لقلت فيك قولاً لا تمرّ بملاءٍ من الناس الا اخذوا التراب من تحت قدميك يلتمسون بذلك البركة، قال: فغضب الاعرابيان و المغيرة بن شعبة وعدة من قريش معهم فقالوا: مارضى ان يضرب لابن عمه مثلاً الا عيسى بن مريم...! فأنزل الله على نبيّه و لما ضرب ابن مريم مثلاً (الى قوله) لجعلنا منكم يعنى من بنى هاشم ملائكة فى الارض يخلفون، و بهذا المضمون باختلاف يسير فى اللفظ اخبار كثيرة.

[وَقَالُوا ءَأَلْهَتْنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ] اى عيسى يعنى ان عيسى عليه السلام خير من ءألهتنا فاذا كان هو فى النار فرضينا ان يكون ءألهتنا فى النار، او هو كناية عن محمد صلى الله عليه وسلم فانهم قالوا: يريد ان نعبده كما عبد النصارى المسيح، و ءألهتنا خير منه و هو ينهانا من عبادتها، او المعنى ءألهتنا خير ام المسيح و كان مرادهم الزام محمد صلى الله عليه وسلم فانه لما مدح المسيح ارادوا ان يقولوا: ان كان عبادة غير الله جائزاً ظناً منهم انه صلى الله عليه و ءاله فى مدحه لعيسى يجوز عبادة النصارى له فليجز عبادة ءألهتنا، او المراد ءألهتنا خير ام على عليه السلام؟! و هو يمثل علياً بعيسى عليه السلام

[مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا] اى لاجل المجادلة معك [بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ] كثير المخاصمة و لذلك يخاصمونك.

[إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ] اى ان على عليه السلام او محمد صلى الله عليه وسلم او عيسى عليه السلام ولكن فى اخبارنا ان على عليه السلام الا عبد [أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا] متمثلاً و متصوّراً [لِبَنِي إِسْرَائِيلَ] بصورة عيسى بن مريم، او جعلناه شبيهاً بعيسى عليه السلام لانتفاع بنى اسرائيل الذين هم اولاد الانبياء عليهم السلام بحسب الجسم او الروح او جعلناه حجة لبني اسرائيل.

و عن الصّادق عليه السلام في دعاء يوم الغدير: فقد اجبنا داعيك النذير
المنذر محمداً صلى الله عليه وآله عبدك و رسولك الى علي بن ابي طالب عليه السلام الذي انعمت
عليه و جعلته مثلاً لبنى اسرائيل انه امير المؤمنين عليه السلام و مولا هم و وليهم الى
يوم القيامة يوم الدين فانك قلت: ان هو الا عبد انعمنا و جعلناه مثلاً
لبنى اسرائيل.

[وَلَوْ نَشَاءُ] يعنى انهم يضحجون بان شبّهت علياً بعبسى عليه السلام
فلونشاء [لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ] يعنى لونشاء
لجعلناكم اعز من ان تشبّهوا بعبسى فجعلنا بعضكم ملائكة يخلقون لله فى
الارض، او يخلقونكم فى الارض، او لوئدنا منكم ملائكة، او لجعلنا بدلا
منكم ملائكة، او لجعلنا ظاهرين و خارجين من وجودكم الى خارج وجودكم
ملائكة كما كان يظهر من محمّد صلى الله عليه وآله جبرئيل عليه السلام بحيث كان قد يراه من كان
قريناً له.

[وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ] اى ان علياً عليه السلام لعلم و اماره علم [لِلسَّاعَةِ] و قرئ علم
بالتحريك اى اماره فان علياً عليه السلام بولايته من امارات الساعة او من اسباب
العلم بالساعة لان من تولاه بالبيعة الخاصة الايمانىة و دخل الايمان فى قلبه
ايقن بالساعة بشهود اماراته من وجوده.

او ان عيسى عليه السلام من امارات الساعة فان نزوله من علامات الساعة،
و قيل: ان القرءان من اسباب العلم بالساعة او محمّد صلى الله عليه وآله من امارات الساعة
فانه بعث هو و الساعة كالتسبابة و الوسطى، او جعل الملائكة منكم من
اسباب علم الساعة.

[فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا وَ اتَّبِعُونِ] اما من كلام الله او من كلام محمّد صلى الله عليه وآله
بتقدير القول و التقدير قل لهم: اتبعون فيما اقول لكم من ولاية علي عليه السلام

[هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ] جواب سؤالٍ مقدرٍ في مقام التعليل يعنى هذا المذكور صراط مستقيم، وفسر الصراط ههنا بعلى عليه السلام.

[وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ] ظاهر العداوة او مظهرٌ لعداوته لانه يصدكم عن امر الله تعالى و رسوله مراراً بولايته و

اطاعته بحيث لم يخف على احد امره صلى الله عليه وسلم باطاعتهم عليهم السلام.

[وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِبَيِّنَاتٍ لَّكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ] ذكر حكاية عيسى عليه السلام و قوله لقومه و بيان حال قومه و قالهم له تسلياً للرسول صلى الله عليه وسلم و لامير المؤمنين عليه السلام و تهديد لقومهما.

[فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ] الحزب بالسكر الطائفة و جماعة الناس، و جمعه الاحزاب [مِنْ بَيْنِهِمْ] اى فاختلف جماعات من بينهم و عرفه باللام للاشارة الى ان الجماعات المختلفة كانتهم كانوا معهودين.

[فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا] منهم [مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ الْيَوْمِ هَلْ يَنْظُرُونَ] ما ينتظرون لظهور اتيان الساعة و عدم جواز انكارها جعلهم مثل من انتظر امراً [إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ] بدل من الساعة بدل الاشتمال [بِغَتَّةٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ] بمجيئه حتى يتهيؤوا لها، و قد مضى مكرراً ان الساعة قد فسرت بساعة الموت و بالقيامة و بظهور القائم عليه السلام.

[الْأَخْلَاءُ يَوْمَ ذِي الْقَعْدِ بِغَضِهِمْ لِبَعْضِ عَدُوٍّ] الجملة مستأنفة جواب سؤالٍ مقدرٍ فى بيان حال اليوم و المراد بالخلّة ههنا هى الخلّة فى الدنيا لا الخلّة فى الله و للاخرة بقريئة الاستثناء و سبب صيرورة الخلّة الدنيوية عداوة اخروية ان الخلّة الدنيوية صارفه للانسان عن بغيته الاخروية و

شاغلة له عن الاشغال الالهية فتصير سبباً للحسرة و الندامة، و يظهر أنّها كانت عداوة فالخليل الدنيوى يعادى خليله لذلك.

[إِلَّا الْمُتَّقِينَ] فى افعالهم و احوالهم و اخلاقهم عن الجهة الدنيوية فخلتهم لاتكون الا لجهات اخروية و يوم القيامة يظهر اثر تلك الخلّة فيتيقن و يشاهد ان الخلّة كانت خلّة لاعداءه.

و قرأ الصادق عليه السلام هذه الاية فقال: و الله ما اراد بهذا غيركم، و عنه عليه السلام: و اطلب مواخاة الاتقياء و لو فى ظلمات الارض و ان افنيت عمرك فى طلبهم فانّ الله عزّ و جلّ لم يخلق افضل منهم على وجه الارض من بعد النبيين، و ما انعم الله تعالى على عبدٍ بمثل ما انعم به من التوفيق لصحبتهم قال الله تعالى: الا خلاء يومئذٍ بعضهم لبعضٍ عدوّ الا المتقين، و اظنّ انّ من طلب فى زماننا هذا صديقاً بلا عيبٍ بقى بلا صديقٍ، و لما ذكر حال ذلك اليوم و شدّته بالنسبة الى المخالفين و المنافقين نادى عباده المخصوصين تلطفاً بهم و تسكيناً لخوفهم منه فقال [يَعْبَادِ] الذين ءامنوا بالولاية فاتّه لا يصير الانسان عبداً لله تكليفاً الا بعد قبول الولاية و لذلك بينهم بقوله الذين امنوا باياتنا (الى آخر الاية).

[لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ] فانّ شدّته لمن كان معرضاً عن صاحب ذلك اليوم و هو على عليه السلام.

[وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ] و قد مضى فى اوّل البقرة و فى غيرها بيانٌ لاختلاف الفقرتين من هذه العبارة.

[الَّذِينَ ءَامَنُوا بِآيَاتِنَا] صفة بيانية او خبر لمحذوف اى انتم الذين ءامنوا، او مبتدء خبره ادخلوا الجنّة بتقدير القول، او خبره يطاف عليهم و المراد بالايمان بالايات الايمان بصاحبى الولاية من حيث ولايتهم

من الانبياء و الاولياء ﷺ لا من حيث رسالتهم او خلافتهم للرّسالة.
 [وَكَاثِرًا مُّسْلِمِينَ] اي منقادين او مسلمين بالبيعة العامّة النّبويّة و
 المقصود من الاتيان بالاسلام مع الايمان الاشعار بانّ كلاً منهما غير صاحبه
 فمن سمى بالمسلم بمحض البيعة العامّة فلا يسمى بالمؤمن بمحض ذلك و
 ليطلب حقيقة الايمان و ما به يصدق عليه المؤمن.

[أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ] الموافقات لكم سواء كنّ مؤمناتٍ او
 لم تكنّ فانّ كرامة المؤمن تقتضى دخول ءابائه و ازواجه و ذريّاته الجنّة بسببه.
 [تُحْبَرُونَ] الحبر بالفتح السرور و الثّعمة، و الحبير كامير البُرد الموشى و
 الثّوب الجديد، و الحبرة السّماع فى الجنّة، و كلّ نعمةٍ حسنةٍ، و المبالغة فيما وصف
 بجميلٍ و يجوز ان يكون من كلّ من تلك الموادّ.

[يُطَافُ عَلَيْهِمُ] التفات فيه تجديد نشاط [بِصِحَافٍ] جمع الصّحفة
 بمعنى القصعة [مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ] جمع الكوب بالضمّ كوزلا عروة له، او
 لاخرطوم له.

[وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا
 خَالِدُونَ] فانّ النّعيم الزّائل مستعقب لالم زواله و مشوبٌ لذّته بالم خوف
 زواله و زحمة حفظه من الزّوال.

[وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] قد مضى الاية
 فى سورة الاعراف مع بيان كيفية الايراث [لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا
 تَأْكُلُونَ] عدّ اللذائذ الاخرويّة بصورة ما يلتذّ به المدارك الحيوانيّة لكون اغلب
 النّاس غير متجاوزٍ عن مرتبة الحيوان و الاّ فالملتذّ بلذّة الحضور لا يلتفت الى
 المأكول و المشروب و سائر ملاذّ الحيوان، و اذا عممت الأكل و الشرب و سائر
 مقتضيات مدارك الحيوان عممت ملاذّ الملتذّ بلذّة الحضور ايضاً.

[إِنَّ الْمُجْرِمِينَ] كَأَنَّهُ قِيلَ: هَذَا لِلْمُطِيعِينَ فَمَا لِلْمُجْرِمِينَ؟- فقال: إِنَّ
المُجْرِمِينَ [فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ] وَقَدْ فَسَّرُوا بِاعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ
[لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ] لَا يَخَفُّ عَنْهُمْ.

[وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ] متحيرون ساكتون عما في انفسهم لغاية
خوفهم و حيرتهم [وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمْ الظَّالِمِينَ] قد
مضى فى سورة هودِ هذه الاية وانه يظن ان الاليق بسياق العبارة ان يقال: و
ما نحن ظلمناهم ولكنهم ظلموا انفسهم و مضى هناك وجه كونه اليق و
الجواب عنه.

[وَنَادَوْا يَمَلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ] سألوا المالك ان يسأل الله
موتهم لغيبتهم عن الله و عدم وصولهم اليه حتى يسألوا بأنفسهم خلاصهم
بالموت عن العذاب.

[قَالَ إِنَّكُمْ مَكْتُونَ] فى العذاب لا خلاص لكم من العذاب [لَقَدْ
جِئْنَاكُمْ] جواب سؤالٍ مقدّرٍ من المالك او من الله فى مقام التعليل
[بِالْحَقِّ] المخلوق به و هو المشيئة التى هى الولاية المطلقة التى هى
على ﷺ بعلويته.

و القمى: هو قول الله عزّ و جلّ: و قال يعنى بولاية امير المؤمنين ﷺ
[وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ] و قال القمى: يعنى لولاية
امير المؤمنين ﷺ.

[أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا] بعد حكاية مخاطبات المنافقين فى يوم القيامة
خاطب نبيّه ﷺ و قال: بل أبرهم هؤلاء المنافقون من امتك امراً فى تكذيب
الحقّ فلا تحزن على تعاهدتهم فى مكة و غيرها ان لا يدعوا هذا الامر فى
على ﷺ.

[فَأَنَّا مُبْرَمُونَ] امره او مبرمون مجازاتهم [أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا
لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ] احاديثهم التي يسرونها عن غيرهم.
[وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ] نسمعها [وَرُسُلْنَا] اى الملائكة الموكله عليهم.
[لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ قُلُوبَهُمْ] للذين يجعلون لله البنات او للذين يقولون:
المسيح ابن الله او عزيز ابن الله، او يقولون: نحن ابناء الله [إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ
وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَبِيدِ] يعنى ان كان له ولد فانا اولى باظهاره و معرفته
لاننى اسبق العابدين لله بحسب المرتبة، و الاسبق اولى بمعرفة اولاد المعبود
و ذوى نسبه من غير الاسبق، او انا اول العابدين لذلك الولد يعنى ينبغى ان
اكون اول العابدين له لتقدمى عليكم فى عبادة الله و ينبغى ان يكون المقدم
فى عبادة الله مقدماً فى عبادة اولاده.

او المعنى ان كان له ولد أفأنا اول العابدين؟ على الاستفهام
الانكارى يعنى ان كان له ولد كنت اول الجاحدين له لا اول العابدين، او
استعمل العابدين من عبدت عن الامر بمعنى انفت منه فالمعنى انا اول
الانفين ان يكون له ولد.

و عن امير المؤمنين عليه السلام اى الجاحدين قال: و التأويل فى هذا القول
باطنه مضاد لظاهره و قد ذكرت وجه صحته.

[سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ] الذى هو جملة
ما سوى الله [عَمَّا يَصِفُونَ] تنزيه له عن الولد بما فيه برهانه فان ربوبية
العرش الذى هو جملة المخلوقات تستلزم ربوبية كل جزءٍ فرض من اجزاء
العرش و ان كان له ولد كان مثله و ثانياً له لامربوباً له.

[فَذَرَهُمْ خَوْضًا] فى باطلهم [وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ
الَّذِى يُوعَدُونَ وَ هُوَ الَّذِى فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ] فى

السَّمَاءِ إِلَهٌ صَلَّةٌ مِنْ غَيْرِ عَائِدٍ فَالْعَائِدُ مَحذُوفٌ وَهُوَ أَمَّا صَدْرُ الصَّلَّةِ أَيْ هُوَ فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ أَيْ مَعْبُودٌ وَمُسْتَحَقٌّ لِلْعِبَادَةِ، أَوْ سُلْطَانٌ وَمُدَبِّرٌ لِأُمُورِ السَّمَاءِ، أَوْ سَائِرُ أَجْزَاءِ الصَّلَّةِ أَيْ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ مِنْهُ أَوْ بِصَنْعِهِ أَوْ مِنْ صَنْعِهِ. وَ قَدْ وَرَدَ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: وَقَوْلُهُ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ قَوْلُهُ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَ قَوْلُهُ وَ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ فَاتِّمَامًا أَرَادَ بِذَلِكَ اسْتِيْلَاءَ أَمْنَائِهِ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي رَكَّبَهَا فِيهِمْ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ وَ أَنْ فَعَلَهُمْ فَعَلَهُ، وَ هُوَ يُؤَيِّدُ الْوَجْهَ الثَّانِيَّ وَ الْمَعْنَى الثَّانِيَّ لِلآيَةِ.

[وَ هُوَ الْحَكِيمُ] الَّذِي اتَّقَنَ صَنْعَهُ بِحَيْثُ أَنَّهُ ظَهَرَ بِصُورَةِ أَمْنَائِهِ وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ أَحَدٌ بَلْ أَنْكَرُوهُ وَ أَنْكَرُوا أَمْنَاءَهُ [الْعَلِيمُ] الَّذِي يَعْلَمُ كَيْفِيَّةَ اخْتِفَاءِ إِلَهْتِهِ بِحَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ بِهَا بَلْ يَنْكُرُونَهَا.

[وَ تَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا] فَيَكْفُفُ لَا يَكُونُ الْهَاءُ فِيهِمَا أَوْ لَا يَكُونُ مِنْهُ إِلَهٌ فِيهِمَا [وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ] الَّتِي هِيَ بَخْرَابُهُمَا لِأَعْنَدِ غَيْرِهِ وَ لِذَلِكَ تَرَاهُمْ غَافِلِينَ عَنِ السَّاعَةِ لِأَهْيُنَ عَنْهَا شَاغِلِينَ بِمَا لَا يَنْفَعُهُمْ فِيهَا وَ مَا لَهُمْ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ وَ لَيْسَ عِلْمُهَا عِنْدَكَ؟! وَ قَدْ مَضَى فِي سُورَةِ الْأَعْرَافِ وَ فِي غَيْرِهَا وَجْهٌ أَنْحِصَارُ عِلْمِ السَّاعَةِ بِهِ تَعَالَى وَ أَنْ مَنْ يَعْلَمُ مِنَ الْخُلَفَاءِ ذَلِكَ فَهَمَّ فِي ذَلِكَ الْهَيْئُونَ لِأَبْشَرِيَّوْنَ.

[وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] يَعْنِي أَنَّكُمْ تَكُونُونَ فِي الْحَالِ فِي الرَّجُوعِ إِلَيْهِ عَلَى سَبِيلِ الْأَسْتِمْرَارِ وَ أَنْ كُنْتُمْ غَافِلِينَ عَنِ ذَلِكَ الرَّجُوعِ فَاحْذَرُوا مِنْ مَخَالَفَتِهِ.

[وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ] مِنَ الْأَصْنَامِ وَ الْكُوَاكِبِ وَ مِنَ الْجِنِّ وَ الشَّيَاطِينِ أَوْ مِنْ أُمَّةِ الضَّلَالَةِ [مِنْ دُونِهِ] أَيْ مِنْ دُونِ اذْنِ اللَّهِ، أَوْ حَالِكُونَهُمْ غَيْرِ اللَّهِ، أَوْ مِنْ دُونِ عَلِيِّ عليه السلام فَانَّ الْكُلَّ لَا يَمْلِكُونَ [الْشَّفَعَةَ] فَكَيْفَ

بما لكَيْتِه شَيْءٌ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

[إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ] استثناءً متّصل ان اريد بالَّذين يدعون مطلق المعبودات من المسيح و العزيز و الملائكة و الاصنام و الكواكب و الائمة الباطلة، و ان اريد الاصنام فلاستثناء منقطع، هذا اذا كان المستثنى منه فاعل يدعون و كان المراد بالَّذين يدعون الَّذين يدعون الخلق بلسانهم او بحالهم و خلقتهم الى انفسهم، و ان كان المراد بالَّذين يدعون التّابعين الّذين يعبدون الاصنام و غيرها فلاستثناء من المفعول المحذوف و مفرّغ، و قيل: ان التّضر بن الحارث و نفرأ من قريش قالوا: ان كان ما يقوله محمّد ﷺ حقاً فنحن نتولّى الملائكة و هم احقّ بالشفاعة لنا منه، فنزلت، و المعنى الا لمن شهد بالحقّ اى الولاية فيكون الاستثناء مفرّغاً.

[وَهُمْ] اى الّذين يدعون [يَعْلَمُونَ] انّهم لا يملكون الشفاعة، او الّذين يشهدون بالحقّ يعلمون الحقّ لا ان يكون شهادتهم مخالفة لما فى قلوبهم.
[وَلَسِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ] لاعترافهم بانّ الهتهم ما خلقوا شيئاً من ذلك.

[فَأَنّى يُؤْفَكُونَ] مع هذا الاقرار [وَقِيلَهُ] اى قول الرّسول، و قرئ قال الرّسول.

و قرئ قيله بالجرّ عطفاً على السّاعة، و بالتّصّب عطفاً على سرّهم، او على محلّ السّاعة، او بتقدير فعلٍ من لفظه اى قال الرّسول ﷺ قيله، و بالرفع مبتدئ خبره.
[يَرْبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ] او الخبر محذوف اى قيله يا ربّ مسموع لنا [فَإِضْفَحْ عَنْهُمْ] اى اعرض او طهر القلب عنهم.
[وَقُلْ سَلِّمْ] مداراةً او متاركةً لاتحيّةً [فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ] تهديدٌ لهم بسوء العاقبة و سوء المجازاة.

سُورَةُ الدَّخَانِ

مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا، وَ هِيَ تَسَعُ وَ خَمْسُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[حَمَّ وَ الْكِتَابِ وَ الْمُبِينِ] الظَّاهِرُ أَوِ الْمَظْهَرُ فَضْلٌ مِنْ نَزَلٍ عَلَيْهِ، أَوْ

صَدَقَهُ، أَوْ ظَاهِرُ الْمَعْنَى، أَوْ ظَاهِرُ الْآثَارِ.

[إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ] مِنْ مَقَامِهِ الْعَالِي الَّذِي هُوَ مَقَامُ الْمَشِيَّةِ، أَوْ مَقَامُ الْأَقْلَامِ

الْعَالِيَةِ، أَوْ مَقَامُ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ.

[فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ] هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَ قَدْ مَرَّ فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ كَيْفِيَّةٌ

نَزُولِ الْقُرْآنِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ نَزُولُهُ فِي مَدَّةِ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ سَنَةً عِنْدَ قَوْلِهِ:

شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ

[إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ].

اعْلَمْ، أَنَّ مَرَاتِبَ الْعَالَمِ بُوْجِهٍ غَيْرِمَتَنَاهِيَّةٍ، وَ بُوْجِهٍ سَبْعُونَ نَفَاً، بُوْجِهٍ

سَبْعٍ، وَ بُوْجِهٍ سِتٌّ، وَ كُلُّ مَرْتَبَةٍ دَانِيَةٍ بِالنَّسْبَةِ إِلَى الْمَرْتَبَةِ الْعَالِيَةِ تَسْمَى لَيْلًا

لَاخْتِلَاطِهَا بِظُلْمَةِ الْأَمْكَانِ وَ ظُلْمَةِ الْكَثْرَةِ وَ الْفَرْقِ أَكْثَرَ مِنَ الْمَرْتَبَةِ الْعَالِيَةِ.

كَمَا أَنَّ الْمَرْتَبَةَ الْعَالِيَةَ بِالنَّسْبَةِ إِلَى الْمَرْتَبَةِ الدَّانِيَةِ تَسْمَى يَوْمًا، وَ

لِذَلِكَ تَرَى التَّعْبِيرَ عَنِ الْمَرَاتِبِ فِي الْآيَاتِ وَ الْأَخْبَارِ فِي النَّزُولِ بِاللَّيَالِيِ وَ

فِي الصُّعُودِ بِالْأَيَّامِ لِاعْتِبَارِ الْمَنْزِلِ إِلَيْهِ بِالنَّسْبَةِ إِلَى الْمَنْزِلِ مِنْهُ الَّذِي هُوَ

الْمَرْتَبَةُ الْعَالِيَةُ وَ الْعُلْيَا وَ اعْتِبَارِ الْمَصْعُودِ إِلَيْهِ بِالنَّسْبَةِ إِلَى الْمَصْعُودِ مِنْهُ

الَّذِي هُوَ الْمَرْتَبَةُ الدَّانِيَةُ وَ الدُّنْيَا.

وَ أَنَّ عَالَمَ الْمِثَالِ مِنَ الْعَالَمِ الْكَبِيرِ مِثْلُ الْخِيَالِ مِنَ الْعَالَمِ الصَّغِيرِ فَكَمَا أَنَّ

الْإِنْسَانَ كُلَّمَا أَرَادَ أَنْ يَفْعَلَهُ يَتَصَوَّرُهُ أَوَّلًا بِنَحْوِ كُلِّئِي فِي مَقَامِ الْعَقْلِ ثُمَّ يَنْزِلُهُ عَنِ مَقَامِ

العقل الى مقام الخيال فيقدر قدره و بتصور خصوصياته و مشخصاته.

ثم ينزله بتوسط القوى المحركة و تحريك الاعضاء الى الخارج كذلك كان فعل الله و حال الخيال الكلي فان الله اذا اراد ان يفعل فعلاً ينزله من عرش المشيئة الى العقول الكلية و النفوس الكلية اللتين يعبر عنهما بالاقلام و الالواح الكلية ثم منهما الى عالم المثال و ما لم يصل الامر الى عالم المثال كان بسيطاً مجملاً غير ممتاز بحسب الوجود العلمى بعضه من بعض و كان موجوداً بوجود واحد بسيط.

و فى عالم المثال يصير متفرقاً ممتازاً بعضه من بعض كما يكون الامر فى خيال الانسان كذلك.

فان المرید للدار يتصور اولاً داراً كلياً فاذا تنزلت الى مقام الخيال يتصورها بصورة جزئية مربعة متساوية الاضلاع او مربعة طولانية او غير ذلك مشتملة على بيوت ممتازة بعضها عن بعض، و مشتملة على مشخصاتها من مكانها و زمانها و غير ذلك من مشخصاتها.

و قد يفسخ عزيمته لتلك الدار الموصوفة بالمشخصات فيمحوها عن خياله و يتصور غيرها، و قد يتردد فى تعبير هذه الدار و دار اخرى بنحو آخر، كما ان البدء و التردد و المحو و الاثبات المنسوب الى الله يكون من هذا القبيل و فى هذا العالم كما مضى الاشارة اليه فى سورة المؤمن.

فالامر المحكم الذى لا يتطرق البطلان و المحو و الاثبات و النسخ و التشابه اليه ينزل من عالم الامر الذى لا يكون فيه وجود ممتاز عن وجود و لا يكون فيه نقص و شر و بطلان و محو الى عالم المثال الذى يفرق فيه كل امر من آخر و يتطرق المحو و الاثبات و البطلان اليه.

و يتطرق التشابه الذى هو عدم ثبات المعنى و تطرق النسخ و

المحو اليه و هو ليلة القدر التي ليست لملك بنى امية.
و كلما يوجد في هذا العالم لابد و ان ينزل من عالم العقول و النفوس
الى ذلك العالم و يقدر قدره فيه ثم يظهر في هذا العالم.
كما ان كلما يظهر على الاعضاء لابد و ان ينزل من العقل الى الخيال
فيقدر قدره، ثم يظهر على الاعضاء و لما كانت النفوس كلبية كانت او جزئية
متحدة مع فاطمة عليها السلام في مقامها النازل و مظهراً لها(س) جاز تفسير ليلة
القدر بها.

كما عن الكاظم عليه السلام حين سأل نصراني عن تفسير هذه الآية في
الباطن، فقال: اماح فهو محمد صلى الله عليه و آله و هو في كتاب هود الذي انزل اليه و هو
منقوص الحروف.

و اما الكتاب المبين فهو امير المؤمنين علي عليه السلام و اما الليلة
ففاطمة عليها السلام، و اما قوله فيها يفرق كل امر حكيم يقول يخرج منها خير كثير
فرجل حكيم، و رجل حكيم، و رجل حكيم (الى آخر الحديث).
و عن الباقر عليه السلام و الصادق عليه السلام و الكاظم عليه السلام اى انزلنا القرآن و الليلة
المباركة هي ليلة القدر انزل الله سبحانه القرآن فيها الى البيت المعمور
جملة واحدة ثم نزل من البيت المعمور على رسول الله صلى الله عليه و آله في طول عشرين
سنة.

و عن الباقر عليه السلام قال: قال الله عز و جل في ليلة القدر فيها يفرق كل امر
حكيم قال ينزلها فيها كل امر حكيم و المحكم ليس بشيئين انما هو شيء
واحد فمن حكم بما ليس فيه اختلاف فحكمه من حكم الله و من حكم بامر
فيه اختلاف فرأى انه مصيب فقد حكم بحكم الطاغوت، انه لينزل في ليلة
القدر الى ولي الامر تفسير الامور سنة سنة يؤمر فيها في امر نفسه بكذا و

كذا، و في امر الناس بكذا و كذا.

و انه ليحدث لولي الامر سوى ذلك كل يوم علم الله الخاص و المكنون العجيب المخزون مثل ما ينزل في تلك الليلة من الامر ثم قرأ: و لو ان ما في الارض من شجرة اقلام (الآية).

و الغرض من نقل هذا الخبر بيان قوله عليه السلام فمن حكم بما ليس فيه اختلاف (الى قوله) فقد حكم بحكم الطاغوت؛ لانه يظن في بادى الامر ان في حكم الائمة ايضاً اختلافاً، لانه ما من مسألة الا و فيها اخبار متخالفة او متضادة او متناقضة صادرة عنهم.

و قد ذكر صاحب التهذيب رحمه الله في اول التهذيب: «ذا كرني بعض الاصدقاء ايده الله ممن اوجب حقه باحاديث اصحابنا ايدهم الله و رحم السلف منهم و ما وقع فيها من الاختلاف و التباين و المنافاة و التضاد حتى لا يكاد يتفق خبر الا و بازائه ما يصاده و لا يسلم حديث الا و في مقابلته ما ينا فيه حتى جعل مخالفونا ذلك من اعظم الطعون على مذهبنا.

و تطرقوا بذلك الى ابطال معتقدنا، و ذكروا انه لم يزل شيوخكم السلف و الخلف يطعنون على مخالفهم بالاختلاف الذي يدينون الله به و يشنعون عليهم بافتراق كلمتهم في الفروع و يذكرون ان هذا مما لا يجوز ان يتعبد به و الحكيم و لا ان يبيح العمل به العليم به العليم و قد وجدناكم اشد اختلافاً من مخالفكم و اكثر تبايناً من مباينكم.

و وجود هذا الاختلاف منكم مع اعتقادكم بطلان ذلك دليل على فساد الاصل حتى حصل على جماعة ممن ليس لهم قوة في العلم و لا بصيرة بوجودة النظر و معانى الالفاظ الشبهة، و كثير منهم رجع عن اعتقاد الحق لما اشتبه عليه الوجه في ذلك و عجز عن حل الشبهة فيه، سمعت شيخنا

اباعبدالله ايده الله يذكر ان ابالحسن الهادوني العلوي كان يعتقد الحق و يدين بالامامة فرجع عنها لما التبس عليه الامر في اختلاف الاحاديث و ترك المذهب و دان بغيره لما لم يتبين له وجوه المعانى فيها، و هذا يدل على انه دخل فيه على غير بصيرة و اعتقد المذهب من جهة التقليد.

و تحقيق ذلك ان مراتب الرجال متفاوتة في الدين فان للايمان عشر درجات و لكل درجة عشرة اجزاء، فمنهم من يكون على جزء من اجزاء الدرجة الاولى، و منهم من يكون على جزئين و منهم من يكون على الدرجة الثانية باجزائها و هكذا و لو ذهب تحمل صاحب الدرجة الاولى على الدرجة الثانية اهلكته كما اشير اليه في الاخبار، و صاحب كل درجة له حكم غير حكم صاحبه كما حققنا ذلك في سورة البقرة عند تحقيق النسخ في قوله تعالى: ما ننسخ من آية (الآية).

فمن لم يكن له بصيرة بمراتب الرجال و باختلاف احوالهم لا يحكم بحكم الا و يتطرق اليه الاختلاف بحسب اعتقاده، فانه كما يظن ان هذا حكم هذا الرجل يجوز ان يكون حكمه غير هذا.

و هذا معنى قوله بما لا يعلم من حكم بامر فيه اختلاف يعنى بحسب اعتقاده فرأى انه مصيب حكم بحكم الطاغوت لان حكم هذا الحاكم ليس الا من رايه المنسوب الى انانيته لامن حكم الله، و من كان بصيراً بمراتب الرجال و بصيراً بالاحكام و بكيفية تعلقها بالرجال بحسب مراتب ايمانهم لا يحكم الا عن اراء الله كيفية تعلق الاحكام بالرجال و لا يحكم عن قياس و رأي و لا يكون في حكمه هذا اختلاف بمعنى انه لا يجوز ان يكون حكم مخالف لهذا الحكم يخلفه لانه حكم عن رؤية لاعتن رأي و قياس.

و لما كان مراتب الرجال و درجاتها في الايمان غير متناهية

فلاحكام ايضاً تكون غير متناهية، و ربّما يكون لشخص واحد بحسب توارد احوالٍ مختلفة عليه احكام متخالفة متواردة عليه، و وجه اختلاف الاخبار فى الاحكام ليس محض التقيّة و لامحض اختلاط الا كاذيب و الاغلاط بها بل كان عمدة وجه اختلاف الاخبار اختلاف احوال الرّجال، و لولا اختلاف الاخبار فى المسألة الواحدة بالنسبة الى اشخاصٍ عديدةٍ كان ينبغى ان يترك المذهب لانّ اختلافها كذلك ينبغى ان يصير سبباً للخروج من المذهب كما قاله الشّيخ رحمه الله فى التّهذيب.

[أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا] تفخيم لذلك الامر الحكيم و هو تميز عن نسبة الحكيم الى ضمير الامر، او حال ممّا يجوز ان يكون حالاً منه، او منصوبٌ بفعلٍ محذوفٍ تقديره اعنى امراً من عندنا، او مفعولٌ له ليفرق اى لكونه مأموراً من عندنا، او مفعول مطلق لفعله المحذوف.

[إِنَّا كُنَّا مُرْسَلِينَ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ] بدل من انا كنا منذرين او تعليل لقوله تعالى: فيها يفرق كلّ امرٍ حكيمٍ يعنى فيها يفرق كلّ امرٍ حكيمٍ لانّ من عادتنا ارسال الرّحمة، او من عادتنا ارسال الرّسل و لازم ارسال الرّسل تفريق الامر الحكيم فى ليلة القدر و رحمة مفعول به او مفعول له، و وضع من ربك فى موضع الضمير للاشعار بانّ ربوبيّته تقتضى ذلك.

[إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ] لاسمى سواه فيسمع اقوال العباد بألسنتهم القالّية و الحالّية و الاستعداديّة [الْعَلِيمُ] لاعليم سواه فيعلم ما يسألونه بألسنتهم القالّية و الحالّية و مقتضى ربوبيّته و سماعه و علمه بما يصلح السائل و ما يفسده ان يرسل رسولاً و ينزل احكاماً بحسب مسؤل العباد.

[رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] قرئ بالرفع خبراً بعد خبراً و خبراً لمحذوف، او مبتدء خبره لا اله الا هو او يحيى و يميت او ربكم و ربّ

ءَابَائِكُمِ الْأُولِينَ [وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ] علمتم ذلك.
[لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمِ الْأُولِينَ] و
لكن ليس لهم يقين [بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ] بالدِّينِ و يجعلونه آلة
اشتغال خيالهم و اطمينانه.

[فَارْتَقِبْ] اى فانتظر مراقباً لهم [يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ
يَغْشى النَّاسَ] يحيط الدخان او اليوم بسبب الدخان بالناس [هَذَا عَذَابٌ
أَلِيمٌ] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: ما هذا الدخان؟ - فقال: هذا عذابٌ أليمٌ او حالٌ
بتقدير القول من الله، او من الملائكة، او من الناس.

اعلم، انّ وقت الاحتضار يُرى دخان من الباطن بين السماء و الارض و لذلك
ورد انّ الدخان من اشراط الساعة فانه روى انّ اول آيات الساعة الدخان و نزول
عيسى عليه السلام و نار تخرج من قعر عدن ابين^(١) تسوق الناس الى المحشر.

قيل: و ما الدخان؟ فتلا رسول الله ﷺ هذه الآية و قال: يملأ ما بين
المشرق و المغرب يمكث اربعين يوماً و ليلة، اما المؤمن فيصيبه كهيئة
الزكام و اما الكافر فهو كالسكران يخرج من منخريره و اذنيه.
و قيل: انّ رسول الله ﷺ دعا على قومه لما كذّبوه فاجدبت الارض و
المراد بيوم تأتى السماء بدخانٍ مبيّنٍ ذلك القحط فانّ الجائع يرى بينه و
بين السماء كهيئة الدخان من ضعف بصره.

اولانّ الهواء يظلم عام القحط لقلّة الامطار وكثرة الغبار، اولانّ العرب يسمي
الشّرّ الغالب دخاناً و كان قحطهم بحيث اكلوا جيف الكلاب و عظامها.
[رَبَّنَا اكْشِفْ] حال او جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ [عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ]

١- الابيين بسكون الموحدة و فتح الياء المثناة من تحت = رجل ينسب اليه عدن.

بك او برسولك او بخليفته او باليوم الآخر.

[أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَى] جوابُ سؤالٍ مقدّرٍ، او حالٌ بتقدير القوال [وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ] ظاهر الصدق او مظهرٌ لصدقه.
[ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ] يعلمه ما يقول غلامٌ اعجميٌ لبعض ثقيف [مَجْنُونٌ] يعنى لم يكن براهين صدق الرسول ﷺ باقل من معاينتهم فكما تولوا عنه مع براهينه يتولون بعد ذلك ايضاً مع معاينتهم يعنى ان بعضهم قالوا: هو معلّم، و بعضهم قالوا: هو مجنون بعد ما رأوا منه شبه الغشى حين نزول الوحي.

[إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ] جوابٌ لسؤالهم [قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ] الى الانكار ان كان المراد عذاب القحط و قد رفع القحط و عادوا الى الانكار كما قيل، او المعنى انا كاشفوا عذاب الموت و عذاب الدخان قليلاً لانكم عائدون اليه ان كان المراد عذاب الاحتضار.

[يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى] اي يوم القيامة او يوم بدر [إِنَّا مُنْتَقِمُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا] و ابتلينا [قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ] بانواع العذاب التسعة [وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ] اي كريم الاخلاق و الافعال، او كريم الاصل و الآباء، لانه كان من اولاد الانبياء عليهم السلام، او كريم عند الله.

[أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ] اي جاءهم بهذه الرسالة التي هي قوله: أدوا التي بنى اسرائيل على ان يكون عباد الله مفعولاً به، او أدوا التي اماناتكم التي هي وديعة من الله عندكم من الاستعدادات المودعة فيكم للترقي الى الله و يكون عباد الله حينئذٍ منادى.

[إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ وَ أَنْ لَا تَعْلُوا عَلَيَّ اللَّهُ] بالاستعلاء على خليفة [إِنِّي أَرْسَلْتُكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ] لصدقي و هو يده و عصاه، فلما قال ذلك

توعّدوه بالقتل و الرّجم كما قيل.

فقال [وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ] بالحجارة، و قيل: بالّشتّم [وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي] و لم تصدّقوني فلا تؤذوني فإنّ ايذاي موجبٌ لعذابٍ اليم لكم لا مدفع عنه قال ذلك رحمةً عليهم.

[فَاعْتَرِضُوا فَدَعَا رَبَّهُ] بعد ما بالغ غاية جهده في نصحهم و مضى على ذلك سنون و ابتوا مراراً و كانوا كلّما ابتلوا و عدوه بارسال بنى اسرائيل و ترك استعبادهم و بالايما به، و كلّما نجوا من العذاب نقضوا عهدهم، فلمّا رأى انه لا ينفع فيهم النّصح و لا الابتلاء دعا ربّه.

[أَنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ] تعريض بعدابهم و هلاكهم و لذلك قال: دعا ربّه [فَأَسْرٍ] يعنى فأجبناه الى مسؤله و اردنا اهلاكم فقلنا له أسر [بِعِبَادِي] يعنى بنى اسرائيل.

[لَيْلًا إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ] يتبعكم القبطيون [وَ أَتْرَكِ الْبَحْرَ هَوًّا] اى ساكناً على هيئته الّتى عبرته و لاتضر به بعضاك حتّى ينطبق على الطّرق الّتى عبرتها او اتركه منفتحاً و سيعاً حتّى يطمع فرعون و قومه للدّخول. و قيل: لمّا قطع موسى البحر عطف ليضرب البحر بعصاه ليشتّم و خاف ان يتّبعه فرعون و جنوده.

فقال له: و اترك البحر و هوأ اى كما طريقاً يابساً، و الرّهو السّير السّهل و المكان و المرتفع و المنخفض.

[إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرَقُونَ] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ عن علّة الحكم او عن حالهم [كَمْ تَرَ كُؤًا] جوابٌ لسؤالٍ آخر كأنه قيل: فما فعل بهم؟ - و ما صار حالهم؟ فقال: كم تركوا [مِنْ جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ] اى متماز حين ءأتين بظرافة الكلام او متلذّذين

[كَذَلِكَ] كانوا و الامر كذلك او حالكونهم ثابتين كذلك.
 [وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ] هم بنو اسرائيل [فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ
 السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ] تمثيل لعدم الاعتناء بهلاكهم فانه مثل في العرب و
 العجم لا بتلاء قوم ببليّة و لم يكن اعتناء بهم و ببلاتهم.
 عن امير المؤمنين عليه السلام انه مرّ عليه رجلٌ عدوّ الله و لرسوله فقال: فما
 بكت عليهم السماء و الارض و ما كانوا منظرين ثم مرّ عليه الحسين عليه السلام ابنه
 فقال: لكن هذا لتبكيّن عليه السماء و الارض، قال: و ما بكت السماء و
 الارض الا على يحيى بن زكريا عليه السلام و على الحسين بن علي عليه السلام، و في خبر
 فما بكأوها؟ - قال: كانت تطلع حمراء و تغيب حمراء.

و في خبر: بكت السماء على الحسين عليه السلام اربعين يوماً بالدم.
 [وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ]
 هو استعبادهم و امر القبطي لهم بحمل الطين على السلايم مع انهم كانوا في
 القيود و قتل ابنائهم و استحياء نسائهم.

[مِنْ فِرْعَوْنَ] بدل نحو بدل الاشتمال [اِنَّهُ كَانَ عَالِيًا] مسلطاً على
 ارض مصر [مِنَ الْمُسْرِفِينَ وَ لَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَى عِلْمٍ] حال عن الفاعل او
 المفعول [عَلَى الْعَالَمِينَ] على عالمي زمانهم.
 [وَ اتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ] كفلق البحر و تظليل الغمام و ايتاء المنّ و
 السلوى [مَا فِيهِ بَلَاءٌ] اي نعمة او اختبار [مُبِينٌ] او المعنى ءأتينا فرعون و
 قومه من الآيات الدالّة على صدق موسى عليه السلام في رسالته و صدقه في ايتاء
 العذاب او ءأتينا القبطيين و السبطين من الآيات ما فيه اختبار و نعمة
 ظاهرة.

[إِنَّ هَؤُلَاءِ] قريش بعد ذكر قصة قوم فرعون لتهديد قريش ذكر حال

قريش بنحو كونها جواباً لسؤالٍ مقدّرٍ [لَيَقُولُونَ إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْ تَتْنَا الْاُولَى] اى ان الموتة، او ان الفتنة، او ان العاقبة و نهاية الامر الا موتتنا الاولى انكاراً للمعاد.

[وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ] معادين مبعوثين [فَأْتُوا بِآبَاتِنَا] الميئين بالموتة الاولى [إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] فى وعدالاعادة و الثواب و العقاب، جعلوا الاعادة و البعث فى الآخرة و الانتهاء عن الدنيا فى الدنيا، فقاسوا قياساً سقيماً و لم يدروا ان من صار بالفعل لايمكن ان يصير بالقوة، و الاعادة فى الدنيا لا تكون الا بجعل ما بالفعل بالقوة، و اما الرجعة الى الدنيا التى ذكرت فى الاخبار بنحو الاجمال و قال بها الفقهاء رضوان الله عليهم و احياء الاموات الذى نسب الى الاكابر فهى ليست بجعل ما بالفعل بالقوة و انما هى توسعة من الكامل فى وجود المييت.

[أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبَعِّعُ] تبّع اسم لملك اليمن و لايسمى بهذا الاسم الا لمن كان حميرياً و التبابعة جمعه و سمي تبعا لكثرة اتباعه او لاتباعه سائر ملوك اليمن، و تبّع هذا هو الذى سار بالجيوش و أتى سمرقند فهدمها ثم بناها.

و قيل: بناها اولاً و كان اذا كتب، كتب باسم الذى ملك برّاً و بحرّاً وضحاً و ريحاً.

و عن النبى ﷺ: لا تسبوا تبعا فانه كان قد اسلم و لذلك ذمّ قومه و لم يذمه.

و قيل: قال للاوس و الخزرج: كونوا ههنا حتى يخرج هذا النبى ﷺ اما انا لو ادركته لخدمته و خرجت معه.

[وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ] كقوم نوح و عاد و ثمود يعنى انهم كانوا

احسن احوالاً بحسب الدنیا منهم، كانوا اقوى قوّة و اكثر اموالاً و اولاداً و اطول اعماراً و كذلك [أَهْلَكُنَاهُمْ] بكفرهم و هؤلاء اخس احوالاً منهم و اشدّ كفراً فكيف نفعل بهم؟!

[إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِأَعْبِينَ] حتّى نكون نلعب بخقلهم و لا نتعرّض بهم و ثوابهم و عقابهم [مَا خَلَقْنَا هُمَا] و ما بينهما.

[الَّا بِالْحَقِّ] الذى هو الولاية المطلقة التى بها حقّية كلّ ذى حقّ فاذا كان خلقهما و خلق نتائجهما بالحقّ فلا تكون تؤل الى باطلٍ او تصير باطلةً. [وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ] ليس لهم علم اصلاً بل كان مالهم من صورة العلم جهلاً مشابهاً للعلم و لذلك تراهم اعداءً لاهل العلم او لا يعلمون انّ ذلك كذلك.

[إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ] اى يوم القيامة [مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ] فنفصل هناك بين المحقّ و المبطل و العالم و الجاهل المشابه للعالم. [يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً] اى شيئاً من الاغناء او شيئاً من عذاب الله [وَ لَهُمْ يُنصَرُونَ] اى لا ينصرهم بعد ابتلائهم مواليتهم و لا غير الموالى.

[الَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ] استثناء من مولى الاول او الثانى او من مرفوع ينصرون، و من رحمه الله منحصر بمن قبل الولاية بالبيعة الخاصة، او من قبل الولاية حال حضور على ﷺ وقت الاحتضار.

[إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ] تعليل لعدم اغناء الموالى و عدم النصرة [الرَّحِيمُ] تعليل لشفاعته من رحمه الله.

عن الصادق ﷺ: و الله ما استثنى الله عزّ ذكره باحدٍ من اوصياء

الانبياء ﷺ و لا اتباعهم ما خلا امير المؤمنين علياً و شيعته فقال فى كتابه و قوله الحق: يوم لا يغنى مولى عن مولى شيئاً و لاهم ينصرون الا من رحم الله يعنى بذلك علياً و شيعته.

[إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ] قد مرّ بيان شجرة الزُّقُوم فى سورة الصّافات [كَالْمُهْلِ] المهل اسم لجميع معدنيّات الجواهر كالفضّة و الحديد و نحوهما، و القطران الرقيق و ما ذاب من صفر او حديد، و الزيت او درديّه او رقيقه، و السم و القيح و صديد الميّت.

[يَغْلَى فِي الْبُطُونِ كَغَلِي الْحَمِيمِ] الماء الحارّ المنتهى فى الحرارة [خَذُوهُ] جوابٌ لسؤالٍ مقدّر، او حالٌ بتقدير القول اى يقال للزّبانية خذوه. [فَاعْتَلَوْهُ] عتله جره عنيفاً [إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ] اى وسطها [ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ] اى من الماء الحارّ غاية الحرارة و اضافة العذاب للاشارة الى انّ المنظور من صبّ ذلك الماء عذابه به قائلين [ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ] يعنى يقال ذلك له استهزاءً.

روى انّ ابا جهل قال لرسوله الله ﷺ: ما بين جبليها اعزّ و لا اكرم منى،

فيعير بذلك فى النار.

[إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ] تشكّون او تجادلون [إِنَّ الْمُتَّقِينَ فى مَقَامٍ أَمِينٍ] صاحبه من الشّرور و الآفات [فى جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ] السندس الرقيق من الحرير، و الا استبرق الغليظ منه [مُتَقَابِلِينَ] فانّ التّقابل اشرف انواع المجالسة.

[كَذَلِكَ] قد مضى هذا اللفظ قبيل هذا [وَ زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ]

الهوراء مؤنّث احور الابيض، و العيناء مؤنّث اعين عظيم العينين.

[يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ] يدعون كلّ انواع الفاكهة فى كلّ زمانٍ

لا اختصاص بشيءٍ منها بزمانٍ و لا مكانٍ دون مكانٍ [أَمِينٍ] من الآفات و الشرور.

[لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَ وَقِيَهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ] للخلاص من المكاره و الفوز بما ليس فيه شوب تعبٍ و لا خوف زوالٍ.

[فَأَنَّمَا يَسْتَرْنَاهُ] اى القرءان او ما ذكر من الجنان و نعيمها او فضل ولاية عليٍّ عليه السلام و قرأناها [بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ فَاَرْتَقِبْ] فانتظر ما وعدناهم من العذاب [أَنَّهُمْ مُّرْتَقِبُونَ] لحلول النعمة بك او انهم مثل من يرتقب امرأً يرتقبون ما تذكر لهم من العذاب.

سُورَةُ الْجَاثِيَةِ

مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا، وَ قِيلَ: الْآءَايَةُ: قُلْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا يَغْفِرُوا، سَبْعٌ وَ ثَلَاثُونَ ءَايَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[حَمَّ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ] قَدَمْضَى مَكْرَرًا أَنَّ فِي خَلْقَةِ كُلِّ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ءَايَاتٍ عَدِيدَةٌ مِنْ كَوَاكِبِ السَّمَاءِ وَ كَيْفِيَّةِ حَرَكَاتِهَا الْمَتَنَاسِقَةِ وَ مَزَاجِهَا وَ تَأْثِيرَاتِهَا الْغَرِيبَةِ.

وَ مِنْ كَوْنِ الْأَرْضِ بِسَيْطَةِ سَاكِنَةٍ لَا يَغْمُرُ فِيهَا الرَّجُلَ، وَ لَيْسَتْ بِصَلْبَةٍ حَتَّى لَا يُمْكِنَ التَّصَرُّفُ فِيهَا بِالزَّرْعَاتِ وَ الْعِمَارَاتِ وَ اجْرَاءِ الْقَنَوَاتِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ.

وَ فِي اَزْدَوَاجِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ تَأْثِيرِ السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِيهَا فِي الْأَرْضِ وَ تَأْثُرِ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهَا مِنْهَا اَيْضًا ءَايَاتٌ، وَ فِي خَلْقَةِ كُلِّ مِنْ مَوَالِيدِ الْأَرْضِ بَحِيثٌ يَطْلُبُ كَمَالَ نَوْعِهِ وَ يَفْرَمَّا يَضُرُّ بِذَاتِهِ وَ كَمَالِهِ وَ بَحِيثٌ يَتَهَيَّؤُ لَهُ وَ يَجْتَمِعُ فِيهِ اسْبَابُ تَحْصِيلِ كَمَالِهِ الْمَفْقُودِ وَ حَفْظِ كَمَالِهِ الْمَوْجُودِ ءَايَاتٍ عَدِيدَةٌ لَكِنْ كُلُّ ذَلِكَ ءَايَاتٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ الْبَائِعِينَ الْبَيْعَةَ الْعَامَّةَ وَ الْخَاصَّةَ، أَوْ لِّلْمُذْعَنِينَ الْمُنْقَادِينَ الَّذِينَ الْقَوَا السَّمْعَ لَاللِّغَافِلِينَ الْمَعْرُضِينَ.

[وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ] اِى مِنْ ذَى رُوحٍ يَكُونُ لَهُ حَرَكَةٌ [ءَايَاتُ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ] غَيْرِ الْاِسْلُوبِ اِشْعَارًا بَانَ مِنْ حَصَلِ لَهُ الْيَقِينَ لَا يَكُونُ يَقِينَهُ اَلَا فِي اَزْدِيَادٍ وَ حَصُولٍ عَلَى التَّدْرِيجِ.

فَإِنَّ صَاحِبَ الْيَقِينَ هُوَ الَّذِى يَكُونُ لَهُ قَلْبٌ وَ لَيْسَ اَلَا مِنْ بَايَعِ الْبَيْعَةَ الْخَاصَّةَ وَ اِشْتِغَلَ بِنَفْسِهِ وَ وَجَدَ بَوْجُدَانَهُ ءَاثَارَ عَمَلِهِ.

و من صار كذلك يزداد يقينه العلمى و الوجدانى الى ان حصل له اليقين الشهودى و اليقين التحقى، و لما كان آيات خلق الانسان و خلق سائر الدواب بالنسبة الى آيات السماوات و الارض اخفى منها لابد و ان يكون للمؤمن يقين بآثار ايمانه حتى يدرك آيات خلقه الانسان خصوصاً آيات الانفس.

فان اداركها لا يكون الا بعد الاشتغال بالنفس و وجدان صفات النفس رذائلها و خصائلها و اليقين بآثار الاعمال و ضرر الرذائل و نفع الخصائل، و الا بعد اليقين بآثار صفات الله تعالى و وجدانها فى وجوده.

[وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ] اى اختلاف الليل و النهار الطبيعيين بتعاقبهما، و بالبرودة و الحرارة و بالزيادة و النقص و بالظلمة و الاضاءة. و كذلك اختلاف عالم الطبع و عالم المثال و السقم و الصحة و الغم و السرور و غير ذلك من مصاديق الليل و النهار.

[وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ] من اسباب رزق من الامطار و اشعة الكواكب و برودة الهواء و برودة الليل و حرارة النهار او من رزق انسانى من الكمالات النفسانية التى تنزل من سماء العقول و النفوس. و أتى بالرزق منكراً تحقيراً بالنسبة الى الرزق الجسمانى و تفخيماً بالنسبة الى الرزق الانسانى.

[فَأَحْيَاهُ] اى باسباب الرزق الجسمانى او بنفس الرزق الانسانى [الْأَرْضِ] الطبيعية بتهييج القوى و العروق المكمونة فيها و الارض الانسانية بجيوة العلم و الدين و الايمان [بَعْدَ مَوْتِهَا] بعد كونها ميتة.

[وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ] و فى تصريفها بقاء المواليد و حركات السحاب و توسعة الامطار فى البلاد و رفع العفونات عن الهواء [أَيَاتُ

لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] يدركون بعقولهم بعد اليقين او يصيرون عقلاء و صاحبي
مقام العقل بعد ان كانوا موقنين و صاحبي مقام القلب، و لخفاء دلالتها على
مبدء مدبر حكيم عليم رؤف رحيم خصصها بالعقلاء.

[تِلْكَ] المذكورات [آيَاتُ اللَّهِ] الدالة عليه او الناشئة منه [نَتْلُوهَا
عَلَيْكَ بِالْحَقِّ] متلبسين او متلبسات بالحق الذي هو الولاية المطلقة
[فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ] بعد انكاره.

[وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ وَيَلُكُلُّ أَفَّاكٍ] كذاب [أَثِيمٍ] بالغ في الاثم
[يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ] على كفره او على جوده لولاية
على ﷺ.

[مُسْتَكْبِرًا كَانَ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ
آيَاتِنَا شَيْئًا] اي اذا رأى من آياتنا العظمى الذين هم مظاهر الولاية
[اتَّخَذَهَا هُزُوعًا] اي الآ او الشيء المرئي، و التأنيث باعتبار المعنى.

[أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ] اي من وراء عذابهم
المهين جهنم، او هو بيان للعذاب المهين [وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا] من
الاموال و الاولاد، او من الاعمال التي فعلوها في الاسلام.

فان شرط قبولها و اغنائها عن عذاب الله عدم رد الولاية ان كان
موتهم في زمن الرسول ﷺ، و قبول الولاية ان كان بعد زمن الرسول ﷺ
[شَيْئًا] من عذاب الله.

[وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ] نفسه او من دون مظاهر الله و خلفائه
[أَوْلِيَاءَ] في العبادة كالاصنام و الكواكب، و اولياء في الطاعة مثل رؤساء
الضلالة.

[وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ] تأكيد على التأكيد [هَذَا] اي المذكور من

الآيات او القرءان او قرءان ولاية على عليه السلام، او هذا الامر من ولاية على عليه السلام او الاسلام و قبوله و احكامه [هدى] الى الايمان.

[وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ] التكوينية الآفاقية و الانفسية و خصوصاً الآيات العظمى الذين هم خلفاء الله فى الارض و التدوينية.

[لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٍ] الرجز اشد العذاب [اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ] كلام منقطع عن سابقه و تعداد لنعمة على خلقه مشيراً الى كونها آيات قدرته كما انّ ماسبق كان تعداداً لآيات قدرته مشيراً الى كونها من نعمه.

[لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لَتَبْعُوا مِنْ فَضْلِهِ] بجريان الفلك و التجارات الرباحة [وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ] نعمة تسخير البحر و جريان الفلك و الارباح.

[وَسَخَّرَ لَكُمْ] اى لانتفاعكم او جعل مسخراً لكم [مِنَ السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً] فانّ السماوات و السماويات مسخّرات لله لانتفاع جميع الكائنات و مسخّرات لبعض النفوس الانسانية، و الارض و الارضيات مسخّرات لله لانتفاع الانسان، و بعض الارضيات مسخّرات للانسان ايضاً.

[مِنْهُ] قرئ منه بلفظ من الجارة و الضمير و المعنى سخر من قبله لامن قبلكم و من قبل اسبابكم الطبيعية او المعنى ذلك رحمة منه، و قرئ مئة بتشديد التّون و التّاء بالرفع و التّصب.

[إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ] باستعمال المبادئ المشهودة و المعقولة و اخذ النتائج منها سواء كان المستعمل مؤمناً او موقناً او عاقلاً.

[قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا] قد سبق مكرراً انه تعالى للاشارة الى انّ توجه محمد صلى الله عليه وآله مؤثر فيهم بحيث يجعلهم على اوصاف الرّوحانيين لم يأت بمقول قوله و يقتصر على لفظ قل فى جزم المضارع الآتى بعده كأنه قال: قل

ماشئت و توجه اليهم ان تقل لهم قولاً يغفروا بدون امرك لهم بالمغفرة.
 [لِلَّذِينَ لَا يُرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ] قد مرّ بيان أيام الله في سورة ابراهيم
 عند قوله تعالى: و ذكرهم بأيام الله و المراد من الذين لا يرجون أيام الله
 الذين اشتغلوا عن دينهم بدنياهم و لا يترقبون من دينهم إلا اصلاح
 دنياهم، و الذين لم يعتقدوا مبدئاً لم يعتقدوا معاداً فانّ أيام الله عبارة عن
 مقامات الآخرة و درجاتها.

و من رجا درجات الآخرة و مقاماتها يكون ناظراً اليها متوجّهاً في
 اعماله و احواله الى جهتها، و من لم يعتقدوها او لم يكن عمله لها لم يكن
 راجياً لها، و المقصود تأديب المؤمنين الذين بايعوا البيعة الخاصة بان
 لا ينظروا الى ظاهر افعالهم و احوالهم فيتركوا معاشرتهم و نصحهم و
 دلالتهم على خيرهم.

فانهم كانوا كذلك فمن الله عليهم بالايان و رجاء أيام الله، و شكر
 هذه النعمة ان يرحموا عباد الله و يظهرها ما انعم الله به عليهم و يدلّوا غيرهم
 عليها فان الله اذا انعم على عبدٍ احب ان يراها عليه، و من لم يظهرها كان كافراً
 لتلك النعمة.

عن الصادق عليه السلام انه قال: قل للذين مننا عليهم بمعرفتنا ان يعرفوا
 الذين لا يعملون فاذا عرفوهم فقد غفروا لهم.

[لِيَجْزِيَ قَوْمًا] قرئ بالغيبة و البناء للفاعل، و الفاعل هو الله و بالبناء
 للمفعول و ضمير المصدر يكون نائباً عن الفاعل، و قرئ بالتون.

[بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ] قيل: يقول الله تعالى لائمة الحق: لاتدعوا
 على ائمة الجور حتى يكون الله هو الذي يعاقبهم.

[مَنْ عَمِلَ ضَالِحًا] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ في مقام التعليل لغفرانهم

[فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا] فلا حاجة للمسيء الى عقوبة اخرى منكم.
اعلم، انّ انسانيّة الانسان تقتضى الاحسان و العمل الصّالح، فاذا
احسن الانسان كان الاحسان ملائماً له من حيث انسانيّته و الواصل الى
ملائمته ملتذّبها و منتقم بها.

فلو لم يكن له اجرء آخر كان الوصول الى ملائماته كافياً له اجراً و
ثواباً و الحال انّ الاحسان يتجسّم له فى الآخرة بأحسن صورة و يستتبع
صورةً اخرى مناسبةً له فالمحسن يتنعم باحسانه ثلاث مرّات.

و اذا اساء الانسان كان الاساءة منافيةً لانسانيّته و غير الملائم موزّ
للانسان و ان كان تلك الاساءة ملائمة لقوّة اخرى بهيميّة او سبعية او
شيطانيّة فلو لم يكن للمسيء عقوبة اخرى كان الاساءة كافيةً له عقوبةً، و
الحال انّ الاساءة تتجسّم فى الآخرة بصورة قبيحة موزية و تستتبع صورةً
اخرى قبيحةً موزية فى الآخرة.

فالمسيء يعاقب باساءته ثلاث مرّات، و للاشارة الى النّفع و الضّرّ
الحاصلين حين الاحسان و الاساءة قال: من عمل صالحاً فلنفسه و من أساء
فعليتها يعنى حين العمل يكون نفعه و ضرّه حاصلين له.

و للاشارة الى الاجر و العقوبة الاخرويّين قال تعالى: [ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ
تُرْجَعُونَ وَ لَقَدْ آتَيْنَا] عطف على قوله تنزيل الكتاب من الله او عطف على قوله
الله الذى سخر لكم البحر و وجه المناسبة غير مخفى.

[بَنِي إِسْرَائِيلَ] يعنى بنى يعقوب [الْكِتَابِ] قد مضى مكرراً انّ
الكتاب يطلق على الولاية و آثارها، و النّبوة و احكامها، و الرّسالة و
احكامها، و الكتاب التدوينى صورة الكلّ.

فيجوز ان يراد بالكتاب ههنا التّوراة و الرّسالة و الولاية و الاولى ان

يراد به التّوراة والرّسالة.

[وَالْحُكْمَ] ان اريد بالكتاب التّوراة فالمراد بالحكم الحكومة بين الناس التي هي لازم الرّسالة فيكون كنايةً عن الرّسالة، وان اريد به الرّسالة فالمراد بالحكم الحكمة التي هي عبارة عن اللّطف في العلم والعمل الذي هو من آثار الولاية.

[وَالنُّبُوَّةَ] بحيث قيل: انه كان فيهم الف نبيّ ﷺ [وَرَزَقْنَا هُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ] بحسب مقامهم الحيوانيّ من المأكول والمشروب والملبوس والمسكون والمركوب، وبحسب مقامهم الانسانيّ ممّا كان يرد عليهم من الغيب من العلوم والوجدانات والمشاهدات.

[وَفَضَّلْنَا هُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ] بواسطة ايتاء ذلك لهم والمراد بالعالمين اهل زمانهم والآفامّة محمد ﷺ كانوا افضل منهم.

[وَأَتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ] المراد بالبيّنات المعجزات او احكام الرّسالة او احكام النّبوة او دلائل امر الرّسالة او النّبوة او الولاية، والمراد بالامر المذكورات، او عالم الامر، او امر الله، و من للابتداء، او للتّبويض، او للتّعليل وهذا تعريض بامّة محمد ﷺ كأنه تعالى قال: فتنبّهوا يا امّة محمد ﷺ فانّا آتيناكم الكتاب والحكم والنّبوة ورزقناكم من الطّيبات وفضلناكم على العالمين وآتيناكم بيّناتٍ من الامر فلا تختلفوا حين حياة محمد ﷺ ولا بعد مماته مثل بني اسرائيل فتستحقّوا عقوبتي مثلهم.

[فَمَا اخْتَلَفُوا] بالردّ والقبول [إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا] ظلماً او استكباراً [بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ] من امر الولاية والخلافة، او من مطلق امر الدّين.

[ثُمَّ جَعَلْنَاكَ] يعنى بعد بني اسرائيل جعلناك [عَلَى شَرِيعَةٍ مِّنَ

الأمير] اي امر الرسالة و النبوة و الولاية يعنى انا اتينا بنى اسرائيل الرسالة و النبوة و الولاية و جعلناك بعدهم على جادة الطرق و سوائها تفضيلاً لك عليهم بجعلك على الشريعة التي هي مشرع كل الامم و كل الطرق.

[فَاتَّبِعْهَا وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ] في خصوص الولاية، او في مطلق ما اتيناك من امر الدين [أَتَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً] اي من عذابه شيئاً.

[وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ] فلا تتخذ منهم ولياً حتى تصير ظالماً، و هذه كلها تعريضٌ بأمته ﷺ و اشارة الى اختلافهم في امر الولاية.

[وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ] عن الرأى او اتباع النفس، و قد سبق مكرراً ان المتقى ليس الا شيعة علي بن ابي طالب عليه السلام [هَذَا] المذكور من اول السورة او هذا القراءن او قرءان ولاية علي او علي عليه السلام [بِضَائِرٍ] ما يتبصر به لكن لما لم يكن بدون الولاية يحصل بصيرة لاحد كان المراد به الولاية.

[لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ] في المنزلة و المقام [كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] المراد بالايمن ههنا البيعة الخاصة، او الحال الحاصلة بالبيعة الخاصة او البيعة العامة او الحال الحاصلة بالبيعة الخاصة او البيعة العامة او الحال الحاصلة بالبيعة العامة، و على هذا يكون المراد بالعمل الصالح البيعة الخاصة.

[سَوَاءٌ مَخْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ] الضمير ان لمجترحى السيئات يعنى حالكونهم لانظر اليهم و الى اعمالهم و مجازاتها او للفريقين و المعنى واضح.

[سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ وَ خَلَقَ اللَّهُ] جملة حاليّة يعنى والحال انّ الله خلق
[السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ] و لازم خلقتهما بالحقّ ان لا يكون شىء
فيهما لغواً.

[وَلِتُجْزَى] اى خلق لتجزى [كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ] بنفس ما كسبت
او بجزاء ما كسبت [وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ] فى ذلك لانّ الجزاء نتيجة اعمالهم فاذا
كان الامر فى هذا المنوال فكيف يهملهم و لا يحييهم فى الآخرة.

[أَفَرَأَيْتَ] استفهام فى معنى الامر و يستفاد منه التّعجيب ايضاً و
المعنى فانظر [مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ] قدمرّ فى سورة الفرقان بيان هذه الآية
عند قوله ارأيت من اتخذ آلهه هواه و الخطاب عامّ او خاصّ بمحمّد ﷺ.

قيل: نزلت فى قريشٍ كلّما هووا شيئاً عبده و الحقّ انّ الآية جارية
فى من غضبوا حقّ على ﷺ بعد محمّد ﷺ و اتخذوا اماماً بأهوائهم [وَ أَضَلَّهُ
اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ] اى حالكون الله على علمٍ باستعداده و استحقاقه للظلال، او حالكون
الضلالّ على علمٍ برشده و هداه، او حالكونه كان على نور العلم فأضله الله بعد كونه
على نور العلم كمن ءاتاه ءاياته فانسلخ منها فصار من الغاوين.

[وَ خَتَمَ] الله [عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً] قدمرّ
فى اوّل البقرة بيان الختم على السمع و القلب و غشاوة البصر [فَمَنْ يَهْدِيهِ
مِنْ بَعْدِ اللَّهِ] اى من بعد اضلاله و عدم هدايته.

[أَفَلَا تَذَكَّرُونَ] ان ليس الجاهل كالعالم و لا الفاسق كالمؤمن و ان
لاهادى بعد الله و اضلاله [وَ قَالُوا مَا هِيَ] اى ما الحيوة [إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا
نَمُوتُ وَ نَحْيَى] اى يموت بعضنا و يحيى بعض ءاخر، او المعنى على
التّقديم و التّأخير اى نحى و نموت.

[وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ] الدهريون و الطّبيعيون يقولون: انّ مرور

الزّمان يفنينا و يفنى كلّ كائن بتفاوت الانواع و الاشخاص ان لم يقطعه عن بقائه الطّبيعيّ قاطع.

[وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ] يعنى انّ قولهم هذا باطلٌ اصلاً و هم ملومون عليه لبطلانه، و هم ملومون ايضاً على التّفوّه بما ليس لهم به علمٌ [انّ هُمُ الْاِلَّا يَظُنُّونَ] و القول بالظنّ و الشكّ قبيح و صاحبه ملوم، فالويل ثمّ الويل لمن قال بالظنّ و القياس من غير اذنٍ من الله! ثمّ قال: هذا من عند الله و هو حكم الله فى حقّى و حقّ مقلدى!

و قد سبق منّا مكرراً انّ الاذن و الاجازة الصّحيحة يجعل الظنّ قائماً مقام العلم بل يجعله اشرف من العلم كما شوهد من اجازات القلندريّة و تأثير المنطريّات مغلوطة بعد الاجازة، و عدم تأثيرها صحيحةً بدون الاجازة.

قيل: انّ هذا ظنّ شكّ و نزلت هذه الآية فى الدهريّة و جرت فى الذين فعلوا ما فعلوا بعد رسول الله ﷺ بأمر المؤمنين ﷺ و اهل بيته و انما كان ايمانهم اقراراً بلا تصديقٍ خوفاً من السيف و رغبةً فى المال. و عن النّبىّ ﷺ انه قال: لا تسبّوا الدّهر فانّ الله هو الدّهر، يعنى انّ الله هو الدّهر الذى ينسبون الحوادث اليه و يسبّونه لاحداث الحوادث الغير الملائمة.

[وَ اِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ] واضحات الدلالات او موضحات لصدق الآتى بها و موضحات لحالهم التى هم عليها.

[مَا كَانَ حُجَّتْهُمْ] فى المعارضة مع الرّسول و فى انكار تلك الآيات [اِلَّا اَنْ قَالُوا اَتُّوا بِاِبَائِنَا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] يعنى علّقوا علامة صدقهم على الاتيان بالمحال بحسب العادة.

[قُلِ اللَّهُ يُخَيِّبُكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ اِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَمَةِ] يعنى

قل الاتيان بأبائكم فعل الله كما انّ اماتتهم كان فعله، و يفعل هذا الفعل و يأتي بأبائكم فى يوم القيامة.

[الْأَرِيْبَ فِيهِ] قد مضى فى اوّل البقرة معنى عدم الرّيب فى الكتاب و فى القيامة [وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ] ذلك لعدم تفكرهم فى المغيبات و قصور نظرهم على المحسوسات و ألا فهم يشاهدون عالم الآخرة فى المنام، و النّوم انموذج الموت فليعلموا ان ليس خروج النّفس عن البدن بالموت إلا مثل خروجها عنه بالنّوم فكما كان يبقى بعد النّوم فى عالمٍ آخر فكذا بعد الموت.

[وَلِلَّهِ] لالغيره [مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ] و ما فيهما فلا يقدر احدٌ غيره على ايتاء الاموات.

[وَ يَوْمَ تَقُومُ] عطف على محذوف اى فى الدّنيا و يوم تقوم [السّاعَةُ] او ظرف ليخسر و يكون قوله [يَوْمَئِذٍ] تأكيداً له.

[يَخْسَرُوا الْمُبْطِلُونَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ] الخطاب عامّ او خاصّ بمحمّد ﷺ و اذا كان عامّاً.

فالرّؤية مقيدة بيوم القيامة و ان كان خاصّاً فالمعنى ترى فى الحالى الحاضرة فانه يرى فى الدّنيا ما يراه غيره فى القيامة.

[جَاهِلِيَّةً] جتى كدعا ورمى جلس على ركبتيه، او قام على اطراف اصابعه [كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا] صحيفة اعمالهم.

[الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] نفس ما كنتم تعملون او جزاء [هَذَا كِتَابُنَا] بتقدير قول حالاً او مستأنفاً.

[يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ] فانّ الكتاب الاخرى حى ناطقٌ كما انّ الاعضاء فى الآخرة تنطق او المراد يشهد عليكم بما فيه من ثبت اعمالكم.

[إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] وسئل الصادق عليه السلام عن هذه الآية فقال: انّ الكتاب لم ينطق ولن ينطق لكن رسول الله صلى الله عليه وآله هو الناطق بالكتاب قال الله تعالى: هذا كتابنا ينطق عليكم بالحقّ فاقبل: أنا لانقرؤها هكذا، فقال: هكذا والله نزل بها جبرئيل على محمد صلى الله عليه وآله ولكنه مما حرّف من كتاب الله.

و لعله عليه السلام قرئ ينطق مبنياً للمفعول، وسئل أيضاً عن: ن والقلم، قال انّ الله خلق القلم من شجرة في الجنة يقال لها الخلد، ثم قال لنهر في الجنة: كن مداداً فجمد النهار وكان اشدّ بياضاً من الثلج واحلى من الشهد، ثم قال للقلم: اكتب، قال: يا ربّ ما اكتب؟

- قال: اكتب ما كان وما هو كائن الى يوم القيامة، فكتب القلم في رقّ اشدّ بياضاً من الفضة و اصفى من الياقوت، ثم طواه فجعله في ركن العرش ثم ختم على فم القلم فلم ينطق و لا ينطق ابداً فهو الكتاب المكنون الذي منه النسخ، او لستم عرباً فكيف لاتعرفون معنى الكلام؟! واحدكم يقول لصاحبه: أنسخ ذلك الكتاب، او ليس انما ينسخ من كتاب آخر من الاصل و هو قوله: انّا كنّا نستنسخ ما كنتم تعملون.

[فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا] بالبيعة العامة او الخاصة [وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] واصلها البيعة الخاصة الولوية [فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ] التي هي الولاية.

[ذَلِكَ] الدّخوال في الولاية [هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ] وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ] اي يقال لهم احملتهم فلم تكن [أَيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ] فَاسْتَكْبَرْتُمْ] عن الانقياد لها و اتباعها حتى استكبرتم عن الآيات العظمى و الولاية الكبرى.

[وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ] بسبب مخالفتكم لولي امركم [وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ [بِالعذاب و الثواب [حَقُّ وَ السَّاعَةُ لَارِيبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ وَ بَدَأَهُمُ] التفات من الخطاب الى الغيبة.

[سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا] حيث رأوا مقام ولي امرهم و خساسة اوليائهم الظلمة [وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ] اى القول او العذاب الذى كانوا به يستهزؤن.

[وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنسِيكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا] اى نترككم كما نسيتم هذا اليوم او تركتم العدة له.

[وَ مَا وَايَكُمْ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ذَلِكَ بِمَا كُنتُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ] التدوينية من الكتب السماوية و الاحكام النبوية و الآيات الآفاقية الجزئية و الانفسية و الآيات العظمى الذين هم الانبياء و الاولياء عليهم السلام.

[هَٰؤُلَاءِ] ما يستهزء به، قيل: هم الائمة كذبوهم و استهزؤابهم [وَ غَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا] فحسبتم انكم خالدون فيها.

[فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا] بسبب الاستهزاء بالآيات [وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ] لا يسترزون، و قيل: لا يجاوبون و لا يقبلهم الله.

[فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] بدل من رب السماوات و رب الارض بعد ما اشار الى ربوبيته للسماوات و الارضين بالالتزام و كانت تلك الربوبية مستلزمة لمحموديته على الاطلاق صرح بهما بطريق الاستنتاج.

[وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ] اذا الربوبية لهما مستلزمة للكبرياء فيهما [وَ هُوَ الْعَزِيزُ] الغالب الذى لا يغلب [الْحَكِيمُ] فى علمه و عمله.

سُورَةُ الْاِحْقَافِ

مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا؛ وَ قِيلَ: الْآءِ آيَةٌ: قَلَّ اُرَايْتُمْ اِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ؛ فَانَّهَا نَزَلَتْ

بِالْمَدِينَةِ فِي عِبْدِ اللّٰهِ بْنِ سَلَامٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[حَمَّ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ]

اى سَمَاوَاتِ عَالَمِ الطَّبَعِ وَ سَمَاوَاتِ عَالَمِ الْاُرُوَاحِ فِي الْكَبِیْرِ وَ الصَّغِیْرِ

[وَالْاَرْضِ] بِالتَّعْمِیْمِ الْمَذْكُورِ.

[وَ مَا بَيَّنَّهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ] الْمَخْلُوقِ بِهِ [وَ اَجَلٍ مُّسَمًّى] لِسَمَاوَاتِ

العَالَمِ الصَّغِیْرِ وَ اَرْضِهِ وَ كَذَا سَمَاوَاتِ الْعَالَمِ الْكَبِیْرِ وَ اَرْضِهِ فَانَّ لَهَا اَيْضًا اَجَلًا

وَ اَمَدًا اِلَى اَوَّلِ عَالَمِ الْبَرَزِخِ.

[وَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا عَمَّا اُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ] لِحِسَابِنَاهُمْ اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ

عِبَثًا وَ لَعْوًا، وَ مَا اُنذِرُوا عِبَارَةً عَمَّا يَلْحَقُهُمْ مِنَ الْعُقُوبَةِ عَلَى تَرْكِ الْمَتَابَعَةِ وَ

تَرْكِ الْوَلَايَةِ، وَ اعْرَاضُهُمْ عَنْهُ عِبَارَةٌ عَنْ عَدَمِ التَّفَاتِهِمْ اِلَيْهِ وَ عَدَمِ تَدَبُّرِهِمْ

لِدَفْعِهِ.

[قُلْ] لِلْمُشْرِكِیْنَ بِاللّٰهِ وَ لِلْمُشْرِكِیْنَ بِالْوَلَايَةِ [اَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ

دُونِ اللّٰهِ] مِنَ الْاَصْنَامِ وَ الْكُوَاكِبِ وَ الْاِهْوَاءِ وَ الشَّیَاطِیْنِ وَ الْمَلَائِكَةِ اَوْ مَا

تَدْعُونَ مِنْ دُونِ خَلْفَاءِ اللّٰهِ اَوْ مِنْ دُونِ اِذْنِ اللّٰهِ الضَّلَالَةَ.

[اُرُونِیْ مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ] اى

فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ یَعْنِیْ لِاشْرَاكِهِمْ لِهِمْ فِي خَلْقِ شَیْءٍ مِنْ اِجْزَاءِ الْاَرْضِ وَ لَا فِي

شَیْءٍ مِنْ اِجْزَاءِ السَّمَوَاتِ حَتَّى یَسْتَحَقُّوْا بِهِ الْعِبَادَةَ.

[اَتُؤْتُونِیْ بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذَا] بَدَلٍ مِنْ اُرُونِیْ نَحْوِ بَدَلِ الْاِشْتِمَالِ

اي أروني ماذا خلقوا أروني كتاباً فيه ثبت شركتهم في خلق الارض هو على سبيل التّنزّل ان لم يكن لكم دليل عقليّ فأتوني بدليلٍ نقليّ من كتابٍ سماويّ او غير سماويّ يمكن تقليده.

[أَوْ أَثَارَةً مِنْ عِلْمٍ] الأثارة نقل الحديث و روايته يعني ائتوني بكتابٍ يمكن الاعتماد عليه فيه جواز اشراك الشركاء، او ائتوني بحديثٍ منقولٍ ناشٍ من علمٍ و فسرٍ ببقيةٍ من علمٍ من السابقين يجوز الاعتماد عليه و التّقليد له.

[إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] يعني انّ مثل هذا لا يجوز القول به ولا الاعتقاد به إلا اذا كان دليلٌ عقليّ يدلّ على صحّته و صحّة القول به، و ان لم يكن لكم دليل عقليّ فلا اقلّ من ان يكون لكم دليلٌ نقليّ يجوز التّعويل عليه و التّقليد له من كتابٍ او نقلٍ.

وسئل الباقر عليه السلام عن هذه الآية فقال: عني بالكتاب التّوراة و الانجيل، و امّا أثاره من العلم فأتما عني بذلك علم او صياء الانبياء عليهم السلام و بعد ما اظهر عجزهم عن الاتيان بدليلٍ عقليّ او نقليّ أتى بالدليل العقليّ و التّقليّ على بطلان قولهم فقال: [وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ] لو سمع دعاءهم فضلاً عن مراعاة مصالحهم و الاطلاع على سرائرهم [إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ] يعني انهم ما داموا في الدنيا لا يسمعون دعاءهم و لو سمعوها استجابوا، و لو اجابوا ما قدروا على اصلاحهم ولكنهم في يوم القيامة يسمعون نداءهم و يجيبون لهم بانكار عبادتهم [وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ] فضلاً عن سماعه و اجابتهم، و هذا دليل عقليّ يدلّ على عدم جواز دعوتهم [وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ] و هذا دليلٌ نقليّ منقولٌ من الانبياء و الاوصياء عليهم السلام مثبتٌ في

الكتب السماوية و في غيرها.

[وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ] و اوضحات الدلالات او موضحات
[قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ] اى قالوا للآيات بعد ما ظهر حقيتها و
لذلك وضع الظاهر موضع المضمرة.

[هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ] ظاهر السحرية و البطلان [أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهِ] و
لَمَّا كَانَ السَّخَرُ لَهُ شَأْنٌ و وقع في القلوب اضرب عن هذا القول و قال: بل
يقولون افتراه.

[قُلْ] في جوابهم [إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا] يعنى
ان افتريته فلا تدفعوا عني شيئاً من عذاب الله و لاتتحملوا شيئاً من اوزارى
لانكم لاتملكون لى من الله شيئاً من عذابه حتى تدفعوه عني، او ان افتريته
لم اكن بعاقل و اكن سفيهاً.

لان الافتراء لا يكون الا تعرضاً لسخط الله، و ان اتعرض لسخط الله
لان اكون مقبولاً عندكم كنت سفيهاً، لان المقبولية عندكم لاتنفعى لانكم
لاتملكون لى من الله شيئاً من رفع عذابه.

و بعد ابطال الافتراء هددهم بهذا الافتراء و قال [هُوَ أَعْلَمُ بِمَا
تُفِيضُونَ] اى تندفعون [فيه] من القول بان القرءان سحرٌ او افتراءً.
[كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ] تهديدٌ اخبرلهم [وَ هُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ] جمع بين التهديد و الارزاء كما هو شأن الناصح الكامل.

[قُلْ] لهم لم تستغربون رسالتى و قد كنت مثل سائر الرسل و [مَا
كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ] اى من بينهم او حالكونى بعضاً منهم و قد كان
الرسل بشراً مثلى و كانوا يأكلون و يشربون و ينكحون و يمشون فى
الاسواق و قد كانوا يأتون بالاحكام من الله و يدعون الى التوحيد.

[وَمَا أَذْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ] بحسب اقتضاء بشريتي فما لكم
تطالبوني بعلم الغيب [إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ] لأتجاوزه الى ما
تشتهون او اشتهي.

[وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ] بحسب رسالتي لاشأن لي سوى الانذار و ان
كنت بحسب ولايتي هادياً لكم و قادراً على ما لا تقتدرون عليه و عالماً بما
لا تعلمون [مُبينٌ] ظاهر الانذار، و ظاهر الصدق او موضح.

[قُلْ أَرَأَيْتُمْ] اخبروني [إِنْ كَانَ] القراءان او قراءان ولاية عليّ عليه السلام او
الوحي اليّ او هذا الذي ادّعيه من الرسالة او ولاية عليّ عليه السلام
[مَنْ عِنْدَ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ] قيل: هو
عبدالله بن سلام كان من علمائهم و اسلم، و قيل: المراد بالشاهد موسى عليه السلام
بما اثبتته في التوراة.

[عَلَىٰ مِثْلِهِ] لم يقل عليه لانّ شاهد بنى اسرائيل ما شهد انّ محمداً
صلى الله عليه وسلم و انّ هذا القراءان كتابه و انّ علياً عليه السلام وصيه بل شهد انّ النبي صلى الله عليه وسلم
الموعود يكون شمائله كذا، و دعوته الى كذا، و كتابه كذا، و وصيه يكون
ختنه و ابن عمه.

[فَأَمَنْ] الشاهد [وَ اسْتَكْبَرْتُمْ] انتم من الايمان به، و جواب
الشروط محذوف اي افلم تكونوا ظالمين او افلم تؤاخذوا.

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ] تعليلٌ للجواب المحذوف و
دليل عليه، او هو جواب بتقدير الفاء.

[وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا] بالله و برسوله او بالولاية [لِلَّذِينَ آمَنُوا] في
حقهم [لَوْ كَانَ] الرسول او القراءان او هذا الامر من الرسالة او الولاية [خَيْرًا
مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ] لانّ نظرهم كان الى الدنيا و لم يكونوا يعلمون خيراً الا ما

يعدّ في الانظار الحسيّة من الخير، و كان المؤمنون اراذل الناس واسوءهم
حالا في نظرهم ففاسوا امر الآخرة على امر الدنيا و قالوا هؤلاء اسوء حالا
منافلو كان قبول الرسالة او الولاية خيراً لكننا اولى منهم.

[وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا أَفْكَ قَدِيمٌ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ
مُوسَى] جملة حاليّة في مقام الردّ عليهم يعنى يقولون هذا كذب سبق امثاله
و الحال انّ من قبله كتاب موسى و هم يعترفون به و هو شاهد على صدقه
حالكون كتاب موسى ﷺ [إماماً] يؤمّه كلّهم بل كلّ الناس [وَرَحْمَةً] سبب
رحمة.

[وَ هَذَا كِتَابٌ] ليس منافياً مخالفاً له حتّى يقرّوا بكتاب موسى و
ينكروه [مُصَدِّقٌ] لكتاب موسى ﷺ [لساناً عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ
بُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ] و هذا الانذار و تلك البُشرى دليل صدقه.
[إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا] قد مضى الآية و بيانها في
سورة السجدة و هذه ردّ على ما قالوا لو كان خيراً ما سبقونا اليه و ابطال
لقياسهم الفاسد.

[فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ] قد مضى في سورة البقرة بيان
اختلاف هاتين الفقرتين [أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا] جملة منقطعة عمّا
سبق بيان لحال اشخاصٍ او شخصٍ مخصوصٍ لكنّه أتى باداة العطف ايهاً
لا تتّصّلها بسابقها كأنّه قال: انّ الذين قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا على ما
وصّيناهم و امرناهم و وصّينا الانسان بوالديه احساناً.

[حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فَضَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا]
لما اراد المبالغة في التوصية في حقّ الامّ ذكر ما تتحمّله الامّ من المشاقّ

على الولد [حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ] قد سبق ذكر الاشد في سورة الانعام و سورة يوسف و غيرهما، و ذكر بيان له هناك.

[وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ] يعنى ينبغى ان يقول على ان تكون الآية عامّة او يقول لامحالة على ان يكون الآية خاصّة بالحسين عليه السلام كما فى اخبارنا.

[رَبِّ أَوْزِعْنِي] ألهمنى او أولعنى [أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ] هذه الكلمة تدل على ان الآية خاصّة بالحسين عليه السلام.
[وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَصْلِحَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي] ورد فى خبر انه لو لم يقل فى ذرّيتى لكانت ذرّيته كلهم ائمة.

[إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ] عمّا يشغلنى عنك [وَأِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ] المخلصين او المنقادين [أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا] أتى بالجمع ايهاً لتعميم الآية.

[وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَ الصَّادِقِ] وعدنا وعد الصادق [الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ] قال الصادق عليه السلام: لما حملت فاطمة عليها السلام بالحسين عليه السلام جاء جبرئيل الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: ان فاطمة عليها السلام ستلد غلاماً تقتله امّتك من بعدك فلما حملت فاطمة عليها السلام بالحسين عليه السلام كرهت حملها، وحين وضعت كرهت وضعه ثم قال: لم تُر فى الدنيا امّ تلد غلاماً تكرهه و لكنّها كرهته لما علمت انه سيقتل، قال: و فيه نزلت هذه الآية، و فى رواية اخرى: ثم هبط جبرئيل عليه السلام فقال: يا محمد صلى الله عليه وآله ان ربك يقرؤك السلام و يبشرك بانّه جاعل فى ذرّيته الامامة و الولاية و الوصيّة فقال: انى رضيت ثم بشّر فاطمة عليها السلام فرضيت قال: فلولا انه قال: اصلح لى فى ذرّيتى لكانت ذرّيته كلهم ائمة، قال: ولم يرضع الحسين عليه السلام من فاطمة عليها السلام ولا من انثى،

كان يؤتى به النبي ﷺ فيضع ابهامه في فيه فيمصّ منها ما يكفيه اليومين و
الثلاث فنبت لحم الحسين عليه السلام من لحم رسول الله ﷺ و دمه من دمه، و لم
يولد لستة اشهرٍ الا عيسى بن مريم عليه السلام و الحسين، و في نزول الآية في
الحسين عليه السلام قريباً بهذا المضمون اخباراً آخر.

[و الَّذِي قَالَ] عطف على الانسان او بتقدير اذكر، و عطف باعتبار المعنى
كأنه قال: اذكر الذي قال بعد بلوغ الاربعين ربّ او زعني و اذكر الذي قال [لِوَالِدَيْهِ
أَفْ لَكُمْ] هذه اسم صوتٍ و كلمة تضجّرٍ يعنى اذكر حتى يظهر بمقابلة هذا لذلك
حسن الاول و قبح الثاني، او مبتدء و خبره اولئك و الجملة معطوفة.

[أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ] من قبري حياً [وَقَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ] الامم
الماضية [مِنْ قَبْلِي] و لم يرجع احدٌ منهم و لم يخرج من قبره حياً.
[وَهُمَا يَسْتَعِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ] هي وى و لك و وى كلمة تعجب كأنه
قال: تعجب لك، او هي الويل المضاف الى الكاف و المعنى الزم و يلك، او
هي مخففة و يل و لك و المعنى و يل لك.

[أَمِنْ إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ] قد
مضى هذه الكلمة فى الانعام و الانفال و النحل و غيرها مع بيانها، قال القمى:
نزلت فى عبدالرحمن بن ابي بكر.

[أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ] بانهم اهل النار [فِي أُمَّمٍ
قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ وَ لِكُلِّ] من
الفريقين او لكل فردٍ من افراد الفريقين.

[دَرَجَاتٍ] ناشئة [مِمَّا عَمِلُوا]، او لاجل ما عملوا، او هي عبارة من
جزاء ما عملوا، او من نفس ما عملوا على تجسّم الاعمال.

و المراد بالدرجات اعمّ من الدرجات [وَلِيُوَفِّيَهُمْ] قرئ بالغيبة و التكمّم

و هو عطف على محذوف اى ليجزيهم بأعمالهم و ليؤقيهم [أَعْمَالَهُمْ] بانفسها او بجزائها.

[وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا] عطف على محذوف اى ليؤقيهم فى الدنيا او يوم البرزخ او لا يظلمون فى الدنيا او يوم البرزخ و يوم يعرضون او متعلق بيقال محذوفاً، و التقدير: يوم يعرض الذين كفروا [عَلَى النَّارِ] يقال لهم [أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ] اى جهاتكم الالهية التى هى اطيب من كل طيب [فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا] بالاشتغال بالدنيا و اتباع الاهواء حتى تمكن منكم الشيطان، و من تمكن منه الشيطان فرمته جهاته الالهية.

[وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا] اى فيها او بسببها [فَأَلْيَوْمَ تُجْرَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ] عذاباً يكون سبباً للهوان فيكون مضاعفاً لانه يكون عذاب الجسم و النفس.

[بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ] و المراد بالاستكبار الظهور بالانانية و تحقير الخلق، و بالفسق الخروج من طاعة من ينبغى ان يطاع.

[وَ اذْكُرْ أَخَا عَادٍ] اى اخا قبيله عادٍ و هو هود عليه السلام و الجملة معطوفة باعتبار المعنى كأنه قال: اذكر الذى حملته امه كرهاً، و اذكر الذى قال لوالديه: اف و اذكر اخاعادٍ.

[إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ] جمع الحقف بالكسر و هو الرمل المستطيل المرتفع المشرف، او الرمل العظيم المستدير او المعوج، و الاحقاف اسم لبلاد قوم هودٍ و قد اختلف فى تعيينها.

قال القمى: هى من الشقوق الى الاجعفر و هى اربعة منازل، و فى المجمع: هو وادٍ بين عمان و مهرة.

و قيل: رمال فيما بين عمان الى حضرموت، و قيل: رمال مشرفة على البحر بالشجر من اليمن، و قيل: ارض خلالها رمال.
 [وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ] اى الرسل [مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ] اى قبله و بعده [الَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اللهَ اِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ] مقداره او بلاؤه [قَالُوا اَجِئْتَنَا لِتَاْفِكُنَا] لتصرفنا [عَنْ اِلَهَتِنَا فَاْتِنَّا بِمَا تَعِدُنَا] من العذاب من الله [اِنَّ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ] فى ادعاء الرّسالة و الوحي اليك و توعيد العذاب.

[قَالَ] التّذير او هودُ [اِنَّمَا الْعِلْمُ] بوقت العذاب [عِنْدَ اللهِ] لاعلم لى بوقته حتّى اخيركم به او عاجلكم به، و هو كناية عن كون العذاب بقدره الله لا بقدرته بحسب رسالته.
 [وَأَبْلَغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ] و هذه و امثالها خروج عن الانانيّة و اظهار للعجز عن التّصرّف فى ملك الله و عبادته و هو شيمة الانبياء و الاولياء عليهم السلام.

[وَلَكِنِّي أَرِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ] تغمرون فى الجهل او تتصفون بالجهل او تجهلون انّ الرّسل بعثوا بالرحمة لا بالعذاب و لذلك يتوعّدون و يتأتون فيما يتوعّدون.

[فَلَمَّا رَأَوْهُ] رأوا الموعود [عَارِضًا] سحاباً عارضاً فى الافق [مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا] قال الملائكة او هودُ او الله.
 [بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ] من العذاب [رِيحٌ] بدل من ما [فِيهَا] عَذَابٌ أَلِيمٌ تُدَمِّرُ] التدمير المبالغة فى الاهلاك [كُلُّ شَيْءٍ] من النفس و الاموال.

[بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ] قرئ بالتاء الفوقائية مبنياً

للفاعل، او المفعول، و بالياء التحتائية مبنياً للمفعول، و مساكنهم على حسبه و المعنى لا ترى الا سكونهم او محل سكناهم.

[كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ] قد مضى قصتهم فى سورة

الاعراف و سورة هود.

[وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ] ان نافية او شرطية محذوفة الجواب [وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً] كما جعلنا لكم ذلك [فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ] من عذاب الله او من شىء من الاغناء فلا تغتروا انتم بسمعكم و ابصاركم و افئدتكم و دقة تدبيركم بها.

[ذُكُّوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ] كما كنتم تجحدون بها [وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ] اى وزر القول و العمل الذى كانوا به يستهزؤن او العذاب الذى كانوا به يستهزؤن.

[وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى] كقرى ثمود و قوم لوط و شعيب [وَ صَرَّفْنَا الْآيَاتِ] القولية و الكتيبة فى الفاظ و نقوش مختلفة و الآيات التكوينية الآفاقية و الانفسية فى ازمان مختلفة و امكنة متعددة و صور مختلفة.

[أَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ] فلولا نصرهم الذين اتخذوا من دون الله قرباناً [إِلَهَةً] اى ءالهتم التى متقربون بها الى الله و يقولون: هؤلاء شفعاؤنا عند الله يعنى ان كان هؤلاء الالهة شفعاء كم و ينصرونكم عن عذاب الله فلولا نصر السابقين الذين حل بهم العذاب ءالهتم.

[بَلْ ظَلَّوْا عَنْهُمْ] ولم يشبوا معهم [وَذَلِكَ] الاتخاذ [فَكُهُمْ] و صرفهم عن طريق الحق [وَ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ] ماموصولة و عطف على

افکهم او استفهامیة او نافية بتقدير الاستفهام.

[وَإِذْ صَرَفْنَا] واذکر او ذکر قومک اذ صرفنا [إِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ] و المعنى صرّفناهم اليك من محالّهم بالتّوفيق، و قيل: صرّفناهم اليك عن استراق السّمع من السّماء برجوم الشّهب و لم يكونوا بعد عيسى قد صرفوا منه فقالوا: ما هذا الّذى حدث في السّماء ألا من اجل شيء قد حدث في الارض فضربوا في الارض حتّى وقفوا على النّبىّ ﷺ و هو يصلّى الفجر فاستمعوا القرءان.

[يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ] اى النّبىّ ﷺ او القرءان [قَالُوا] بعضهم لبعض [أَنصِتُوا] نستمع قراءته بلا مانع.
[فَلَمَّا قُضِيَ] فرغ منه [وَلَوْ أَلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ قَالُوا] بدل من منذرین او حالّ او مستأنف جوابّ لسؤالٍ مقدّر.

[يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ] من الكتب [يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ] المراد بالحقّ احكام الملة و بالطّريق المستقيم الولاية او بالعكس، او المراد بهما هي الولاية من قبيل عطف اوصافٍ متعدّدة لشيءٍ واحد.

نقل انه لما توفى ابوطالب اشتدّ البلاء على رسول الله ﷺ فعمد ليقف بالطائف رجاء ان يؤووه فوجد ثلاثة نفرٍ منهم هم سادة و هم اخوة فعرض عليهم نفسه، فقال احدهم: انا اسرق ثياب الكعبة ان كان الله يعثك بشيءٍ قطّ، و قال الآخر: اعجز على الله ان يرسل غيرك؟ - و قال الآخر: و الله لا اكلمك بعد مجلسك هذا ابداً، فلئن كنت رسولاً كما تقول فأنت اعظم خطراً من ان يُردّ عليك الكلام و ان تكذب على الله فما ينبغي لى ان اكلمك، و تهزوا به وافشوا في قومه ما راجعوه به، فقعدوا له صفين على طريقه.

فلما مرّ رسول الله ﷺ بين صفيّهم جعلوا لا يرفع رجله و لا يضعهما
ألا رضخوهما بالحجارة حتّى ادموا رجله، فخلص منهم و هما يسيلان دماً
الى حائط من حوائطهم و استظلّ فى ظلّ منه و هو مكروبٌ موجع تسيل
رجلاه دماً.

فاذا فى الحائط عتبة بن ربيعة و شيبه بن ربيعة فلما رءاهما كره
مكانهما لما يعلم من عداوتهما لله و لرسوله، فلما رأياه ارسل اليه غلاماً لهما
يُدىّ عداس معه عنبٌ و هو نصرانيّ من اهل نينوى فلما جاءه قال له
رسول الله ﷺ: من اى ارض انت؟

- قال: من اهل نينوى، قال: من مدينة العبد الصّالح يونس بن متىّ؟

- فقال له عداس: و ما يدريك من يونس بن متىّ؟

- فقال: انا رسول الله ﷺ، والله تعالى اخبرنى خبر يونس بن متىّ،

فلما اخبره بما أوحى الله اليه من شأن يونس خرّ عداس ساجداً لرسول الله ﷺ
و جعل يقبل قدميه و هما يسيلان الدماء، فلما بصر عتبة و شيبه ما يصنع
غلامهما سكتا فلما اتاهما قالا: ماشأنك سجدت لمحمّد ﷺ و قبلت قدميه؟
- و لم تُرك فعلت ذلك باحدٍ منّا؟

- قال: هذا رجل صالح اخبرنى بشىء عرفته من شأن رسول بعثه الله

الينا يُدىّ يونس بن متىّ فضحكا و قالا: لا يفتنّك عن نصرانيتك فأنه رجل
خدّاع!

فرجع رسول الله ﷺ الى مكّة حتّى اذا كان بنحلة قام فى جوف اللّيل
يصلّى فمرّ به نفرٌ من جنّ اهل نصيبين من اليمن، فوجدوه يصلّى صلوة
الغداء و يتلو القرآن فاستمعوا له.

و روى غير ذلك فى قصّة صرف الجنّ اليه، من اراد فليرجع الى المفصّلات.

[يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ] الله او الداعى [لكم من ذنوبكم و يجزكم من عذاب اليم و من لا يجب داعى الله] ابتداء كلام من الله تعالى او جزء كلام النفر من الجن.

[فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ أَوْ لَمْ يَرَوْا] هذا ايضا اما ابتداء كلام من الله او جزء كلام الجن. [أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَعْى بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ] عطف على اذصر فنا عطف المفرد، او مقدر باذكر، او متعلق بيقال المقدر، او بقالوا، و عطف نحو عطف الجملة.

[أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ] مقدر بالقول [قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابُ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ] بالله او بالرسول او بالآخرة او بالولاية فاذا كان أمر هؤلاء على ما ذكر.

[فَأَصْبِرْ] و لاتجزع على أذاهم و لاتستعجل عذابهم [كَمَا صَبَرَ] أولوا العزم من الرسل المشهور من اخبارنا ان اولى العزم من الرسل خمسة، نوح و ابراهيم و موسى و عيسى عليه السلام و محمد صلى الله عليه و سلم و سموا اولى العزم لان شريعتهم كانت ناسخة لما سبق من الشرائع و كانت حتماً على كل الخلائق بخلاف سائر الانبياء عليهم السلام فان شريعتهم كانت شريعة من سبقهم، و كانت فى قوم دون قوم، و على هذا يكون من فى قوله تعالى من الرسل للتبعيض.

و قيل: جميع الرسل كانوا اولى العزم فانهم لم يكونوا على تردد من امرهم فيكون من للتبيين.

و قيل: اولوا العزم كانوا ستة، نوح صبر على اذى قومه، و ابراهيم صبر

على النار، و اسحاق صبر على الذبح، و يعقوب صبر على فقد الولد و ذهاب البصر، و يوسف صبر فى البئر و السجن، و ايوب صبر على الضرّ و البلوى. و قيل: هم الذين امروا بالجهاد و القتال و اظهروا المكاشفة و جاهدوا فى الدين، و قيل: هم ابراهيم و هود و نوح عليهم السلام و رابعهم محمد صلى الله عليه و آله [وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ] العذاب فانه كائن لامحالة عن قريب.

[كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ] من العذاب [لَمْ يَلْبَثُوا] فى التّنعّم و الدّنيا [إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ] يعنى انّ المكث فى الدّنيا و ان كان اطول زمان ليس الا كساعة فما لك تستعجل العذاب الوارد عليهم عن قريب.

[بِلاغ] خبر مبتدئ محذوف و الجملة صفة ساعة، او جواب لسؤالٍ مقدّر اى هذه السّاعة ليست لتمتّعهم بل هى بلاغ لهم الى يوم يرونه فهو تسليّة اخرى له صلى الله عليه و آله و علة اخرى لنهيّه عن الاستعجال.

او هذا اللّبث بلاغ لهم الى هذا اليوم، او مبتدئ خبرٍ محذوفٍ اى لهم بلاغ سيبلغون الى هذا اليوم فلا تستعجل، او لهم بلاغ الى هذا اليوم الآن فانظر حتى ترى.

فان الكلّ بوجهٍ فى نظر البصير فى القيامة و الحساب، او المعنى هذا القرءان، او هذه المواعظ و التّهديدات، او ولاية علىّ عليه السلام تبليغ منك لرسالتك فلا تكثر بهم قبلوا اورّدوا.

[فَهَلْ يُهْلِكُ] عن الحيوة الانسانية [إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ] الخارجون عن طاعة و لالة الامر فلا تحزن على الهالكين، قيل: ما جاء فى الرّجاء شىء اقوى من هذه الآية.

سُورَةُ مُحَمَّدٍ

و تسمى ايضاً سورة القتال، مدتيّة، و قيل: غير آيةٍ منها انزلت على النبي ﷺ و هو يريد المدينة و جعل ينظر الى البيت و هو يبكي حزناً فنزلت و هي قوله تعالى: و كآين من قريةٍ هي اشدّ قوّة (الآية) و هي اربعون آيةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] اعلم، انّ هذه السّورة ذكر فيها حال المؤمنين بعليّ عليه السلام و الجاحدين لولايته و ان كانت الآيات بظواهرها عامّة لكنّ المنظور منها ذلك كما نشير اليه في مواقعه. فقوله الَّذِينَ كَفَرُوا ظاهره اعمّ من الكفر بالله او بالرّسول ﷺ او بالأخرة او بعليّ عليه السلام و ولايته، لكنّ المقصود الكفر بالولاية بقريظة قوله صَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَانّ سبيل الله ليس الاّ الولاية سواءً جعل صَدَّوْا بمعنى اعرضوا او منعوا.

[أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ] التي عملوها في الاسلام، القمّيّ قال: نزلت في اصحاب رسول الله ﷺ الذين ارتدوا بعد رسول الله ﷺ و غضبوا اهل بيته حتّمهم، و صدّوا عن امير المؤمنين عليه السلام و عن ولاية الائمة عليهم السلام. [وَالَّذِينَ آمَنُوا] بالبيعة العامّة اى اسلموا [وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] اللّازمة لبيعتهم العامّة.

[وَأَمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ] في عليّ عليه السلام بقبول ولايته و البيعة معه [وَهُوَ الْحَقُّ] اى الولاية التي نزلت على محمد ﷺ هي الحقّ [مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ] أزال عنهم [سَيِّئَاتِهِمْ] وَأَصْلَحَ بِأَلْفِهِمْ] حالهم او قلبهم،

قال القمّي: نزلت في ابي ذر و سلمان و عمّارٍ و مقدادٍ لم ينقضوا العهد و ءامنوا بما نزل على محمدٍ ﷺ اى ثبتوا على الولاية الّتي أنزلها الله و هو الحقّ يعنى امير المؤمنين ﷺ.

[ذَلِكَ] الاضلال و تكفير السيئات و اصلاح الحال [بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا] بالولاية [اتَّبِعُوا الْبَاطِلَ] اى اهواءهم و اعداء امير المؤمنين ﷺ العموم الّذى لا يلتفت اليه اعداء ءال محمد ﷺ حتى يسقطوه [يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ] اى اوصافهم او حكاياتهم او الامثال الّتى تشبه احوالهم [فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ] فاضربوهم ضرب الرّقاب [حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوُثَاقَ] يعنى فاسروهم و احفظوهم بالوثاق، و الوثاق بالكسر و الفتح ما يوثق به.

[فَأَمَّا مَنًّا] اى تمنون منّا [بَعْدُ وَ أَمَّا فِدَاءً] تخيير بين المنّ و الفداء، او بيان لفائدة الحكم السابق من دون تعرّضٍ لحكم المنّ و الفداء [حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا] بيان لغاية ضرب الرّقاب و شدّ الوثاق يعنى انّ ضرب الرّقاب و اسر الرّجال ليس ألا مادام الحرب قائمة فاذا انقضت الحرب فلا تتعرّضوا لهم، او المعنى حتى لا يبقى محاربٌ و حرب في بلادكم فيكون رفع المحاربة من البين علةً غائيّةً للمحاربة.

عن الصادق ﷺ انه قال: كان ابي يقول: انّ للحرب حكمين؛ اذا كانت الحرب قائمة لم تضع اوزارها و لم يثخن اهلها فكلّ اسيرٍ اخذ في تلك الحال فانّ الامام فيه بالخيار، ان شاء ضرب عنقه و ان شاء قطع يده و رجله من خلافٍ بغير حَسَمٍ^(١) و تركه يتشخّط في دمه حتى يموت و هو قول الله عزّ و

١- اى بغير قطع الدّم ففي الصّحاح حسمته، قطعته فانحسم، و منه حسم العرق.

جلّ: ائماً جزاء الذين يُخارِبُونَ اللهَ (الآية) قال و الحكم الآخر اذا وضعت الحرب اوزارها و أثنى اهلها فكلّ اسيرٍ اخذ على تلك الحال فكان فى ايديهم فالامام فيه بالاخيار ان شاء منّ عليهم فأرسلهم، و ان شاء فاداهم انفسهم، و ان شاء استعبدهم فصاروا عبيداً.

[ذَلِكَ] اى الامر و السنّة بحسب الاسباب ذلك، او ذلك حكم الله بحسب الاسباب، او خذوا ذلك و الزموه بحسب الاسباب [وَ] لكن [وَ] لَوْ يَشَاءُ اللهُ لَأَنْتَصَرَ مِنْهُمْ] من دون امركم بقتالهم.

[وَلَكِنْ] يا امركم بقتالهم [لِيَبْلُوَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ] فانّ فى الجهاد تحصيل خصالٍ عظيمةٍ لا يمكن تحصيلها الا به، و تهديداً عظيماً للكفار حتّى يرغبوا فى التوبة قبل الاستيصال.

[وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ] قرئ قتلوا مجرداً مبنياً للمفعول، و قرئ قاتلوا [فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سَيَهْدِيهِمْ] الى ما ينبغى ان يهدوا اليه من الكمالات الانسانية و درجات الجنان.

[وَ يُصْلِحْ بِأَلْهِمْ] حتّى لا يكون حين تلذّ ذاتهم الانسانية ما يغيّر حالهم [وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ] جواب لسؤالٍ مقدّرٍ او حالٍ و المعنى أنّ الجنة عرّفها الله لهم بانّ فيها ما تشتهيهِ النفس و تلذّ الاعين و فيه الذى ما خطر على قلب بشر.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ] قدمضى فى سورة الحجّ بيان لهذه الآية. [وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ] فى دينكم الذى هو ولاية علىّ عليه السلام [وَ الَّذِينَ كَفَرُوا] بالولاية [فَتَعَسَّأَ لَهُمْ] تعسوا تعساً لهم و التّعس الهلاك و العثار و السقوط و الشرّ و البعد و الانحطاط، و الفعل كمنع و سماع، و يستعمل متعدّياً فيقال: تعسه الله مثل اتعسه الله.

[وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ] فى على ﷺ، كذا.

روى عن الباقر ﷺ إلا أنه كشط الاسم.

[فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ] أى ارض الطّبع او

ارض القرءان او الاخبار او السّير او ارض العالم الصّغير [فَيَنْظُرُوا كَيْفَ

كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ] ممّن كذب بآيات الله و لم يصدق خلفاء الله

حتى يتنبّوهوا القبح فعلهم و تكذيبهم و عقوبته.

[دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ] دمر كنصر و دمر من التّفعل اهلك، و دمر دموراً هجم

هجوم الشّرّ و دخل بغير اذن [وَاللّٰكٰفِرِيْنَ] بالولاية [أَمْثَالُهَا ذَلِكَ] التدمير.

[بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا] بالولاية لالذين كفروا بها [وَأَنَّ

الْكٰفِرِيْنَ] بالولاية [الْمَوْلَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا] مستأنفة

جوابٌ لسؤالٍ مقدّر كأنه قيل: ما يفعل الله بهم فى كونه مولى لهم؟ - و ما يفعل

بالكافرين فى كونهم لامولى لهم؟ - و المراد بالايمان البيعة الخاصة الولوية او

الحالة الحاصلة بها، او البيعة العامة النبوية، و المراد بالعمل الصّالح البيعة الخاصة.

[وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ] وَالَّذِينَ

كَفَرُوا] بولاية ولى امرهم [يَتَمَتَّعُونَ] يتلذّذون.

[وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ] يعنى يتمتّعون كالانعام من غير نظرٍ

الى عاقبتهم و عاقبة تمتّعهم [وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ] وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ

أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ] و هى مكة.

[أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ أَفَمَنْ كَانَ] يعنى لم يكن عندنا تمييزٌ فمن

كان [عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ] و هو على ﷺ كما مضى فى سورة هود.

[كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ] عن الباقر ﷺ هم

المنافقون [مَثَلُ الْجَنَّةِ] جوابٌ سؤالٍ مقدّر كأنه قيل: ما وصف الجنة الموعودة

للمؤمنين و حكايتها؟ - فقال: وصف الجنة [الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ] غير متغيّرٍ بحسب الطّعم و الرّيح و اللّون و الجملة خبر المثل، و اكتفى عن الرّابط بكونها عين المبتداء.

[وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةً لِلشَّارِبِينَ] مصدر بمعنى الوصف او وصف، و خمر الجنة لآحرمة فيها و لانجاسة و لاغائلة خمارٍ و لانتن ريحٍ و لامرارة طعم و لذلك وصفها باللذّة.

[وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى] ممّا يخالط العسل الدّنيويّ [وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ] الدّنيويّة و الأخرويّة من ثمرات العلوم و المشاهدات و التّسبيح و التّحميد [وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ] فوق الكلّ.

[كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ] خبر مبتدئ محذوفٍ اي امن كان في الجنة في تلك النّعم كمن هو خالدٌ في النّار [وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا] مسخنًا و قد يكون الحميم بمعنى الماء البارد و لكنّ المراد ههنا الأوّل.

[فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ] من فرط حرارته، و هذا مقابل الانهار التي وعد المتّقون [وَمِنْهُمْ] من المنافقين [مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ] يعنى انّ مقصودهم من الاستماع الاستهزاء بك او المعنى منهم من هو مطبوع على قلبه فيستمعون اليك و لا يفهمون كلامك حتّى اذا خرجوا من عندك.

[قَالُوا] لعدم تفتّنها بكلامك [لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنْفًا] أولئك الذين طبع الله على قلوبهم و اتّبعوا أهواءهم و الذين اهتدوا] الى ولاية عليّ عليه السلام [زَادَهُمُ] الله، او محمّد صلى الله عليه وآله، او ما قال محمّد صلى الله عليه وآله، او استهزاء المنافقين.

[هُدًى وَ أَتَيْهِمُ] الضّمير الفاعل لواحدٍ من المذكورات [تَقْوِيَهُمْ] يعنى

صار سبباً لا تصافهم بالتقوى اللاتقة بهم او آتاهم ثواب تقويهم من العلم و الذكاوة. **[فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ]** بدل من الساعة بدل الاشتمال، او بتقدير اللام و تعليل لانتظارهم **[بَعْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا]** جمع الشرط بالتحريك بمعنى العلامة فان من علاماتها فى العالم الكبير بعثة محمد ﷺ و انشقاق القمر و نزول آخى الكتب، و فى العالم الصغير اول الاشراف نزول العقل من عالمه العلوى فيه ثم التغييرات التى تكون فيه ثم الامراض التى ترد عليه و غير ذلك مما يدل على زواله و دثوره، و قرئ ان تأتهم بكسر الهمزة و جزم تأتهم و جوابه فقد جاء اشرافها يعنى ان تأتهم بعثة فلا غرو فيه فقد جاء اشرافها، او جوابه قوله تعالى. **[فَأَنبَأْنِي لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ]** الساعة **[ذِكْرِيَهُمْ]** يعنى لا ينفذ ذكرىهم اذا جاءتهم الساعة، و يجوز ان يكون فاعل جاءتهم ذكرىهم. عن النبى ﷺ ان من اشراف الساعة ان يرفع العلم، و يظهر الجهل، و يشرب الخمر، و يفشو الزنا، و يقل الرجال، و تكثر النساء، حتى ان الخمسين امرأة فيهن واحد من الرجال.

حديث فى احوال الناس فى اخر الزمان

و قال القمى: ان ابن عباس قال: حججنا مع رسول الله ﷺ حجة الوداع فأخذ بحلقة باب الكعبة ثم اقبل علينا بوجهه فقال: الا أخبركم باشراف الساعة؟

- فكان ادنى الناس منه يومئذ سلمان رحمه الله فقال: بلى يا رسول الله، فقال: ان من اشراف القيامة اضاءة الصلوات، و اتباع الشهوات، و الميل مع الاهواء، و تعظيم اصحاب المال، و بيع الدين بالدنيا، فعندها يذاب قلب المؤمن فى جوفه كما يذاب الملح فى الماء مما يرى من المنكر فلا يستطيع ان يغيره.

قال سلمان: وانّ هذا لكائنٌ يا رسول الله ﷺ؟

- قال، اى والذى نفسى بيده، يا سلمان انّ عندها يليهم امراء جورّة، و وزراء فسقة، و عرفاء ظلمة، و امناء خونة.

فقال سلمان: وانّ هذا لكائنٌ يا رسول الله ﷺ؟

- قال: اى والذى نفسى بيده: يا سلمان انّ عندها يكون المنكر معروفاً و المعروف منكراً، و يؤتمن الخائن و يخون الامين، و يصدّق الكاذب و يكذّب الصادق.

قال سلمان: وانّ هذا لكائنٌ يا رسول الله ﷺ؟

- قال: اى والذى نفسى بيده، يا سلمان فعندها تكون امارة النساء و مشاورة الاماء و قعود الصبيان على المنابر و يكون الكذب ظرفاً^(١) و الزكوة مغرمّاً و الفىء مغنماً و يجفو الرجل و الديه و يبرّ صديقه و يطلع الكوكب المذنب.

قال سلمان: وانّ هذا لكائنٌ يا رسول الله ﷺ؟

- قال: اى والذى نفسى بيده، يا سلمان وعندها تشارك المرأة زوجها فى التجارة، و يكون المطر قيظاً و بغيظ الكرام غيظاً، و يحتقر الرجل المعسر فعندها تقارب الاسواق اذقال هذا: لم ابع شيئاً، و قال هذا، لم اربح شيئاً فلا ترى الا ذاماً لله.

قال سلمان: وانّ هذا لكائنٌ يا رسول الله ﷺ؟

- قال: اى والذى نفسى بيده، يا سلمان فعندنا يليهم اقوام ان تكلموا

١- الظرف كالضرب و الظرفة و هو حسن القول او حسن الوجه و الهيئة او حسن اللسان و البراعة و ذكاء القلب او من لا يوصف الا الفتيان.

قتلوهم و ان سكتوا استباحوهم، ليستأثرون بفيئهم، و ليطؤون حرمتهم، و ليسفكن دماءهم، و ليملأن قلوبهم دغلاً و رعباً فلا تراهم إلا و جلين خائفين مرعوبين مرهوبين.

قال سلمان: و انّ هذا لكائن يا رسول الله ﷺ؟

- قال: اى و الذى نفسى بيده، يا سلمان انّ عندها يؤتى بشىء من المشرق و بشىء من المغرب يلون امتى، فالويل لضعفاء امتى منهم و الويل لهم من الله لا يرحمون صغيراً و لا يوقرون كبيراً و لا يتخافون عن مسيء جنتهم جثة الآدميين و قلوبهم قلوب الشياطين.

قال سلمان: و انّ هذا لكائن يا رسول الله ﷺ؟

- قال: اى و الذى نفسى بيده، يا سلمان و عندها يكتفى الرّجال بالرّجال و النّساء بالنّساء و يُغار^(١) على الغلمان كما يُغار على الجارية فى بيت اهلها، و تشبّه الرّجال بالنّساء و النّساء بالرّجال و تركبن ذوات الفروج السّروج فعليهنّ من امتى لعنة الله.

قال سلمان: و انّ هذا لكائن يا رسول الله؟

- قال: اى و الذى نفسى بيده، يا سلمان انّ عندها تزخرف المساجد كما تُزخرف البيع و الكنائس و تحلّى المصاحف و تطوّل المنارات و تكثر الصّفوف بقلوب متباغضة و السنّ مختلفة.

قال سلمان: و انّ هذا لكائن يا رسول الله؟

- قالى: اى و الذى نفسى بيده، يا سلمان و عندها تحلّى ذكور امتى بالذهب و يلبسون الحرير و الدّيباج و يتخذون جلود النّمور صفاً^(٢).

١- اغار اهله تزوّج عليها.

٢- الصّفف = ما يلبس تحت الدرع.

قال سلمان: وانّ هذا لكائن يا رسول الله؟

- قال: اى والذى نفسى بيده، يا سلمان و عندها يظهر الربا و يتعاملون بالعينه^(١) و الرشى، و يوضع الدين و ترفع الدنيا.

قال سلمان: وانّ هذا لكائن يا رسول الله ﷺ؟

- قال: اى والذى نفسى بيده، يا سلمان و عندها يكثر الطلاق فلا يقام الله حدٌ و لن يضرّ والله شيئاً.

قال سلمان: وانّ هذا لكائن يا رسول الله ﷺ؟

- قال: اى والذى نفسى بيده، يا سلمان و عندها تظهر المغنّيات و المعازف^(٢) و تليهم اشرار امتى.

قال سلمان: وانّ هذا لكائن يا رسول الله ﷺ؟

- قال: اى والذى نفسى بيده، يا سلمان و عندها يحجّ اغنياء امتى للنزهة، و يحجّ اوساطهم للتجارة، و يحجّ فقراءهم للريا و السمعة فعندها تكون اقوام يتعلمون القراءن لغير الله و يتخذونه مزامير، و يكون اقوام يتفقهون لغير الله، و يكثر اولاد الزنا و يتغنون بالقراءن و يتهافتون^(٣) بالدنيا.

قال سلمان: وانّ هذا لكائن يا رسول الله؟

- قال: اى والذى نفسى بيده، يا سلمان ذلك اذا انتهك المحارم و اكتسبت المآثم، و سلط الاشرار على الاخيار، و يفسو الكذب، و تظهر اللّجاجة، و تفسو الفاقة، و يتباهون فى اللباس، و يمطّرون فى غير اوان

١- بيع العينه = بيع الشىء الى اجل بزيادة على ثمنه.

٢- المعازف = آلات الطرب كالطنبور و العود.

٣- اى يتفاخرون و يتسابقون، تهافت على الشىء بمعنى تساقط و تنايع و اكثر استعماله فى الشر.

المطر، و يستحسنون الكوبة^(١) و المعارف، و ينكرون الامر بالمعروف و النهى عن المنكر حتى يكون المؤمن فى ذلك الزمان اذلّ من الأمة و يظهر قراءهم و عبّادهم فيما بينهم التلاوم فاولئك يدعون فى ملكوت السماوات الارجاس الانجاس.

قال سلمان: و انّ هذا لكائن يا رسول الله؟

- قال: اى و الذى نفسى بيده، يا سلمان فعندها لا يخشى العنى الا الفقر حتى انّ السائل يسئل فيما بين الجمعيتين لا يصيب احداً يضع فى كفه شيئاً.

قال سلمان: و انّ هذا لكائن يا رسول الله؟

- قال: اى و الذى نفسى بيده، يا سلمان عندها يتكلم الرُّ و بيضة.

فقال سلمان: و مالرُّ و بيضة يا رسول الله ﷺ فداك ابي و امى؟

قال: يتكلم فى امر العامة من لم يكن يتكلم، فلم يلبثوا الا قليلاً حتى تخور الارض خورة فلا يظنّ كلّ قوم الا انها خارت فى ناحيتهم فيمكنون ماشاء الله ثم ينكثون فى مكثهم فتلقى لهم الارض افلاذ^(٢) كبدها ذهباً و فضةً، ثم اومى بيده الى الاساطين فقال: مثل هذا، فيومئذٍ لا ينفع ذهبٌ و لافضةً فهذا معنى قوله: فقد جاء اشراطها.

[فَاعَلِمَ] يعنى اذا علمت ذلك فاعلم [اِنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اسْتَغْفِرُ لِدُنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللهُ يَعْلَمُ مَتَقَلِّبِكُمْ] تقلّبكم و انتقالاتكم فانّ لكم انتقالات من اول استقرار نطفكم و موادكم فى الارحام

١- الكوبة = الترد و الشطنج و الطبل الصغير و البربط.

٢- الفلذ = كبد البعير و افلاذ الارض كنوزها.

الىء آخر الدنيا و هكذا فى البرازخ الى الاعراف، او محالّ تقلّبكم من مراتب الدنيا و البرازخ.

[وَمَثُوكُمْ] فى مراتب الآخرة التى هى كثيرة بحسب مراتب الناس [وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ] فى امر الجهاد او مطلقة و المراد بالمؤمنين مطلق المسلمين او المنافقون منهم او المؤمنون بالبيعة الخاصة الولوية.

[فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ] مبيّنة المعنى و المقصود، او غير ما يتطرق فيه التسخ، او عزيمة احكامها لارخص [وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ] يعنى ذكر فيها الحكم بالقتال على سبيل العزيمة.

[رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ] الذين هم بعض السائلين او رأيت السائلين لكنّه وضع الظاهر موضع المضمّر لذمهم و بيان علل الحكم، او رأيت الذين فى قلوبهم مرض و هم غير السائلين.

[يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ] لشدة خوفهم و دهشتهم [فَأَوْلىٰ لَهُمْ] كلمة تهديد و زجر كانه نقل من اصله و صار من قبيل اسماء الاصوات، او من قبيل الامثال لا يغير و كان فى الاصل فعلاً من الولى بمعنى القرب، او من آل بمعنى رجع مقلوباً او وصفاً منهما، او من الويل، او بمعنى اخرى، و سيجىء تفصيله فى سورة القيامة و على هذا فهو خبر و قوله تعالى.

[طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ] مبتدئه، او طاعةً مبتدئه خبره محذوف اى خبر، و

قرئ يقولون طاعة، و حينئذ يكون المعنى يقولون لنا طاعة و قول معروف.

[فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ] عزموا على الامر جدوا فيه و قطعوا على فعله و

عزم الامر بمعنى عزم عليه [فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ] فيما قالوا لو لانزل سورة اى

فيما يستفاد منه من الحرص على الجهاد او فى مطلق ما قالوا و أقروا
 بلسانهم من الايمان و التصديق بالله و الرسول ﷺ و قبول الاحكام، او فيما
 اقرّوا به من امارة على ﷺ و التسليم عليه باءمرة المؤمنين.

[لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ] ممّا يزعمونه خيراً من ايام الدنيا و تمتعائها [فَهَلْ
 عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ] عن على ﷺ او ان تولّيتم امور الناس، و قرئ ان تولّيتم
 بالبناء للمفعول اى ان تولّاكم الناس.

[اَنْ تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ] يعنى ان تولّيتم لم يكن شأن سوى
 الافساد فينبغى لكم ان لاترجوا غيره حين التولى [و تَقَطَّعُوا اَرْحَامَكُمْ]
 الصّوريّة و المعنويّة.

[اُولَئِكَ] التفات من الخطاب الى الغيبة [الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ
 فَاصَمَّهُمْ وَ اَعَمَّ اَبْصَارَهُمْ] يعنى اصمّ عن ادارك الجهة الاخرويّة من
 المسموعات و اعمى ابصارهم كذلك.

[ا] يقدرّون على التأمّل فى الآيات و القرءان [فَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ
 اَمْ عَلَى قُلُوبٍ اَقْفَالُهَا] فلا يقدرّون على التدبّر، و نكّر القلوب مع انّ
 المناسب ان يقول ام على قلوبهم للاشعار بانّ القلوب الّتى عليها اقفالها
 كأنّها ليست قلوب الانسان فلا يضاف اليهم، او أنّها لغاية حقارتها كأنّها
 لا يمكن ان تعرّف، و اضافة الاقفال الى القلوب للاشارة الى انّ اقفال القلوب
 من سنخ القلوب لامن جنس الاقفال الصّوريّة.

و قد مضى فى اوّل البقرة انّ لكلّ من القلوب روزنة الى الملكوت
 العليا و روزنة الى الملكوت السفلى، و باعتبار لكلّ باب الى الملكوت
 العليا، و باب الى الملكوت السفلى، و اذا انفتح كلّ من البابين اغلق الآخر.
 [اِنَّ الَّذِيْنَ ارْتَدُّوا عَلٰى اَدْبَارِهِمْ] شبه السالك على طريق الدّين

بمن سلك طريقاً، و الرَّاجع عن الدّين بمن ارتدّ عن الطّريق على ذّبره و هذا حال المسلمين الّذين أسلموا بمحمّد ﷺ ثمّ خالفوه في أوامره.

[مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى] بقول الله و قول رسوله و المراد بالهدى الولاية و طريقها و قد بيّنها الله تعالى في عدّة آياتٍ و بيّنها رسول الله ﷺ في عدّة مواضع.

و قد ورد في خبرٍ أنّه ﷺ اخذ البيعة منهم في عشرة مواطن و في خبرٍ آخر: اخذ البيعة عنهم يوم الغدير ثلاث مرّاتٍ.

[الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمَلَى لَهُمْ] امليت له في غيّه اطلت، و البعير وسعت له في قيده، و املى الله له امهله.

[ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ] في عليّ عليه السلام و خلافته [سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ] قرىء مصدرأً و جميعاً.

قال الصادق عليه السلام: فلانٌ و فلانٌ ارتدّوا عن الايمان في ترك ولاية امير المؤمنين عليه السلام قال: نزلت والله فيهما و في اتباعهما و هو قول الله عزّ و جلّ الّذي نزل به جبرئيل على محمّد ﷺ ذلك بأنّهم قالوا للّذين كرهوا ما نزل الله في عليّ عليه السلام سنطيعكم في بعض الامر قال: دعوا بني امية الى ميثاقهم الا يصيروا الامر فينا بعد النبيّ ﷺ و لا يعطونا من الخمس شيئاً و قالوا: ان اعطيناهم اياه لم يحتاجوا الى شيء و لم يبالوا ان لا يكون الامر فيهم فقالوا: سنطيعكم في بعض الامر الّذي دعوتونا اليه و هو الخمس ان لانعطيهم منه شيئاً و الّذي نزل الله ما افترض على خلقه من ولاية امير المؤمنين عليه السلام و كان معهم ابو عبيدة و كان كاتبهم فانزل الله ام ابرموا امرأفاً نامبرمون ام يحسبون انّا لانسمع سرّهم و نجويهم (الاية) و عنهما أنّهم بنوامية كرهوا ما نزل الله ولاية عليّ عليه السلام.

[فَكَيْفَ] يكون حالهم او كيف يحتاجون [اِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمْ وَآذِبَارَهُمْ ذَلِكَ] الضرب.

[بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا آسَخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ] من ولاية عليؑ
فان الرحمة والرضا والرضوان والنعمة كلها ولاية عليؑ [فَأَخْبَطَ] الله او ذلك الاتباع والكرهية [أَعْمَالَهُمْ] عن الباقرؑ قال: كرهوا علياًؑ امر الله بولايته يوم بدرٍ و يوم حنينٍ و ببطن نخلة و يوم التروية و يوم عرفة نزلت فيه خمس عشرة آية في الحجّة التي صدّ فيها رسول الله ﷺ عن المسجد الحرام و بالجحفة و بخمّ و المراد بحبط الاعمال حبط ما عملوها في الاسلام.
[أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ] ان لن يظهر الله [أَضْغَانَهُمْ] لرسوله و للمؤمنين يعني ان هذا ظنٌ فاسدٌ و نحن نخرج اضغانهم [وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ] يعني لو نشاء تعريفهم لك لأريناكهم حتى تعرفهم بسيماهم و نفاقهم الباطني.

[وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ] ان لم تكن تعرفهم بسيماهم، و يجوز ان يكون الخطاب لمحمد ﷺ و ان يكون لغير معينٍ و المراد بلحن القول فحواه و مقصوده من الكناية و التورية و التعريض، او امالته الى جهة التعريض و التورية.

و عن ابي سعيد الخدرى قال: لحن القول بغضهم علي بن ابي طالبؑ قال: و كنّا نعرف المنافقين على عهد رسول الله ﷺ ببغضهم علي بن ابي طالبؑ، و عن انسٍ: انه ما خفى منافقٌ على عهد رسول الله ﷺ بعد هذه الآية.

[وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ] اسررتموها او اعلنتموها [وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ] بالامر بالجهد او بمطلق التكليف او بالبلايا و حوادث الدهر، او بالخطرات و

وسوسة الشيطان و القائه الشبه في قلوبكم.

[حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ] يعنى حتى يظهر علمنا او نعلم في مظهرنا [وَالْأَبْرِيْنَ وَ نَبَلُوْا اَخْبَارَكُمْ] التى تخبرونها عن انفسكم من انكم ءءامنتم بالله و رسوله و صدقتم رسوله فيما جاء به، او نبلو اخباركم التى يخبرون عنكم من انكم دبّرتم خلاف ما قاله الرسول ﷺ فى علىؑ، او نبلو اخباركم التى تخبرونها عن غيركم، و قرئ الافعال الثلاثة بالغيبة ايضاً.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا] بالولاية [وَصَدُّوا] اعرضوا او منعوا غيرهم [عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] الذى هو علىؑ و ولايته.

[وَشَاقُوا الرَّسُولَ] خالفوه او اتعبوه فى اهل بيته بعد اخذه الميثاق عليهم بولايته [مَنْ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا] او لن يضرّوك او لن يضرّوا علىؑ.

[وَسَيُخِيبُ أَعْمَالَهُمْ] التى عملوها فى الاسلام [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] بعد ما اظهر ان الذين لم يطيعوا رسوله فى خلافة علىؑ سيحبط اعمالهم نادى المؤمنين تلطفاً بهم فقال: [أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ] فيما امراكم به من ولاية علىؑ حتى لا يبطل اعمالكم [وَلَا تُبْطَلُوا] بترك طاعتها.

[أَعْمَالِكُمْ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا] بالولاية [وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] الذى هو الولاية كرّره لكونه المقصود من السورة المباركة [ثُمَّ مَا تَوَّأَوْا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ] ابداً.

[فَلَا تَهِنُوا] لاتضعفوا ايها المؤمنون عن المجاهدة و القتال مع الكفار، او عن المجاهدة و المحاجة مع المنافقين المخاصمين لعلىؑ [وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ] اى و لاتدعوا الى الصلح لضعفكم عن مخاصمتهم، او

لفظ الواو بمعنى مع و بعده ان مقدرة.

[وَأَنْتُمْ الْأَعْلُونَ] يعنى لاتهنوا و لاتدعوا الى الصّٰلح فى حال علوكم عليهم او ليس المقصود تقييد النهى بحال العلوّ بل هو حال فى معنى التعليل لا التقييد.

[وَاللَّهُ مَعَكُمْ] هذه الجملة يؤيد المعنى الثانى [وَلَنْ يَتَرَكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ] لن يضرّوكم من اعمالكم يعنى لن يضيع اعمالكم [إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلِهَؤُ] قد تكرر فى ماسلف بيان اللّعب و اللّهو فاذا كان الدّنيا لعب الاطفال فما لكم تتعلّقون بها و تضعفون لذلك عن مقاتلتهم او محابّتهم.

[وَإِنْ تُوْمِنُوا] بعلّى ﷺ [وَتَتَّقُوا] عن مخالفته [يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ] و لا يسئلكم أموالكم] يعنى ان لم تؤمنوا بعلّى ﷺ و لم تتقوا عن مخالفته يسألكم اموالكم اعتباراً لمفهوم المخالفة، او المعنى ان تؤمنوا يؤتكم اعواض أعمالكم و لا يسألكم جميع اموالكم حتّى تثقل عليكم الايمان به، و الضمير فى يؤتكم و يسئلكم لله او لمحمّد ﷺ او لعلّى ﷺ.

[إِنْ يَسْأَلْكُمْ هَا فَيُخْفِكُمْ] اى يجهدكم بمسئلته [تَبْخُلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ] اى يظهر احقادكم الّتى هى مكمونة فى قلوبكم [هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ] قد مضى الكلمتان فى سورة ءال عمران مع بيان لهما.

[تُدْعُونَ لَتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ] لان تعطوا رسولنا، و تدعون لتنفقوا شيئاً يسيراً من اموالكم فى سبيل الله لان تعطوا كثيراً من اموالكم [فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ] بالانفاق بما فرض الله و بغيره.

[وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ] اى يبخل متجاوزاً عن خير نفسه فانّ الانفاق كما مضى فى أوّل البقرة مورثٌ لاخذ الاشرف و الاولى و قد مضى هناك

ايضاً انّ الانفاق اعمّ من انفاق المال و القوى و الجاه و القوّة و الانانيّة.
 [واللهُ الْغَنِيُّ] فلا يأمركم بالانفاق لحاجةٍ له اليه [وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ]
 فيأمركم بالانفاق لحاجتكم في استكمالكم الى الانفاق [وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا] عن
 الايمان بعليٍّ عليه السلام او عن طاعة الرسول صلى الله عليه و آله فيما امركم به من الانفاق و غيره
 [يَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ] القمّي: قال: يدخلهم في هذا الامر.
 [ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ] في ان يقولوا بافواههم ما ليس في قلوبهم
 و قد فسّر القوم الآخر ببناء الموالى في عدّة اخبارٍ.
 و في المجمع روى ابوهريرة انّ ناساً من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله
 قالوا: يا رسول الله صلى الله عليه و آله من هؤلاء الذين ذكر الله في كتابه؟ (و كان سلمان الى
 جنب رسول الله صلى الله عليه و آله) فضرب يده على فخذ سلمان فقال: هذا و قومه ، الذي
 نفسى بيده لو كان الايمان منوطاً بالثريّا تتناوله رجالٌ من فارس.
 و عن الصادق عليه السلام: من اراد ان يعرف حالنا و حال اعدائنا فليقرأ
 سورة محمد صلى الله عليه و آله فانه يراها آيةً فينا و آيةً فيهم.

سُورَةُ الْفَتْحِ

مدنيّة كلّها، تسع و عشرون آيةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا] فتح كمنع ضدّ اغلق كفتح من التّفعل و افتح، و الفتح النَّصر كالفتاحة بفتح الحاء، و منه الاستفتاح و افتتاح دارالحرب و الحكم بين الخصمين كالفتاحة بالكسر و الضّمّ و كالفتح بالضّمّتين.

و يستعمل في معنى العلم و في انبساط القلب و اتّصاله بعالم الملكوت و مشاهداته، و فيما يصل الى الانسان من جهة الباطن او من جهة الظّاهر من انواع فضل الله و الكلّ مناسب ههنا، و قد قيل بكلّ منها ببعضها صريحاً و ببعضها تلويحاً. فقيل: معناه قضينا لك، و قيل: يسرنا لك، و قيل اعلمناك، و قيل: ارشدناك، و قيل: فتحنا البلاد لك، و قيل: اظفرناك على الاعداء بالحجّة و المعجزة حتّى لم يبق معانداً للاسلام، و قيل: المراد به فتح مكّة له ﷺ.

شرح في صلح الحديبية

و قيل: المراد به صلح الحديبية، و قيل: لم يكن فتح اعظم من صلح الحديبية، و ذلك انّ المشركين اختلطوا بالمسلمين فسمعوا كلامهم فتمكّن الاسلام في قلوبهم و اسلم في ثلاث سنين خلق كثير. و قيل: بويع محمّد ﷺ بالحديبية بيعة الرّضوان و اطعم نخيل خيبر، و ظهرت الرّوم على فارس، و فرح المسلمون بظهور اهل الكتاب و هم الرّوم على المجوس اذ صدق به قوله تعالى و هم من بعد غلبهم سيغلبون. و عن الصادق عليه السلام قال: سبب نزول هذه السّورة و هذا الفتح العظيم انّ

الله عزّ وجلّ أمر رسوله في التّوم ان يدخل المسجد الحرام و يطوف و يحلّق مع المحلّقين فاخبر اصحابه و امرهم بالخروج فخرجوا، فلما نزل ذا الحليفة^(١) احرموا بالعمرة و ساقوا البُدن و ساق رسول الله ﷺ ستّة و ستين بذنة و اشعرها عندا حرامه و احرموا من ذى الحليفة ملّبين بالعمرة و قد ساق من ساق منهم الهدى معرّاتٍ مجلّلات، فلما بلغ قريشاً ذلك بعثوا خالد بن الوليد في مأتى فارسٍ كميناً ليستقبل رسول الله ﷺ و كان يعارضه على الجبال. فلما كان في بعض الطّريق حضرت صلوة الظّهر فأذن بلالٌ فصلّى رسول الله ﷺ بالنّاس فقال خالد بن الوليد: لو كنّا حملنا عليهم و هم في الصّلوة لاصبناهم فاتّهم لا يقطعون صلوتهم ولكن تجيء الآن لهم صلوة اخرى احبّ اليهم من ضياء ابصارهم فاذا دخلوا في الصّلوة اغرنا اليهم. فنزل جبرئيل على رسول الله ﷺ بصلوة الخوف فلما كان في اليوم الثّانى نزل رسول الله ﷺ الحديبية و هي على طرف الحرم و كان رسول الله ﷺ يستنفر الاعراب في طريقه معه فلم يتّبعه احد و يقولون: ايطمع محمّدٌ ﷺ و اصحابه ان يدخلوا الحرم و قد غزتهم قريش في عقر ديارهم فقتلوهم، انه لا يرجع محمّدٌ ﷺ و اصحابه الى المدينة ابدًا! فلما نزل رسول الله ﷺ الحديبية خرجت قريش يحلفون بالّلات و العزّى لا يدعون رسول الله ﷺ يدخل مكة و فيهم عينٌ تطرف فبعث اليهم رسول الله ﷺ اتى لم ءأت لحربٍ و انّما جنّت لاقضى نسكى و انحر بُدنى و اخلّى بينكم و بين لحمانها. فبعثوا عروة بن مسعود الثّقفي و كان عاقلاً ليبيّاً و هو الذي انزل الله

١- ذوالحليفة هو بالتصغير موضع على ستة اميال من المدينة و ميقات المدينة.

فيه: و قالوا لولا نزل هذا القرء أن على رجلٍ من القريتين عظيمٍ فلماً أقبل الى رسول الله ﷺ عظم ذلك.

و قال: يا محمد ﷺ تركت قومك و قد ضرب الابنية و اخرجوا العوذ^(١) المطافيل^(٢) يحلفون باللات و العزى لا يدعوك تدخل مكة حرمهم و فيهم عين تطرف، افتريد ان تبير اهلك و قومك يا محمد ﷺ؟

- فقال رسول الله ﷺ: ما جئت لحربٍ و انما جئت لاقضى مناسكى و انحر بدنى و اخلى بينكم و بين لحيانها.

فقال عروة: والله ما رأيت كاليوم احداً صُدَّ كما صُددت، فرجع الى قريش فاخبرهم، فقالت قريش: والله لئن دخل محمد ﷺ مكة و تسامعت به العرب لتذللن و لتجرئن علينا العرب فبعثوا حفص بن الاحنف و سهيل بن عمرو.

فلما نظر اليهما رسول الله ﷺ قال: ويح قريشٍ قد نهكتكم الحرب الا خلوا بينى و بين العرب فان أك صادقاً فاتى اجر الملك اليهم مع النبوة، و ان أك كاذباً كفتهم ذوبان العرب لا يستلنى اليوم امرء من قريشٍ خطةً ليس لله فيها سخط الا اجبتهم اليه فلما وافوا رسول الله ﷺ، قالوا يا محمد ﷺ الاترجع عنا عامك هذا الى ان ننظر الى ما يصير امرك و امر العرب؟

- فان العرب قد تسامعت بمسيرك فاذا دخلت بلادنا و حرمانا استدلتنا العرب و اجترأت علينا و نخلى لك البيت فى العام القابل فى هذا الشهر ثلاثة ايام تقضى نسكك و تنصرف عنا.

١- العوذ جمع العائذه = الحديثات النتاج من كل انثى.

٢- المطافل و المطافيل جمع المطفل = ذات الطفل من الانس و الوحش.

فأجابهم رسول الله ﷺ الى ذلك، وقالوا له تردّ الينا كلّ من جاءك من رجالنا، و تردّ اليك كلّ من جاءنا من رجالك.

فقال رسول الله ﷺ: من جاءكم من رجالنا فلا حاجة لنا فيه و لكن على انّ المسلمين بمكة لا يؤذون في اظهارهم الاسلام و لا يُكروهون و لا ينكر عليهم شيءٌ يفعلونه من شرائع الاسلام، فقبلوا ذلك.

فلما اجابهم رسول الله ﷺ الى الصلح انكر عامّة اصحابه و اشدّ ما كان انكاراً عمر، فقال: يا رسول الله ﷺ السنا على الحقّ و عدونا على الباطل؟
- فقال: نعم، فقال: فنعطى الذلّة في ديننا.

فقال: انّ الله عزّ و جلّ قد وعدني و لن يخلفني، قال: ولو انّ معي اربعين رجلاً لخالفته، و رجع سهيل بن عمر و حفص بن الاحنف الى قريش فأخبراهم بالصلح.

فقال عمر: يا رسول الله ﷺ، الم تقل لنا ان ندخل المسجد الحرام و نحلق مع المحلّقين؟!

فقال: أمن عامنا هذا و عدتك؟! قلت لك: انّ الله عزّ و جلّ قد وعدني ان افتح مكة و اطوف و اسعى و احلق مع المحلّقين، فلما اكثروا عليه قال لهم: ان لم تقبلوا الصلح فحاربوهم، فمرّ و انحو قريش و هم مستعدّون للحرب و حملوا عليهم فانهم اصحاب رسول الله ﷺ هزيمة قبيحة و مرّوا برسول الله ﷺ، فتبسّم رسول الله ﷺ ثمّ قال: يا عليّ ؑ، خذ السيف و استقبل قريشاً فأخذ امير المؤمنين ؑ سيفه و حمل على قريش فلما نظروا الى امير المؤمنين ؑ تراجعوا ثمّ قالوا: يا عليّ ؑ بدالمحمّد ﷺ فيما أعطانا؟

- فقال: لا، و تراجع اصحاب رسول الله ﷺ مستحيين و اقبلوا يعتذون الى رسول الله ﷺ، فقال لهم رسول الله ﷺ: الستم اصحابي يوم بدرٍ

اذ انزل الله عزّ و جلّ فيكم، اذ تستغيثون ربّكم فاستجاب لكم انّي ممدّمكم
بالف من الملائكة مردفين؟

- الستم اصحابى يوم احد اذ تصعدون و لاتلون عنى احدٍ و الرسول
يدعوكم فى أخريكم، الستم اصحابى يوم كذا؟

- الستم اصحابى يوم كذا؟

- فاعتذروا الى رسول الله ﷺ و ندموا على ما كان منهم و قالوا: الله
اعلم و رسوله، فاصنع ما بدالك و رجع حفص بن الاحنف و سهيل بن عمرو و
الى رسول الله ﷺ.

فقالا: يا محمد ﷺ قداجبت قريش الى ما اشترطت من اظهار
الاسلام و ان لا يكره احد على دينه، فدعا رسول الله ﷺ بالمكتب و دعا
امير المؤمنين عليّ و قال له: اكتب، فكتب بسم الله الرحمن الرحيم، فقال:
سهيل بن عمرو: لانعرف الرحمن، اكتب كما كان يكتب ءاباؤك باسمك اللهم،
فقال رسول الله ﷺ: اكتب باسمك اللهم فانه اسم من اسماء الله، ثمّ كتب: هذا
ما تقاضى عليه محمد رسول الله ﷺ و املاً من قريش، فقال سهيل بن عمرو:
لو علمنا أنّك رسول الله ﷺ ما حار بناك، اكتب هذا ما تقاضى عليه
محمد بن عبدالله، اتأنف من نسبك يا محمد ﷺ؟

- فقال رسول الله ﷺ: انا رسول الله ﷺ و ان لم تقرّوا، ثمّ قال: امح يا
عليّ و اكتب محمد بن عبدالله، فقال امير المؤمنين عليّ: ما امحو اسمك من
النبوة ابدًا، فمحا رسول الله ﷺ بيده ثمّ كتب: هذا ما اصطلاح
محمد بن عبدالله و الملاً من قريش و سهيل اصطلحوا على وضع الحرب عشر
سنين على ان يكفّ بعضنا عن بعض، و على انه لا اسلال و لا اغلال و انّ بيننا
و بينهم غيبة مكفوفة و انّ من احبّ ان يدخل فى عهد محمد ﷺ و عقده

فعل، و من احبّ ان يدخل في عهد قريش و عقدها فعل، و انه من أتى محمداً ﷺ بغير اذن وليّة رده اليه، و انه من أتى قريشاً من اصحاب محمداً ﷺ لم ترده اليه.

و ان يكون الاسلام ظاهراً بمكة و لا يكره احدٌ على دينه و لا يؤذى و لا يعير و ان محمداً ﷺ يرجع منهم عامه هذا و اصحابه ثم يدخل علينا في العالم المقبل مكة فيقيم فيها ثلاثة ايامٍ لا يدخل عليها بسلاحٍ الا سلاح المسافر، السيف في القراب، و كتب عليّ بن ابي طالب ﷺ و شهد الكتاب المهاجرون و الانصار، ثم قال رسول الله ﷺ: يا عليّ انك ابيت ان تمحو اسمي من النبوة فوالذي بعثني بالحق نبياً لتجيبن ابناهم الى مثلها و انت مضيض^(١) مضطهد^(٢)؛ فلما كان يوم صفين و رضوا بالحكمين كتب: هذا ما اصطلاح عليه امير المؤمنين عليّ بن ابي طالب ﷺ و معاوية بن ابي سفيان، فقال عمرو بن العاص: لو علمنا انك امير المؤمنين ﷺ ما حاربناك و لكن اكتب هذا ما اصطلاح عليه عليّ بن ابي طالب ﷺ معاوية بن ابي سفيان.

فقال امير المؤمنين ﷺ: صدق الله و صدق رسوله اخبرني رسول الله ﷺ بذلك، فلما كتبوا الكتاب قامت خزاعة فقالت: نحن في عهد محمداً ﷺ و عقده، و قامت بنوبكر فقالت: نحن في عهد قريش و عقدها، و كتبوا نسختين نسخة عند رسول الله ﷺ و نسخة عند سهيل بن عمرو، و رجع سهيل بن عمرو و حفص بن الاحنف الى قريش فاخبراهم و قال رسول الله ﷺ لاصحابه: انحروا بدنكم و احلقوا رؤسكم فامتنعوا و قالوا: كيف ننحر و

١- مض مضيضاً = ألمه و اوجعه - احرق و شق عليه.

٢- اظطهده = قهره، اذاه بسبب المذهب.

نحلق و لم نطف بالبيت؟

- و لم نسع بين الصفا و المروة؟

- فاغتمّ لذلك رسول الله ﷺ و شكّا ذلك الى امّ سلمة، فقالت: يا رسول الله ﷺ انحر انت و احلق فنحر رسول الله ﷺ و حلق فنحر القوم على حيث يقين و شكّ و ارتياب.

فقال رسول الله ﷺ تعظيماً للبدن: رحم الله المحلّقين، و قال قوم لم يسوقوا البدن: يا رسول الله ﷺ و المقصّرين لانّ من لم يسق هدياً لم يجب عليه الحق، فقال رسول الله ﷺ ثانياً: رحم الله المحلّقين الذين لم يسوقوا الهدى. فقالوا: يا رسول الله ﷺ و المقصّرين، فقال، رحم الله المقصّرين، ثمّ رحل رسول الله ﷺ نحو المدينة فرجع الى التّنعيم و نزل تحت الشجرة فجاء اصحابه الذين انكروا عليه الصلح و اعتذروا و اظهروا الندامة على ما كان منهم و سألوا رسول الله ﷺ ان يستغفر لهم، فنزلت آية الرّضوان.

اعلم، انّ اختلاف الاقوال و الاخبار فى بيان هذا الفتح و تعليقه بمغفرة الله ذنوبه المتقدّمة و ذنوبه المتأخّرة و قول النّبى ﷺ بعد نزول هذه الآية و هذه السورة: لقد نزلت علىّ آية هي احبّ الىّ من الدنيا و ما فيها، و تعقيب غفرانه باتمام النعمة و الهداية و النّصر و انزال السكينة كلّها يدلّ على انّ المراد بهذا الفتح ليس فتح مكّة و لافتح خيبر و لافتح سائر البلاد فقط بل المراد فتح هو اصل سائر الفتوح و هو فتح باب الارواح الى الجبروت بل الى اللاهوت.

و فى هذا الفتح يكون جميع الفتوحات من فتح البلاد و من اىصال النعم الصّوريّة و المعنويّة و النّصر على الاعداء و الحكم بينه و بين اعداءه و كفيّة الحكومة بين الخلق و العلم بالاشياء.

و بالجمله هذا الفتح هو الذى يصير سبباً لغفران ذنوب من اتّصل به و دخل تحت لوائه كائناً من كان و ان كان ذنوبه بعدد قطرات البحار و اجزاء الرّمال و لذلك قال على عليه السلام: دينكم دينكم فان السيئة فيه مغفورة و الحسنه فى غيره غير مقبولة.

و هذا الفتح هو الذى لا يبقى معه نقص و قصور لصاحبه، و بهذا الفتح يصير صاحبه خاتماً للكلّ فى الكلّ، و هذا الفتح هو الذى يكون احبّ الاشياء الى صاحبه.

[لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ].

اعلم، انّ ذنب كلّ انسان بحسب مقامه و منزلته، فانّ حسنات الابرار سيئات المقرّبين و توبة الانبياء من الالتفات الى غير الله كما انّ توبة الاولياء من خطرات القلوب.

و قد قال فيما نسب اليه: انه ليُران على قلبى و انى لاستغفر الله كلّ يوم سبعين مرّة، و انّ الرّسول لما كان أباً لجميع امّته و الابوة الرّوحانيّة كما مرّ فى سورة البقرة عبارة عن تنزّل الاب الى مقام الابن و البنت و صيرورته فعليّة اخيرة لهما من غير تجافٍ عن مقامه العالى و كان شيئيّة الشىء بفعليّته الاخيرة كان الرّسول شيئيّة كلّ امّته و فعليّتهم الاخيرة.

فما ينسب الى امّته، و لما كان رسالته خاتم الرّسالات و كلّ الانبياء كانوا تحت لوائه و تحت رسالته و كلّ الشرائع تحت شريعته صحّ ان يقال: انّ من كان على دين من ءادم عليه السلام و امّته الى انقراض العالم كلّهم كانوا امّته فصحّ ان يقول الله تعالى: انا فتحنا لك هذا الفتح العظيم ليغفرلك الله ما تقدّم من ذنوبك الّلائق بشأنك على هذا الفتح و ما تأخّر و صحّ ان يقول: ليغفر لك الله ما تقدّم من ذنوب امّتك المتقدّمين من لدن ءادم عليه السلام و ما تأخّر

من ذنوب اُمَّتِكَ المتأخِّرين الى انقراض العالم.
 و صحَّ ان يقول: انا فتحنا لك مكَّة ليغفر لك الله ما تقدّم من ذنبك
 بزعم مشركى مكَّة على زمان الفتح و ما تأخَّر فانه كان اعظم ذنباً عندهم من
 كلِّ مذنبٍ او ما تقدّم على الهجرة و ما تأخَّر عنها.

كماورد عن الرضا عليه السلام و صحَّ ان يقال المعنى: انا اظفرناك على الامم
 او اعلمناك او تفضلنا عليك بالنعم الصوريّة و المعنويّة ليغفر لك الله ما تقدّم
 من ذنبك و ما تأخَّر، و من ههنا يظهر وجه الالتفات من التكلّم الى الغيبة فانّ
 ذنوب الامّة ليست الا في غيبته تعالى و كذلك مغفرتهم و ذنبه الذى هو
 الالتفات الى غير الله ليس الا بالغفلة من الله غفلة لا ثقة بشأنه و فى غيبته، و
 مغفرتة التى لا تكون الا للمذنب فى اى حالٍ كان كانت فى غيبته فان اللطيفة
 الحاضرة عندالله ليس لهاذنب، و اللطيفة المذنبه لا تصير حاضرة عندالله، و
 ايضاً غفران الذنوب و اتمام النعم و سائر ما ذكر فى الآية ليس الا باسمه
 الجامع الذى يعبر عنه بالله.

[وَيَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ] اتمام النعمة ليس الا لمن فتح له باب
 اللاهوت و عرج عن الملكوت و الجبروت اللتين هما من عالم الامكان الى
 اللاهوت التى هى فوق الامكان، و لا يمكن ذلك الا بهذا الفتح المذكور.

[وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا] و هو الخروج من الافراط و التفريط
 الذى هو احد من السيف و ادق من الشعر، و تنكير الصراط للتفخيم.

[وَيُنصركَ اللهُ نَصْرًا عَزِيمًا] لا يوجد مثله، او نصراً يصير سبباً

للغلبة و المناعة.

[هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ] قد مضى بيان السكينة فى او اخر سورة

البقرة عند قوله تعالى: انّ آية ملكه ان يأتىكم التّابوت فيه سكينه من

رَبِّكُمْ (الآية) و في سورة التَّوْبَةِ و سورة يوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، و انَّ المراد بالسكينة ظهور ملكوت وليّ الامر على صدر المؤمن و بهذا الظهور يحصل له جميع ماورد في الاخبار من معانى السكينة، و هو الذى ينبغى ان يظهره الله فى مقام الامتنان.

[فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا] شَهُودِيًّا [مَعَ إِيمَانِهِمْ] العلمى و الحالى فانه اذا ظهر ملكوت وليّ الامر على المؤمن يصير ايمانه العلمى قريناً لايمانه الشهودى.

[وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ] كانه بعد ماسبق فى سورة التَّوْبَةِ من قوله تعالى بعد ذكر انزل السكينة و انزل جنوداً لم تروها و ايده بجنودٍ لم تروها كان التأييد بالجنود الغيبية مسلماً بعد انزل السكينة و فقال: و انَّ الجنود الغيبية التى لا تنفك عن تلك السكينة لله فهو الذى انزل الجنود الغيبية للمؤمنين كما انزل السكينة عليهم فقوله: و لله جنود السموات مفيدٌ معنى ايدهم بجنودٍ لم تروها مع شىء زائد.

او المقصود من قوله و لله جنود السموات و الارض تعميم الامتنان بسائر القوى و المدارك بعد الامتنان بانزال السكينة عليهم كانه قال: لا اختصاص لامتناننا على المؤمنين بانزال السكينة بل جميع المدارك و القوى التى هى من جنود السموات و جميع الاعضاء الآلية و الاعصاب و الاوتار المحركة التى هى من جملة جنود الارض من عطيته، او المقصود ترغيب المؤمنين و تطيعهم بعد ذكر الامتنان بانزال السكينة فى انزال الجنود التى لم يروها كانه قال: فاطلبوا جنود السموات و الارض منه.

[وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا] بمصالحكم فيعلم وقت استعدادكم لانزال السكينة و وقت اصلاحكم بها و افسادكم بها، و يعلم وقت صلاحكم بتأييد

كم بالجنود و عدم تأييدكم.

[حَكِيمًا] لا يفعل ما يفعل إلا بعد المراقبة لجميع دقائق احوالكم و

استحقاقكم و لا يفعل ما يفعل إلا بالانتقان في فعليه بحيث لا يتطرق الخلل فيه.

[لِيُدْخَلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ] تَعْلِيلٌ لِقَوْلِهِ تَعَالَى لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ وَ

هذا هو المناسب لتفسير المغفرة بمغفرة ذنوب امته، او لقوله يَتِمُّ نِعْمَتَهُ، او

ليهديك، او لينصرك الله، او لانزل السكينة، او ليزداد ايماناً، او لمفهوم قوله

لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، او للجميع على سبيل التنازع، او تَعْلِيلٌ

لمحذوف، او فعل ما فعل ليدخل المؤمنين و المؤمنات.

[جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ] قد مضى في آخر سورة آل

عمران بيانٌ لكيفية جريان الانهار من تحت الجنات عند قوله فالذين

هاجروا و اخرجوا من ديارهم.

[خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكْفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ] يزيلها عنهم [وَ كَانَ ذَلِكَ]

الادخال و التّفكير [عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا] وَ يُعَذَّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ

الْمُنَافِقَاتِ [الَّذِينَ نَافَقُوا مَعَ مُحَمَّدٍ ﷺ] او في حقّ عليّ عليه السلام [وَ الْمُشْرِكِينَ]

بالله او بالرّسول او بالولاية و هو المنظور اليه.

[وَ الْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ] و هو ظنّ انه لا ينصر

رسوله في سفره الى مكة [عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ] الّتي تظنونها للمؤمنين

من هلاكهم بأيدي قريش، قال القمّي: و هم الذين انكروا الصّلىح و اتهموا

رسول الله ﷺ.

[وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا وَ

لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ] كرّره تقويةً لقلوب المؤمنين و تخيباً لظنّ

المنافقين.

[وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا] لا يغلب على ما يريد [حَكِيمًا] لا يفعل إلا ما فيه صلاح المؤمنين و لا ينظر الى اهوية المؤمنين او المنافقين.

[إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ] جواب سؤالٍ عن علة ادخال المؤمنين الجنات، و تعذيب المنافقين غاية لمغفرة ذنوب المؤمنين التي هي غاية للفتح المبين كانه قيل: لم يدخل الله المؤمنين الجنات ويعذب المنافقين بسبب الفتح المبين للنبي ﷺ؟ - فقال: لانا ارسلناك ايها النبي ﷺ.

[شَاهِدًا] عليهم بحالك و قالك، فمن اتصل بك تشهد له فيدخل الجنة، و من لم يتصل بك تشهد عليه فيعذب.

[و مَبَشِّرًا وَ نَذِيرًا] للمؤمنين و الكافرين [لِتُؤْمِنُوا] صرف الخطاب عنه ﷺ الى امته للاشارة الى ان غاية الارسال ايمان المؤمنين [بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعَزُّوهُ] قرئ من باب الافعال و التفعيل و الثلاثي المجرد من باب ضرب و نصر، و قرئ تعزوه بالزائين المعجمتين.

[وَ تَوَقَّرُوهُ] قرئ من باب التفعيل و الافعال [وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا] ان الذين يبأيعونك [جواب سؤالٍ مقدرٍ في مقام التعليل، او في مقام بيان الحال، كانه قيل: ما حال البائعين مع الرسول ﷺ؟ - فقال تعالى: ان الذين يبأيعونك. [إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ] لانتك مظهر لله و لاحكم للمظر حين ظهور الظاهر فيه و انما الحكم للظاهر فقط.

[يَدُ اللَّهِ] لا يدك [فَوْقَ أَيْدِيهِمْ] و قد مضى تفصيلاً لاخذ البيعة عنه قوله الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده، و عند قوله ان الله اشترى من المؤمنين (الآية) من سورة التوبة و قد ذكر بياناً للبيعة في غير هذه السورة ايضاً.

[فَمَنْ نَكَثَ] نقض البيعة بنقض شروطها و عدم الاتيان بها، او بالاعراض عنها و فسخها [فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ] لان ضرره عائدٌ اليها

[وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ] قرئ بضم الهاء في عليه حفظاً لتفخيم لفظ الله [فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا] لا يمكن ان يوصف.

قال القمّي: نزلت الآية في بيعة الرضوان لقد رضى الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة و اشترط عليهم ان لا ينكروا بعد ذلك على رسول الله ﷺ شيئاً يفعلُه و لا يخالفوه في شىءٍ يأمرهم به.

فقال عز و جل بعد نزول آية الرضوان: ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يدالله فوق ايديهم (الآية) و انما رضى الله عنهم بهذا الشرط ان يفوا بعد ذلك بعهدالله و ميثاقه و لا ينقضوا عهده و عقده فبهذا العقد رضى الله عنهم فقدّموا في التّأليف آية الشرط على آية الرضوان: و انما نزلت اولاً بيعة الرضوان ثم آية الشرط فيها.

[سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ] الذين استنفرهم رسول الله ﷺ عام الحديبية فاعتلّوا و اعتذروا بالشغل باموالهم و اهاليهم و انما خلفهم خوفهم من قريش فاتّهم قالوا ان قريشاً غزت محمداً ﷺ فى عقر داره و هو يريد ان يدخل عليهم ديارهم لا يفلت منهم احد ابداً.

[شَغَلْتُنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْنَا] لتخلفنا و هذا من الاخبار بالمغيبات [يَقُولُونَ بَأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا] على التخلف او مطلقاً [أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا] فاحذروا ممّا تعملون.

[بَلْ ظَنَنْتُمْ] يعنى ليس شغلتكم اموالكم و اهلوكم بل خفتم عن قريش لانكم ظننتم انهم يغلبون و يقتلون محمداً ﷺ و اصحابه [أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زُيِّنَ ذَلِكَ] اى استحکم ذلك [فى قلوبكم] بحيث لا تحتملون غيره [وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ] بالله و

رسوله [وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا] هالكين عن الحياة الانسانية [وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ] و ظنّ لهما ظنّ السوء.

[فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ] وضع الظاهر المضمّر لذنمّ آخر لهم و للاشعار بعلة الحكم [سَعِيرًا وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَعْفُرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ] بحسب استعداد كلّ فانّ مشيئته ليست جزافية.

[وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا] ترجيح لجانب الرجاء و اشعار بانّ المغفرة والرّحمة ذاتية له، و التعذيب داخل في قضائه بالقصد الثّاني.

[سَيَقُولُ] لكم [الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ] كمغانم خبير [لِتَأْخُذُوا ذُرُوعًا وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ] يعني قوله انّ الخارجين الى مكة المصدودين عن طواف البيت مخصوصون بمغانم خبير بدلاً من دخول مكة او قوله انّ المتخلفين لا يتبعوكم في مغانم خبير.

[قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا] أتى بنفى التأييد مكان النهي اشارة الى تحققة و تأكيداً له [كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ] انكم لا تكونون معنا في مغانم خبير. [فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا إِلَّا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا] يعني لا يدركون من امر الآخرة في المخاطبات الا قليلاً فلذلك يحملون قولكم و منعكم على الحسد الذي هي من اوصاف الدنيا.

[قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ] وضع الظاهر موضع المضمّر تصريحاً بدمهم [مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَىٰ قَوْمِ أُولِي الْأَرْبَابِ الْأَعْرَابِ] هم هوازن و ثقيف [تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا] الغنيمة و الجنة.

[وَ إِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ] يعني عن الحديدية [يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ] لما اوعد المتخلفين و دمهم استثنى

منهم فى الذم و الایعاد هؤلاء لثلاثتهم أنهم موعدون.
 [وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ
 رَسُولَهُ] من غير المعذرين او من مطلق المسلمين [يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي
 مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ] قد مضى بيان جريان الانهار من تحت الجنات فى آخر
 سورة النساء.

[وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا] تأكيد لمفهوم قوله ان تتولوا كما
 توليتم من قبل و تعليل له [لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ].
 اعلم، ان رضا الله عن العبد ليس الا حين رضا العبد عن الله، وهل
 رضا العبد مقدم او رضا الله؟ - الاخبار وكلمات الابرار فى ذلك مختلفة، و
 لعل اهل الشهود منهم ما حققوا ذلك و لذلك اظهر بعضهم التحير فيه و فى
 امثاله، و التحقيق ان هذه المسألة دورية بمعنى ان ذكر الله او توبته او رضاه
 مقدم بحسب مرتبة منه على ما للعبد بحسب مرتبة منه و ما للعبد مقدم
 على الله بحسب مرتبة اخرى بل التحقيق ان ما للعبد عين ما لله لكن نسبته
 الى الله مقدمة فى نفس الامر على نسبته الى العبد لكن اعتبار تلك النسبة
 يختلف بحسب حال الناظر، فمن كان نظره الى الله مقدماً على نظره الى
 نفسه.

كماورد عن عليّ عليه السلام: ما رأيت شيئاً الا و رأيت الله قبله.
 كان نسبته الى الله مقدماً على نسبته الى العبد، و من كان نظره الى
 نفسه مقدماً على نظره الى الله كان نسبته الى العبد مقدماً، و من كان نظره
 اليهما على السواء كان متحيراً فى التقديم و التأخير و الى هذين النظرين.
 اشير فى الخبر بقوله صلى الله عليه: ما رأيت شيئاً الا و رأيت الله بعده و
 بقوله صلى الله عليه: ما رأيت شيئاً الا و رأيت الله فيه.

و اما من لم يرمثل المعتزليّ إلا نسبة الافعال و الصّفات الى العباد
فليس الكلام معه و لعلّ قوله تعالى: اذ كروني اذ كركم خطابٌ مع هؤلاء و
هم اغلب العباد.

و قوله: و ما تشاؤن إلا ان يشاء الله خطابٌ مع الفرقة الاولى او
تنبيهٌ لكلّ على انّ نسبة الاوصاف الى الله مقدّمة على نسبتها الى العباد
[اذُنِيَا يُعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ] أتى باذ التي هي للماضي لانّ نزول الآية كان بعد
وقوع الواقعة، و أتى بالمضارع بعدها للإشارة الى تكرّر الفعل فإنّ الباعين في ذلك
اليوم كانوا كثيرين، و سبب رضا الله تعالى عنهم في تلك البيعة أنّهم لمّا خالفوا
رسول الله ﷺ و قاتلوا مع قريش و انهزموا هزيمةً منكراً ندموا على مخالفتهم لرسول
الله ﷺ و تابوا الى الله و استغفروا رسوله و بايعوا معه عن صميم القلب و لم يكن لهم
حين تلك البيعة انانيّة اصلاً و لذلك صاروا مستحقّين لنزول السكينة، و شرط عليهم
الرّسول في تلك البيعة ان لا يخالفوه و لا يخالفوه قوله و أمره، و لا ينكروا بعد ذلك
عليه شيئاً فعله.

فانّهم بعد ما انهزموا و رحل رسول الله ﷺ نحو المدينة ورجع الى التّنعيم
فنزل تحت الشجرة جاؤا اليه و اظهروا الندامة فاخذ منهم العهد و الميثاق بذلك و
كان أوّل من بايع رسول الله ﷺ حينئذٍ عليّاً و لقد ءاخا رسول الله ﷺ بين كلّ اثنين
اثنين منهم و ءاخابين نفسه و بين عليٍّ و ابي ابي.

[فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ] من الصّدق و التّوبة و الانابة فرضى بذلك
عنهم [فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ] لانّهم خرجوا من انانيّاتهم و السكينة التي
هي صورة ملكوتيّة تدخل بيت قلب العبد اذا خرج من انانيّته كما قيل: «چو
تو بيرون شوى او اندر آيد» و قد مضى في ءآخر سورة البقرة و في التّوبة
بيانٌ للسكينة.

[وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا] هو فتح خيبر [وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا] هي مغنم خيبر.

[وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا] لا يغلب على مراده [حَكِيمًا] لا يفعل ما يفعل و لا يعد ما يعد إلا لحكمة و غاية متقنة.

[وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا] هي ما يفئى الله على المؤمنين الى يوم القيامة او هي مغنم مكة و هوازن.

[فَعَجَلْ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ] اي ايدى قريش او ايدى الاعراب و غيرهم بقوة الاسلام، او ايدى اهل خيبر و حلفائهم.

[عَنكُمْ] ذكر في المجمع عن العامة انه لما قدم رسول الله ﷺ المدينة من الحديبية مكث بها عشرين ليلة ثم خرج منها غازياً الى خيبر فحاصره حتى اصابتهم مخمصة شديدة ثم ان الله فتحها.

و ذلك ان النبي ﷺ اعطى اللواء عمر بن الخطاب و نهض من نهض معه من الناس فلقوا اهل خيبر فانكشف عمر و اصحابه فرجعوا الى رسول الله ﷺ يُجَبِّئُهُ اصحابه و يُجَبِّئُهُمْ.

فقال رسول الله ﷺ بعد ما اخبروه بما فعل عمر و اصحابه، لأُعطينَ الرّاية غدأ رجلاً يحبّ الله و رسوله و يحبه الله و رسوله، كرّاراً غير فرّارٍ لا يرجع حتى يفتح الله على يديه.

فلما اصبح الناس غدوا على رسول الله ﷺ كلهم يرجون ان يعطيها، فقال رسول الله ﷺ: ابن علي بن ابي طالب (عليه السلام)؟

- فقالوا: هو تشتكى عينه، فأرسل اليه فأتى به فبصق في عينيه و دعا له فبرئ كأن لم يكن به وجع فأعطاه الرّاية.

فقال ﷺ: انفذ على رسلك^(١) حتى تنزل بساحتهم ثم ادعهم الى الاسلام و اخبرهم بما يجب عليهم من حق الله فوالله لان يهدى الله بك رجلاً واحداً خير لك من ان يكون لك حمر النعم.

فذهب الى خيبر فبرز اليه مرحب فضر به ففلق رأسه فقتله و كان الفتح على يده، هكذا اورده مسلم فى الصحيح.

و نقل عن العامة: ان علياً عليه السلام لما دنا من الحصن خرج اليه اهله فقاتلهم فضر به رجل من اليهود فطرح ترسه من يده فتناول علياً عليه السلام باب الحصن فترس به عن نفسه فلم يزل فى يده و هو يقاتل حتى فتح الله عليه ثم القاه من يده، فلقد رأيتنى فى نفرٍ معى سبعة نجهد على ان نقلب ذلك الباب فما استطعنا.

و نقل عنهم ان علياً عليه السلام حمل الباب يوم خيبر حتى صعد المسلمون عليه فافتتحوها و انه حرك بعد ذلك فلم يحمله اربعون رجلاً.
و روى من وجهٍ آخر انه اجتمع عليه سبعون رجلاً فكان جهدهم ان اعدوا الباب، ورووا عن ابي ليلي قال: كان علياً عليه السلام يلبس فى الحرّ و الشتاء القباء المحشو^(٢) الثخين و ما يبالي الحرّ فاتانى اصحابى فحكوا ذلك لى فقالوا: هل سمعت فى ذلك شيئاً؟

- فقلت: لا، فقالوا: فسل لنا اباك عن ذلك، فانه يسمر معه فسألته فقال: ما سمعت فى ذلك شيئاً فدخل على علياً عليه السلام فسمر معه، ثم سأله عن ذلك، فقال: او ما شهدت خيبر؟

- قلت: بلى، قال: فما رأيت رسول الله ﷺ حين دعا ابا بكرٍ فعقد له ثم

١- اى، امش مستقيماً و لاتتوقف فى مكان و لاترجع وراك.

٢- ممتلىء بالظن.

بعثه الى القوم فانطلق فلقي القوم ثم جاء بالناس و قد هزم؟
 - فقال رسول الله ﷺ: لأ عطينّ الرّاية اليوم رجلاً يحبّ الله و رسوله
 ويحبّه الله و رسوله يفتح الله على يده كرّاراً غير فرّارٍ، فدعاني فأعطاني
 الرّاية ثمّ قال: اللّهم اكفه الحرّ و البرد، فما وجدت بعد ذلك حرّاً و لا برداً.
 و قال صاحب المجمع، هذا كلّ من كتاب دلائل النّبوةّ للإمام ابى
 بكر البيهقيّ، ثمّ لم يزل رسول الله ﷺ يفتح الحصون حصناً حصناً حتّى
 انتهوا الى حصن الوطيخ و السّلام و كان آخر حصون خيبر و حاصرهم
 رسول الله ﷺ بضع عشرة ليلة، قال ابن اسحاق: و لما افتتح القموص حصن
 ابن ابى الحقيق أتى رسول الله ﷺ بصفية بنت حيّ بن اخطب و بأخرى معها
 فمرّ بلال و هو الّذى جاء بهما على قتلى من قتلى يهود، فلما رأتهم أتى معها
 صفية صاحت و صكت و جهها و حثت التراب على رأسها فلما رآها رسول
 الله ﷺ قال اعزبوا عنّي هذه الشيطانة و امر بصفية فحُيّزت^(١) خلفه و ألقى
 عليها رداءه فعرف المسلمون أنّه قد اصطفاها لنفسه.

و قال بلال: لما رأى من تلك اليهودية ما رأى انزعت منك الرّحمة يا

بلال؟

حيث تمرّ بامرأتين على قتلى رجالهما؟

- و كانت صفية قدرأت فى المنام و هى عروس بكانة بن الرّبيع بن
 ابى الحقيق انّ قمراً وقع فى حجرها فعرضت رؤياها على زوجها، فقال: ما
 هذا إلا أنّك تتمنين ملك الحجاز محمّداً ﷺ و لطم وجهها لطمه اخضرت
 عينها منها، فأتى بها رسول الله ﷺ و بها اثرٌ منها فسألها رسول الله ﷺ عنها

١- تحيّز = انحصر فى مكان.

فاخبرته و أرسل ابن ابى الحقيق الى رسول الله ﷺ انزل فاكلمك قال: نعم، و صالح رسول الله ﷺ على حقن دماء من فى حصونهم من المقاتلة و ترك الذريرة لهم و يخرجون من خيبر وارضها بذرايرهم و يخلون بين رسول الله ﷺ و بين ما كان لهم من مال و ارض على الصفراء و البيضاء و الكراع و الحلقة و على البرز^(١) الاثوب على ظهر انسان.

و قال رسول الله ﷺ تبرأت منكم ذمة الله و ذمة رسوله ان كتمتوني شيئاً فصالحوه على ذلك.

فلما سمع اهل فدك قد صنعوا ما صنعوا بعثوا الى رسول الله ﷺ ان يسيرهم و يحقن دماءهم و يخلون بينه و بين الاموال، ففعل و كان ممن مشى بين رسول الله ﷺ و بينهم فى ذلك محيصة بن مسعود فلما نزل اهل خيبر على ذلك سألوا رسول الله ﷺ ان يعاملهم الاموال على النصف و قالوا: نحن اعلم بها منكم و اعمر لها.

فصالحهم رسول الله ﷺ على النصف على انا اذا شئنا ان نخرجكم اخرجناكم، و صالحه اهل فدك على مثل ذلك فكان اموال خيبر فيئاً بين المسلمين و كانت فدك خالصة لرسول الله ﷺ لانهم لم يوجفوا عليها بخيل و لاركاب، و لما اطمأن رسول الله ﷺ اهدت له زينب بنت الحارث بن سلام و هى ابنة اخى مرحب شاة مصلية^(٢) و قد سألت اى عضو من الشاة احب الى رسول الله ﷺ.

ف قيل لها: الذراع فأكثرت فيها السم و سمّت سائر الشاة ثم جاءت بها،

١- البرز = ثياب الكتان او القطن.

٢- اللحم المشوى.

فلما وضعتها بين يديه تناول الذراع فأخذها فلاك منها مضعةً و انتهش^(١) منها و معها بشر بن البراء بن معرور فتناول عظماً فانتهش منه.

فقال رسول الله ﷺ: ارفعوا ايديكم فان كنف هذه الشاة تخبرني انه مسمومة ثم دعاها فاعترفت، فقال: ما حملك على ذلك؟

- فقالت: بلغت من قومي ما لم يخف عليك فقلت: ان كان نبياً فسيخبر و ان كان ملكاً استرحت منه، فتجاوز عنها رسول الله ﷺ و مات بشر بن البراء من أكلته التي اكل، و دخل امّ بشرٍ على رسول الله ﷺ تَعُوْدُه في مرضه الذي توفى فيه.

فقال: يا امّ بشرٍ ما زالت اكلة خبير التي اكلت بخبير مع ابنك تعازني^(٢) فهذا و ان قطعت^(٣) ابهرى و كان المسلمون يرون ان رسول الله ﷺ مات شهيداً مع ما اكرمه الله به من النبوة.

[وَلِتَكُونَ] يا محمد ﷺ او لتكون العنيمة التي عجلها لكم و هو عطف على محذوفٍ اي لتقوى و تُرفع و لتكون او متعلقٌ بمحذوفٍ معطوفٍ على عجلٍ اي فعل ذلك لتكون.

[أَيَّةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا] يعنى الولاية او صراطاً مستقيماً واقعاً بين الافراط و التفريط في كل امرٍ.

[وَأُخْرَى] اي و وعدكم مغانم اخرى او قرىً اخرى، او اخرى مفعول فعلٍ محذوفٍ معطوفٍ على عجلٍ اي واعد الله لكم قرىً اخرى.

[لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا] و قيل: هي المغانم التي يزيدها الله للمسلمين

١- اي، صار مسموماً، من نهشه الحية.

٢- اي = غلبنى.

٣- الابهر عرق اذا انقطع مات صاحبه.

الى يوم القيامة، او القرى التي يفتحها الله للمسلمين الى يوم القيامة، و قيل: هي غنائم مكة و هوازن، او قرية مكة.

و قيل: المراد غنائم فارس و الروم او ملكهما [قَدْ أَخَاطَ اللَّهُ بِهَا] فلا يخرج من يده حتى يكون مستعجلاً مثلكم فكأنه قال حفظها عليكم و منعها من غيركم حتى تفتحوها.

[وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا] لا اختصاص لقدرته بفئ الغنائم و فتح البلاد و نصره الانبياء و خذلان الكفار [وَ لَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا] يوم الحديبية.

[لَوْ لَوُ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ و لِيَاءً وَ لَا نَصِيرًا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلُ] يعنى سن الله نصره الانبياء و هزيمة الكفار لوقاتلوا الانبياء من قبل هذا الزمان.

[وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ] بالرعب فى قلوبهم و النهى لكم عن مقاتلتهم و الامر بالصّلح [بِبَطْنِ مَكَّةَ] يعنى الحديبية.

[مَنْ بَعْدَ أَنْ أَظْفَرَ كُمْ عَلَيْهِمْ] اى من بعد ان جعلكم مشرفين على الظفر عليهم او من بعد ان اظفركم عليهم بيدر و يوم الخندق و فى أحد.

[وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا] جواب سؤال فى مقام التعليل [وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْيِ مَعْكُوفًا] محبوساً. [أَنْ يَبْلُغَ] من ان يبلغ [مَحِلَّةً] و هو محلّ النحر يعنى مكة فانها محلّ نحر هدى العمرة [وَ لَوْلَا رِجَالُ الْمُؤْمِنِينَ وَ نِسَاءُ الْمُؤْمِنَاتِ] بيان لعلّة منعهم عن دخول مكة.

[لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ] بدل من رجال او من مفعول لم تعلموهم او

بتقدير فى ظرف لتمعلموهم [فَتُصِيبُكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ] عيب يعيكم به المشركون بان يقولوا: قتلوا اهل دينهم، او اثم و جناية اودية و كفارة.

[بِغَيْرِ عِلْمٍ] و جواب لولا محذوف اى لاغريناكم بهم اولاد خلناكم مكة [لِيُدْخِلَ اللَّهُ] متعلق بمحذوف اى فمنعناكم عن الدخول ليدخل الله [فِي رَحْمَتِهِ مِنْ يَشَاءُ] من المؤمنين بسلامته من القتل و الاذى و لحوق الكفارة و الدية و من الكافرين بدخوله فى الاسلام.

[لَوْ تَزَيَّلُوا] اى لو تميز المؤمنون و الكافرين [لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ] من اهل مكة [عَذَابًا أَلِيمًا] فلحرمة اختلاط المؤمنين بالكافرين، و لحفظ نفوس المؤمنين الذين كانوا بمكة عن القتل و الاذى، و لحفظ نفوس الذين كانوا مع محمد ﷺ عن لحوق المعرة، و لحفظ نفوس المؤمنين الذين كانوا فى اصلاب الكافرين لم يعدّ بهم الله.

و قيل: ان صلح الحديبية كان اعظم فتح للاسلام حيث اختلط المؤمنون بالكافرين و اظهروا دينهم من غير خوف و تقيّة فرغب فى دينهم كثير من الكافرين و دخلوا فيه من غير سيف.

و عن الصادق عليه السلام انه سئل: الم يكن على قوياً فى بدنه قوياً فى

امر الله؟

- فقال: بلى، قيل: فما منعه ان يدفع او يمتنع لها؟ - قال: فافهم

الجواب، منع علياً عليه السلام من ذلك اية من كتاب الله تعالى، فقيل: و اى اية؟

- فقراً: لو تزيّلوا (الآية) كان لله تعالى ودائع مؤمنون فى اصلاب قوم

كافرين و منافقين فلم يكن على عليه السلام ليقتل الآباء حتى تخرج الودائع، فلما

خرجت ظهر على من ظهر وقتله، و كذلك قاتلنا اهل البيت لن يظهر ابداً

حتى يخرج ودائع الله فاذا خرجت يظهر على من يظهر فيقتله، و فى هذا

المعنى اخبارٌ عديدةٌ، و قال ﷺ: لو اخرج الله ما فى اصلاب المؤمنين من الكافرين و ما فى اصلاب الكافرين من المؤمنين لعذبنا الذين كفروا. [اذْجَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا] اذْجَرَف او تَعْلِيل لقوله: عذبنا او لقوله: انزل الله و لفظه الفاء مثلها فى قوله تعالى بل الله فاعبد.

[فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ] الحميَّة مصدر حماه بمعنى منع منه او منعه عن شىءٍ او مصدر حمى من الشىء كرضى انف منه و المقصود من الحميَّة السجّية التي تحمل الانسان على حفظ عرضه و حسبه و نسبه و اقاربه و ما ينسب اليه عن الوقع فيها و الازدراء لها بحقٍ او باطلٍ و هى ناشئة من انانيّة النفس و الاعجاب بها، و هى اصل جملة الشرور و المعاصى، او السجّية التي تحمل الانسان على النفة و عدم الانقياد لشىءٍ حقاً كان او باطلاً و هى ايضاً ناشئة من انانيّة النفس و استكبارها على الغير و تحقيره.

[حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ] بيانٌ للحميَّة او تقييدٌ لها باكمل افرادها [فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ] قد مضى قبيل هذا ذكر السكينة.

[وَ الزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى] المراد بكلمة التقوى هى السكينة او الولاية التي هى مورثة السكينة، او سجيّة التقوى عن الانحراف الى الطرق المنحرفة يعنى مكن منهم السكينة او الولاية او التقوى.

[وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلُهَا] اى احقّ بتلك الكلمة او بالسكينة او بمكة [وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا] يعنى ان الله يعلم قدر استحقاق كلِّ و احقيّة كلِّ بكلِّ.

[لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا] جوابٌ لما قالوا بعد صدّهم عن مكة انّ محمداً ﷺ و عدنا دخول مكة و ما دخلنا و ما حلقنا و ما قصرنا

[بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمْنِينَ] قيل: الاستثناء تعليم للعباد كيف يتكلمون اذا اخبروا عن الآتى.

و قيل: الاستثناء باعتبار حال الداخلين فانّ منهم من مات قبل الدّخول و لم يدخل كأنه قال: لتدخلنّ كلّكم ان شاء الله.

و قيل: الاستثناء باعتبار الامن من العدو، و قيل: ان ههنا بمعنى اذ، اى اذشاء الله، و الحقّ انه ههنا للتبريك و محض التّعليم.

[مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ] من الصّلاح فى اجمال الوعد و عدم التّصريح بوقته [مَا لَمْ تَعْلَمُوا] فانه كان فى صدكم عن المسجد الحرام و صلحكم مع قريش بذلك الصّدّ منافع كثيرة للاسلام و اهله و قوّة عظيمة و نشر للاسلام.

[فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ] الدّخول [فَتَحًّا قَرِيبًا] هو فتح خيبر او صلح الحديبية فانه اختلط المسلمون بالمشركين بذلك الصّلح و تمكّنوا من اظهار الاسلام و سمع المشركون باحكام الاسلام و رغبوا فيه و تقوى الاسلام به و دخل محمّد ﷺ و اصحابه فى العام المقبل و هو سنة السّبع من الهجرة مكّة فى كمال الشّوكة و العزّة.

[هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى] باحكام الاسلام الّتى هى ما به الاهتداء الى الايمان [وَ دِينَ الْحَقِّ] اى الولاية فانّها الدّين و الطّريق الحقّ الى الله تعالى.

[لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ] اى جنس الدّين [كُلَّهُ] بان يجعل جميع الاديان تحته و يجعل دينه محيطاً بالكلّ بحيث لم يبق دينٌ من لدنّ آدم ﷺ الى انقراض العالم الا و هو شعبة من دينه و ليظهره بحسب الظّاهر على كلّ الاديان بحيث لم يبق فى بقعة من الارض دينٌ سوى دينه، و اتمام هذا

في ظهور القائم عليه السلام و قد مضى هذه الآية في سورة التوبة.
 [وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا] لرسوله اقررتم لم لم تقروا [مَحَمَّدٌ رَّسُولُ
 اللَّهُ] هذه الجملة كسابقتها جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ محمّد مبتدء و رسول الله خبره
 او رسول الله صفته و قوله.

[وَ الَّذِينَ مَعَهُ] عطف على محمّد صلى الله عليه وسلم عطف المفرد و المعنى على
 الوجه الاوّل محمّد رسول الله صلى الله عليه وسلم و الذين معه في المرتبة رسل الله، و على
 الوجه الثاني محمّد رسول الله صلى الله عليه وسلم مع الذين معه.
 [أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ] او عطف على رسول الله صلى الله عليه وسلم على الوجه
 الاوّل و المعنى محمّد رسول الله صلى الله عليه وسلم و هو الذين معه في الدرّجة فأنّه لافرق
 بينه و بين من كان معه في الدرّجة، او هو الذين معه بالبيعة و التوبة فأنّه و
 ان كان غيرهم بوجهٍ لكنّه فعليتهم الاخيرة.

و قد مرّ مراراً أنّ شئيّة الشىء بفعليته الاخيرة فشيئيتهم التي هي
 فعليتهم الاخيرة محمّد صلى الله عليه وسلم باعتبار تنزّله بصورته الى مراتبهم فأنّه قد مضى
 مكرراً أنّ البيعة تورث تكيف البائع بحسب نفسه و فعليته الاخيرة بصورةٍ
 نازلةٍ من الذي بويع معه، و قوله تعالى اشداء على الكفار.
 [رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ] قرئ بالرفع خبراً لمحمّد صلى الله عليه وسلم و الذين معه على وجه او
 خبراً للذين معه على وجه، او خبراً لمبتدء، محذوفٍ على وجه.

و قرئ بالنصب حالاً، و لم يأت بأداة الوصل للاشعار بأنهم جامعون بين
 الوصفين في جمع الاحوال لانّ بعضهم اشداء و بعضهم رحماء، و لانّهم في حالٍ
 اشداء و في حالٍ رحماء كأنهم مرجوا الشدّة بالرّحمة نظير حلّو حامض، لكنّ الاشداء
 بمادّته و الرّحماء بهيئته يدلّان على أنّهم جامعون بين الوصفين و كاملون فيهما.

[تَرِيهُمُ رُكْعًا سُجَّدًا] كأنّهم من كثرة صلواتهم مزجوا بين الوصفين

[يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا] الفضل عبارة عمّا يفيض الله على العباد بحسب مقام كثرتهم.

و الرّضوان عبارة عمّا يفيضه عليهم بحسب مقام وحدتهم و بعبارةٍ اخرى الفضل جزاء الاعمال المأخوذة بحسب قبول الرّسالة و هى احكام القالب، و الرّضوان جزاء الاعمال المأخوذة بحسب قبول الولاية و هى احكام القلب و الرّوح.

[سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ] المراد به الاثر الذى يحدث فى جباههم من كثرة السجود فى الصلوة، او المراد الاثر الذى يحدث فى وجوههم من السهر بسبب صلوة الليل، او الاثر الذى يحدث فى وجوههم من كثرة خشوعهم لله تعالى [ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ].

اعلم، انّ السالك له شأنان: شأن السلوك و شأن الجذب. و بشأن السلوك يؤدّى الحقوق و يقيم كثرات وجوده من قواه و جنوده و يقيم من كان تحت يده من اهله و عياله و خدمه و حشمه و يصلحهم و يسدّ فاقتهم.

و بشأن الجذب ينصرف عن الكثرات الى الوحدة و يجذب قواه و جنوده و عياله الى جهة الوحدة، و يجعل مرمة معاشه و معاش من تحت يده بحيث يؤدّى الى حسن معاده، و بتوجّهة الى الواحدة يصرف قواه و جنوده عن الكثرة الى الوحدة.

و بعبارةٍ اخرى له قربان؛ قرب النوافل و قرب الفرائض و بعبارةٍ اخرى ما يصل اليه من الله امّا يصل اليه بكسبه و اعماله و سبق استعداده و استحقاقه و اختياره و انانيته، او من دون ذلك.

و الكامل ايضاً له نظران؛ نظر الى الكثرة و نظر الى الوحدة، و وجه

الى الكثرة و وجه الى الوحدة.

و بالوجه الى الوحدة يأخذ من الله و بالوجه الى الكثرة يفيض ما يأخذه على غيره، و بتفاوت هذين النظيرين يختلف الكاملون فى مراتب الكمال.

و الكامل المطلق من كان نظره الى الطرفين متساوياً من غير ترجحٍ لاحد الطرفين على الآخر و هو شأن محمد ﷺ و الذين معه، و اما سائر الانبياء عليهم السلام فلا يخلو احد منهم من رجحان احد الطرفين و ان موسى عليه السلام كان نظره الى الكثرات غالباً على نظره الى الوحدة، و عيسى عليه السلام كان نظره الى الوحدة غالباً.

و لذا نقل فيما ان محمداً ﷺ قال: ان اخى موسى عليه السلام كان عينه اليمنى عمياء، و اخى عيسى عليه السلام كان عينه اليسرى عمياء، و انا ذوالعينين. و للاشارة الى ان محمداً ﷺ و المحمديين جامعون للطرفين و كاملون فى النظيرين و تامون فى القربين قال: ذلك الذى ذكرنا من اتصافهم بالاوصاف الاختيارية و الاحكام القالبيّة، و اصلاح الكثرة مثلهم فى التّوراة الذى هو نشأة موسى عليه السلام.

[و مثلهُم فى الأنجيل] الذى هو حال نشأة عيسى عليه السلام [كزّرع أخرج شطأه] قرئ بسكون التاء و فتحها و قرئ بالمدّ و بالتصر، و الشطأ فرخ الحيوان و النبات و ورق النبات.

[فأزره] قرئ من الثلاثى المجردّ و بالمدّ من باب الافعال او المفاعلة و المعنى اعانه و قواه حتى لحقت هذه الافراخ الامهات او حتى استكمل الاوراق.

[فماستغلظ] الزرع او الشطأ [فماستوى على سوقيه] فاستوى

الزّرع او الفرخ.

[يُعْجَبُ الزُّرْعَ] بحسنه و استغلاظه.

قيل: هذا مثلٌ ضربه الله تعالى لمحمد ﷺ و اصحابه فالزّرع محمد ﷺ و الشّطأ اصحابه و المؤمنون حوله و كانوا فى ضعف و قلة كما يكون اول الزّرع دقيقاً ثم غلظ و قوى و تلاحق فكذلك المؤمنون قوى بعضهم بعضاً حتى استغلظ و استووا على امرهم.

[لِيُغِيْطَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَ عَدَّ اللهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا] بالبيعة العامّة [وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ] بالبيعة الخاصّة فانّها اصل جميع الصّالحات.

و من باع البيعة الخاصّة كان كأنه عمل جميع الصّالحات او ءامنوا بالبيعة الخاصّة و عملوا الصّالحات على طبق ما اخذ منهم فى بيعتهم [مِنْهُمْ] من النّاس او من الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا او من الَّذِيْنَ مَعَ مُحَمَّدٍ ﷺ [مَغْفِرَةً] سترًا لمساويهم [وَ اَجْرًا عَظِيْمًا] لا يمكن ان يوصف.

سُورَةُ الْحَجَرَاتِ

مدنيّة، و قيل الآء آية: يا ايّها الناس انا خلقناكم من ذكرو انشى
(الاية)، ثمانى عشرة آية.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[يا ايّها الذين آمنوا] بالبيعة العامة فان هذا حكم قالى لجملة
المسلمين [لا تقدموا] قدم كنصر و قدم من التفعيل و استقدم و تقدم بمعنى
و المعنى لا تمشوا.

[بين يدي الله و رسوله] و المقصود لا تقدموا بين يدي رسوله
لكنه اضاف الله للاشعار بان التقدّم بين يدي رسول الله ﷺ هو التقدّم بين
يدي الله لان رسوله مظهره.

و قرئ لا تقدموا من التفعّل اى لا تنتقدموا، و يجوز ان يكون لا تقدموا
بضمّ التاء و كسر الدال من قدّمه اذا جعله مقدّمًا فى الامر، و يكون المعنى
لا تقدموا احداً على الله و رسوله ﷺ.

او لا تقدموا امراً على امر الله و رسوله ﷺ او لا تختاروا امراً بين يدي
رسوله ﷺ من دون اذنه، او لا تجعلوا امر انفسكم مقدّمًا على امر الله بان
تجعلوا فى الاعمال المعاديّة امر النفس و الغايات النفسية نصب اعينكم
غافلين عن امر الله، و بان يكون نظركم فى الاعمال المعاشية الى ما يزيّنه
لكم انفسكم من دون نظر فيها الى امر الله و نهيه، و المقصود من الكلّ هو
المقصود من كلّ القراءن و هو لا تقدموا احداً فى الخلافة و لا تقدموا على
الخلافة من دون امر الله و رسوله ﷺ.

[و اتقوا الله] اى سخطه فى الاقدام على الامور الشرعية [ان الله

سَمِيعٌ] لما تقولون في امر الخلافة، او لما تأمركم انفسكم عند اعمالكم المعاديّة و المعاشيّة.

[عَلِيمٌ] بنياتكم و دقائق اعمالكم و احوالكم و مكنوناتكم التي لا اطلاع لكم عليها [يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] لما كانت السورة المباركة لتأديب الامّة صدر كل حكم منها بالنداء تلطفاً بهم و تنشيطاً لهم للاستماع و جبراً لكلفة التأديب بلذة.

[لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ] سواء كان فوق صوته ﷺ او لم يكن [كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ] كراهة ان تحبط.

[أَعْمَالِكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ] فان رفع الصوت عنده ترك لتعظيمه او اظهاراً لتحقيره و كلاهما مورت لحيط العمل، و ورد ان رسول الله ﷺ كان اذا رفع احد عنده صوته رفع صوته فوق صوته.

[إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى] امتحنه اختبره، و امتحن الله قلبه وسعه و شرحه، و للتقوى علة لامتحان حصوله او تحصيله يعني لكونهم متقين وسع الله قلوبهم و شرحها، او لاجل تحصيل التقوى شرح الله قلوبهم، او اختبر الله قلوبهم، و المؤمن الممتحن هو الذي شرح الله صدره بنزول السكينة فيه و ظهور ملكوت الامام عليه.

و لذلك قال عليّ عليه السلام في حديث المعرفة بالنورانية: ان من عرفني بالنورانية هو المؤمن الممتحن قلبه للايمان، و من امتحن الله قلبه للتقوى يستشعر مداً بعظمة الله و عظمة رسوله فلا يمكنه رفع الصوت عند

الرسول ﷺ.

[لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ] و يجوز ان يكون الوقف على قوله قلوبهم و يكون للتقوى تعليلاً لما بعده [إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ هُمْ لَا يَعْقِلُونَ] و لذلك لا يعظّمونك و يجعونك مثل واحدٍ منهم.

[وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] تقوية لجهة الرجاء، في المجمع: نزل قوله: يا أيها الذين آمنوا (الى قوله) غفورٌ رحيمٌ في وفد تميمٍ و هم اشراف بني تميم في وفدٍ عظيم، فلما دخلوا المسجد نادوا رسول الله ﷺ من وراء الحجرات، ان اخرج الينا يا محمّد... فاذا ذلك رسول الله ﷺ فخرج اليهم فقالوا: جئناك لنفاخرك فأذن لشاعرنا و خطيبنا، فاذن رسول الله ﷺ فقام خطيبهم اوّلا و خطب، فقال رسول الله ﷺ لثابت بن قيس: قم فاجبه، فقام و خطب احسن من خطيبهم، ثم قام شاعرهم و اجابه حسان بن ثابت، فلما فرغوا قال الاقرع بن حابس الذي كان من اشرافهم: هذا الرجل خطيبه اخطب من خطينا و شاعره اشعر من شاعرنا، و اصواتهم اعلى من اصواتنا، فلما فرغوا اجازهم رسول الله ﷺ فأحسن جوائزهم و اسلموا.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا] نزلت الآية في الوليد بن عقبة بعثه رسول الله ﷺ في صدقات بني المصطلق فخرجوا يتلقونه فرحاً به و كانت بينهم عداوة في الجاهلية فظنّ انهم هموا بقتله فرجع الى رسول الله ﷺ و قال: انهم منعوا صدقاتهم فغضب النبي ﷺ فنزلت الآية.

و قيل: نزلت في عائشة حين رمت مارية القبطية بجريح القبطي، فدعا رسول الله ﷺ علياً عليه السلام و قال: يا اخي خذ هذا السيف فان وجدته عندها

فاقتله، فقال: يا رسول الله ﷺ اكون في امرك اذا ارسلتني كالسكّة المحمّاة امضى لما امرتني ام الشّاهد يرى ما لا يرى الغائب، فقال: بل الشّاهد يرى ما لا يرى الغائب، قال عليّ ؓ فأقبلت متوشّحاً بالسيف فوجدته عندها فاخترطت^(١) السيف فلما عرف انى اريده أتى نخلة فرقى اليها ثم رمى بنفسه على قفاه و شغره^(٢) بر جليه فاذا أنّه اجبّ امسح، ماله مال الرجال، فرجعت فأخبرت النبيّ ﷺ.

فقال: الحمد لله الذى يصرف عنا السوء اهل البيت، و المعنى ان جاءكم جنس الفاسق الخارج عن طاعة الله و رسوله اوجاءكم فاسق واحد فتبيّنوا الخبر و تجسّسوا صدقه و كذبه، و قد مضى مكرراً ان مفهوم المخالفة غير معتبر في المخاطبات خصوصاً في الاحكام فليس المقصود ان جاءكم عادل فاعملوا و لاتبيّنوا، و لا ان جاءكم فاسقان فلاتبيّنوا و اعملوا. فمن اعتبر المفهوم و قال: خبر العدل الواحد حجة باعتبار مفهوم مخالفة هذه الآية لا يصغى اليه [ان تُصيبوا] كراهة ان تصيبوا [قوماً بجهالة] بحالهم.

[فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ] فتبيّنوا الاخبار بالعرض عليه و استأذنوه في العمل بها حتى لاتصيروا نادمين على فعلكم، او هو تمهيد لما بعده كأنه قال: ان هذا الذى هو فيكم هو رسول الله ﷺ اعتباراً للوصف العنوانى.

[لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ] و يطرح امر الله و حكمه [لَعَنْتُمْ] لتعبتم او هلكتم و هوردّ لما اشار اليه بعضهم من الايقاع بينى المصطلق.

١- اخترط السيف = استله.

٢- اى دفع...

[وَلِكِنَّ اللَّهَ جَبَّ] استداركُ لما توهم من أنهم ارادوا ان يحملوا رسول الله ﷺ على طاعتهم كأنه قال لكن الله حبب. [إِيَّكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ] فلا تريدون حمل الرسول ﷺ على اتباعكم و المراد بالايمن على ﷺ، او قبول ولايته، او محمّد ﷺ، او قبول رسالته الذي هو الاسلام. [وَأُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ و صرفٌ للخطاب عن المؤمنين و الجملة معترضة او غير معترضة [فَضْلاً مِنْ اللَّهِ وَ نِعْمَةً] مفعول له لحبب و كرهه او تعليل للراشدون بتقدير اللام لعدم صحّة جعله مفعولاً له للراشدون لعدم اتحاد المرفوع و قد تكرر تفسير الفضل بمحمّد ﷺ و رسالته و احكام رسالته و قبول رسالته، و تفسير النعمة بعليّ ﷺ و ولايته و ءأثار ولايته و قبول ولايته.

[وَاللَّهُ عَلِيمٌ] باحوالكم و دقائق ما يصلحكم و لذلك زين الايمان في قلوبكم و كره الكفر [حَكِيمٌ] لا يفعل ما يفعل الا لغاية محكمة متقنة. [وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ] اي المسلمين [أَقْتَتَلُوا] بيان لادب المعاشرة [فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ] بالرّجوع الى الرسول و ما حكم به. [فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ] لما كان الاصلاح بعد الامر بالمقاتلة مع الباغين مظنة للحيث قيده بالعدل.

او المراد ان الاصلاح كما يكون باستيفاء جميع الحقوق من الطرفين يكون باسقاط بعض الحقوق و الاغماض عن بعض فقّيده بالعدل للاشعار بان الاصلاح ينبغي ان يكون باستيفاء الحقوق.

[وَأَقْسَطُوا] في جميع الامور حتى في العبادات فلا تضيقوا على

انفسكم [إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ] قيل: نزلت في قتالٍ وقع بين الاوس و الخزرج في عهد الرّسول ﷺ بالسّيف و النّعال.

و عن الصّادق عليه السلام لما نزلت هذه الآية قال رسول الله ﷺ:

انّ منكم من يقاتل بعدى على التّأويل كما قاتلت على التّنزيل، فسئل من هو؟ - قال: خاصف النّعل يعنى امير المؤمنين عليه السلام فقال عمّار بن ياسر: قاتلت بهذه الآية مع رسول الله ﷺ ثلاثاً و هذه الرّابعة و الله لوضربونا حتّى يبلغوا بنا السّعفات من هجرٍ لعلمنا أنّا على الحقّ و أنّهم على الباطل، و كانت السّيرة فيهم من امير المؤمنين عليه السلام ما كان من رسول الله ﷺ في اهل مكّة يوم فتح مكّة فانه لم يسب لهم ذرّية و قال: من اغلق بابهُ فهو آمن، و من القى سلاحه فهو آمن، و من دخل داربى سفيان فهو آمن.

و كذلك قال امير المؤمنين عليه السلام يوم البصرة نادى فيهم لا تسبلوا لهم ذرّيةً، و لا تجهزوا على جريحٍ، و لا تتبعوا مدبراً، و من اغلق بابهُ و ألقى سلاحه فهو آمن.

[أَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ] قد مضى في سورة البقرة و في سورة النساء وجه كون المؤمنين اخوةً عند قوله تعالى: و بالوالدين احساناً و ذكر أنّما المؤمنون اخوة ليكون تمهيداً و تعليلاً و رفعاً لكلفة التّكليف بالاصلاح. لقوله تعالى: [فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ] و هذا اعمّ من سابقه فانّ المراد ههنا أنّه اذا وقع اختلاف بين المؤمنين سواء بلغ الى حدّ المقاتلة او لم يبلغ فأصلحوا بينهما.

[وَ اتَّقُوا اللَّهَ] و سخطه في الحيف و الميل الى احد الطّرفين [لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ] على اصلاحكم و عدم ميلكم، او لعلكم ايّها المتخالفون و المصلحون جميعاً ترحمون.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] ادبٌ آخر و لما كانت السخرية من الخلق سجيّة لا كثر الناس و تركها صعباً صدره بالنداء جبراناً لكلفته.
[لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا] اي القوم المسخور منهم [خَيْرًا مِنْهُمْ] اي من الساخرين.

[وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَائِهِ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ] قال القمّي: نزلت في صفيّة بنت حيّ بن اخطب و كانت زوجة رسول الله ﷺ و كانت عائشة و حفصة توذيانها و تشتمانها و تقولان لها: يا بنت اليهودية.

فشكت الى رسول الله ﷺ فقال لها: الاتجيبينهما؟

- فقالت: بماذا يا رسول الله ﷺ؟

- قال: قولي لهما: انّ ابي هارون ﷺ نبيّ الله، و عمّي موسى كليم الله، و زوجي محمّد ﷺ رسول الله ﷺ فما تنكران منّي؟! فقالت لهما: فقالتا هذا علمك رسول الله ﷺ.

[وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ] أتى بهذه الكلمة اشعاراً بعلّة الحكم حيث انّ المؤمنين كلّ منهم بمنزلة نفس الآخر [وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ] السيّئة بان يلقّب بعضهم بعضاً بلقب سوءٍ.

[بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ] الخروج عن عهد محمّد ﷺ و عقده و شروط عقده بذلك و انما أتى بالفسوق مقام الضمير او اسم الاشارة للاشعار بانّ ذلك فسوق و خروج عن عهدة عهدالله.

[بَعْدَ الْإِيمَانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ] عن السخرية و اللّمز و النّبذ بالالقباب، و أتى بذكر التوبة اشعاراً بانه معصية.

[فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ] لا ظالم اظلم منهم [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] لما كان الحكم الآتى ايضاً ممّا يصعب امثاله لكون الظنّ في جبلة اكثر

النَّاسِ أَتَى بِالنِّدَاءِ.

[اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ] ابهام الكثير ليحتاط في كلِّ ظنٍّ و يتبيّن
أنه من ائ القبيل.

اقسام الظنّ و هي خمسة بحسب الاحكام الخمسة

[إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ] اجتناب اصل الظنّ غير مقدورٍ للمكلفين إلا
ان يكون الامر باجتنباب الظنّ امراً باجتنباب الظنّ امراً باجتنباب مباديه.
و اما اجتناب اتّباعه فانه مقدور لكلّ احدٍ و الظنون مختلفة فظنّ
يجب اتّباعه لو حصل، و يجب تحصيله لو لم يكن حاصلًا و هو الظنّ حين
الشكّ في الصلوة، و الظنّ حين الاحتياط في العمل.
و كالظنّ الحسن بالله و بالمؤمنين، و ظنّ يستحبّ اتّباعه لو حصل و
يستحبّ تحصيله لو لم يكن حاصلًا كالظنّ بحاجة المؤمن، و تحصيل الظنّ
بحاله من حاجةٍ و غيرها، و ظنّ يكره اتّباعه و تحصيله كالظنّ بنجاسة شيءٍ
لا يحصل من تطهيره ضررٌ معتدّ به.

و ظنّ يحرم اتّباعه و تحصيله كالظنّ بسوّات المؤمنين و عوراتهم و
فحشائهم، و ظنّ مباح، فبعض الظنّ اثم يجب اجتنابه و ترك اتّباعه.
و عن عليّ عليه السلام قال: ضع امر اخيك على احسنه حتى يأتيك ما يقلّبك
منه، و لا تظننّ بكلمةٍ خرجت من اخيك سوءً و انت تجد لها في الخير
محملاً.

و عن عليّ عليه السلام: اذا استولى الصّلاح على الزّمان و اهله ثمّ اساء رجلٌ
الظنّ برجلٍ لم يظهر منه خزيةٌ فقد ظلم، و اذا استولى الفساد على الزّمان و
اهله ثمّ احسن الرّجل الظنّ برجلٍ فقد غرر.

معنى الغيبة

[وَلَا تَجَسَّسُوا] عن عورات المؤمنين حتى يحصل لكم ظنّ سوء، و قرئ لا تحسسوا بالحاء المهملة و هو بمعناه.

عن الصادق عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تطلبوا عورات المؤمنين فإنه من تتبّع عورات اخيه تتبّع الله عثرته، و من تتبّع الله عثرته يفضحه و لو فى جوف بيته.

[وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا] اى لا يذكر بعضكم بعضاً بالسوء فى غيبته، و الغيبته ان تظهر بلسانك او بسائر جوارحك بالتصريح او بالكناية و التلويح عيباً للمؤمن قد ستره الله عليه فى غيابه، و حيث لم يكن يعلم باظهارك، و اما العيوب التي لم تكن فى المؤمن فنسبتها اليه فى حضوره و غيابه تكون بهتاناً و تكون اشدّ من الغيبة، و يظهر ممّا ذكرنا فى سورة البقرة فى بيان قوله تعالى: و بالوالدين احساناً وجه حرمة السخريّة بالمؤمن و لمزه و نبزه باللّقب السوء و الظنّ به و تجسس عورته و الغيبة له و البهتان له.

و يظهر ايضاً سرّ كونها اشدّ من الزّنية، و قد ذكر فى الفقه الموارد التي يجوز الغيبة فيها.

و عن الصادق عليه السلام انه سئل عن الغيبة فقال: هو ان تقول لاخيك فى دينه ما لم يفعل و تبثّ عليه امراً قد ستره الله لم يقم عليه فيه حدّ، و فى رواية: و اما الامر الظاهر فيه مثل الحدّة و العجلة فلا.

و عن الكاظم عليه السلام من ذكر رجلاً من خلفه بما هو فيه ممّا عرفه الناس لم يغبه، و من ذكره من خلفه بما هو فيه ممّا لا يعرفه الناس اغتابه، و من

ذكره بما ليس فيه فقد بهته.

و في حديثٍ: قولوا في الفاسق ما فيه كي يحذره الناس.

و في اخبارٍ عديدةٍ مضمون قول النبي ﷺ: ايّاكم و الغيبة فانّ الغيبة اشدّ من الزّنا، ثمّ قال: انّ الرّجل يزني و يتوب فيتوب الله عليه، و انّ صاحب الغيبة لا يغفر له الا ان يغفر له صاحبه، و الغيبة المحرّمة تكون للمؤمن او للمسلم مطلقاً او لمن قبل صورة الاسلام منتحلاً كان او مسلماً او مؤمناً.

قال بعض اهل المعرفة: غير المؤمن حكمه حكم الانعاد فكما لا غيبة للانعام لا غيبة لغير المؤمن، و لغير المتّصف بالاسلام حقيقةً فانّ منتحل الاسلام كمنتحلي التّهودّ و التّنصرّ لاحرمة له انما الحرمة لمن اتّصل بمظاهرالله بالبيعة العامّة او الخاصّة، و التّحقيق انّ رؤية العيب من العباد بل من مطلق خلق الله ليست الا من نظرٍ ردّيّ خسيسٍ و هو النّظر الى الاشياء مبانية للحقّ المقومّ الصّانع لها مع الغفلة عن الحقّ تعالى و صنع.

و مع النّظر الى النّفس و الاعجاب بها، او مع الغفلة عنها و عن عيوبها، و اذا اراد الله بعبدٍ شرّاً بصّره عيوب غيره و أعماه عن عيوب نفسه، و ذكر الاشياء و تعييبها في الحقيقة راجع الى تعييب الصّنع، و الغفلة عن الصّانع و صنع حين النّظر الى المصنوع كفر للطّانع، و الغفلة من النّفس و عيوبها مذموم، و رؤية النّفس و الاعجاب بها اصل جميع الشرور.

فروية السّوء من غير الانسان قبيحة، و رؤيته من الانسان اقبح، و من المنتحل للاسلام اشدّ قبحاً، و من المسلم اشدّ قبحاً، و من المؤمن اشدّ قبحاً، و ذكره في غيابه او حضوره بسوءٍ لا قبيح اقبح منه حتّى نسب الى الخبر انه اشدّ من سبعين زنيّةً مع الامّ تحت الكعبة.

و لذلك نسب الى عيسى عليه السلام انه مرّ مع الحواريين على جيفة كلبٍ

منتنةٍ فقال الحواريون: ما انتنه...!

فقال عيسى عليه السلام: ما ابيض اسنانه...!

و روى ان نوحاً مرّ على كلبٍ كربه المنظر فقال نوح: ما اقبح هذا الكلب فجثا الكلب و قال بلسانٍ طلق ذلك: ان كنت لا ترضى بخلق الله فحوّلىنى يا نبيّ الله، فتحيّر نوح و اقبل يلوم نفسه بذلك و ناح على نفسه اربعين سنة حتّى ناداه الله تعالى الى متى تنوح يا نوح؟ فقد تبت عليك.

و عن النبيّ صلى الله عليه وآله: المؤمن اذا كذب بغير عذرٍ لعنه سبعون الف ملك و خرج من قلبه نتنٌ حتّى يبلغ العرش، ويلعنه حملة العرش و كتب الله عليه بتلك سبعين زنيةً اهونها كما يزنى مع امه، و الكذب قبيح من كلّ احدٍ خصوصاً من المؤمن لكن غيبة المؤمن اقبح منه بمراتب.

و عنه صلى الله عليه وآله: من اذى مؤمناً فقد اذانى، و من اذانى فقد اذى الله، و من اذى الله فهو ملعون فى التّوراة و الانجيل و الزّبور و الفرقان، و هو ما ذكره بسوءٍ فوق جميع المعاصى و غايتها كما قال تعالى: ثمّ كان عاقبة الذين اساؤا السّوءى ان كذّبوا بآيات الله و استهزؤا بها.

و قال صلى الله عليه وآله: من اغتاب مؤمناً بما فيه لم يجمع الله بينهما فى الجنّة ابداً، و من اغتاب مؤمناً بما ليس فيه انقطعت العصمة بينهما، و كان المغتاب فى الثّار خالداً فيها و بسّ المصير، فالغيبة بما ليس فى المؤمن تجمع خواصّ الغيبة و الكذب جميعاً.

و قال صلى الله عليه وآله: أنّه يؤتى بأحدٍ يوم القيامة يوقف بين يدي الله و يدفع اليه كتابه فلا يرى حسناته فيقول: الهى ليس هذا كتابى! لائى: لا ارى فيها طاعتى! فيقول له: انّ ربك لا يضلّ و لا ينسى، ذهب عمك باغتيال النّاس، ثمّ يؤتى بآخر و يدفع اليه كتابه فيرى فيه طاعاتٍ كثيرة.

فيقول: ما هذا كتابي! فأنى ما عملت هذه الطاعات! فيقول: لأن فلاناً
اغتابك فدفعت حسناته اليك.

و قال ﷺ: كذب من زعم أنه ولد من حلال و هو يأكل لحوم الناس
بالغيبه و اجتنبوا الغيبه فانها ادم كلاب النار.

و نعم ما قال المولوى قدس سره:

عيب بر خود نه بر آيات دين

كى رسد بر چرخ دين مرغ گلين

پس تو حيران باش بى لا و بلى

تا ز رحمت پيشت آيد محملى

عيب باشد كو نبيند جز كه عيب

عيب كى بيند روان پاك غيب

اى خنك جانى كه عيب خویش دید

هر چه عیبى دید آن بر خود خرید

[أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ] و لقد أتى

بالاستفهام الانكارى و بالاحد للعموم و بأكل لحم الميت من الاخ و بتأكيد
مفهوم نفى الحبّ بعطف كرهتموه للمبالغة البالغة فى النهى عن الغيبة و

تمثيل الغيبة بأكل لحم الميتة.

لأنّ الاسماء قوالب المسميات و لاحكم لها على حياها، و من ذكر

مؤمناً بسوءٍ لا يكون ذلك منه ألا بتخلية المؤمن عن لطيفة ايمانه فذكره

على لسانه و سماعه بسمعه بمنزلة لحمه الخالى عن الروح الممضوغ بفمه و

الداخل فى جوفه فانّ دخوله فى جوفه فانّ دخوله فى جوفه من طريق سمعه

كدخوله فى جوفه من طريق حلقه، و لذلك ورد انّ السامع للغيبه شريك

المغتتاب.

[وَ اتَّقُوا اللَّهَ] فلاتغتتابوا و توبوا ان اغتبتم، و لما كان فى جبلة الانسان رؤية العيب من الغير و ذكر ما رآه على لسانه و قد بالغ تعالى فى ذم الغيبة و النهى عنه و كان ذلك مورثاً لىأس اغلب الناس عن رحمته تعالى قال: [إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ] بعد ذلك ترجيحاً لجانب الرجاء.

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ] هذا الذى يأتى تأكيداً للنواهي السابقة و تعليلاً لها [إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى] يعنى من هذين الجنسين او من ءادم و حواء عليهما السلام [وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ] الشعوب للعجم كالقبايل للعرب، و قيل: الشعب بفتح الشين الجمع العظيم المنتسبون الى اصل واحد و هو يجمع القبائل، و القبيلة تجمع العمائر.

و العمارة تجمع البطون، و البطن يجمع الافخاذ، و الفخذ يجمع الفصائل، و الاقل من الكل الفصيلة، فخزيمة شعب و كنانة قبيلة، و قريش عمارة و دقصى بطن و هاشم فخذ و عباس فصيلة.

[لَتَعَارَفُوا] لان تفاخروا و تنابروا و تلمزوا و تسخروا و تغتابوا [إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى] فليست الكرامة و الشرف بالنسب و الحسب و المال و الجمال و كثرة الاولاد و الخلو من العيوب.

[إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ] بالمتقى منكم و الاتقى و بالشقى و الاشقى [خَبِيرٌ] بما لا يتعلق علمكم به من بواطن اموركم و قدر استعدادكم و استحقاقكم [قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا].

اعلم، ان الاسلام و هو الدخول تحت احكام القالب يحصل بمحض الاقرار اللسانى و البيعة العامة النبوية، و لذلك كانوا يدخلون الناس فى الاسلام بالبيعة العامة بالتخويف و السيف و القتل و الاجلاء و الاسر و

النَّهْبِ وَهُوَ فِي الْحَقِيقَةِ انْقِيَادٌ لِلْسُلْطَانَةِ الْخَلْقِيَّةِ لِلْحُكُومَةِ الْإِلَهِيَّةِ، فَان كَانَ
مَعَ ذَلِكَ اعْتِقَادًا بِالْحُكُومَةِ الْإِلَهِيَّةِ وَانْقِيَادًا فِي الْقَلْبِ كَانَ الْإِسْلَامَ حَقِيقَةً وَ
سَمَّوْا مُسْلِمِينَ حَقِيقَةً وَأَلَّا كَانُوا مُسْلِمِينَ ظَاهِرًا لِحَقِيقَةٍ.

وَ الْإِيمَانَ وَهُوَ الدَّخُولُ تَحْتَ أَحْكَامِ الْقَلْبِ يَحْصُلُ بِالْبَيْعَةِ الْخَاصَّةِ
الْوَلَوِيَّةِ وَ لَيْسَ إِلَّا انْقِيَادُ الْقَلْبِ لِمَنْ أَمَّنَ عَلَى يَدِهِ.

وَ بِعِبَارَةٍ أُخْرَى الْإِسْلَامَ الْحَقِيقَ قَبُولَ الرِّسَالَةِ كَمَا أَنَّ الْإِسْلَامَ
الظَّاهِرِيَّ قَبُولَ أَحْكَامِ الرِّسَالَةِ، وَ الْإِيمَانَ قَبُولَ أَحْكَامِ النُّبُوَّةِ وَ الْوَلَايَةِ.
وَ بِعِبَارَةٍ أُخْرَى؛ الْإِسْلَامَ قَبُولَ الدَّعْوَةِ الظَّاهِرَةِ، وَ الْإِيمَانَ قَبُولَ
الدَّعْوَةِ الْبَاطِنَةِ.

وَ بِعِبَارَةٍ أُخْرَى الْإِسْلَامَ تَحَلَّى الظَّاهِرَ بِحَلِيَّةِ الشَّرِيعَةِ، وَ الْإِيمَانَ
تَكْيِيفَ الْبَاطِنِ بِكَيْفِيَّةِ الْإِمَامِ الَّتِي هِيَ صُورَةٌ نَازِلَةٌ مِنْهُ مَلَكُوتِيَّةٌ تَدْخُلُ قَلْبَ
المُؤْمِنِ وَ بِهَا يَكُونُ فَعْلِيَّتُهُ الْآخِرَةُ، وَ بِهَا تَحْصُلُ الْإِبْوَةُ وَ النُّبُوَّةُ بَيْنَ الْإِمَامِ وَ
المُؤْمِنِ، وَ بِهَا تَحْصُلُ الْإِخْوَةُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ هِيَ الَّتِي إِذَا ظَهَرَتْ عَلَى صَدْرِ
المُؤْمِنِ صَارَتْ سَكِينَةً وَ فِكْرًا وَ حُضُورًا وَ هِيَ ظُهُورُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْعَالَمِ
الصَّغِيرِ، وَ بِهَا تَحْصُلُ الْمَعْرِفَةُ بِالنُّورَانِيَّةِ وَ بِهَا تَشْرُقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا.

وَ لَمَّا كَانَتِ الْأَعْرَابُ بِمَحْضِ الْبَيْعَةِ الْعَامَّةِ وَ الدَّخُولِ تَحْتَ أَحْكَامِ
الْقَالِبِ قَالُوا: أَمْنَا، وَ لَمْ يَكُونُوا يُؤْمِنُونَ بِالْبَيْعَةِ الْخَاصَّةِ وَ لَمْ يَتَكْيِفُوا قُلُوبَهُمْ
بِكَيْفِيَّةِ الْإِمَامِ وَ لَمْ يَتَنَزَّلْ صُورَةُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِهِمْ فَانَّهَا لَا تَتَنَزَّلُ إِلَّا بِالْبَيْعَةِ
الْخَاصَّةِ وَ الْإِتِّصَالِ الْمَعْنَوِيِّ بِالْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ: قُلْ لَهُمُ الْإِيمَانَ
غَيْرِ الْإِسْلَامِ وَ الْإِسْلَامَ الظَّاهِرِيَّ الَّذِي هُوَ الدَّخُولُ تَحْتَ السُّلْطَانَةِ بِمَحْضِ
الْبَيْعَةِ الْعَامَّةِ غَيْرِ الْإِسْلَامِ الْحَقِيقِ الَّذِي هُوَ الْانْقِيَادُ تَحْتَ الْحُكُومَةِ الْإِلَهِيَّةِ
بِالْبَيْعَةِ الْعَامَّةِ فَانْفُ الْإِيمَانَ عَنْهُمْ رَأْسًا.

و [قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ] اقتصروا فى القول على ما هو المتيقن من الدخول تحت السلطنة بالبيعة العامة و [قُولُوا أَسْلَمْنَا] و لم يقل اسلمتم لايهام اثبات الاسلام الحقيقى و الحال انه ليس بمتيقن.

[وَلَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ] الذى هو كيفية نازلة من الامام فى قلب المؤمن بالبيعة [فِي قُلُوبِكُمْ] لعدم وقوع تلك البيعة منكم و قدمر فى اول البقرة بيان معانى الاسلام و الايمان.

[وَ] لكن [إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ] حتى يتحقق بالطاعة فيكم حقيقة الاسلام [أَلَيْتَكُمْ] لا ينقصكم [مِنْ أَعْمَالِكُمْ] بانفسها على تجسم الاعمال و من اجورها.

[شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ] يغفر منكم زلاتكم و لا ينظر الى عدم ايمانكم و الى ان الاسلام الظاهر لا ينفع سوى المنافع الدنيوية [رَحِيمٌ] يتفضل عليكم بأنواع فضله و لا ينظر الى عدم استحقاقكم.

[أَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ] بعد ما نفى ايمانهم بمحض البيعة العامة بين ان الايمان ليس محض البيعة العامة و قال: انما المؤمنون [الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ] اى باعوا البيعة الخاصة التى بها يحصل الايمان و الدخول تحت احكام القلب و قبول احكام الولاية فبقوا عليه حتى يظهر لهم آثار الولاية و يصلوا الى حدود القلب و لذلك أتى بثم.

و قال [ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا] قان البائع البيعة الخاصة قلما ينفك عن الارتباب و الاضطراب فى اول الامر و اذا ظهر عليهم آثار الولاية و ظهر لهم رذائل الصفات و خصائلها حصل لهم الاطمينان و جاهدوا لامحالة مع جنود الشيطان و لدفع الرذائل و جلب الخصائل.

و لذلك قال [وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ] من الاعراض الدنيوية و

الاعراض النفسانية و القوى البدنية و الواجهة الانسانية، و نسب الافعال و الاوصاف الى انفسهم.

[وَأَنْفُسِهِمْ] من انانياتهم التي هي اصل سيئاتهم و شرورهم [في سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ] الخارجون من الاعوجاج.

اعلم، انّ الايمان الحاصل بالبيعة الخاصة و قبول الدعوة الباطنة اما يكون صاحبه في مقام الصدر غير خارج منه الى نواحي القلب و هذا لا يخلو من اضطراب في بعض الاحيان و لا يخلو من صرف الاعمال عن جهتها الآلهية الى الجهات النفسانية فلا يخلو ايضاً من اعوجاج.

و اذا خرج من حدود الصدر الذي هو محلّ الاسلام الى حدود القلب الذي هو محلّ الايمان صار خارجاً من الارتياح و من الاعوجاج الذي هو مداخلة اغراض النفس في الاعمال الآلهية.

و كأنّ القسم الاول غير خارج عن حقيقة الاسلام و غير داخل في حقيقة الايمان و ان كان يحصل بالبيعة الخاصة صورة الايمان.

و لهذا قال الصادق عليه السلام فيما ورد عنه: انّما تمسّكتم بأدنى الاسلام فأيّاكم ان يفلت من ايديكم، و للاشارة الى حقيقة الايمان التي بها يحصل الصدق في الاعمال و يرتفع الارتياح قال: ثمّ لم يرتابوا (الى آخر الآية) و للاشارة الى حصول صورة الايمان بمحض البيعة الخاصة قال: الذين آمنوا بالله و رسوله يعنى بالبيعة الخاصة.

لانّ المخاطبين كانوا بائعين بالبيعة العامة فلم يكن المراد البائعين البيعة العامة و انّما اقتصر على ذكر الاوصاف و الآثار للمؤمنين لانه ان قال: انّما المؤمنون الذين باعوا البيعة او باعوا البيعة الخاصة او البيعة الولوية لكان المنافقون طلبوا ذلك و زاحموا النبي صلّى الله عليه وآله بذلك و اذوه طلباً لذلك.

[قُلْ] لهؤلاء الذين يظهرون الايمان على السنتهم [أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ] يعنى ان كنتم مؤمنين فلاحاجة الى اظهاره.
فانّ الايمان هو وصف الهىّ وغايته الهية فان كان اظهاركم لاعلام الناس بذلك لاينبغ ذلك لانه وصف آلهى لاخلقى، وان كان لاعلام الله لاينبغى ذلك ايضاً لانكم بأعمالكم و اوصافكم و أحوالكم غير خارجين من السموات و الارض.

[وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] تعميم بعد تخصيصٍ او تأكيدٌ، روى انه لما نزلت الآية المتقدمة جاؤا و حلفوا أنّهم مؤمنون معتقدون فنزلت هذه الآية.
[يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا] منّ عليه منّاً و منّينى كحليفى انعم عليه، و منّ عليه منّة عدّ نعمته عليه و اعتدّ بها و عظّمها.

و هذا هو المراد ههنا فانهم اعتدّوا باسلامهم نعمةً عليه [قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِلَّا بِمَا نَمُنُّ] لانّ الاسلام ليس نعمة لكم و لا لى بل هو مقدّمة للايمان الذى هو نعمة لكم و لى فقل لهم: لا تعتدّوا باسلامكم و لا تعدّوه نعمة علىّ.
[بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ] ينعم عليكم او يعدّه نعمةً عليكم [أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ] ان ادخلكم فى الاسلام الذى هو ما به الهداية الى الايمان الذى هو نعمة [إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] فى ادعاء الاسلام، قال القمى: نزلت الآية فى عثمان يوم الخندق.

[إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] فيعلم خفيّات اموركم و صدق نبيّاتكم و مكموناتكم الّتى لاخبرة لكم بها من القوى و الاستعدادات المكمونة [وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ] فيعلم اغراضكم فيها.

سُورَةُ قَآ

مَكِّيَّة، و قيل الآ قوله: و لقد خلقنا السَّموات و الارض (الى قوله) قبل الغروب،

خمسة و اربعون آيةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[ق] اسم الله او للنبي ﷺ، او للقرءان، او للجبل المحيط بالدنيا، و هو من جبال عالم البرزخ او المثال او نفس عالم البرزخ لان خلفه عالم المثال [وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ] العظيم فى نفسه المنيع من التسلط عليه، و جواب القسم محذوف اى انا لرسول الله ﷺ او انهم ليعثون بقرينة ما بعده. [بَلْ عَجِبُوا اَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ] يعنى ما كذبوك لانهم وجدك كاذباً بل كذبوك لتعجبهم من رسالة البشر.

[فَقَالَ الْكَافِرُونَ] برسالتك [هَذَا] الذى يدعيه من الرسالة من الله [شَيْءٌ عَجِيبٌ] يعجب منه، او هذا الذى يقوله من البعث بعد الموت و تفتت العظام شىء يتعجب منه.

[ءَاذًا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا] نبعث و نرجع [ذَلِكَ] الاحياء بعد الموت [رَجُعٌ بَعِيدٌ] لعدم امكانه فان البعث على ما يتصوره العوام، يقول الفيلسوفى الذى يعد نفسه من الحكماء انه محال عقلا لاستلزامه رد الفعلية الى القوة و الاستعداد، و الموجود الى المعدوم كما بين فى محله.

[قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ] جواب لسؤال مقدر كأنه

قيل: كيف يبعثون؟

- و الحال انهم مختلطون بالارض! [وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ] حافظ

الجميع ما لهم من القوى و الاعضاء و حافظ لاسمائهم و اعدادهم و اعمالهم من الخير و الشرّ، او محفوظ من التغيير و التبدیل.

[بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ] یعنی ليس تكذيبهم للبعث لوجود البرهان عليه بل لانهم صاروا باطلين، و الباطل لا يصدق الحق و منه رسالتك و خلافة عليّ عليه السلام و القرءان و البعث.

[فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ] مختلط من الاهوية البهيمية و الاستعلاء السبعية و الحيل الشيطانية، او هم في امرٍ مختلط من حال محمد صلى الله عليه و آله فيقولون: انه مجنونٌ او شاعرٌ او ساحرٌ او كاهنٌ.

[أ] لم يخرجوا من حدود انفسهم فلم يقوموا من نكسهم [فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا] بحيث لا يمكن بقاء مواليد الارض بدون هذا البناء [وَزَيَّنَّاهَا] بالكواكب بحيث يتصل اثرها الى الارض و مواليدها و لولا اثار تلك الكواكب لما امكن بقاؤها.

[وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ] بحسب الصورة یعنی ليس بناؤها مثل بناء البانين من البشر لا يمكن لهم ان يبنوا بلا فروجٍ و مالها خلل و نقص في خلقتها حتى يمكن لاحدٍ ان يقول: لو كان كذا لكان اولي.

[وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا] اي كيف مددنا الارض بحيث يمكن التعيش عليها و الانتفاع بها بالزراعات و التجارات و العمارات.

[وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ] اي صنف [بِهَيْجٍ] من النبات و بذلك الانبات يسهل تعيشكم و تعيش انعامكم وليس هذا من محض الطبيعة كما يقوله اراذل الناس من الطبيعية و الدهرية بل من مبدء عليمٍ قديرٍ رحيمٍ حكيمٍ مدبرٍ، و خلق الكل لبنى آدم كما هو المشهود، و ليس ذلك لتعيشهم في الدنيا كما يقوله منكروا البعث بل

لتعيشهم في الدنيا و استكما لهم فيها ليكونوا في الآخرة على احسن وجهٍ
[تَبْصِرَةً وَ ذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ] الى ربّه فانّ غيره لا يتلائم بالحرص و
طول الامل يمرّ على الآيات غافلاً عنها.

[وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا] كثير البركة فانّ بركات الارض
كلّها من الماء و ليس من ماء في الارض الا و قد خالطه ماء السماء.
كما روى عن النبي ﷺ: ليس من ماء في الارض الا و قد خالطه ماء
السماء.

او المراد بالسماء جهة العلو.

[فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ] نسبة الانبات الى الجنّات باعتبار انبات
اشجارها مجاز عقليّ [وَ حَبَّ الْحَصِيدِ] يعنى انبتنا به حبّ التّبات الّذي من
شأنه ان يحصد.

[وَ النَّخْلَ بِاسْقَاتٍ] طوالاً [لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ] منضود بعضها فوق
بعض [رِزْقًا لِلْعِبَادِ] اي نرزق بذلك الطّلع بعد بلوغه و نضجه رزقاً للعباد،
او حالكون الطّلع رزقاً للعباد.

[وَ أَحْيَيْنَاهُ] بذلك الماء [بِلَدَّةٍ مِّثْنًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ] بعد الممّة
فما لكم تشاهدون امّاتة الاشجار و الاراضى عن الاوراق و التّبات و احياءها
بعد ذلك و تنكرون احياء البشر بعد الممّة.

و هذا تمثيل لسهولة تصوير البعث او تنبيهه على البيّنة الوجدانيّة
[كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحَابُ الرَّسِّ] الّذين رسّوا نبيّهم في الارض
و قد مضى قصّتهم و بيان الرّسّ في سورة الفرقان.

[وَ ثَمُودُ وَ عَادُ وَ فِرْعَوْنُ] المراد من فرعون هو و قومه كما اراد من
ثمود و عاد الطّائفتين اللّتين سمّيتا بهما.

[وَإِخْوَانٌ لُّوطٍ] ای اخوان معاشرته [وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ] ای قوم شعيب كما سبق مكرراً [وَقَوْمُ تَبَعٍ] قد سبق في سورة الدخان [كُلُّ كَذَّابٍ أُرْسِلَ فَحَقٌّ وَعِيدٌ] وفيه تسليّة للرّسول ﷺ وقومه و تهديدٌ للكفار بوعيده.

[أَفَعَيَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ] أفنعجز عن الاعادة بذلك؟! [إِبِلٌ هُمْ فِي لُبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ] ای في اشتباه و لذلك انكروا الخلق الجديد لا ان لهم برهاناً على عدم الاعادة كما يدعيه الفلاسفة، او في اختلاطٍ من خلقٍ جديدٍ و نكر الخلق الجديد لانّ الخلق الجديد لهم من قبيل الحركة فهم في كلّ ان في خلقٍ غير الخلق الاول فلا بقاء لفردي من افراده حتى يمكن ان يعرف.

حديث في تجددالعوالم غير هذا العالم

عن الباقر عليه السلام انه سئل عن هذه الاية فقال: تأويل ذلك ان الله تعالى اذا افنى هذا الخلق و هذا العالم و سكن اهل الجنة الجنة و اهل النار النار جدد الله عالماً غير هذا العالم و جدد خلقاً من غير فهولة و لا اناث يعبدونه و يوحدونه، و خلق لهم ارضاً غير هذه الارض تحملهم و سماء غير هذا السماء تظلمهم، لعلك ترى ان الله انما خلق هذا العالم الواحد، او ترى ان الله لم يخلق بشراً غيركم، بلى والله لقد خلق الف الف عالم، والف الف اءادم، انت في اء اخر تلك العوالم و اولئك الادميين.

[وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ] تمهيد لعلمه تعالى بخفياات امور الانسان و تعليل

لقوله: قد علمنا ما تنقص الارض منهم، والمراد بالانسان جنس الانسان.

[وَنَعَلِمُ مَا نُوسِسُ بِهِ نَفْسَهُ] من خطرات قلبه [وَنَحْنُ أَقْرَبُ

إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ] تعليل لعلمه بخفياات اموره والاوردة العروق الثابتة

من الكبد و بها يجرى الدّم الذى هو غذاء البدن الى الاعضاء كما ان الشرائين العروق الذابتة من القلب و بها يجرى الرّوح الحيوانى و الرّوح الدماغى الى الاعضاء و صار حبل الوريد مثلاً فى القرب.

[إِذْ يَتَلَقَّىٰ ظَرْفًا لَّا قَرَبَ أَوْ لَنَعْلَمَ أَوْلَهُمَا يَعْنِي نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ وَقَدْ إِذْ يَتَلَقَّىٰ.]

[الْمُتَلَقِّيَانِ] اى اذ يتلقى الحفيضان ما يتلفظ و ما يفعله والمعنى نحن اقرب اليه وقت تلقى الكاتبين الفاظه و اعماله فلاحاجة لنا الى كاتب يكتب اعماله.

[عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ مَّا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ مَّرَاقِبٌ كَثِيرًا لِّاعْمَالِهِ] [عَتِيدٌ] معدّ لكتابة الاعمال.

عن الصادق عليه السلام ما من قلب الا وله اذنان على احديهما ملك مرشد و على الاخرى شيطان مفتنّ هذا يأمره و هذا يزجره، الشيطان يأمره بالمعاصى، والملك يزجره عنها، و هو قول الله تعالى عن اليمين و عن الشمال قعيد، و فى بعض الاخبار تلويح بانّ صاحب اليمين و صاحب الشمال كليهما ملكان، صاحب اليمين امير على صاحب الشمال و يكتب الحسنات و صاحب الشمال و يكتب السيئات و هذا من سعة وجوه القرءان.

[وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ كُنَافَةً عَنِ الْعَشِيَةِ الْحَاصِلَةَ عِنْدَهُ، وَ اتَى بِالْمَاضِي لِتَحَقُّقِ وَقُوعِهِ [بِالْحَقِّ] لَّا يَغْيِرُ الْحَقُّ حَتَّى تَكُونَ أَمَارَةً كَاذِبَةً وَ قَرِيءٌ: وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْحَقِّ بِالْمَوْتِ، وَ الْبَاءُ عَلَى الْقَرَائِنِ لِلتَّعْدِيَةِ، أَوْ بِمَعْنَى مَعَ، أَوْ لِلسَّبِيَّةِ [ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ] وَ تَقَرَّرَ، وَ الْجُمْلَةُ حَالِيَّةٌ، أَوْ جَوَابٌ لِسُؤَالٍ مُقَدَّرٍ بِتَقْدِيرِ الْقَوْلِ، وَ الْخَطَابُ لِمَطْلُوقِ الْإِنْسَانِ أَوْ لِمُنْكَرِ الْبَعْثِ.]

[وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ] و هذه ايضاً حاليّة او

مستأنفة جواب لسؤالٍ مقدّرٍ بتقدير القول اى يقال له ذلك اليوم العظيم يوم الوعيد الذى كنت تنكره، و المراد بالنفخة النفخة الثانية كما ان المراد بمجىء سكرة الموت النفخة الاولى.

[وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ] السائق ملك موكل على الانسان يسوقه الى المحشر والى الاخرة، ويزجره عن الوقوف فى المواقف، والشهيد ملك موكل عليه يحضر معه فى كل موطن و يحفظ و يشهد عليه بجميع اعماله، فانه كما ان الانسان فى الدنيا له نواب تمنعه عن الوقوف والاطمينان بالدنيا وله حالة يلتذ بها فى المناجاة والطاعات كذلك فى الاخرة عليه ملك يزره عن الوقوف و يسوقه، و ملك حاضر معه فى جميع مواطنه، و هذان الملكان يكونان معه فى الدنيا لكن لا يعلم بهما. و قيل المراد بالسائق الملك الذى هو صاحب الشمال، و بالشهيد صاحب اليمين .

[لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا] مستأنفة او حالية بتقدير القول والمعنى كنت فى غفلة من هذا فى الدنيا.
[فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ] فتبصر فى هذا اليوم ما كنت لا تبصره فى الدنيا [فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ] فتبصر فى هذا اليوم دقائق ما كنت لا تقدر على ابصاره فى الدنيا.

[وَقَالَ قَرِينُهُ] اى الملك الموكل عليه [هَذَا] المكتوب الذى كتبه عليه [مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ] و مهياً للحضور والاطهار و قال الشيطان الذى قيض له هذا الضال مالدئ عتيد و مهياً لجهنم [أَلْقِيَا] من مقول قول القرين او استيناف كلام من الله بتقدير القول سواء جعل حالاً او مستأنفاً جواباً لسؤالٍ مقدّرٍ والخطاب للسائق والشهيد، او لمحمد ﷺ و على ﷺ كما ورد فى اخبار

عديدة من طريق الخاصة والعامّة و زيد فى بعض الاخبار: وادخلا الجنة من احبكما.

[فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ يَتَعَدَّى حُدُودَ اللَّهِ او معتد على العباد [مُرِيْبٍ] شَاكٍ فِي اللَّهِ، او فى خلافة خليفته [الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ] من الاصنام والكواكب والاهوية، او جعل مع مظاهرالله خليفة اخرى فى الارض مثل نمروود و فرعون.

[فَأَقْبَهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ قَالَ قَرِينُهُ] اى الشيطان المقيض له [رَبَّنَا مَا أَطْغَيْتُهُ] [كَانَهُ قَالَ: هُوَ اطْغَانِي] وَ لَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ [من الحقّ يعنى انه كان فى الفطرة ضالاً فاعنته على ذلك لا انى احدثت له الضلالة.

[قَالَ] اى الله [لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعْدِ] فما سمعتموه و ما ارتدعتم فلاحجة لكم عندي [مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ] بالعذاب على من سجّلت العذاب عليه، واما العفو فهو ليس من تبديل القول فانه ايضاً من الوعد الذى لاخلف فيه و ليس العفو جزافاً حتّى يقول كلّ مذنب ليعف عني.

[وَ مَا أَنَا بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ] فلاعذب من دون سبب و لاعفو من غيرداع [يَوْمَ نَقُولُ] ظرف لظلام، او ليبدل اى يوم يقول الله، وقرىء بالتكلم. [لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ] يسئل عنها سؤال تقرير حتّى لايبدل قوله: لا ملأن جهنم من الجنة و الناس اجمعين او سؤال استفهام لكن المنظور تنبيه العصاة و تهديدهم.

[وَ تَقُولُ] فى الجواب [هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ] استفهاماً لطلب الزيادة او تعجباً من الزيادة على ما فيها و انكاراً للمزيد، ولما كان جميع اجزاء عالم الاخرة ذات علم و

ارادة و نطق فلاحاجة لنا الى تأويل السؤال والجواب ههنا.
 [وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ] فى قوله القيا فى جهنم و فى جهنم و فى قوله
 ازلفت الجنة [لِلْمُتَّقِينَ] توهين للعصاة و تشريف للمتقين و ليس المتقون
 الا من قبل الولاية و هم شيعة آل محمد ﷺ.
 [غَيْرَ بَعِيدٍ] مكاناً غير بعيد او ازلاً غير بعيد، او حال كونها غير
 بعيدة و اسقاط التاء حينئذ يكون من قبيل اسقاط التاء من قوله: ان
 رحمة الله قريب من المحسنين و هو تأكيد لقربها.
 [هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ] بدل من قوله للمتقين، او خبر
 مبتدأ محذوف، والواو الكثير الرجوع الى الله [حَفِيفٌ] حافظ نفسه من
 التدنس بادناس المعاصى، او محفوظ عن المعاصى.
 [مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ] بدل من اواب، او خبر مبتدأ محذوف او
 مبتدأ خبر ادخلوها [وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ] راجع الى الله [أَدْخُلُوهَا] خبر لمن خشى،
 او حال، او مستأنف والكل بتقدير القول [بِسَلَامٍ] من كل آفة.
 [ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا] متعلق بيشاؤون او بلهم
 [وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ] فان لدينا ما لا يخطر ببالهم حتى يشاؤها ثم عطف على
 عقوبة الكفار تهديداً لهم و قال: [وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ] قبل قريش او قبل
 اهل مكة.
 [مَنْ قَرَنَ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ] نقب فى الارض
 من المجرد، و نقب من التفعيل، و انقب من الافعال ذهب فيها، و نقب
 عن الاخبار بحث عنها و اخبر بها، والمراد فتحوا البلاد و ساروا فيها بالمنافع
 الكثيرة و الاعمال الدقيقة او صاروا فيها لتجسس الاخبار.
 [هَلْ مِنْ مَّحِيصٍ] او مخلص من الهلاك و الجملة حالية او مستأنفة

بتقدير القول اى يقول تلك القرون او نقول لهم هل من محيص .

[إِنَّ فِي ذَلِكَ] الاخبار او فى ذلك الاهلاك [لَذِكْرِي لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ].

اعلم ان العلم نورٌ يقذفه الله فى قلب من يشاء، اول ظهوره يورث التّحيّر و الانصات فيطلب به من يخرج من تحييره فاذا وجد و انقاد له لم يكن له شأن الا الاستماع الى ما قال المنقاد والامام، فثانى مراتبه يورث الاستماع لمن انقاد له و هو من مقام التّقليد فانه يأخذ فى هذا المقام من الامام مصدقاً له من غير تحقيقٍ لمأخوذاته؛ او من غير اعتبارٍ لتحقيقٍ لمأخوذاته.

و هذا صاحب الصّدر المنشرح بالاسلام فاذا وجد هذا المقلد انموذج مأخوذاته بوجدانه او بشهوده كان خارجاً من حدود صدوره الى حدود قلبه وهذا هو الذى مزج التّقليد بالتحقيق، او خرج من التّقليد الى التحقيق، وهذا صاحب القلب سواء دخل فى بيت القلب او لم يدخل بعد لكن كان مشرفاً على الدّخول، و هذان هما اللذان يتذكّران و يعتبران بكلّ ماسمعه، و اما غيرهما من ارباب النفوس فيمرون على الآيات و هم عنها معرضون.

[وَهُوَ شَهِيدٌ] حاضر الذّهن عند القائل تقييد لالقاء السّمع [وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ] قد مضى فى سورة الاعراف بيان خلق السّماوات و الارض فى ستّة ايام.

[وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ] حتى احتجنا الى الاستراحة كما قالت اليهود و هو ردّ لليهود حيث قالوا: ان الله بدأ خلق العالم يوم الاحد و فرغ منه يوم الجمعة، و استراح يوم السبت، واستلقى على العرش.

روى ان اليهود اتت النّبى ﷺ فسأته عن خلق السّماوات و الارض،

فقال: خلق الله الارض يوم الاحد و الاثنين، و خلق الجبال و ما فيهنّ يوم الثلاثاء، و خلق يوم الاربعاء الشجر و المدائن و العمران و الخراب، و خلق يوم الخمس السماء، و خلق يوم الجمعة النجوم و الشمس و القمر و الملائكة، قالت اليهود: ثمّ ماذا؟

- يا محمد ﷺ، قال: ثمّ استوى على العرش، قالوا: قد اصبت لو اتممت، قالوا: ثمّ استرح، فغضب النبي ﷺ غضباً شديداً، فنزلت الآية. [فَأُصِبرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ] في حقّ الله بما لا يليق بجنابه و في حقّك و في حقّ عليّ عليه السلام [وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ] قد مضى في اول الحمد بيان انّ تسبيحه تعالى ليس الا بحمده و لذلك قيّد التسبيح في الاغلب بالحمد، او قرنه به، او بما يفيد.

[قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلِ الْغُرُوبِ] يعنى في جميع الاوقات فانه كثيراً ما يقيّد الامر بطرفى النهار و يراد استغراق الاوقات، او المراد هذان الوقتان بخصوصهما لشرافتهما، و ماورد في فضيلة ما بين الطلوعين اكثر من ان يحصى، و قد ورد في فضيلة العصر اخباراً عديدة. او المقصود الاشارة الى صلوة الصبح و صلوة العصر، او صلوة الظهر و العصر.

[وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ] اى بعضاً من الليل سبّحه لانّ الليل و خصوصاً ءآخره وقت شريف تتوجّه النفوس فيه الى الله و الى اصلها لخلوصها من العوائق الخياليّة، او هو اشارة الى المغرب و العشاء، او الى صلوة الليل. [وَ أَذْبَارَ السُّجُودِ] قرئ مصدرّاً و جمعاً و المراد بالسجود كمال الخضوع لعظمة الرّبّ يعنى بعد ما حصل لك كمال التّوجّه الى الله و الخضوع له او اشير بادبار السجود الى ركعة الوتر او الرّكعتين او الاربع الرّكعات بعد

المغرب او الى الوتيرة.

[وَ اسْتَمِعْ] انت فى الحال الحاضر نداء المنادى يوم القيامة، او يوم ظهور القائم عليه السلام، فانك تسمع بالفعل نداء ذلك المنادى لخروجك من مرقدك و شهودك القيامة او خروج القائم عليه السلام.

[يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِ] للبعث و الحساب او ينادى المنادى باسم القائم عليه السلام و اسم ابيه كما فى الخبر، و اسقاط الياء من المنادى لاجراء الوصل مجرى الوقف و هو عربى جيد.

[مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ] من كل الناس فان نسبة المنادى فى القيامة او فى ظهور القائم متساوية الى الكل [يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ] يعنى الصيحة للحساب و القيام عندالله، او صيحة القائم او الصيحة بخروج القائم عليه السلام.

[ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ] من المراقد، عن الصادق عليه السلام هى الرجعة. [اَنَا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ] فى الدنيا جواب لسؤال مقدر كانه قيل: من يفعل ذلك؟ - و من يخرج الاموات من المراقد؟

- فقال: انا نحن نحى و نميت [وَ اَلَيْنَا الْمَصِيرُ] فى الآخرة [يَوْمَ تَشْتَقُّ] ظرف للمصير او بدل من يوم يسمعون الصيحة [الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ] و ذلك فى الرجعة او فى القيامة [نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ] فى حقنا، او فى حقك، او فى حق عليه السلام تسليية له صلى الله عليه و آله و تهديد لقومه المنافقين او المشركين.

[وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ] بمسلط عليهم بالاجبار لهم انما انت منذرٌ مذكّرٌ [فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ] اى بمطلق القرآن، او بقرءان ولاية عليه السلام [مَنْ يَخَافُ وَ عِيدٍ].

سُورَةُ الذَّارِيَاتِ

مَكِّيَّة، سِتُّونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[وَ الذَّارِيَاتِ ذَرْوًا] ذرت الرِّيح التُّراب و الهشيم و اذرت و ذرت بالتشديد اطارته، و المراد الرِّيح او النَّساء الَّتِي تذرُوا الاولاد، او الاسباب الَّتِي تذرُوا الخلائق من الملائكة و غيرهم.

[فَالْحَامِلَاتِ وِ قُرًا] اى السَّحب الحاملات للامطار، او الرِّيح الحاملات للَّسحاب، او النَّساء الحوامل، و قرئ و قرأ بفتح الواو مصدرًا، و الوقر بالكسر الحمل الثَّقيل.

[فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا] السَّفن الجاريات فى البحار بسهولة، او الرِّيح الجاريات فى مهابَّها، او الكواكب الجاريات فى مناطقها [فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا] اى الملائكة الَّذين يقسِّمون الارزاق و الامطار و غيرها، او الرِّيح الَّتِي تقسِّم الامطار و السَّحب، او جميع ما يقسِّم شيئًا من الملائكة و الرِّيح و الانبياء و الاولياء عليهم السلام و هذا قسم من الله فان كان هذه او صافًا لذواتٍ متعدِّدة فلفظ الفاء فيها لتفاوت المقسم به فى الشرف و الخسَّة و فى الدَّلالة على قدرة الرَّبِّ و عنايته بخلقه.

وان كانت او صافًا لذاتٍ واحدةٍ فالفاء للترتيب بين الافعال فانَّ الرِّيح تفرِّق و تحرِّك الابخرة فى الجوِّ فتتعقد فى الجوِّ سحابًا فتحملة الى حيث يأمرها الله فتجرى به بسهولةٍ فتقسِّمه على البلاد و البرارى و البحار [أَنَّمَا تُوعَدُونَ] من الثَّواب و العقاب و الحشر و الحساب.

[لَصَادِقٌ وَّ إِنَّ الدِّينَ] اى الجزاء [لَوَاقِعٌ] او اللام لتعريف العهد

الذّهنيّ و المعنى انّ هذا الدّين الّذي يدّعيه لواقع يعنى حقّ و صدق [و السّماء ذات الحُبك] اى ذات الطّرائق من مسير الكواكب او ذات الحسن و الزّينة كما ورد عن امير المؤمنين عليه السلام فانّ الكواكب و طرائقها تزين السّماء كما يزّين الموشى الثّوب الوشى بالطّريق.

او المراد بالطّرائق الادلّة الّتى يأخذها النّظار منها الّتى يستدلّون بها على صانعها و علمه و قدرته و ارادته و حكمته.

حديث في كيفية وضع الارض و طبقات السماوات

و عن الحسين بن خالدٍ عن ابي الحسن الرّضا عليه السلام قال قلت له: اخبرنى عن قول الله تعالى والسّماء ذات الحُبك، فقال: محبوكة الى الارض و شبك بين اصابعه، فقلت: كيف تكون محبوكة الى الارض؟

- و الله تعالى يقول رفع السّماء بغير عمدٍ، فقال: سبحان الله! اليس يقول بغير عمدٍ ترونها؟

- قلت: بلى، قال: فثمّ عمدو لكن لا ترى، فقلت: فكيف ذلك؟

- جعلنى الله فداك، قال: فبسط كفّه اليسرى ثمّ وضع اليمنى عليها، فقال: هذه ارض الدّنيا و السّماء الدّنيا فوقها قبة، و الارض الثّانية فوق السّماء الدّنيا، و السّماء الثّانية فوقها قبة، و الارض الثّالثة فوق السّماء الثّانية و السّماء الثّالثة فوقها قبة.

ثمّ هكذا الى الارض السّابعة فوق السّماء السّادسة و السّماء السّابعة فوقها قبة، و عرش الرّحمن فوق السّماء السّابعة و هو قوله: خلق سمواتٍ و من الارض مثلهنّ يتنزّل الامر بينهنّ.

و صاحب الامر هو النّبىّ صلى الله عليه وآله و الوصىّ عليه السلام بعده، و هو على وجه

الارض و انما يتنزل الامر اليه من فوق السماء بين السماوات و الارضين.
قلت: فما تحتنا الا ارض واحدة، قال: و ما تحتنا الا ارض واحدة و ان
الست لفقنا.

[انكم لفي قولٍ مُخْتَلِفٍ] في هذا الدين الواقع الحق بان بعضكم
يصدق، و بعضكم يكذب، او في محمد ﷺ بالتصديق و التكذيب و بانه
مجنون او شاعر او معلم من غيره او كاهن، او في القراء ان بانه سحروكهانة و
رجز و اساطير الاولين، او في علي ؑ خليفته.
[يؤفك عنه] اي عن الدين او محمد ﷺ او القراء ان او علي ؑ و
ولايته [من افك] حذف المصروف عنه عن الثاني للمبالغة و التأكيد في ذم
من افك عنه.

كأنه قيل: كل من افك من خير يؤفك عنه و المناسب لهذا التعميم و
التأكيد ان يكون المراد بالضمير المجرور علياً ؑ و ولايته كما في الخبر
فانه اصل جميع الخيرات و الآفك من كل خير أفك عنه، او المعنى يؤفك عنه
من افك في الذر، او المعنى يؤفك عن هذا القول المختلف، و بسببه من افك
عن الخير، او عن هذا الدين، او عن محمد ﷺ او علي ؑ.

[قُتِلَ الْخِرَاصُونَ] الخرص بالفتح الحرز و الاسم منه بالكسر يقال
كم خرص ارضك بالكسر و القول بالظن و الكذب و الكل مناسب ههنا و
المعنى لعن القائلون في الدين و خلافة امير المؤمنين ؑ بالظن و التخمين،
و استعمال القتل في اللعن لان من لعنه الله يقتله عن الحياة الانسانية.

[الذين هم في غمرة] الغمرة شدة الشيء و مزدحمه، و تنكيره
للتفخيم و عدم نسبته الى شيء مخصوص لايهام التعميم و المعنى الذين
هم في غمرة من كل شيء من الجهل و الشهوات و الغضبات و الشيطنة و

الكبر والعجب والفخر.

[سَاهُونَ] عمّا ذكرناهم به بحسب فطتهم من طريق الآخرة و نعيمها،
او عمّا ذكرناهم فى عالم الذّرّ، او ساهون عن الله و عن المنعم و انعامه
[يَسْأَلُونَ] حال او خبرٌ بعد خبرٍ او مستأنفٌ [أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ] اى يوم الجزاء و
كان سؤالهم هذا استهزاءً و انكاراً و لذلك أتى به بعد قوله: الَّذِينَ هُمْ فى غمرةٍ ساهون
و اجابهم بقوله.

[يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ] يقال لهم [ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ] اى
عذابكم و حريقكم او فسادكم فى الدنيا.
[هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ] بدل من فتنتكم او مبتدء و خبرٌ [إِنَّ
الْمُتَّقِينَ فى جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ] مستأنفٌ جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ عن حال المتّقى عن
القول المختلف او عن الافك عن الولاية.

[أَخَذِينَ مَا أْتَاهُمْ رَبُّهُمْ] كناية عن رضاهم به و هو كناية عن كون ما
ءأتاهم مرضياً حسناً [إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ] مستأنفٌ فى مقام التّعليل و
المعنى أنّهم كانوا محسنين فى اعمالهم، او كانوا ذوى حسنٍ و هو الولاية، او كانوا
محسنين الى من تحت ايديهم و الى غيرهم.

[كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ] بدل من قوله كانوا قبل ذلك محسنين نحو بدل
التّفصيل عن الاجمال.

[مَا يَهْجَعُونَ] عن الصادق عليه السلام: كانوا قلّ اللّيالى يفوتهم لا يقومون
فيها، و عن الباقر عليه السلام: كان القوم ينامون و لكن كلّما انقلب احدهم قال:
احمد الله و لا آله الا الله و الله اكبر [وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ].

اعلم، انّ الانسان الصّغير كالانسان الكبير فى وجوده ليل و يوم و
شمس و قمر، و ليله مراتب طبعه و نفسه الحيوانية، و يومه مراتب ملكوته،

و شمسه عقله، و قمره نفسه المستضيئة بنور العقل، و ما لم يخرج الانسان من بيت طبعه و نفسه لا يمكن غفران مساويه و لو استغفر كل يوم الف و مرة، و اذا خرج من حدود نفسه الحيوانية و قرب من حدود قلبه و عقله التي هي في الصغير بمنزلة الاسحار في الكبير سأل بلسان حاله غفران مساويه من ربه و يجيبه الله و يغفره سواء سأل بلسان قاله او لم يسأل، و من ههنا يظهر سرّ تقييد الاستغفار بالاسحار، و سرّ تقديم الاسحار المفيد للحصر.

[و فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ] من منفعة كسبه، و لا يخفى تعميم الاموال للاعراض الدنيوية و القوى و الاعضاء، و الوجاهة و الخدم و الحشم و الانانيات و لاتعميم السائل للسائلين من الاناسي بالكفّ و اللسان، او بلسان الحال و السائلين من الملائكة و العقول و الائمة و الله تعالى فانه يسأل القرض من عباده.

و السائلين بلسان حالهم او قالهم افاضة الخيرات من النبي ﷺ و الامام و اتباعهما، و المحروم .

كما عن الصادق عليه السلام المحارف^(١) الذي قد حرم كدّيدة في الشراء و البيع.

و لا يخفى تعميم بين كاسب الاموال الدنيوية المعاشية و كاسب الاموال الاخروية المعادية [و فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ] دالات على المبدء و علمه و قدرته و عنايته بخلقه ورأفته [لِّلْمُؤْمِنِينَ] بامر الآخرة لاغيرهم فانهم يمرّون عليها و هم عنها معرضون.

[و فِي أَنْفُسِكُمْ] عطف على في الارض او متعلق بمحذوف بقرينة

١- المُحَارَف = المحروم المنقوض الحظّ.

قوله تعالى [أَفَلَا تُبْصِرُونَ] وقد تكرر ذكر آيات الارض التي هي آيات الآفاق وذكر آيات الانفس.

عن الصادق عليه السلام ان رجلاً قام الى امير المؤمنين عليه السلام فقال: يا امير المؤمنين بما عرفت ربك؟ - قال: بفسخ العزم و نقض الهمم لما ان هممت فحال بيني و بين همي، و عزمت فخالف القضاء عزمي، علمت ان المدبر غيري، و عن الصادق عليه السلام مثل هذا السؤال و الجواب.

[وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ] الخاص بكم من حيث انسانيّكم او اسباب رزقكم النباتيّة و ارزاقكم الانسانيّة [وَمَا تُوعَدُونَ] من نعيم الجنّة فانّ الجنّة و نعيمها في السماء الصوريّة بمعنى انها مظهر لها و في سماوات عالم الارواح فانّ محلّ الجنّة و نعيم الآخرة عالم الملكوت و الجبروت و قال القمّي: المطر ينزل من السماء فيخرج به اقوات العالم من الارض، و ما توعدون من اخبار الرجعة و القيامة و الاخبار التي في السماء.

و قيل: في السماء تقدير ارزاقكم اي ما قسمه لكم مكتوب في ام الكتاب و جميع ما توعدون في السماء ايضاً لانّ الملائكة تنزل من السماء لقبض الارواح و لاستنساخ الاعمال و لانزال العذاب و يوم القيامة للجزاء الحساب.

[فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ] اي ما توعدون او كون الرزق و كون ما توعدون في السماء، وانّ المعهود المقصود من كلّ قصّة و حكاية و هو الولاية و لاية علي عليه السلام لحق.

[مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ] مثل نطقكم الذي لا تشكّون فيه، او المعنى في السماء رزقكم مثل ما انكم تنطقون اي تدركون المعاني الغيبية فانّه من السماء ينزل اليكم.

او الولاية حقّ حالكونها مثل نطقكم فأنه من آثار الولاية التكوينية و نازلة منها [هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ] استيناف كلام لتهديد المعرضين عن المبدء او الرسول او الولاية.

[ذُ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ] قد مضى فى سورة هود هاتان الكلمتان [قَوْمٌ مُنْكَرُونَ] اى قال فى نفسه هؤلاء قومٌ منكرون غير معروفين لى، او قال لهم: انتم قوم منكرون اى لا اعرفكم.

[فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ] اى فذهب اليهم فى خفية من ضيفة تعجيباً للقرى [فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ] لانه كان عامّة ماله البقر [فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ] لانا رسل ربك.

[وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ] بعد البشارة و هى سارة [فِي صِرَّةٍ] اى فى صيحة او فى جماعة كما روى عن الصادق عليه السلام.

[فَصَكَّتْ وَجْهَهَا] قيل: جمعت اصابعها و ضربت بها جبهتها، و قيل: لطمت وجهها للتعجب، و قيل: غطت وجهها.

[وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ] يعنى كيف ايدو كنت عاقراً وقت اقتضاء السن الحمل و صرت عجوزاً ليس من شأنى الحمل [قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ] و انما نخبرك عنه.

[إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ] يعلم دقائق الامور و يصنع الامور المتقنة التى يعجز عن ادراكها و صنعها و غيره [الْعَلِيمُ] فيعلم انك كنت عقيماً و صرت عجوزاً و يقدر على جعل العقيم و لوداً و جعل العجوز ذات حيض و ولد.

[قَالَ] ابراهيم عليه السلام بعد ما عرفهم و انس بهم [فَمَا خَطْبُكُمْ] امركم و شغلکم لما لم يكن نزول الاربعة الاملاك دفعةً معهوداً له علم انهم لم ينزلوا الا لامرٍ عظيمٍ فسأل ما خطبكم؟

[أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّنْ طِينٍ مُّسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ] قد مضى قصّتهم فى سورة هود و غيرها.

[وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ وَ فِي مُوسَىٰ إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ [الرّكن الجنب الاقوى و البلاء للتعدية، او بمعنى مع و المراد انه ولى جنوده او جانبه، او تولى هو و جنوده.

[وَ قَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ] يعنى ما يفعله من سحره و باختياره او هو مجنون و ما يظهر عليه من خوارق العادات انما يظهر من الجنّ على يديه من دون اختياره.

[فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَ هُوَ مُلِيمٌ] ءأت بما يلام عليه [وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ] سميت عقيماً لعدم تضمّنها لمنفعةٍ اولائها اهلكتهم و استأصلتهم.

[مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ] كالرّماد المتفتت الاجزاء [وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ] اى ثلاثة ايام ان كان المراد به قول النّبى ﷺ بعد الایعاد بالعذاب، او قيل تكويناً: تمتّعوا حتّى حين الاجال التى لكم و هذا هو المناسب لما بعده.

[فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ] ممتنعين [وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ] و قد مضى تلك القصص مكرراً.

[وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ] بقوةٍ [وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ] اى قادرون او

لموسعون الرزق على العباد او لذو وسعة للعباد و ارزاقهم [وَ الْأَرْضَ
فَرَشْنَاهَا] بسطناها.

[فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ] الباسطون او الممهّدون للقرار [وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ
خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ] برّياً و بحرّياً، او انسيّاً و وحشياً، و يكون لفظ كلّ من حمل
حكم الاكثر على الكلّ او من كلّ حيوان ذكرٍ و انثى، او من كلّ شىءٍ من
الكيفيات و الكميات و المذوقات و المشمومات ضدّين متنافيين كالحرّ و
البرد، و السواد و البياض، و المرّ و الحلو، و القصير و الطويل، و الحسن و
القبیح، الى غير ذلك، و فى الاخبار اشارة الى هذا المعنى.

[لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ] علمه و حكمته و قدرته و عنايته بخلقه و رأفته
و لعلكم تذكرون بمضادّته بين الاشياء ان لاضدّه و بتفريقه بين
المتفرقات ان لها مفرّقا، و بتأليفه بين المتتالفات ان لها مؤلّفاً.

[فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ] المنعم عليكم بهذه النعم من نفوسكم الامارة و من
الشيطان و جنوده بالاستعاذة به، و من الاشرار و شرورهم بالاستعانة به، و
من اهويتكم التي هى الهتك بالطاعة لأمره و نهيّه، او فرّوا من اوطانكم الى
الحجّ، او فرّوا من اوطانكم الى الرّسول و الامام.

[إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ] و قوله تعالى ففرّوا حكاية لقول
الرّسول ﷺ او قوله انى لكم منه نذير من الله [وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ
إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ] تكرير للتأكيد.

[كَذَلِكَ] القول لك من انك مجنون او ساحر او كاهن او شاعر [مَا
آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ أَتَوَأصُوا بِهِ]
يعنى ان الاولين و الاخرين تواصوا بهذا القول فى حقّ الرّسول.

[بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ] و مقتضى طغيانهم عدم الانقياد للحقّ تعالى

[فَتَوَلَّ عَنْهُمْ] عن المحاجة و المجادلة معهم بعد اتمامك الحجّة و اصرارهم على الانكار [فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ] بعد ذلك.

[وَذَكَرْ فَإِنَّ الذُّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ] و ان لم يتذكّر بها الكافرون و المنافقون فى اخبارٍ عديدةٍ انّ النّاس لَمَّا كَذَّبُوا رسولَ الله ﷺ همّ الله تعالى باهلاك اهل الارض اّلاً عليّاً عليه السلام فما سواه بقوله: فتولّ عنهم فما انت بملومٍ ثمّ بداله فرحم المؤمنين ثمّ قال لنبّيه: و ذكر فإنّ الذّكرى تنفع المؤمنين، و عن عليّ عليه السلام لَمَّا نزلت: فتولّ عنهم لم يبق احدٌ منّا اّلاً ايّقن بالهلكة فلَمَّا نزل و ذكر طابت انفسنا [وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ اّلاً لِيَعْبُدُونِ].

اعلم، انّ الله تعالى كان غيباً مطلقاً لم يكن منه خبر و لاسم و لارسم فأحبّ ان يتجلّى فيعرف كما فى القدسيّ: كنت كنزاً مخفياً فأحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكى اعرف، فخلق الخلق لان يتجلّى عليهم فيألفوه.

و لا يتجلّى عليهم اّلاً اذا صاروا خارجين من انانيّاتهم، و لا يخرجون من انانيّاتهم اّلاً بارتياض النّفوس بما قرّره الله تعالى لذلك و ليس اّلاً العبادات الشّرعيّة، و ايضاً لا يخرجون من انانيّاتهم اّلاً اذا صاروا عبداً له تعالى خارجين من عبوديّة انفسهم و ليس المقصود من العبادات و لا من العبديّة اّلاً ان يصيروا عارفين له متّصلين به منتهين اليه.

فالمقصود من قوله اّلاً ليعبدون اّلاً ليعرفون لكنّه اّلاه بهذه العبارة للاشعار بانّ المعرفة لا تحصل اّلاً بالعبادة او بالعبديّة، عن الصادق عليه السلام قال: خرج عليّ بن الحسين عليه السلام على اصحابه فقال: ايّها النّاس انّ الله جلّ ذكره ما خلق العباد اّلاً ليعرفوه، فاذا عرفوه عبده، و اذا عبده استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه، فقال له رجل: يابن رسول الله ﷺ بابى انت و امى، فما معرفة الله؟ - قال: معرفة اهل كلّ زمانٍ امامهم الّذى يجب عليهم طاعته،

وقوله تعالى و لايزوالون مختلفين ألا من رحم ربك و لذلك خلقهم، المستفاد منه انّ خلقهم للاختلاف، و عبادة بعضهم و تمرّد بعضهم لاينا في ذلك، فانّ الغاية المقصودة و المنظور اليها و المترتب عليها فعل الفاعل عبادتهم و معرفتهم و لكن لما لم يكن خلق البشر في عالم الكون من الاضداد ألا بان يكونوا مختلفين و كان غاية تلك الخلقة المنتهى اليها خلقتهم اختلافهم قال: و لذلك خلقهم فلامنافاة بينهما.

فانّ العبادة علة غائية لخلقهم و الاختلاف غاية مترتبة عليه [ما أُريدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ لِي و لا لغيري [و ما أُريدُ أَنْ يُطْمَعُونَ] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: فما اراد من خلقهم رزقاً و اعانةً.

[انّ الله هو الرزاق] لكل مرزوقٍ تعليلٍ يعنى انّ الرزاقية لاتتأتى من غيره فكيف يريد رزاقية الغير [ذوا القُوّة المتين] الذى لا حاجة له الى معين فى رزاقيته.

[فانّ للذين ظلموا] انفسهم بانكار المبدء او المعاد، او ظلموا الرسول بعدم اتقياده و عدم اعطاء حقه من تسليم انفسهم له، او ظلموا آل محمد ﷺ من عدم تسليم انفسهم لهم و من غصب حقوقهم و هذا هو المنظور اليه، و الفاء للسببية لقوله فذكر.

[ذنوباً] قسطاً و نصيباً فانّ الذنوب الدلو، او التى فيها ما، او الملقى، او دون الملقى، او المراد بالذنوب اليوم الطويل الشرّ [مثل ذنوب اصحابهم] الذين اتبعوهم فى ظلم آل محمد ﷺ [فلا يستعجلون] بالعذاب.

[فويل للذين كفروا] بولاية على ﷺ [من يومهم] الذى يوعدون] و هو يوم آخر الدنيا او يوم القيامة.

٥٢ سُورَةُ الطُّورِ

مَكِّيَّةٌ، تَسْعُ وَارْبَعُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[وَ الطُّورِ] اقسام بالجبل الذي كلم الله عليه موسى عليه السلام، او اقسام بمطلق الجبل لما فيه من انواع البركات والخيرات و لما ينبع من تحته الماء الذي هو اصل جميع البركات و باطنه الامام الذي به وجود العالم و بقاؤه و بركاته، او المراد جهة النفس العليا التي اذا بلغ الانسان هناك قرب من الله اذا كان على الجانب الايمن منها.

[وَ كِتَابٍ مَسْطُورٍ] اي مكتوب مسطور [فِي رَقٍّ مَنشُورٍ] الرقّ الجلد الرقيق الذي يكتب فيه و الصحيفة البيضاء و المراد به هيولى العالم التي كتب فيها صور الانواع و نفوسها، او طبع الانسان الذي كتب فيه نفسه و قواها و مداركها. و قيل: هو الكتاب الذي كتبه الله لملائكته فى السماء يقرؤن فيه ما كان و ما يكون فيعملون بما فيه، و قيل: هو القرءان المكتوب عندالله فى اللوح المحفوظ.

و قيل: هو صحائف الاعمال التي تخرج الى بنى ادم يوم القيامة، و قيل: هو التوراة [وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ] الذي فى السماء الرابعة يدخله كل يوم سبعون الف ملك ثم لا يعودون اليه ابداً، و عن الباقر عليه السلام انه قال: ان الله وضع تحت العرش اربع اساطين و سماهن الضراح و هو البيت المعمور و قال للملائكة: طوفوا به، ثم بعث ملائكة فقال: ابنوا فى الارض بيتاً بمثاله و قدره، و امر من فى الارض ان يطوفوا بالبيت.

و عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم: البيت المعمور فى السماء الدنيا و فى حديث عنه صلى الله عليه و آله و سلم انه فى السماء السابعة.

و اختلاف الاخبار فى ذلك يشعر بوجه التأويل، و لما كان الانسان الصّغير مطابقاً للانسان الكبير فالبيت المعمور هو قلبه الذى هو فى السماء الرّابعة بوجه، و تحت العرش بوجه، و فى السماء الدّنيا بوجه، و بخذائه القلب الصّنوبرى الذى هو فى ارض الطّبع و بناه الملائكة بحذاء القلب المعنوى الذى هو فى سماء الارواح.

[وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ] السماء، او العقل الذى هو بمنزلة السقف للقلب و الطّبع [وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ] اى الموقد او المملوّ فانّ البحار تسجّر و توقد ناراً يوم القيامة و المراد بحر الهيولى الذى يوقد من نار الغضبات و الشّهوات و الحيل الشّيطانية.

[إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَّا لَهُ مِنْ دَافِعٍ يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا] اى تضطرب او تموج او تدور [وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا] حتى تستوى مع الارض، او يظهر سير الجبال فانّها تمرّمرّ السحاب و تحسبها جامدةً. [فَوَيْلٌ] اى اذا كان ذلك اليوم فويل [يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ] لله و رسوله ﷺ مطلقاً، او فى ولاية علىّ و هو المنظور.

[الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ] فى الملاهى، او فى انكار المبدء و المعاد، او فى انكار الرّسول ﷺ، او فى انكار ولاية علىّ عليه السلام [يَلْعَبُونَ يَوْمَ يُدْعُونَ] اى يدفعون بعنفٍ فانّ الدّع الدّفع العنيف.

[إِلَى نَارٍ جَهَنَّمَ دَعَا] و قيل: هو ان تغلّ ايديهم الى اعناقهم و تجمع نواصيهم الى اقدمهم، ثمّ يدفعوا الى جهنّم دفعاً علىّ وجوههم.

[هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذّبُونَ] الجملة حالّية او جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ بتقدير القول اى يقول الله او الملائكة او خزنة جهنّم.

[أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ] لما كانوا ينسبون محمداً ﷺ الى

السحر تارةً و الى انه يتصرف في الابصار اخرى ردّ الله تعالى عليهم قولهم في حقه فقال: افسح هذا ام انتم لا تبصرون بالتصرف في ابصاركم؟
 [اِصْلُوْهَا] يعنى يقال لهم: اصلوها [فَاصْبِرُوا اَوْ لَا تَصْبِرُوا] لفظة او للتسوية و لذلك اكد المفهوم بالتصريح فقال: [سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ اِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] جوابٌ لسؤالٍ كأنه قيل: لم نعدب هذا العذاب؟ [اِنَّ الْمُتَّقِينَ] عن تكذيب الله و رسوله ﷺ في ولاية عليّ ؑ بالاقرار له و البيعة معه بيعة خاصة و لوية.

[فِي جَنّاتٍ وَ نَعِيمٍ] تنكير الجنّات و النعيم للتفخيم [فَاكِهِينَ] متنعمين او معجبين.

[بِمَا اْتَيْهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَ قِيَهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ كُلُوا وَ اشْرَبُوا] حالية او مستأنفة جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ بتقدير القول [هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مُتَّكِبِينَ] حال [عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ] متصل بعضها ببعض.

[وَ زَوْجِنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ] اتى بالماضى للاشعار بانّ التزويج حاصل لهم في دار الدنيا و ان كان لا يظهر عليهم: او للاشارة الى تحقق وقوعه [وَ الَّذِينَ اٰمَنُوا] بالبيعة العامة او بالبيعة الخاصة.

[وَ اتَّبَعْتَهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِاِيْمَانٍ] الذريّة تقع على الواحد و الكثير و هي الصغار من اولاد الرجل او مطلق الاولاد، و الباء بمعنى مع، او بمعنى فى، او للسببية و تنكير الايمان للاشعار بكفاية ايمان ما للاحاق و لو كان ايماناً حكماً فانّ صغار اولاد المسلمين فى حكم الاسلام و ان لم يحكم عليهم بالاسلام الحقيقى لعدم تعلق التكليف بهم بعد.

[الْحَقْدَانِ بِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ] و المراد انه تعالى يلحق اولاد المؤمنين المكلفين منهم القاصرين عن درجة ابائهم بأبائهم تشريفاً لايمان ابائهم، و

غير المكلفين منهم بمحض ايمان الاباء يلحقون بالاباء تشريفاً لهم كما فى الاخبار ان الصغار من الاولاد تهدي فى الجنة للاباء.

[وَمَا أَكْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ] بواسطة الحاق الاولاد [كُلُّ] امرئ بما كسب رهيئاً [حالية او متعرضة جواب لسؤال مقدر].

[وَأَمَدَدْنَاهُمْ] يعنى اعطيناهم على التدرىج و الاستمرار [بِفَاكِهَةٍ] شريفة لا يمكن تعريفها [وَلَحْمٍ] غير معروف ليس من جنس لحوم الدنيا حتى يمكن تعريفها.

[مِمَّا يَشْتَهُونَ] اى من لحم من ذى لحم يشتهونه من لحم الطيور و غير الطيور [يَتَنَازَعُونَ] اى يتجادبون من وجد [فيها كَأْسًا] الكأس مهموزة اسم لما يشرب منه، او اسم له مادام الشراب فيه، و تطلق على الخمر ايضاً و هى مؤنثة سواء اريد بها ما يشرب به او الخمر.

[لَا لَعُوَ فِيهَا] يعنى لا يجرى بينهم لغو حين تعاطيها مثل الكؤوس الدنيوية [لَا تَأْتِيهِمْ] اى لا جعل الشارب ائماً بخلاف كؤوس الدنيا. [وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ] فى الحسن و الصبابة و الصفاء و البياض، و توصيف اللؤلؤ بكونه مكنوناً لكون المكنون محفوظاً من الاغبرة و ما يكدره.

[وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ] اى كل بعض منهم [عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ] عن سبب تنعمهم فى الجنة بقريئة ما يأتى [قَالُوا] فى الجواب.

[إِنَّا كُنَّا قَبْلُ] اى قبل الاخرة [فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ] على اهلنا، او مشفقين من عذاب الله [فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا] بهذه النعم.

[وَوَقَيْنَا عَذَابَ السَّمُومِ] السَّمُوم من اسماء جهنم، او السَّمُوم الحر الذى يدخل فى مسام البدن [إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ] الذى

لا يدع من يدعو من غير نصره.

[الرَّحِيمُ] الذي يتفضل على عباده من غير استحقاقٍ منهم [فَذَكَرُ] يعني اذا كان الامر هكذا فذكر و لا تبال بردهم و قبولهم فانه ينفع بعضهم ان لم ينفع كلهم، او ينفع آخرًا ان لم ينفع اول الامر.

[فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ] الباء للقسم او للسببية، و النعمة هي الولاية و النبوة و الرسالة صورتها [بكاهنٍ] الكهانة الاخبار بالغيب بطريق خدمة الجن، و الفعل كمنع و نصر و كرم.

[وَلَا مَجْنُونٍ] كما يقولون و يصفونك بهما [أَمْ يَقُولُونَ] هو [شاعِرٌ] يتكلم بما لاحقيقة له و يتموه فيقرب البعيد و يبعد القريب، و لما كان الشاعر في اكثر الامر يأتي في شعره بما لاحقيقة له و يتموه سمي كل من يأتي بكلام مموه لاحقيقة له بالشاعر.

[نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ] الريب صرف الدهر، و المنون الدهر و الموت و المقصود منه انا نتربص هلاكه [قُلْ تَرَبَّصُوا] الهلكة لى.

[فَأَنبِئِي مَعَكُمْ مِنَ الْأُمْتَرَبِّصِينَ] حوادث الدهر لكم [أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ] اى عقولهم [بهذا] القول و الانكار.

[أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ] و طغيانهم يحملهم على ذلك لاعقولهم [أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ] قال القران بتعمل من عند نفسه و ليس من الله [بَلْ لَأَيُّومٍ مُنُونٍ] بالله او بك او بالقران او بالولاية.

[فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ] اى مثل القران [إِنْ كَانُوا ضَادِقِينَ] فى أنك تقولته و قد مضى فى اول البقرة عند قوله فاتوا بسورة من مثله بيان التحدى بالقرآن و الاشارة الى وجه اعجازه.

[أَمْ خَلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ] بل اخلقوا من غير غاية لخلقهم؟ - كما يقول

المعطلون للعالم و خلقه عن الغاية، او من غير مبدء؟ كما يقول الدهرية و الطبيعية و القائلون بالبخت و الاتفاق، او من غير امرٍ و نهىٍ و وعظٍ و نصحٍ لهم؟ حتى يكونوا مهملين، او من غير سبق مادةٍ و استعدادٍ؟ حتى يقولوا بالجبر للعباد من دون اختيارٍ لهم، او من غير سبق صورةٍ مثاليةٍ لهم فى مراتب علمنا؟ فيكون خلقنا لهم من غير علمٍ لنا بهم سابقاً.

[أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ] لانفسهم فلم يكن لهم مبدءء آخر قلم يكن لغيرهم حقّ عليهم [أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ] حتى لا يكون لهما خالق فلما يقرّوا بمبدءٍ لهما اضطراراً.

[بَلْ لَا يُوقِنُونَ] فلا يتكلمون فى شىءٍ الا عن ظنٍّ و تخمينٍ [أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ] فيعطوا من شاؤا ما شاؤا و يمنعوا من شاؤا ما شاؤا فيمنعوا الرسالة منك و يعطوها غيرك او يعطوا انفسهم ما يشاؤن فلم يضطّروا الى الالتجاء الى الله و السؤال منه، او الى الالتجاء الى رسوله ﷺ و السؤال منه، او الى العبادات و اخذها من اهلها.

[أَمْ هُمُ الْمُسَيِّطِرُونَ] المسيطر الرقيب الحافظ و المتسلط حتى لا يحتاجوا الى غيرهم [أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ] اى فى السلم اخبار الغيب فيخبروا ان محمداً ﷺ ليس بنبيٍّ، او يخبروا بما يحتاجون اليه من امر دينهم و دنياهم فلا يكون لهم حاجة الى رسولٍ.

[فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ] بحجةٍ واضحةٍ او موضحةٍ صدقه [أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ] أتى بعد ذكر الاستماع من السماء حجة على انهم غير مستمعين بل غير عاقلين.

فانّ العاقل لا يقول مثل ما قالوا فانهم جوّزوا عليه التّوالد الذى مفسده غير خفية ثم اثبتوا له البنات، و اذا بشر احدهم بالانثى ظلّ وجهه

مَسْوداً وَهُوَ كَظِيمٌ وَرَجَّحُوا أَنفُسَهُمْ عَلَيْهِ فَاثْبَتُوا لَأَنفُسِهِمُ الْبَنِينَ وَ لَذَلِكَ قَالَ [وَ لَكُمُْ الْبُنُونََ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُثْقَلُونَ] بِذَلِكَ الْاَجْرِ فَمَنْعَهُمْ ذَلِكَ عَنِ الْاِقْرَارِ بِكَ.

[أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ] مِنْ دُونَ الصَّعُودِ إِلَى السَّمَاءِ [فَهُمْ يَكْتُتُونَ] فَيَعْلَمُونَ بِذَلِكَ أَنَّكَ لَسْتَ بِرَسُولٍ أَوْ لَا يَحْتَاجُونَ بِذَلِكَ إِلَى رَسُولٍ.
[أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ الْمَكِيدُونَ] يَعْنِي أَنَّهُمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا عَظِيمًا بِكَ وَ بِوَصِيَّتِكَ فَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرِسَالَتِكَ أَوْ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمُ الْمَكِيدُونَ فَانَّ كَيْدَهُمْ لَكَ هُوَ كَيْدَ اللَّهِ لَهُمْ فِي الْخِذْلَانِ وَ الْمَنْعِ مِنْ حَضْرَتِهِ.
[أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ] مِنَ الْاَصْنَامِ وَ الْكُوكَبِ وَ الْاَهْوِيَةِ [وَ اِنْ يَرَوْا] وَ الْحَالِ أَنَّهُمْ لَيْسُوا فِي شَيْءٍ عَلَى حَالَةٍ الْيَقِينِ فَانَّهُمْ اِنْ يَرَوْا.

[كَيْسَفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا] مَعَ أَنَّهُ مِنَ الْمَشْهُودَاتِ الَّتِي هِيَ ثَوَانِي الْبَدِيهِيَّاتِ يَنْكُرُوا وَ [يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ] فَازَا كَانَ الْاَمْرُ هَكَذَا.
[فَذَرَهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ] يَهْلِكُونَ بِالصَّاعِقَةِ أَوْ يَغْشَوْنَ [يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا] مِنَ الْاِغْنَاءِ أَوْ شَيْئًا مِنَ الْعَذَابِ.

[وَ لَأَهُمْ يُنصَرُونَ وَ اِنْ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا] اَنْفُسَهُمْ بِاِنْكَارِ الْمَبْدِءِ أَوْ الْمَعَادِ أَوْ الرَّسَالَةِ أَوْ الْوَلَايَةِ أَوْ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ ﷺ حَقَّهُمْ [عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ] الْيَوْمِ وَ هُوَ عَذَابُ يَوْمِ الْاِحْتِضَارِ، أَوْ عَذَابُ الْبِرْزَخِ، أَوْ عَذَابُ الدُّنْيَا بِالْقَتْلِ وَ الْاَسْرِ وَ النَّهْبِ، أَوْ دُونَ هَذَا الْعَذَابِ.

[وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ] ذَلِكَ فَلِذَلِكَ يَجْتَرُونَ عَلَى اِنْكَارِكَ [وَ اصْبِرْ] عَظْفٍ عَلَى قَلِّ تَرَبَّصُوا أَوْ عَلَى ذِكْرِ [لِحُكْمِ رَبِّكَ] بِاِمْهَالِهِمْ أَوْ لِحُكْمِ رَبِّكَ

بايذائك على ايديهم، او لحكم ربك بانكارهم لك، او لله، او لحكم ربك ببقائك فيهم،
او واصبر منتظراً لحكم ربك باهلاكهم و لا تبال بانكارهم و تهديدهم.

[فَأَنَّكَ بِأَعْيُنِنَا] نشاهدك و نشاهد جميع امورك فلاندعهم حتى
يضروك [وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ] الى الصلوة او حين تقوم عندالله
فان القيام عندالله يقتضى التنزية المطلق من غير التفات الى جهة الكثرات
و حمده تعالى بها، لكن الكامل ينبغي ان يكون حافظاً للطرفين فى كل حال
و انت اكمل الناس فسبح بحمد ربك حين تقوم عنده و لا تغفل عن الكثرات.
[وَمِنَ اللَّيْلِ] الذى يغشاك فيه ظلمات الكثرات و تستر وجهة ربك
[فَسَبِّحْهُ] و بالغ فى تنزيهه عن الكثرات فان المنعمر فى ظلمات الكثرات
عليه ان يبالغ فى تنزيه الحق و لا يلتفت الى تشبيهه و لذلك لم يصف الحمد
هناك و ان كان تسيبحه لا ينفك عن حمده.

[وَإِدْبَارَ النُّجُومِ] و حين ادبار النجوم و قد فسرت الاية بحسب
التنزيل بوجهه فليل حين تقوم من النوم، او الى الصلوة المفروضة فقل:
سبحانك اللهم و بحمدك.

و قيل: صل بأمر ربك حين تقوم من مقامك، و قيل: المراد الركعتان
قبل صلوة الفجر، و قيل: حين تقوم من نومة القائلة و هى صلوة الظهر، و
قيل، اذكر الله بلسانك حين تقوم الى الصلوة.

و قيل: قوله من الليل فسبحه يعنى به صلوة الليل، و قيل: معناه صل
المغرب و العشاء الاخرة، و ادبار النجوم معناه الركعتان قبل الفجر، و قيل:
صلوة الفجر المفروضة.

و قيل: لا تغفل عن ذكر ربك صباحاً و مساءً و نزهه فى جميع احوالك
ليلاً و نهاراً قائماً و قاعداً.

٥٣ سُورَةُ النَّجْمِ

مَكِّيَّة، و قيل آية: الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَاءَ الْأَثَمِ، الْآيَةَ، و قيل: هِيَ مَدِينَةُ كُلِّهَا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[و النَّجْمِ] اقسام بالنجم المراد به القراء أن فانه نزل نجوماً اى متفرقاً فى طول ثلاث و عشرين سنة، او اقسام بالثريا.

فان النجم علم بالغلبة لها، او اقسام بمطلق النجوم، او اقسام بالنجم الذى يرجم به الشيطان عن استراق السمع، او اقسام بالنبات اذا سقط على الارض او ارتفع منها و نما.

و قيل: اقسام بحمده ﷺ فانه النجم الذى نزل من السماء السابعة ليلة المعراج.

و عن ابن عباس انه قال: صلينا العشاء الاخرة ذات ليلة مع رسول الله ﷺ فلما سلم اقبل علينا بوجهه ثم قال: انه سينقض كوكب من السماء مع طلوع الفجر فيسقط فى دار احدكم، فمن سقط ذلك الكوكب فى داره فهو وصي و خليفتي و الامام بعدى، فلما كان قرب الفجر جلس كل واحد منّا فى داره ينتظر سقوط الكوكب فى داره و كان اطعم القوم فى ذلك ابي العباس، فلما طلع الفجر انقض الكوكب من الهواء فسقط فى دار على بن ابي طالب ؑ فقال رسول الله ﷺ لعلى ؑ: يا على و الذى بعثنى بالنبوة لقد وجب لك الوصية و الخلافة و الامامة بعدى، فقال المنافقون عبد الله بن ابي و اصحابه: لقد ضل محمد فى محبة ابن عمه و غوى، و ما ينطق فى ساعته الا بالهوى، فأنزل الله هذه الآية (الى آخر الحديث).

[إِذَا هَوَى] سقط و غرب: او اذا سعد و ارتفع، فأنه يستعمل فيهما
[مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ] يا قريش [وَمَا غَوَى] يعني ما ضلّ عن طريق الحقّ
فى الاعمال و الاقوال الظاهرة و ما ضلّ فى العلوم و العقائد الباطنة [وَمَا
يَنْطِقُ] بالقرءان او بالولاية او بمطلق ما ينطق به او بالاحكام الشرعيّة
[عَنِ الْهُوَى] اى هوى نفسه من دون امر ربّه.

[إِنْ هُوَ] اى نطفة او القرءان او امر الولاية [إِلَّا وَحَى يُوحى] يعنى
انه خرج من انانيته و صار انانيته انانيّة الله فلم يكن منه فعل او قول او خلق
الابوحى من الله و انانيته.

[عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى] جمع القوّة مقابلة الضّعف، و لما كان قوّة
جبرئيل فى جميع ماله من انواع الادراكات و التصرّفات جمع القوى.
[ذُو مِرَّةٍ] ذومتانة فى عقله و ثبات من امره، فانّ صاحب المِرّة
يكون صاحب ثبات فى الامر و لذلك ورد انه: ما بعث نبيّ قطّ الا كان ذامرّة
سوداء.

[فَاسْتَوَى] اى فاستقام على صورته الحقيقيّة التى خلقه الله عليها،
قيل: مارءاه احد من الانبياء فى صورته غير محمّد ﷺ نبينا فانه رءاه على
صورته مرّتين، مرّة فى السّماء و مرّة فى الارض، و قيل: فاستوى على
جميع ما فى الارض او على ما امره الله به، و قيل: فاستوى محمّد ﷺ اى
استقام فى امره و تمكّن، و على اى تفسير فالاتيان بالفاء كان فى محلّه، و
قيل: كان جبرئيل يأتى النّبى ﷺ فى صورة الادميين فسأله رسول الله ﷺ
ان يريه نفسه على صورته التى خلق عليها، فأراه نفسه مرّتين، مرّة فى
الارض و مرّة فى السّماء، امّا فى الارض فانّ محمّداً ﷺ كان بحراء فطلع له
جبرئيل من المشرق فسدّ الافق الى المغرب فخرّ النّبى ﷺ مغشياً عليه،

فنزل اى جبرئيل فى صورة الادميين فضمه الى نفس عالم.
 [وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى] اى جبرئيل بالافق الاعلى و هو افق عالم
 العقول الذى هو عالم الجبروت من جهة اللاهوت، و كان جبرئيل حين النزول
 ينزل من افق المشرق و هو اعلى من افق المغرب، او المراد انّ محمداً ﷺ
 كان حين نزول الوحي و التعليم بالافق الاعلى يعنى افق عالم العقول الى
 اللاهوت، او عالم النفوس الى العقول، او عالم المثال الى النفوس، او افق
 عالم الطّبع الى عالم المثال، فانه ﷺ كان يوحي اليه فى جميع تلك الافاق.
 [ثُمَّ دَنَى] جبرئيل من الافق الاعلى من محمداً ﷺ و تدلّى تحت
 [فَتَدَلَّى] دنى محمداً ﷺ [فَتَدَلَّى] فى الهواء او ثم دنى محمداً ﷺ من الافق
 الاعلى من الله، فتدلّى من انانيته و تدلّى تحت العرش، فلم يبق له مقام و
 مكان و لانانيته يعتمد عليها بل صار تدلياً من غير ذاتٍ متدلّية.
 و قرئ فتداني، و سئل الكاظم عليه السلام عن قوله دنى فتدلّى، فقال: انّ هذه
 لغة فى قریش اذا اراد الرجل منهم ان يقول: قد سمعت يقول قد تدلّيت و انما
 اى بل ادنى و التدلّى الفهم لكلّ قوسٍ قابان.
 [فَكَانَ] الامتداد و المسافة بينهما [قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى] قاب
 القوس ما بين مقبضها الى رأسها، و لكلّ قوس قابان، و لذلك قيل: انه على
 القلب و الاصل قابى قوسٍ لكن ليس هذا على القلب و ليس المقصود انه
 كان بينهما مقدار قابى القوس بل المقصود انه كان بينهما مقدار قاب واحد
 من القوس اذا انعطفت لا اذا كانت مستقيمة، فانّ القوس قطعة من الدائرة و
 لكلّ قوس اذا انعطفت قوسان ما بين مقبضها و رأس كلّ طرف منها.
 و عن الصادق عليه السلام: انه سئل كم عرج برسول الله ﷺ؟ - فقال: مرّتين
 فأوقفه جبرئيل موقفاً فقال: مكانك يا محمداً ﷺ فقد وقفت موقفاً ما وقفه

ملك و لانبى قطّ، انّ ربك يصلّى، فقال: يا جبرئيل، و كيف يصلّى؟ - قال: يقول سبّوح قدّوس اناربّ الملائكة و الرّوح، سبقت رحمتى غضبى، فقال: اللهم عفوك عفوك، قال: و كان كما قال الله: قاب قوسين اوادنى.

قيل: ما قاب قوسين اوادنى؟

- قال: ما بين سيّتها^(١) الى رأسها، قال: فكان بينهما حجاب يتلألاً يخفق و لا اعلمه الاّ وقد قال: زبرجد، فنظر فى مثال سمّ الابرة الى ماشاء الله من نور العظمة، فقال الله تبارك و تعالى: يا محمد ﷺ، قال: لبيك ربّى، قال: من لامتك من بعدك؟

- قال: الله اعلم، قال: على بن ابي طالب ﷺ امير المؤمنين و سيّد المسلمين و قائد الغرّ المحجلين، ثمّ قال الصادق ﷺ: والله ماجاءت ولاية علىّ ﷺ من الارض ولكن جاءت من السماء مشافهةً.

و قال فى الصّافى؛ و فى التّعبير عن هذا المعنى بمثل هذه العبارة اشارةً لطيفةً الى انّ السائر بهذا السّير منه سبحانه نزل فأوحى الى عبده [ما] و اليه صعد، و انّ الحركة الصّعوديّة كانت انعطافيّة و أنّها لم تقع على نفس المسافة التّزويّية بل على مسافة اخرى كما حقّق فى محله فسيره كان من الله و الى الله و فى الله و بالله و مع الله تبارك و تعالى ابهم الموحى.

[أَوْحَى لِلتّفخيم و قد مضى فى آخر البقرة أنّه كان فيما اوحى اليه قوله تعالى لله ما فى السّماوات و الارض و أنّ تُبدوا ما فى أنفسكم أو تُخفوه يُخاسِبكم به الله (الاية) و كانت الاية قد عرضت على الانبياء من لدن آدم ﷺ الى ان بعث الله محمّداً ﷺ و عرضت البقرة [ما كذب] على

(١) التّسيّة كالعدة من الوعد = القوس ما عطف من طرفيها.

الامم فأبوا ان يقبلوها من ثقلها، وقبلها رسول الله ﷺ، و عرضها على امته فقبلوها، و قد مرضى فى ءأخر بيان هذه الاية و عدم منافاتها لما ورد انه تعالى: لا يؤاخذ العباد على الخطرات و الوسوس و عزم المعاصى.

[مَا كَذَبَ] قرئ بتخفيف الذال و تشديدها [الْفُؤَادُ] ﷺ اى فؤاد محمد ﷺ و لم يصفه اليه لايهام ان ليس فؤاد غير فؤاده، و ان المطلق ينصرف اليه.

[مَا رَأَى] فى بعض الاخبار ان محمداً ﷺ رأى ربه بفؤاده لا بالبصر، و فى بعض: لقد رأى من ءآيات ربه الكبرى و ءآيات الله غير الله، او رأى خلافة على ﷺ و على اكبر الايات، او رأى جبرئيل على صورته التى خلق عليها، و لم يره احد كذلك [أَفْتُمَارُونَهُ] افتجادلونه، و قرىء افتمرونه من مرى بمعنى اتغلبونه فى المحاجة و تنكرونه؟!

فانهم كانوا يجادلونه فى خلافة على ﷺ [عَلَىٰ مَا يَرَىٰ] كان الاوفق ان يقول على ما رأى لكنّه اذاه بالمضارع للاشعار باستمرار الرؤية منه فانه كان كلما نظر بفؤاده رأى خلافة على ﷺ و ولايته بعده.

و سئل رسول الله ﷺ عن ذلك الوحي، فقال: اوحى الى ان علياً ﷺ سيّد المؤمنين، و امام المتقين، و قائد الغر المحجلين، و اول خليفة يستخلفه خاتم النبيين ﷺ، فدخل القوم فى الكلام فقالوا: امن الله او من رسوله؟

- فقال الله جلّ ذكره لرسوله قل لهم: ما كذب الفؤاد ما رأى ثم ردّ عليهم فقال: افتمارونه على ما يرى.

فقال لهم رسول الله ﷺ: قد امرت فيه بغير هذا، امرت ان انصبه للناس، فأقول: هذا وليكم من بعدى، و انه بمنزلة السفينة يوم الغرق، من

دخل فيها نجا، و من خرج عنها غرق.
 [وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى] في نزول عرش الربّ او مرّة اخرى من
 غير اعتبار النزول فيها فانّها تستعمل في معنى المرّة من غير اعتبار معنى
 مادّته.

[عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى] اي عند سدرة الواقعة في منتهى مقامات
 الامكان، و تسمية الشجرة النورية الواقعة في منتهى المقامات بالسدرّة
 لانّها ليس عندها الا الحيرة و الدهشة، و السادر هو المتحيّر.

و هي شجرة عن يمين العرش فوق السماء السابعة ينتهي اليها علم
 كلّ ملك، و ينتهي اليها اعمال الخلائق من الاولين و الاخرين، و اليها ينتهي
 الارواح الصّاعدة، و لا يتجاوز عنها من كان مقيداً بقيود الحدود، و لذلك قال
 جبرئيل في هذا المقام: لو دنوت انملةً لا احترقت، و هي شجرة طوبى، و هي
 شجرة النبوة كما ان فوقها شجرة الولاية.

[عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى] التي لا يتجاوز عنها الممكن بخلاف سائر
 الجنّات فانّها معبرٌ غير مأوى لبعض النفوس و ان كانت مأوى لبعضٍ اخر.
 [اذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى] لفظ ما في امثال هذا الكلمة يفيد
 التّفخيم، قيل: يغشاها الملائكة امثال الغربان.

و قيل: يغشاها من النور و البهاء، و قيل: فراش من الذهب، و قيل:
 لما رفع الحجاب بينه و بين رسول الله ﷺ غشى نوره السدرّة.

[مَا زَاغَ الْبَصَرُ] حتى لم يكن يبصر ما هو الواقع و يكون مخطئاً في
 ابصاره يعنى ما زاغ بصر محمّد ﷺ حين رأى عند السدرّة [وَمَا طَغَى] و ما
 جاوز عن حدّ القصد في الابصار حتى يكون مخطئاً في الابصار.

[لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى] مثل سدرّة المنتهى و جبرئيل

على صورته التي خلق عليها.

و قيل: سمع كلاماً لولا انه قوَّى ما قوى، و قيل: رأى رفرفاً اخضر من رفارف الجنة قد سدّ الافق، و قيل: رأى ربّه بقلبه، و قيل: رأى عليّاً عليه السلام فانه الايات الكبرى التي لا اكبر منها.

و روى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لعليّ عليه السلام: يا عليّ ان الله اى اخبرونا عن اشهدك معى فى سبع مواطن وعدّ من ذلك ليلة الاسراء [أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّىٰ وَ مَنْوَةَ الثَّالِثَةِ الْآخَرَىٰ] اى اخبرونا عن هذه الالهة التي تعبدونها يضرّونكم او ينفعون؟! او هي بنات الله؟!

و قيل: انهم زعموا ان الملائكة بنات الله و صوروا اصنامهم على صورهم و عبدوها من دون الله و اشتقوا لها اسماء من اسماء الله فقالوا: اللات من الله، و العزى من العزيز.

و قيل: ان التاء فى اللات اصلية، و قرئ اللات بتشديد التاء، قيل: كان صنماً نحتوه على صورة رجل يلتّ السويق و يطعم الحاج، و قيل: ان اللات كان صنماً لثقيف، و العزى صنم.

و قيل: انها كانت شجرة يعبدها الغطفان فبعث اليها رسول الله خالد بن وليد فقطعها، و مناة كانت صنماً بقديد بين مكة و المدينة و قيل ثلاثتها كانت اصناماً فى الكعبة يعبدونها، و الثالثة نعت لمناة و كذلك الاخرى و كانتا نعتين بيانين.

[الْكُفْرُ الذِّكْرُ وَ لَهُ الْاُنْثَىٰ تِلْكَ اِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ] ذات جور، ضيزى قيل: انه فعلا مضموم الفاء سواء جعل واوياً او يائياً لعدم وجود الوصف على فعلى مكسور الفاء، و قرئ بالهمزة من ضازره اذا ظلمه.

[ان هي] اى الاصنام [الاسماء سميتموها انتم و ابائكم ما انزل

اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ [قد سبق الآية في سورة الاعراف مع تفاوت يسير في اللفظ و قد سبق تحقيق لها هناك و في سورة البقرة ايضاً عند قوله تعالى: «و علم آدم الاسماء كلها.

[أَنْ يَتَّبِعُونَ] في جعل هذه الاسماء التي ليست لها حكم فضلاً عن ان تكون معبودات مسمياتٍ و في النظر اليها و السجدة لها، و قرئ تتبعون بالخطاب و بالغيبة.

[إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ] عطف على الظنّ و يجوز ان يكون ما نافية او استفهامية.

[وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى] ما به الهدى و اليقين فأعرضوا عنه و اتبعوا الظنّ و ما به الضلالة و المراد بالهدى الرسول و كتابه و شريعته.

[أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى] فيكون لهم ما يتمنونه من حسن الحال في الدنيا و حسن المال في الآخرة، او من شفاعة الاصنام في الآخرة فانه لادليل لهم على ذلك سوى تمنيهم و ليس كذلك.

[فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَى] الفاء للسببية يعنى اذا كان الآخرة و الاولى لله فلم يكن للإنسان ما تمنى بل كان له ما اراد الله.

[وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً] من الاعناء، او شيئاً من عذاب الله [إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ] لهم في الشفاعة [لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى] و من يشاء و يرظلي ليس س من تولّى عليّاً [إِلَّا] فان ما به الرضا هو انْفَحَّة الولاية فما لهم يعبدون الملائكة من دون الله و يسمون الملائكة بما لا يرضاه الله.

[إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً

الْأُنثَى] فيقولون: انّ الملائكة بناتُ الله [وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ] ذمهم أولاً على تسمية الاشرف باسم الاخس ثم على القول بعدم العلم ثم على اتباع الظن.

[وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا] قد فسّر الحق ههنا بالعلم، او المراد به نفس الامر، او المشيئة، او الحق الاول تعالى، و شيئاً مفعول مطلق، او هو مفعول به و من الحق حال منه.

[فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا] لما ذكر حال المشركين و انهم اعرضوا عن اليقين و تمسكوا بالظن و التخمين قال: اذا كان حالهم على هذا و لم يتوجهوا اليك و الى ما به اليقين، او لم يتوجهوا الى عليّ عليه السلام الذي بالتوجه اليه يحصل اليقين، فأعرض عن مجادلتهم و عن النصح و التذكير لهم، او اعرض عن مكافاتهم على سوء فعالهم.

و المراد بالذكر هو ما به ذكر الله للعباد و هو العقل و القلب الذي هو طريق العقل و القرءان و الرسول و صاحب الولاية و جملة الايات الافاقية و الانفسية، او المراد ما به ذكر العباد لله و هو المذكورات مع الاذكار اللسانية و القلبية لكن المنظور الاعراض عمّن انكر الولاية فانه المستحق للاعراض سواء كان قابلاً للرسالة او لم يكن.

[لَمْ يَرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا] فانّ من اعرض عن القلب و صاحبه لا يكون له ارادة من جملة افعاله و اقواله و علومه الا الانتفاع في جهة الحياة الدنيا فانه ان صلى صلى لئلا يحدث له حادثة تضره في حياته، و ان صام فكذلك، و ان حصل له علم لا يكون وجه علمه الا الى الدنيا فيكون علمه جهلاً مشابهاً للعلم.

[ذَلِكَ] المبلغ اي الحياة الدنيا، او طلب الحياة الدنيا [مَبْلَغُهُمْ]

محلّ بلوغهم او بلوغهم [مِنَ الْعِلْمِ] لا يتجاوز علمهم عنها الى الاخرة.
[إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى] [جواب سؤال في مقام التعليل لقوله اعرض.

[وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ] الله السَّمَاوَاتِ و الارض و ما فيهما كما مرّ مراراً [لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا] علة غائية لاعرض يعنى انك ما دمت مقبلاً عليهم لم يعذب الله احداً منهم فاعرض عنهم حتى يجزى الذين أَسَاءُوا [يَمَا عَمِلُوا] او غاية لقوله: هو اعلم بمن ضلّ عن سبيله او علة لاثبات قوله هو اعلم بمن ضلّ عن سبيله يعنى قلنا انه اعلم لما ترى انه يجزى الذين اساءوا او غاية لقوله: لله ما فى السَّمَوَاتِ و ما فى الارض، او علة لاثباته.

[وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى] بالخصلة او العاقبة او النعمة الحسنى [الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَثَمِ] صفة او بدل من الذين احسنوا او خبر مبتدء محذوف او مبتدء خبره جملة ان ربك واسع المغفرة بتقدير العائد، او الخبر محذوف بقرينة ان ربك واسع المغفرة اى مغفور لهم، و يكون قوله: ان ربك واسع المغفرة تعليلاً له و قدمضى بيان الكبيرة و الصّغيرة فى سورة النساء عند قوله تعالى: ان تجتنبوا كباير ما تنهون عنه.
[وَالْفَوَاحِشَ] عطف على كباير الاثم او على الاثم، و الفاحشة اقبح الاثم او هو الزنا.

[إِلَّا اللَّمَمَ] محرّكة صغار الذنوب التى يتنزّل الانسان عن مقامه عليها و لم يكن مقامه مقام تلك الصغار من الذنوب، فانه قدمضى فى بيان الكباير انه اذا لم يكن الانسان متمكناً فى طريق النفس فكلمما صدر منه من الاثم كان صغيرة، و لم يكن مقام ذلك الانسان مقام تلك الصّغيرة.
[إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ] جواب سؤال مقدّر فى مقام

التعليل لقوله تعالى ليجزى الذين اساؤا.

[إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ] تعليل لقوله اعلم بكم او ظرف له يعنى ان كان اعلم بكم فى وقت انشاءكم من الارض فكيف لا يعلم حالكم حين حياتكم الدنيوية او حين بعثكم [إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى] يعنى لا تظهروا طهارة انفسكم و لا تمدحوها عندالله و عند رسوله فانه اعلم بحالكم منكم بل اتقوا سخط الله، او اتقوا الشرك، او اتقوا الشرك بالولاية عند انفسكم فلا تظهروا تقويكم فانه اعلم بتقويكم.

[أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى وَ أَعْطَى قَلِيلًا] قال فى المجمع، نزلت الايات السبع من قوله: افرايت الذى (الى سبع آيات) فى عثمان بن عفان كان يتصدق و ينفق ماله فقال اخوه من الرضاة عبدالله بن سعد بن ابى سرح: ما هذا الذى تصنع؟ يوشك ان لا يبقى لك شىء؟!]

فقال عثمان: ان لى ذنوباً و اتى اطلب بما اصنع رضا الله و ارجو عفوه، فقال له عبدالله: اعطنى ناقتك برحلتها و انا اتحمل عنك ذنوبك كلها، فأعطاه و أشهد عليه و امسك عن الصدقة، فنزلت: افرايت الذى تولى اى يوم احدٍ حين ترك المركز، و أعطى قليلاً ثم قطع نفقته الى قوله: و ان سعيه سوف يرى فعاد عثمان الى ما كان عليه.

و قيل: نزلت فى الوليد بن المغيرة، و نقل نظير ما نقل لعثمان، و قيل: نزلت فى العاص بن وائل السهمي.

و قيل: فى رجل قال لاهله: جهزوني حتى انطلق الى هذا الرجل، يريد النبي ﷺ، فتجهز و خرج فلقية رجل من ائمه علم الغيب [الكفار فقال له مثل ما قيل لعثمان.

و قيل: نزلت في ابي جهلٍ و ذلك انه قال و الله ما يأمرنا محمد ﷺ الا بمكارم الاخلاق فذلك قوله اعطى قليلاً.

أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي [وَأَكْدَى] اكدى بمعنى بخل، او قلّ خيره، او قلّ عطاءه [فَهُوَ يَرَى بِبصيرته انّ غيره يتحمّل عنه ذنوبه، او يرى انه صار مطهراً من الذنوب، او يرى انه لاعقوبة عليه.

[أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ فِي صُحُفِ مُوسَى وَابْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَى] [مبالغة في الوفاء و الايفاء و المعنى بالغ في الوفاء بعهد الله الذي اخذ منه، و تقديم موسى ﷺ لكونه اقرب الى المخاطبين المعاتبين و لكون صحفه اشهر و اظهر.

[الَّا تَزِرُ وَازِرَهُ وِزْرَ أُخْرَى وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى] وجدّ، لفظة ما مصدرية، او موصولة، او موصوفة، و ما ورد من انتفاع الاموات بالتصدّقات و الخيرات من الاحياء ليس من قبيل الانتفاع بسعى الغير بل الانتفاع بالمحبّة التي دخل منهم في قلوب الاحياء من سعيهم في الدنيا.

[وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَى ثُمَّ يُجْزَاهُ] اي يجزى الساعي بسعيه [الْجَزَاءِ الْأَوْفَى وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى] انتهاء الكلّ و انتهاء اعمالهم فيجزئهم بنفسه الجزاء الاوفى فما لهم يعبدون غيره.

[وَأَنَّهُ أَضْحَكَ وَ أَبْكَى] اسرّوا حزن او انه اضحك السماء برفع الغيم و ابكى السماء بالمطر.

[وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَى وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى] اذا تتحوّل من الدّم منياً، او اذا تنزّل الى الرّحم.

[وَ إِنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى] اي اغنى

بالاموال و جعلهم مدّخرين باصول الاموال و بضاعاتهم، و قيل: اقنى بمعنى اخدم، و قيل: اقنى بمعنى ارضى، و قيل: اغنى بالكفاية و اقنى بالزّيادة، و قيل: اقنى بمعنى حرم [وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى] كوكب فى السماء كانت قريش و قومٌ من العرب يعبدونه [أَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى وَ ثَمُودَ فَمَا أَبْقَى] منهم احداً [وَ قَوْمَ نُوحٍ مِّنْ قَبْلُ] اى من قبل عادٍ و ثمود [إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغَى وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى] اى اسقطها، والمراد بالمؤتفكة و قرى قوم لوطٍ اتتفكت بأهلها اى انقلبت.

[فَعَشِيهَا مَا غَشِيَ] بالعذاب فمالهم ينظرون الى غيره و يستمدون من غيره و يعبدون او يتبعون غيره.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى] الخطاب عام، او خاصٌ بمحمّد ﷺ على: اياك اعنى واسمعى يا جارة، يعنى كلّ هذه النعم و النقم من آلاء ربك، لانّ هذه النقم ايضاً نعم لمن كان بعد الماضين من الامم لاتعاضهم بالماضين و نقمهم، ففى اى نعم ربك تشك؟! او بسبب اى من الآلاء تجادل؟! و الآلاء جمع الالى بفتح الهمزة وكسرهما وسكون اللّام او جمع الالو بكسر الهمزة و سكون اللّام.

[هَذَا] اى محمّد ﷺ [نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأُولَى] سئل الصادق عليه السلام عنها فقال: انّ الله تبارك و تعالى لما ذرأ الخلق فى الذرّ الاول اقامهم صفوفاً قدّامه و بعث الله محمّداً ﷺ حيث دعاهم فامن به قومٌ وانكره قومٌ فقال الله عزّ و جلّ: هذا نذير من النذر الاولى يعنى محمّداً ﷺ حيث دعاهم الى الله عزّ و جلّ فى الذرّ الاول.

[أَزِفَتِ الْأَزِقَّةُ] الازفة من اسماء القيامة غلبت عليها، و التّاء لتأنيث القيامة، او للنقل، او الازقة مصدرٌ كالكاشفة و العافية، و قرب

القيامة لأنها ليست في عرض الزمان حتى يكون قربها قريباً زمانياً بل هي في الطول و بمنزلة الروح للزمان، و كما ان روح كل شيء اقرب اليه من نفسه فروح الزمان اقرب كل شيء من الزمانيات.

[لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ] نفس مظهرة، او الكاشفة مصدر [أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ] حديث الازفة او ازف الازفة، او القران، او ما تقدم من الاخبار كماورد عن الصادق عليه السلام [تعجبون] انكاراً [وَتَضْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ] سمد سموداً رفع رأسه تكبراً، و سمد الابل جد في السير، و سمد دأب في العمل و قام متحيراً.

[فَاسْجُدُوا لِلَّهِ] اذا ازفت الازفة، فاسجدوا لله [وَ اعْبُدُوا] حتى تكونوا حين الورود عليه مستأنسين مستوحشين.

۵۴ سُورَةُ الْقَمَرِ

مَكِّيَّةٌ؛ وَهِيَ خَمْسٌ وَخَمْسُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ] قَدْ فَسَّرَتِ السَّاعَةُ بِسَاعَةِ ظَهْرِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
بِسَاعَةِ الْقِيَامَةِ وَبِحَالَةِ الْاِحْتِضَارِ وَالْكَلِّ يَرْجِعُ إِلَى امْرٍٍ وَاحِدٍ هُوَ وَقْتُ الْقِيَامِ
عِنْدَ اللَّهِ، وَلَمَّا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَاتَمَ الرَّسْلِ فَلَا يَكُونُ بَعْدَهُ رَسُولٌ وَرِسَالَةٌ
لِانْتِهَاءِ مَرَاتِبِ الرَّسَالَةِ إِلَيْهِ فَلَا يَكُونُ مَرْتَبَةٌ مِنَ الرَّسَالَةِ إِلَّا وَهِيَ مَجْتَمِعَةٌ فِي
وَجُودِهِ، كَانَ أُمَّتُهُ أَيْضاًءَ آخِرِ الْأُمَمِ فَلَا يَكُونُ بَعْدَ أُمَّتِهِ أُمَّةٌ، وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ
الْقِيَامَةَ لَيْسَتْ فِي عَرْضِ الزَّمَانِ وَأَنَّهَا هِيَ طَوْلُهُ فَإِذَا كَانَ أُمَّةً مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آخِرِ
الْأُمَمِ لَمْ يَكُنْ مَرْتَبَةٌ زَمَانِيَّةٌ بَعْدَ مَرْتَبَتِهِمْ وَيَكُونُ بَعْدَ مَرْتَبَتِهِمْ الْخُرُوجُ مِنَ
الزَّمَانِ، وَالْخُرُوجُ مِنَ الزَّمَانِ هُوَ الْقِيَامُ عِنْدَ اللَّهِ فَيَكُونُ الْقِيَامَةُ قَرِيبَةً مِنَ أُمَّةِ
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلِذَلِكَ وَرَدَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: بَعَثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ، وَكَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
ءَ آخِرِ الزَّمَانِ وَصَارَ بِوَجُودِهِ قِيَامَةُ وَمَحْشَرًا كَمَا قَالَ الْمَوْلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

پس محمد صد قیامت بود نقد زانکه حل شد در فنایش حل و عقد
زادهی ثانیست احمد در جهان صد قیامت بود او اندر عیان
زو قیامت را همی پرسیده‌اند کای قیامت تا قیامت راه چند
با زبان حال می‌گفتی بسی که زمحشر حشر را پرسد کسی!
پس قیامت شو قیامت را ببین دیدن هر چیز را شرط است این
[وَ انشَقَّ الْقَمَرُ] القمر اسم للكوكب الذي يأخذ النور من غيره و

لا يكون منيراً بنفسه، و هل في السماء اقمار عديدة؟

او القمر منحصر في هذا الكوكب الذي يدرك أنه مستنير من

الشَّمْسُ؟ - قيل: وجدوا غير هذا القمر اقماراً أُخر، و في العالم الصَّغير القلب مظهرٌ للقمر، او القمر مظهرٌ للقلب فانَّ القلب ايضاً يأخذ النور من الرّوح و يستنير بنوره، و لَمَّا كان النَّاس قلوبهم ذوات و جهين، وجه الى الرّوح و عالم الوحدة، و وجه الى النَّفس و عالم الكثرة، و كان المراعى منهم للطرفين قليلاً و الجامع لكمال الطرفين اقلّ حتّى انَّ الانبياء لم يكونوا كاملين في الطرفين بل كانوا ناقصين في طرف الكثرة او طرف الوحدة، و كان نبينا ﷺ كاملاً في الطرفين حافظاً للجانبين.

و لذلك نسب اليه ﷺ انه قال: كان اخي موسى ؑ عينه اليمنى عمياء، و اخي عيسى ؑ عينه اليسرى عمياء، و انا ذوالعينين. كان قلب نبينا ﷺ من بينهم ذاشقين كاملين، و لَمَّا كان القمر الصّوريّ مظهرًا لقلبه كان لاغرو في انشقاق القمر الصّوريّ كما نسب الى معجزاته، و لَمَّا كان انشقاق القمر المعنويّ الذي هو قلب النبيّ ﷺ بشقين متساويين دليلاً على انتهاء مراتب التّجدّد في وجوده و ابتداء الدّهر في وجوده كان دليلاً على شدّة قرب السّاعة الواقعة في الدّهر، و لَمَّا كان انشقاق القمر الصّوريّ دليلاً على انشقاق قلب فاعله بشقين متساويين كان ذلك ايضاً من اشراط السّاعة.

روى انه اجتمع المشركون الى رسول الله ﷺ فقالوا: ان كنت صادقاً فشقّ القمر فرقتين و رسول الله ﷺ ينادى: يا فلان يا فلان اشهدوا. [وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً] الجملة حالية و المعنى اقتربت السّاعة و ظهر امارتها و ينبغي ان يتذكروا و يتوبوا و ينيبوا و يتنبهوا بكلّ شىءٍ و الحال انهم مع ذلك ان يروا آية من آيات السّاعة مثل بياض شعر الرّأس و اللّحية و سقوط الاسنان و ضعف نور البصر و قلة شهوة الطّعام و السّفاد و رخاوة

الاعصاب و الامراض الواردة وفوت الجيران و الاقران.
 او آية من آيات قدرة الله و علمه و حكمته، او آية من آياته
 العظمى، او آية معجزة لهم عن الاتيان بمثلها.
 [يُعْرِضُوا] عنها [وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ] قوى يعلو كل سحر، و
 قيل: سحر ذاهب باطل، او سحر مستمر من الازمان السابقة.
 [وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ] قال القمى: كانوا يعملون برأيهم و
 يكذبون انبياءهم [وَ كُلُّ أَمْرٍ] من التكذيب و التصديق و الخير و الشر و
 الطاعة و المعصية.

[مُسْتَقَرٌّ] فى الالواح العالية، و فى الصحف التى بايدى الكرام البررة،
 و فى الواح النفوس العاملة فلا يفوت شىء منّا، فيكون هذا تهديداً لهم.
 [وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ] اى انباء الانبياء ﷺ و اممهم الماضية و
 الوقائع الواقعة بهم، او من انباء الاخرة و الثواب و العقاب فانه وصل
 انموذجها اليهم فى وجودهم و خبرها اليهم باخبار انبيائهم.
 [مُفَايِهِ مُزْدَجَرٌ] انزجاراً من المعاصى و التكذيب [حِكْمَةٌ بِالْغَةِ]
 الى الغاية اى كاملة و هو بدل من مزدجر او خبر مبتدئ محذوف اى هذه
 المواعظ، او هذا القرءان او ما جاءهم من الانبياء حكمة بالغة.
 [فَمَا تُغْنِ النَّذْرُ] يعنى اذا كان لا يغنى من عذاب الله تلك الحكمة
 البالغة التى فيها مزدجر فائى شىء تغن النذر، او فلا تغنى جميع النذر عن
 عذاب الله، او ما تغنى جميع النذر عنهم، او اذا لم تغن النذر فى الدنيا فما
 تغن النذر يوم الاحتضار او يوم القيامة، و النذر جمع النذير، او مصدر
 بمعنى الانذار.

[فَتَوَلَّ عَنْهُمْ] يعنى اذا كانوا لا ينفعهم النذر فلا تجشم فى الدعوة و

تولّ عنهم، او تولّ عنهم يوم الاحتضار حتّى لاتساء بمشاهدة سوء احوالهم، او تولّ عنهم اذا تعرّضوا لشفاعتك يوم القيامة او تولّ عنهم يوم القيامة لانّهم يرون العذاب فى ذلك اليوم.

[يَوْمَ يَدْعُ الدّٰعِ] قرئ باسقاط الياء اجراءً للوصل مجرى الوقف، و قرئ باثبات الياء، و الدّاعى هو ملك الموت فى النّفخة الاولى او فى النّفخة الثانية.

و قيل: هو اسرافيل يدعوهم الى المحشر، او الملك الذى يدعوهم الى النار [الى شئىء نكراً] منكر غير مانوس فانّ جميع امور الاخرة منكر لغير اهلها غير معروف، و يوم يدع الدّاعى ظرف لقوله: تولّ عنهم او ما تغن النذر او مستقر، او يخرجون.

[خُشَعًا ابْصَارُهُمْ] حالٌ مقدّمٌ [يَخْرُجُونَ مِنَ الْاَجْدَاثِ] الطّبيعيّة الدّنيويّة، او المثاليّة الاخرويّة [كأنّهم جرادٌ منتشرون] فى وجه الارض و المقصود أنّهم من غاية الفزع كالجراد المنتشر لانضباط لحركاتهم و لاجهة بل يدخل بعضهم فى بعضٍ من غير انضباط، و قيل: التشبيه بالجراد فى الكثرة.

[مُهْطِعِينَ اِلَى الدّٰعِ] اى مقبلين او مسرعين او ناظرين [يقولُ الْكٰفِرُونَ هٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوْا عَبْدَنَا] نوحاً فلاتكن فى ضيقٍ من تكذيبهم فانه ديدنٌ لامثالهم.

[وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَاَزْدُجِرَ] انزجر شديداً من شيمتهم و رميهم، او انزجر بوعيدهم بالقتل.

[فَدَعَارَبَهُ] بعد ما انزجر شديداً [انّى مغلوبٌ فانتصر] منهم بالاهلاك [ففتحننا ابواب السماء] و قرئ فتحننا بالتشديد [بماءٍ منهمٍ]

منصبٌ مستمرٌّ غير منقطع.

[وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا] تمييز محوّل عن المفعول [فَأَلْتَقَى الْمَاءُ] ماء السماء و ماء الارض مشتملاً [عَلَى أَمْرٍ] هى اهلاك القوم [قَدْ قُدِّرَ] فى عالم القدر او على ميزان قدره الله من التساوى او التفاضل فى المائين او على ميزان قدره الله من مقدار ارتفاع الماء على وجه الارض.

[وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوَّاحِ وَدُسْرٍ] وهى المسامير من الحديد او كل ما يشدّ به الشىء او خيوطٌ من ليف يشدّ بها السفن، و قيل: هى صدر السفينة تدفع بها الماء، و قيل: هى اضلاع السفينة و اصلها.

[تَجْرَى بِأَعْيُنِنَا] بحافظيتنا [جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرًا] و هو نوحٌ فانّ نعمة السفينة و جريها بحفظه تعالى، و نعمة القوم و اهلاكهم كان جزاء لنوح و كفر قومه به.

[وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا] اى هذه الغفلة بقوم نوحٍ او السفينة بعينها او بخبرها فى الناس [آيَةً] يعتبر بها، او آية على قدرتنا و انتقامنا او على صدق انبيائنا.

[فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ] معتبر بتلك الاية [فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرِي] و انذارى او هو جميع النذير [وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ] اى للتذكّر و الاتعاظ بان ذكرنا فيه الحكايات المبشّره و المنذرة و الامثال العديدة بالفاظٍ واضحة الدلالة.

او يسّرنا القرآن بان نزلناه مع مقامه العالى و ادخلناه فى قوالب الالفاظ و الحروف ليسهل ادراكه لكم.

[فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ كَذَّبَتْ عَادٌ] قوم عادٍ بعد قوم نوحٍ [فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرِي] انا ارسلنا جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ عن العذاب [عَلَيْهِمْ رِيحًا]

صَرَصْرًا] باردة [فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ] نحو ستّة الى مثله.
 عن الصادق عليه السلام: يوم الاربعاء يوم نحس لانه اول يومٍ و آخر يومٍ
 من الايام التي قال الله عزّ و جلّ سخرها عليهم سبع ليالٍ و ثمانية ايامٍ
 حسوماً.

[تَنْزِعُ النَّاسَ] روى انهم كانوا يدخلون في الشعاب و يتمسك
 بعضهم ببعض فكانت الريح تنزعهم و تصرعهم موتى [كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ
 مُنْقَعِرٍ] منقطع من اصولها، شبههم باعجاز النخل لانهم بعد خروج ارواحهم
 تصير ابدانهم كأعجاز النخل لان ارواحهم مثل اصول النخل و غصونها.
 [فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِي وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ
 مُدْكِرٍ] كرر هذه الكلمة و سابقتها لانّ السورة لتهديد الكفار و ترغيب
 المؤمنين، و التكرار في مقام التهديد و الترغيب مطلوب.

[كَذَّبَتْ ثَمُودٌ] من بعد عادٍ [بِالنُّذُرِ فَقَالُوا ابَشِّرْنَا مِنْهُ وَاحِدًا
 نَتَّبِعُهُ] على سبيل الانكار و الاستغراب [إِنَّا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَ سُعْرِ] جمع
 السعير او بمعنى الجنون، او جمع السعير ككتف بمعنى المجنون و عطف على في ضلال.
 [ءَأَلْقَى الذُّكْرُ] او الكتاب او الوحي او المواعظ او احكام الرسالة
 [عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا] و فينا من هو احقّ منه بذلك [بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشْرٌ] يعنى
 ليس ينزل عليه الوحي من بيننا بل هو كذاب اشْر حمله بطره على طلب
 الرياسة و الترفع.

[سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَابِ الْأَشْرُ] و قرئ ستعلمون بالخطاب
 التفاتاً منه تعالى من الغيبة الى الخطاب او حكاية لقول صالح لهم.
 [إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ] جواب سؤالٍ مقدرٍ [فِتْنَةٌ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَاهُمْ
 نَازِجًا وَ حَالِمْ إِلَى مَتَرَجٍ].

[وَ اضْطَبِرْ] و بالغ فى الصبر [وَ تَبَيَّنْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ فِئْسَمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرْبٍ] اى كل نوبة [مُخْتَضِرٌ] لصاحبه لا يزاحمهم النّاقة فى نوبتهم و لا يزاحمونها فى نوبتها.

[فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى] السيف لقتلها، او تعاطى النّاقة لقتلها، او تعالى القوس، او قام على اطراف اصابع الرّجلين و مدّ يديه لقتلها [فَعَقَرَ] قيل: كمن لها فرماها بسهم فانظم به عضلة ساقها، ثم شدّ عليها بالسيف و كان يقال له: احمر ثمود و احمر ثمود على التّصغير و يضرب به المثل فى الشّوم.

[فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرِي اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَّاحِدَةً] هى صيحة جبرئيل، او صيحة الصّاعقة و قد سبق فى سورة الاعراف و غيرها قصّتهم و رفع الاختلاف بين ماورد فى اهلاكم فى الصّيحة و الزلزلة.

[فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ] المحتظر الذى يعمل الحظيرة لابله و غنمه، و هشيمه ما يجعله المحتظر حول حظيرته من خشبٍ و حطبٍ و غيرهه. [وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطٍ بِالنُّذُرِ] بالرّسل او بالانذار [اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا] رامياً للحصباء عليهم و كان الحاصب جبرئيل بعد ما رفع قراهم.

و قيل: المراد بالحاصب الرّيح التى كانت تحصبهم بالحجارة، او المراد الحاصب الذى حصبهم بحجارةٍ من سجّيل مسّومة عند ربك للمسرّفين و هم الملائكة. [اِلَّا اِلَّ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ] فى وقت سحر متعلّق بنجّيناهم او بحاصباً [نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا] نجاة نعمةٍ او لنعمة، او انعمنا عليهم نعمة من عندنا. [كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ] نعمنا بصرفها فيما خلقت لاجلها، او بتعظيمنا فى انعامنا.

[وَ لَقَدْ اَنْذَرَهُمْ] لوطٌ [بَطُشْتَنَا] سطوتنا بالعذاب [فَتَمَارَوْا]

بِالنُّذْرِ [تجادلوا فى النَّذر، او شكّوا فيه، او تجادلوا، او شكّوا بسبب النَّذر.
[وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ] مسخناها و سويناها
بسائر الوجه، او طمسنا نورها، ورد أنّه اهوى جبرئيل باصبعه نحوهم فذهبت
اعينهم.

و ورد ايضاً أنّه اخذ كفاً من ترابٍ فضرب بها وجوههم فعمى اهل
المدينة كلّهم، و قد سبق قصّتهم فى سورة الاعراف و هودٍ و الحجر.
[فَذُوقُوا] اى فقلنا لهم ذوقوا [عَذَابِي وَ نَذْرِي] اى ما انذرتكم به [وَ
لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ] فيهم غير زائل عنهم.
[فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نَذْرِي وَ لَقَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ
وَ لَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ] اى فرعون و ءاله لكن اکتفى بذكرهم لانّ
استحقاق قومٍ لعذابٍ او ثوابٍ باضافتهم الى شخصٍ يدلّ على استحقاق
ذلك الشخص بالطريق الاولى.

[كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا] التّسع [كلّها] او باياتنا الافاقية و الانفسية كلّها، او
باياتنا العظمى كلّها و هم الرّسل [فَأَخَذْنَا مِنْهُمُ آخِذًا عَزِيمًا مُمْتَدِرًا كُفَّارًا كُمْ] يا
قريش او يا اهل مكّه او يا ايّها العرب او يا ايّها النّاس [خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيائِكُمْ]
الهاكين الماضين حتّى لانعذبهم و لانهلكهم مثلهم و ليس كذلك.
[أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ] بل اثبت لهم فى الزّبر الاولين او فى
الارواح العالية و الكتب التى بايدى الملائكة براءة من العذاب او من
الهلكة او من النّار.

[أَمْ يَقُولُونَ] التّفات من الخطاب [نَحْنُ جَمِيعٌ مُنتَصِرُونَ] بل
يعتمدون على جماعتهم و عصابتهم و يقولون: نحن متفقون و منتصرون
ممن ارادنا سوءاً و لو كان المرید الله او الملائكة، و وحدّ منتظراً لملاحظة

لفظ جميعٍ فإنه مفرد في اللفظ كالكلِّ و ان كان معناه جمعاً، و للاشارة الى ان الجماعة المتَّفَقَّة تكون كالرجل الواحد، او الضَّمير لكلِّ واحدٍ اى نحن جميع و منتصر كلِّ واحدٍ منّا ممن يخالفنا فكيف بجماعتنا.

[سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ] ان كانوا متكلمين على جماعتهم و المراد انهم سيهزمون في القيامة او في الدنيا يوم بدرٍ [و يُؤْتُونَ الدُّبْرَ بِلِ السَّاعَةِ] المناسب لهذا الاضراب ان يكون المراد بهزيمتهم هزيمتهم في الدنيا يعنى انهم يهزمون في الدنيا بل الساعة اى القيامة او ساعة الموت [مَوْعِدُهُمْ] و الذى لهم في الدنيا من العذاب انموذجٌ من عذاب الساعة.

[و السَّاعَةُ اَذْهَى] اشدَّ [و اَمْرٌ] بل شدة الساعة و مرارته لا تقاس بعذاب الدنيا [انَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ] فى الدنيا [و سُعْرٍ] فى الآخرة او كلاهما فى الآخرة او كلاهما فى الدنيا، و يكون المراد بالسعر الجنون. [يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ] حالٌ او مستأنف بتقدير القول، و سقر علمٌ لجهنم.

و عن الصادق عليه السلام ان فى جهنم لوادياً للمتكبرين يقال له سقر شكا الى الله شدة حره و سألته ان يأذن له ان يتنفس، فتنفس فأحرق جهنم. [انَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ] بقدرٍ مخصوصٍ من امد بقائه و اجله و كيفية بقائه، او بسبب عالم القدر، او بتقديرنا له فى عالم القدر.

عن الصادق عليه السلام ان القدرية مجوس هذه الاممة و هم الذين ارادوا ان يصفوا الله بعد له فأخرجوه من سلطانه، و فيهم نزلت هذه الايات يوم يسحبون (الى قوله) بقدرٍ.

[و ما اَمْرُنَا اِلَّا وَاِحْدَةٌ] رفع توهمٍ نشأ من قوله كلَّ شىءٍ خلقناه بقدر فإنه يتوهم متوهم انه اذا كان كلَّ شىءٍ خلقه بقدرٍ لم يتيسر ذلك الا

بعمّالٍ عديدةٍ يكون تحت كلِّ عاملٍ عدّةٌ عامل.

فقال: ما امرنا في خلق العالم وجميع ما فيه الا واحدةً اى فعلة واحدة، او كلمة واحدة، او نشأ من قوله بل الساعة موعدهم فانه يتوهم انه اذا كان الساعة موعدهم فليكن امد الساعة بقدر امد الدنيا بل اطول منه فقال: و ما أمرنا في الاتيان بالساعة و جمع الخلائق فيها و محاسبتهم الا واحدة [كَلَمَحَ بِالْبَصْرِ] فى اليسر و السرعة.

[و لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاءَكُمْ] امثالكم من منكرى الرسالة و توحيد الله [فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ] متعظ بتذكر احوالهم [وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ] اى الالواح العالية او صحف الاعمال فلا يفوت شىء منها و منّا.

[وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ] من الذوات و الاعمال و الاعراض [مُسْتَطَرٌّ] قبل خلقته فى الاقلام العالية و اللوح المحفوظ و الالواح القدرية، او بعد خلقته فى صحائف نفوسهم و فى صحف الكرام الكاتبين.

[إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ] النهر بالسكون و النهر بالتحريك مجرى الماء [فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ] الصّدق على الاطلاق هو استقامة الانسان فى جميع ما يقتضيه انسانيته و تمكّنه فيه من الخروج عن جميع الحدود و الدّخول فى مقام الاطلاق و الاتّصاف بجميع الصّفات الالهية.

و التّمكّن فى كلّ ذلك، و اضافة المقعد الى الصّدق اما من قبيل اضافة السبب الى المسبّب، او المسبّب الى السبب، او من قبيل لجين الماء، او بيانية.

فان الصّدق هو محلّ السكون و الاطمينان للانسان، و تنكير الصّدق للتّفخيم و فى مقعد صدقٍ اما خبرٌ بعد خبرٍ، او خبر ابتداءٍ و فى جنّاتٍ حال او متعلّق بقوله فى جنّاتٍ [عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ].

٥٥ سُورَةُ الرَّحْمَنِ

مَكِّيَّةٌ وَ قِيلَ: غَيْرُ آيَةٍ يَسْأَلُهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ

قِيلَ: مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[الرَّحْمَنُ] اقْتِضَاءٌ جَعَلَهُ آيَةً بِرَأْسِهِ أَنْ يَكُونَ خَبِيراً لِمَبْتَدِئِ مَحْذُوفٍ وَ قَدَمِضَى فِي أَوَّلِ الْفَاتِحَةِ أَنَّ الرَّحْمَنَ اسْمٌ خَاصٌّ بِصِفَةِ عَامَّةٍ، وَ أَنَّ الرَّحْمَةَ الرَّحْمَانِيَّةَ تَقْتَضِي وَجُودَ الْأَشْيَاءِ بِكَمَالَاتِهِ الْأَوَّلِيَّةِ وَ بَقَاءَهَا، وَ أَنَّ الرَّحْمَةَ الرَّحِيمِيَّةَ تَقْتَضِي الْكَمَالَاتِ الثَّانِيَةَ الَّتِي تَلَاخُفُ لِلْأَشْيَاءِ الصَّاعِدَةِ. وَ لَمَّا كَانَ تَعْلِيمُ الْقُرْآنِ الَّذِي هُوَ إِفَاضَةُ الْوُجُودِ الَّذِي هُوَ إِضَافَتُهُ الْإِشْرَاقِيَّةَ عَلَى جَمِيعِ الْمَوْجُودَاتِ، وَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ وَ تَعْلِيمَهُ الْبَيَانَ الَّذِي هُوَ تَمَامُ ذَاتِهِ بِالنُّطْقِ الَّذِي هُوَ فَصْلُهُ الْآخِرُ مِنْ اقْتِضَاءِ صِفَتِهِ الرَّحْمَانِيَّةِ أَتَى فِي أَوَّلِ هَذِهِ السُّورَةِ بِالرَّحْمَنِ.

[عَلَّمَ الْقُرْآنَ] خَبِيرٌ لِلرَّحْمَنِ، أَوْ مَسْتَأْنَفٌ جَوَابٌ لِسُؤَالِ مُقَدَّرٍ [خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ] تَعْدَادٌ لِأَصُولِ النَّعْمِ الَّتِي هِيَ إِيجَادُ كُلِّ مَوْجُودٍ وَ إِيجَادُ كَمَالَاتِهِ الْأَوَّلِيَّةِ وَ ذَكَرَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ بَعْدَ تَعْلِيمِ الْقُرْآنِ مِنْ قَبِيلِ ذِكْرِ الْخَاصِّ بَعْدَ الْعَامِّ لِلْإِهْتِمَامِ بِهِ، وَ ذَكَرَ تَعْلِيمَ الْبَيَانَ الَّذِي هُوَ الْكَمَالُ الْأَوَّلُ لِلْإِنْسَانِ الْمُنْدَرَجِ فِي خَلْقِ الْإِنْسَانِ لِلْإِهْتِمَامِ بِهَذَا الْبَيَانِ فَانَّ الْإِنْسَانَ غَايَةَ آخِرَةَ لِخَلْقِ الْعَالَمِ، وَ الْبَيَانَ وَ أَنَّ كَانَ كَمَالاً أَوَّلِيّاً لِلْإِنْسَانِ لَكِنَّهُ بِإِعْتِبَارِ إِطْلَاقِهِ غَايَةَ آخِرَةَ لِلْإِنْسَانِ.

[الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ] اقْتِضَاءٌ جَوَازِ حَمْلِ السَّابِقَةِ وَ الْآتِيَةِ

على الرحمن ان يكون هذه الجملة ايضاً جائزة الحمل عليه فليقدّر بحسبانٍ
عنده يعنى انّ خلقهما و جريانها ليس الا بمقدارٍ خاصّ و ميزانٍ مخصوصٍ
لا يتجاوزانه لانّ نظام العالم و انتظام معاش بنى ءادم منوطٌ بانتظامهما
فكونهما بحسبانٍ من التّعم كما انّ وجودهما من نعم الانسان.

واذا اريد بالشمس و القمر روح الانسان و نفسه فكونهما من نعمه
بل اجلّ نعمائه واضح.

[وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ] النّجم النّبات الّذى لاساق له، و
الشّجر ماله ساق، او المراد بالنّجم كواكب السّماء، و سجودهما عبارة عن
انقيادهما للنّفس المربيّة المنمية لهما.

او عبارة عن سجود جهتهما الملكوتيّة لله و تسبيحهما بالسنتهما
الملكوتيّة الفصيحة، او المراد بالنّجم و الشّجر قوى النّفس الانسانيّة من
الحسّاسة و المحرّكة فانّها ساجدة للنّفس، و سجدتها للنّفس سجدتها لله
تعالى شأنه و التّقدير ههنا يسجدان الله.

[وَ السَّمَاءُ] اى سماء عالم الطّبع و سماء الارواح و سماء روح
الانسان و سماء الولاية [رَفَعَهَا] بحيث لا يبلغ ابصاركم الى ماهى عليه
[وَوَضَعَ الْمِيزَانَ] قد سبق انه لا اختصاص للميزان بذي الكفتين بل كلّما
يوزن و يقاس به شىءٌ ءاخر هو ميزان لذلك الشىء فالميضان ذوالكفتين و
القبان و الكيل الزّرع و خيوط البنّائين و غيرها من المحسوسات الّتى يقاس
بها اشياءٌ اُخر موازين، و شريعة كلّ نبىّ ميزان لامّته كما انّ ولاية كلّ ولىّ و
خلافته لنبىّه ميزانٌ لاتباعه فى اعمالهم، و النّفوس الانسانيّة و العقول
المعاشيّة و العقول المعاديّة موازين للاعضاء و القوى و الاعمال و تمييز
الاشياء باوصافها، و ميزان الكلّ هو الولاية بوجهها الى عالم الكثرات.

[الَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ] ان تفسيريّة و لاناھية او مصدرية، و لاناھية او نافية و ان كانت نافية فالخبر يكون في معنى النهى ليصحّ عطف الانشاء عليه، و المراد بالطّغيان في الميزان التّجاوز عن حدّ الاعتدال الى الافراط كمال انّ قوله تعالى.

[وَ أَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ] امر بالاعتدال، و قوله تعالى [وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ] نهى عن التّفريط فيه، نهى تعالى عن الزّيادة على الوزن سواء كان للوزان او عليه، كما نهى عن البخس سواء كان له او عليه، و امر باقامة الوزن، و اقامته عبارة عن تسوية طرفي الميزان، و بالقسط تأكيد لهذا المعنى.

او المراد باقامة الوزن تسوية طرفي الميزان باليد، و تقييدها بالقسط للاشارة الى تسوية القلب في ذلك [وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ] بسطها او هو مقابل رفع السّماء ذكر بسط الارض لانّ اتمام نعمة رفع السّماء ببسط الارض.

[فِيهَا فَاكِهَةٌ] الجملة حاليّة او مستأنفة جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ [وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ] الاكمام هي غلف ثمر النّخل، و قيل: المراد بها طلع النّخل، و قيل: ليف النّخل.

[وَ الْحَبُّ ذُؤَالُ الْعُصْفِ] اي الورق او التّبن [وَ الرّيحانُ] قرئ بالرفع عطفاً على الحبّ، و بالجرّ عطفاً على العصف، و الرّيحان نبت معروف طيب الرائحة، او مطلق النّبت الطّيب الرائحة، او مطلق الرّزق، اذا عرفت ما ايّها الثّقلان هذه الالاء التي لا يقدر على ايتاء مثلها احدٌ سوى الله.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ] روى عن الرّضا عليه السلام انه قال: الرّحمن علّم القرءان، الله علّم القرءان قبل خلق الانسان و ذلك امير المؤمنين عليه السلام قيل

عَلِّمَهُ الْبَيَانَ؟

- قال: عَلِّمَهُ بَيَانَ كُلِّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ، قِيلَ:
الشمس والقمر بحسبان؟- قال: هما بعذابٍ، قيل: الشمس والقمر
يعذبان؟

- قال: سألت عن شيءٍ فَأَتَقْنَهُ، إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ إِيتَانِ مِنْ آيَاتِ
اللَّهِ يَجْرِيانِ بِأَمْرِهِ مُطِيعَانِ لَهُ ضَوْؤُهُمَا مِنْ نُورِ عَرْشِهِ وَحَرَّهُمَا مِنْ جَهَنَّمَ فَإِذَا
كَانَتِ الْقِيَامَةُ عَادَ إِلَى الْعَرْشِ نُورُهُمَا وَعَادَ إِلَى النَّارِ حَرُّهُمَا فَلَا يَكُونُ شَمْسٌ
وَلَا قَمَرٌ وَأَمَّا عَنَاهُمَا لِعَنَهُمَا اللَّهُ، أَوْ لَيْسَ قَدْ رَوَى النَّاسُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ
قال: إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ نُورَانِ فِي النَّارِ؟

- قال: بلى، قال: أما سمعت قول الناس: فلان وفلان شمسا هذه الأمة
و نورها؟ فهما في النار، والله ما عنى غيرهما، قيل: النجم والشجر
يسجدان؟

- قال: النجم رسول الله ﷺ وقد سماه الله في غير موضعٍ فقال: و
النجم اذا هوى، و قال و علاماتٍ و بالنجم هم يهتدون فالعلامات
الاصياء ﷺ، و النجم رسول الله ﷺ، قيل: يسجدان؟- قال: يعبدان، وقوله و
السماء رفعها و وضع الميزان؟- قال: السماء رسول الله ﷺ رفعه الله اليه، و
الميزان امير المؤمنين ﷺ نصبه لخلقه، قيل: الا تطغوا في الميزان؟
- قال: لاتعصوا الامام.

قيل: و اقيموا الوزن بالقسط؟

- قال: اقيموا الامام بالعدل، قيل: ولا تخسروا الميزان؟

- قال: لاتبخسوا الامام حقه و لاتظلموه، و قوله: و الارض وضعها

للانام؟

- قال: للنّاس فيها فاكهة، و النّخل ذات الاكام؟

- قال: يكبر ثمر النّخل فى القمع ثمّ يطلع منه، قوله و الحبّ ذوا

العصف و الرّيحان؟

- قال: الحبّ الحنطة والشّعير و الحبوب، و العصف التّبن و الرّيحان

ما يؤكل منه.

و عن الصّادق عليه السلام فى تفسير قوله تعالى: فباي الاء ربّكما تكذّبان؟-

فباي النعمتين تكفران؟- بمحمّد صلى الله عليه وآله ام بعلّى عليه السلام؟ و فى خبر، أبالنّبى صلى الله عليه وآله ام

بالوصى عليه السلام؟!!

و لما كان التّكرار فى مقام الامتان بتعدّد النعم مطلوباً كرّر قوله:

فباي الاء ربّكما تكذّبان تقريراً لها عند المقرّين بها، و توبيخاً للمكذّبين

بها.

لذلك ورد عن النّبى صلى الله عليه وآله: انه لما قرئ هذه السّورة على النّاس و

سكتوا و لم يقولوا شيئاً، قال: الجنّ احسن جواباً منكم لما قرأت عليهم فباي

الاء ربّكما تكذّبان؟- قالوا: لا بشىء من الاء ربّنا نكذّب.

[خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ [الصّلصال الطّين الطّيب خلط بالرّمّل،

او الطّين مالم يجعل خزفاً [كالفخار] الفخارة الجرّة جمعها الفخار، او هو

الخزف.

[وَ خَلَقَ الْجَانَّ] اسم جمع للجنّ او هو ابو الجنّ [مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ]

اى نارٍ خالصةٍ من الدّخان و قد سبق البقرة كيفيّة خلق الجنّ من النّار.

[فَبَايَ الْآءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ رَبُّ الْمُشْرِقِينَ وَ رَبُّ الْمَغْرِبِينَ]

المراد بالمشرقين مشرق الشّمس فى الشّتاء و مشرقها فى الصّيف، و هكذا

مغرباها.

سئل امير المؤمنين عليه السلام عن هذه الاية، فقال: انّ مشرق الشتاء
عليحدةٍ و مشرق الصيف عليحدةٍ، اما تعرف ذلك من قرب الشمس و
بعدها؟! قال: و اما قوله ربّ المشارق و المغرب فانّ لها ثلاث مائةٍ و ستين
برجاً تطلع كلّ يوم من برجٍ و تغيب في آخر فلا تعود اليه الا من قابلٍ في
ذلك اليوم.

و عن الصادق عليه السلام: انّ المشرقين رسول الله صلى الله عليه و آله و امير المؤمنين عليه السلام،
و المغربين الحسن و الحسين عليهما السلام قال: و في امثالهما يجرى.
[فَبَايَ الْآءِ رَبُّكُمْ تَكْذِبَانِ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ] ارسل البحر العذب
الفرات و البحر الملح الاجاج، او لبحر الفاعليّ و البحر القابليّ و مظهرهما، و
مظهرهما عليّ عليه السلام و فاطمة عليها السلام.

[يَلْتَقِيَانِ] يتلاقيان من غدير امتزاجٍ [بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ] من قدرة الله،
او من عالم المثال، او من محمد صلى الله عليه و آله.

[الْيَبْغِيَانِ] لا يغلب احدهما الاخر و لا يبطل خاصيته و قدمرّ في
سورة الفرقان بيان اجماليّ للبحرين [فَبَايَ الْآءِ رَبُّكُمْ تَكْذِبَانِ يَخْرُجُ
مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَ الْمَرْجَانُ فَبَايَ الْآءِ رَبُّكُمْ تَكْذِبَانِ] روى عن الصادق
عليه السلام انه قال، عليّ عليه السلام و فاطمة عليها السلام بحران عميقان لا يبغى احدهما علي
صاحبه، يخرج منهما اللؤلؤ و المرجان، قال: الحسن و الحسين عليهما السلام و في خبر
و البرزخ محمد صلى الله عليه و آله، و عن الصادق عليه السلام عن عليّ عليه السلام يخرج منهما قال، من
ماء السماء و من ماء البحر فاذا أمطرت فتحت الاصداف افواها في البحر
فيقع فيها من ماء المطر فتخلق اللؤلؤة الصغيرة من القطرة الصغيرة، و
اللؤلؤة الكبيرة من القطرة الكبيرة.

[وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ] قرئ بفتح الشين بمعنى المرفوعات

الشُّرْع، و قرئ بكسر الشين بمعنى الرّافعات الشُّرْع [فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ] كالجبال الطّوال.

[فَبَيِّبِ الْآءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا] على الارض [فَانِ] فانّ الكلّ بحسب الحدود و المهيّات فانيات الدّوات، و بحسب الوجود الّذى هو وجه الله الباقي باقيات.

[وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ] فانّ الوجود لا يقبل الفناء و العدم اصلاً، و الّا لزم اتّصاف الشىء بضده و أنّما يقبل الموجودات العدم و الفناء بحسب حدودها لا بحسب وجوداتها، و من ههنا يستنبط انّ الموجودات كلّها ظهور الحقّ الأوّل، و بحسب حقيقتها غير قابلة للفناء، و يستنبط انّ كلّها متقوم بوجود الحقّ الواجب تعالى شأنه.

[فَبَيِّبِ الْآءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ] فانه الغنى على الاطلاق و الكلّ محتاجون اليه سائلون عنه بالسنة فقرهم و استعدادهم و حالهم كما انّ الاكثر سائلون عنه بالسنة اقوالهم.

[كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ] مستأنف جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ فى مقام التعليل يعنى ليس الكامل فى كماله مستغنياً عنه و عن سؤاله كما انه ليس الناقص مستغنياً عنه لانه كلّ يوم فى شأن فالكامل ان كان كماله بشأنٍ او شؤنٍ منه لم يكن كاملاً بجميع شؤنه فليكن سائلاً منه شؤنه الآخر.

[فَبَيِّبِ الْآءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ] لَمَّا دلّ قوله: كلّ يوم هو فى شأنٍ على انّ له بحسب مراتب العالم طويلاً و عرضاً شؤناً، و انّ له بحسب مراتب الانسان طويلاً و عرضاً شؤناً، و له بحسب كلّ من القوى الدّرّاكة و المحرّكة شأناً بل شؤناً جاز ان يتوهم متوهم انه اذا كان له شؤنٍ لم يكن له فراغ بحساب الخلائق و جزائهم بالثواب و العقاب فردّ ذلك

التَّوَهُّمَ بَانَ تِلْكَ الشُّؤْنِ اِنَّمَا هِيَ بِحَسَبِ مَرَاتِبِ الْكَثْرَاتِ وَ سَنَفِرُغُ اِى بِشَأْنِ التَّوْحِيدِ فِى الْقِيَامَةِ فَلَمْ يَكُنْ لَنَا شَأْنٌ سِوَى حِسَابِ الْخَلَائِقِ وَ اِنْتِهَائِهِمْ اِلَى جَزَائِهِمْ.

[فَبَايَ الْآءِ رَبُّكُمْ تَكْذِبَانِ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ] حال من فاعل سنفرغ او من مفعوله بتقدير القول اى قائلين او مقولاً فيكم او مستأنف جواب سؤالٍ مقدّرٍ بتقدير القول مثل الوجه السابق كأنه قيل: ما يقال لهم وقت الفراغ لهم؟- او نداء من الله للثقلين من غير تقدير القول و خطابٌ لهم فى الدنيا.

[إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] يعنى ان استطعتم ان تخرجوا بالنفوذ فى اقطارهما من اقطارهما و تحتها فاريين من الله او فاريين من ملائكته او خارجين من ملكه.

[فَأَنْفُذُوا] امر للتعجيز [أَلَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ] من الله و هو وليه الذى كان واسطه بينه و بين خلقه، او الا بسلطانٍ و هو السكينة التى ينزلها الله على من يشاء من عباده.

فانه اذا نزل تلك السكينة و تمكّن سهل على الانسان النفوذ و الخروج من اقطار السماوات و الارض الى عالم الملكوت والجبروت كما نفذ محمد ﷺ و خرج من الملكوت و الجبروت، او المعنى ان استطعتم ان تنفذوا بقوتكم العلامة و عقولكم الفكرية من اقطار السماوات و الارض لتعلموا ما وراءهما فانفذوا لاتنفذون الا بسلطان هو ولى امركم و هو سكينتكم النازلة عليكم او برهانكم الذى تستنبطون ما غاب عنكم منه.

و روى انه يحاط يوم القيامة على الخلق بالملائكة و بلسانٍ من نارٍ ثم ينادون: يا معشر الجن و الانس (الى قوله) شواظٌ من نارٍ.

و عن الصادق عليه السلام: إذا كان يوم القيامة جمع الله العباد في صعيد واحد و ذلك أنه يوحى الى السماء الدنيا، ان اهبطى بمن فيك، فيهبط اهل السماء الدنيا بمثلى من فى الارض من الجن و الانس و الملائكة، فلايز الون كذلك حتى يهبط اهل سبع سماوات فتصير الجن و الانس فى سبع سرادقات من الملائكة ثم ينادى مناد: يا معشر الجن و الانس ان استطعتم (الاية) فينظرون فاذا قد احاط بهم سبع اطواق من الملائكة.

[فَبِأَيِّ آيَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ] الشواظ كغراب و كتاب و قرئى بهما لهب لادخان فيه، او دخان النار و حرها، و حر الشمس، و الصياح و شدة الغلة^(١).

[وَنُحَاسٌ] النحاس مثلثة، الصفر المذاب او المطلق، و ما سقط من شرار الصفر او الحديد اذا طرق و قيل: المراد به الدخان، و قيل: المراد به المهل، و قرئ بالرفع و بالجر و

[فَلَا تَنْتَصِرَانِ فَبِأَيِّ آيَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ] فى العالم الصغير فانه فى حال الاحتضار تنشق سماء الروح الحيوانية فتتفلق الروح الانسانية منها، و اذا انشقت السماء الدنيا فى العالم الصغير انشقت السماء الدنيا فى العالم الكبير فى نظر من انشقت سماؤه فى عالمه.

[فَكَانَتْ وَرْدَةً] اى كنور النبات فى انشقاقه و انفلاق الثمر منه و عدم الاحتياج اليه او صارت احمر و اصفر و ابيض يعنى بالوان مختلفة كلون النور، او كلون الفرس بين الكميته و الاشقر فان الوردية واحدة الورد و هو من كل شجرة نورها، و غلب على الحوجم^(٢) و فرس بين الكميته و

١ الغلة = العطش. (٢) الحوجمة = الوردية الحمراء و الجمع الحوجم.

الاشقر والزعران.

[كَالذَّهَانِ] الذَّهَانُ جمع الدَّهْنِ او هو الاديم الاحمر او هو عكر الزيت فانَّ الدَّهْنَ اذا صبَّ بعضها فوق بعضٍ اختلف الوءانها و دُرْدَى الزَّيْتِ ايضاً تختلف الوانه.

[فَبَيِّ الْآءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ] و جواب اذا اما قوله: فكانت وردة، او قوله فبأي آء ربكما، او قوله تعالى.

[فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ] او قوله يعرف المجرمون [عَنْ ذَنْبِهِ اِنْسٌ وَ لاجانٌ] لما دهمه من الدهشة و الغشية و الحيرة التي لا يبقى معها موقع سؤالٍ عنه و ائما السؤال في القيامة الكبرى او لا يسئل عن ذنب المذنب انس و لاجانٌ غيره بارجاع الضمير الى المذنب المستفاد بالملازمة الالى الانس و الجان، او يوم القيامة لا يسئل عن ذنبه انس و لاجانٌ اذا كان من شيعة عليؑ.

كما في الخبر عن الرضاؑ و اما غيرهم فيسئلون، او لا يسئل عن ذنبه سؤال استفهامٍ لانَّ المجرم يعرف بسيماه بقريئة قوله يعرف المجرمون.

[فَبَيِّ الْآءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ] تعليل لقوله تعالى لا يسئل عن ذنبه على الوجه الاخير و استيناف كلامٍ على سائر الوجوه، و المراد بالسيماء العلامة التي عليهم من سواد الوجه و زرقة العيون، او ما يغشيهما من القتر و الدلّة.

[فَيَوْمَئِذٍ خَذُّوا صِيحْرَهُمْ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ] يعني فتأخذهم الزبانية فتجمع بين نواصيهم و اقدمهم بالغل ثم يسحبون في النار، او يأخذهم الزبانية بنواصيهم و اقدمهم فتسوقهم الى النار.

عن الصادق عليه السلام أنه سأل بعض اصحابه ما يقولون في هذا؟ قال: يزعمون ان الله تعالى يعرف المجرمين بسيماهم في القيامة فيأمر بهم فيؤخذون بنواصيهم و اقدمهم فيلقون في النار، فقال: وكيف يحتاج تبارك و تعالى الى معرفة خلق انشأهم و هو خلقهم؟ قال: و ما ذاك؟ قال: ذلك لوقام قائمنا اعطاه الله السیما فيأمر بالكافرين فيؤخذ بنواصيهم و اقدمهم ثم يخطب بالسيف خطباً^(١).

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ هَذِهِ جَهَنَّمُ] حاليّة او مستأنفة جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ اى يقال لهم: هذه جهنّم [الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ اَنْ] يعنى يطوفون بين ماءٍ حارّ واقعٍ بين جهنّم، او قد يطوفون بين جهنّم في النار، و قد يطوفون بين ماءٍ حارّ غاية الحرارة.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ وَ لِمَنْ خُفِيَ مَقَامَ رَبِّهِ] اى مقام ربّه بالنسبة الى نفسه و أنّه فى مقامٍ يراه و يسمع قوله، او مقامه عند ربّه للحساب.

و عن الصادق عليه السلام قال: من علم ان الله يراه و يسمع ما يقول و يعلم ما يعمل من خيرٍ و شرٍّ فيحجزه ذلك عن القبيح من الاعمال فذلك الذى خاف مقام به و نهى النفس عن الهوى.

[جَنَّاتٍ] بحسب صفحتى النفس العمّالة و العّامة احديهما و هى الّتى تكون بحسب صفحتها العمّالة جنّة النّعيم و الاخرى جنّة الرّضوان و ذلك انه مع قوّته العمّالة عن القبيح و قوّته العّامة عن الشّيطنة.

(١) الخبط كالضرب و زناً و معناً.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ] فى كل من
الجنّتين عينان او فى كل منهما عين.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ] من فواكه
الجنّات [زَوْجَانِ] اى الرطب و اليباس، او المعروف من الثمار و الغريب
منها، او المراد ما فيه حظّ للعلامة و ما فيه حظّ للعمّالة، فان ثمار الدنيا
يلتذّبها الباصرة كما يلتذّبها الذّاتقة، و فى الجنان يتميّز الكيفيّتان بمحالّهما
او صنّف مستقدر لمقام تقدّر الانسان و صنف مجرد لمقام تجرّده.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مُتَكَيِّبِينَ] حال ممّن خاف مقام ربّه
[عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا] جمع البطانة بمعنى الباطن [مِنْ اِسْتَبْرَقٍ] شخين
الحرير [وَجَنَّا الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ] اى الثّمار الّتى من شأنها ان تجنى دانية من
الاكلين حتّى ينالها القائم و القاعد و المضطجع.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِنَّ] اى فى الجنان [قَاصِرَاتُ
الطَّرْفِ] على ازواجهنّ، او تقصر الاطراف عن النّظر اليهنّ لتلاّئهنّ.
[لَمْ يَطْمِئْتُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ] الطّمث الافتضاض و المسّ و
الانس [فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ كَانَهُنَّ اَلْيَاقُوتُ وَ اَلْمَرْجَانُ] فى
الصّفاء و الشّفيف فانه روى ان المرأة من اهل الجنة يرى مخّ ساقها من وراء
سبعين حلّة من حرير.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ] اى
ما جزاء من انعم عليه بالمعرفة اى معرفة الامام الاّ الجنة؟
فانّ الاحسان اى صيرورة الانسان ذاحسن لا يحصل للانسان الاّ
بقبول ولاية علىّ عليه السلام.

و فى رواية: هل جزاء من قال: لا اله الاّ الله الاّ الجنة؟! يعنى بشرطها

و على ٱلآيَاتِ مِن شُرُوطِهَا.

و فى خبرٍ: هل جزاء من انعمنا عليه بالتوحيد الآ الجنّة؟- يعنى بالولاية.

فانّ التوحيد لا يحصل الا بالولاية، و فى خبرٍ انّ هذه الاية جرت فى الكافر و المؤمن و البرّ و الفاجر من صنع اليه معروف فعليه ان يكافى به و ليس المكافاة ان تصنع كما صنع حتّى تربى، فان صنعت كما صنع كان له الفضل بالابتداء.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ] عطف على جنتان اى لمن خاف مقام ربّه من دون الجنّتين الاوليين اللّتين له بحسب قوّته العمّالة الانسانيّة و قوّته العلامة الانسانيّة جنتان بحسب قوته العمّالة الجزئيّة و العّامة الجزئيّة.

و بعبارةٍ اخرى بحسب مرتبته الاخرى الّتى شارك بها سائر الحيوان و بعبارةٍ اخرى هاتان لمقامه المقدارىّ و تانك لمقامه المجرد، او حال او عطف على مجموع لمن خاف مقام ربّه جنتان يعنى انّ الله من غيرتينك الجنّتين جنتين لمن دون من خاف مقام ربّه.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مُدْهَمَّتَانِ] اى تضربان الى السواد من خضرتهما فانّ حسن الخضرة ان تضرب الى السواد او من كثرة اغصان اشجارهما و التفافهما و كثرة اوراقها.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضًّا خْتَانِ] نضخه رشّه و نضخ الماء اشتدّ فورانه، و النّضاخ ككتّان الغزير من المطر.

قيل: تنضخ على اولياء الله بالمسك و العنبر و الكافور: و قيل:

تنضخان بانواع الخيرات.

[فَبَيِّ الْأَيْ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِمَا فَكَيْهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ] لعدم جمعهما بين الصنفين لم يقل: زوجان، و لعدم اشتمالهما على فواكه المقام العالى لم يقل من كل فاكهة، و لكثرة فوائد النَّخْلِ وَ الرَّمَّانِ افردهما بعد ذكر الفاكهة.

[فَبَيِّ الْأَيْ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ] نساء خيرات الاخلاق من نساء الدنيا او من الحور [حسان] اى حسان الوجوه.

عن الصادق عليه السلام: هن صوالح المؤمنات العارفات، و سئل عنه من قول الرجل للرجل: جزاك الله خيراً، ما يعنى به؟- قال: ان خيراً نهر فى الجنة مخرجه من الكوثر، و الكوثر مخرجه من ساق العرش، عليه منازل الاوصياء و شيعتهم، على حافتى ذلك النهر جوارى نابتات كلما قلعت واحدة نبتت اخرى يسمين باسم ذلك النهر، و ذلك قوله تعالى فيهن خيرات حسان، فاذا قال الرجل لصاحبه: جزاك الله خيراً فانما، يعنى بذلك تلك المنازل التى اعدّها الله لصفوته و خيرته من خلقه.

[فَبَيِّ الْأَيْ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ حُورٌ] بدل من خيرات بدل الكل على ان يكون المراد بالخيرات الحور، او بالحور معناه اللغوى حتى يشمل النساء من الانس، او عطف على خيرات بحذف حرف العاطف من قبيل التعداد [مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ] اى مخدرات فى الخيام، و قيل: مقصورات الاطراف على ازواجهن، او الانظار مقصورة عنهن، و قيل: كل خيمة درة مجوفة فرسخ فى فرسخ فيها اربعة الاف مصراعٍ من ذهبٍ.

[فَبَيِّ الْأَيْ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ لَمْ يَطْمِئُنُّنَّ اِنَّسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ] فَبَيِّ الْأَيْ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مُتَّكِبِينَ عَلَى رَفْرِفٍ [جمع الرفرفة و قرئ رفارف [خُضْرٍ] قيل الرفرف الفرش المرتفعة، و قيل: رياض الجنة.

و قيل: المجالس، و قيل: الوسائد [وَ عِبْقَرِيٌّ حِسَانٍ] قيل: هي الزَّرَابِيُّ، و قيل: الدِّيَابِجُ، و قيل: البُسْطُ، و قيل: كلُّ ثوبٍ موشَى هو عبقرى. و قيل: العبقرى منسوب الى العبقر و هو اسم بلد الجنّ بزعم العرب، و فى القاموس: عبقر موضع كثير الجنّ، و قرية ثيابها فى غاية الحسن، و امرأة، و العبقرى الكامل من كلِّ شىءٍ و السيّد و الذى ليس فوقه شىءٌ و الشّدِيد و ضرب من البُسْطِ.

[فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ] اسم الربّ مطلقا هو اسمه الاعظم الذى هو علىٰ بعلوّيته [ذِي الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ] و قرى ذوالجلال بالرّفْع و صفاً للاسم فانّ اسمه مثله ذوالجلال الاجلّ من ان يوصف و ذوالاكرام الاتمّ.

٥٦ سُورَةُ الْوَاقِعَةِ

مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا، وَقِيلَ: الْآءِ آيَةٌ: وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تَكْذِبُونَ، وَقِيلَ:
الْآءِ قَوْلُهُ: ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآءِ الْوَاقِعَةِ وَقَوْلُهُ: أَفْبَهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مَدْهُونُونَ،

نَزَلَتْ فِي سَفَرَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ] أَيِ الْقِيَامَةِ سَمَّيْتُ وَاقِعَةً لِتَحَقُّقِ وَقُوعِهَا، أَوْ

الْمُرَادُ بِالْوَأَقِعَةِ الْمَوْتُ فَإِنَّهُ أَيْضًا مُتَحَقِّقُ الْوَقُوعِ.

[لَيْسَ لَوْ قَعَتِهَا كَاذِبَةٌ] كَذِبٌ، لَيْسَ لَيْسَ جَوَابًا لِأَنَّ لِلزُّومِ الْفَاءَ إِنْ كَانَ

جَوَابًا فَالْجُمْلَةُ حَالِيَّةٌ أَوْ مُعْتَرِضَةٌ جَوَابٌ لِسُؤَالٍ مُقَدَّرٍ، أَوْ هُوَ جَوَابٌ إِذَا بِتَقْدِيرِ الْفَاءِ.

[خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ] خَبِرَ مُبْتَدَأٌ مَحْذُوفٌ بِتَقْدِيرِ الْفَاءِ وَجَوَابٌ لِأَنَّهَا، أَوْ بِدَوْتِ

تَقْدِيرِ الْفَاءِ وَمُسْتَأْنَفَةٌ جَوَابٌ لِسُؤَالٍ مُقَدَّرٍ، وَإِذَا لَمْ تَكُنْ هَذِهِ الْجُمْلَةُ وَسَابِقَتِهَا جَوَابًا

لِأَنَّهَا جَوَابٌ مَحْذُوفٌ أَيِ تَحْفِضِ جَمَاعَةٍ مِنَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَتَرْفِعِ جَمَاعَةٍ أَوْ تَخْفِضِ

فَرَقَةٍ مِنَ الْقُوَى النَّفْسِ وَتَرْفِعِ أُخْرَى، أَوْ جَوَابٌ إِذَا قَوْلُهُ تَعَالَى فَاصْحَابَ الْمَيْمَنَةِ (إِلَى

ءِ أُخْرَى) أَوْ جَوَابٌ إِذَا قَوْلُهُ تَعَالَى.

[إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا] بِتَقْدِيرِ الْفَاءِ، أَوْ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ بِدَلٍّ مِنْ إِذَا

وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ أَوْ ظَرْفِ لَوْ قَعَتِ، أَوْ لِكَاذِبَةٍ أَوْ لِخَافِضَةٍ أَوْ لِرَافِعَةٍ، وَالرَّجُّ التَّحْرِيكُ وَ

التَّحْرُكُ وَالِاهْتِرَازُ وَالْحَبْسُ.

[وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا] الْبَسُّ السُّوقُ اللَّيْنُ وَإِنْ يَلَّتِ السُّوقُ أَوْ

الدَّقِيقُ أَوْ الْإِقْطُ الْمَطْحُونُ بِالسَّمْنِ أَوْ الزَّيْتِ، وَالْفَتْ وَ مِنْهُ الْبَسِيسُ

لِلسُّوقِ.

[فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا] الْهَبَاءُ الْغُبَارُ الَّذِي يَنْبَثُّ فِي الْجَوِّ وَيُرَى فِي

شعاع الشمس.

[وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا] اى اصنافاً [ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ] ما استفهامية للتعجب و الجملة خبر اصحاب الميمنة بتقدير القول.

[وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ] و الاستفهام و التعجب فى الاولى للتفخيم و فى الثانية للتحقير.

[وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ] هذه جملة مبتدء و خبر و المعنى السابقون على اصحاب اليمين هم المعروفون بالسبق، او السابقون على اصحاب اليمين هم السابقون على الاطلاق فى جملة الكمالات، او السابقون هم الانبياء ﷺ المعروفون بالسبق.

او السابقون فى الفضل هم السابقون اصحاب اليمين، او السابقون فى الايمان هم السابقون على الكل كقول الشاعر: انا ابوالنجم و شعرى شعرى، او السابقون الثانى تأكيد للاول و قوله تعالى [أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ] خبره، او بدل منه و اولئك المقربون مبتدء و خبر، او موصوف و صفة فالوقف عليه.

او الوقف على قوله تعالى [فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ] فانه خبر او خبر بعد خبر، او حال، او خبر مبتدء محذوف.

اعلم، ان بنى ادم لما كانوا جامعين بالقوة لجميع انموذجات الموجودات و هذا معنى علم ادم الاسماء كلها، كانوا اذا صاروا بالفعل فى شىء من الاشياء صاروا من جنس ذلك الشىء بحسب الباطن.

و لذلك قيل: ان الانسان بحسب الصورة نوع واحد و بحسب الباطن انواع مختلفة، و ان العوالم بحسب الالهات ثلاثة: عالم الارواح الخبيثة، و

عالم الارواح الطيبة، و العالم الواقع بين العالمين، و هو عالم الطبائع و الكيان، و ان تلك العوالم بمنزلة شخص انساني يمينه عالم الارواح الطيبة، و شماله عالم الارواح الخبيثة.

و الانسان الواقع بين هذين العالمين مالم يتمكن في شىء من العالمين بل كان حاله باقية على البرزخية بينهما لا يحكم عليه بشىء من العالمين و الخارج من البرزخية المتمكن في الارواح الخبيثة يحكم عليه بانه منهم، و انه من اصحاب الشمال و اصحاب المشئمة.

و المتمكن في الارواح الطيبة يحكم عليه بانه منهم و انه من اصحاب اليمين و اصحاب الميمنة، و الباقي على البرزخية لا يحكم عليه بشىء بل هو المرجى لأمر الله و هم اغلب الناس، و الحائز لكلمات الانسان السابق على اصحاب اليمين و هم الانبياء و الاولياء عليهم السلام هو السابق و عبارة اخرى الانسان اما قابل للولاية او معرض عنها.

او غير قابل و غير معرض، و المعرض يحكم عليه بحسب اعراضه انه من اصحاب الشمال بشرط البقاء على اعراضه، و القابل يحكم عليه بانه من اصحاب اليمين، و غيرهما مرجى لأمر الله، و القابل للولاية اما صار بالفعل في بعض الكمالات و هو السابق، او لم يصرو هو من اصحاب اليمين، و هذا القسمة بحسب كونهم في الدنيا و في الانظار القاصرة، و الالفهم بعد الموت و طي البرازخ اما سابقون، او اصحاب اليمين، او اصحاب الشمال، و هكذا حالهم في الانظار البالغة في الدنيا.

فان الناظرين في العواقب يحكمون على الانسان بكونه من اصحاب الشمال، او اصحاب اليمين، او السابقين، فالاقسام اربعة في الدنيا عند القاصرين و ثلاثة في الاخرة و في الدنيا عند الكاملين في الانظار، و

قدمضى فى سورة المائدة عند قوله تعالى بل يداه مبسوطتان بياناً للشمال
و اليمين و أنّهما بالنسبة الى انفسهما و الى العالم تسميان باليمين و
الشمال، و اما بالنسبة الى الله تعالى فكلتا يديه يمين.

و عن النبىِّ ﷺ انه سئل عن هذه الاية فقال ﷺ: قال لى جبرئيل:
ذلك على و شيعته هم السابقون الى الجنة المقربون من الله بكرامته.
و عن علىّ ؓ قال: و السابقون السابقون اولئك المقربون فى
نزلت.

و عن الباقر ؓ: و نحن السابقون السابقون و نحن الاخرون.
و قال الصادق ؓ قال ابى لاناسٍ من الشيعة؛ انتم شيعة الله، و انتم
انصار الله، و انتم السابقون الاولون، و السابقون الاخرون، و السابقون فى
الدنيا الى ولايتنا، و السابقون فى الاخرة الى الجنة.

[ثَلَاثَةٌ مِنَ الْاَوَّلِينَ] اى جمع كثير منهم من الاولين فى الزمان و هم
من لدن ادم ؓ الى زمان الخاتم ﷺ، او من الاولين فى البيعة و قبول
الولاية، او من الاولين فى الرتبة و هذا هو المقصود، فان المقصود ان كثيراً
من السابقين كانوا من الاولين فى الرتبة و قليل منهم كانوا من الاخرين فى
الرتبة عرجوا بعد الموت بتصادم البرازخ الى مقام الاولين.

و لذلك لم يقل فى اصحاب الشمال، ثلثة من الاولين مع ان اصحاب
الشمال جمع كثير منهم من الاولين، و قيل: ثلثة من الاولين من امة محمد
ﷺ [وَ قَلِيلٌ مِنَ الْاٰخِرِينَ] منهم [على سرر مؤضونة] و ضن الشىء ثنى
بعضه على بعض و ضاعفه، او نضده، او نسجه.

[مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مَتَقَابِلِينَ] فان الراحة فى الاتكاء، و اشرف
المجالس التقابل [يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَ لَدَانُ] غلمان لانهم الطف و اصفى و

اشهى من جملة الخدم [مُخَلَّدُونَ] اى غير خارجين من الجنات فانهم لا يخرجون منها ابداً، او مخلدون من حيث كونهم غلماناً بمعنى انهم لا يغيرهم طول المدّة عن حالهم كأبناء الدنيا يغيرهم الا زمان عن صفائهم و طراوتهم، او المقرّطون فانّ الخلد القرط.

[بَاكُؤَابٍ وَ اَبَارِيقٍ] الكوب بالضمّ كوزٌ لاعروة له او لخرطوم له، والابريق معرّب «ءأبريز» كوزٌ له عروة و خرطوم [وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ] اى الخمر الجارية، و من معين وصف للثلاثة، او وصفٍ للاخير، و الكأس الاناء يشرب فيه او مادام الشراب فيه، مؤنثة مهموزة، و الشراب، و يجوز ان يراد بها ههنا الاناء و الشراب.

[لَا يُصَدِّعُونَ عَنْهَا] لا يأخذهم من تلك الكأس الصّداع كخمر الدنيا [وَ لَا يُنْزِفُونَ] نزع كعنى ذهب عقله، و نزع البئر نزع ماءه، و نزع البئر فى ماؤه لازمٌ و متعدّدٌ، و نزعته عبرته فنيت.

و قرئ ينزفون مبنياً للمفعول و مبنياً للفاعل [وَ فَاكِهَةٍ] اى يطوفون عليهم بفاكهةٍ [مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ] وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ وَ حُورٍ عِينٍ] قرئ بالجرّ عطفاً اكوابٍ، و بالرّفع عطفاً على ولدانٍ، و قرئ بالنصب مفعولاً لمحذوفٍ، و قيل: فى وجه اعرابها على القراءات الثلاث وجوهٌ أُخر.

[كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ] جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] فى دار الدنيا [لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيهِمْ] نسبة الى الاثم كما يسمعون فى الدنيا [الّا قِيلاً سَلاماً سَلاماً] سَلاماً الثّانى تَأْكِيدٌ لِلأوّل، و سَلاماً الأوّل مفعولٌ لقيلاً.

[وَ اصْحَابُ الّيمِينِ] ما اصْحَابُ الّيمِينِ] اى على اى وصفٍ اصحاب اليمين؟ [فى سِدْرٍ مَخْضُودٍ] خضد الشجر قطع شوكه.

[وَأَطْلَحَ مَنْصُودٍ] الطَّلَحُ شَجَرٌ عِظَامٌ، وَ الطَّلَعُ، وَ شَجَرُ الْمَوْزِ، وَ قِيلَ: شَجَرٌ لَهُ ظِلٌّ بَارِدٌ رَطْبٌ، وَ قِيلَ: هُوَ شَجَرٌ مِنْ أَحْسَنِ الْأَشْجَارِ مَنْظَرًا، وَ أَنَّمَا ذَكَرَ هَاتَيْنِ الشَّجَرَتَيْنِ لِأَنَّ الْعَرَبَ تَعْرِفُهُمَا وَ فِيهِمَا نَفْعُهُمْ.

[وَأَظْلَمَ مَمْدُودٍ] أَيْ غَيْرِ مَقْطُوعٍ [وَأَمَّا مَسْكُوبٍ] مَصْبُوبٍ أَيْ دَائِمِ الْجَرِيانِ [وَأَفَاكِهِتْ كَثِيرَةٍ] وَ لَشِرَافَةِ جَنَاتِ السَّابِقِينَ قَالَ هُنَاكَ فَكِهِتْ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ.

[لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ] عَالِيَةٍ، أَوْ مَرْفُوعٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ، أَوْ الْمَرَادُ بِالْفُرْشِ النِّسَاءِ أَيْ النِّسَاءِ الْعَالِيَاتِ وَ لِذَلِكَ عَقَّبَهُ بِقَوْلِهِ.

[إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً] أَيْ أَنْشَأْنَا نِسَاءَهُمْ إِنْشَاءً عَجِيبًا أَيْ شَابَّةً طَرِيبَةً حَسَنَاءَ بَعْدَ مَا صَرَّوْنَ هَرَمَاتٍ كَرِيهَاتٍ، أَوْ أَنْشَأْنَا الْحُورَ الْعَيْنِ مِنْ غَيْرِ طَرِيبَةٍ حَالَاتٍ عَلَيْهِنَّ بَلَّ أَنْسَانَاهُنَّ بِالغَاثِ طَرِيبَاتٍ.

[فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَرًا عُرْبًا] جَمْعُ الْعُرُوبِ الْمَرْءَةِ الْمُتَحَبِّبَةِ إِلَى زَوْجِهَا، أَوْ الْعَاشِقَةِ لَهُ، أَوْ الْمُتَحَبِّبَةِ إِلَيْهِ الْمَظْهَرَةُ لَهُ ذَلِكَ، أَوْ الضَّحَاكَةِ [أَتْرَابًا] جَمْعُ التَّرْبِ بِالْكَسْرِ مِنْ وُلْدِ مَعَكَ.

[لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ] وَ قَدْ فَسَّرَ الْيَمِينِ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ بِشِيعَتِهِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ أَصْلُ عَالَمِ الْأَرْوَاحِ [ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ] أَيْ جَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ فِي الرِّتَبَةِ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَ جَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ مِنَ الْمُتَأَخِّرِينَ عَنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ.

فَإِنَّ أَغْلَبَ مَنْ كَانَ مُبْتَلًى فِي الْبِرَازِخِ يَلْتَحِقُ بِأَصْحَابِ الْيَمِينِ بَعْدَ تَطْهِيرِهِ فِي الْبِرَازِخِ، وَ كَثِيرٌ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الْجَحِيمِ يَخْرُجُ مِنْهَا وَ يَدْخُلُ فِي الْجَنَّةِ وَ يَلْتَحِقُ بِالصَّحَابِ الْيَمِينِ بِخِلَافِ السَّابِقِينَ فَإِنَّ الْمَلْتَحِقَ بِهِمْ مِنْ

المتأخرين قليل، و بخلاف اصحاب الشمال فانهم لا يكونون الا من
المتأخرين فان الاولين لا يلتحقون بالآخرين و لذلك لم يقل هناك ثلثة، او
قليل من الاولين.

و قيل: ههنا ما قبل فى قوله تعالى ثلثة من الاولين و قليل من
الآخرين [وَ أَصْحَابُ الشُّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشُّمَالِ فِي سَمُومٍ] حرّ نارٍ
يدخل فى المسام [وَ حَمِيمٍ] ماءٍ متناهٍ فى الحرارة.
[وَ ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ] من دخانٍ اسود او جبلٍ اسود فى جهنم [البارد]
و لا كريم] يلتذبه النظر و قد فسّر الشمال باعداء آل محمّدٍ و اصحابهم
اصحاب الشمال.

[انّهم كانوا قبل ذلك مترفين] متنعمين أترفه النعمة اطغته او
نعمته، و أترف فلان اصرّ على البغى، و أترفه تركه يصنع ما يشاء و لا يمنع
من تنعمه، و المترف الجبار.

[وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ] الحنث بالكسر الاثم و
الخلف فى اليمين و الميل من باطلٍ الى حقّ او عكسه [وَ كَانُوا يَقُولُونَ
اِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا اِنَّا لَمَبْعُوثُونَ اَوْ اَبَاؤُنَا الْاَوْلُونَ] قل لهم
[انّ الاولين و الآخرين لمجموعون الى ميقات يوم معلوم] يعنى قل
لهم ذلك ردّاً عليهم و تهديداً لهم.

[ثُمَّ اِنَّكُمْ اِيَّهَا الضَّالُّونَ الْمُكذِّبُونَ لَا كِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ]
قد مضى بيان الزقوم فى سورة الصافات [فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبَطُونُ فَشَارِبُونَ
عَلَيْهِ مِنْ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ] الهيم بالكسر الابل العطاش
جمع الهيمان و الهيمى بمعنى العطشان، او الابل التى بهاداءٍ يصيبها شبه
الاستسقاء جمع الهيمان و الهيمى، و الهيام كسحاب الرمل الذى لا يتمالك

كَلَّمَا صَبَّ عَلَيْهِ الْمَاءُ اسْتَنْقَعَهُ، وَ الْهَائِمِ الْمَتَحَيِّرِ وَ الْهَيَامِ كَغْرَابِ حَالَةٍ كَالْجَنُونَ مِنَ الْعَشَقِ.

[هَذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ] النَّزْلُ مَا يَعْدُ لِلنَّازِلِ تَشْرِيفًا لَهُ وَ هُوَ تَهَكُّمٌ بِهِمْ وَ تَهْدِيدٌ بَانَ هَذَا نَزَلَهُمْ فَكَيْفَ بِهِمْ فِي مَنَازِلِهِمُ الْمَقْرَّرَةَ لَهُمْ؟! [نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ] لَا غَيْرَنَا.

[فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ] بِمَخْلُوقِيَّتِكُمْ حَتَّى تُصَدِّقُوا بِخَالِقِكُمْ، أَوْ لَوْلَا تُصَدِّقُونَ بِبِعْثِكُمْ بَعْدَ إِقْرَارِكُمْ بِخَالِقِكُمْ ابْتِدَاءً، وَ الْبِعْثُ أَهْوَنُ فِي انْظَارِكُمْ مِنَ الْخَلْقِ ابْتِدَاءً.

[أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ] جَوَابُ شَرْطِ مُقَدَّرٍ وَ التَّقْدِيرُ إِنْ لَمْ نَكُنْ نَحْنُ خَلَقْنَا فَأَخْبِرُونِي عَمَّا تَمْنُونَ [ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ] أَوْ الْفَاءُ لِلْسَّبَبِيَّةِ، وَ الْهَمْزَةُ عَلَى التَّقْدِيمِ وَ التَّأْخِيرِ وَ التَّقْدِيرِ نَحْنُ خَلَقْنَا بِسَبَبِ إِنْ يُقَالُ: أَخْبِرُونِي عَمَّا تَمْنُونَ عَنْ جَوَابِ هَذَا السُّؤَالِ الَّذِي هُوَ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ وَ لِأَجْوَابِ لَكُمْ إِنْ أَنْ تَقُولُوا: اللَّهُ هُوَ الْخَالِقُ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ يَخَالِقِيَّتِنَا؟

[نَحْنُ قَدَّرْنَا] قَرِئٌ بِالتَّخْفِيفِ وَ التَّشْدِيدِ [بَيْنَكُمْ الْمَوْتُ] لَا غَيْرَنَا [وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ] بِمَغْلُوبِينَ [عَلَى أَنْ نُبَدَّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنْشَأَكُمْ] فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ [أَيُّ فِي عَالِمٍ لَا تَعْلَمُونَهُ يَعْنِي نَحْنُ شَأْنَنَا وَ شَغَلْنَا عَلَى الْإِسْتِمْرَارِ تَبْدِيلِ الْخَلْقِ بِخَلْقٍ آخَرَ وَ إِخْرَاجِ الْخَلْقِ الْأَوَّلِ مِنْ قُبُورِ الْإِبْدَانِ وَ إِنْشَاءِهِمْ فِي عَالِمٍ آخَرَ نَظِيرَ إِخْرَاجِ الْجَنِينِ مِنَ الرَّحْمِ وَ إِنْشَاءِهِ فِي عَالِمٍ لَا يَعْلَمُهُ وَ تَبْدِيلِهِ بِجَنِينٍ آخَرَ وَ لِأَمَانَعِ لَنَا مِنْ ذَلِكَ.

[وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى] أَيُّ النَّشْأَةِ الدُّنْيَا وَ تَبْدِيلِنَا لِلنَّبَاتِ بِنَبَاتٍ آخَرَ وَ إِنْشَاءِ النَّبَاتِ فِي نَشْأَةِ الْحَيَوَانَ وَ الْإِنْسَانَ وَ تَبْدِيلِ الْحَيَوَانَ وَ

انشائه في عالم حيوانٍ آخر او انسانٍ، و تبديل النطفة من صورةٍ الى صورةٍ و من مقامٍ الى مقامٍ و من حالٍ الى حالٍ و كلما طرأ عليها من الاحوال و الصور كان اعلى و اشرف من سابقه، و ان الدنيا ليست الا كالرحم للجنين، و ان نقل الجنين من الرحم الى الدنيا ليس الا الثقل من السجن الى فسحة و سبعة.

[فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ] نقلكم من الدنيا الى الآخرة و لو لا تذكرون؟! ان هذا الثقل ايضاً ليس الا الثقل من السجن الى فسحة عظيمة و سبعة فلو لا تذكرون؟!

انه كما يكون نقل الجنين الى الدنيا استكمالاً له بكثيرٍ من الكمالات التي لا يمكن تحصيلها له في الرحم كذلك يكون نقل جنين الدنيا من رحم الدنيا استكمالاً بكثيرٍ من الكمالات التي لا يمكن تحصيلها له في الدنيا، و لولا تذكرون؟!

ان عالم الآخرة نسبتته الى الدنيا مثل نسبة الدنيا الى الرحم بل فوق ذلك، و لقد علمتم النشأة الاولى و كونكم في الدنيا و اتصالكم بالآخرة في النوم الذي هو اخو الموت و شهودكم لعالم المثال كل يومٍ مرة او مرتين، و اطلاقكم من قبوركم التي يتعسر عليكم طي الزمان و المكان معها و طيبكم للزمان و شهود ما يأتي و طيبكم للمكان و شهود الوقائع الواقعة في الامكنة البعيدة فلو لا تذكرون؟!

ان الموت ان لم يكن اشد من النوم في ذلك لم يكن انقص منه فتشاقوا الى هذا الاطلاق، و طي الزمان و المكان و شهود ما يوتي و شهود ما لم يكن في مكانك و بلدتك.

عن السجادة عليها السلام العجب كل العجب لمن انكر النشأة الاخرى و هو يرى

النَّشْأَةَ الْاُولَى.

[أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ] اى
 ءانتم تبتونونه و تبلغونه الى مقام بلوغ الحبّ و الحصادم نحن فاعلون ذلك؟
 لستم تقولون انّ الانبات و التبليغ الى الحصاد فعل البشر فانه [لَوْ
 نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا] هشيماً يليق للنار [فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ] فكّهم بملح
 الكلام اظرفهم بها فالمعنى تتحدّثون بالاحاديث المليحة على سبيل التّهكّم
 او ظلمت تتحدّثون و تنقلون بينكم الاحاديث و الاسمار فى ذلك.

[إِنَّا لَمُعْرِضُونَ] من الغرام بمعنى الشّرّ الدائم و الهلاك و العذاب و
 الولوع [بَلْ نَحْنُ] قوم [مَحْرُومُونَ] عن الارزاق [أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي
 تَشْرَبُونَ ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنْ آَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ]
 لاتقدرون ان تقولوا انزله البشر فانا [لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا
 فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ] بتعظيم المنعم بهذه النعم بامثال اوامره و نواهيه
 [أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَ تَهَا] اى الشجرة الّتى
 تأخذون منها الزّند و الزّنده و هما تؤخذان من الشجر الاخضر فيحكّ الزّند
 بالزّنده فتندح النار.

[أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا] اى النار او الشجرة [تَذَكْرَةً]
 لتصرّف الحقّ تعالى و جعل كلّ شىءٍ من سنخه كالنار، او تذكرةً لقدرة الحقّ
 و عنايته بخلقه حيث اخرج من الشجر الاخضر ناراً تنتفعون بها فى كثيرٍ من
 معايشكم [وَ مَتَاعًا] و ما يتمتّع به [لِلْمُؤْمِنِينَ] اقوى استغنى و افتقروبات
 على القىّ بالكسر اى القفر من الارض و كذلك القواء بالكسر و المدّ و
 القواية بالفتح؛ و اقوى نزل فيه، اذا كان ربك يفعل هذه و ينعم بهذه.

[فَسَبِّحْ] انت و لاتكثرث بردهم [بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ] الباء للسببية

ای سبّح الله بسبب اسم ربّك یعنی بسبب بشریّة علیّ علیه السلام او بسبب مقام نواریتیته فانّ الكلّ اسم الله، او سبّح اسم ربّك فیکون الباء صلة سبّح.
 [فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ] لازائدة او نافية ردّ لماقالوه فی القرآن من انه سحر او شعر او اساطیر الاولین، او نافية و نفی للقسم و المعنی لاقسم فیما ادّعیه من انه قرء ان کریم بوضوحه و عدم احتیاجه الی القسم، و مواقع النجوم مغاربها، او مطالعها، او انتشارها یوم القيامة، او الانواء الّتی كانوا فی الجاهلیّة یقولون: أمطرنا بنوء کذا و هو سقوط کوكبٍ وقت طلوع الفجر و طلوعه آخر مقابله، او رجومها للشیاطین سبحانه: فلا اقسام بها، او المراد بمواقع النجوم مواقع نزول القرءان فانه نزل نجوماً.

[وَإِنَّهُ قَسَمٌ لِّوَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ] ای انّ المتلوّ علیک او الموحی الیک او قرءان و لایة علیّ علیه السلام قرءان کریم عزیز خظیر [فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ] هو کتاب العقول الّذی هو الامام المبین، او کتاب النفوس الکلّیّة الّذی هو الكتاب المحفوظ، فانّ القرءان نزل من مقام جمع الجمع الّذی هو المشیّة الی مقام الجمع الّذی هو مقام العقول الطّویّیة و العرضیّة، و الی مقام النفوس الکلّیّة و ثبت فی تلك المقامات اولاً ثمّ منها الی صدر النبیّ صلی الله علیه و آله ثمّ منه الی حسّه المشترك، ثمّ منه الی الخارج بصورة الالفاظ و الحروف، او بصورة الكتابة و النقوش و هو فی کلّ تلك المقامات قرءان جامع بین الوحدة و الکثرة و احکام القلب و القالب و العلم و العمل.

[لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ] خبرٌ و باقٍ علی خریته فانّ القرءان الّذی هو فی کتاب مکنونٍ لایصل الی حریم قدسه الاّ الّذی تطهّر من الواث المعاصی و المحرّمات، و ادناس التّوجّه الی الکثرات و الانانیات، و ارجاس الحدود و التّعینات، و لکن لّمّا کان التّکلیف مطابقاً للتّکوین و الظّاهر موافقاً

للباطن كان التّكليف بحسب المقام البشريّ ان لا يمسّ قالب الانسان قالب
القرءان و ظاهره كما ورد فى الاخبار وافتى به العلماء و قالوا: انّ الخبر ههنا
فى معنى النهى اى الّا المطهّر من الاحداث و الاخبار، و لذلك نهوا عن مسّ
خيطة و علاقته و جلده و قرطاسه بدون الطّهارة و استشهدوا بهذه الاية.

و روى أنّه لما استخلف عمر سأل عليّاً عليه السلام ان يدفع اليهم القرءان
فقال: يا ابا الحسن ان حيث بالقرءان الذى جئت به الى ابي بكرٍ حتى نجتمع
عليه، فقال: هيهات ليس الى ذلك سبيلٌ انما جئت به الى ابي بكرٍ لتقوم
الحجّة عليكم و لاتقولوا يوم القيامة: انا كنا عن هذا غافلين او تقولوا:
ما جئتنا به فانّ القرءان الذى عندى لا يمسه الّا المطهّرون و الاوصياء من
ولدى، فقال عمر: فهل وقتٌ لاظهاره معلوم؟- قال عليّ: نعم، اذا قام القائم
من ولدى يظهره و يحمل الناس عليه فتجرى السنّة به.

[تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ] تشریفٌ آخر له [أَفْبَهَذَا الْحَدِيثِ] اى
القرءان الذى هو بهذا الوصف او قرءان ولاية عليّ عليه السلام او حديث أنّه كريم
لا يمسه الّا المطهّرون او حديث انحصار الخلق و الزّرع و انزال الماء و انشاء
شجرة النّار فى الله تعالى.

[أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ] دهن نافق، و داهن و ادهن اظهر خلاف ما فى قلبه
[و تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكذِّبُونَ] اى تجعلون رزقكم الانسانى الذى
هو الحظّ من القرءان و استمداد الحيوة الانسانية منه فانّ القرءان رزق
الانسان بعلومه و اخلاقه انكم تكذبون به، او بمحمّد صلى الله عليه و آله او بالله، او تجعلون
تكذيبكم شبيه رزقكم الذى لانفكاك لكم عنه، او تجعلون القرءان الذى
رزقكم الله، او سائر ارزاقكم التى رزقكم الله بها على صفة انكم تكذبون
منعها و رازقها، او تجعلون شكر رزقكم انكم تكذبون كما نقل أنّه اصاب

النَّاسِ عَطَشٌ شَدِيدٌ فِي بَعْضِ اسْفَارِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَدَعَا ﷺ فَسَقُوا، فَسَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ أَمْطَرْنَا بَنِيَّ كَذَا فَنَزَلَتِ الْآيَةُ.

و روى عن امير المؤمنين عليه السلام انه قرأ الواقعة فقال تجعلون شكركم انكم تكذبون، فلما انصرف قال: انى قد عرفت انه سيقول قائل لم قرء هكذا، قرأتها انى قد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأها كذلك و كانوا اذا امطروا قالوا امطرننا بنو كذا و كذا فانزل الله و تجعلون شكركم انكم تكذبون.

[فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ] الانفاس او الارواح [الْحُلُقُومَ وَ أَنْتُمْ] يامن بلغت ارواحكم الحلقوم او يا اهل المحتضرين [حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ] اى احوالكم و خروج ارواحكم او تنظرون حال المحتضرين و خروج ارواحهم و لا يمكنكم علاجهم ورد ارواحهم.

[وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ] اى الى المحتضر [مِنْكُمْ] و وجه كونه اقرب الناس قربهم له قرب مكانى مشتمل على البيئونة و الفرقة و الغيبة بخلاف قربه تعالى فان قربته تعالى من الاشياء قرب تقويمى قرب الفصول للانواع و هذا القرب لا يكون لشيء من الاشياء الى شيء من الاشياء الا للمقوم بالنسبة الى المتقوم فان المقوم اقرب الى المتقوم منه الى نفسه و لذلك كان تعالى اقرب الى الاشياء من انفسهم.

[وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ] اى لا تبصروننا او لا تبصرون قربنا [فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ] اى غير مجزيين او غير محاسبين او غير مملوكين فان الدين بمعنى الجزاء و الذل و الداء و الحساب و القهر و الغلبة و الاستعلاء و السلطان و الحكم و الاكراه و الملك، و الكل مناسب ههنا.

[تَرَجِعُونَهَا] اى الروح [إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] فى تكذيبكم فانه لا ثواب و لا عقاب و لا جزاء و لا اله.

[فَأَمَّا إِنْ كَانَ] المتوقى [مِنَ الْمُقَرَّبِينَ] اى السابقين [فَرَوْحٌ] قرئ بضم الراء اى فله روح او فممه روح فان السابق مالك للكل، او فهو روح فان الكل له و منه و هو قوامه، و الروح بالضم ما به حيوه النفس و يؤنث، و القرءان و الوحي و جبرئيل و ملك اعظم من جبرائيل و ميكائيل، او امر النبوة و حكم الله، و بالفتح الراحة و الرحمة و نسيم الريح.

[وَرِيحَانٌ] الريحان نبت معروف، او كل نبت طيب الرائحة و الرزق [وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ] كانه تعالى اشار بالروح و الريحان الى المراتب العالية من الجنان، و بجنة النعيم الى المراتب الدانية، او المراد بجنة النعيم معنى يشمل جميع مراتب الجنات على تعميم النعيم للنعيم الصورى و المعنوى، او المعنى فروح و ريحان فى البرازخ و جنة نعيم فى الاخرة كما فى الخبر.

[وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ] قد مضى تفسير اليمين بعلى عليه السلام و تفسير اصحابه بشيعته الذين باعوا البيعة الخاصة الولوية على يده، و قد مضى ايضاً مكرراً ان اليمين عالم الارواح، و اصحاب اليمين هم الذين تمكنوا فى التوجه او الاتصال بعالم الارواح الطيبة، و لا يحصل التوجه او الاتصال بعالم الارواح الطيبة الا بالولاية الحاصلة بالبيعة الخاصة الولوية.

[فَسَلَامٌ لَّكَ] يا محمد عليه السلام [مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ] يعنى انهم يكونون فى الجنات مجاورين لك بحسب مراتبك الدانية و يسلمون عليك سلام التحيه او سلامة لك منهم بمعنى انهم بمنزلة اجزائك و لهم السلامة من افات الاخرة و سلامتهم سلامتك او سلام لك يا من هو من اصحاب اليمين يعنى لا يكون بعضهم شراً لبعض، او يحيى بعضهم بعضاً بتحية السلام، او يامن يتأنى منه الخطاب فان اصحاب اليمين سلامة على الكل و

يحيون الكل.

[وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزِلٌ مِنْ حَمِيمٍ] الماء الحارّ البالغ في الحرارة اي لهم ذلك معداً لهم كما يعدّ للنازل تشريفاً له [وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ] و ادخال النار.

[إِنَّ هَذَا] المذكور من الاصناف الثلاثة و جزاءهم [لَهُوَ حَقٌّ أَلْيَقِينَ].

اعلم، انّ الشئ المتيقن له ثلاث احوال: فانّ المدرك المتيقن امّا متيقن في مقام العلم، او في مقام الشهود بمعنى انّ المدرك كان مشهوداً له ببصره او بصيرته، او في مقام التّحقّق بمعنى انّ المدرك كان متحقّقاً بالمدرك و صار ذاته مثاله المتيقن بالنار بادراك الدخان الّذي هو من آثارها او بشهودها، او بصيرورته عين النار، و الاوّل هو علم اليقين، و الثّاني عين اليقين، و الثّالث حقّ اليقين، و الاضافة من قبيل اضافة السبب الى المسبّب، او المسبّب الى السبب، و المعنى انّ هذا لهو متحقّق و واقع و مورث باثاره لليقين او حاصل من اليقين به.

[فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ] قد مضى هذه الاية قبيل هذا.

٥٧ سُورَةُ الْحَدِيدِ

مدنيّد كلّها؛ تسع و عشرون آيةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] قد مضى فى سورة بنى اسرائيل بيان تسبيح الاشياء عند قوله: و ان من شىءٍ الا يسبح بحمده، و مضى مكرراً ان المقصود من التسبيح من اى شىءٍ كان هو تنزيه لطيفته الالهية و وجهته الربانية من نقائص المادّة و حدودها.

فان كلّ موجودٍ ممّاله قوّة و استعداد بفطرة ذاته يخرج من القوّة الى الفعلية، و من النقص الى الكمال، و من الحدود الى الاطلاق بالاضافة الى مراتبه الناقصة، و هذا الخروج هو تسبيحه الفعلى و لما كان تلك الوجهة الالهية بوجه ربّه و بوجه اسم ربّه و بوجه مظهر الله و بوجه شبيّة ذلك الشىء و ذاته كان المقصود من التسبيح سواء علّق على الله او على الربّ او على اسم الربّ هو تنزيه تلك اللطيفة.

و اللام فى الله زائدة للتقوية، و الله مفعول به لسبح او للتعليل، و مفعوله محذوف، و لفظ سبح مأخوذ من سبحان الله بطريق المشتقات الجعلية اى قال سبحان الله، او هو من التسبيح بمعنى نزه الله، و الاختلاف بالمضى و المضارعة فى تلك السور للاشعار بانّ التسبيح فطرى للاشياء غير مقيدٍ، بزمانٍ دون زمانٍ و لتجديد نشاط السامع و التفتن فى العبارة، و الاتيان بالمصدر فى بنى اسرائيل للاشعار بانّه تعالى منزّه فى ذاته سبّحه مسبحاً ام لم يسبّحه.

[وَهُوَ الْعَزِيزُ] الغالب الذى غلبته تقتضى تسبيح كلّ شىءٍ فانّ الغالب يتوجه كلّ شىءٍ اليه و يعظّمه و ينزّهه من كلّ نقصٍ.

[الْحَكِيمُ] الَّذِي اتَّقَنَ صَنَعَ كُلَّ شَيْءٍ بِحَيْثُ لَا يَوْجَدُ شَيْءٌ إِلَّا وَهُوَ مُسَبَّحٌ لَهُ وَ لَا تَقَانُ صَنَعَهُ لَا يَشْعُرُ أَحَدٌ بِتَسْبِيحِ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَ لَوْ أَشْعَرَ هَلَكَ أَوْ جَنَّ مَا لَمْ يَنْفَتِحْ سَمِعَهُ الْمَلَكُوتِيَّ.

[لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] وَجِهَ آخِرَ لِتَسْبِيحِ كُلِّ شَيْءٍ لَهُ [يُحْيِي] عَلَى الْإِسْتِمْرَارِ فِي كُلِّ أَنْ جَمَعًا بِنَفْخِ الْحَيَاةِ الْحَيَوَانِيَّةِ فِي الْجَنَّةِ. [وَيُمِيتُ] عَلَى الْإِسْتِمْرَارِ جَمَعًا مِنَ الْحَيَاةِ الْحَيَوَانِيَّةِ، أَوْ يَحْيِي عَلَى الْإِسْتِمْرَارِ نَفْسًا بِالْحَيَاةِ الْإِنْسَانِيَّةِ بِنَفْخِ النَّفْخَةِ الْوَلُؤِيَّةِ فِيهِمْ وَ يَمِيتُ نَفْسًا عَنِ الْحَيَاةِ الْإِنْسَانِيَّةِ، أَوْ يَحْيِي بِالْحَيَاةِ الْبَرْزَخِيَّةِ وَ يَمِيتُ عَنِ الْحَيَاةِ الْحَيَوَانِيَّةِ.

أَوْ يَحْيِي الْأَرْضِيَّ بِالنَّبَاتِ، وَ النَّبَاتِ بِالْمَاءِ وَ النَّضَارَةِ وَ الطَّرَاوَةِ وَ الْحَيَوَانَاتِ بِالْحَيَاةِ الْحَيَوَانِيَّةِ، وَ الْإِنْسَانَ بِالْحَيَاةِ الْإِنْسَانِيَّةِ، وَ يَمِيتُ كُلَّ ذَلِكَ بِالمَوْتِ الْمُنَاسِبِ لَهُ، أَوْ يَحْيِي كُلَّ شَيْءٍ بِأَخْرَاجِهِ مِنَ الْقُوَى وَ الْإِسْتِعْدَادَاتِ عَلَى الْإِسْتِمْرَارِ وَ يَمِيتُ ذَلِكَ الشَّيْءَ عَنِ الْفَعْلِيَّاتِ النَّاقِصَةِ، وَ هَذَا أَوْفَقَ بِتَسْبِيحِ الْأَشْيَاءِ كَأَنَّهُ قَالَ: سَبَّحَ اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ بِالْخُرُوجِ مِنَ الْقُوَى إِلَى الْفَعْلِيَّاتِ، وَ الْمَخْرَجُ هُوَ اللَّهُ لِأَنَّهُ يَحْيِي بِالْفَعْلِيَّاتِ وَ يَمِيتُ عَنِ النَّقَائِصِ.

[وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ] مِنَ الْإِمَامَةِ وَ الْإِحْيَاءِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ [قَدِيرٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ] أَي هُوَ الْأَوَّلُ فِي تَرْكِيبِ الْمَوْجُودَاتِ وَ هُوَ الْآخِرُ فِي تَحْلِيلِهَا نَظِيرَ الْوَحْدَةِ فِي الْأَعْدَادِ.

وَ لِلإِشَارَةِ إِلَى هَذَا وَرَدَ: يَا مَنْ لَكَ وَحْدَانِيَّةُ الْعَدَدِ، فَانَّ مَرَاتِبَ الْأَعْدَادِ كُلَّهَا تَرْكِيبُهَا مِنَ الْوَحْدَةِ لِغَيْرِ، وَ تَحْلِيلُهَا إِلَى الْوَحْدَةِ لِغَيْرِ، وَ بِهَذَا اللَّحَاطِ قَالَ تَعَالَى [وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ] فَانَّ مَرَاتِبَ الْأَعْدَادِ ظَوَاهِرُهَا وَ بَوَاطِنُهَا

ليست إلا الوحدة و ما به التمييز المراتب ليس إلا اعتبارياً عديمياً، او المعنى هو الاول بلحاظ المراتب و اعتبار حيثية العلية و المعلوية فانه تعالى بهذا اللحاظ اول العلل الفاعلية و آخر العلل الغائية لانه مسبب الاسباب و علة العلل و غاية الغايات و نهاية النهايات، او المعنى هو الاول فى الادراك.

فان الظاهر على المدارك اولاً هو الوجود الذى حقيقته الحق الاول تعالى و الاخر فى الادراك بمعنى ان المدرك كلما ميّز مدركاته بعض اجزائها من بعض لم يجد المدرك فى الحقيقة الا الاول تعالى شأنه فكان آخر المدركات هو الاول تعالى و بهذا المعنى قال تعالى و الظاهر و الباطن يعنى ان المدرك من الاشياء اولاً هو الاول تعالى لانه الظاهر من كل الاشياء، و المدرك من الاشياء آخراً هو ايضاً لانه الباطن من كل شىء، و الباطن المختفى من الادراك المدرك بالتعمل من الاشياء.

او هو اشارة الى ما يقوله الصوفية من مقام التوحيد الذى يظهر لبعض السالكين بطريق الحال، و لبعض بنحو المقام، و لايجوز التفوه به لاحد ما لم يصر ذلك التوحيد حالاً او مقاماً له، و اذا صار حالاً للسالك لايجوز التفوه به له حين زواله، و اذا لم يكن ذلك التوحيد حاله او مقامه فتفوه به كان مباح الدم و هو ان يتجلى الله للسالك باسم الواحد او الاحد فلايرى فى الوجود الا الواحد او الاحد فلايرى اولاً و لاء آخراً و لاعلة و لامعلولاً و لاظاهراً و لاباطناً و لاصاعداً و لانازلاً و لامدركاً و لامدركاً بل يرى كل ذلك اعتبارات من النفوس المحجوبة عديمات لاحقية و لاحقيقة لها فيكون المعنى هو الاول من غير اعتبار اولية له.

و هو الاخر من غير اعتبار اخرية له، و هو الظاهر و الباطن كذلك

يعنى ليس شىء و شىء و لاعتبار و اعتبار فى دار الوجود، و الى هذا المقام كانت الاشارة فى هذا الشعر:

حلول و اتحاد اينجا محال استكه در وحدت دويى عين ضلال است
وكلماذكروا نثراً و نظماً من هذه المقولة كان اشارة الى هذا المقام او
ناشئاً منه، و الى عدم جواز التفوه بهذا الوحدة و عدم جواز اعتبارها لغير من
كانت حاله او مقامه قيل:

ءالا تا با خودى زنهار زنهار عبارات شريعت را نگهدار
[وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] بمنزلة قوله تعالى: و هو بكل شىء محيط
فان علمه عين ذاته و لاحاطته بكل الاشياء كان اولاً و اُخراً و ظاهراً و باطناً
من الجميع.

[هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] هذه الجمل كلها مستأنفة
واجوبة لاسئلة مقدرة اذا لم تكن مع العاطف او حالية [فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ
اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ] قد مضى هذه الاية مع بيانها فى سورة الاعراف
[يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا
يَعْرُجُ فِيهَا] قد مضى الاية ببيانها فى اول سورة السبا.
[وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ] معية قيومية لازمة لرحمته الرحمانية
فانه تعالى بوجوه الفعلى كل الاشياء و قوامها و فعليتها و اولها و اُخرها و
ظاهرها و باطنها و هو تهديد و ترغيب.

[وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ] تميم للتهديد و التترغيب [لَهُ مُلْكُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] تأكيد فى مقام المدح فان التأكيد و التكرير مطلوب فى
مقام المدح و الرضا، و فى مقام الذم و الغضب، و الاول فى مقام التعليل لتسبيح
الاشياء و الثانى فى مقام التعليل لاحاطة علمه بالاشياء و تميم لتهديده و ترغيبه.

[وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ] قد مضى الآية في سورة آل عمران [وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] من التَّيَّاتِ و الخَطراتِ و الخيالاتِ و الحلاتِ و السَّجَّياتِ، او من القوى و الاستعدادات التي لا خبر لصاحبى الصِّدور عنها.

[أَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ] بمنزلة التَّنتيجة للسَّابق كأنه قال: اذا علمتم ذلك فلا عذر لكم فى الانصراف عن الله و عن رسوله ﷺ، او عذر لكم فى الانصراف عن الله و رسوله ﷺ فى الخروج عن قولهما فى ولاية علىّ عليه السلام فامنوا بالله و صدَّقوه فيما قاله لكم من مطلق الاوامر و التواهى، او فيما قاله لكم من ولاية علىّ عليه السلام و امنوا برسوله ﷺ بالبيعة العامّة او البيعة الخاصّة، او صدَّقوه فيما قاله لكم من الاحكام او من ولاية علىّ عليه السلام.

و لما كان الخطاب من الله تعالى عامّاً للموجودين المسلمين و غير المسلمين و المعدومين فكان لفظ ءامنوا ايضاً عامّاً و شاملاً للاذعان و التّصديق و البيعة الاسلاميّة العامّة و البيعة الايمانيّة الخاصّة كأنه قال: ايّها الكفّار و المستعدّون للاسلام من الموجودين و المعدومين امنوا بالله و رسوله ﷺ بالبيعة العامّة على يد رسوله ﷺ.

و ايّها المسلمون اذعنوا و صدّقوا الله و رسوله ﷺ فيما قال الرّسول لكم ﷺ من مطلق الاحكام او ولاية علىّ عليه السلام و ءامنوا بالبيعة الخاصّة الولويّة بالله و رسوله ﷺ على يد رسوله ﷺ او على يد خليفته، و قد مضى فى اوّل البقرة معانى الايمان.

[وَ أَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ] من الاموال الدّنيويّة و الاعراض و الحشمة و الاعضاء و القوى و من نسبة الافعال و الاوصاف الى انفسكم و من انانيّاتكم و للاشعار بانّ مالكم من جميع ذلك أنّما هو عارية

لكم و شأن العارية ان يستردّ حتى يسهل عليكم انفاقه قال مستخلفين.
 [فَالَّذِينَ آمَنُوا] بالبيعة العامّة او البيعة الخاصّة [مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا
 لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ] وعد الاجر الكبير للاشعار بانّ المنظور من الايمان البيعة
 الخاصّة الولويّة فانّ الاجر الكبير ليس الا على الولاية الحاصلة بالبيعة
 الخاصّة.

[وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ] لاتذعنون او لاتسلمون بالبيعة العامّة
 النّبويّة او لاتؤمنون بالبيعة الخاصّة الولويّة [وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا
 بِرَبِّكُمْ] المطلق الذي هو ربّ الارباب، او برّبكم فى الولاية و هو على ﷺ.
 [وَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَكُمْ] فى عالم الذرّ بالايمان بالله او بالبيعة مع
 محمّد ﷺ او بالبيعة مع على ﷺ و قد اخذ الرّسول ﷺ ميثاقكم بعدم
 التّخلف عن قوله فى البيعة العامّة، و قرئ بالبناء للمفعول.

[إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ] اى مصدّقين مدعنين او بائعين البيعة العامّة
 الاسلاميّة و جوابه محذوف بقريئة السّابق اى ان كنتم مؤمنين فما لكم
 لاتؤمنون بعلى ﷺ بالبيعة الخاصّة الولويّة و قد اخذ الرّسول ﷺ ميثاقكم
 على عدم التّخلف عن قوله.

[هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ] الذي هو الرّسول ﷺ الدّاعى لكم الى
 الايمان بعلى ﷺ [آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ] من الايات القراءنيّة و المعجزات النّبويّة.
 [لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ] اى من ظلمات المادّة و
 الشّبهات و الشّكوك و الاهوية و التّعلّقات الى نور التّجرّد و اليقين و
 الاطلاق من الاهوية و التّعلّقات.

[وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ] و مَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 حالكونكم فى سبيل الله الذي هو الجهاد، او سبيل الحجّ او سبيل الهجرة الى

الرَّسُولَ ﷺ اِوَالِي الْاِمَامِ، اَوْ حَالِكُونَكُمْ فِى طَرِيقِ الْقَلْبِ وَ السَّلُوكِ اِلَيْهِ وَ اِلَى اللَّهِ، اَوْ مَالِكُمْ اِنْ لَاتَنْفَقُوا فِى تَحْصِيلِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ هُوَ الْوَلَايَةُ وَ طَرِيقِ الْقَلْبِ، اَوْ مَالِكُمْ لَاتَنْفَقُونَ فِى تَعْظِيمِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ هُوَ كُلُّ خَيْرٍ مِنَ الْعِبَادَاتِ وَ الْجِهَادِ وَ الْحِجِّ، اَوْ هُوَ الرَّسَالَةُ، اَوْ الْوَلَايَةُ.

[وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ] جَمَلَةٌ حَالِيَّةٌ فِى مَوْضِعِ التَّعْلِيلِ، وَ اِضَافَةُ الْمِيرَاثِ اِمَّا بَيَانِيَّةٌ اَوْ بِتَقْدِيرِ فِى اَوْ بِتَقْدِيرِ اَللَّامِ فَاِنَّ سَمَاوَاتِ الْاُرُوَاحِ وَ مَا فِيهَا وَ اَرَاضِ الْاَشْبَاحِ وَ مَا فِيهَا مِيرَاثُ مَقَامِ الْمَشِيَّةِ يَرِثُهَا الْاِنْسَانُ الْكَامِلُ وَ الْعَقُولُ مِنَ الْمَشِيَّةِ، وَ يَرِثُهَا مَا بَعْدَ الْعَقُولِ مِنَ الْعَقُولِ، وَ مَا بَعْدَ النَّفْسِ مِنَ النَّفْسِ، وَ مَا بَعْدَ عَالَمِ الْمَثَالِ مِنَ عَالَمِ الْمَثَالِ، وَ الْكُلُّ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى، وَ الْمَوَالِدُ الْمَكُونَةُ مِيرَاثًا وَ مَتَخَلَّفَ مِنَ الْكَمَلِيِّينَ مِنْ بَعْضٍ لِبَعْضٍ، وَ الْاَمْوَالُ الْعَرَضِيَّةُ الدَّنِيَّةُ مِيرَاثًا مِنْ بَنِي ءَادَمَ مِنْ بَعْضٍ اِلَى بَعْضٍ فَمَا بَالُ مَا كَانَ لِلَّهِ لَاتَنْفَقُونَ مِنْهَا بِاَمْرِهِ تَعَالَى.

[اَلَا يَسْتَوِيْ مِنْكُمْ مَنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ] وَ مَنْ اَنْفَقَ مِنْ بَعْدِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ فَحَذَفَ الْقَرِيْنَ بَقَرِيْنَةً مَا يَأْتِى.

الانفاق قبل الفتح

اعلم ان، الفتح يطلق على النصر و الظفر، و على اعطاء الله الغنائم الدنيوية او الاخروية الذى هو لازم الظفر و فتح البلاد و فتح باب القلب و على فتح البلاد و على فتح باب القلب.

و المخاطبون كانوا مسلمين مقصوراً هم اكثرهم على الظفر على الاعداء و فتح البلاد و جمع الغنائم الدنيوية، و مؤمنين مقصوراً هم اكثرهم على فتح باب القلب و جمع الغنائم الاخروية، و آيات القرآن منزلة على

مراتب حالات الناس بكثرتها وسعتها.

و اختلاف التفسير الواردة من المعصومين عليهم السلام باعتبار اختلاف احوال الناس، وسعة وجوه القرء أن بحسب سعة احوال الناس فصح ان يقال: لا يستوى منكم من أنفق من قبل النصر و الظفر، او من قبل الغنائم الدنيوية او لآخرية.

او من قبل فتح البلاد للمسلمين او من قبل فتح مكة و ان يقال: لا يستوى منكم من أنفق من قبل فتح باب القلب الى الملكوت و من أنفق بعد قوة المسلمين و غلبتهم، و حين كثرة الغنائم و قوة رجاء تعاقبها و تعاقب فتح البلاد، و حين انفتاح باب القلب و شهود ما لاعين رأت و لا اذن سمعت، فانّ الانفاق و المقاتلة قبل ذلك لا يكونان الا عن قوة اليقين و ثبات القلب و قوة الشجاعة و السخاوة.

و اما بعد الحضور فلا يبقى عدو و قوی حتى يكون المقاتلة صعباً و لا يبقى ميل و محبة الى ماله من الاموال و القوى و الانانيات لوجدان العوض الاشراف الاعلى الابهى حتى يكون الانفاق صعباً، فالمنفق و المقاتل حين ضعف المسلمين كان اعظم درجة لكونه اقوى يقيناً و المنفق و المقاتل في الغياب البتة اعظم اجراً من المنفق و المقاتل في الحضور.

و قيل: لا يستوى منكم من أنفق من قبل فتح الرسول صلى الله عليه و آله بسبب المعراج فانه صلى الله عليه و آله بعد المعراج كان اقوى تأثيراً، و من أنفق قبل المعراج كان كالتى يكاد زيتها يضيء و لولم تمسسه نار، و نعم ما قال المولوى عليه السلام في بيان هذه الاية:

يؤمنون بالغيب مى بايد مرا زان ببستم روزن فانى سرا
ليك يك در صد بود ايمان بغيب نيك دان و بگذراز ترديد و ريب

بندگی در غیب آید خوب و کش حفظ غیب آید در استبعاد خوش
 قلعه داری کز کنار مملکت دور از سلطان و سایه سلطنت
 پاس دارد قلعه را از دشمنان قلعه نفروشد بمال بی کران
 نزد شه بهتر بود از دیگران که بخدمت حاضرند و جان فشان
 پس به غیبت نیم ذره حفظ کار به که اندر حاضری زان صد هزار
 [أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلًّا
 وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى] المثوبة الحسنی او العاقبة الحسنی.

[وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ] فلا حاجة لكم فى اعمالكم الى الحضور
 [مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ] يعنى
 فيرده اليه مضاعفاً و كان له اجر كريم لا امتنان فيه و لا قصور و لا زوال، و قد
 مضى الاية ببيانها فى اواخر البقرة.

عن الكاظم عليه السلام: نزلت فى صلة الامام، و فى رواية: فى دولة الفساق.
 [يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ] ظرف ليضاعفه او للخبر فى قوله تعالى له
 اجر كريم او لكريم، او ظرف ليقال المقدر عند قوله تعالى بشريكم اليوم او
 ظرف ليسعى و المعنى كلماترى المؤمنين.

[وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَايْمَانِهِمْ] يعنى انك
 فتحت بصيرتك فيوم ترى المؤمنين تريهم يسعى نورهم بين ايديهم و
 المراد بهذا النور هو الكيفية الداخلة فى قلب البائع البيعة الخاصة الولوية
 بقبول الولاية و هو فعليته الاخيرة.

و لذلك يصير ابناً لمن باع معه و قد يرى فى الواقعة بصورة من باع
 على يده، و قد يرى بصورة ولده من صلبه و تلك الكيفية ليست كيفية
 عرضية بل هى صورة جوهرية نازلة من ولى امره داخلة فى قلبه و قوله

تعالى: ولما يدخل الايمان فى قلوبكم اشارة الى تلك الصورة.
و تلك الصورة لا ترى بالابصار الحسيّة، وترى بالبصيرة فى الدنيا و
الآخرة، و فى البرازخ و الآخرة يخلّص تلك الصورة من غواشى المادّة و
يخلّص البصيرة لكلّ احدٍ من حجاب البصر فيشهدها كلّ احد و يشهداها
صاحب النور ايضاً فيرى تلك الكيفيّة بصورة امامه يسعى بين يديه، و
اختيار بين الايدى و الايمان.

لانّ تلك الصورة نورانيّة يستنبر منها كلّها تظهر عليه، و خلف
المؤمن الدنيا الظلمانيّة، و شماله الملكوت السفلى الّتى هى اظلم و
لامناسبة للنورانيّ مع الظلمانيّ، و قدّامه عالم الغيب الّذى هو نور محض، و
يمينه عالم الارواح الطيّبة الّذى هو ايضاً نورانيّ.

و قد يظهر ذلك النور على السالك اذا اشتدّ محبّته و استقام فى
سلوكه و مال بالموت الاختيارىّ، و هذا هو الّذى يقوله الصوفيّة من أنّه
ينبغى للسالك ان يكون اهتمامه فى سلوكه بحصول حال الحضور، و هذا هو
معرفة علىّ عليه السلام بالنورانيّة الّتى هى معرفة الله، و هذا هو المسمّى بالحضور و
السكينة و الفكر، و هذا هو ذكر الله الحقيقىّ.

[بُشْرِيكُمْ الْيَوْمَ] اى تقول او يقول الملائكة او يقال بشريكم اليوم
[جَنّاتٌ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا] قد مضى فى آخرة ال
عمران بيان جريان الانهار من تحت الجنّات.

[ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ] بدل من يوم ترى
المؤمنين او من اليوم.

[وَ الْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ اٰمَنُوا اَنْظُرُونَا] انظروا الينا او انتظروا لنا
[نَقْتَبِسُ مِنْ نُوْرِكُمْ] و لما لم يكن بين المؤمنين و نورهم و بين المنافقين

مناسبة.

[قِيلَ اَرْجِعُوا وِرَاءَكُمْ] كما كنتم فى الدنيا راجعين الى ورائكم
[فَاَلْتَمِسُوا نُورًا] قبل ذلك لهم استهزاء [فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ] حائطٍ لهُ
بَابٌ بَاطِنُهُ] اى باطن الباب او باطن السور.

[فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ] فان السور هو الحجاب
الحاجزين الملكوت السفلى و الملكوت العليا، و باطنه الى الملكوت العليا
و فيها الرحمة و الرضوان، و ظاهره الى الملكوت السفلى و فيها الجحيم و
نيرءانها و انواع عذابها.

[يُنَادُوا وَنَهُمْ] اى ينادى المنافقون و المنافقات الذين ءامنوا [الَمْ
نَكُنْ مَعَكُمْ] فى الانسانية، او فى الاسلام و البيعة العامة، او فى الايمان و
البيعة الخاصة.

[قَالُوا بَلَى] كنتم معنا فى ظاهر الاسلام و فى ظاهر الايمان و
لِلَّتْكُمْ فِتْنَةٌ] الفتنة اعجابك بالشىء و اذاية الذهب و الفضة و الاضلال و
الايقاع فى الفتنة.

[اَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ] بمحمد ﷺ او بالمؤمنين الدوائر [وَ اَرْتَبْتُمْ]
فى دينكم و ما كنتم فيه معنا [وَ غَرَّكُمْ الْاَمَانِيُّ] عن طلب الاخرة و العمل
لها.

[حَتَّى جَاءَ اَمْرُ اللَّهِ] بقبض ارواحكم [وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ] اى
الشيطان حيث قال ان الله كريم و زمان التوبة و سيع [فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ
فِدْيَةٌ] لو كان لكم الفدية و لافداء لكم.

[وَ لَامِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا] ظاهراً و باطناً [مَأْوِيَكُمْ النَّارُ هِيَ
مَوْلِيكُمْ] الذى يلى امركم فانها ملكتكم و لاتصرف لغيرها فيكم [وَ بئسَ

الْمَصِيرُ] النَّارِ [أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ] لِمَا ذَكَرَ
حال المنافقين و نور المؤمنين و كان النفاق ينشأ من الوقوف على مرتبة و
الرضا بالمقام فيها استبطاً حركة المؤمنين الى مقاماتهم العالية بنحو يكون
تحذيراً من المقام على مراتبهم الحاصلة فان الاستفهام هنا للتوبيخ و
الانكار.

و قد مضى فى سورة البقرة بيان معنى الخشوع و الفرق بينه و بين
الخشوع و التواضع عند قوله تعالى: و أنها الكبيرة الآ على الخاشعين، و
المراد بذكر الله هو الذكر المأخوذ من صاحب الذكر، او تذكر الله و تذكر
عظمته، او صاحب الذكر الذى هو على عليه السلام ببشريته، او هو صاحب الذكر
بمقام نورانيته.

[وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ] من آيات القرآن، او احكام الرسالة، او قرءان
ولاية على عليه السلام، او الواردات الافاقية، او الانفسية.
[وَلَا يَكُونُوا] قرئ بالغيبة و يكون نفياً و عطفاً على تخشع او نهياً
و عطفاً على الم يأن باعتبار المعنى كأنه قال: لا يقف المؤمنون على مقامهم
و لا يكونوا.

و قرئ بالخطاب نفياً و عطفاً على تخشع و يكون التفاتاً من الغيبة و
نهياً و عطفاً باعتبار المعنى و يكون التفاتاً و التقدير لا يقفوا و لا يكونوا
[كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ] الزمان اى طال
زمان و وقفهم على مقامهم الحاصل لهم من دون الترقى الى المقامات
المفقودة عنهم.

[فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فُاسِقُونَ] يعنى صار كثير منهم
منافقين فصاروا فاسقين خارجين من حكم امامهم.

روى عن الصادق عليه السلام انّ هذه الاية يعنى و لا تكونوا فى القائم عليه السلام .
و المعنى انّها نزلت فى المؤمنىن بالغيبه فانّ الله حدّرهى ان يصيروا
بسبب الوقوف على مقام واحدٍ و عدم الخروج الى المقامات العالیه
منافقىن مثل المنافقىن الّذىن كانوا فى زمان محمّد صلّى الله عليه وآله و نافقوا بسبب
الوقوف و عدم الخروج، فانّهم اوتوا كتاب النبوة و قبلوهم قبلهم.
[اعلموا انّ الله يحيى الارض بعد مؤتها] كأنه بعد ما حدّرهى عن
الوقوف و وبّخهم عليه يسّ جمع من الواققىن عن الرّحمة و قالوا: فما لنا الّا
قساوه القلوب فقال رفعاً لياسهم و ترجيحاً بجانب الرّجاء: اعلموا انّ الله
يحيى ارض قلوب المؤمنىن بذكر الله فى الدنیا او بنور الامام فى الاخرة فلا
تياسوا من روح الله.

عن الباقر عليه السلام انه قال: يحيىها الله تعالى بالقائم بعد موتها.
[قد بينا لكم الايات] التّدوينيّة و الايات الافاقيّة و الانفسيّة
[لعلكم تعقلون] تصيرون عقلاء، او تدركون ادراكاً عقلائيّاً، او تدركون
بعقولكم انّ الوقوف مورث للقسوة، و انّ الّذكر جلاء للقلوب و مورث
للخشوع.

[انّ المصدّقين و المصدّقات] قرئ بتشديد الصاد من التّفعل
بمعنى الّذىن يعطون الصدقات، و قرئ بتخفيف الصاد من التّفعل بمعنى
الّذىن صدقوا الله و رسوله.

[و اقرضوا الله] جملة حالّية او معترضة او معطوفة على صلة الالف
و اللام، و على اى تقديرٍ هو تقييد للتصدّق ان كان بمعنى الانفاق المطلق،
او تأكيدٌ له ان كان بمعنى الانفاق لوجه الله.

او يكون المراد بالتصدّق الانفاق على الفقراء، و باقراض الله صلة

الامام عليه السلام، و على قراءة تخفيف الصاد يكون عطفاً و بمنزلة ان يقال: انّ الذين آمنوا و انفقوا، و على قراءة تشديد الصاد يكون قوله: انّ المصدّقين و المصدّقات و اقرضوا الله [قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَ لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ] بمنزلة انّ الذين يعطون الزكوة و بياناً لجزء الانفاق.

و يكون قوله [وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصّٰدِقُونَ] بياناً لجزء الايمان و بعبارةٍ اخرى انّ المصدّقين بيان لجزء القوّة العمّالة و انّ الذين آمنوا بيان لجزء القوّة العلامية.

و بعبارةٍ اخرى الاول بيان لجزء الزكوة، و الثّانى بيان لجزء الصلوة و ترجيح لجانب القوّة العلامية و الصلوة على القوّة العمّالة و الزكوة فانّ قوله تعالى اولئك هم الصّدّيقون.

[وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ] لخصر كمال الصّدق و الشّهادة فيهم و قوله تعالى [لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ] تفخيم لاجرهم و نورهم باضافتهما اليهم بمعنى انّ اجرهم لا يمكن معرفته الا باضافته اليهم، و قيل: انّ الشّهداء مبتداء و خبره لهم اجرهم.

و عن الباقر عليه السلام انه قال: العارف منكم هذا الامر المنتظر له المحتسب فيه الخير كمن جاهد و الله مع القائم عليه السلام بسيفه .

ثمّ قال: بل و الله كمن جاهد مع رسول الله صلى الله عليه و آله بسيفه، ثمّ قال الثّلاثة: بل و الله كمن استشهد مع رسول الله صلى الله عليه و آله فى فسطاطه، و فيكم ء آية من كتاب الله قيل: و اىّ ء آية؟

- قال: قول الله و الذين آمنوا بالله و رسله (الاية) .

ثمّ قال: صرتم و الله صادقين شهداء عند ربّكم، و الاخبار الواردة بهذا المضمون يعنى تخصيص الصّدّيقين و الشّهداء بشيعتهم كثيرة، و فى

هذا الخبر غنية عن نقلها.

و روى عن امير المؤمنين عليه السلام انه لما قتل يوم النهروان الخوارج قال اليه رجل، فقال: يا امير المؤمنين عليه السلام طوبى لنا اذ شهدنا معك هذا الموقف و قتلنا معك هؤلاء الخوارج.

فقال امير المؤمنين عليه السلام: و الذى فلق الحبة و برأ النسمة لقد شهرنا فى هذا الموقف اناس لم يخلق الله اباؤهم و لا اجدادهم بعد.

فقال الرجل: و كيف شهدنا قوم لم يخلقوا؟

- قال: بل قوم يكونون فى آخر الزمان يشركوننا فيما نحن فيه و يسلمون لنا فاولئك شركاؤنا فيه حقاً حقاً.

[و الذين كفروا و كذبوا بايتنا اولئك اصحاب الجحيم] مقابل الذين آمنوا بالله و رسله [اعلموا] ابتداء كلام منقطع عن سابقه و تزهيد

عن الحياة الدنيا و لوازمها، و ترغيب فى الآخرة و الانفاق و تسهيل له.

[انما الحياة الدنيا لعب و لهو] اللعب ماله غاية خيالية غير عقلية، و اللهو مالم يكن له غاية خيالية مدركة مشعوراً بها و ان كان لا يجوز ان يكون فعل المختار بلا غاية، و التقدير اعلموا ان متاع الحياة الدنيا او حاصل الحياة الدنيا لعب و لهو.

[و زينة و تفاخر بينكم و تكاثر فى الاموال و الاولاد] اى

تغالب فى ذلك و لا يبقى للعاقلة شىء من ذلك [كمثل غيث] مفعول ثان لاعلموا او انما و ما بعده قائم مقام المفعولين او هو خبر مبتدأ محذوف.

[اعجب الكفار نباته] اى نبات الغيث الذى نبت بسبب الغيث و

قال تعالى: اعجب الكفار لان الكفار لكفرهم بالله اشد اعجاباً بصورة التبات

بخلاف غير الكفار فانهم يفرحون بالمنعم و انعامه.

[ثُمَّ يَهْبِجُ] ييبس ببلوغه الى غايته او بعاهة [فَتَرِيَهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا] لائقاً للنار [وَفِي الْأَخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ] مثل الحيوة الدنيا و نزول ماء الحياة من سماء الارواح بنزول المطر من السماء و صورة الانسان فى بدو الامر بنبات التّبات فى اول الامر ضعيفاً ثم استواء الانسان باستواء التّبات فى خضرته و طراوته و اعجابه للغافل عن الاخرة ثم انحطاطه بانحطاط التّبات ثم موته ييبس التّبات و اصفراره و تكسره ثم العذاب فى الاخرة للمفتون بالحياة باحترق التّبات اليابس.

[وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ] لمن لم يفتتن او للكل بشرط الاستعداد و الاستحقاق [وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ] اى التمتع المسبب من الغرور او متاع سبب الغرور.

[سَابِقُوا] هذا بمنزلة النتيجة او جواب لسؤالٍ مقدّرٍ ناشٍ من سابقه كأنه قيل: ان كان الحياة الدنيا متاع الغرور و فى الاخرة عذابٌ لاهلها او مغفرة فما نفعل؟

- فقال: سابقوا [إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ] قد مضى فى سورة آل عمران بيان تشبيهه عرض الجنة بعرض السماوات و الارض.

[أَعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ] هذه صفة او حال او مستأنفة [ذَلِكَ] الايمان بالله و رسله او ذلك المذكور من المغفرة و الجنة [فَضَّلُ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ] فان مبدء التوفيق للايمان الذى هو سبب المغفرة و الجنة منه تعالى فلا يدخل الجنة احد بنفسه و لا يعلمه.

[وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ مَا أَصَابَ] منقطعة عن سابقها او جواب لسؤالٍ ناشٍ من السابق كأنه قيل: ان كان الله ذا الفضل بعباده فمم يكون هذه

المصائب و البلايا؟

- فقال في الجواب: ما اصاب [مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ] في العالم الكبير من البلايا العامة الواردة على اموال اهل الارض [وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا] اى من قبل ان نبرأ الانفس او من قبل ان نبرأ الارض و الانفس و المراد بالكتاب كتاب اللوح المحفوظ و المقصود انه ليست المصائب الا بعلمنا و قدرتنا و اصابتنا.

[إِنَّ ذَلِكَ] الثبت في الكتاب [عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لَكَيْلًا تَأْسَوْا] متعلق بقوله في كتاب او متعلق بمحذوف و التقدير اخبرناكم بذلك لتعلموا ان ما يقع في الارض هو ثابت في اللوح و بعلمنا و ارادتنا لكيلا تأسوا [عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ] و لكي تصبروا و ترضوا عند مافاتكم و تشكروا الله عند ما آتاكم و هذا هو غاية الزهد فان عدم التغيير في فوت ما في اليد و في اتيان ما ليس في اليد كمال الزهد.

كما روى عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال: الزهد كله بين كلمتين من القرءان قال الله تعالى: لكيلا تأسوا على مافاتكم و لا تفرحوا بما آتاكم، و من لم يأس على الماضي و لم يفرح بالاتي فقد اخذ الزهد بطرفيه، و عن الباقر عليه السلام: نزلت في ابي بكر و اصحابه واحدة مقدمة و واحدة مؤخرة لا تأسوا على مافاتكم مما خص به علي بن ابي طالب عليه السلام و لا تفرحوا بما آتاكم من الفتنة التي عرضت لكم بعد رسول الله صلى الله عليه و آله.

[وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ] عطف على قوله ما اصاب و المقصود ان عدم الحزن على الفاتنة و عدم الفرح قد يكون للاختيال و الفخر و ليس هذا ممدوحاً ائماً المدح على ذلك اذا كان للزهد في الدنيا.

او المعنى ان المصدقين المنفقين و المؤمنين كذلك و غير

المصدّقين الذين يخالون و لا ينقصون من انانيّاتهم، و الذين يفخرون و لا يؤمنون بالله و رسوله مبغوضون لله فأنّه قد تكرر فيما سبق ان مفهوم هذه العبارة و ان كان اعمّ من كونهم مبغوضين لكنّ المراد بحسب المقام ذلك.

[الَّذِينَ يَبْخُلُونَ] باموالهم و اعراضهم و قويمهم و انانيّاتهم

فلا ينفقون و لا ينقصون من انانيّاتهم فلا ينقادون لله و رسوله ﷺ.

[وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ] عن الانفاق و الايمان

فلا يضرّ الله شيئاً.

[فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ] الذي لا حاجة له الى اموالكم و اعراضكم و

انفاقكم ممّا ينبغي ان ينفق منه.

[الْحَمِيدُ] الذي لا حاجة له الى ايمانكم و تصديقكم و تعظيمكم و

المقصود من يتولّى عن عليّ ﷺ او عن الله و الرسول ﷺ في ولاية عليّ ﷺ

فانّ عليّاً ﷺ الذي هو مظهر الله هو الغنيّ عنه و عن انفاقه الحميد في نفسه

صدّقه صدّقاً او كذّبه و لما كان هناك مظنة ان يسأل احدٌ: بما يصير الانسان

مؤمناً و منفقاً حتّى لا يتولّى عن الايمان و عن عليّ ﷺ؟ - فقال تعالى جواباً

لهذا السّؤال.

[لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ] اي بأحكام الرّسالة او بالمعجزات

الدّالة على صدقهم فمن اراد الايمان فليقبل عليهم [وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ

الْكِتَابَ] اي كتاب النّبوة و الكتب التّدوينيّة و الملل الالهية صورها.

و لهذا ورد عن الصادق ﷺ في هذه الاية الكتاب الاسم الاكبر الذي

يعلم به علم كلّ شيء الذي كان مع الانبياء ﷺ قال: و أنّما عرف ممّا يدعى

كتاب التّوراة و الانجيل و الفرقان فيها كتاب نوحٍ و فيها كتاب صالحٍ و

شعيب و ابراهيم ﷺ فأخبر الله عزّ و جلّ انّ هذا لفي الصّحف الاولى صحف

ابراهيم و موسى ﷺ فاين صحف ابراهيم؟ انما صحف ابراهيم ﷺ الاسم الاكبر و صحف موسى ﷺ الاسم الاكبر.

[وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ] الميزان كلما يقاس به شيء آخر من ذى الكفتين و القبان و خيوط البنائين و سيرة السلاطين فى سلطنتهم و احكام الشرائع القالبيّة الملتية و العقل و الرسول و الرسالة و الولي و الولاية و الكتب السماوية، لكن الميزان الذى يقوم الناس به بالقسط هو الولاية و قبولها و احكامها و ولي الامر فان كلما سواها ميزان لقيام الناس بالقسط بشرط اتصاله بها.

فالمراد بالكتاب الذى مع الرسل هو التبوّة و الرسالة و هما الاسم الاكبر الذى كل شيء فيه و شرائع الرسل و كتبهم صورتها.

و المراد بالميزان هو الولاية التى نزلت من مقامها العالى الى بشرية الرسل و ظهرت بعدهم فى اوصيائهم ليقوم الناس بها بالقسط، و لما كانت الولاية التى هى ميزان العدل و التبوّة و الرسالة اللتان هما ميزانان بالولاية من اعظم اسباب قيام الناس بالقسط اتى بهذه الغاية قبل ذكر الحديد و اضاف الحديد بعدها.

فقال [وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ] يعنى مع الرسل او مطلقاً لكن لما كان المنظور من ذكر الحديد ترتب غاية نصرة الرسل عليه و على ما سبقه فالاولى ان يقال: و انزلنا الحديد مع الرسل، و معنى انزال الحديد مع انه يتكوّن فى المعادن ايجاده.

او المقصود ان كل موجود فى هذا العالم كان موجوداً فى عالم المثال و فى العوالم التى فوقه ثم نزل من تلك العوالم الى عالم الكون و الفساد. [فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ] كما يرى من قطع الاعضاء و المفاصل من الحيوان به و قطع حيوّة الحيوان و الانسان به.

[وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ] لانّ منه آلات اكثر الصناعات و الصناعات [وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ] حالكون الناصر بالغيب من الله، او

حالكون الله بالغيب من الناصر، او هو ظرف لينصره و قوله تعالى ليعلم عطف على قوله ليقوم الناس و قد مضى وجه تأخيره عن نزول الحديد. [إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ] لاحاجة له الى نصرتم لأنه قوی يقدر على كل ما اراد عزيز لا مانع له من مراده و لا غالب عليه و إنما اراد اختباركم بذلك و امتياز الكافر و المنافق من المؤمن الموافق.

[وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا] عطف على قوله لقد أرسلنا عطف التفصيل على الاجمال [نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ] اي الرسالة [فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ] في غاية الاهتداء كالانبياء و الاولياء عليهم السلام او في اواسط الاهتداء كسائر المؤمنين.

[وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فُاسِقُونَ] لم يقل في مقابل منهم مهتد و منهم فاسق للاشارة الى الغلبة في جانب الضلالة.

[ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِرُسُلِنَا] من انبياء بنى اسرائيل و موسى عليه السلام و شعيب عليه السلام [وَ قَفَّيْنَا بَعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا] بالنسبة الى دين موسى عليه السلام لانهم ابتدعوها في الدين حتى تكون بدعة، و الرأفة اشد الرحمة اوارقها او ما يظهر اثره في الظاهر، و الرحمة ما لا يظهر اثره في الظاهر او بالعكس، و الرهبانية و الرهبنة مصدر الرهب و احد رهبان النصارى الذين كانوا ينقطعون عن الناس و يلبسون المسوح و يتعبدون في الجبال و في الخلوات.

[مَا كَتَبْنَا عَلَيْهِنَّ] اي ما القيناها في قلوبهم [إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ] اي الا لابتغاء رضوان الله او في حال ابتغاء رضوان الله فإنه لا يجوز ان يكون مفعولاً له لكتبتنا او المعنى انهم ابتدعوها و ما فرضناها عليهم اصلاً

ولكنهم ابتدعوها ابتغاء رضوان الله فيكون الاستثناء منقطعاً.
ولكن قوله تعالى [فَمَارَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا] يؤيد المعنى الاول
بان جعلوها بأهوية انفسهم او ما عملوا بمقتضاها، او ما قصدوا بها رضوان
الله، او ما انتهوا بها الى خليفة الله المؤسس لاداب السلوك الى الله.

و نسب الى النبي ﷺ انه قال لتكذيبهم بمحمد ﷺ.
[فَاتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا] بِمُحَمَّدٍ ﷺ [مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ
فَاسِقُونَ] عن اتباع ولي الامر و خليفة الله.

روى عن رسول الله ﷺ انه قال: اختلف من كان قبلكم على ثنتين و
سبعين فرقةً نجامنهما ثنتان و هلك سائرهنّ فرقة قاتل الملوك على دين
عيسى عليه السلام فقتلوهم، و فرقة لم يكن لهم طاقة لموازاة الملوك و لان يقيموا
بين ظهر انبيهم يدعونهم الى دين الله تعالى و دين عيسى عليه السلام فساخوا في
البلاد و ترهبوا و هم الذين قال الله عزّ و جلّ: و رهبانيةً ابتدعوها ما كتبناهم
ثمّ قال: من ءامن بي و صدّقني و اتبعني فقد رعاها حقّ رعايتها، و من لم
يؤمن بي فاولئك هم الهالكون.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا] بعد ما مدح المؤمنين من اهل الكتاب و ذمّ
الذين بقوا على صورة ملتهم و لم يؤمنوا بمحمد ﷺ بقوله: و كثير منهم
فاسقون نادى مطلق من ءامن بمحمد ﷺ بالبيعة العامة النبوية، اونادى
المؤمنين بمحمد ﷺ من اهل الكتاب بالبيعة العامة و قال: لو كان يكفي
للنّجاة الاسلام الحاصل بالبيعة العامة و قبول الملة لكان يكفي اهل الكتاب
قبول ملتهم و لم يكونو يسمّون فاسقين فلا تقفوا انتم ايها المؤمنون على
صورة ملة محمد ﷺ.

و لا تكتفوا بالبيعة العامة بل [اتّقوا الله] في جميع اوامره و نواهيه او

اتَّقُوا اللَّهَ فِي مَخَالَفَةِ الرَّسُولِ ﷺ وَ مَخَالَفَةِ قَوْلِهِ فِي عَلِيٍِّّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .
 [وَأَمِنُوا بِرَسُولِهِ] بِالْإِيمَانِ الْحَقِيقِيِّ الَّذِي يَحْصُلُ بِالْبَيْعَةِ الْخَاصَّةِ
 الْوَلَوِيَّةِ [يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ] نَصِيبِينَ [مِنْ رَحْمَتِهِ] نَصِيباً عَلَى قَبُولِ الرَّسَالَةِ وَ
 نَصِيباً عَلَى قَبُولِ الْوَلَايَةِ، وَ بِعِبَارَةٍ أُخْرَى نَصِيباً عَلَى الْبَيْعَةِ الْعَامَّةِ وَ نَصِيباً عَلَى الْبَيْعَةِ
 الْخَاصَّةِ، وَ بِعِبَارَةٍ أُخْرَى نَصِيباً عَلَى الْإِسْلَامِ وَ نَصِيباً عَلَى الْإِيمَانِ .
 وَ بِعِبَارَةٍ أُخْرَى نَصِيباً فِي مَقَامِ النَّفْسِ الْإِنْسَانِيَّةِ وَ نَصِيباً فِي مَقَامِ
 الْقَلْبِ، وَ بِعِبَارَةٍ أُخْرَى نَصِيباً مِنْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَ نَصِيباً مِنْ جَنَّةِ الرِّضْوَانِ، وَ
 بِعِبَارَةٍ أُخْرَى نَصِيباً لِلْقُوَّةِ الْعَمَّالَةِ وَ نَصِيباً لِلْقُوَّةِ الْعَلَامَةِ .
 [وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ] وَ الْمَقْصُودُ مِنَ النُّورِ هُوَ صُورَةُ
 وَلِيِّ الْأَمْرِ الَّذِي يَدْخُلُ بِالْبَيْعَةِ الْخَاصَّةِ فِي قَلْبِ الْبَائِعِ الْمَعْبُورِ عَنْهُ بِالْإِيمَانِ
 الدَّخْلُ فِي الْقَلْبِ وَ إِذَا خَرَجَ تِلْكَ الصُّورَةُ مِنْ حِجْبِ الْإِهْوَاءِ وَ التَّعَلُّقَاتِ ظَهَرَ
 نُورُهَا بِحَيْثُ كَانَ الْإِنْسَانُ يَسْتَعْنِي مِنْ نُورِ الشَّمْسِ وَ اشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ
 رَبِّهَا إِشَارَةً إِلَى ظُهُورِ تِلْكَ الصُّورَةِ وَ مَعْرِفَةِ عَلِيٍِّّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالتَّوَرَاتِيَّةِ الَّتِي هِيَ
 مَعْرِفَةُ اللَّهِ، وَ لَيْسَتْ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ الْمَمْتَحِنِ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ عِبَارَةٌ عَنْ ظُهُورِ هَذِهِ
 الصُّورَةِ، وَ إِذَا خَلَعَتْ تِلْكَ الصُّورَةُ مِنْ حِجْبِ النَّفْسِ وَ تَعَلُّقَاتِهَا اسْتَعْنَى
 صَاحِبُهَا مِنْ كُلِّ مَاسِوَاهَا وَ كَانَتْ تِلْكَ الصُّورَةُ قَرِينَةً لِلنَّصْرِ وَ نَزُولِ الْمَلَائِكَةِ،
 وَ ظُهُورِ تِلْكَ الصُّورَةِ هِيَ نَزُولُ السَّكِينَةِ .
 وَ لِذَلِكَ قَالَ: نُوراً تَمْشُونَ بِهِ فِي النَّاسِ فَإِنَّ تِلْكَ الصُّورَةَ هِيَ الْفَعْلِيَّةُ
 الْآخِرَةُ لِلْإِنْسَانِ وَ جَمِيعُ أَعْمَالِ الشَّيْءِ تَكُونُ بِفَعْلِيَّتِهِ الْآخِرَةِ فَيَجْعَلُ اللَّهُ
 بِتِلْكَ الْبَيْعَةِ نُوراً مُخْتَفِياً أَوْ ظَاهِراً يَكُونُ جَمِيعُ حَرَكَاتِهِ وَ سَكَنَاتِهِ وَ عِبَادَاتِهِ
 وَ مَكَاسِبِهِ بِذَلِكَ النُّورِ .

[وَيُعْفِرُ لَكُمْ] بِذَلِكَ النُّورِ فَإِنَّ هَذَا النُّورَ هُوَ بَاعِثُ غَفْرَانِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ يَسْتَجِيبُ

ان يعدّب امة دانت بامامة امامٍ عادلٍ من الله و ان كانت الامة فى اعمالها فجرةً.
 [وَ اللهُ عَفُورٌ] سَجِيَّتِهِ الْمَغْفِرَةَ سِوَاءَ كَانْ لَهَا بَاعْثٌ اَوْ لَمْ يَكُنْ، فَمَنْ
 كَانْ لَهْ مَادَّةُ الْمَغْفِرَةِ الَّتِي هُوَ الْوَلَايَةِ كَانْ مَغْفُورًا لَامْحَالَةً.
 [رَحِيمٌ] سَجِيَّتِهِ الرَّحْمَةَ سِوَاءَ كَانْ لَهَا بَاعْثٌ اَوْ لَمْ يَكُنْ، وَ قَدْ فَسَّرَ
 النَّوْرُ بِالْاِمَامِ الَّذِي يَأْتُمُّونَ بِهِ.

و روى عن الصادق عليه السلام انه قال: كفلين من رحمته الحسن عليه السلام و
 الحسين عليه السلام و نوراً تمشون به يعنى اماماً يأتّمون به، و فى روايةٍ و النور
 على عليه السلام.

[لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ] لَزَائِدَةٌ وَ الْمَعْنَى عَلَى مَا ذَكَرْ فِي نَزْوِلِ
 الْاِيَةِ لِيَعْلَمَ اَهْلُ الْكِتَابِ اَيَ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى.

[أَنْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ] قِيلَ فِي نَزْوِلِهِ: اِنَّ
 رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ جَعْفَرًا فِي سَبْعِينَ رَاكِبًا اِلَى النَّجَاشِيِّ يَدْعُوهُ فَقَدِمَ عَلَيْهِ وَ
 دَعَاهُ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَ ءَامَنَ بِهِ، فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ انْصِرَافِهِ قَالَ نَاسٌ مِمَّنْ ءَامَنَ بِهِ
 مِنْ اَهْلِ مَمْلَكَتِهِ وَ هُمْ اَرْبَعُونَ رَجُلًا: اِئْذَنْ لَنَا فَنَاتِي هَذَا النَّبِيَّ فَنَسَلَّمُ بِهِ.
 فَقَدِمُوا مَعَ جَعْفَرٍ فَلَمَّا رَأَوْا مَا بِالْمُسْلِمِينَ مِنَ الْخِصَاصَةِ اسْتَأْذَنُوا
 رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ قَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ اِنَّ لَنَا اَمْوَالًا وَ نَحْنُ نَرَى مَا بِالْمُسْلِمِينَ مِنَ
 الْخِصَاصَةِ فَاِنْ اِذْنْتَ لَنَا اَنْصِرْفَنَا فَجِئْنَا بِاَمْوَالِنَا فَوَاسِينَا الْمُسْلِمِينَ بِهَا، فَاِذْنْ
 لَهُمْ فَاَنْصِرْفُوا فَاتُوا بِاَمْوَالِهِمْ فَوَاسُوا بِهَا الْمُسْلِمِينَ.

فانزل الله فيهم: الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُم الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (الى
 قوله) وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ فَلَمَّا سَمِعَ اَهْلُ الْكِتَابِ مِمَّنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِهِ قَوْلَهُ
 اُولَئِكَ يُوْتَرُونَ اَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا فَخَرُوا عَلَى الْمُسْلِمِينَ فَقَالُوا: يَا
 مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ اِمَّا مِنْ ءَامِنٍ مِّنَّا بِكِتَابِكُمْ وَ كِتَابِنَا فَلِهٖ اَجْرَانِ، وَ مِنْ ءَامِنٍ مِّنَّا

بكتابتنا فله اجر كاجوركم فما فضلکم علينا؟

فنزل قوله تعالى: يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وءامنوا برسالة (الاية) فجعل لهم اجرين وزادهم التور و المغفرة يعنى جعلنا لمن ءامن بمحمد ﷺ و اتقى اجرين، ليعلم اهل الكتاب انهم لا يقدرون على شىء من فضل الله.

[وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ]

و لكن نقول على ما ذكر من الفرق بين الاسلام و الايمان و الملة و الدين .
و ان المراد بقوله: يا ايها الذين ءامنوا يا ايها الذين اسلموا بقبول الدعوة الظاهرة و البيعة العامة و ان قوله ءامنوا امر بالايان الحقيقى و قبول الدعوة الباطنة بالبيعة الخاصة الولوية.

يجوز ان يراد باهل الكتاب اهل الملة سواء كان بنحو التحلة او بقبول الرسالة بالبيعة العامة و سواء كانوا اهل ملة محمد ﷺ او اهل سائر الملل و ان لا يكون لا فى قوله لئلا يعلم اهل الكتاب زائدة، و يكون تعليلاً للقول المستفاد من قوله: ءامنوا برسوله بالبيعة الخاصة يعنى قلنا ءامنوا برسوله بقبول الدعوة الباطنة.

لان القانعين بالبيعة الاسلامية الذين كانوا اهل كتاب الرسالة لا يعلمون انهم لا يقدرون على شىء من فضل الله بل يظنون انهم قادرون على فضل الله الظاهر من اموال الدنيا و فضل الله الباطن من درجات الايمان و مقامات الرسالة و النبوة و الولاية كما كنا نسمع من بعض يقول: اذا خلونا اربعين يحصل لنا كثير من المراتب التغيبية.

و اذا ءامنتم بالرسول ﷺ بالبيعة الخاصة الولوية و قبلتم الولاية ظهر لكم قصوركم و انكم لا تقدرين على شىء من فضل الله و بذلك تتدرجون فى نقصان الانانية التى هى اعظم المعاصى فى الطريق و اذا لم تعلموا ذلك تتدرجون فى ازدياد الانانية.

فهرستهای پنجگانه

- فهرست اعلام
- فهرست ترجمه‌ی اخبار
- فهرست اخبار متن
- فهرست ابیات
- فهرست منابع

فهرست اعلام

علی عليه السلام، ۳۵، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۸، ۶۱، ۶۶، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۹،
۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۸۴، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۲۶،
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱،
۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۴۷، ۳۵۷، ۳۶۵، ۳۶۷،
۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۰، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۰۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۶،
۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۵۰، ۴۹۰، ۵۰۰، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۴۰، ۵۴۳،
۵۵۳، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳،
۶۰۳، ۶۰۵، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۲،
۶۵۰، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۸، ۶۹۳، ۶۹۵،
۷۰۰، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۴، ۷۲۵، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۴۰، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۷، ۷۴۸،
۷۵۲، ۷۵۸، ۷۶۲، ۷۸۳، ۷۸۷، ۷۸۹، ۷۹۶، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۲۵،
۸۲۹، ۸۳۰

رسول خدا صلی الله علیه و آله، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۵۰، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۶، ۷۵، ۹۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶،
۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۸۴، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳،
۲۲۹، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۱،
۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹،
۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۶۵، ۳۷۱، ۳۹۱، ۴۰۷، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰،
۴۲۱، ۴۲۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰

امیر المؤمنین، ۴۳، ۴۴، ۵۲، ۸۹، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۲۹، ۲۳۰،
۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۵۷، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۸، ۴۱۸، ۴۶۹،
۴۷۵، ۵۰۵، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۹۲، ۶۰۳، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸،
۶۲۲، ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۷۳، ۶۸۱، ۶۸۳، ۷۱۲، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۴۰، ۷۵۷، ۷۸۰،
۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۸۰۵، ۸۲۲، ۸۲۴

محمد ۹، ۴۸، ۵۳، ۵۸، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۲، ۹۰، ۹۱، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۶،
۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۸،
۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۵،
۳۶۰، ۳۶۵، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹،

۴۲۱، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۷۶، ۵۱۵، ۵۳۴، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۲، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶،
 ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۲۲، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۵۲، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۵،
 ۶۶۶، ۶۷۳، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۸، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۶،
 ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۳۳، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۸۳، ۷۸۵، ۸۰۶

ادیان

التصاری، ۶۱۰، ۶۱۱، ۸۲۷، ۸۳۰

نصاری، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۴، ۵۵۶، ۵۶۰

نصرانی، ۱۴۷، ۲۲۲، ۶۵۸، ۶۲۲

نصرانیت، ۲۲۳، ۳۳۰

نصرانیتک، ۶۵۸

یهود، ۴۸، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۲۵، ۳۶۴، ۳۶۵، ۵۶۰، ۶۹۶

یهودیت، ۳۳۰

اشخاص

اباعبدالله، ۱۴۹

ابن ابی الحقیق، ۲۹۵، ۲۹۶، ۶۹۶، ۶۹۷

ابوجهل، ۱۶۸، ۴۳۲

ابوحسین هادونی علوی، ۱۴۹

ابوعبیده، ۶۷۳

ابی جهل، ۷۶۵

ابی ذر، ۲۳۰، ۶۶۲

ابی سعید الخدری، ۶۷۴

ابی سعید خدری، ۲۵۳

ابی لیلی، ۲۹۴

اقرع بن حابس، ۳۱۶

العاص بن وائل، ۷۶۴

الولید بن المغیره، ۷۶۴

انس، ۲۰۹، ۲۵۳، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۹۰، ۴۳۸، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۱، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۸

انس، ۶۷۴

- بشر بن البراء، ٦٩٨
 بشر بن البراء بن معرور، ٦٩٨
 بشر بن براء، ٢٩٧
 بشر بن براء بن معرور، ٢٩٧
 بكانة بن الربيع بن ابي الحقيق، ٦٩٦
 بلال، ٢٦٣، ٢٩٥، ٦٧٩، ٦٩٦
 تتبع، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤
 جابر بن عبدالله انصاري، ١١٢
 حفص بن الاحنف، ٦٨٠، ٦٨١، ٦٨٢
 حنّ بن اخطب، ٢٩٥، ٣٢٥، ٦٩٦، ٧١٣
 خالد بن وليد، ٢٦٣، ٢٢٤
 خالد بن وليد، ٢٦٣
 سلمان، ٢٣٠، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٥٩، ٦٦٢، ٦٦٦، ٦٦٧، ٦٦٨، ٦٦٩، ٦٧٠، ٦٧٧
 سلمان رضي الله عنه، ٢٤٠
 سهيل بن عمر، ٢٦٤، ٢٦٦، ٦٨٠، ٦٨١، ٦٨٢
 سهيل بن عمرو، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٦٨٢، ٦٨٣
 شيبه، ٦٥٨
 شيبه بن ربيعة، ٢٢٢، ٦٥٨
 عبدالرحمن بن ابي بكر، ٢١٣
 عبدالرحمن بن ابي بكر، ٦٥٣
 عبدالله بن سعد بن ابي سرح، ٤٣١، ٧٦٤
 عبدالله بن سلام، ٢٠٤، ٦٤٧، ٦٥٠
 عتبة، ٦٥٨
 عتبة بن ربيعه، ٢٢٢
 عداس، ٢٢٢، ٢٢٣، ٦٥٨
 عروة بن مسعود، ١٠٣، ٥٩٩
 عروة بن مسعود، ٢٦٤

- عروة بن مسعود الثقفي، ۶۷۹
 عمّار، ۱۷۱، ۲۳۰، ۳۲۳، ۳۴۸، ۶۶۲، ۷۱۲
 عمرعاص، ۲۶۹
 کنانة بن الربيع بن ابى الحقيق، ۲۹۵
 محمّد بن مسلم، ۴۰۱
 محيصة بن مسعود، ۲۹۶، ۶۹۷
 مرحب، ۲۹۳، ۲۹۷، ۶۹۵، ۶۹۷
 مسلم، ۲۹۳
 معاوية بن ابى سفيان، ۲۶۹، ۶۸۳
 مغيرة بن شعبه، ۱۲۵
 مقداد، ۱۸۲، ۲۳۰، ۶۶۲
 نصر بن حارث، ۱۴۱
 وليد بن عقبه، ۳۱۶
 وليد بن مغيرة، ۱۰۳، ۴۳۲
 اماكن
 اليمن، ۶۳۰، ۶۵۵، ۶۵۸
 بالجحفة، ۶۷۴
 بخم، ۶۷۴
 جحفه، ۲۵۲
 خم، ۲۵۲
 خيبر، ۲۶۲، ۲۷۱، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۴
 ۶۷۸، ۶۸۴، ۶۹۱، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۲
 سمرقند، ۱۶۳
 طائف، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۲۲۱
 قلعهى قموص، ۲۹۵
 مکه، ۳۲، ۳۵، ۴۸، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۳۶، ۱۶۸، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۶۲
 ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۹
 ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۲۳، ۳۶۲، ۴۲۴، ۴۳۹، ۴۵۷، ۵۲۳، ۵۳۶، ۵۳۸، ۷۷۵

- نحله، ٢٢٣
 نصيبين، ٢٢٣، ٦٥٨، ٨٢٩
 نينوا، ٢٢٢
 نينوى، ٦٥٨
 يمن، ٧٩، ٨٣، ٨٤، ١٢١، ١٦٣، ٢١٥، ٢٢٣، ٣١١، ٣١٩، ٣٢١، ٣٢٥، ٣٣٥، ٣٣٩،
 ٣٤٣، ٣٩٩، ٥٩٠، ٥٩١، ٧٢٣، ٧٤٦
 پیامبران
 آدم عليه السلام، ١٢٤
 ابراهيم، ٣٩، ٩٨، ١٠٠، ١٠١، ١٧٩، ٢٢٥، ٣١٧، ٣٤٣، ٣٦٧، ٣٧١، ٣٧٩، ٣٨١،
 ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٩٢، ٣٩٥، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧٣، ٤٧٧، ٥١٨،
 ٥٢٥، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٥٦، ٥٩٨، ٦٥٩، ٦٦٠، ٨٢٥
 ابراهيم عليه السلام، ١٠٠، ١٠١، ١٠٧، ٣٨٢، ٣٨٣، ٥٥٣، ٦٠٢، ٧٤١، ٨٢٥
 اسحاق، ٢٢٥، ٢٩٥، ٦٦٠، ٦٩٦
 المسيح، ٦١٠، ٦١١، ٦١٧، ٦١٩
 المسيح عليه السلام، ٦١٠
 ايوب، ٢٢٥، ٦٦٠
 بأدم عليه السلام، ٦١٠
 بعيسى، ٥٢٢، ٥٥٦، ٦١٢، ٨٢٧
 بعيسى عليه السلام، ٦١١، ٦١٢
 بمحمد صلى الله عليه وآله، ٥٧٦، ٧١١، ٧٦٦، ٨٠٤، ٨١٨، ٨٢٨، ٨٣١
 بمحمد صلى الله عليه وآله، ٥٨٦، ٦٤٢، ٦٤٤، ٦٧٣، ٧٨٢
 بموسى عليه السلام، ٦٠٧
 ثمود، ١٦٤
 رسول صلى الله عليه وآله، ١٥٥
 رسول الله صلى الله عليه وآله، ٦٨٣
 رسول خدا صلى الله عليه وآله، ٤٩، ٩٩، ١١٥، ١٦٨، ١٩١، ٢١٢، ٢١٣، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٦، ٢٤١،
 ٢٤٥، ٢٥٠، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦٢، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٩، ٢٧٣، ٢٧٧، ٢٨٠، ٢٩١،
 ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٣١٦، ٣١٩، ٣٤٥، ٣٦٧، ٣١٧

- رسول خدا، ۱۱۲، ۱۹۱، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳،
 ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۲۳،
 ۳۷۳، ۴۱۵، ۴۳۲، ۴۴۵، ۴۴۶
- رسول خدا ﷺ، ۱۲۶
 زکریا علیه السلام، ۱۶۱
 عاد، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۸۹، ۲۶۹
 عزیر، ۱۳۷، ۱۴۱، ۶۱۷
 علی علیه السلام، ۴۸، ۱۸۷، ۳۹۱، ۶۱۱
 عیسی، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۳۰۸، ۳۳۱، ۵۷۰، ۶۱۰،
 ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۵۷
- عیسی علیه السلام، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۴، ۲۲۰، ۲۲۵، ۳۰۸،
 ۳۳۱، ۴۴۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۲۶، ۶۵۹، ۷۰۵، ۷۱۶،
 ۷۱۷، ۷۶۹، ۸۲۸
- عیسی بن مریم، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۱۳، ۵۲۵، ۵۵۶، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۵۳
 عیسی بن مریم، ۱۲۵
 لعیسی علیه السلام، ۶۱۰
 لمحمد ﷺ، ۵۹۹، ۶۵۸، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۸۱، ۷۰۳، ۷۰۶
 محمد ﷺ، ۵۳، ۵۸، ۱۱۲، ۱۸۷، ۲۳۹، ۲۶۸، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۷۳، ۵۷۵، ۵۷۸،
 ۵۹۳، ۵۸۷
- محمد، ۱۰۵، ۲۳۰، ۲۶۳، ۲۷۶، ۳۵۸
 محمد ﷺ، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۴۷، ۴۰۹،
 ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۷۵، ۵۰۱، ۶۱۹، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۳، ۷۴۵
 محمد ﷺ، ۵۷۵، ۵۷۸، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۳، ۶۰۰، ۶۱۱، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۳، ۷۲۵،
 ۷۳۷، ۷۵۲، ۷۵۶، ۷۵۹، ۷۶۸، ۷۸۳، ۷۹۶، ۸۰۵، ۸۱۳، ۸۲۰، ۸۲۸، ۸۳۱
 محمداً ﷺ، ۵۷۸، ۶۰۶، ۶۸۳
 محمداً ﷺ، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۵۰، ۶۹۰، ۶۹۶، ۷۰۱، ۷۰۵، ۷۴۷، ۷۵۱، ۷۵۵، ۷۵۷،
 ۷۶۶، ۷۵۸
 محمد بن عبدالله، ۲۶۸، ۶۸۲

مسیح عليه السلام، ١٢٤

مسیح، ١٢٦، ١٣٧، ١٤١

موسی، ٣٨، ٣٩، ٤١، ٨٢، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٥٧، ١٥٨،

١٥٩، ٢٠٢، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢١٩، ٢٢١، ٢٢٥، ٣٠٨، ٣٢٥، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٤، ٣٩٤، ٤٣٣،

٤٣٤، ٥٥٣، ٥٥٦، ٥٧٠، ٥٠٦، ٦٢٨، ٦٢٩، ٦٥٠، ٦٥١، ٦٥٧، ٦٥٩، ٧٠٥، ٧١٣، ٧٤٢

موسی عليه السلام، ١١٧، ١٥٧، ١٦١، ٤٣٤، ٤٤٥، ٥٨٩، ٦٠٧، ٧٤٦، ٧٦٥، ٧٦٩، ٨٢٥،

٨٢٦، ٨٢٧

موسی عليه السلام، ١١٧، ٣٠٨، ٥٥٤، ٧٠٥

نبی عليه السلام، ٣٦، ٣٨، ٤٨، ٤٩، ٦١، ١٢٤، ١٦٤، ١٨٩

نبی عليه السلام، ٣١٧، ٤٤٤

نوح، ٣٩، ١٦٤، ٢٢٥، ٣٣١، ٣٥٠، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٦، ٤٣٩،

٤٤١، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥١، ٥٢٥، ٥٥٦، ٥٣٠، ٦٥٩، ٧١٧، ٧٢٦، ٧٤٢، ٧٦٦، ٧٧٢،

٨٢٥

نوح عليه السلام، ٢٢٥، ٦٦٠

هود، ٤٤، ١٣٥، ١٤٧، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢٢٥، ٢٣٧، ٣٨٢، ٣٨٣، ٤٥٦، ٥٧١،

٦١٦، ٦٢٢، ٦٥٤، ٦٥٥، ٦٦٠، ٦٦٤، ٧٤١، ٧٤٢، ٧٧٥

هود عليه السلام، ٦٥٤

يعقوب، ٢٢٥، ٦٣٩، ٦٦٠

يوسف، ٢٢٥، ٢٧٤، ٦٥٢، ٦٦٠، ٦٨٧

يونس بن متى، ٢٢٢، ٢٢٣، ٦٥٨

ءادم، ١٤٤، ٦١٠، ٦٨٥، ٧٠٢، ٧١٩، ٧٢٥، ٧٥٧، ٧٦١، ٧٧٩، ٧٩٤، ٧٩٦، ٨١٤،

ءادم عليه السلام، ٦٠٢

پيشوايان معصوم

آل محمد عليهم السلام، ٥٣، ١١٢، ١٣٥، ٣٦٠، ٦١٥، ٧٤٥

الباقر عليه السلام، ٥٧٥، ٥٩٠، ٥٩١، ٦٠٤، ٦٠٥، ٦٠٦، ٦٢٢، ٦٤٨، ٦٦٤، ٦٧٤، ٧٣٨،

٧٤٦، ٧٩٦، ٨٢٠، ٨٢١

الباقر عليه السلام، ٦٢٢، ٨٢٤

الحسين، ٣٩٠، ٣٩١، ٤٧٥، ٤٧٦، ٥٥٩، ٥٩٩، ٦٢٩، ٦٥٣، ٧٣٦

- الحسین علیه السلام، ۵۴۵، ۶۵۲، ۶۵۳، ۷۴۴، ۷۸۳، ۸۳۰
- الحسین بن علی علیه السلام، ۸، ۶۲۹
- الصادق علیه السلام، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۸۲، ۵۹۰، ۵۹۲، ۶۰۱، ۶۰۵، ۶۰۹،
 ۶۱۱، ۶۱۴، ۶۳۱، ۶۳۸، ۶۴۵، ۶۵۲، ۶۶۲، ۶۷۳، ۶۷۷، ۶۷۸، ۷۰۰، ۷۱۲، ۷۱۵، ۷۲۲،
 ۷۳۴، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۴، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۷۳، ۷۷۶، ۷۸۲، ۷۸۳،
 ۷۸۵، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۹۱، ۷۹۶، ۸۱۹، ۸۲۵، ۸۳۰
- الصادق علیه السلام، ۶۲۲
- الکاظم علیه السلام، ۶۲۲، ۷۱۵، ۷۵۶، ۸۱۶
- امام باقر علیه السلام، ۵۳، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۰۰، ۲۵۲، ۳۵۲، ۳۷۶،
 ۳۹۵، ۵۴۶، ۵۵۲
- امام باقر علیه السلام، ۲۳۷، ۵۰۰
- امام رضا علیه السلام، ۴۷۱، ۴۸۲
- امام صادق علیه السلام، ۳۴، ۴۳، ۵۱، ۶۶، ۸۳، ۸۹، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۰،
 ۲۱۲، ۲۳۱، ۲۵۱، ۲۵۹، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۴۱، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۷، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۲،
 ۳۹۰، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۸، ۵۰۰،
 ۵۰۱، ۵۱۲، ۵۴۳، ۵۵۳، ۵۶۰
- امام صادق علیه السلام، ۴۴، ۱۹۱
- امام صادق، ۲۶۲، ۳۰۱
- امام صادق علیه السلام، ۳۰۱، ۴۵۲، ۴۵۹، ۴۸۸
- امام کاظم علیه السلام، ۳۲۹، ۴۱۶، ۵۳۸
- امام باقر، ۱۴۷
- امام حسین علیه السلام، ۱۶۰
- امام صادق، ۱۴۷، ۱۸۰
- امام صادق علیه السلام، ۱۶۵
- امام کاظم علیه السلام، ۱۴۷
- امام کاظم، ۱۴۷
- امیر المومنین علی علیه السلام، ۱۴۷
- امیر المؤمنین علیه السلام، ۱۶۰، ۱۶۵

- حسین علیه السلام، ١٦١
 علی علیه السلام، ١٤٧، ١٦٠، ١٧٤
 علی علیه السلام، ١٦١، ١٦٥، ١٦٩، ١٧٥، ١٨٤
 فاطمه علیه السلام، ١٤٦، ١٤٧
 امیر المؤمنین علیه السلام، ٤٤، ١١٠، ١٢٥، ٣٧٨، ٤١٦، ٤٨٢
 امیر المؤمنین علیه السلام، ٤٧٣
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ٤٨٣
 بالحسین علیه السلام، ٤٥٢
 بالحسین علیه السلام، ٤٥٢
 بعلی علیه السلام، ٥٧٠، ٥١٢، ٤٦١، ٤٧٦، ٤٧٧، ٧١١، ٧٨٢، ٨١٣
 بعلی علیه السلام، ٥٩٠، ٥٩١، ٤٧٦، ٨٠٦
 بعلی بن ابی طالب علیه السلام، ٤٠٥
 حسن علیه السلام، ٤٧٦
 حسین علیه السلام، ١٠١، ١٦٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٤٧٦
 حسین بن علی علیه السلام، ٣٩١
 علی علیه السلام، ٨٤، ١٢٤، ١٢٨، ٢٠٤، ٢٤٩، ٢٥٢، ٢٧٦، ٢٩٢، ٢٩٣، ٣٠١، ٣١٧
 ٣٢٣، ٣٥٨، ٣٧٣، ٣٩٧، ٤١٤، ٤٨٢، ٥٥٩، ٤١٦، ٤٤٥، ٤٨٢
 علیاً علیه السلام، ٥٦٦، ٤٩٥، ٧٥٨
 علیاً علیه السلام، ٥٧٣، ٥٨٢، ٥٩٣، ٤١٢، ٤٣٢، ٤٥٠، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٩٣، ٤٩٥، ٧٠٠
 ٧٠٩، ٧٣٧، ٧٤٤، ٧٦٠، ٧٦١، ٨٠٤، ٨٢٥
 علی بن ابی طالب علیه السلام، ١١٣، ١٢٣، ٤٧٤، ٤٨٣
 علی بن ابی طالب علیه السلام، ١١٣
 علی بن ابی طالب، ١٢٣، ١٢٧، ٢٥٣، ٢٦٩، ٤١٤، ٤١٨، ٥٠٣، ٥٥٢، ٤١١
 ٤٤١، ٤٨٣، ٧٥٤، ٧٥٧
 علی بن ابی طالب علیه السلام، ١٨٤، ٤٩٤
 علی بن ابی طالب، ٢٥٣، ٢٩٢
 علی بن ابی طالب علیه السلام، ٤٧٤
 علی بن ابی طالب علیه السلام، ٨٢٤

علی بن الحسین علیه السلام، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۷۶

علی بن الحسین علیه السلام، ۵۴۵، ۷۴۴

فاطمه علیها السلام، ۲۱۲، ۴۷۵، ۴۷۶، ۶۲۲، ۶۵۲

فاطمه علیها السلام، ۶۲۲

قائم علیه السلام، ۵۰، ۱۲۹، ۳۰۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۴۳، ۵۱۴، ۵۴۳، ۵۴۶

قائم، ۵۳، ۳۰۱، ۳۲۸، ۳۶۷، ۴۸۳، ۸۲۲

قائم علیه السلام، ۳۶۷

علی علیه السلام، ۶۷۶

علی بن ابی طالب علیه السلام، ۶۱۰

علی بن ابی طالب علیه السلام، ۶۱۰

خلفا

ابوبکر، ۲۹۴، ۵۱۴

عثمان، ۳۴۳، ۴۳۱، ۴۳۲، ۷۶۴

عثمان بن عفان، ۴۳۱، ۷۶۴

عمر، ۲۹۲، ۲۹۴، ۵۱۴

عمر بن الخطّاب، ۶۹۴

عمر بن خطّاب، ۲۹۲

عثمان، ۷۶۴

زنان

امّ بشر، ۶۹۸

امّ سلمه، ۲۷۰

حفصه، ۷۱۳

زینب دختر حارث، ۲۹۷

صفیه، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۲۵

صفیه، ۶۹۶، ۷۱۳

عائشه، ۷۰۹، ۷۱۳

شاعران

حسان بن ثابت، ۳۱۶، ۷۰۹

فهرست ترجمه‌ی اخبار

- از امام صادق علیه السلام آمده است: ملائکه برای مؤمنین که در زمین هستند استغفار می‌کنند، زیرا مؤمن وقتی به صورت بیعت خاص و لوی بیعت کرد در قلب او یک کیفیت الهی حاصل می‌شود که آن به منزله‌ی وزش بوی خوش است و همین گوهر الهی است که باعث می‌شود که فرشتگان آسمان به او توجه کنند، فرشتگان زمین دور او را بگیرند و از خدا بخواهند که بدیها و عیب‌های او را ببوشاند، خود ملائکه نیز عیب‌های او را می‌پوشانند و از ظاهر شدن بدی‌ها و عیب‌ها جلوگیری می‌کنند. ولی در مورد غیر مؤمن ملائکه‌ی آسمانی به او توجه و التفاتی ندارند، ملائکه‌ی زمین نیز از او متنفرند و در نتیجه دور او را نمی‌گردند و عیب‌های او را نمی‌پوشانند. ۳۴.....
- از امام صادق علیه السلام آمده است: «أن أقيموا» و «لا تتفرقوا فيه» کنایه از امیرالمؤمنین علیه السلام و «ما تدعوهم اليه» یعنی ولایت علی علیه السلام و لفظ «من یشاء» کنایه از علی علیه السلام است. ۴۳.....
- از امام صادق علیه السلام آمده است که مقصود ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. ۴۴.....
- از امام صادق علیه السلام آمده است: مال و اولاد کشت دنیا است، و عمل صالح کشت آخرت است، که گاهی خداوند همه‌ی آنها را برای گروهها و ملت‌هایی جمع می‌کند. ۵۱.....
- از امام صادق علیه السلام است: کسی که به جهت نفع دنیوی حدیث بخواند در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت، و کسی که خیر آخرت بخواند خداوند خیر دنیا و آخرت را به او اعطا خواهد کرد. ۵۱.....
- از امام صادق علیه السلام در مورد «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ لِمَنْ يَشَاءُ» سؤال شده فرمود: مقصود ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و از «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ» سؤال شد، فرمود: مقصود شناخت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام است، از «نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ» سؤال شد، فرمود: یعنی از سهم و نصیب آخرت می‌افزاییم و او از دولت ائمه علیهم السلام بهره و نصیب خود را استیفا می‌کند و در مورد «وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» فرمود: یعنی او در دولت حق با امام ۷ هیچ

بهره و نصیبی ندارد..... ۵۲.....
و آنچه که از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه وارد شده گفتار ما را در کلمه‌ی فصل
تأیید می‌کند. ۵۳.....
او فرمود، اگر نبود آنچه که از جانب خداوند و در قضاء الهی در باره‌ی مردم
گذشته ثابت شده قائم هیچ يك از آنها را باقی نمی‌گذاشت، و شاید مقصود از قائم
جانشین و خلیفه‌ی خدا باشد که امر الهی را در بین بندگان پیامی دارد..... ۵۳.....
روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که وارد مدینه شد و اسلام را محکم
نمود انصار بین خودشان گفتند: ما خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برسیم و به او بگوییم: تو
تهی دست هستی و بعضی چیزها را نداری، و این اموال ماست و تو می‌توانی هر طور
بخواهی در اموال ما حکم و تصرف کنی بدون آنکه بر تو حرج و منعی باشد..... ۵۶.....
پس این آیه نازل شد: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»
رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را بر انصار خواند و فرمود: بعد از من نیز نزدیکان مرا دوست
داشته باشید، انصار از پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که تسلیم گفتار او شده بودند
بیرون آمدند. - پس منافقین گفتند: این سخن پیامبر چیزی است که خود ساخته‌است
و مقصودش این است که ما را بعد از خودش ذلیل نزدیکان خود سازد، پس این آیه
نازل شد: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال انصار
فرستاد و آیه را بر آنان خواند، انصار گریه کردند و مطلب بر آنها سنگین و سخت
شد، سپس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ
عِبَادِهِ» رسول خدا صلی الله علیه و آله انصار را فراخواند و آنها را با این آیه مژده داد..... ۵۶.....
و از امام صادق علیه السلام آمده‌است که از او درباره‌ی مصیبت‌هایی که به علی علیه السلام و
اهل بیتش پس از او رسیده است سؤال شد؟ آیا آن مصیبت‌ها در اثر گناهان
بوده‌است؟ در حالی که آنان اهل بیت طهارت و معصوم هستند؟ امام صادق علیه السلام
فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر شبانه روز صد مرتبه استغفار و توبه می‌کرد بدون
آنکه مرتکب گناهی شده باشد، خدای تعالی اولیاء خودش را مخصوص مصیبت‌ها
می‌گرداند تا به آنها اجر بدهد بدون آنکه گناهی از آنان صادر شده باشد..... ۶۶.....
و از علی علیه السلام آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین آیه در کتاب خدا همین

آیه است و سپس فرمود: یا علی هیچ خراش چوبی یا هیچ جراحت قدمی نیست مگر آنکه از گناه ناشی می شود، و آنچه که خدای تعالی در دنیا از آن عفو نموده و بخشیده پس او برتر و بالاتر از آن است که دوباره برگردد و آنچه که در دنیا مورد عقاب قرار می گیرد او عادل تر از آن است که آن عقاب را بر بنده اش تکرار کند. ۶۶

از امام باقر علیه السلام آمده است: «وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا» یعنی علی علیه السلام و علی علیه السلام نوری است که به وسیله ی او هدایت یافته است از خلق خدا هر آنکس که هدایت یافته است. ۸۳

[تَهْدِي بِهِ^ك مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا] از امام صادق علیه السلام از علم سؤال شد که آیا علم چیزی است که عالم از افواه رجال و از دهان مردم یاد می گیرد، یا در کتاب نزد شماست و آن را می خوانید و یاد می گیرید؟ فرمود: مطلب مهمتر و بالاتر و واجب تر از اینهاست، آیا نشنیدی قول خدای تعالی را که فرمود: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» سپس فرمود: بلی سابقاً در حالتی بود که نمی دانست کتاب و ایمان چیست، تا آنکه خدای تعالی آن روح را مبعوث نمود که در قرآن ذکر نموده است، پس وقتی آن روح وحی آورد بدان وسیله علم و فهم آموخت و آن روح روحی است که خدای تعالی به هر کس که بخواهد می دهد، پس بر هر بنده ای که آن روح را عطا کند به او فهم می آموزد. ۸۴

از امام باقر علیه السلام روایت شده که معنای آیه این است که تو امر به ولایت علی علیه السلام می کنی و به ولایت دعوت می نمایی، علی علیه السلام همان راه راست و صراط مستقیم است. ۸۴

[صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ] و از امام باقر علیه السلام آمده است که مقصود علی علیه السلام است، که خداوند او را خازن خویش قرار داده است بر آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است و او را امانت دار آنها قرار داده است. ۸۴

از امام صادق علیه السلام آمده است: او امیر المؤمنین علیه السلام است در امّ الکتاب یعنی در سوره ی فاتحه، که در این سوره علی علیه السلام نوشته شده است و درباره: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» فرمود: صراط مستقیم امیر المؤمنین علیه السلام و شناخت و معرفت اوست. ۸۹

از امام صادق ع آمده است: خدای تعالی می‌فرماید: اگر نبود که خوش ندارم بنده‌ی مؤمنم چیزی در نفسش احساس کند کافر را از طلا می‌پوشاندم. ۱۰۶.....

و از رسول خدا ص وارد شده است، ای گروه فقراء و مساکین راضی باشید و طیب خاطر داشته باشید، از صمیم قلب از خدا راضی باشید خداوند شما را بر فقر خویش ثواب می‌دهد و اگر ناراضی باشید دیگر ثوابی برای شما نیست. ۱۰۶.....

و نیز از رسول خدا ص وارد شده: از اولاد آدم هیچ مؤمنی نبود مگر آنکه فقیر بود، و هیچ کافری نبود مگر آنکه غنی و بی‌نیاز بود، تا آنکه ابراهیم ع آمد و عرض کرد: پروردگارا ما را آزمایشی برای کافران قرار نده، پس خدای تعالی در بین کفار بی‌نیاز و محتاج و ثروت و احتیاج قرار داد و در بین مؤمنین نیز چنین کرد. ۱۰۷.....

و از امیرالمؤمنین ع آمده است: هر کس که متصدی گناه شود از ذکر خدا کور می‌شود و هر کس اخذ از کسی را که خداوند دستور به اطاعت از او داده است ترک کند شیطان قرین و همدم او می‌گردد. ۱۱۰.....

از امام باقر ع روایت شده که فرمود: این آیه چنین نازل شده: «حتی إذا جاءنا» یعنی فلان و فلان وقتی پیش ما می‌آیند وقتی به هم می‌رسند و همدیگر را می‌بینند یکی از آن دو به دیگری می‌گوید: کاش بین من و تو فاصله و راه به دوری بین مشرق و مغرب بود و چه بد همدم و قرینی بودی؟! پس خدای تعالی به نبی خود فرمود: به آن دو و پیروانشان بگو: پشیمانی امروز شما سودی به حال شما ندارد چون شما در حق آل محمد ص ظلم کردید، و شما با هم در عذاب هستید. ۱۱۲.....

وَعَدْنَهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ [روایت شده: بلاها و مصایبی که عترت پیامبر بعد از رسول خدا ص از امت او می‌بینند به رسول خدا ارائه شد. پس از این واقعه رسول خدا ص همیشه گرفته و غمگین بود و هیچ وقت در حال خنده دیده نشد تا خدای تعالی را ملاقات نمود. ۱۱۲.....

جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: من در حجة الوداع در منا، نزدیکتر از همه به رسول خدا ص بودم و شنیدم که فرمود: من در حالی شما را ملاقات خواهم کرد که بعد از من کافر می‌شوید و بعضی از شما گردن بعضی دیگر را خواهد زد، و به خدا سوگند اگر چنین کنید مرا فرمانده ارتشی خواهید دید که با شما

جنگ خواهد کرد، سپس به پشت سرش توجه کرد و سه مرتبه فرمود: یا علی با شما جنگ خواهند کرد. در این هنگام دیدیم که جبرئیل به او اشاره کرد، به دنبال آن خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «فأما نذهبنَّ بك» که ما از آنان به واسطه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام انتقام خواهیم گرفت. ۱۱۳.....

از امام صادق علیه السلام آمده است که معنای آیه چنین است: یا محمد ما تو را از مکه به مدینه می‌بریم و ما تو را به آنجا باز می‌گردانیم و از این منکرین به واسطه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام انتقام خواهیم گرفت. ۱۱۳.....

از امام باقر علیه السلام در معنای آیه آمده است: تو بر ولایت علی علیه السلام هستی و علی علیه السلام همان راه راست است. ۱۱۳.....

از امام باقر علیه السلام آمده است که از او از این آیه سؤال شد که او چه کسی بود که مورد سؤال محمد صلی الله علیه و آله قرار گرفت در حالی که بین او، و عیسی علیه السلام پانصد سال فاصله‌ی زمانی بود، پس امام باقر علیه السلام این آیه را تلاوت نمود: «سبحان الّذی أَسْرَى بَعْدَهُ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لَنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» امام علیه السلام فرمود: هنگامی محمد صلی الله علیه و آله به بیت المقدس اسراء شد از جمله آیاتی که خداوند به او نشان داد این بود که خدای تعالی اوّلین و آخرین از پیامبران و مرسلین را حشر نمود، سپس به جبرئیل امر نمود اذان را جفت جفت و اقامه را جفت جفت بگوید، سپس در اقامه اش گفت: «حیّ علی خیر العمل» سپس محمد صلی الله علیه و آله جلو افتاد و با آنها نماز خواند، اینجا بود که خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «و اسئل من ارسلنا... تا آخر آیه» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر چه چیز شهادت می‌دهید و چه چیزی را می‌پرستید؟ گفتند: شهادت می‌دهیم که معبودی جز خدای یکتا نیست و او شریک ندارد و شهادت می‌دهیم تو رسول خدا هستی، و پیمان‌ها و عهدهای ما بر همین مطلب گرفته شده است. ۱۱۵.....

و لذا از امام صادق علیه السلام وارد شده که خدای تعالی مانند تأسّف خوردن ما تأسّف نمی‌خورد، ولیکن خدای تعالی اولیاء خویش را برای خودش خلق کرد که آنها تأسّف می‌خورند و راضی می‌شوند، و اینان مخلوق و مربوط هستند، پس خداوند رضایت آنها را رضایت خودش قرار داد، خشم و سخط آنان را خشم خویش قرار داد. زیرا

خداوند آنان را دعوت کنندگان و راهنمایان به سوی خویش قرار داد و لذا این چنین شدند، این بدان معنا نیست که تأسّف و خوشحالی به خدا می‌رسد، همان طور که به خلقش می‌رسد، بلکه به همان معنایی است که گفته شد: و نیز در همین مورد خداوند فرموده: هر کس به ولیّ من اهانت نماید با من به مبارزه برخاسته، و مرا به جنگ دعوت کرده‌است و نیز فرمود: هر کس رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده‌است، و فرموده: کسانی که با تو بیعت می‌کنند با خدا بیعت می‌کنند. همه‌ی این موارد و مشابه آنها بر طبق همان معنایی است که برای تو ذکر کردم، و هم چنین است رضا و غضب و غیر آن دوازده اشیا مشابه... اگر بنا بود تا سّف و اندوه به آفریننده‌ی آنها و به وجود آورنده‌ی آنها برسد ممکن بود کسی بگوید آفریننده نیز روزی نابود می‌شود، زیرا وقتی اندوه و غضب به او هم برسد تغییر در او ایجاد می‌شود، وقتی تغییر در او حاصل شد دیگر از نابودی و فنا ایمن نیست و اگر این چنین می‌شد دیگر آفریننده و خالق از مخلوق تمیز داده نمی‌شد، و نه قادر و توانا از غیر قادر، و نه خالق از مخلوق، که خدای تعالی از این گفتارها برتر و والاتر است، او آفریننده‌ی اشیاست بدون احتیاج و اگر بدون حاجت است حدّ و کیف در او محال می‌شود. ۱۲۱ از رسول خدا ﷺ آمده‌است که فرمود: «الصدود» در لغت عرب به معنای خنده‌است. ۱۲۴

در روایتی آمده‌است: رسول خدا ﷺ روزی نشسته بود که امیرالمؤمنین ﷺ وارد شد، حضرت به او فرمود: در تو شباهت‌هایی از عیسی بن مریم وجود دارد، اگر نمی‌ترسید که گروهی از امت من بگویند درباره‌ی تو آنچه را که نصاری درباره‌ی عیسی بن مریم گفته‌اند، درباره‌ی تو سخنی می‌گویم که از نزد هیچ گروهی نمی‌گذشتی مگر آنکه خاک زیر پای تو را می‌گرفتند و برای تبرّک می‌بردند. راوی گفت: پس آن دو مرد اعرابی غضبناک شدند و نیز مغیره بن شعبه و عدّه‌ای از قریش به خشم آمدند و گفتند: محمّد ﷺ راضی نشد برای پسر عمویش جز عیسی بن مریم مثل و تشبیهی بیاورد. ۱۲۵

پس خدای تعالی بر پیامبرش این آیه را نازل فرمود: از امام صادق ﷺ در دعای روز غدیر آمده است: خدایا ما داعی تو و کسی را که نذیر و منذر است اجابت

کردیم و پذیرا شدیم و او محمد ﷺ بندهی تو و رسول تو است که داعی و فرا خواننده به سوی علی بن ابی طالب است که تو بر او نعمت دادی، و او را مثل برای بنی اسرائیل قرار دادی، و او امیر المؤمنین و مولای مؤمنین و ولی آنانست تا روز قیامت، بار خدایا یا خودت فرمودی: «إِنَّهُ إِلاَّ عَبْدٌ أَنْعَمْنَا وَجَعَلْنَاهُ مِثْلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ» این آیه را خواند و فرمود: به خدا سوگند خداوند از این آیه به غیر از شما اراده نکرده است. ۱۳۰.....

و نیز از امام صادق علیه السلام آمده است: دوستی و برادری پرهیزکاران طلب کن اگر چه در تاریکی های زمین باشند، و اگر عمرت را در طلب آنها صرف کنی پس خدای تعالی برتر و بهتر از آنها بعد از پیامبران بر روی زمین خلق نکرده و به چنین کسی خدای تعالی نعمت توفیق صحبت با پرهیزکاران را داده و مانند این توفیق نصیب هیچ بنده ای نشده، چه خدای تعالی می فرماید: «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» ۱۳۱.....

و از امیر المؤمنین علیه السلام در این باره آمده است: یعنی نخستین انکار کننده بودم؛ فرمود: و تأویل در این گفتار این است که باطن آن ضد ظاهرش می باشد و وجه صحت آن را ذکر نمودم. ۱۳۸.....

از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ مُبِينٌ» مقصود این است که امان و خلفا خدا استیلا و تسلط دارند، این تسلط به سبب قدرت و نیرویی است که خدای تعالی در آنها بر جمیع خلقش ترکیب نموده و ایجاد کرده و فعل و کار اینان فعل خدا است و این معنا مؤید وجه دوم و معنای دوم آیه است. ۱۳۹.....

چنانچه امام کاظم علیه السلام هنگامی که یک نصرانی از تفسیر این آیه در باطن پرسید فرموده: اَمَّا «حَم» پس آن محمد ﷺ در کتاب هود است که به سوی او نازل شده است و حروف و کلمات آن کم شده است، اَمَّا کتاب مبین امیر المؤمنین علی علیه السلام است، «لَيْلَةٌ» یعنی شب مبارک، فاطمه علیه السلام است. و اَمَّا قول خدای تعالی «يَفْرُقُ كُلَّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» یعنی از آن خیر فراوان خارج می شود، پس خارج می شود از آن مرد حکیم، مرد حکیم و مرد حکیم... تا آخر حدیث. ۱۴۷.....

از امام باقر، امام صادق و امام کاظم علیهم السلام در معنای آیه آمده است که: ما قرآن و شب مبارک را نازل کردیم که مقصود شب قدر است، که خدای تعالی در آن شب قرآن را یکجا به بیت المعمور نازل کرد، سپس در طول بیست سال از بیت المعمور بر رسول خدا ﷺ فرو فرستاده. ۱۴۷

و از امام باقر علیه السلام آمده است: خدای تعالی درباره‌ی شب قدر فرموده: «فیها یفرق کلّ امر حکیم» یعنی هر امر حکیمی در آن شب نازل می‌شود، امر حکیم و محکم یک چیز بیشتر نیست، پس هر کس حکم کند به چیزی که اختلاف در آن نباشد حکم او از حکم خداست و هر کس حکم کند به چیزی که در آن اختلاف باشد و تنها نظر خود را درست ببیند به حکم طاغوت کرده است، که تفسیر امور در هر سال در شب قدر به ولیّ امر نازل می‌شود و در آن شب به او امر می‌شود که درباره‌ی خودش چنین، و چنان کند و در امور مردم چنین و چنان، و برای ولیّ امر غیر از خدا آنچه گفته شد علم خاصّ خدا و مکنون عجیب و محزون او حادث می‌شود، مانند اموری که در آن شب نازل می‌شود. ۱۴۸

سپس امام علیه السلام این آیه را خواند: «و لو انّ ما فی الأرض من شجرة اقلام... تا آخر آیه». ۱۴۸

از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است آنگاه که دشمن خدا و رسولش از پیش او گذشت فرمود: اینان کسانی هستند که آسمان و زمین بر ایشان نگریستند و در عذاب مهلت داده نمی‌شوند. - سپس امام حسین علیه السلام فرزندش، بر او گذشت، فرمود: ولیکن او آن کسی است که آسمان و زمین بروی خواهند گریست، علی علیه السلام فرمود: آسمان و زمین نگریست، مگر بر یحیی بن زکریا علیه السلام و بر حسین بن علی علیه السلام. ۱۶۱

در خبر دیگری است: گریه‌ی آسمان و زمین چگونه است؟ فرمود: چنین است که خورشید به حالت سرخ رنگ طلوع می‌کند و سرخ رنگ غروب می‌کند. ۱۶۱

در خبر دیگری است: آسمان بر حسین علیه السلام چهل روز خون گریه کرد. ۱۶۱

و از نبی صلی الله علیه و آله آمده است: تبع را دشنام ندهید که او اسلام آورده بود، لذا خدای تعالی قوم او را ذمّ نمود، نه خود او را. ۱۶۴

از امام صادق علیه السلام آمده است: به خدا سوگند خدای تعالی هیچ یک از اوصیا

انبیاء علیهم السلام و پیروانشان را استثنا نکرده جز امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیانش، که در کتابش فرموده و قول او حق است: «یوم لایغنی مولی عن مولی شیئاً و لاهم ینصرون الا من رحم الله» که مقصود علی علیه السلام و شیعیان او می باشند..... ۱۶۵

روایت شده که ابوجهل به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: بین دو کوه مکه عزیز و گرامی تراز من وجود ندارد..... ۱۶۸

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: به آن کسانی که با معرفت و شناخت بر آنان متّ گذاشتیم بگو که آنان را که عمل نمی کنند بشناسند، پس آنگاه که آنان را شناختند مورد بخشش قرار داده و از ایشان در گذرند..... ۱۸۰

و از نبی صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: به دهر ناسزا بگوئید که خداوند همان دهرست، که حوادث را به او نسبت می دهند و ناسزا می گویند، چون حوادثی را پدید می آورد که سازگار نیست..... ۱۸۹

(إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) درباره ی این آیه از امام صادق علیه السلام سؤال شد: فرمود کتاب نطق نمی کند و هرگز نطق نخواهد کرد، ولیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که ناطق به کتاب است، خدای تعالی فرمود: «هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق» به امام علیه السلام عرض شد: ما آیه را اینچنین نمی خوانیم، فرمود: به خدا سوگند این آیه را جبرئیل اینچنین بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است، ولیکن این آیه از جاهایی است که در آن تحریف واقع شده است..... ۱۹۲

و نیز از امام علیه السلام درباره «ن و القلم» سؤال شد فرمود: خدای تعالی قلم را از درختی در بهشت که به آن «خله» گفته می شود آفرید، سپس به نهری در بهشت فرمود: مداد شود، آن نهر منجمد شد، و آن نهر از یخ سفیدتر و از عسل شیرین تر بود، سپس به قلم فرمود: بنویس، قلم گفت: پروردگارا چه بنویسم؟ فرمود: آنچه را که بوده و آنچه که تا روز قیامت خواهد شد، پس قلم در ورقه ای سفیدتر از نقره و صاف تر از یاقوت نوشت، سپس آنرا تا کرد و در رکن عرش گذاشت، سپس بر دهان قلم مهر نهاد، پس دیگر حرف نزد، و تا آخر حرف نخواهد زد، پس آن کتاب مکنون است که نسخه ها از او است، آیا شما عرب نیستید؟ پس چگونه معنای کلام را نمی فهمید؟! یکی از شما وقتی به دیگری می گوید: این کتاب را نسخ کن (یعنی

نسخه برداری کن) آیا این چنین نیست که او از کتاب دیگری که اصل است نسخه برداری می‌کند و این است معنای قول خدای تعالی: «اَتَاكُنَّا نَتْنَسَخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».

۱۹۲.....

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که فاطمه علیها السلام به حسین علیه السلام حامله شد، جبرئیل خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: فاطمه علیها السلام به زودی پسری به دنیا می‌آورد که اَمّت تو بعد از تو او را می‌کشند، لذا آنگاه که فاطمه علیها السلام به حسین علیه السلام حامله گشت، حمل او را خوش نداشت و هنگام وضع حمل نیز خوش نداشت. ۲۱۲

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: در دنیا مادری دیده نشده‌است که پسری به دنیا آورد و او را خوش نداشته باشد، ولیکن فاطمه علیها السلام را این وضع حمل خوشایند نبود، چون می‌دانست که فرزندش کشته خواهد شد و فرمود: در همین باره این آیه نازل شده‌است. ۲۱۲

در روایت دیگری آمده‌است: جبرئیل به سوی زمین فرود آمد و عرض کرد: یا محمد صلی الله علیه و آله پروردگار تو سلام می‌رساند و به تو مژده می‌دهد که او در ذریه‌اش امامت و ولایت و جانشینی قرار داده‌است، پس رسول خدا فرمود: من راضی شدم، سپس به فاطمه علیها السلام بشارت داد و او نیز راضی شد. ۲۱۲

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر نگفته بود: «أصلح لی فی ذریّتی» همه‌ی ذریّه امام حسین علیه السلام امام می‌شدند، فرمود: امام حسین علیه السلام از فاطمه و از هیچ زنی شیر نخورد، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد و انگشت شست خویش را در دهن او می‌گذاشت، امام حسین علیه السلام آنرا می‌مکید و همین تا دو و سه روز کفایت می‌کرد. - و بدین ترتیب گوشت امام حسین علیه السلام از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله روئیده... و خون او از خون رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و هیچ فرزندی شش ماهه به دنیا نیامده جز عیسی بن مریم و حسین علیه السلام. - و در نزول این آیه درباره‌ی امام حسین علیه السلام قریب به این مضمون اخبار دیگری نیز آمده است. ۲۱۳

از امام صادق علیه السلام آمده‌است که فرمود: پدرم می‌فرمود: جنگ دارای دو حکم است: ۱- اگر در حال جنگ اسیر گرفته شود اختیار آن با امام است اگر بخواهد گردنش را می‌زند و اگر بخواهد دست و پایش را از پشت قطع می‌کند بدون آنکه

خون او را بند بیاورد و او را در همین حال رها می‌سازد که در خون خود رنگین شود تا بمیرد، همین است معنای قول خدای تعالی. ۲- حکم دوّم این است که جنگ تمام شود و بعد از جنگ کسی اسیر شده باشد در اینجا نیز اسیر در دست مسلمانها می‌ماند تا امام تصمیم بگیرد و اختیار با امام است اگر خواست بر او منت می‌گذارد و آزادش می‌کند و اگر خواست خود او را فدیّه قرار می‌دهد و اگر خواست آنها را به صورت بنده در می‌آورد..... ۲۳۲

از نبیّ ﷺ آمده است: از علامات ساعت این است که علم برداشته شود و جهل و نادانی ظاهر گردد، و خمر خورده شود، زنا آشکار گردد، مردان کم و اندک شوند و زنان بیشتر شوند تا آنجا که در بین پنجاه زن یک مرد باشد..... ۲۴۰

قمی گفته: ابن عباس گفت: ما با رسول خدا ﷺ حج گزاردیم، آن حجّة الوداع بود، پس حلقه‌ی درب کعبه را گرفت، و سپس رویش را به سوی ما گردانید و فرمود: آیا به شما از علامت قیامت خبر ندهم، در آنروز نزدیکترین مردم سلمان بنیّ بود، که گفت: بلی یا رسول الله ﷺ. - رسول خدا ﷺ فرمود: از علامات قیامت است از بین رفتن نمازها، و پیروی از شهوات، تمایل به هوا و هوسها، تعظیم صاحبان ثروت و فروختن دین به دنیا، در آن هنگام است که قلب مؤمن در داخل بدنش ذوب می‌شود، همانطور که تمک در آب ذوب می‌شود، این بدان جهت است که مؤمن منکر را می‌بیند و نمی‌تواند آنرا تغییر دهد. - سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب محقق خواهد شد؟ فرمود: بلی، سوگند به کسی که جانم به دست او است یا سلمان این مطلب محقق شدنی است. - ای سلمان در آن هنگام است که امیران و پادشاهانی ستمگر بر مردم مسلط می‌شوند، و وزیران فاسق، و عارفانی ظالم و ستمگر و امانتدارهای خاین بوجود می‌آیند. - سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب محقق شدنی است؟ فرمود: بلی، سوگند به کسی که جانم به دست او است. - یا سلمان در آن هنگام است که منکر معروف و معروف منکر می‌شود، و خاین امین محسوب شده و امین خیانت می‌کند، و راستگو مورد تکذیب و دروغگو مورد تصدیق قرار می‌گیرد. - سلمان عرض کرد: یا رسول الله این امور حتماً محقق می‌شود؟ فرمود: بلی سوگند به کسی که جانم در دست او است. یا سلمان در آن هنگام است که زنها امارت

و حکومت می‌کنند، و کنیزان مورد مشورت قرار می‌گیرند، و کودکان بر منبرها می‌نشینند، و دروغ ظرافت و خوب شمرده می‌شود، زکات غرامت و ضرر و مال خدا غنیمت به حساب می‌آید. - و مرد بر پدر و مادرش ستم می‌کند و به دوستش خوبی می‌کند و ستاره‌ی دنباله‌دار طلوع می‌نماید. - سلمان عرض کرد: این امور حتماً واقع می‌شوند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: قسم به کسی که جانم در دست قدرت او است بلی واقع می‌شود. - یا سلمان در آن وقت است که زن در تجارت با همسرش مشارکت می‌کند، باران کم می‌شود و خشکسالی پیش می‌آید، کریمان به غیظ و غضب می‌آیند، مرد تهی دست مورد تحقیر قرار می‌گیرد پس در آن هنگام بازارها نزدیک هم می‌شوند، چه این یکی می‌گوید من چیزی نفروخته‌ام، آن دیگری می‌گوید: من چیزی سود نبرده‌ام، پس نمی‌بینی مردم را مگر در حال مذمت کردن خدا. - سلمان عرض کرد: این مطلب محقق می‌شود یا رسول الله؟ رسول خدا ﷺ فرمود: سوگند به کسی که جانم به دست او است آری. - یا سلمان در آن هنگام اقوامی پدید می‌آیند که اگر سخن بگویند کشته می‌شوند، و اگر سکوت کنند آنها را از بیخ و بن می‌کنند و خونشان را حلال می‌شمارند تا به اموال آنان دست یازند و مصادره کنند و به ناموس آنان تجاوز نمایند، و خونشان را بریزند، و دلهایشان را از رعب و هراس پر کنند، پس آن اقوام را نمی‌بینی مگر در حال ترس و رعب و وحشت. - سلمان عرض کرد: این مورد محقق می‌شود یا رسول الله؟ فرمود: بلی سوگند به کسی که جانم در دست قدرت او است. یا سلمان در آن هنگام چیزی از مشرق و چیزی از مغرب پشت سر امت من می‌آفریند، پس وای بر ضعیفان امت من از دست آنان، و وای بر آنان از جانب خدا، که نه به صغیر رحم می‌کنند، نه به بزرگ احترام می‌گذارند و از هیچ کار بد و بدکار نمی‌ترسند، هیکل و قیافه‌ی آنان قیافه‌ی آدمیان ولی دلهای آنها دلهای شیاطین است، سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب محقق می‌شود؟ فرمود: آری سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت او است. - ای سلمان در آن هنگام مردها به مردها اکتفا می‌کنند، زنها به زنها، با پسران ازدواج می‌کنند همانطور که با کنیز در خانه‌ی پدر و مادرش ازدواج می‌کنند، و مردان به زنان شبیه می‌شوند و زنان به مردان، و صاحبان فرج و زنان سوار بر اسبان می‌شوند، پس لعنت خدا بر

اینگونه زنان از امت من باد. - سلمان عرض کرد: آیا این مطلب محقق شدنی است یا رسول الله؟ - رسول خدا فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در قبضه‌ی قدرت او است. - یا سلمان در آن زمان مسجدها را زینت می‌کنند همانطور که دیرها و کنیسه‌ها را زینت می‌کنند، قرآن‌ها به زیور آراسته می‌شوند، مناره‌ها بلند می‌شوند، وصف‌ها زیاد می‌شوند با دل‌هایی که نسبت به هم کینه و بغض دارند و زبانهای مختلف. سلمان عرض کرد: یا رسول الله این معناحتماً واقع می‌شود؟ فرمود: بلی سوگند به کسی که جانم در دست قدرت او است، یا سلمان در آن زمان مردان امت من با طلا خود را زینت می‌دهند، و حریر و دیبا می‌پوشند، و از پوست پلنگ لباس درست می‌کنند. سلمان عرض کرد: یا رسول الله این معنا محقق می‌شود؟ فرمود: آری به خدا سوگند ای سلمان در آن زمان ربا آشکار می‌شود و معامله‌ها به صورت مدت‌دار به زیادتر از قیمت واقعی کالا و با رشوه واقع می‌شود. - و دین پست می‌شود و دنیا بالا می‌رود. - سلمان عرض کرد: یا رسول الله این امور محقق می‌شود؟ فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست، در آن زمان طلاق زیاد می‌شود و حدی برای خدا اقامه نمی‌گردد، مردم در آن زمان به خدا ضرر نمی‌زنند، بلکه خود ضرر می‌کنند. - سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب حتماً واقع می‌شود؟ فرمود: آری سوگند به خدایی که جانم در دست اوست. - ای سلمان در آن موقع خواننده‌ها و آلات طرب و موسیقی آشکار می‌شود و بدترین امت من پشت سر آنها می‌آیند و دنباله‌رو آنها می‌شوند. - سلمان عرض کرد: این مطلب حتمی است یا رسول الله؟ فرمود: آری سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت او است، ای سلمان در آن زمان ثروتمندان امت من برای تفریح به حج می‌روند و متوسطین آنان برای تجارت به حج می‌روند، فقرای امت برای ریا و شهرت، در آن زمان اقوامی پدید می‌آیند که قرآن را برای غیر خدا می‌آموزند و آن را به صورت غنا می‌خوانند، اقوامی دنبال فقه و علم برای خدا می‌روند و اولاد زنا زیاد می‌شود، قرآن را با غنا می‌خوانند، در طلب دنیا مسابقه می‌گذارند و به آن تفاخر می‌کنند. - سلمان عرض کرد: این امور واقع می‌شود یا رسول الله؟ فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان این امور در زمانی است که پرده‌ی حرمت‌ها دریده شود، گناهان کسب و

تحصیل گردد، اشرار و بدان بر خوبان مسلط شوند، دروغ آشکار گردد، لجاجت و عناد ظاهر شود، فقر بسیار شود و مردم در لباس بهمدیگر مباحثات و فخر نمایند، باران در غیر وقتش بخواهند، نرد و شطرنج و آلات موسیقی را نیکو شمارند، امر به معروف و نهی از منکر را بد بدانند تا جایی که مؤمن در آن زمان ذلیل‌تر از کنیز گردد، خوانندگان قرآن و عبادت‌کنندگان همدیگر را ملامت کنند، که اینان در ملکوت آسمانها به نام پلیدی‌ها و نجس‌ها خوانده شوند. - سلمان عرض کرد: این امور حتماً واقع می‌شوند یا رسول الله؟ فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است؛ ای سلمان در آن زمان ثروتمند جز از فقر نمی‌ترسد تا جایی که سایل ما بین دو جمعه سؤال و درخواست می‌کند کسی را پیدا نمی‌کند در دست او چیزی بگذارد، سلمان عرض کرد: یا رسول الله این مطلب واقع می‌شود؟ فرمود: بلی سوگند به کسی که جانم در دست او است. - ای سلمان در آن زمان «روبیضه» سخن می‌گوید، سلمان عرض کرد: یا رسول الله «روبیضه» چیست؟ پدر و مادرم فدای تو باد رسول خدا ﷺ فرمود: او کسی است که تاکنون سخن نمی‌گفت و در این زمان در امر عموم سخن گوید، آن وقت است که مردم درنگ نمی‌کنند مگر اندک تا وقتی که زمین فرود رود فرو رفتنی و هر قوم و گروهی گمان می‌کند زمین فقط در ناحیه‌ی آنها فرو رفته است. پس آن مقدار که خدا خواهد درنگ می‌کنند تا درنگ آنها تمام می‌شود و آن وقت زمین گنج‌هایش را یعنی طلا و نقره‌هایش را بیرون می‌ریزد، سپس رسول خدا ﷺ با دستش به ستون‌ها اشاره کرد و فرمود: مانند این، سپس در آن روز دیگر طلا و نقره نفعی نمی‌رساند..... ۲۴۵

و در خبری آمده است که رسول خدا ﷺ از مردم در ده جا بیعت گرفت... ۲۵۰

و در خبر دیگری است: رسول خدا ﷺ در روز غدیر سه مرتبه از مردم بیعت گرفت..... ۲۵۱

امام صادق علیه السلام فرمود: فلانی و فلانی ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را ترك کردند و از ایمان مرتد شدند، فرمود: به خدا سوگند آیه درباره‌ی آن دو نفر و طرفدارانشان نازل شده است، و آن آیه قول خدای تعالی است که جبرئیل بر محمد نازل نموده است: «ذک بانهم قالوا للذین کرهوا ما نزل امام صادق فرمود: آن دو نفر

پیروانشان بنی‌امیه را دعوت کردند که با هم پیمان ببندند که بعد از نبی ﷺ امر خلافت در بین ما نباشد و از خمس چیزی به ماندهند و بنی‌امیه گفتند: اگر خمس را به آنان بدهیم به چیزی محتاج نمی‌شوند و قبول کردند که در مسأله خمس هم پیمان شوند ولی دیگر اهمیت ندادند که خلافت در میان آن دو نفر و طرفدارانشان باشد و لذا گفتند: ما بعضی از چیزهایی که ما را به سوی آن چیز دعوت کردید قبول داریم و آن قسمت خمس است که چیزی از خمس به آنها نمی‌دهیم و آنچه که خداوند نازل کرده چیزی است که بر خلقش واجب گردانیده و آن ولایت امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام است. و ابوعبیده جزء آن افراد بود و کاتب آنان بود، پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «أَمْ أَمْرًا فَآتَا مَبْرُومًا. ۲۵۲

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده است: آنان که خویش نداشتند آنچه را درباره‌ی ولایت علی‌علیه‌السلام نازل شده است بنی‌امیه بودند. ۲۵۲

از امام باقر علیهما السلام آمده است که فرمود اینان خوش نداشتند علی‌علیه‌السلام را، در حالی که خداوند امر به ولایت او نموده است در روز بدر، روز حنین، در بطن نخله و روز ترویبه و روز عرفه، در این امور پانزده آیه در حج نازل شده است در حجی که رسول خدا ﷺ را از رفتن به مسجد الحرام منع کردند و در جحفه و در خم. و مقصود از حبط اعمال حبط کارهایی است که در اسلام انجام داده‌اند. ۲۵۲

از ابی سعید خدری روایت شده است که گفت: «لحن القول» بغض و کینه‌ی آنان نسبت به علی بن ابی طالب علیهما السلام است، گفت: مادر زمان رسول خدا ﷺ منافقین را به وسیله‌ی کینه و بغض آنها نسبت به علی بن ابی طالب می‌شناختیم. ۲۵۳

و از انس روایت شده که بعد از نزول این آیه هیچ منافقی در زمان رسول خدا ﷺ مخفی نبود (زیرا از نحوه بیان و گوشه و کنایه زدن آنها شناخته در مجمع البیان ابوهریره روایت کرده که عده‌ای از اصحاب رسول خدا ﷺ گفتند: یا رسول الله، آن قوم دیگر که خداوند در کتابش ذکر کرده چه کسانی هستند؟ در این هنگام سلمان پهلوی رسول خدا ﷺ نشست بود، رسول خدا ﷺ دستش را بر ران سلمان زد و فرمود: این شخص و قومش هستند. سوگند به کسی که جانم در دست او است اگر ایمان به ثریا بسته شده باشد مردانی از فارس به آن دست می‌یابند. ۲۵۹

و از امام صادق علیه السلام آمده است: هر کس بخواهد حال ما و حال دشمنان ما را بشناسد سوره‌ی محمد را بخواند که در این سوره آیه‌ای درباره‌ی ما و آیه‌ای درباره‌ی مخالفین ما می‌بیند..... ۲۵۹

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: سبب نزول این سوره و این فتح و پیروزی بزرگ این است که خدای تعالی به رسولش در خواب دستور داد که داخل مسجد الحرام و طواف نماید و با حلق کنندگان حلق نماید، رسول خدا صلی الله علیه و آله این موضوع را به اصحابش خبر داد، آنان را امر به خروج نمود و خارج شدند، وقتی به ذی الحلیفه رسیدند آنجا برای عمره احرام بستند و شترها را برای قربانی بردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله شصت و شش قربانی فرستاد، هنگام احرام اعلام داشت تا ذی الحلیفه احرام بستند، در حالی که برای عمره تلبیه می‌گفتند، هر کس از آن عده که قربانی سوق می‌کرد (روانه برای ذبح) قربانی خوب و مجلل سوق می‌نمود. - هنگامی که این موضوع به گوش قریش رسید خالد بن ولید را با دویست سواره فرستاد او کمین گرفت تا رسول خدا را استقبال کند و خالد بن ولید در کوهها با رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیرا نظر داشت در قسمتی از راه وقت نماز ظهر رسید که بلال اذان گفت و رسول خدا با مردم نماز خواند، خالد بن ولید گفت: اگر ما در حال نماز به مسلمانان حمله می‌کردیم بر آنان غالب می‌شدیم، چه آنان نمازشان قطع نمی‌کنند، ولی الآن آنها نماز دیگری در پیش دارند که آنرا از نور چشمشان بیشتر دوست دارند، صبر می‌کنیم هر وقت مشغول نماز شدند حمله می‌کنیم. در این موقع بود که جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و نماز خوف را آورد. روز دوم که شد رسول خدا صلی الله علیه و آله به حدیبیه رسید، و آن بر کنار حرم واقع شده، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین راه که می‌آمد از اعراب می‌خواست که حرکت کنند و کسی پیروی او نمی‌کرد، می‌گفتند: محمد و اصحابش توقع دارند داخل حرم شوند در حالی که قریش در خانه‌ی اینها به اینان حمله کردند و آنان را کشتند، دیگر محمد و اصحابش هیچ وقت به مدینه باز نمی‌گردند. - وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به حدیبیه رسید قریش بیرون می‌آمدند و به لات و عزی قسم می‌خوردند که تا در میان آنان یک چشم وجود داشته باشد که پلکهایش حرکت کند نگذارند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داخل مکه شود. - رسول خدا صلی الله علیه و آله به قریش پیام فرستاد که من برای جنگ نیامده‌ام،

بلکه آمده‌ام مناسک انجام دهم و شترهایم را ذبح کنم و گوشت‌هایشان را به شما واگذارم. - قریش عروه بن مسعود ثقفی را فرستادند، که مردی عاقل و فهمیده بود و این آیه «و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم» درباره‌ی او نازل شده بود. - وقتی او با رسول خدا ﷺ مواجه شد آنرا بزرگ شمرد و حضرت ﷺ احترام کرد، و گفت: یا محمد ﷺ تو قوم خودت را رها کردی در حالی که قریش همه‌ی شتران قوی و جوان را برای جنگ با تو بیرون آورده‌اند و به لات و عزّی قسم می‌خورند که نگذارند تو داخل مکه و حرم آنها بشوی مادامی که یک نفر از آنها زنده‌است، آیا می‌خواهی اهل خویش و قومت را نابود سازی یا محمد ﷺ؟ رسول خدا ﷺ فرمود: من برای جنگ نیامده‌ام، فقط آمده‌ام مناسک به جای آورم و شترانم را نحر کنم و گوشت‌هایشان را به شما واگذارم. عروه گفت: به خدا سوگند تا کنون کسی را ندیدم از داخل شدن به مکه و حرم منع گردد همانطور که تو منع شدی. سپس عروه پیش قریش برگشت و جریان را به آنها بازگو نمود. - قریش گفتند: به خدا سوگند اگر محمد ﷺ داخل مکه شود و عرب آنرا بشنود همه‌ی ذلیل می‌شویم و عرب بر ما جرأت پیدا می‌کنند. - پس حفص بن احنف و سهیل بن عمر را فرستادند، وقتی رسول خدا ﷺ به آن دو نظر کرد فرمود: وای بر قریش، به اینان چه شده‌است؛ جنگ شما را ضعیف کرده و از بین برده، چرا نمی‌گذارند بین من و عربها خودمان کار را تمام کنیم و بین من و عرب مانع می‌شوند، که اگر من راست بگویم ملک و نبوت را هم زمان به سوی عرب می‌کشانم و اگر دروغ بگویم شجاعان عرب کافی است. - مردی از عرب امروز چیزی درخواست نمی‌کند مگر آنکه من جواب مثبت می‌دهم اگر خشم خدا در آن نباشد. پس وقتی خدمت رسول خدا ﷺ آمدند گفتند: یا محمد تو امسال از عمره صرف نظر کن تا ما ببینیم کار تو به کجا می‌کشد و کار تو با عرب چگونه می‌شود؟ چون عرب شنیدند که تو تا اینجا آمده‌ای و مسیر تو را فهمیدند و متوجه شده‌اند، تو اگر داخل شهرها و حرم ما بشوی ما پیش عرب ذلیل می‌شویم و آنان بر ما جرأت پیدا می‌کنند، ما خانه‌ی خدا را در سال آینده در همین ماه سه روز در اختیار شما قرار می‌دهیم تا مناسک را انجام دهی و برگردی. رسول خدا ﷺ آنرا قبول کرد، قریش به رسول خدا ﷺ گفتند: هر یک از مردان ما که پیش تو آمد

برمی‌گردانی، و یکی از مردان تو پیش ما آمد ما بر می‌گردانیم. رسول خدا ﷺ فرمود: اگر از مردان ما کسی پیش شما آمد او دیگر به درد ما نمی‌خورد و احتیاجی به او نداریم. ولی شرط ما این باشد که مسلمانان در مکه اگر اظهار اسلام کردند مورد آزار و اذیت قرار نگیرند، آنان را ناخوش ندارند و از شرایع اسلام عملی را که انجام می‌دهند بر آنها انکار نشود، قریش نیز این مطلب را قبول کردند. وقتی رسول خدا ﷺ صلح را با این شرائط قبول کرد بیشتر اصحاب و یاران رسول خدا ﷺ انکار کردند و کسی که بیشتر از همه ناراحت بود و شدیدتر از همه انکار می‌کرد عمر بود که گفت: یا رسول الله آیا ما بر حق نیستیم و دشمن ما بر باطل نیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: چرا، همین طور است. عمر گفت: پس ما در دین ذلیل می‌شویم. حضرت ﷺ فرمود: خدای عزّ و جلّ به من وعده داده و خلف وعده نخواهد کرد. عمر گفت: اگر چهل مرد با من بود با رسول خدا ﷺ مخالفت می‌کردم با قریشیان مکه می‌جنگیدم. سهیل بن عمر و حفص بن احنف به سوی قریش برگشتند و خبر صلح را به آنان دادند. عمر گفت: یا رسول الله آیا تو به ما نگفتی داخل مسجد الحرام می‌شویم و با حلق کنندگان حلق می‌کنیم؟ حضرت ﷺ فرمود: آیا همین امسال را گفتم؟ من به تو گفتم خدای تعالی به من وعده داده که مکه را فتح کنم و طواف و سعی بجای آرم و با حلق کنندگان حلق کنم. وقتی بیشتر به پیامبر اصرار کردند به آنها فرمود: اگر صلح را قبول ندارید بروید و جنگ کنید، آن عده به سوی قریش رفتند در حالی که آنها آماده‌ی جنگ بودند و بر اینان حمله کردند و اصحاب رسول خدا ﷺ شکست بدی خوردند و خدمت رسول خدا ﷺ بازگشتند و رسول خدا ﷺ تبسم نمود، سپس فرمود: یا علی شمشیر را بگیر و با قریش مقابله کن، امیرالمؤمنین شمشیرش را برگرفت و بر قریش حمله کرد، همینکه قریش به امیرالمؤمنین ع نگریستند عقب‌نشینی نمودند و گفتند: یا علی برای محمد ص در آنچه که به ما داده‌بود بدان حاصل شد؟ علی ع فرمود: نه، اصحاب رسول خدا ﷺ شرمسار و خجلت زده برگشتند و از آن حضرت ع عذر خواهی می‌نمودند. رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: آیا در روز بدر اصحاب من نبودید که خداوند درباره‌ی شما این آیه را نازل فرمود: «إِذْ تَسْتَعْيِثُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ إِبْنِي مَعْدُكُم

بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ»؟ آیا در روز احد اصحاب من نبودید که نازل شد: «إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ»؟ آیا اصحاب... ۲۶۷... من در فلان روز نبودید؟ آیا اصحاب من در چنان روز نبودید؟... اصحاب از رسول خدا ﷺ عذر خواهی کردند و بر کاری که انجام داده بودند پشیمان شده و اظهار ندامت کردند و گفتند: خدا و رسولش بهتر می داند آنچه خودت می خواهی انجام بده... حفص بن احنف و سهیل بن عمرو از سوی قریش خدمت رسول خدا ﷺ بازگشتند و گفتند: یا محمد آنچه که تو راجع به اظهار اسلام شرط کردی مبنی بر آنکه کسی بر دینش مورد اکراه و اجبار قرار نگیرد مورد موافقت قریش قرار گرفت. رسول خدا در پی آن شد که قرار داد نوشته شود، امیرالمؤمنین علی را خواست و به او فرمود: بنویس، نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم. سهیل بن عمرو گفت: ما رحمن را نمی شناسیم. بنویس «باسمك اللهم» همانطور که پدران تو می نوشتند... رسول خدا ﷺ فرمود: بنویس «باسمك اللهم» که آن اسمی از اسمای خداست، سپس نوشت: این قرار دادی است که محمد رسول خدا ﷺ و جماعتی از قریش آنرا خواسته اند سهیل بن عمرو گفت: اگر می دانستیم تو رسول خدا ﷺ هستی با تو محاربه نمی کردیم، بنویس این چیزی که محمد بن عبدالله خواسته است. یا محمد از نسب خود خودداری می ورزی؟ و از آن ننگ داری؟! رسول خدا ﷺ فرمود: من رسول خدا ﷺ هستم اگر چه شما اقرار نکنید. سپس فرمود: یا علی آن نوشته را پاک کن و بنویس محمد بن عبدالله امیرالمؤمنین را عرض کرد: من اسم تو را از نبوت هرگز پاک نمی کنم... پس حضرت ﷺ با دست خود آنرا پاک کرد، سپس علی را نوشت: این چیزی است که محمد بن عبدالله و جماعتی از قریش و سهیل بر آن توافق توافق نمودند که ده سال جنگ نباشد و از جنگ با یکدیگر دست برداریم و بین ما نه دزدی باشد و نه خیانت و به یکدیگر کاری نداشته باشیم، هر کس دوست داشته باشد عهد و بیعت محمد داخل شود بتواند این کار را انجام دهد، هر کس دوست داشته باشد در بیعت و پیمان قریش وارد شود بتواند و هر کس بدون اجازه ی ولی خود نزد محمد ﷺ بیاید محمد ﷺ او را به ولی او برمی گرداند و اگر از اصحاب محمد ﷺ کسی به سوی قریش برود لازم نیست او را به محمد ﷺ بازگردانند و

اسلام در مکه ظاهر و آشکار باشد و هیچ کس بر دینش اجبار و اکراه نشده و مورد آزار و اذیت و سرزنش قرار نگیرد، محمد ﷺ و اصحابش امسال را برمی‌گردند و در سال آینده وارد مکه می‌شوند و سه روز در مکه می‌مانند، با سلاح داخل مکه نمی‌شوند مگر سلاح عادی مسافر و شمشیرها در غلاف. این پیمان نامه را علی بن ابی طالب نوشت، مهاجرین و انصار شاهد این نوشته بودند. سپس رسول خدا فرمود: یا علی رضی الله عنه تو نخواستی اسم مرا از نبوت پاک کنی، ولی سوگند به خدایی که مرا به حق به نبوت مبعوث نمود چنین موردی برای تو پیش خواهد آمد که به فرزند آنان همین افراد جواب مثبت دهی در حالی تو دلتنگ و ناراحت و مظلوم هستی. پس آنگاه که روز صفین فرا رسید و به دو نفر حکم راضی شدند علی رضی الله عنه نوشت این قرار دادی است بین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان، عمرعاص گفت: اگر می‌دانستیم تو امیرالمؤمنین هستی که با تو جنگ نمی‌کردیم، باید بنویسی: این قرارداد است بین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و معاویه بن ابی سفیان. امیرالمؤمنین رضی الله عنه فرمود: راست گفت خدا، و راست گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت این مطلب را به من خبر داده بود. به هر حال وقتی قرارداد بین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قریش را نوشتند خزاعه بلند شد و گفت: ما در پیمان و عهد و بیعت محمد صلی الله علیه و آله هستیم و فرزندان بکر بلند شدند و گفتند: ما در بیعت قریش و پیمان آنان هستیم. این قرار داد را در دو نسخه نوشتند، یک نسخه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ماند، یک نسخه نزد سهیل بن عمرو و سهیل بن عمرو، و حفص بن احنف به سوی قریش بازگشتند، و جریان را به آنها خبر دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود: شترهایتان را نحر کنیم و حلق نماییم در حالی که طواف خانه‌ی خدا نکرده‌ایم. و سعی بین صفا و مروه انجام ندادیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله از این موضوع غمناک شد و به ام سلمه درد دل کرد، ام سلمه گفت: یا رسول الله تو نحر کن و حلق نما. رسول خدا صلی الله علیه و آله نحر و حلق نمود، قوم نیز در میان یقین و شک و تردید نحر نمودند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت تعظیم قربانی‌ها فرمود: خدا رحمت کند حلق کنندگان را و گروهی که قربانی و شتر نحر نکرده بودند گفتند: یا رسول الله خدا تقصیر کنندگان را نیز رحمت کند. چون کسی که قربانی نکشد حلق بر او واجب نیست رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دومین بار فرمود: خدا رحمت کند حلق کنندگانی

را که قربانی نکشتند. باز اصحاب گفتند: یا رسول الله خدا رحمت کند تقصیرکنندگان را. پس رسول خدا ﷺ فرمود: خدا رحمت کند تقصیرکنندگان را. پس از آن رسول خدا ﷺ به طرف مدینه حرکت کرد و به تنعیم که رسید و در زیر درخت فرود آمد، اصحاب که صلح را انکار کرده بودند آمدند و عذرخواهی کردند و اظهار ندامت نمودند و از رسول خدا ﷺ درخواست کردند که برای آنان استغفار نماید که آیه‌ی رضوان نازل شد. و روی همین جهت است که علی علیه السلام فرمود: دینتان را، دینتان را محکم بگیرید که گناه در آن بخشیده شود و ثواب در غیر آن دین قبول نگردد. رسول خدا ﷺ در آنچه که به او نسبت داده شده فرموده‌اند: گناه بر قلب من خطور می‌کند و من خدا را استغفار می‌کنم هر روز هفتاد مرتبه..... ۲۷۲ چنانچه از علی علیه السلام وارد شده: من چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را قبل از آن دیدم..... ۲۸۹

در مجمع از طریق عاقله ذکر شده که وقتی رسول خدا ﷺ از حدیبیه به مدینه آمد، بیست روز در آنجا ماند، سپس از آنجا به قصد جنگ خیبر خارج شد و آنان را محاصره کرد تا به تنگی و قحطی شدید بیافتند، سپس خدای تعالی خیبر را به دست آنان گشود. داستان از این قرار بود که رسول خدا ﷺ پرچم را به عمر بن خطاب داد و آنان که باید با او حرکت می‌کردند حرکت کردند تا در مقابل اهل خیبر قرار گرفتند، (چون دفاع دلیرانه آنها را دیدند) عمر و اصحابش فرار کردند و پیش رسول خدا ﷺ برگشتند: هر يك از عمر و اصحابش همدیگر را متهم به ترس می‌کردند. وقتی به رسول خدا ﷺ را از کار عمر و اصحابش مطلع نمودند فرمود: فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند، ثابت قدم است و فرار نمی‌کند و بر نمی‌گردد و مگر آنکه خداوند به دست او فتح و پیروزی نصیب ما کند. وقتی صبح شد همه‌ی اصحاب خدمت حضرت ﷺ آمدند و هر کس امید داشت که پرچم را به دست او بدهند که رسول خدا ﷺ فرمود: علی بن ابی طالب کجاست گفتند: چشم او درد می‌کند، پس کسی را به دنبال علی علیه السلام فرستاد و علی علیه السلام خدمت رسول خدا ﷺ رسید، حضرت آب دهانش را بر چشم او مالید و دعا کرد، چشم علی علیه السلام خوب شد، به نحوی که گویی اصلاً درد نداشته‌است.

رسول خدا ﷺ پرچم را به علی رضی الله عنه داد و فرمود: مستقیم برو و هیچ جا توقف نکن و به عقب برنگرد تا به خیبر برسی و اهل خیبر را به اسلام دعوت کن و آنچه از حق خدا بر آنان واجب است خبر بده، به خدا سوگند اگر خداوند با دست تو يك مرد را به راه راست هدایت کند بهتر است از آنچه که زیر خورشید است. پس علی رضی الله عنه به سوی خیبر حرکت کرد و مرحب در مقابلش آشکار شد، علی رضی الله عنه او را زد و سرش را شکافت و کشت و پیروزی به دست علی رضی الله عنه انجام یافت. ۲۹۳.....

مسلم در صحیح این چنین آورده است: از عامه نقل شده که علی رضی الله عنه وقتی به قلعه نزدیک شد اهل قلعه بیرون آمدند، علی رضی الله عنه با آنان جنگ کرد و مردی از یهود به علی رضی الله عنه زد و سپر از دست علی رضی الله عنه افتاد، علی رضی الله عنه درب قلعه را به دست گرفت و آنرا برای خود سپر قرار داد و در قلعه همچنان در دستش بود در حالی که او جنگ می کرد تا قلعه را فتح کرد و خدای تعالی به دست او پیروزی را نصیب مسلمانان کرد و سپس درب را از دستش بر زمین انداخت. راوی می گوید من خودم شخصاً دیدم که من با هفت نفر دیگر هر چه کوشش کردیم درب قلعه را تکان دهیم نتوانستیم. ۲۹۳.....

از عامه نقل شده که علی رضی الله عنه روز خیبر در قلعه را حمل نمود تا مسلمانان بالای آن رفتند و آن را فتح کردند در حالی که بعد از آن چهل مرد نتوانستند آن را بلند کنند. و از وجه دیگری روایت شده که هفتاد مرد بر سر آن جمع شدند و کوشش کردند که آن در را بر سر جای خودش برگردانند. از ابی لیلی روایت کرده اند که علی رضی الله عنه در تابستان و زمستان قبایی می پوشید که دولا بود و وسط آن پراز پنبه و سنگین بود، در عین حال اصلاً باکی از گرما نداشت. ۲۹۴.....

راوی می گوید: اصحاب من آمدند و این مطلب را برای من نقل کردند، گفتند: آیا در این مورد چیزی شنیده‌ای؟ گفتم: نه، پس گفتند: از پدرت بپرس که او با علی رضی الله عنه شب نشینی می کرد، من از پدرم سؤال کردم و گفتم: در این مورد چیزی شنیده‌ام، پس او پیش علی رضی الله عنه رفت و با او شب نشینی کرد و این مطلب را از خود علی رضی الله عنه سؤال کرد. علی رضی الله عنه فرمود: آیا تو شاهد خیبری نبودی؟ گفتم: چرا، فرمود: ندیدی رسول خدا ﷺ ابابکر را فرا خواند، با او پیمان بست و به سوی اهل خیبر فرستاد، ابوبکر رفت و با آنها مواجه شد و برگشت و همه‌ی جنگجویان را نیز با خود

برگردانید و شکست خورد و فرار کرد؟ گفت: بلی این قضیه را دیدم. علی عليه السلام فرمود: سپس رسول خدا صلى الله عليه وآله به سوی عمر فرستاد و از او پیمان گرفت و او را به سوی آن قوم فرستاد، او هم رفت و با قوم روبرو شد، جنگید، شکست خورد و متواری شد. پس رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: پرچم را امروز به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد، خدا و رسولش نیز او را دوست دارند و خداوند به دست او فتح می‌کند و او در جنگ ثابت قدم است و فرار نمی‌کند پس رسول خدا صلى الله عليه وآله مرا فراخواند و پرچم را به دست من داد و سپس فرمود: بارالها او را از سرما و گرما کفایت کن و حفظ نما. و سپس از آن نه گرما در من اثر کرد و نه سرما. ابن اسحاق گفته: وقتی قلعه‌ی قموص که قلعه‌ی ابن ابی الحقیق بود فتح شد صفیه دختر حی بن اخطب و دختر دیگری خدمت رسول خدا صلى الله عليه وآله آورده شد، بلال آن دو دختر را بر دو تن از کشته‌شدگان یهود بگذراند و به آنها نشان دهد که کشته شده‌اند وقتی آن دختر همراه صفیه کشته‌ها را دید داد و فریاد کرد و صورتش را خراشید و خاک بر سرش ریخت، وقتی رسول خدا صلى الله عليه وآله آن دختر را دید فرمود این شیطان را از من دور کنید، پس از آن دستور داد صفیه را در جایی پشت سرش نگاه دارند و ردای خویش را بر او انداخت، بدین ترتیب مسلمانان فهمیدند که رسول خدا صلى الله عليه وآله صفیه را برای خودش انتخاب کرده‌است. ۲۹۵.....

رسول خدا صلى الله عليه وآله به بلال فرمود: آیا رحمت و عطف در تو از بین رفته‌است ای بلال؟ تو چرا کشته‌شدگان مردان را به دو دختر نشان می‌دهی؟! صفیه در آن زمان که عروس کنانه بن الربیع بن ابی الحقیق بود يك شب در خواب دیده بود که ماه در دامن او افتاد، این خواب را بر همسرش بازگو نمود همسرش گفت: این خواب تو جز این نیست که تو آروزی پادشاه حجاز محمد صلى الله عليه وآله را داری و يك سیلی به صورت او زد که در اثر آن سیلی چشمش کبود شد، وقتی او را خدمت رسول خدا صلى الله عليه وآله آوردند اثر آن سیلی هنوز مانده بود رسول خدا صلى الله عليه وآله از صفیه در مورد این قضیه سؤال کرد، صفیه نیز مطلب را به او عرض کرد. ابن ابی الحقیق به رسول خدا صلى الله عليه وآله پیام فرستاد که پایین بیا تا با تو سخن بگویم، رسول خدا صلى الله عليه وآله جواب مثبت داد و با آنان مصالحه نمود، بدین گونه که خون آنان در قلعه‌هایشان محفوظ بماند، خود و اولادشان بتوانند از

خیبر و زمین خیبر خارج شوند، ولی هیچ چیز با خودشان نبرند و هر چه دارند از اموال و زمین و پول و طلا و لباس در اختیار رسول خدا ﷺ باشد، فقط بتوانند لباسی را که پوشیده‌اند ببرند. پیامبر اکرم فرمود: اگر چیزی را مخفی کنید و به من نگوئید من ذمه‌ی خدا و رسولش را از شما بری می‌کنم و پیمان و عهد را برمی‌دارم؛ پس آنان نیز بر همین مطلب مصالحه کردند. وقتی اهل فدک شنیدند و فهمیدند که اهل خیبر چه کردند پیام به رسول خدا ﷺ فرستادند که با اهل فدک نیز به همان روش عمل کند و خونشان را محترم شمارد، اینان نیز اموال خود را به رسول خدا ﷺ بدهند، چنین کردند و از کسانی که بین رسول خدا ﷺ و بین آنان رفت و آمد می‌کرد محیصه بن مسعود بود. وقتی اهل خیبر تا این حد تنزل کردند از رسول خدا ﷺ درخواست کردند که نصف اموال آنان را بگیرد و گفتند: ما نسبت به آن اموال از شما داناتریم، پس رسول خدا ﷺ بر نصف با آنان مصالحه نمود، شرط کرد که هر وقت ما بخواهیم شما را بیرون کنیم بتوانیم. اهل فدک نیز اینچنین مصالحه کردند. بنابراین اموال خیبر فیء بین مسلمانان بود، ولی فدک خالص برای رسول خدا ﷺ گشت، چون در مورد فدک با جنگ و حمله گرفته نشده‌است. وقتی رسول خدا ﷺ مستقر شد زینب دختر حارث بن سلام که دختر برادر مرحب بود يك بره‌ی بریان به رسول خدا ﷺ هدیه نمود، قبلاً پرسید که رسول خدا ﷺ کدام عضو از گوسفند را بیشتر دوست دارد گفتند: دست گوسفند را. پس در آن سمّ بسیاری داخل کرد و بقیه‌ی اعضا را نیز سمّی نمود و آن را خدمت رسول خدا آورد، وقتی آن را جلو رسول خدا ﷺ گذاشت رسول خدا دست گوسفند را جدا کرد و يك لقمه از آن جوید و مسموم شد و بشر بن براء بن معرور نیز استخوان آنرا گرفت و مسموم گشت. پس رسول خدا ﷺ فرمود: دست بردارید و نخورید که شانه‌ی این گوسفند به من خبر میدهد که آن سمّی است؛ سپس زینب را فرا خواند که او نیز اعتراف به سمّی بودن گوسفند کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: چه چیز تو را به این کار وادار کرد؟ زینب گفت: از قوم من چیزی به من رسیده که بر تو مخفی نیست، من پیش خود گفتم: من این بره را سمّی می‌کنم اگر او پیامبر باشد که می‌فهمد و خبر می‌دهد و اگر پادشاه باشد که من از دست او راحت می‌شود. سپس رسول خدا ﷺ از گناه او گذشت و بشر بن براء از

همان خوردن گوشت سمی مرد. در آن هنگام که رسول خدا ﷺ مریض بود و در همان مرض از دنیا رفت مادر بشر به عیادت او آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: ای مادر بشر غذایی که در خبیر من با پسر تو خوردم هنوز اثرش از بین نرفته و بر من غالب است و الان وقت آن است رگ حیات من قطع شود و مسلمانان معتقد بودند که رسول خدا ﷺ در عین اینکه خداوند او را به وسیله نبوت مکرم معزز نموده بود شهید از دنیا رفت. ۲۹۸.....

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا علی علیه السلام در بدنش قوی و نیرومند نبود؟ و در امر خدا قوی نبود؟ فرمود: چرا، قوی بود. گفته شد: پس چه چیز او را از جنگ و دفع دشمنان جلوگیری می کرد؟ فرمود: جواب را بفهم و دقت کن، علی علیه السلام را آیه ای از کتاب خدای تعالی جلوگیری کرد. گفته شد: کدام آیه؟ امام صادق علیه السلام این آیه را خواند: «لو تزّیلوا... تا آخر» و خدای تعالی دارای ودیعه ها و امانت هایی در صلب های کافران و منافقان بود، علی علیه السلام پدران را نمی کشت تا امانت ها و ودایع بیرون بیابند، و آنگاه که امانت ها بیرون می آمدند غالب می شد بر هر کس که غالب می شد و او را می کشت، و همچنین است قائم ما اهل البیت که ظهور نمی کند تا ودیعه های الهی خارج شوند، وقتی امانت ها بیرون آمدند، غلبه می کند بر کسی که غالب می شود و او را می کشد... ۳۰۱.....

و در این معنا اخبار متعددی وارد شده و امام علیه السلام فرمود: اگر خداوند کافران را که در اصلاب مؤمنین هستند بیرون بیاورد و اگر مؤمنین را که در اصلاب کافرین هستند بیرون بیاورد هر آینه کفار ما را عذاب می کردند. و لذا نقل شده که محمد صلی الله علیه و آله فرمود: چشم راست برادرم موسی و چشم چپ برادرم عیسی نابینا بود، و من صاحب هر دو چشم هستم. ۳۰۸.....

از امام صادق علیه السلام آمده است: وقتی این آیه نازل شد رسول خدا ﷺ فرمود: کسانی بعد از من با تأویل جنگ خواهند کرد همان طور که من بر تنزیل جنگ کردم، پس سؤال شد: او چه کسی است؟ فرمود: وصله کننده ی کفش یعنی امیر المؤمنین علیه السلام عمار بن یاسر گفت: من سه مرتبه به همراهی رسول خدا ﷺ با توسل به همین آیه جنگ کردم، و این جنگ چهارم است (جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام به خدا قسم اگر

ما را آن قدر بزنند تا به باغهای خرمای «هجر» برسانند ما می‌دانیم که بر حق هستیم و آنها بر باطل، و سیره و روش امیرالمؤمنین علیه السلام همان روش رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اهل مکه روز فتح مکه است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله بچه‌های آنها را اسیر نکرد، و فرمود: در خانه‌ی هر کس که بسته باشد، در امن می‌باشد، و هر کس اسلحه را زمین بگذارد در امان است، و هر کس به خانه‌ی ابوسفیان وارد شود در امان است. و امیرالمؤمنین علیه السلام در روز بصره نیز این چنین گفت، و در میان آنها ندا سر داد: بچه‌های آنان را اسیر نکنید، زخمی‌ها را نکشید، فرار کننده را تعقیب ننمایید، در هر خانه‌ای که بسته شود و سلاحش را زمین گذارد در امان است. ۳۲۳.....
 و از علی علیه السلام آمده است که فرمود: کار برادرت را بر بهترین وجه آن حمل کن تا یقین به چیزی پیدا کنی که تو را از آن وجه بهتر برگرداند، و در کلمه‌ای که از برادرت بیرون می‌آید گمان بد مبر مادام که بتوانی آن را به یک محمل خوب حمل کنی. ۳۲۷
 و نیز از علی علیه السلام وارد شده: وقتی صلاح بر زمان و اهلش مستولی گردد، سپس شخصی گمان بد به شخصی دیگر ببرد در حالی که از آن شخص بدی و زشتی به ظهور نییوسته ظلم و ستم روا داشته است. و هر گاه فساد بر زمان و اهلش مستولی گردد، سپس شخصی گمان خوب به شخصی دیگر پیدا کند فریب خورده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در طلب لغزشهای مؤمنین نباشید که هر کس در پی لغزشهای برادرش باشد خداوند نیز لغزشهای او را پی می‌گیرد، هر کس را که خداوند به دنبال لغزشهای او باشد رسوایش می‌سازد اگر چه در داخل خانه‌اش باشد. ۳۲۸.....
 از امام صادق علیه السلام آمده است: از غیبت سؤال شد، فرمود: غیبت عبارت است از آنکه درباره‌ی دین برادرت چیزی بگویی که آن را انجام داده است و مطلبی را درباره او فاش سازی که خدای تعالی آن را پوشیده ساخته و حدّ درباره‌ی او قائم نشده است. ۳۲۸.....
 در روایت دیگری آمده است: اما چیزی که در مؤمن ظاهر و آشکار است مانند تیزی و زرنگی و عجله پس آن عیبی ندارد. ۳۲۹.....
 از امام کاظم علیه السلام آمده است: کسی که پشت سر شخصی دیگر چیزی را بگوید که همه آن را می‌دانند و در شخصی وجود دارد غیبت محسوب نمی‌شود. و اگر پشت سر

او چیزی بگوید که در شخص وجود دارد ولی مردم از آن آگاه نیستند آن غیبت است،
 و اگر چیزی را ذکر کند که در شخص نیست بهتان است. ۳۲۹.....
 در حدیث دیگری آمده است: آنچه که در فاسق وجود دارد بگویند تا مردم از
 آن بر حذر باشند. ۳۲۹.....
 در اخبار متعدّد از رسول خدا ﷺ به این مضمون روایت شده است: مبادا غیبت
 کنید که غیبت از زنا شدیدترست. سپس فرمود: شخص زنا می‌کند و سپس توبه
 می‌کند و خداوند توبه او را قبول می‌کند، ولی غیبت کننده بخشیده نمی‌شود مگر
 آنکه صاحب غیبت او را ببخشد. غیبت حرام در مورد مؤمن یا مطلق مسلمان است،
 یا در مورد کسی است که صورت اسلام را پذیرفته باشد خواه خود را به اسلام
 منتسب سازد، یا مسلمان باشد یا مؤمن. ۳۲۹.....
 از رسول خدا ﷺ آمده است: هر کس بدون عذر دروغ بگوید هفتاد ملائکه او را
 لعنت می‌کنند و از دل او عفونت و گند و بوی بد بیرون می‌آید و تا به عرش می‌رسد
 و حاملین عرش او را لعنت می‌کنند، و خداوند به خاطر همان دروغ هفتاد زنا برای او
 می‌نویسد که کوچکترین آن مانند کسی است که با مادرش زنا کند. دروغ از هر کس
 که باشد قبیح و زشت است و به خصوص از مؤمن، و لکن غیبت مؤمن به مراتب از آن
 بدتر و زشت‌تر است. ۳۳۱.....
 و از رسول خدا ﷺ آمده است: هر کس مؤمنی را آزار دهد مرا اذیت کرده، و هر
 کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است، و هر کس خدا را اذیت کند در تورات و
 انجیل و زبور و فرقان ملعون است. رسول خدا ﷺ فرمود: کسی مؤمنی را غیبت کند
 به چیزی که در مؤمن وجود دارد و خداوند هرگز آن دو را در بهشت جمع نمی‌کند، و
 هر کس مؤمنی را غیبت نماید به چیزی که در او وجود ندارد عصمت و ربط بین آن
 دو قطع می‌شود، و شخص غیبت کننده همیشه در آتش خواهد بوده و چه بازگشت
 بدی است. ۳۳۲.....
 و نیز رسول خدا ﷺ فرمود: شخصی را روز قیامت می‌آورند و در آن موقف
 نامه‌ی عمل او را به دستش می‌دهند، نگاه می‌کند و هیچ کار خوب در آن نمی‌بیند،
 می‌گوید: خدایا این نامه‌ی عمل من نیست، چون در این نامه اطاعت‌های خود را

اصلاً نمی‌بینم، پس خدای تعالی به او می‌گوید: پروردگار تو گمراه نمی‌شود و فراموش نمی‌کند، عمل تو با غیبت کردن مردم از بین رفت. - سپس شخص دیگری را می‌آورند و نامه‌ی عملش را می‌دهند، در آن اطاعت‌های زیادی می‌بیند، پس او می‌گوید: این نامه‌ی عمل من نیست، چه من این همه اطاعت نداشته‌ام، پس خدای تعالی به او می‌گوید: این نامه‌ی عمل تو است فلاتی غیبت تو را کرد و کارهای خوب او را به تو داده‌اند. ۳۳۳.....

و نیز رسول خدا فرمود: دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند حلال زاده‌است در حالی که با غیبت گوشت مردم را می‌خورد، از غیبت اجتناب کنید که آن خورشت سگان آتش است. ۳۳۳.....

و لذا از امام صادق علیه السلام آمده است: شما به حدِّ اقلِّ اسلام تمسک کردید، پس مبادا که اسلام از دست شما بیرون رود. ۳۴۱.....

از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه سؤال شد آن حضرت علیه السلام فرمود: تأویل این آیه این است که وقتی خداوند این خلق و آفرینش را فانی ساخت و این عالم را از بین برد و اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در جهنم سکنی گزیدند عالمی را تجدید و خلق می‌کند غیر از این عالم و انسانهایی می‌آفریند که مذکر و مؤنث ندارند و خدا را عبادت می‌کنند و او را به وحدت یاد می‌کنند و برای آنان زمینی خلق می‌کند که حاصل آنهاست غیر از این آیه زمین و آسمانی خلق می‌کند که سایه بر آنان می‌اندازد غیر از این آسمان. - شاید تو می‌بینی که خداوند فقط این يك عالم را آفریده یا گمان می‌کنی خداوند بشری غیر از شما نیافریده‌است، آری به خدا سوگند، خدای تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم خلق کرده که تو در آخر آن عالم‌ها و آدم‌ها هستی. ۳۵۲.....

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: هیچ قلبی نیست مگر آنکه دو گوش دارد، که بر یکی از آن دو گوش ملایکه‌ی مرشد و بر دیگری شیطان فتنه‌گرست، آن یکی امر می‌کند و این یکی باز می‌دارد، شیطان امر به معاصی می‌کند، ملایکه او را از معصیت باز می‌دارد و همین معنای قول خداست: «عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ». ۳۵۶.....

- روایت شده: یهود خدمت نبی ﷺ رسیدند و از خلقت آسمانها و زمین پرسیدند، رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند زمین را روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، کوهها و آنچه را که در آنهاست روز سه شنبه آفرید و روز چهارشنبه درخت و شهرها و آبادیها و خرابیها را آفرید، و روز پنجشنبه آسمان را خلق کرد، و روز جمعه ستارگان و خورشید و ماه و ملائکه را آفرید. یهود گفتند: سپس چه چیز یا محمد ﷺ؟ حضرت فرمود: سپس بر عرش استیلا یافت، یهود گفتند: اگر تمام کنی و مطلب را تا آخر برسانی کار درستی انجام داده‌ای. یهود گفتند: سپس خداوند استراحت کرد. پس نبی ﷺ به شدت خشمناک گشت که آیه نازل شد..... ۳۶۵
- از امام صادق علیه السلام آمده است: آن روز (یوم الخروج) روز رجعت است..... ۳۶۷
- از امام صادق علیه السلام آمده است: آن مؤمنان کم اتفاق می افتاد که شب بلند نشوند..... ۳۷۶
- از امام باقر علیه السلام آمده است: آنان کسانی بودند که می خوابیدند، و هر موقع هر کدام از آنان از این طرف به آن طرف می شد، می گفت: الحمد لله و لا اله الا الله والله اكبر!..... ۳۷۶
- و محروم چنانچه از امام صادق علیه السلام آمده است کسی است که نصیب و حظ او اندک است و از باز بودن دستش در خرید و فروش محروم شده است..... ۳۷۸
- از امام صادق علیه السلام آمده است: مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و عرض کرد: یا امیر المؤمنین به چه چیز پروردگارت را شناختی؟ فرمود: با فسخ عزم و اراده و با نقض همت‌ها که هر گاه همت کردم بین من و همت حایل شد، هر گاه عزم و اراده کردم قضای الهی مخالف عزم من قرار گرفت، آن وقت فهمیدم تدبیر کننده شخص دیگری است غیر از من..... ۳۷۹
- از علی علیه السلام آمده است: وقتی آیهی «فتولّ عنهم» نازل شد کسی از ما نبود مگر آنکه یقین به هلاک نمود، ولی آنگاه که آیهی «و ذکّر» نازل شد همه راحت شدیم..... ۳۹۰
- چنانچه در حدیث قدسی آمده: «كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن اعرف فخلقت الخلق لكي أعرف»..... ۳۹۰

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: علی بن الحسین علیه السلام (شاید حسین بن علی علیه السلام باشد) نزد اصحابش آمد و فرمود: ای مردم خدای تعالی بندگان را خلق نکرده مگر آنکه او را بشناسند و آنگاه که بشناسند او را عبادت می‌کنند و هر گاه عبادت کنند از عبادت غیر او بی‌نیاز می‌شوند، مردمی خدمت علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر و مادرم فدای تو باد معرفت خدا چیست؟ امام فرمود: عبارت است از اینکه اهل هر زمان امامشان بشناسند که اطاعت او بر آنان واجب است..... ۳۹۱.....

چنانچه در اخبار آمده است: فرزندان کوچک در بهشت راهنمای پدران قرار می‌گیرند..... ۴۰۱.....

از ابن عباس آمده است که گفت: ما یک شب عشا آخر را با رسول خدا صلی الله علیه و آله خواندیم، وقتی سلام کرد روی به سوی ما نمود و فرمود: ستاره‌ای از آسمان با طلوع فجر به زودی جدا می‌شود و در خانه‌ی یکی از شما می‌افتد، پس آن ستاره در خانه‌ی هر کس افتاد، او وصی و خلیفه‌ی من و امام بعد از من است، وقتی فجر نزدیک شد هر یک از مادر خانه‌اش نشست و منتظر بود ستاره در خانه او سقوط کند، و طمعکارترین قوم در این مورد ابی العباس بود، وقتی فجر طلوع کرد ستاره از هوا جدا شد و در خانه‌ی علی بن ابی طالب سقوط کرد. - پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: یا علی سوگند به کسی که مرا به نبوت مبعوث نمود وصی بودن و خلافت و امامت بعد از من بر تو واجب شد. پس منافقین (عبدالله بن ابی و اصحابش) گفتند: محمد صلی الله علیه و آله در محبت به پسر عمویش گمراه شد و در این ساعت جز با هوا و هوس سخن نمی‌گوید، پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود... تا آخر حدیث. ۴۱۴.

و از امام کاظم علیه السلام درباره آیه: «دنی فتدلی» سؤال شد؟ فرمود: این لفظ لغتی است در قریش که هر گاه کسی از آنها می‌خواست بگوید: شنیدم، می‌گفت: «تدلّیت» و تدلّی یعنی فهمیدن..... ۴۱۷.....

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: چند مرتبه رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج برده شد؟ فرمود: دو بار، در یک جایی جبرئیل او را نگاه داشت، و عرض کرد: یا محمد صلی الله علیه و آله در همانجا توقف کن، تو در جایی ایستادی که هیچ ملایکه و پیامبری هرگز در آنجا

نایستاده است، به درستی که پروردگار تو نماز می خواند، رسول خدا ﷺ فرمود، یا جبرئیل چگونه نماز می خواند؟ عرض کرد: می گوید: «سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ مِنْ پروردگار ملائکه و روح هستم، رحمت من بر غضبم پیشی گرفته» پس رسول خدا عرض کرد: بارالها عفو تو، عفو تو..... ۴۱۷.....

امام صادق علیه السلام فرمود: مطلب همان طور بود که خداوند فرموده است: «قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» از حضرت پرسیده شد: «قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» چیست؟ فرمود: آنجا که قوس تا می شود و برمی گردد و تا سرش. فرمود: بین آن دو حجابی بود که می درخشید و به او اعلام نکرد جز آنکه گفت: زبرجد، پس در مانند سوراخ سوزن نگاه کرد الی ماشاء الله از نور عظمت دید، پس خدای تعالی فرمود: یا مُحَمَّدَ صلی الله علیه و آله، رسول خدا ﷺ عرض کرد: لَبَّيْكَ رَبِّي، خدا فرمود، بعد از تو چه کسی برای امت تو است؟ رسول خدا ﷺ عرض کرد: خدا داناتر است. خدای تعالی فرمود: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ امیر المؤمنین و سید المرسلین و قائد العزِّ المحجّلین. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند ولایت علی بن ابی طالب از زمین نیامده است، ولیکن از آسمان آمده به طور شفاهی . . . ۴۱۸.....

از رسول خدا ﷺ در مورد این وحی سؤال شد، فرمود: به من وحی شد که علی علیه السلام سید المؤمنین، امام المتّقین، قائد العزِّ المحجّلین است در میان سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله داخل شدند و گفتند: آیا این سخن از جانب خداست یا از جانب رسولش؟ پس خدای تعالی به رسولش فرمود: به آنان بگو: «ما كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» سپس در جواب آنان فرمود: «أفتمارونه علی ما یری» پس رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: من به بالاتر از این مأمور شده ام، مأمور شده ام که او را برای مردم نصب کنم، و بگویم: او ولّیّ شما بعد از من است و او به منزله ی کشتی در روز غرق است، هر کس داخل آن شود نجات پیدا می کند و هر کس از آن خارج شود غرق می شود. ۴۲۰.....

از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: یا علی علیه السلام خداوند تو را با من در هفت جا شاهد و حاضر قرار داد، که شب معراج یکی از آنهاست..... ۴۲۲.....

از امام صادق علیه السلام آمده است: روز چهارشنبه روز نحسی است، چه آن روز اوّلین و آخرین روز از روزهایی است که خدای تعالی فرموده: «سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ

لیال و ثمانية ایام حوماً» ۴۵۲

و از امام صادق علیه السلام آمده است: در جهنم وادی مخصوصی است برای متکبرین که نام او «سقر» است..... ۴۵۹

از امام صادق علیه السلام وارد شده: قدریّه مجوس این امت هستند و اینان کسانی هستند که خواستند خدا را با عدلش وصف نمایند از سلطان و قدرتش خارج ساختند و درباره‌ی آنها این آیات نازل شده: «یوم یسحبون... تا قول خدا... «بقدر»... ۴۵۹

از امام رضا علیه السلام روایت شده: خدای تعالی فرمود: «الرحمن علّم القرآن» خداوند قرآن را تعلیم نمود قبل از خلقت انسان، و آن امیرالمؤمنین علیه السلام است... ۴۷۱

گفته شد: «علمه البیان»؟ فرمود: بیان هر چیزی را که مردم به آن احتیاج دارند به او یاد داد. گفته شد: «الشمس و القمر بحسبان»؟ فرمود: آن دو در عذاب هستند. گفته شد: آیا خورشید و ماه عذاب می‌کشند؟ امام فرمود: از چیزی سؤال کردی پس آنرا متقن و محکم نما همانا خورشید و ماه دو آیه و نشانه از آیات خدا است که با امر او جاری می‌شوند و مطیع امر او هستند، روشنی و نور آن دو از عرش خدا و حرارت آن دو از جهنم است، پس آنگاه که قیامت بر پا می‌گردد پس دیگر نه خورشیدی وجود خواهد داشت و نه ماه، خدای تعالی فقط آن دو قصد کرده که لعنت خدا بر آن دو باد، آیا چنین نیست که مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: خورشید و ماه دو نور در آتش می‌باشند؟ گفت: بلی این چنین است، فرمود: آیا قول مردم را نشنیدی که می‌گویند: فلانی و فلانی دو خورشید این امت و نور آن می‌باشند. پس بنابر این آن دو نفر در آتش هستند، به خدا سوگند خدای تعالی جز آن دو را قصد نکرده است. گفته شد: معنای «النجم و الشجر یسجدان» چیست؟ امام فرمود: نجم رسول خدا صلی الله علیه و آله است، که خدای تعالی در موارد متعدّد او را به این نام نامیده است، که فرموده است: «والنجم اذا هوی» و فرموده: «علامات و بالنجم هم یهتدون» که علامت‌ها اوصیاء علیهم السلام هستند، و نجم رسول خدا صلی الله علیه و آله است. گفته شد: «یسجدان» به معنای چیست؟ فرمود: یعنی: «یعبدان» یعنی آن دو عبادت می‌کنند، از قول خدا! «والسما رفعها و وضع المیزان» سؤال شد. امام فرمود: مقصود از آسمان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خداوند او را به سوی آسمان بالا برد. و «المیزان» امیرالمؤمنین علیه السلام

است که خداوند او را برای خلق خود نصب نموده است. گفته شد: «الا تطغوا فی المیزان» یعنی چه؟ فرمود: یعنی نافرمانی امام ع را نکنید..... ۴۷۳

گفته شد: «و اقیموالوزن بالقسط» یعنی چه؟ فرمود: یعنی امام را با عدل اقامه نمایید. «ولاتخسر المیزان»؟ فرمود: یعنی حق امام را با عدل اقامه نمایید. گفته شد: «والارض وضعها للانام»؟ فرمود: برای مردم در زمین میوه است، سؤال شد: «والنخل ذات الاکمام» فرمود: میوه خرما در بن خرما بزرگ می شود و سپس از آن بیرون می آید. از قول خدا «والحب ذوالعصف والریحان» سؤال شد؟ فرمود: حب عبارت از گندم و جو و حبوبات است، و «عصف» گاه و «ریحان» چیزی است که از آن خورده می شود..... ۴۷۳

از امام صادق ع در تفسیر قول خدای تعالی: «فَبَآئِيَ آءِآلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» را تکرار کرد، تا نزد اقرار کنندگان تقریر و تبسیت و نزد تکذیب کنندگان توییح و سرزنش باشد، لذا از نبی ص وارد شده: آنگاه که این سوره بر مردم خوانده شد و ساکت شدند و چیزی نگفتند فرمود: جواب جنّ بهتر از شماست، چون وقتی این آیه را به آنان خواندم گفتند: پروردگارا ما هیچ یک از نعمت های پروردگاران را تکذیب نمی کنیم..... ۴۷۴

از امیرالمؤمنین ع از این آیه سؤال شد فرمود: مشرق زمستان جدا و مشرق تابستان جدا است، آیا این مطلب را از نزدیک بودن آفتاب و دور بودن آن نمی دانی؟! فرمود: و اما قول خدای تعالی: «رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» بدین معناست که خورشید دارای سیصد و شصت برج است، و هر روز از یکی از آن بر جهان طلوع و در برج دیگر غروب می کند، و دیگر به آن برج بر نمی گردد مگر در سال آینده در همان روز..... ۴۷۵

از امام صادق ع روایت شده که فرمود: علی ع و فاطمه ع دو دریای عمیق هستند که هیچ یک بر دیگری ظلم و غلبه نمی کند، در مورد «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَ الْأَمْزَجَانُ» فرمود: حسن ع و حسین ع هستند..... ۴۷۵

و از امام صادق ع از علی ع آمده است: مقصود از «يَخْرُجُ مِنْهُمَا» آب آسمان و آب دریا است، هنگامی که باران می بارد صدف ها در دریا دهانشان را باز می کنند

و آب باران در دهن آنان قرار می‌گیرد و از قطره‌ی کوچک لؤلؤ کوچک و از قطره‌ی بزرگ لؤلؤ بزرگ خلق می‌شود. ۴۷۶

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: آنگاه که قیامت می‌شود خداوند همه‌ی بندگان را در روی زمین یک جا جمع می‌کند، بدین گونه که به آسمان دنیا وحی می‌شود با هر کس که در روی تو است به زمین هبوط کن و فرود بیا، پس اهل آسمان دنیا با دو برابر کسانی از جنّ و انس که روی زمین هستند هبوط می‌کند و این هبوط و فرود همچنان ادامه پیدا می‌کند تا اهل هفت آسمان فرود می‌آیند. پس جنّ و انس در هفت خیمه از ملایکه جمع می‌شوند و سپس منادی ندا می‌کند: «يَمْعَشَرُ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ إِنْ أَسْتَطَعْتُمْ...» پس نظر می‌اندازند و ناگهان می‌بینند که هفت دور از ملایکه آنان را احاطه کرده‌است. ۴۸۰

از امام صادق علیه السلام آمده‌است که بعضی از یارانش سؤال کرد مردم در معنای این آیه چه می‌گویند؟ فرمود: مردم گمان می‌کنند خداوند در قیامت مجرمین را از سیما و قیافه هایشان می‌شناسد و سپس امر می‌کند از پیشانی و پاهای آنان می‌گیرند و در آتش می‌اندازند، پس فرمود: چگونه خدای تعالی احتیاج به شناختن مردمی دارد که آنها را ایجاد کرده و آنها را آفریده‌است. گفتند معنای آیه چیست؟ فرمود: معنای آیه این است هرگاه قائم ما قیام کند خداوند ب او علم قیافه و سیما عطا نماید و در باره‌ی کافرین امر می‌کند از پیشانی و پاهایشان گرفته شود و سپس با شمشیر آنان را می‌زند. ۴۸۳

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: کسی که بداند خداوند او را می‌بیند و گفتار او را می‌شنود و هر کاری از خیر و شرّ که انجام دهد می‌داند این علم او را از کارهای بد باز می‌دارد؛ و این همان کسی است که از مقام پروردگارش می‌ترسد و نفس را از هوی و هوس باز می‌دارد. ۴۸۴

و در روایت دیگری آمده! آیا پاداش کسی که بگوید «لا اله الا اله جز بهشت چیزی هست؟ یعنی با شرطش و علی علیه السلام از شروط بهشت است. ۴۸۶

و خبر دیگری است: آیا پاداش کسی که نعمت توحید به او دادیم جز بهشت است؟ که مقصود ولایت است، زیرا توحید جز به سبب ولایت حاصل نمی‌شود. ۴۸۶

و در خبری آمده است: این آیه در باره‌ی کافر و مؤمن و برّ و فاجر جاری می‌شود، به هر کس که خوبی شود باید در مقابل آن خوبی کند، تا پاداش خوبی او شود، و مکافات و پاداش خوبی این نیست که به مقدار خوبی طرف مقابل به او خوبی شود، و اگر همان اندازه نیز خوبی شود باز برتری و فضل با کسی است که ابتدای خوبی کرده. ۴۸۶

از امام صادق علیه السلام وارد شده: اینان زنهای صالح و مؤمن و عارفند و از امام صادق علیه السلام سؤال شد: وقتی شخصی به دیگری می‌گوید: خدا جزای خیر به تو بدهد چه معنا دارد؟ فرمود: «خیر» نهری است در بهشت که از کوثر خارج می‌شود و کوثر از ساق عرش خارج می‌شود، که منازل اوصیاء و شیعیان آنان در آنجاست، و بر دو طرف آن نهر جاریه‌های روئیده است که هرگاه یکی از آنها کنده شود دیگری به جای آن می‌روید، به نام همان نهر نامیده می‌شوند و این معنای قول خدای تعالی است که می‌فرماید: «فِيهِنَّ خَيْرٌ حَسَنٌ» پس آنگاه که شخص به دوستش بگوید: «جزاك الله خيرا» منظورش همان منزلی است که خداوند به برگزیدگان و نیکان از خلقش آماده نموده است. ۴۸۹

و از نبی صلی الله علیه و آله هنگامی که از این آیه سؤال شد آمده است که فرمود: جبرئیل به من گفت: اینان علی علیه السلام و شیعیانش می‌باشند که آنها به بهشت سبقت گیرنده هستند به سوی بهشت، و به خدا نزدیک هستند به سبب کرامت او. ۵۰۰
و از علی علیه السلام آمده است که فرمود: «و السابِقون السابِقون اولئك المقربون» درباره‌ی من نازل شده است. ۵۰۰
از امام باقر علیه السلام آمده است: ما هستیم السابِقون السابِقون و ما هستیم الاخرون. ۵۰۰

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به گروهی از شیعه فرمود: شما شیعه‌ی خدا هستید، شما یاران و انصار خدا هستید، شما سابق و اوّل هستید و سابق و آخر هستید، یعنی در دنیا به ولایت ما، و در آخرت به بهشت سبقت می‌گیرید. ۵۰۰
از امام سجّاد علیه السلام آمده است: تعجّب و همهّ تعجّب از کسی است که نشئه اولی و عام دنیا را می‌بیند و نشئه‌ی آخرت را انکار می‌کند. ۵۱۰

روایت شده: آنگاه که عمر به خلافت رسید از علی علیه السلام درخواست نمود که قرآن را به آنها بدهد، و گفت: ای ابوالحسن آن قرآن را که نزد ابوبکر آوردی بیاور تا طبق همان قرآن اجتماع کنیم..... ۵۱۴

علی علیه السلام فرمود: هیهات که چنین چیزی ممکن نیست و من قرآن را نزدیکتر آوردم تا بر شما اتمام حجت کرده باشم، تا در قیامت نگویند که ما از آن غافل بودیم، یا بگویید قرآن را نزد ما نیاوردید، بدانید قرآنی که نزد من است جز پاکان و اوصیا از فرزندان من کسی آنرا مس نمی‌کنید. عمر گفت: آیا وقت معینی برای اظهار آن قرآن هست؟ علی علیه السلام فرمود: بلی. آنگاه که قائم علیه السلام از فرزندان من قیام کند آن قرآن را ظاهر می‌سازد، و مردم را بر عمل به آن وامیدارد، و سنت طبق آن جریان پیدا می‌کند..... ۵۱۴

چنانچه نقل شده که در بعضی از مسافرتهاى محمد صلی الله علیه و آله تشنگی شدیدی بر مردم غلبه کرد، محمد صلی الله علیه و آله دعا کرد و همه سیراب شدند، سپس شنید مردی می‌گوید: باران بر ما بارید به جهت چنین و چنان. که خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «و تجعلون رزقکم انکم تکذبون»..... ۵۱۵

از امام کاظم علیه السلام آمده است که این آیه در صله‌ی امام نازل شده‌است و در روایتی دیگر: در دولت فسّاق نازل شده..... ۵۳۸

از امام صادق علیه السلام روایت شده: معنی این آیه این است که در امام قائم علیه السلام چنین باشد، یعنی این آیه درباره‌ی مؤمنین در زمان غیبت نازل شده، و خداوند با این آیه آنها را بر حذر داشته که به سبب وقوف بر مقام واحد و عدم خروج به مقامات بالاتر منافق شوند، مانند منافقین زمان محمد صلی الله علیه و آله که به سبب وقوف در یک مقام و خارج نشدن از آن به مقامات بالاتر منافق شدند، چه به آنان کتاب نبوت داده شد و قبل از مؤمنین آن را پذیرفتند و قبول کردند..... ۵۴۴

از امام باقر علیه السلام آمده‌است که فرمود: کسانی از شما که این مطلب را بشناسد و بفهمد، انتظار آن را بکشد و به وجود خیر در آن گمان برد به خدا سوگند او مانند کسی است که با شمشیرش در رکاب قائم علیه السلام جهاد کرده‌است، پس فرمود: بلکه به خدا سوگند مانند کسی است که با شمشیرش در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ کرده

باشد، سپس برای بار سوم فرمود: بلکه به خدا سوگند مانند کسی است که در رکاب رسول خدا ﷺ شهید شده باشد. و در میان شما در این باره آیه‌ای از کتاب خدا وجود دارد. گفته شد: آن آیه کدام است؟ فرمود: قول خدای تعالی: «والَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ... تا آخر آیه» سپس فرمود: شما به خدا سوگند صادق و شهدا نزد پروردگارتان هستید و اخباری که به این مضمون وارد شده، یعنی صدیقین و شهدا را به شیعیان نشان تخصیص داده بسیار است. ۵۴۷

و آن خبر این است: از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده: وقتی در جنگ نهروان امام علیه السلام خوارج را کشت مردی خدمت امام علیه السلام رسید و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام خوشا به حال ما که در این موقف در حضور شما بودیم و شاهد جنگ در رکاب شما بودیم و به همراهی شما خوارج را کشتیم، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سوگند به خدا که دانه را شکافت و خلق را آفرید کسانی در این موقف ما را همراهی کردند و با ما بودند که هنوز خداوند پدران و اجداد آنان را نیافریده است. - آن مرد عرض کرد: گروهی که هنوز آفریده نشده‌اند چگونه با ما همراه بودند؟ امام علیه السلام فرمود: بلکه گروهی در آخر الزمان به وجود می‌آیند، ۵۴۷

که با ما در آنچه که هستیم شریک می‌شود و بر ما سلام می‌کنند، و به حق ۵۴۷ آنها شرکاء ما هستند. ۵۴۷

چنانچه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده: همه‌ی زهد بین دو کلمه‌ی از قرآن آمده است؟ خدای تعالی فرمود: «لکیلا تأسو علی ما فاتکم و لاتفرحوا بما أتیکم» کسی که بر گذشته تأسف نخورد، و به آنچه که به دست می‌آید خوشحال نگردد هر دو طرف زهد را دارا می‌باشد. ۵۵۱

از امام باقر علیه السلام آمده است: این آیه درباره‌ی ابی‌بکر و اصحابش نازل شده، یکی راجع به گذشته، و یکی راجع به قضایای بعد و آینده. یعنی تأسف نخورید که علی بن ابی طالب مخصوص به فضایی بود که شما آن فضایل را نداشتید و خوشحال نشوید برای فتنه‌ای که بعد از رسول خدا ﷺ بر شما عارض گشته است. ۵۵۲

و لذا از امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه وارد شده: کتاب اسم اکبر است که با آن علم هر چیزی که با انبیا بوده دانسته می‌شود. امام علیه السلام فرمود: آنچه که به نام

کتاب تورات و انجیل و فرقان خوانده می‌شود که در آن کتاب لوح و کتاب صالح و شعیب و ابراهیم علیهم‌السلام است با همین اسم اکبر شناخته می‌شود. پس خدای عزّ و جلّ خبر داده: «إِنَّ هَذَا لَفِي الصَّحْفِ الْأُولَىٰ صَاحِفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ علیهم‌السلام» پس صحف ابراهیم کجاست؟ صحف ابراهیم علیهم‌السلام همان اسم اکبر است، و صحف موسی علیهم‌السلام همان اسم اکبر است. ۵۵۴.....

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده که فرمود: قبل از شما مردم بر هفتاد و دو فرقه و گروه بودند. از این گروه‌های مختلف فقط دو گروه نجات پیدا کردند، و بقیه‌ی آنان هلاک شدند، گروه اوّل آنان بودند که با پادشاهان و ملوک که بر ضدّ دین عیسی علیه‌السلام بودند جنگیدند، پادشاهان آنان را کشتند، گروه دوّم کسانی بودند که توان مقابله با ملوک را نداشتند و از سوی دیگر نمی‌توانستند آنان را دعوت به دین خدا و دین عیسی علیه‌السلام بکنند، اینان در شهرها گشتند و رهبانیت اختیار کردند، آنان کسانی هستند که خدای تعالی درباره‌ی ایشان فرموده: «و رهبانیتة ابتدعوها ما کتبناها» سپس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: کسی که به من ایمان آورد، و مرا تصدیق نماید و پیرو من باشد، رعایت رهبانیت را کرده و حقّ آن را ادا نموده، و کسانی که به من ایمان نیاورند آنها در هلاکت و تباهی‌اند. ۵۵۸.....

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: مقصود از دو سهم و نصیب از رحمت او حسن و حسین علیه‌السلام می‌باشند و مقصود از «نور آتمشون به» امامی است که به او اقتداء می‌کنند. ۵۶۰.....

و در روایتی آمده است: نور علی علیه‌السلام است. ۵۶۰.....

فهرست اخبار متن

و عن الصادق عليه السلام يستغفرون لمن في الارض من المؤمنين لان المؤمن الذي بايع البيعة الخاصة الولوية يحصل في قلبه كيفية الهيبة هي بمنزلة الانفحة و بتلك الجوهرة الالهية يتوجه اليه الملائكة السماوية و يحفّ به الملائكة الارضية و يطلبون ستر مساويه من الله و يسترون مساويه و يحفظونه من ظهور المساوي عنه، و اما غيره فلا التفات للملائكة السماوية اليه و يتنقّر عنه الملائكة الارضية فلا يحقّون به و لا يسترون مساويه..... ٥٦٦

عن الصادق عليه السلام: المال و البنون حرث الدنيا، و العمل الصالح حرث الآخرة، و قد يجمعها الله لا قوام، و عنه ٧: من اراد الحديث لمنفعة الدنيا لم يكن له في الآخرة من نصيب، و من اراد خير الآخرة اعطاه الله خير الدنيا و الآخرة، و الاخبار في ان من كان همته الدنيا باعماله و اقواله فرّق الله عليه امره، و شتت باله و جعل الفقر بين عينيه، و لم يأت من الدنيا الا ما كتب له، و من كانت همته الآخرة جمع الله شمله، و جعل غناه في قلبه، و أتته الدنيا و هي راغمة كثيرة..... ٥٧٤

و قيل للصادق عليه السلام: الله لطيف بعباده يرزق من يشاء؟- قال: ولاية امير المؤمنين عليه السلام. قيل من كان يريد حرث الآخرة؟- قال: معرفة امير المؤمنين عليه السلام و الائمة عليهم السلام. قيل نزله فر حرثه؟- قال: نزيده منها يستو في نصيبه من دولتهم و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ماله في الآخر من نصيب، قال ليس له في دولة الحق مع الامام عليه السلام نصيب..... ٥٧٥

و ما ورد عن الباقر عليه السلام في تفسير الاية من قوله: لولا ماتقدّم فيهم من الله عزّ ذكره ما ابقى القائم منهم احداً، و لعل المراد بالقائم هو خليفة الله القائم بأمره للعباد، يؤيد ما ذكرنا في تفسيره كلمة الفصل..... ٥٧٥

و عن الصادق عليه السلام أنه سئل: ارأيت ما اصاب علياً عليه السلام و اهل بيته من بعده؟ اهو بما كسبت ايديهم؟ و هم اهل بيت طهارة معصومون؟! فقال: ان رسول الله صلى الله عليه و آله كان يتوب الى الله و يستغفره في كلّ يوم و ليلة مائة مرّة من غير ذنب، ان الله يخصّ اولياءه بالمصائب ليأجرهم عليها من غير ذنب، و عن علي عليه السلام أنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: خير آية في كتاب الله هذه الاية، يا علي ما من خدش عودٍ و لانكبة قدم الا بذنب، و

ما عفا الله عنه في الدنيا فهو اكرم من ان يعود فيه، و ما عاقب عليه في الدنيا فهو
اعدل من ان يثنى على عبده. ٥٨٢

سئل الصادق عليه السلام عن العلم، اهو شيء يتعلمه العالم من افواه الرجال؟ ام في
الكتاب عندكم تقرؤنه فتعلمون منه؟- قال: الامر اعظم من ذلك و اوجب! اما سمعت
قول الله عزّ و جلّ و كذلك اوحينا اليك روحاً من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب و
لا الايمان ثم قال: بلى، قد كان في حال لا يدري ما الكتاب و لا الايمان حتى بعث الله
عزّ و جلّ الروح التي ذكر في الكتاب فلما اوحاها علم بها العلم و الفهم و هي الروح
التي يعطيها الله عزّ و جلّ من شاء فاذا اعطاها عبداً علّمه الفهم. ٥٩٠

و عن الصادق عليه السلام: هو امير المؤمنين عليه السلام في ام الكتاب يعني الفاتحة فانه
مكتوب فيها في قوله تعالى: اهدنا الصراط المستقيم قال: الصراط المستقيم هو
امير المؤمنين عليه السلام و معرفته، و لامنافاة بين هذا الخبر و بين ما ذكرنا في تفسير الاية
فان علياً عليه السلام و القرءان في هذا العالم منفكان و الا ففي العوالم العالية علياً عليه السلام هو
القرءان و القرءان هو علياً عليه السلام، كما ان فاتحة الكتاب في العوالم العالية هي النفوس
الكليّة و العقول الكليّة و هي المشيئة التي بها تحقّق كلّ ذي حقيقة. ٥٩٣

و عن الصادق عليه السلام قال الله عزّ و جلّ: لولا ان يجد عبدى المؤمن في نفسه لعصبت
الكافر بعصاة من ذهب. ٦٠٢

و عن النبي صلى الله عليه و آله: يامعشر المساكين طيبوا و اعطوا الله الرضا من قلوبكم يثبتكم
الله عزّ و جلّ على فقركم فان لم تفعلوا فلا ثواب لكم، و عنه عليه السلام قال: ما كان من ولد
ادم عليه السلام مؤمن الا فقيراً و لا كافر الا غنياً حتى جاء ابراهيم عليه السلام فقال: ربنا لاتجعلنا فتنّة
للذين كفروا فصير الله في هؤلاء اموالاً و حاجةً، و في هؤلاء اموالاً و حاجةً. ٦٠٢

كما عن عيسى عليه السلام في جواب الحواريين حين قالوا: من نجالس ياروح الله؟-
قال: من يذكركم الله رؤيته. ٦٠٣

و عن امير المؤمنين عليه السلام، من تصدّى بالاثم اعشى عن ذكر الله تعالى، و من ترك
الاخذ عم امر الله بطاعته قيض له شيطان فهو له قرين. ٦٠٣

روى عن الباقر عليه السلام انه نزلت هاتان الايتان هكذا حتى اذا جاءنا يعني فلاناً و
فلاناً يقول احدهما لصاحبه حين يراه: ياليتني بيني و بينك بعد المشرقين فبئس

القرين فقال الله لنبیہ ﷺ: قل لفلانٍ و فلانٍ و اتباعهما: لن ينفعكم اليوم اذ ظلمتم
 ءال محمد ﷺ حقهم اترك في العذاب مشتركون فقوله لن ينفعكم بتقدير القول سواء
 جعل التقدير قل يا محمد ﷺ لن ينفعكم، او يقول الملائكة..... ۶۰۴
 روى انه ﷺ ارى ما يلقي عترته من امته بعده فما زال منقبضاً و لم ينسبط
 ضاحكاً حتى لقي الله تعالى، و روى جابر بن عبدالله الانصاري قال: اني لادناهم من
 رسول الله ﷺ في حجة الوداع بمنى قال لا لقينكم ترجعون بعدى كفاراً يضرب بعضكم
 رقاب بعض، و ايم الله لئن فعلتموها لتعرفني في الكتبية التي تضاربكم ثم التفت الى
 خلفه فقال: او علي، ثلاث مرات فرأينا ان جبرئيل غمزه، فانزل الله على اثر ذلك فاما
 نذهبن بك فاتا منهم منتقمون بعلي بن ابي طالب ﷺ. و عن الصادق ﷺ فاما نذهبن
 بك يا محمد ﷺ من مكة الى المدينة فاتا رادوك اليها و منتقمون منهم بعلي بن ابي
 طالب ﷺ. و عن الباقر ﷺ اترك علي ولاية علي ﷺ، و علي ﷺ هو الصراط المستقيم،
 او المعنى فاستمسك بالذي القى اليك من ولاية علي ﷺ اترك بهاذ الالقاء على صراط
 مستقيم..... ۶۰۵
 و ورد في اخبار كثيرة انه ﷺ ارى ليلة المعراج جميع الانبياء ﷺ و هم قد صلوا
 خلفه في بيت المقدس او في السماء فانزل الله تعالى هذه الاية عليه..... ۶۰۶
 فعن الباقر ﷺ انه سئل عن هذه الاية من ذا الذي سأله محمد ﷺ و كان بينه و
 بين عيسى ﷺ خمس مائة سنة فتلا هذه الاية: سبحان الذي اسرى بعبده ليلاً من
 المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الذي باركنا حوله لنريه من اياتنا، قال: فكان
 من الايات التي اراها الله محمداً ﷺ حين اسرى به الى البيت المقدس ان حشر الله له
 الاولين و الاخرين من النبيين و المرسلين ﷺ، ثم امر جبرئيل فاذن شفعا و اقام شفعا
 ثم قال في اقامته: حتى على خير العمل، ثم تقدم محمد ﷺ فصلى بالقوم فانزل الله
 عليه و اسئل من ارسلنا (الاية) فقال لهم رسول الله ﷺ: على ما تشهدون و ما كنتم
 تعبدون؟ فقالوا: نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و انك لرسول الله ﷺ اخذت
 على ذلك موثيقنا و عهدنا..... ۶۰۶
 و لذلك ورد عن الصادق ﷺ: ان الله تبارك و تعالى لا يأسف كاسفنا ولكن خلق
 اولياءه لنفسه يأسفون و يرضون و هم مخلوقون مربوبون فجعل رضاهم رضا نفسه و

سخطهم سخط نفسه و ذلك لانه جعلهم الدعاة اليه والادلاء عليه فلذلك صاروا كذلك
و ليس ان ذلك يصل الى الله كما يصل الى خلقه ولكن هذا معنى ما قال من
ذلك. ٦٠٩

و عن النبي ﷺ انه قال: الصدود في العربية الضحك هذا ما وصل اليها في اخبار
كثيرة نشير الى شطر منها. ٦١٠

و روى نبينا رسول الله ﷺ ذات يوم جالس اذ اقبل امير المؤمنين ﷺ فقال له
رسول الله ﷺ: ان فيك شهماً من عيسى بن مريم ﷺ، لولا ان تقول فيك طوائف من
امتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم ﷺ لقلت فيك قولاً لا تمر بملاء من الناس
الا اخذوا التراب من تحت قدميك يلتمسون بذلك البركة، قال: فغضب الاعرابيان و
المغيرة بن شعبة وعدة من قريش معهم فقالوا: ما رضى ان يضرب لابن عمه مثلاً الا
عيسى بن مريم...! فأنزل الله على نبيه و لما ضرب ابن مريم مثلاً (الى قوله) لجعلنا
منكم يعني من بني هاشم ملائكة في الارض يخلفون، و بهذا المضمون باختلاف
يسير في اللفظ اخبار كثيرة... ٦١١

و عن الصادق ﷺ في دعاء يوم الغدير: فقد اجبنا داعيك التذير المنذر
محمدًا ﷺ عبدك و رسولك الى علي بن ابي طالب ﷺ الذي انعمت عليه و جعلته
مثلاً لبني اسرائيل انه امير المؤمنين ﷺ و مولا هم و وليهم الى يوم القيامة يوم الدين
فانك قلت: ان هو الا عبد انعمنا و جعلناه مثلاً لبني اسرائيل. ٦١٢

و قرأ الصادق ﷺ هذه الاية فقال: و الله ما اراد بهذا غيركم، و عنه ﷺ: و اطلب
مواخاة الاتقياء و لو في ظلمات الارض و ان افنيت عمرك في طلبهم فان الله عز و جل
لم يخلق افضل منهم على وجه الارض من بعد النبيين، و ما انعم الله تعالى على عبد
بمثل ما انعم به من التوفيق لصحبته قال الله تعالى: الا خلاء يومئذ بعضهم لبعض
عدو الا المتقين، و اظن ان من طلب في زماننا هذا صديقاً بلا عيب بقي بلا صديق، و
لما ذكر حال ذلك اليوم و شدته بالنسبة الى المخالفين و المنافقين نادى عباده
المخصوصين تلطفاً بهم و تسكيناً لخوفهم منه فقال [يَعْبَادُ] الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْوَلَايَةِ
فانه لا يصير الانسان عبداً لله تكليفاً الا بعد قبول الولاية و لذلك بينهم بقوله الذين
امنوا باياتنا (الى آخر الاية)... ٦١٤

و عن امير المؤمنين عليه السلام اي الجاحدين قال: و التَّأْوِيلُ فِي هَذَا الْقَوْلِ بَاطِنُهُ مُضَادٌّ لظَاهِرِهِ وَ قَدْ ذَكَرْتُ وَجْهَ صَحَّتِهِ..... ٦١٧

و قد ورد عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال: و قوله هو الذي في السماء اله و في الارض اله و قوله هو معكم اينما كنتم و قوله و ما يكون من نجوى ثلاثة الا هو رابعهم فانما اراد بذلك استيلاء امانته بالقدرة التي ركبها فيهم على جميع خلقه و ان فعلهم فعله، و هو يؤيد الوجه الثاني و المعنى الثاني للاية. ٦١٨

كما عن الكاظم عليه السلام حين سألته نصراني عن تفسير هذه الآية في الباطن، فقال: امّا حم فهو محمد صلى الله عليه و آله و هو في كتاب هود الذي انزل اليه و هو منقوص الحروف. ٦٢٢

و امّا الكتاب المبين فهو امير المؤمنين عليه السلام و امّا الليلة ففاطمة عليها السلام، و امّا قوله فيها يفرق كل امر حكيم يقول يخرج منها خير كثير فرجل حكيم، و رجل حكيم (الى آخر الحديث). ٦٢٢

و عن الباقر عليه السلام و الصادق عليه السلام و الكاظم عليه السلام اي انزلنا القرآن و الليلة المباركة هي ليلة القدر انزل الله سبحانه القرآن فيها الى البيت المعمور جملة واحدة ثم نزل من البيت المعمور على رسول الله ٧ في طول عشرين سنة. ٦٢٢

و عن الباقر عليه السلام قال: قال الله عز و جل في ليلة القدر فيها يفرق كل امر حكيم قال ينزلها فيها كل امر حكيم و المحكم ليس بشيئين امّا هو شيء واحد فمن حكم بما ليس فيه اختلاف فحكمه من حكم الله و من حكم بامر فيه اختلاف فرأى انه مصيب فقد حكم بحكم الطاغوت، انه لينزل في ليلة القدر الى ولي الامر تفسير الامور سنة سنة يؤمر فيها في امر نفسه بكذا و كذا، و في امر الناس بكذا و كذا. و انه ليحدث لولي الامر سوى ذلك كل يوم علم الله الخاص و المكنون العجيب المخزون مثل ما ينزل في تلك الليلة من الامر ثم قرأ: و لو ان ما في الارض من شجرة اقلام (الآية). ٦٢٣

عن امير المؤمنين عليه السلام انه مر عليه رجل عدو لله و لرسوله فقال: فما بكت عليهم السماء و الارض و ما كانوا منظرين ثم مر عليه الحسين عليه السلام ابنه فقال: لكن هذا لتبكين عليه السماء و الارض، قال: و ما بكت السماء و الارض الا على يحيى بن زكريا عليه السلام و على الحسين بن علي عليه السلام، و في خبر فما بكأوها؟ - قال: كانت تطلع حمراء و تغيب

حمراء. و فی خبر: بکت السماء علی الحسین عليه السلام اربعین يوماً بالدم..... ٦٢٩
 و عن النبي صلى الله عليه وآله: لا تسبوا تبعاً فإنه كان قد اسلم و لذلك ذم قومه و
 لم يذمه..... ٦٣٠
 و قيل: قال للاوس و الخزرج: كونوا ههنا حتى يخرج هذا النبي صلى الله عليه وآله اما
 أنالوادركته لخدمته و خرجت معه..... ٦٣٠
 عن الصادق عليه السلام: و الله ما استثنى الله عز ذكره باحدٍ من اوصياء الانبياء عليهم السلام و
 لا اتباعهم ما خلا امير المؤمنين عليه السلام و شيعته فقال في كتابه و قوله الحق: يوم لا يغني
 مولى عن مولى شيئاً و لاهم ينصرون الا من رحم الله يعنى بذلك علياً عليه السلام و
 شيعته. روى ان اباجهل قال لرسوله الله ٩: ما بين جليها اعز و لا اكرم متى، فيعير بذلك
 في النار..... ٦٣٢
 عن الصادق عليه السلام انه قال: قل للذين متنا عليهم بمعرفتنا ان يعرفوا الذين
 لا يعملون فاذا عرفوهم فقد غفروا لهم..... ٦٣٨
 و عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال: لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر، يعنى ان الله هو الدهر
 الذى ينسبون الحوادث اليه و يسبونه لاحداث الحوادث الغير الملائمة..... ٦٤٣
 و سئل الصادق عليه السلام عن هذه الآية فقال: ان الكتاب لم ينطق ولن ينطق لكن
 رسول الله صلى الله عليه وآله هو التاطق بالكتاب قال الله تعالى: هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق فقل
 اننا لانقرؤها هكذا، فقال: هكذا والله نزل بها جبرئيل على محمد صلى الله عليه وآله ولكنه مما حرف
 من كتاب الله. و لعله عليه السلام قرئ ينطق مبنياً للمفعول، و سئل ايضاً عن: ن و القلم، قال ان
 الله خلق القلم من شجرة في الجنة يقال لها الخلد، ثم قال لنهر في الجنة: كن مداداً
 فجمد النهر و كان اشد بياضاً من الثلج و احلى من الشهد، ثم قال للقلم: اكتب، قال: يا
 رب ما اكتب؟ - قال: اكتب ما كان و ما هو كائن الى يوم القيامة، فكتب القلم في رق
 اشد بياضاً من الفضة و اصفى من الياقوت، ثم طواه فجعله في ركن العرش ثم ختم
 على فم القلم فلم ينطق و لا ينطق ابداً فهو الكتاب المكنون الذى منه النسخ، او لستم
 عرباً فكيف لاتعرفون معنى الكلام؟! واحدكم يقول لصاحبه: أنسخ ذلك الكتاب، او
 ليس انما ينسخ من كتابٍ آخر من الاصل و هو قوله: اننا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون.
 ٦٤٥

وسئل الباقر عليه السلام عن هذه الآية فقال: عنى بالكتاب التوراة و الانجيل، و اما اثاره من العلم فاتما عنى بذلك علم اوصياء الانبياء عليهم السلام و بعد ما اظهر عجزهم عن الاتيان بدليل عقلي او نقلي اتى بالدليل العقلي و الثقل على بطلان قولهم فقال: [وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ] لو سمع دعاءهم فضلاً عن مراعاة مصالحهم و الاطلاع على سرائرهم [الى يَوْمِ الْقِيَمَةِ] يعنى انهم ما داموا فى الدنيا لا يسمعون دعاءهم و لو سمعو ما استجابوا، و لو اجابوا ما قدروا على اصلاحهم و لكنهم فى يوم القيامة يسمعون نداءهم و يجيبون لهم بانكار عبادتهم [وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ] فضلاً عن سماعه و اجابتهم، و هذا دليل عقلي يدل على عدم جواز دعوتهم [وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ] و هذا دليل نقلي من الانبياء و الاوصياء عليهم السلام مثبت فى الكتب السماوية و فى غيرها... ۶۴۹

قال الصادق عليه السلام: لما حملت فاطمة عليها السلام بالحسين عليه السلام جاء جبرئيل الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: ان فاطمة عليها السلام ستلد غلاماً تقتله امك من بعدك فلما حملت فاطمة عليها السلام بالحسين عليه السلام كرهت حمله، وحين وضعته كرهت وضعه ثم قال: لم تر فى الدنيا ام تلد غلاماً تكرهه و لكنها كرهته لما علمت انه سيقتل، قال: و فيه نزلت هذه الآية، و فى رواية اخرى: ثم هبط جبرئيل عليه السلام فقال: يا محمد صلى الله عليه وآله ان ربك يقروك السلام و يبشرك بانه جاعل فى ذريته الامامة و الولاية و الوصية فقال: اتى رضى ثم بشر فاطمة عليها السلام فرضيت قال: فلولا انه قال: اصلح لى فى ذريتى لكانت ذريته كلهم ائمة، قال: ولم يرضع الحسين عليه السلام من فاطمة عليها السلام و لا من اثنى، كان يؤتى به النبي صلى الله عليه وآله فيضع ابهامه فى فيه فيمص منها ما يكفيه اليومين و الثلاث فنبت لحم الحسين عليه السلام من لحم رسول الله صلى الله عليه وآله و دمه من دمه، و لم يولد لسنة اشهر الا عيسى بن مريم عليها السلام و الحسين، و فى نزول الآية فى الحسين عليه السلام قريباً بهذا المضمون اخباراً أخر... ۶۵۳

عن الصادق عليه السلام انه قال: كان ابى يقول: ان للحرب حكيمين؛ اذا كانت الحرب قائمة لم تضع اوزارها و لم يثخن اهلها فكل اسير اخذ فى تلك الحال فان الامام فيه بالخيار، ان شاء ضرب عنقه و ان شاء قطع يده و رجله من خلافٍ بغير حسم و تركه يتسخط فى دمه حتى يموت و هو قول الله عز و جل: اِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ (الآية) قال و الحكم الآخر اذا وضعت الحرب اوزارها و اثنى اهلها فكل اسير اخذ

على تلك الحال فكان في ايديهم فالامام فيه بالاخيار ان شاء منّ عليهم فأرسلهم، و
ان شاء فاداهم انفسهم، و ان شاء استعبدهم فصاروا عبيداً..... ٦٦٣

روى عن الباقر عليه السلام ألا انه كشط الاسم..... ٦٦٤

عن النبي صلى الله عليه وآله انّ من اشراط الساعة ان يرفع العلم، و يظهر الجهل، و يشرب
الخمير، و يفشو الرّنا، و يقلّ الرّجال، و تكثر النساء، حتّى انّ الخمسين امرأة فيهنّ
واحد من الرّجال..... ٦٦٥

و قال القمّي: انّ ابن عبّاس قال: حججنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله حجة الوداع فأخذ
بحلقة باب الكعبة ثمّ اقبل علينا بوجهه فقال: الا أخبركم باسراط الساعة؟ -
فكان ادنى الناس منه يومئذ سلمان رحمه الله فقال: بلى يا رسول الله، فقال: انّ من
اشراط القيامة اضاءة الصلوات، و اتباع الشهوات، و الميل مع الاهواء، و تعظيم
اصحاب المال، و بيع الدّين بالدنيا، فعندها يذاب قلب المؤمن في جوفه كما يذاب
الملح في الماء ممّا يرى من المنكر فلا يستطيع ان يغيّره..... ٦٦٦

قال سلمان: و انّ هذا لكائن يا رسول الله صلى الله عليه وآله؟ - قال، اى والذى نفسى بيده، يا
سلمان انّ عندها يليهم امراء جورّة، و وزراء فسقة، و عرفاء ظلمة، و امناء
خونة..... ٦٦٧

فقال سلمان: و انّ هذا لكائن يا رسول الله صلى الله عليه وآله؟ - قال: اى والذى نفسى بيده: يا
سلمان انّ عندها يكون المنكر معروفاً و المعروف منكراً، و يؤتمن الخائن و يخون
الامين، و يصدّق الكاذب و يكذب الصادق..... ٦٦٨

قال سلمان: و انّ هذا لكائن يا رسول الله صلى الله عليه وآله؟ - قال: اى والذى نفسى بيده، يا
سلمان فعندها تكون امارّة النساء و مشاورة الاماء و قعود الصّبيان على المنابر و
يكون الكذب ظرفاً و الزّكوة مغرماً و الفىء مغنماً و يجفو الرّجل و الديه و يبرّ صديقه
و يطلع الكوكب المذنب. - قال سلمان: و انّ هذا لكائن يا رسول الله صلى الله عليه وآله؟ - قال: اى
والذى نفسى بيده، يا سلمان وعندها تشارك المرأة زوجها في التجارة، و يكون المطر
قيظاً و بغيظ الكرام غيظاً، و يحتقر الرّجل المعسر فعندها تقارب الاسواق اذ قال هذا:
لم ابع شيئاً، و قال هذا، لم اربح شيئاً فلا ترى الا ذمّاً لله. قال سلمان: و انّ هذا لكائن يا
رسول الله صلى الله عليه وآله؟ - قال: اى والذى نفسى بيده، يا سلمان فعندنا يليهم اقوام ان تكلموا

قتلوهم و ان سکتوا استباحوهم، لیستأثرون بفیئهم، و لیطؤون حرمتهم، و لیسفکن دماءهم، و لیملأن قلوبهم دغلاً و رعباً فلاتراهم الأوجلین خائفین مرعوبین مرهوبین. قال سلمان: و انّ هذا لكائن یا رسول الله ﷺ؟ - قال: ای والأذى نفسی بیده، یا سلمان انّ عندها یؤتی بشیء من المشرق و بشیء من المغرب یلون امتی، فالویل لضعفاء امتی منهم و الویل لهم من الله لا یرحمون صغیراً و لا یوقرون کبیراً و لا یتخافون عن مسیء جنتهم جنة الآدمیین و قلوبهم قلوب الشیاطین. قال سلمان: و انّ هذا لكائن یا رسول الله ﷺ؟ - قال: ای والأذى نفسی بیده، یا سلمان و عندها یرجی الرجال بالرجال و النساء بالنساء و یغار علی الغلمان كما یغار علی الجاریة فی بیت اهلها، و تشبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال و ترکبن ذوات الفروج السروج فعلیهن من امتی لعنة الله. - قال سلمان: و انّ هذا لكائن یا رسول الله؟ - قال: ای والأذى نفسی بیده، یا سلمان انّ عندها تزخرف المساجد كما تزخرف البیع و الكنائس و تحلی المصاحف و تطول المنارات و تكثر الصفوف بقلوب متباغضة و السن مختلفة. قال سلمان: و انّ هذا لكائن یا رسول الله؟ - قال: ای والأذى نفسی بیده، یا سلمان و عندها تحلی ذکور امتی بالذهب و یلبسون الحریر و الدیبا و یتخذون جلود الثمور صفاً. - قال سلمان: و انّ هذا لكائن یا رسول الله؟ - قال: ای والأذى نفسی بیده، یا سلمان و عندها ینظر الربا و یتعاملون بالعینة و الرشی، و یوضع الدین و ترفع الدنیا. - قال سلمان: و انّ هذا لكائن یا رسول الله ﷺ؟ - قال: ای والأذى نفسی بیده، یا سلمان و عندها ینظر الطلاق فلا یقام الله حدّ و لن یضرب الله شیئاً. - قال سلمان: و انّ هذا لكائن یا رسول الله ﷺ؟ - قال: ای والأذى نفسی بیده، یا سلمان و عندها تظهر المغنیات و المعازف و تلیهن اشرار امتی. قال سلمان: و انّ هذا لكائن یا رسول الله ﷺ؟ - قال: ای والأذى نفسی بیده، یا سلمان و عندها یحج اغنیاء امتی للثروة، و یحج اوساطهم للتجارة، و یحج فقراءهم للریا و السمعة فعندها تكون اقوام یتعلمون القرءان لغير الله و یتخذونه مزامیر، و ینظر اقوام یتفقّهون لغير الله، و ینظر اولاد الرنا و ینظر بالقرءان و ینظر بالدنیا. - قال سلمان: و انّ هذا لكائن یا رسول الله؟ - قال: ای والأذى نفسی بیده، یا سلمان ذلك اذا انتهك المحارم و اكتسبت المآثم، و سلط الاشرار علی الاخیار، و یفسدوا الكذب، و تظهر اللجاجة، و تفسد الفاقة، و ینبأون فی

اللباس، و يمطّرون في غير اوان المطر، و يستحسنون الكوبة و المعارف، و ينكرون الامر بالمعروف و التّهي عن المنكر حتّى يكون المؤمن في ذلك الزّمان اذلّ من الأمة و يظهر قراءهم و عبّادهم فيما بينهم التّلاوم فاولئك يدعون في ملكوت السّماوات الارجاس الانجاس. - قال سلمان: و انّ هذا لكائن يا رسول الله؟ - قال: اي و الّذى نفسى بيده، يا سلمان فعندها لا يخشى العنىّ الا الفقر حتّى انّ السائل يسئل فيما بين الجمعتين لا يصيب احداً يضع في كفه شيئاً. قال سلمان: و انّ هذا لكائن يا رسول الله؟ - قال: اي و الّذى نفسى بيده، يا سلمان عندها يتكلم الرّو و بيضة. - فقال سلمان: و مالرّ و بيضة يا رسول الله ﷺ فداك ابي و امّى؟ قال: يتكلم في امر العائمة من لم يكن يتكلم، فلم يلبثوا الا قليلاً حتّى تخور الارض خورة فلا يظنّ كلّ قوم الا أنّها خارت في ناحيتهم فيمكنون ماشاء الله ثمّ ينكتون في مكنتهم فتلقى لهم الارض افلاذ كبدها ذهباً و فضّة، ثمّ اومى بيده الى الاساطين فقال: مثل هذا، فيومئذ لا ينفع ذهبٌ و لا فضّة فهذا معنى قوله: فقد جاء اشراطها. ٦٧٠

قال الصادق عليه السلام: فلانٌ و فلانٌ ارتدّوا عن الايمان في ترك ولاية امير المؤمنين عليه السلام قال: نزلت و الله فيهما و في اتباعهما و هو قول الله عزّ و جلّ الّذى نزل به جبرئيل على محمّد ﷺ ذلك بأنّهم قالوا للذين كرهوا ما نزل الله في عليّ عليه السلام سنطيعكم في بعض الامر قال: دعوا بنى امية الى ميثاقهم الا يصيروا الامر فينا بعد النّبى ﷺ و لا يعطونا من الخمس شيئاً و قالوا: ان اعطيناهم اياه لم يحتاجوا الى شىء و لم يبالوا ان لا يكون الامر فيهم فقالوا: سنطيعكم في بعض الامر الّذى دعوتمونا اليه و هو الخمس ان لا نعطيهم منه شيئاً و الّذى نزل الله ما افترض على خلقه من ولاية امير المؤمنين عليه السلام و كان معهم ابو عبدة و كان كاتبهم فانزل الله ام ابرموا امرأفاً نامبرمون ام يحسبون انّا لانسمع سرّهم و نجويهم (الاية) و عنهما أنّهم بنوامية كرهوا ما نزل الله و ولاية عليّ عليه السلام. ٦٧٣

و في المجمع روى ابو هريرة انّ ناساً من اصحاب رسول الله ﷺ قالوا: يا رسول الله ﷺ من هؤلاء الّذين ذكر الله في كتابه؟ (و كان سلمان الى جنب رسول الله ﷺ) فضرب يده على فخذ سلمان فقال: هذا و قومه، و الّذى نفسى بيده لو كان الايمان منوطاً بالثريّة تتناوله رجالٌ من فارس. ٦٧٧

و عن الصادق عليه السلام: من اراد ان يعرف حالنا و حال اعدائنا فليقرأ سورة محمد صلى الله عليه وسلم فاتّه يراها آية فينا و آية فيهم. ۶۷۷

و عن الصادق عليه السلام قال: سبب نزول هذه السورة و هذا الفتح العظيم ان الله عزّ و جلّ امر رسوله في التّوم ان يدخل المسجد الحرام و يطوف و يحلّق مع المحلّقين فاخبر اصحابه و امرهم بالخروج فخرجوا، فلما نزل ذا الحليفة احرموا بالعمرة و ساقوا البُدن و ساق رسول الله صلى الله عليه وسلم ستّة و ستّين بذنة و اشعرها عندا حرامه و احرموا من ذى الحليفة ملّيين بالعمرة و قد ساق من ساق منهم الهدى معرّاتٍ مجلّلات، فلما بلغ قريشاً ذلك بعثوا خالد بن الوليد في مأتى فارس كميناً ليستقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم و كان يعارضه على الجبال. فلما كان في بعض الطّريق حضرت صلوة الظّهر فأذن بلائ فصلّى رسول الله صلى الله عليه وسلم بالنّاس فقال خالد بن الوليد: لو كنّا حملنا عليهم و هم في الصّلوة لاصبناهم فانهم لا يقطعون صلواتهم ولكن تجيء الآن لهم صلوة اخرى احبّ اليهم من ضياء ابصارهم فاذا دخلوا في الصّلوة اغرنا اليهم. فنزل جبرئيل على رسول الله ۹ بصلوة الخوف فلما كان في اليوم الثّاني نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم الحديبية و هي على طرف الحرم و كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يستنفر الاعراب في طريقه معه فلم يتبعه احد و يقولون: ايطمعه محمد صلى الله عليه وسلم و اصحابه ان يدخلوا الحرم و قد غزتهم قريش في عقر ديارهم فقتلوهم، انه لا يرجع محمد صلى الله عليه وسلم و اصحابه الى المدينة ابداً! فلما نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم الحديبية خرجت قريش يحلفون باللات و العزى لا يدعون رسول الله صلى الله عليه وسلم يدخل مكة و فيهم عينٌ تطرف فبعث اليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم اتى لم آت لحرب و اتما جئت لاقضى نسكى و انحر بدنى و اخلى بينكم و بين لثمانها. فبعثوا عروة بن مسعود الثّقفى و كان عاقلاً لبيباً و هو الذى انزل الله فيه: و قالوا لولا نزل هذا القرآن على رجلٍ من القرينتين عظيمٍ فلما اقبل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم عظم ذلك. - و قال: يا محمد صلى الله عليه وسلم تركت قومك و قد ضرب الابنية و اخرجوا العوذ المطافيل يحلفون باللات و العزى لا يدعوك تدخل مكة حرمهم و فيهم عين تطرف، افتريد ان تبير اهلك و قومك يا محمد صلى الله عليه وسلم؟ - فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ما جئت لحرب و اتما جئت لاقضى مناسكى و انحر بدنى و اخلى بينكم و بين لثمانها. - فقال عروة: والله ما رأيت كاليوم احداً صد كما صدت، فرجع الى قريش فاخبرهم، فقالت قريش: والله لئن دخل محمد صلى الله عليه وسلم مكة و

تسامعت به العرب لتذللن و لتجرئن علينا العرب فبعثوا حفص بن الاحنف و سهيل بن عمر. - فلما نظر اليهما رسول الله ﷺ قال: ويح قريش قد نهكتكم الحرب ألا خلوا بيني و بين العرب فان أك صادقاً فأتني اجر الملك اليهم مع التبوّة، و ان أك كاذباً كفتهم ذوبان العرب لايسئلتني اليوم امرء من قريش خطّة ليس لله فيها سخط إلا اجبتهم اليه فلما وافوا رسول الله ﷺ، قالوا يا محمد ﷺ الاترجع عنا عامك هذا الي ان ننظر الي ما يصير امرك و امر العرب؟ - فانّ العرب قد تسامعت بمسيرك فاذا دخلت بلادنا و حرمتنا استذلتنا العرب و اجترأت علينا و نخلت لك البيت في العام القابل في هذا الشهر ثلاثة ايام تقضى نسكك و تنصرف عنا. - فأجابهم رسول الله ﷺ الى ذلك، و قالوا له تردّ الينا كلّ من جاءك من رجالنا، و نردّ اليك كلّ من جاءنا من رجالك. - فقال رسول الله ﷺ: من جاءكم من رجالنا فلا حاجة لنا فيه و لكن على انّ المسلمين بمكة لا يؤذون في اظهارهم الاسلام و لا يكرهون و لا ينكر عليهم شيء يفعلونه من شرائع الاسلام، فقبلوا ذلك. - فلما اجابهم رسول الله ﷺ الى الصلح انكر عاقبة اصحابه و اشدّ ما كان انكاراً عمر، فقال: يا رسول الله ﷺ السنا على الحقّ و عدونا على الباطل؟ - فقال: نعم، فقال: فنعطى الّذلة في ديننا. ٦٨١

فقال: انّ الله عزّ و جلّ قد وعدني و لن يخلفني، قال: ولو انّ معي اربعين رجلاً لخالفته، و رجع سهيل بن عمر و حفص بن الاحنف الي قريش فأخبراهم بالصلح. فقال عمر: يا رسول الله ﷺ، الم تقل لنا ان ندخل المسجد الحرام و نحلق مع المحلّقين؟! فقال: أمن عامنا هذا و عدتك؟! قلت لك: انّ الله عزّ و جلّ قد وعدني ان افتح مكة و اطوف و اسعى و احلق مع المحلّقين، فلما اكثرنا عليه قال لهم: ان لم تقبلوا الصلح فحاربوهم، فمروا و انحرو قريش و هم مستعدون للحرب و حملوا عليهم فانهم اصحاب رسول الله ﷺ هزيمة قبيحة و مروا برسول الله ﷺ، فتبسّم رسول الله ﷺ ثمّ قال: يا عليّ بن ابي طالب، خذ السيف و استقبل قريشاً فأخذ امير المؤمنين ابي طالب سيفه و حمل على قريش فلما نظروا الي امير المؤمنين ابي طالب تراجعوا ثمّ قالوا: يا عليّ بن ابي طالب بدالمحمد ﷺ فيما أعطانا؟ - فقال: لا، و تراجع اصحاب رسول الله ﷺ مستحيين و اقبلوا يعتذون الي رسول الله ﷺ، فقال لهم رسول الله ﷺ: الستم اصحابي يوم بدر اذ انزل الله عزّ و جلّ فيكم، اذ تستغيثون ربّكم فاستجاب لكم اني ممدكم بالف من الملائكة مردفين؟ -

الستم اصحابی يوم احد اذ تصعدون و لاتلون عنی احدٍ و الرسول يدعوكم فى أخریکم، الستم اصحابی يوم كذا؟ - الستم اصحابی يوم كذا؟ - فاعتذروا الى رسول الله ﷺ و ندموا على ما كان منهم و قالوا: الله اعلم و رسوله، فاصنع ما بدالك ورجع حفص بن الاحنف و سهيل بن عمر و الى رسول الله ﷺ، فقالا: يا محمد ﷺ قداجبت قريش الى ما اشترطت من اظهارالاسلام و ان لا يكره احد على دينه، فدعا رسول الله ﷺ، بالمكتب و دعا اميرالمؤمنين ﷺ و قال له: اكتب، فكتب بسم الله الرحمن الرحيم، فقال: سهيل بن عمرو: لانعرف الرحمن، اكتب كما كان يكتب ءاباؤك باسمك اللهم، فقال رسول الله ﷺ: اكتب باسمك اللهم فانه اسم من اسماء الله، ثم كتب: هذا ما تقاضى عليه محمد رسول الله ﷺ و املاً من قريش، فقال سهيل بن عمرو: لو علمنا انك رسول الله ﷺ ما حار بناك، اكتب هذا ما تقاضى عليه محمدبن عبدالله، اتأنف من نسبك يا محمد ﷺ؟ - فقال رسول الله ﷺ: انا رسول الله و ان لم تقرؤا، ثم قال: امح يا على ﷺ و اكتب محمد بن عبدالله، فقال اميرالمؤمنين ﷺ: ما امحو اسمك من النبوة ابدأ، فمحا رسول الله ﷺ بيده ثم كتب: هذا ما اصطلاح محمدبن عبدالله و الملاً من قريش و سهيل اصطلحو على وضع الحرب عشر سنين على ان يكف بعضنا عن بعض، و على انه لاسلال و لا اغلال و ان بيننا و بينهم غيبة مكفوفة و ان من احب ان يدخل فى عهد محمد ﷺ و عقده فعل، و من احب ان يدخل فى عهد قريش و عقدها فعل، و انه من اتى محمداً ﷺ بغير اذن ولية رده اليه، و انه من اتى قريشاً من اصحاب محمد ﷺ لم ترده اليه.. و ان يكون الاسلام ظاهراً بمكة و لا يكره احد على دينه و لا يؤذى و لا يعير و ان محمداً ﷺ يرجع منهم عامه هذا و اصحابه ثم يدخل علينا فى العالم المقبل مكة فيقيم فيها ثلاثة ايامو لا يدخل عليها بسلاح الا سلاح المسافرين، السيف فى القراب، و كتب على بن ابى طالب ﷺ و شهد الكتاب المهاجرون و الانصار، ثم قال رسول الله ﷺ: يا على ﷺ انك ابيت ان تمحوا سمي من النبوة فوالذى بعثنى بالحق نبياً لتجيبن ابناءهم الى مثلها و انت مضيض مضطهد؛ فلما كان يوم صقين و رضوا بالحكمين كتب: هذا ما اصطلاح عليه اميرالمؤمنين على بن ابى طالب ﷺ و معاوية بن ابى سفيان، فقال عمروبن العاص: لو علمنا انك اميرالمؤمنين ﷺ ما حار بناك و لكن اكتب هذا ما اصطلاح عليه على بن ابى طالب ﷺ

معاوية بن ابي سفيان. - فقال امير المؤمنين عليه السلام: صدق الله و صدق رسوله اخبرني رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك، فلما كتبوا الكتاب قامت خزاعة فقالت: نحن في عهد محمد صلى الله عليه وآله وعقده، و قامت بنوبكر فقالت: نحن في عهد قريش و عقدها، و كتبوا نسختين نسخة عند رسول الله صلى الله عليه وآله و نسخة عند سهيل بن عمرو، و رجع سهيل بن عمرو و حنض بن الاحنف الى قريش فاخبرهم و قال رسول الله صلى الله عليه وآله لاصحابه: انحروا بدنكم و احلقوا رؤسكم فامتنعوا و قالوا: كيف ننحر و نحلق و لم نطف بالبيت؟ - و لم نسع بين الصفا و المروة؟ - فاغتم لذلك رسول الله صلى الله عليه وآله و شكا ذلك الى ام سلمة، فقالت: يا رسول الله صلى الله عليه وآله انحر انت و احلق فنحر رسول الله صلى الله عليه وآله و حلق فنحر القوم على حيث يقين و شك و ارتياب. - فقال رسول الله صلى الله عليه وآله تعظيماً للبدن: رحم الله المحلقين، و قال قوم لم يسوقوا البدن: يا رسول الله و المقصرين لان من لم يسق هدياً لم يجب عليه الحق، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ثانياً: رحم الله المحلقين الذين لم يسوقوا الهدى. - فقالوا: يا رسول الله صلى الله عليه وآله و المقصرين، فقال، رحم الله المقصرين، ثم رحل رسول الله صلى الله عليه وآله نحو المدينة فرجع الى التنعيم و نزل تحت الشجرة فجاء اصحابه الذين انكروا عليه الصلح و اعتذروا و اظهروا الندامة على ما كان منهم و سألوا رسول الله صلى الله عليه وآله ان يستغفر لهم، فنزلت آية الرضوان..... ٦٨٤

كما ورد عن الرضا عليه السلام و صح ان يقال المعنى: انا اظفرناك على الامم او اعلمناك او تفضلنا عليك بالنعم الصورية و المعنوية ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر، و من ههنا يظهر وجه الالتفات من التكلّم الى الغيبة فانّ ذنوب الامة ليست الا في غيبته تعالى و كذلك مغفرتهم و ذنبه الذي هو الالتفات الى غير الله ليس الا بالغفلة من الله غفلة لائقة بشأنه و في غيبته، و مغفرتة التي لا تكون الا للمذنب في احوال كان كانت في غيبته فان اللطيفة الحاضرة عند الله ليس لها ذنب، و اللطيفة المذنبه لا تصير حاضرة عند الله، و ايضاً غفران الذنوب و اتمام التعم و سائر ما ذكر في الآية ليس الا باسمه الجامع الذي يعبر عنه بالله..... ٦٨٤

كما ورد عن علي عليه السلام: ما رأيت شيئاً الا و رأيت الله قبله..... ٦٩٢

اشير في الخبر بقوله صلى الله عليه وآله: ما رأيت شيئاً الا و رأيت الله بعده و بقوله صلى الله عليه وآله: ما رأيت شيئاً الا و رأيت الله فيه..... ٦٩٢

لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ مِنَ الْحَدِيثِ مَكَثَ بِهَا عَشْرِينَ لَيْلَةً ثُمَّ خَرَجَ مِنْهَا غَازِيًا إِلَى خَيْبَرَ فَحَاصَرَهُمْ حَتَّى اصْبَابَتْهُمْ مَخْمَصَةٌ شَدِيدَةٌ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ فَتَحَهَا. - وَ ذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ ۙ اعطى اللّواء عمر بن الخطّاب و نهض من نهض معه من النّاس فلقوا اهل خيبر فانكشف عمر و اصحابه فرجعوا الى رسول الله ﷺ يُجِيبُته اصحابه و يُجِيبُتهم. فقال رسول الله ﷺ بعد ما اخبروه بما فعل عمر و اصحابه، لأعطين الرّاية غدًا رجلاً يحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله، كرّاراً غير فرّارٍ لا يرجع حتّى يفتح الله على يديه. - فلَمَّا اصبح النّاس غدوا على رسول الله ﷺ كلّهم يرجون ان يعطيها، فقال ﷺ: ايمن عليّ بن ابي طالب (عليه السلام)؟ - فقالوا: هو تشتكى عينه، فأرسل اليه فأتى به فبصق في عينيه و دعا له فبرئ كأن لم يكن به و جع فأعطاه الرّاية. - فقال ﷺ: انفذ على رسلك حتّى تنزل بساحتهم ثم ادعهم الى الاسلام و اخبرهم بما يجب عليهم من حقّ الله فوالله لان يهدى الله بك رجلاً واحداً خيرٌ لك من ان يكون لك حمر النّعم. - فذهب الى خيبر فبرز اليه مرحب فضر به ففلق رأسه فقتله و كان الفتح على يده، هكذا اورده مسلم فى الصحيح..... ٦٩٥.

و نقل عن العائمة: انّ عليّاً (عليه السلام) لَمَّا دنا من الحصن خرج اليه اهله فقاتلهم فضر به رجلٌ من اليهود فطرح ترسه من يده فتناول عليٌّ (عليه السلام) باب الحصن فترس به عن نفسه فلم يزل فى يده و هو يقاتل حتّى فتح الله عليه ثمّ القاه من يده، فلقد رأيتنى فى نفرٍ معى سبعة نجهد على ان نقلب ذلك الباب فما استطعنا. - و نقل عنهم انّ عليّاً (عليه السلام) حمله الباب يوم خيبر حتّى صعد المسلمون عليه فافتتحوها و أنّه حُرّك بعد ذلك فلم يحمله اربعون رجلاً. - و روى من وجهٍ آخر أنّه اجتمع عليه سبعون رجلاً فكان جهدهم ان اعدوا الباب، ورووا عن ابي ليلى قال: كان عليٌّ ٧ يلبس فى الحرّ و الشّقاء القباء المحشو الثخين و ما يبالي الحرّ فاتانى اصحابى فحكموا ذلك لى فقالوا: هل سمعت فى ذلك شيئاً؟ - فقلت: لا، فقالوا: فسل لنا اباك عن ذلك، فأته يسمر معه فسألته فقال: ما سمعت فى ذلك شيئاً فدخل على عليٍّ ٧ فسمر معه، ثمّ سأله عن ذلك، فقال: او ما شهدت خيبر؟ - قلت: بلى، قال: فما رأيت رسول الله ﷺ حين دعا ابا بكرٍ فعقد له ثمّ بعثه الى القوم فانطلق فلقى القوم ثمّ جاء بالنّاس و قد هزم؟ - فقال رسول الله ﷺ: لأعطين الرّاية اليوم رجلاً يحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله يفتح الله على يده كرّاراً

غير فَرَّارٍ، فدعاني فأعطاني الرّاية ثمّ قال: اللّهم اكفه الحرّ و البرد، فما وجدت بعد ذلك حرّاً و لا برداً. بكر البيهقيّ، ثمّ لم يزل رسول الله ﷺ يفتح الحصون حصناً حصناً حتّى انتهوا الى حصن الوطيخ و السّلام و كان آخر حصون خيبر و حاصرهم رسول الله ﷺ بضع عشرة ليلة، قال ابن اسحاق: و لما افتتح القموص حصن ابن ابي الحقيق أتى رسول الله ﷺ بصفية بنت حيّ بن اخطب و بأخرى معها فمرّ بلال و هو الّذى جاء بهما على قتلى من قتلى يهود، فلما رأتهما أتى معها صفية صاحت و صكّت وجهها و حثت التراب على رأسها فلما رآها رسول الله ﷺ قال اعزبوا عني هذه الشيطانة و امر بصفية فخيّرت خلفه و ألقى عليها رداءه فعرف المسلمون أنّه قد اصطفاها لنفسه. و قال لبّال: لما رأى من تلك اليهوديّة ما رأى انزعت منك الرّحمة يا بلال؟ حيث تمرّ بامراتين على قتلى رجالهما؟- و كانت صفية قد رأت في المنام و هي عروس بكانة بن الرّبيع بن ابي الحقيق أنّ قمرأ وقع في حجرها فعرضت رؤياها على زوجها، فقال: ما هذا إلاّ أنّك تتمنين ملك الحجاز محمّداً ﷺ و لطم وجهها لطمه اخضرت عينها منها، فأتى بها رسول الله ﷺ و بها اثر منها فسألها رسول الله ﷺ منها فاخبرته و أرسل ابن ابي الحقيق الى رسول الله ﷺ انزل فاكلمك قال: نعم، و صالح رسول الله ﷺ على حقن دماء من في حصونهم من المقاتلة و ترك الّذريّة لهم و يخرجون من خيبر و ارضها بذرارهم و يخلّون بين رسول الله ﷺ و بين ما كان لهم من مال و ارض على الصفاء و البيضاء و الكراع و الحلقة و على البرّ الأثوب على ظهر انسان. و قال رسول الله ﷺ تبراّت منكم ذمّة الله و ذمّة رسوله ان كتمتوني شيئاً فصالحوه على ذلك. فلما سمع اهل فدك قد صنعوا ما صنعوا بعثوا الى رسول الله ﷺ ان يسيرهم و يحقن دماءهم و يخلّون بينه و بين الاموال، ففعل و كان ممّن مشى بين رسول الله ﷺ و بينهم في ذلك محيصة بن مسعود فلما نزل اهل خيبر على ذلك سألوا رسول الله ﷺ ان يعاملهم الاموال على النّصف و قالوا: نحن اعلم بها منكم و اعمر لها. فصالحهم رسول الله ﷺ على النّصف على أنّا اذا شئنا ان نخرجكم اخرجناكم، و صالحه اهل فدك على مثل ذلك فكان اموال خيبر فيئاً بين المسلمين و كانت فدك خالصةً لرسول الله ﷺ لأنهم لم يوجفوا عليها بخيلٍ و لاركابٍ، و لما اطمأنّ رسول الله ﷺ اهدت له زينب بنت الحارث بن سلام و هي ابنة اخي مرحب شاةً مصليةً و قد سألت

ای عضو من الشاة احب الى رسول الله ﷺ. فقيل لها: الذراع فأكثر فيها السّم و سمّت سائر الشاة ثمّ جاءت بها، فلمّا وضعتها بين يديه تناول الذراع فأخذها فلاك منها مضعةً و انتهش منها و معها بشر بن البراء بن معرور فتناول عظماً فانتهش منه. فقال رسول الله ﷺ: ارفعوا ايديكم فإنّ كنف هذه الشاة تخبرني أنّه مسمومة ثمّ دعاها فاعترفت، فقال: ما حملك على ذلك؟ - فقالت: بلغت من قومي ما لم يخف عليك فقلت: ان كان نبياً فسيخبر و ان كان ملكاً استرحت منه، فتجاوز عنها رسول الله ﷺ و مات بشر بن البراء من أكلته التي اكل، و دخل امّ بشر على رسول الله ﷺ تَعُوذُهُ فِي مرضه الذي توفّي فيه. فقال: يا امّ بشرٍ ما زالت اكلة خبير التي اكلت بخبير مع ابنك تعازني فهذا و ان قطعت ابهري و كان المسلمون يرون انّ رسول الله ﷺ مات شهيداً مع ما اكرمه الله به من النبوة..... ٦٩٨.....

و عن الصادق عليه السلام أنّه سئل: لم يكن عليّ عليه السلام قوياً في بدنه قوياً في امرالله؟ - فقال: بلى، قيل: فما منعه ان يدفع او يمتنع لها؟ - قال: فافهم الجواب، منع علياً ٧ من ذلك آية من كتاب الله تعالى، فقيل: واي آية؟ - فقراً: لو تزيّلوا (الآية) كان لله تعالى ودائع مؤمنون في اصلاب قوم كافرين و منافقين فلم يكن عليّ عليه السلام ليقتل الآباء حتّى تخرج الودائع، فلمّا خرجت ظهر على من ظهر وقتله، و كذلك قائمنا اهل البيت لن يظهر ابداً حتّى يخرج ودايع الله فاذا خرجت يظهر على من يظهر فيقتله، و في هذا المعنى اخبارٌ عديدة، و قال عليه السلام: لو اخرج الله ما في اصلاب المؤمنين من الكافرين و ما في اصلاب الكافرين من المؤمنين لعذبنا الذين كفروا. و لذا نقل فيما انّ محمداً ﷺ قال: انّ اخي موسى عليه السلام كان عينه اليمنى عمياء، و اخي عيسى عليه السلام كان عينه اليسرى عمياء، و انا ذوالعينين..... ٧٠٥.....

و لذلك قال عليّ عليه السلام في حديث المعرفة بالنورانية: انّ من عرفني بالنورانية هو المؤمن الممتحن قلبه للايمان، و من امتحن الله قلبه للتقوى يستشعر مداماً بعظمة الله و عظمة رسوله فلا يمكنه رفع الصوت عند الرسول ﷺ..... ٧٠٨.....

و عن الصادق عليه السلام لمّا نزلت هذه الآية قال رسول الله ﷺ: انّ منكم من يقاتل بعدي على التأويل كما قاتلت على التنزيل، فسئل من هو؟ - قال: خاصف التعل يعنى امير المؤمنين عليه السلام فقال عمّار بن ياسر: قاتلت بهذه الآية مع رسول الله ﷺ ثلاثاً و هذه

الرابعة و الله لوضربونا حتى يبلغوا بنا السعفات من هجر لعلمنا انا على الحق و انهم على الباطل، و كانت السيرة فيهم من امير المؤمنين عليه السلام ما كان من رسول الله صلى الله عليه و آله في اهل مكة يوم فتح مكة فانه لم يسب لهم ذرية و قال: من اغلق بابه فهو آمن، و ٧١٢ من القى سلاحه فهو آمن، و من دخل دار ابى سفيان فهو آمن. و كذلك قال امير المؤمنين عليه السلام يوم البصرة نادى فيهم لا تسبلوا لهم ذرية، و لا تجهزوا على جريح، و لا تتبعوا مدبراً، و من اغلق بابه و ألقى سلاحه فهو آمن..... ٧١٢

[و لانساء من نساء عسى ان يكن خيراً مهن] قال القمي: نزلت في صفية بنت حتى بن اخطب و كانت زوجة رسول الله صلى الله عليه و آله و كانت عائشة و حفصة توذيانها و تشتمانها و تقولان لها: يا بنت اليهودية. فشكت الى رسول الله صلى الله عليه و آله فقال لها: الاتجيبينهما؟ فقالت: بماذا يا رسول الله صلى الله عليه و آله؟ - قال: قولي لهما: ان ابى هارون عليه السلام نبى الله، و عمى موسى كليم الله عليه السلام، و زوجى محمد رسول الله صلى الله عليه و آله فما تنكران منى؟! فقالت لهما: فقالتا هذا علمك رسول الله صلى الله عليه و آله..... ٧١٣

و عن علي عليه السلام قال: ضع امر اخيك على احسنه حتى يأتيك ما يقلبك منه، و لا تظن بكلمة خرجت من اخيك سوء و انت تجد لها فى الخير محملاً..... ٧١٤

و عن علي عليه السلام: اذا استولى الصلاح على الزمان و اهله ثم اساء رجل الظن برجل لم يظهر منه خزية فقد ظلم، و اذا استولى الفساد على الزمان و اهله ثم احسن الرجل الظن برجل فقد غرر..... ٧١٤

عن الصادق عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه و آله: لا تطلبوا عثرات المؤمنين فانه من تتبع عثرات اخيه تتبع الله عثرته، و من تتبع الله عثرته يفضحه و لو فى جوف بيته... ٧١٥

و عن الصادق عليه السلام انه سئل عن الغيبة فقال: هو ان تقول لايك فى دينه ما لم يفعل و تبث عليه امراً قد ستره الله لم يبق عليه فيه حد، و فى رواية: و اما الامر الظاهر فيه مثل الحدّة و العجلة فلا..... ٧١٥

و عن الكاظم عليه السلام من ذكر رجلاً من خلفه بما هو فيه ممّا عرفه الناس لم يغتبه، و من ذكره من خلفه بما هو فيه ممّا لا يعرفه الناس اغتابه، و من ذكره بما ليس فيه فقد بهته..... ٧١٦

و فى حديث: قولوا فى الفاسق ما فيه كى يحذره الناس..... ٧١٦

و فى اخبارٍ عديدةٍ مضمون قول النَّبِيِّ ﷺ: اِيَّاكُمْ و الغيبة فانَّ الغيبة اشدَّ من الزَّنا، ثمَّ قال: انَّ الرَّجُلَ يزنى و يتوب فيتوب الله عليه، و انَّ صاحب الغيبة لا يغفر له الا ان يغفر له صاحبه، و الغيبة المحرَّمة تكون للمؤمن او للمسلم مطلقاً او لمن قبل صورة الاسلام منتحلاً كان او مسلماً او مؤمناً..... ٧١٦

و عن النَّبِيِّ ﷺ: المؤمن اذا كذب بغير عذرٍ لعنه سبعون الف ملك و خرج من قلبه نتنٌ حتَّى يبلغ العرش، ويلعنه حملة العرش و كتب الله عليه بتلك سبعين زنيةً اهنوها كما يزنى مع امه، و الكذب قبيح من كلِّ احدٍ خصوصاً من المؤمن لكن غيبة المؤمن اقبح منه بمراتب..... ٧١٧

و عنه ﷺ: من اذى مؤمناً فقد اذانى، و من اذانى فقد اذى الله، و من اذى الله فهو ملعون فى التَّوراة و الانجيل و الزَّبور و الفرقان، و هو ما ذكره بسوءٍ فوق جميع المعاصى و غايتها كما قال تعالى: ثمَّ كان عاقبة الذين اساءوا السوءى ان كذبوا بآيات الله و استهزؤا بها..... ٧١٧

و قال ﷺ: من اغتاب مؤمناً بما فيه لم يجمع الله بينهما فى الجنَّة ابدأً، و من اغتاب مؤمناً بما ليس فيه انقطعت العصمة بينهما، و كان المغتاب فى النار خالداً فيها و بسَّ المصير، فالغيبة بما ليس فى المؤمن تجمع خواصَّ الغيبة و الكذب جميعاً..... ٧١٧

و قال ﷺ: انَّه يؤتى باحدٍ يوم القيامة يوقف بين يدى الله و يدفع اليه كتابه فلا يرى حسناته فيقول: الهى ليس هذا كتابى! لائى: لاارى فيها طاعتى! فيقول له: انَّ ربَّك لا يضلُّ و لا ينسى، ذهب عملك باغتياب النَّاس، ثمَّ يؤتى باخر و يدفع اليه كتابه فيرى فيه طاعاتٍ كثيرة.. - فيقول: ما هذا كتابى! فائى ما عملت هذه الطَّاعات! فيقول: لانَّ فلاناً اغتابك فدفعت حسناته اليك..... ٧١٨

و قال ﷺ: كذب من زعم انَّه ولد من حلال و هو ياكل لحوم النَّاس بالغيبة و اجتنبوا الغيبة فانَّها ادام كلاب النار..... ٧١٨

و لهذا قال الصادق عليه السلام فيما ورد عنه: انَّما تمسَّكنم بأدنى الاسلام فايَّاكم ان يفلت من ايديكم، و للاشارة الى حقيقة الايمان التى بها يحصل الصَّدق فى الاعمال و يرتفع الارتفاع قال: ثمَّ لم يرتابوا (الى آخر الآية) و للاشارة الى حصول صورة

الایمان بمحض البيعة الخاصة قال: الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ يُعْنَى بِالْبَيْعَةِ الْخَاصَّةِ. لَآنَّ الْمَخَاطِبِينَ كَانُوا بَائِعِينَ بِالْبَيْعَةِ الْعَامَّةِ فَلَمْ يَكُنْ الْمُرَادُ الْبَائِعِينَ بِالْبَيْعَةِ الْعَامَّةِ وَ اِنَّمَا اِقْتَصَرَ عَلَى ذِكْرِ الْاَوْصَافِ وَ الْاَثَارِ لِلْمُؤْمِنِينَ لِأَنَّهُ اِنْ قَالَ: اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ بَاعُوا الْبَيْعِينَ اَوْ بَاعُوا بِالْبَيْعَةِ الْخَاصَّةِ اَوْ بِالْبَيْعَةِ الْوَلَوِيَّةِ لَكَانَ الْمُنَافِقُونَ طَلَبُوا ذَلِكَ وَ زَا حَمُوا النَّبِيَّ ﷺ بِذَلِكَ وَ ءَاذُوهُ طَلَبًا لِذَلِكَ. ٧٢٢

كما روى عن النَّبِيِّ ﷺ: لَيْسَ مِنْ مَاءٍ فِى الْاَرْضِ اِلَّا وَ قَدْ خَالَطَهُ مَاءُ السَّمَاءِ..... ٧٢٦

عن الباقر عليه السلام أَنَّهُ سئلَ عَنْ هَذِهِ الْاَيَةِ فَقَالَ: تَأْوِيلُ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَفْنَى هَذَا الْخَلْقَ وَ هَذَا الْعَالَمَ وَ سَكَنَ اَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَ اَهْلَ النَّارِ النَّارَ جَدَّدَ اللَّهُ عَالَمًا غَيْرَ هَذَا الْعَالَمِ وَ جَدَّدَ خَلْقًا مِنْ غَيْرِ فَهَوْلَةٍ وَ لَا اِنَاثَ يَعْبُدُونَهُ وَ يُوْحَدُونَهُ، وَ خَلَقَ لَهُمْ اَرْضًا غَيْرَ هَذِهِ الْاَرْضِ تَحْمِلُهُمْ وَ سَمَاءَ غَيْرَ هَذِهِ السَّمَاءِ تَظْلُمُهُمْ، لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ اِنَّمَا خَلَقَ هَذَا الْعَالَمَ الْوَاحِدَ، اَوْ تَرَى أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ بَشَرًا غَيْرَكَ، بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ خَلَقَ الْاَلْفَ الْاَلْفَ عَالَمًا، وَ الْاَلْفَ الْاَلْفَ اَدَمَ، اَنْتَ فِى ءَاخِرِ تِلْكَ الْعَوَالِمِ وَ اَوْلَئِكَ الْاَدَمِيِّينَ..... ٧٢٧

عن الصادق عليه السلام مَا مِنْ قَلْبٍ اِلَّا وَ لَهُ اِذْنَانِ عَلَى اِحْدِيهِمَا مَلِكٌ مُرْشِدٌ وَ عَلَى الْاُخْرَى شَيْطَانٌ مُفْتَنٌ هَذَا يَأْمُرُهُ وَ هَذَا يَزْجُرُهُ، الشَّيْطَانُ يَأْمُرُهُ بِالْمَعَاصِي، وَ الْمَلِكُ يَزْجُرُهُ عَنْهَا، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى عَنْ الْيَمِينِ وَ عَنْ الشَّمَالِ قَعِيدٌ، وَ فِى بَعْضِ الْاَخْبَارِ تَلْوِيحٌ بِأَنَّ صَاحِبَ الْيَمِينِ وَ صَاحِبَ الشَّمَالِ كِلَيْهِمَا مَلِكَانِ، صَاحِبَ الْيَمِينِ اَمِيرُ عَلَى صَاحِبِ الشَّمَالِ وَ يَكْتُبُ الْحَسَنَاتِ وَ صَاحِبَ الشَّمَالِ وَ يَكْتُبُ السُّئَاتِ وَ هَذَا مِنْ سَعَةِ وَجْهِ الْقُرْءَانِ..... ٧٢٨

روى أَنَّ الْيَهُودَ اتَتْ النَّبِيَّ ﷺ فَسَأَلَتْهُ عَنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ، فَقَالَ: خَلَقَ اللَّهُ الْاَرْضَ يَوْمَ الْاِحْدِ وَ الْاِثْنَيْنِ، وَ خَلَقَ الْجِبَالَ وَ مَا فِيهِنَّ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ، وَ خَلَقَ يَوْمَ الْارْبَعَاءِ الشَّجَرَ وَ الْمَدَائِنَ وَ الْعِمْرَانَ وَ الْخِرَابَ، وَ خَلَقَ يَوْمَ الْخَمْسِ السَّمَاءَ، وَ خَلَقَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ النَّجْمَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ الْمَلَائِكَةَ، قَالَتْ الْيَهُودُ: ثُمَّ مَاذَا؟ - يَا مُحَمَّدَ ﷺ، قَالَ: ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، قَالُوا: قَدْ اصْبَتَ لَوْ اَتَمَمْتَ، قَالُوا: ثُمَّ اسْتَرْحَ، فَغَضِبَ النَّبِيُّ ﷺ غَضَبًا شَدِيدًا، فَنَزَلَتِ الْآيَةُ..... ٧٣٣

[ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ] مِنَ الْمَرَاقِدِ، عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام هِيَ الرَّجْعَةُ..... ٧٣٤

الزينة كما ورد عن امير المؤمنين عليه السلام فان الكواكب و طرائقها تزين السماء كما يزين الموشى الثوب الوشى بالطرايق..... ٧٣٦

و عن الحسين بن خالد عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال قلت له: اخبرني عن قول الله تعالى والسماء ذات الحكب، فقال: محبوكة الى الارض و شبك بين اصابعه، فقلت: كيف تكون محبوكة الى الارض؟ - و الله تعالى يقول رفع السماء بغير عمد، فقال: سبحان الله! ليس يقول بغير عمد ترونها؟ - قلت: بلى، قال: فتم عمدو لكن لا ترى، فقلت: فكيف ذلك؟ - جعلني الله فداك، قال: فبسط كفه اليسرى ثم وضع اليمنى عليها، فقال: هذه ارض الدنيا و السماء الدنيا فوقها قبة، و الارض الثانية فوق السماء الدنيا، و السماء الثانية فوقها قبة، و الارض الثالثة فوق السماء الثانية و السماء الثالثة فوقها قبة. ثم هكذا الى الارض السابعة فوق السماء السادسة و السماء السابعة فوقها قبة، و عرش الرحمن فوق السماء السابعة و هو قوله: خلق سموات و من الارض مثلهن يتنزل الامر بينهن. و صاحب الامر هو النبي صلى الله عليه و آله و سلم و الوصي عليه السلام بعده، و هو على وجه الارض و اما يتنزل الامر اليه من فوق السماء بين السماوات و الارضين..... ٧٣٧

[ما يهجون] عن الصادق عليه السلام: كانوا قل اللبالي يفوتهم لا يقومون فيها، و عن الباقر عليه السلام: كان القوم ينامون و لكن كلما انقلب احدهم قال: كما عن الصادق عليه السلام المحارف الذي قد حرم كديدة في الشراء و البيع..... ٧٣٩

عن الصادق عليه السلام ان رجلاً قام الى امير المؤمنين عليه السلام فقال: يا امير المؤمنين بما عرفت ربك؟ - قال: بفسخ العزم و نقض الهمم لما ان هممت فحال بيني و بين همي، و عزمت فخالف القضاء عزمي، علمت ان المدبر غيري، و عن الصادق عليه السلام مثل هذا السؤال و الجواب..... ٧٤٠

عن الصادق عليه السلام قال: خرج علي بن الحسين عليه السلام على اصحابه فقال: ايها الناس ان الله جل ذكره ما خلق العباد الا ليعرفوه، فاذا عرفوه عبدوه، و اذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه، فقال له رجل: يا بن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بابي انت و امي، فما معرفة الله؟ - قال: معرفة اهل كل زمان امامهم الذي يجب عليهم طاعته، وقوله تعالى و لايزوالون مختلفين الا من رحم ربك و لذلك خلقهم، المستفاد منه ان خلقهم

للاختلاف، و عبادة بعضهم و تمرّد بعضهم لاينا في ذلك، فانّ الغاية المقصودة و المنظور اليها و المترتب عليها فعل الفاعل عبادتهم و معرفتهم و لكن لما لم يكن خلق البشر في عالم الكون من الاضداد الا بان يكونوا مختلفين و كان غاية تلك الخلقة المنتهى اليها خلقتهم اختلافهم قال: و لذلك خلقهم فلامنافة بينهما... ٧٢٥ و عن النبي ﷺ: البيت المعمور في السماء الدنيا و في حديث عنه ﷺ انه في السماء السابعة... ٧٢٦

و عن ابن عباس انه قال: صلينا العشاء الاخرة ذات ليلة مع رسول الله ﷺ فلما سلم اقبل علينا بوجهه ثم قال: انه سينقض كوكب من السماء مع طلوع الفجر فيسقط في دار احدكم، فمن سقط ذلك الكوكب في داره فهو وصي و خليفتي و الامام بعدي، فلما كان قرب الفجر جلس كل واحد منا في داره ينتظر سقوط الكوكب في داره و كان اطعم القوم في ذلك ابي العباس، فلما طلع الفجر انقض الكوكب من الهواء فسقط في دار علي بن ابي طالب ﷺ فقال رسول الله ﷺ لعلي ﷺ: يا علي و الذي بعثني بالنبوّة لقد وجب لك الوصية و الخلافة و الامامة بعدي، فقال المنافقون عبد الله بن ابي و اصحابه: لقد ضلّ محمد في محبة ابن عمه و غوى، و ما ينطق في ساعته الا بالهوى، فأنزل الله هذه الاية (اليء آخر الحديث)... ٧٥٤

و قرئ فتداني، و سئل الكاظم ﷺ عن قوله دني فتدلي، فقال: انّ هذه... ٧٥٦ لغة في قريش اذا اراد الرجل منهم ان يقول: قد سمعت يقول قد تدليت و انما اى بل ادني و التدلي الفهم لكل قوس قابان... ٧٥٦

و عن الصادق ﷺ: انه سئل كم عرج برسول الله ﷺ؟ - فقال: مرتين فأوقفه جبرئيل موقفاً فقال: مكانك يا محمد ﷺ فقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك و لاني قط، ان ربك يصلي، فقال: يا جبرئيل، و كيف يصلي؟ - قال: يقول سبح قدوس انار رب الملائكة و الروح، سبقت رحمتي غضبي، فقال: اللهم عفوك عفوك، قال: و كان كما قال الله: قاب قوسين او ادنى. - قيل: ما قاب قوسين او ادنى؟ - قال: ما بين سبتها الى رأسها، قال: فكان بينهما حجاب يتلأأ يخفق و لاعلمه الا وقد قال: زبرجد، فنظر في مثال سم الابرة الى ماشاء الله من نور العظمة، فقال الله تبارك و تعالي: يا محمد ﷺ، قال: لبيك ربي، قال: من لامتك من بعدك؟ - قال: الله اعلم، قال: علي بن ابي طالب ﷺ

امیرالمؤمنین و سید المسلمین و قائد الغرّ المحجلین، ثمّ قال الصادق عليه السلام: والله ماجاءت ولاية علي عليه السلام من الارض ولكن جاءت من السماء مشافهةً..... ۷۵۷

و سئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن ذلك الوحي، فقال: اوحى اليّ انّ علياً عليه السلام سید المؤمنین، و امام المتّقین، و قائد الغرّ المحجلین، و اوّل خليفةٍ يستخلفه خاتم النبيّین ۹، فدخل القوم فی الكلام فقالوا: امن الله او من رسوله؟ - فقال الله جلّ ذكره لرسوله قل لهم: ما كذب الفؤاد ما رأى ثمّ ردّ عليهم فقال: افتمارونه على ما یرى. فقال لهم رسول الله ۹: قد امرت فيه بغير هذا، امرت ان انصبه للنّاس، فأقول: هذا وليکم من بعدی، و أنّه بمنزلة السفینة يوم الغرق، من دخل فيها نجا، و من خرج عنها غرق..... ۷۵۹

و روى عن النبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال لعلي عليه السلام: يا عليّ انّ الله اى اخبرونا عن اشهدك معی فی سبع مواطن وعدّ من ذلك ليلة الاسراء [أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ لَذَلِكَ نَسَبَ إِلَيْهِ ۹] أنّه قال: كان اخي موسى عليه السلام عينه اليمنى عمياء، و اخي عيسى عليه السلام عينه اليسرى عمياء، و انا ذوالعينین..... ۷۶۹

عن الصادق عليه السلام: يوم الاربعاء يوم نحس لآله اوّل يومٍ و اءآخر يومٍ من الايام الّتی قال الله عزّ و جلّ سخرها عليهم سبع ليالٍ و ثمانية ايامٍ حسوماً..... ۷۷۳

و عن الصادق عليه السلام انّ فی جهنّم لوادياً للمتکبرین يقال له سقر شكا الى الله شدّة حرّه و سأله ان يأذن له ان يتنفّس، فتنفّس فأحرق جهنّم..... ۷۷۶

عن الصادق عليه السلام انّ القدریّة مجوس هذه الامة و هم الّذین ارادوا ان يصفوا الله بعدله فأخرجوه من سلطانه، و فيهم نزلت هذه الايات يوم يسحبون (الى قوله) بقدر..... ۷۷۶

[فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمَا تُكذَّبَانِ] روى عن الرضا عليه السلام أنّه قال: الرّحمن علّم القرءان، الله علّم القرءان قبل خلق الانسان و ذلك اميرالمؤمنین عليه السلام قيل علّمه البيان؟ - قال: علّمه بيان كلّ شىءٍ يحتاج اليه النّاس، قيل: الشّمس و القمر بحسبان؟ - قال: هما بعذابٍ، قيل: الشّمس و القمر يعدّبان؟ - قال: سألت عن شىءٍ فأتقنه، انّ الشّمس و القمر اء ايتان من اء ايات الله يجريان بأمره مطيعان له ضوءهما من نور عرشه و حرهما من جهنّم فاذا كانت القيامة عاد الى العرش نورهما و عاد الى النّار حرهما فلا يكون شمسٌ و لاقمرٌ و اءما عناهما لعنهما الله، او ليس قد روى النّاس انّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: انّ انّ

الشمس و القمر نوران فی النار؟ - قال: بلى، اما سمعت قول الناس: فلان و فلان شمسا هذه الائمة و نورها؟ فهما فى النار، و الله ما عنى غيرهما، قيل: النجم و الشجر يسجدان؟ - قال: النجم رسول الله ﷺ و قد سماه الله فى غير موضع فقال: و النجم اذا هوى، و قال و علامات و بالنجم هم يهتدون فالعلامات الاوصياء عليهم السلام، و النجم رسول الله ﷺ، قيل: يسجدان؟ - قال: يعبدان، و قوله و السماء رفعها و وضع الميزان؟ - قال: السماء رسول الله ﷺ رفعه الله اليه، و الميزان امير المؤمنين عليه السلام نصبه لخلقه، قيل: الا تطغوا فى الميزان؟ - قال: لاتعصوا الامام. قيل: و اقيموا الوزن بالقسط؟ - قال: اقيموا الامام بالعدل، قيل: ولا تخسروا الميزان؟ - قال: لاتبخسوا الامام حقه و لاتظلموه، و قوله: و الارض وضعها للنام؟ - قال: للناس فيها فاكهة، و النخل ذات الاكمام؟ - قال: يكبر ثمر النخل فى القمع ثم يطلع منه، قوله و الحب ذوا العصف و الریحان؟ - قال: الحب الخنطة والشعير و الحبوب، و العصف الثبن و الریحان ما يؤكل منه. ٧٨٢.....

و عن الصادق عليه السلام فى تفسير قوله تعالى: فباي الاء ربكما تكذبان؟ - فباي النعمتين تكفران؟ - بمحمد ﷺ ام بعلى عليه السلام؟ و فى خبر، ابا النبي ﷺ ام بالوصى عليه السلام؟! ٧٨٢.....

لذلك ورد عن النبي ﷺ: انه لما قرئ هذه السورة على الناس و سكتوا و لم يقولوا شيئا، قال: الجن احسن جواباً منكم لما قرأت عليهم فباي الاء ربكما تكذبان؟ - قالوا: لا بشيء من الاء ربنا نكذب. ٧٨٢.....

سئل امير المؤمنين عليه السلام عن هذه الاية، فقال: ان مشرق الشتاء عليحدة و مشرق الصيف عليحدة، اما تعرف ذلك من قرب الشمس و بعدها؟! قال: و اما قوله رب المشارق و المغارب فان لها ثلاث مائة و ستين برجاً تطلع كل يوم من برج و تغيب فى آخر فلا تعود اليه الا من قابل فى ذلك اليوم. ٧٨٣.....

و عن الصادق عليه السلام: ان المشرقين رسول الله ﷺ و امير المؤمنين عليه السلام، و المغربيين الحسن و الحسين عليه السلام قال: و فى امثالهما يجرى. ٧٨٣.....

و عن الصادق عليه السلام: اذا كان يوم القيامة جمع الله العباد فى صعيد واحد و ذلك انه يوحى الى السماء الدنيا، ان اهبطى بمن فيك، فيهبط اهل السماء الدنيا بمثلى من فى

الارض من الجنّ و الانس و الملائكة، فلايز الون كذلك حتّى يهبط اهل سبع سماوات
فتصير الجنّ و الانس فى سبع سرادقاتٍ من الملائكة ثمّ ينادى منادٍ: يا معشر الجنّ و
الانس ان استطعتم (الاية) فينظرون فاذاً قد احاط بهم سبع اطواق من الملائكة. ٧٨٦
كما فى الخبر عن الرضا عليه السلام و اما غيرهم فيسئلون، او لايسئل عن ذنبه سؤال
استفهامٍ لانّ المجرم يعرف بسيماه بقريته قوله يعرف المجرمون..... ٧٨٧
عن الصادق عليه السلام انه سأل بعض اصحابه ما يقولون فى هذا؟- قال: يزعمون ان الله
تعالى يعرف المجرمين بسيماهم فى القيامة فيأمر بهم فيؤخذون بنواصيهم و اقدامهم
فيلقون فى النار، فقال: و كيف يحتاج تبارك و تعالى الى معرفة خلقٍ انشأهم و هو
خلقهم؟- قال: و ما ذاك؟- قال: ذلك لوقام قائمنا اعطاه الله السيماء فيأمر بالكافرين
فيؤخذ بنواصيهم و اقدامهم ثمّ يخبط بالسيف خبطاً..... ٧٨٨
و عن الصادق عليه السلام قال: من علم ان الله يراه و يسمع ما يقول و يعلم ما يعمل من
خيرٍ و شرٍّ فيحجزه ذلك عن القبيح من الاعمال فذلك الذى خاف مقام به و نهى النفس
عن الهوى..... ٧٨٨
و فى رواية: هل جزاء من قال: لا اله الا الله الا الجنة؟! يعنى بشرطها و على عليه السلام
من شروطها..... ٧٨٩
و فى خبر: هل جزاء من انعمنا عليه بالتوحيد الا الجنة؟- يعنى بالولاية..... ٧٩٠
عن الصادق عليه السلام: هنّ صوالح المؤمنات العارفات، و سئل عنه من قول الرجل
للرجل: جزاك الله خيراً، ما يعنى به؟- قال: انّ خيراً نهراً فى الجنة مخرجه من الكوثر، و
الكوثر مخرجه من ساق العرش، عليه منازل الاوصياء و شيعتهم، على حافتي ذلك
النهر جوارر نباتات كلما قلعت واحدة نبتت اخرى يسمين باسم ذلك النهر، و ذلك قوله
تعالى فيهنّ خيرات حسان، فاذا قال الرجل لصاحبه: جزاك الله خيراً فانما، يعنى بذلك
تلك المنازل التى اعدّها الله لصفوته و خيرته من خلقه..... ٧٩١
و عن النبي صلى الله عليه و آله انه سئل عن هذه الاية فقال صلى الله عليه و آله: قال لى جبرئيل: ذلك على و
شيعته هم السابقون الى الجنة المقربون من الله بكرامته..... ٧٩٦
و عن على عليه السلام قال: و السابقون السابقون اولئك المقربون فى نزلت..... ٧٩٦
و عن الباقر عليه السلام: و نحن السابقون السابقون و نحن الاخرون..... ٧٩٦

و قال الصادق عليه السلام قال ابى لاناسٍ من الشيعة؛ انتم شيعة الله، و انتم انصار الله، و انتم السابقون الاولون، و السابقون الآخرون، و السابقون فى الدنيا الى ولايتنا، و السابقون فى الآخرة الى الجنة..... ٧٩٦

عن السجاد عليه السلام العجب كل العجب لمن انكر النشأة الآخرة و هو يرى النشأة الاولى..... ٨٠٢

و روى أنه لما استخلف عمر سأل علياً عليه السلام ان يدفع اليهم القرءان فقال: يا ابالحسن ان حيث بالقرءان الذى جئت به الى ابى بكرٍ حتى نجتمع عليه، فقال: هيهات ليس الى ذلك سبيلٌ انما جئت به الى ابى بكرٍ لتقوم الحجة عليكم و لاتقولوا يوم القيامة: انا كنا عن هذا غافلين او تقولوا: ماجئتنا به فانّ القرءان الذى عندى لا يمسه الا المطهرون و الاوصياء من ولدى، فقال عمر: فهل وقتٌ لظهاره معلوم؟ - قال على: نعم، اذا قام القائم من ولدى يظهره و يحمل الناس عليه فتجرى السنة به..... ٨٠٤

و روى عن امير المؤمنين عليه السلام أنه قرأ الواقعة فقال تجعلون شكركم انكم تكذبون، فلما انصرف قال: انى قد عرفت أنه سيقول قائلٌ لم قرء هكذا، قرأتها انى قد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقرأها كذلك و كانوا اذا امطروا قالوا امطرتنا بنوء كذا و كذا فانزل الله و تجعلون شكركم انكم تكذبون..... ٨٠٥

عن الكاظم عليه السلام: نزلت فى صلة الامام، و فى رواية: فى دولة الفساق..... ٨١٦

روى عن الصادق عليه السلام ان هذه الآية يعنى و لاتكونوا فى القائم عليه السلام..... ٨١٩

عن الباقر عليه السلام أنه قال: يحييها الله تعالى بالقائم بعد موتها..... ٨٢٠

و عن الباقر عليه السلام أنه قال: العارف منكم هذا الامر المنتظر له المحتسب فيه الخير كمن جاهد و الله مع القائم عليه السلام بسيفه. ثم قال: بل و الله كمن جاهد مع رسول الله صلى الله عليه وآله بسيفه، ثم قال الثلاثة: بل و الله كمن استشهد مع رسول الله صلى الله عليه وآله فى فسطاطه، و فيكم آية من كتاب الله قيل: و اى آية؟ - قال: قول الله و الذين آمنوا بالله و رسله (الآية). ثم قال: صرتم و الله صادقين شهداء عند ربكم، و الاخبار الواردة بهذا المضمون يعنى تخصيص الصديقين و الشهداء بشيعتهم كثيرة، و فى هذا الخبر غنية عن نقلها..... ٨٢١

و روى عن امير المؤمنين عليه السلام أنه لما قتل يوم النهروان الخوارج قال اليه رجل،

فقال: يا امير المؤمنين عليه السلام طوبى لنا اذ شهدنا معك هذا الموقف و قتلنا معك هؤلاء الخوارج. فقال امير المؤمنين عليه السلام: و الذى فلق الحبة و برأ التسمية لقد شهرنا فى هذا الموقف اناس لم يخلق الله اباؤهم و لاجدادهم بعد. فقال الرجل: و كيف شهدنا قوم لم يخلقوا؟ - قال: بل قوم يكونون فى آخر الزمان يشركوننا فيما نحن فيه و ٨٢٢ يسلمون لنا فاولئك شركاؤنا فيه حقاً حقاً..... ٨٢٢

كما روى عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال: الزهد كله بين كلمتين من القرءان قال الله تعالى: لكيلا تأسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما آتاكم، و من لم يأس على الماضى و لم يفرح بالآتى فقد اخذ الزهد بطرفيه، و عن الباقر عليه السلام: نزلت فى ابى بكر و اصحابه واحدة مقدّمة و واحدة مؤخّرة لا تأسوا على ما فاتكم ممّا خصّ به على بن ابى طالب عليه السلام و لا تفرحوا بما آتاكم من الفتنة التى عرضت لكم بعد رسول الله صلى الله عليه و آله..... ٨٢٤

و لهذا ورد عن الصادق عليه السلام فى هذه الاية الكتاب الاسم الاكبر الذى يعلم به علم كلّ شىء الذى كان مع الانبياء عليهم السلام قال: و ائمة عرف ممّا يدعى كتاب التّوراة و الانجيل و الفرقان فيها كتاب نوح و فيها كتاب صالح و شعيب و ابراهيم فأخبر الله عزّ و جلّ انّ هذا لفى الصّحف الاولى صحف ابراهيم و موسى عليه السلام فاين صحف ابراهيم؟ ائمة صحف ابراهيم عليه السلام الاسم الاكبر و صحف موسى عليه السلام الاسم الاكبر. ٨٢٤

و نسب الى النّبى صلى الله عليه و آله انه قال لتكذيبهم بمحمّد صلى الله عليه و آله..... ٨٢٨

روى عن رسول الله صلى الله عليه و آله انه قال: اختلف من كان قبلكم على ثنتين و سبعين فرقةً نجامنهما ثنتان و هلك سائرهنّ فرقة قاتل الملوك على دين عيسى عليه السلام فقتلوه، و فرقة لم يكن لهم طاقة لموازاة الملوك و لان يقيموا بين ظهر اتيهم يدعونهم الى دين الله تعالى و دين عيسى عليه السلام فساحوا فى البلاد و ترهبوا و هم الذين قال الله عزّ و جلّ: و رهبانيّةً ابتدعوها ما كتبناهم ثمّ قال: من آمن بى و صدّقنى و اتبعنى فقد رعاها حقّ رعايتها، و من لم يؤمن بى فاولئك هم الهالكون..... ٨٢٨

و روى عن الصادق عليه السلام انه قال: كفلين من رحمته الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام و نوراً تمشون به يعنى اماماً يأتون به، و فى رواية و الثور على عليه السلام..... ٨٣٠

فهرست ابیات

- عیب بر خود نه نه بر آیات دین
 کی رسد بر چرخ دین مرغ گلین ۳۳۳
 پس تو حیران باش بی‌لا و بلی
 تا ز رحمت پیشت آید محملی ۳۳۳
 عیب باشد کو نبیند جز که عیب
 عیب کی بیند روان پاک غیب ۳۳۳
 ای خنک جانی که عیب خویش دید
 هر چه عیبی دید آن بر خود خرید ۳۳۳
 پس محمد صد قیامت بود نقد
 زانکه حل شد در فنایش حلّ و عقد ۴۴۴
 زاده‌ی ثانی است احمد در جهان
 صد قیامت بود او اندر عیان ۴۴۴
 زو قیامت را همی پرسیده‌اند
 کای قیامت تا قیامت راه چند ۴۴۴
 با زبان حال می‌گفتی بسی
 که ز محشر حشر را پرسد کسی! ۴۴۴
 پس قیامت شو قیامت راببین
 دیدن هر چیز را شرط است این ۴۴۴
 حلول و اتحاد اینجا محال است
 که در وحدت دویی عین ضلال است ۵۳۰
 الا تا با خودی زنه‌ار زنه‌ار
 عبارات شریعت را نگهدار ۵۳۰
 یؤمنون بالغیب می‌باید مرا
 زان ببستم روزن فانی سرا ۵۳۷

- لیک يك درصد بود ایمان به غیب
 نیک دان و بگذر از تردید و ریب ۵۳۷
 بندگی در غیب آید خوب و کش
 حفظ غیب آید در استبعاد خوش ۵۳۷
 قلعه داری کز کنار مملکت
 دور از سلطان و سایه سلطنت ۵۳۷
 پاس دارد قلعه را از دشمنان
 قلعه نفروشد به مال بی کران ۵۳۷
 نزد شه بهتر بود از دیگران
 که به خدمت حاضرند و جان فشان ۵۳۸
 پس به غیبت نیم ذره حفظ کار
 به که اندر حاضری زان صد هزار ۵۳۸
 عیب بر خود نه نه بر آیات دین
 کی رسد بر چرخ دین مرغ گلین ۷۱۸
 پس تو حیران باش بی لا و بلی
 تا ز رحمت پیشت آید محملی ۷۱۸
 عیب باشد کو نبیند جز که عیب
 عیب کی بیند روان پاک غیب ۷۱۸
 ای خنک جانی که عیب خویش دید
 هر چه عیبی دید آن بر خود خرید ۷۱۸
 پس محمد صد قیامت بود نقد
 زانکه حلّ شد در فنایش حلّ و عقد ۷۶۸
 زاده‌ی ثانیست احمد در جهان
 صد قیامت بود او اندر عیان ۷۶۸
 زو قیامت را همی پرسیده‌اند
 کای قیامت تا قیامت راه چند ۷۶۸

با زبان حال می‌گفتی بسی
 که زمحشر حشر را پرسد کسی! ۷۶۸
 پس قیامت شو قیامت را ببین
 دیدن هر چیز را شرط است این ۷۶۸
 حلول و اتحاد اینجا محال است
 که در وحدت دویی عین ضلال است ۸۱۱
 آلا تا با خودی زنه‌ار زنه‌ار
 عبارات شریعت را نگهدار ۸۱۱
 یؤمنون بالغیب می‌باید مرا
 زان ببستم روزن فانی سرا ۸۱۵
 لیک یک درصد بود ایمان بغیب
 نیک دان و بگذر از تردید و ریب ۸۱۵
 بندگی در غیب آید خوب و کش
 حفظ غیب آید در استبعاد خوش ۸۱۶
 قلعه داری کز کنار مملکت
 دور از سلطان و سایه سلطنت ۸۱۶
 پاس دارد قلعه را از دشمنان
 قلعه نفروشد بمال بی کران ۸۱۶
 نزد شه بهتر بود از دیگران
 که بخدمت حاضرند و جان فشان ۸۱۶
 پس به غیبت نیم دژه حفظ کار
 به که اندر حاضری زان صد هزار ۸۱۶

فهرست منابع

برهان، ۱۰۱

تفسیر جامع، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۶۲

تفسیر علی بن ابراهیم قمی - ۳۱۷، ۳۶۷، ۳۷۹، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۸۲،

۵۵۲

تفسیر قمی، ۱۳۵

تفسیر نور الثقلین، ۳۱۷

تفسیر نور الثقلین، ۴۷۲، ۴۷۵

علل الشرایع، ۳۹۰

مجمع البیان، ۱۲۷، ۲۵۹، ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۱۹

نور الثقلین، ۳۱۷، ۴۱۹، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۶، ۴۸۷

نور الثقلین، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۶۷،

۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۹، ۴۱۴، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۱۷، ۵۳۸

